تولد نور چشم فاطمه سلطان
پنجشنبه شب نوزدهم شهر رمضان المبارک بتاریخ
۱۳۲۳

مصباح الکفعمی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک اللهم یا من اعظم رزیتنا بمصیبة سبط خیر الانبیاء و ابن خیر الاوصیاء و مهجة سیدة النساء ثالث الائمة النقباء و خامس اصحاب الکساء سیدنا و مولانا ابی عبدالله علیه السلام و نشکرک اللهم یا من ابتلی حبیبنا بریحانة من عند کف سید المرسلین و نداه نحن المتقین الغریب عن الاهل و الاوطان و البعید عن الاقارب و الاخوان الممنوع من الماء و المقتول علی الظماء المجروح بسیوف الاعداء و المطروح سلیبا علی الرمضاء المغسل بالدماء المکفن بنسج الصباء و بما انقذ رسوله السبط المظلوم ابی عبدالله علیه السلام بالهاتین مصیبة حدثت منها ارکان و تبکی منها السماء و الارض

صح

دلها تمام گریان نوحه کنان از برای کیست دوران سیاه پوش عزا
در عزای کیست نیلی چراست خیمه نه توی آسمان جیب افق دریده ز دست جفای کیست
و یکی غم که کونه خورشید را شکست بر روی مه خراش کلف از بلای کیست دلها کباب گشته
و درد دلها خراب گشت آخر خبر دهید که این در عزای کیست گویا مصیبت همه دلهای مبتلا

یعنی عزای

۲

یعنی عزای شاه شهیدان کربلاست آن شهسوار معرکه کربلا حسین سیاه پوش دشت کربلا حسین
آن خو ناز کرده آغوش جبرئیل آن پاره دل و جگر مصطفی حسین آن نور دیده دل زهرا و مرتضی
یعنی برادر حسن مجتبی حسین آن خوانده برغبت و افکنده بجور در دست کوفیان دغا مبتلا حسین
افتاده در میانه بیگانگان دین بی غمگسار و بیکس و بی آشنا حسین وا ویلا از مصیبت
امامی که کشتی او در گرداب کربلا شکست و زورق وجود نجود دشمن در چار موجه خون در گل نشست
و احسرتاه از مصیبت شاه عالیجاه که سر مبارکش تاج سنان کوفیان گردید و بدن مطهرش
بر خاک دشت ماریه می طپید و وا اسفاه از واقعه شاهزاده که به تیشه جفا نخل حیاتش
از پا درافتاده و زخم بدن چاک چاکش داغ بر دل اطفال نهاده اما محنتی که زبانها
از ادای آن لال و دلها از آن در اندوه و ملال است مصیبة الحسین اعظم المصیبات
تنکو عظمنا بشاطی فرات مصیبت حسین اعظم مصیبتها است زیرا که او را در کنار
نهر فرات تشنه شهید کردند و از آب فرات قطره باو ندادند از عظمت این مصیبت است
که دلهای شیعیان پیوسته بریان است و دیدهای محبان همیشه گریان است خصوصا
در ماه محرم الحرام که زمان اندوه اهلبیت سید الانام است ای شیعه روز اول ماه محرم است
فصل بهار اشک غم و شیون ماتم است ریزد اگر بجای سرشک غم حسین گردون مه و کواکب
خورشید را کم است در عالم از تلاطم دریای اشک چشم تر مانده که دریای قلزم است داده
زمود حتی علی هر که بهره بحر محیط دیده اش اگر به پر نم است منقولست از زبان ابن شبیب
که گفت در روز اول محرم بخدمت حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا رفتم فرمود که ای پسر شبیب
آیا روزه گفتم نه فرمود که این روزیست که حق تعالی دعای زکریا را استجابت کرد و دانید در

ازحق‌تعالی فرزند طلبید و ملائکه در محراب او را ندا دادند که بشارت میدهد تو را خدا به یحیی
پس هرکه این روز را روزه بدارد دعای او مستجاب میشود چنانچه دعای زکریا مستجاب شد پس فرمود
یَا ابْنَ شَبِیبٍ اِنَّ الْمُحَرَّمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِی کَانَ اَهْلُ الْجَاهِلِیَّةِ فِیمَا مَضَی یُحَرِّمُونَ فِیهِ الظُّلْمَ
وَالْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ ای پسر شبیب ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان سابق ظلم و قتال را
در آن حرام میدانستند بجهة احترام آن ماه حرام و این امت حرمت این ماه را بجای نیاوردند و حرمت
پیغمبر خود را نداشتند و در این ماه ذریه پیغمبر خود را قتال کردند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر
نمودند و اموال ایشان را بغارت بردند پس خدا نیامرزد ایشان را هرگز یَا ابْنَ شَبِیبٍ اِنْ کُنْتَ
بَاکِیاً لِشَیْءٍ فَابْکِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ ای پسر شبیب اگر گریه میکنی بر چیزی پس گریه کن
بر حسین بن علی که او را مانند گوسفند سر بریدند و هیجده نفر از اهل بیت او را با او شهید کردند
که هیچیک در زمین شبیه خود نداشتند و بتحقیق که گریستند برای شهادت او آسمانهای
هفتگانه و زمینها و چهار هزار ملک برای نصرت آنحضرت از آسمان بزیر آمدند و چون بزمین
رسیدند آنحضرت شهید شده بود پس ایشان پیوسته نزد قبر آنحضرت خواهند بود و در وقت
شعار ایشان یَا لَثَارَاتِ الْحُسَیْنِ خواهد بود یَا ابْنَ شَبِیبٍ خبر داد مرا پدرم از پدرش
از جدش علیه السلم که چون جدم حسین را کشتند آسمان خون و خاک سرخ بارید یَا ابْنَ
شَبِیبٍ اِنْ بَکَیْتَ عَلَی الْحُسَیْنِ حَتَّی تَصِیرَ دُمُوعُکَ عَلَی خَدَّیْکَ غَفَرَ اللّٰهُ لَکَ کُلَّ ذَنْبٍ
اَذْنَبْتَهُ ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین بمرتبه که آب دیده تو بر رخسارهای تو جاری شود
خدا جمیع گناهان کبیره و صغیره تو را بیامرزد ای پسر شبیب اگر خواهی خدا را ملاقات کنی
هیچ گناهی بر تو نباشد پس زیارت کن حسین را ای پسر شبیب اگر خواهی در غرفهای بهشت

ساکن شوی با رسول خدا و ائمه هدی پس لعنت کن بر قاتلان حسین ای پسر شبیب اگر خواهی
که مثل ثواب شهدای کربلا داشته باشی هر وقت مصیبت آنحضرت را بخاطر آوری بگو یَا لَیْتَنِی
کُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً یعنی کاش با ایشان بودم و کشته می‌شدم و رستگاری عظیم می‌یافتم
ای پسر شبیب اگر خواهی که در درجات عالیه بهشت با ما باشی برای اندوه ما اندوهناک باش
و برای شادی ما شاد باش و بر تو باد بولایت ما که اگر کسی سنگی را دوست دارد خدا در قیامت
او را با آن سنگ محشور میکند پس بر دوستان و شیعیان لازم است که در مصیبت امام حسین ع
اشک خونبار از دیده بریزند و فریاد و ناله از دل برآرند و در ایام محرم که هنگام اندوه اهل‌بیت
بود پیوسته محزون باشند و بر قاتلان آنحضرت لعنت کنند و مانند عزاداران با حالت ژولیده
و خاطر شکسته و پای برهنه و سینه‌های گشوده که علامت تعزیت است بوده باشند و با انبیا
و اوصیا و ملائکه موافقت کنند مه عزای شهیدان آل یس است مصیبت خلف خاتم النبیین است
بیان لجه سیماب از غم شهید مختار بی‌قرار و تمکین است در بیان منزلت آنحضرت و قدر
و منزلت زیاده از آنست که بمجرد تحریر و تقریر در آید در کتاب مجمع البحرین فی احوال الحسین و نظم
الزهرا از کتاب منتخب آثار امیر المؤمنین ع نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی
نشسته بود و علی بن ابیطالب علیه السلم در خدمت آنحضرت بود که حضرت امام حسین ع داخل شد
رسول خدا آنحضرت را در کنار خود نشانید و میان دو دیده نور دیده خود را بوسید و لبهای مبارکش را
بوسه میداد در آن وقت امام حسین ع هفت ساله بود پس علی ع گفت یا رسول الله فرزندت
حسین را دوست میداری رسول خدا فرمود چگونه حسین را دوست ندارم و حال آنکه
او عضویست از اعضای من پس علی علیه السلم گفت یا رسول الله کدام یک از ما دوست‌تر میداری نزد تو

آیا مرا دوست تر میداری یا حسین را حضرت امام حسین گفت ای پدر هر که را شرافت او بیشتر است
در نزد پیغمبر دوست تر و منزلت و تقرب او در نزد آنحضرت بیشتر است علی علیه السلام فرمود انبئنا
خبرنی یا حسین آیا تفاخر میکنی بر من ای حسین امام حسین گفت بلی ای پدر اگر خواهم مفاخرت
میکنم علی علیه السلام فرمود منم امیر المؤمنین منم لسان صادق منم وزیر مصطفی تا آنکه آنحضرت هفتاد منقبت
از مناقب خود را شمرد بعد از آن ساکت گردید حضرت رسول با امام حسین فرمود که یا ابا عبد الله
آیا شنیدی مناقب پدر بزرگوار خود را و این که او گفت ده یک ده یک از فضایل او است
بلکه هزار یک هزار یک آن و فضایل او بالاتر و بیشتر از آنست که در حیز تعداد در آید
پس حضرت امام حسین گفت حمد میکنم مر خداوندی را که فضیلت داد ما را بر بسیاری از بندگان
مؤمن خود بلکه بر جمیع مخلوقان خود بعد از آن گفت اما آنچه مذکور فرمودی یا امیر المؤمنین از
فضایل خود پس تو در آن صادق و امین می باشی پس رسول خدا فرمود ای فرزند تو هم فضایل
خود را ذکر کن پس امام حسین فرمود منم حسین فرزند علی بن ابیطالب و مادرم فاطمه زهرا سیدهٔ
زنان عالمیان است و جدم محمد مصطفی سید فرزندان آدمیانست یا علی شک در این نیست
که مادر من افضلست از مادر تو در نزد خدا و نزد همهٔ مردمان و جد من بهتر است از جد تو
و افضل است نزد خدا و همهٔ مردم و من در گهواره بودم که جبرئیل گهوارهٔ مرا جنبانیده و برای
من جراحتک کرده و اسرافیل فرا پیش من آمده و مرا تسلی داده یا علی تو در نزد خدا افضلی از من
و من از تو شریف ترم از حیثیت پدران و مادران و اجداد پس حضرت امام حسین
باید بزرگوار خود معانقه کرد و پدر خود را می بوسید و علی علیه السلام نیز فرزند گرامی خود را
می بوسید و میفرمود حقتعالی زیاد کند شرف و تعظیم و عزت و علم و حلم ترا و لعن کند خدا ظلم

[illegible]

کنند کان ترا یا ابا عبد الله بجهات کربیستن در مصیبت جنین امام و الانبیا اللذیم نحتم تمت
خصوصا در ماه محرم الحرام شد محرم کز زمین و آسمان خیزد فغان حلقهٔ ماتم شود آفاق بر اهل
جهان در نظر تیغ سیه تاب آید از ظلمت هلال بسکه آه اهل ماتم سوی گردون شد روان
علی را آتش این غم بجا گستر نشانند ریخت رنگ ماتم از گردون گردون آسمان چرخ بنیادی نسوز
کربلا گاه بود کز ازل در جامهٔ ماتم بعالم شد عیان همچو گان دو بهم آورده کرم ماتمند
بر سر هر شیم و چراغ مصطفی کرم و بیان بسکه جانها شعله بار از آتش این ماتم است حرف آب
از دل گر جاری شد و سوز دو زبان روز و شب گردون بکف دارد دو سنگ از مهر و مه میزند
بر سینه از داغ امام انس و جان شمع بزم آفرینش نخل گلزار شباب گوهر تاج امامت نور چشم
بو تراب در بحار الانوار مروی است که اول شعری که در مرثیه امام حسین گفته شد
این است که عقبة بن عمرو گفته است مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا فَفَاضَ عَلَيْهِ مِنْ
دُمُوعِي غَزِيرُهَا گذشتم بقبر حسین در کربلا و اشکهای بسیار از دیدهٔ خود بر قبر او نثار کردم
فَمَا زِلْتُ أَرْثِيهِ وَأَبْكِي لِشَجْوِهِ وَيُسْعِدُ عَيْنِي دَمْعُهَا وَزَفِيرُهَا پیوسته اوقات مرثیه
میگویم بر حسین و گریه میکنم از جهة اندوه آنحضرت و دیدهٔ من یاری من میکند در ریختن
اشک وَبَكَيْتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ عِصَابَةً أَطَافَتْ بِهِ مِنْ جَانِبَيْهَا قُبُورُهَا
و گریه میکنم بعد از حسین بر اصحاب آنحضرت که قبرهای ایشان بقبر آنجناب احاطه کرده
و در اطراف آنحضرت خوابیده اند سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ بِكَرْبَلَا وَقَلَّ لَهَا مِنِّي سَلَامٌ
يَزُورُهَا سلام و رحمت خدا بر اهل آن قبرها که در کربلا است و کم است سلام من بر
آنها در بحار الانوار مسطور است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان طایفه

بنماز مشغول بود و امام حسین کودک بود و نزدیک آنحضرت بود چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بسجده میرفت امام حسین می آمد و بر پشت جد بزرگوار خود سوار میشد و بعد از آن
پاهای خود را حرکت میداد و میگفت حَلْ حَلْ و این عبارتیست که بآن شتر را میرانند چون رسول
خدا صلی الله علیه وآله میخواست سر از سجده بردارد امام حسین ع را بر میداشت و بر پهلوی
خود میگذاشت باز چون بسجده میرفت امام حسین می آمد و بر پشت آنحضرت سواری شد
و حل حل میکرد و پیوسته باین طریق بود تا آنحضرت از نماز فارغ میشد پس یهودی
با آنحضرت گفت یا محمد شما با طفلان خود کاری میکنید که ما با طفلان خود نمیکنیم حضرت
فرمود که هرگاه شما بخدا و رسول می آوردید ایمان میداشتید هر آینه طفلان را رحم میکردید
یهودی گفت پس من هم ایمان بخدا و رسول می آورم پس مسلمان شد چون خلق کریم
و بزرگی قدر آنحضرت را مشاهده کردم بجملا محبت رسول خدا با آنحضرت زیاده از
حد بی نهایت بود و این است حبیب پیغمبر خود را مانند گوسفند سر بریدند آه آه شعر
حُسَیْنًا ظامیًا و مُلَاقِیًا علی الحرّ مخضوب الجبین مرمّلا آیا فراموش خواهم کرد حسین را
و حال آنکه تشنه بود و خون از اعضای مبارکش میریخت و با جبین پر خون و بدن گلگون
بر خاک گرم کربلا افتاده بود بنفسی صدرًا کان للعلم مخزنًا ورکّب العِدی ظلمًا
علیه بخیل لا جان من فدای سینه علم خزینه آنحضرت که مرکب اهل عدوان بر آن جولان
کرده و در زیر سم اسبان استخوان آن نرم شد وقد ترکوا جسم الحسین علی الثری
ثلثة ایام ولن یغسلوه واحسرتاه که جسد نازنین امام حسین سه روز
بر ریگ کربلا انداخته بودند و کسی آنرا غسل نداده سبوا النساء وتناهبوا اموالَه

وجرّوا

وجرّوا زین العابدین مکبّلا واویلاه که زنان آنحضرت را اسیر کردند و اموال او را غارت
بردند و امام زین العابدین بیمار را در غل و زنجیر کرده در بیابانها میکشیدند ای برادران
در ریختن اشک خونبار در مصیبت آن نقاوه اخیار و امام بزرگوار و سلاله اطهار مضایقه
منمائید و از چشمه سار دیده آب بمزارع اعمال خود فرستید و بوستان حسنات خود را باشک
تعزیه سید الشهدا سبز و خرم دارید تا دیده در این تعزیه سیراب نشد کشت حسنات خلق
سیراب نشد خاکستر نزاری کاسه آن چشمی که بهر حسین تشنه پر آب نشد مصرع

استماع حضرت آدم واقعه امام حسین را

منقولست که حق تعالی بسبب سه چیز بر آدم ع
رحم کرد چون ترک اولی نمود و از بهشت بیرون آمد یکی حیا و دیگری بکا و دیگری دعا اما
حیای او چنان بود که چون بر زمین سراندیب آمد سیصد سال از شرمساری سر بالا
نکرد و حال آنکه یک ترک اولی از وی بظهور رسیده بود جد تو آدم بهشتش جای بود قدسیان
کردند بهر او سجود یک گنه چون کرد گفتندش تمام مجرمی مجرم برو بیرون خرام تو طمع داری
که با چندین گناه داخل جنت شوی ای روسیاه واما گریه او بمرتبه بود که در عیون اخبار
الرضا منقولست که آب دیده آدم چون سیل بیرون می آمد از چشم راست او مانند دجله
بغداد و از چشم چپ او چون نهر فرات مرویست که مدت دویست سال چندان باران حسرت
از ابر دیده بر زمین ندامت بارید که در رخسار مبارکش دو جوی پدید آمد و آب چشمها از چشمش
روان شد مرغان هوا از آب دیده آدم میخوردند و با یکدیگر میگفتند این چه شربتیست
که ما بهتر از این آب در دنیا نخورده ایم آدم گمان کرد که مرغان این سخن را از روی طعن بوی
گفتند آهی سرد از دل پر درد برکشید و زار زار بگریست و گفت بارخدایا حال من باینجا رسید

مرغان هوا آب دیده من [illegible] میکنند خطاب الهی رسید که ای آدم مرغان راست میگویند
ما هیچ جوهری نفیس تر از آب دیده نیازمندان نیافریدیم و استادهای او تعلیم جبرئیل علیه السلام
با آنحضرت گفت یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمة یا محسن بحق الحسن
یا ذا الاحسان بحق الحسین اسئلک ان تغفر لی و همینکه اسم حسین را بر زبان جاری ساخت
دل حضرت آدم افسرده و خاطر او پژمرده گشت و بی اختیار اشک از چشم آدم جاری گردید
و گفت یا جبرئیل مالی اذا ذکرت الحسین ینکسر قلبی و تسیل عبرتی باعث چه چیز است
که همینکه حسین را مذکور میسازم و نام شریفش را بر زبان میبرم دلشکسته میشوم و اشک از دیده ام
میریزد جبرئیل گفت یا صفی الله ولدک هذا یصاب بمصیبة یصغر عندها المصائب
این فرزند تو بمصیبتی مبتلا شود که همه مصیبتها از نزد آن کوچک باشد یقتل عطشانا
غریبا وحیدا فریدا کشته میشود در صحرای کربلا با لب تشنه و غریب و تنها و بیکس و هر چند
استغاثه کند و گوید واعطشاه واقلة ناصراه کسی بفریاد او نخواهد رسید و برادران و فرزندان
او را شهید کنند و زنان او را اسیر نمایند و شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند آدم از شنیدن
این خبر گریست مثل کسیکه فرزند عزیز او مرده باشد و جبرئیل نیز زار زار گریست پس هرگاه آدم
صفی قبل از وقوع این واقعه بشنیدن این مصیبت مبتلا گردیده باشد و در این مصیبت اشک حسرت
از دیده ریخته باشد پس بر زمره شیعیان لازم است که بمراسم این تعزیت مشغول شوند و
اشک خونین از جویبار دیده بیارند دعبل در مرثیه آنحضرت میفرماید هلا بکیت علی
الحسین و اهله هلا بکیت لمن بکاه محمد چرا گریه بر حسین شهید و اهلبیت او چرا
گریه نکنم بر کسیکه محمد مصطفی سید رسل صلی الله علیه و آله بر او گریست فلقد بکته فی السماء ملائک

پس جبرئیل علیه السلام گفت ای آدم اگر خواهی توبه تو قبول شود اسماء شریف آل عبا را شفیع خود کن و ما ساز انجاب گفت

[illegible] بتحقیق که گریستند بر حسین در آسمان ملائکه کرام ذوی الاحترام
که در رکوع و سجود می باشند لم یحفظوا لحب النبی محمد اذ جرعوه حرارة ما تبرد است عجبا
محافظت نکردند دوستی محمد مصطفی پیغمبر خدا را در حق حسین و حرارت شمشیر باد چشانیدند
چنان حرارتی که سرد نمیشود قتلوا الحسین و المحلوه ببطه فالثکل بعد الحسین
مبدد کشتند حسین را و پیغمبر خدا را در مصیبت فرزند خود گذاشتند پس حزن
و اندوه بعد از حسین در عالم متفرق شد هذا الحسین بالسیوف مبضع بدمائه متشحط
متشحط این حسین است که بشمشیر جفای اعضای او را پاره پاره کردند و او را شهید نمودند
و در خون مبارک خود غلطید عار بلا ثوب صریع فی الثرى بین الحوافر والسنابک
یقصد این حسین است که برهنه و بی لباس و جامه بر روی خاک کربلا میان سم اسبان
افتاد و اعضای او پامال گردید کیف القرار و فی السبا یا زینب تدعو بفرط حرارة
یا احمد چگونه کسی قرار و آرام بگیرد و حال آنکه در میان اسیران آل محمد زینب فریاد با دل
بریان از یاد برمی آورد که یا جداه یا محمداه یا جداه ان الکلب یشرب آمنا ریا و نحن عن
الفرات نطرد ای جد بزرگوار سگ از آب فرات سیراب میشود و ما را از آن دور میکنند
و منع مینمایند

[illegible] وداع سید الشهدا [illegible] علیهم السلام

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت از جمله خمسة النجبا که اشرف
اهل زمین بودند چهار بزرگوار باقی ماندند و چون فاطمه ع رحلت کرد سه بزرگوار دیگر بودند
و چون علی علیه السلام با فرق شکافته این عالم را وداع نمود و در زمانه رسول قرة العین بتول
امام حسن و امام حسین ع تشریف داشتند و دیده احباب [illegible] بمشاهده آن دو شباب

ریش بود دلهای هجران کشیده در مفارقت رسول خدا و ایمن مؤمنان از ملاحظهٔ آن دو بزرگوار
تسلی می یافت و چون حضرت امام حسن از دنیا رحلت کرد ماند از آن پنج بزرگوار حضرت امام حسین ع
بعنوان یادگار باقی ماند و عالم از پرتو وجودش روشن بود دلهای محنت دیده و دیدهای رمد
رسیده بجمال با کمال آنحضرت خورسند و منور بودند و جای آن داشت که امت آنحضرت را بر دیدهای
خود نشانند و خاک قدمش را سرمهٔ دیده نمایند بر عکس شمشیر خلاف و انتقام از هر طرف
از نیام کشیدند و در دل آزاری آنحضرت کوشیدند تا آنکه عرصهٔ مدینه که وطن اصلی و مرقد
جد و مادر و برادر و دوستان و خویشان آنحضرت بود برو تنگ شد و از جفا جویی معاندین
اندیشید و خود را بمفارقت جد و مادر و برادر و دوستان راضی کرد و آهنگ مهاجرت از
مدینهٔ طیبه نمود چون شب در آمد بقصد وداع بسوی روضهٔ متبرکهٔ عرش درجهٔ جد
خود روانه گردید نظم بزیارت حق شافع عباد الله روانه شد بسوی روضهٔ رسول الله
قدمش از شرم حور تا نگرد در پیش فتاده روح الامین طوق کنان در پیش نگر تا نشود
منزجر امام حجاز فتاده عرش بخاک از برای پا انداز چه روضه آنکه بود جبرئیل پیوسته
برای خدمت او خادم کمر بسته زبسکه بال ملایک بصحن آن فرش است اگر غلط نکنم صحن
آن زمین عرش است از آن که جسم نبی را بر چه جان دارد هزار مرتبه ترجیح بر جنان دارد
چون آن کبوتر حرم پیغمبر با خاطر شکسته و ملول بنزدیک قبر مطهر رسول خدا رسید نوری از
قبر مقدس برای آنحضرت ظاهر شد چون آنحضرت آن نور را مشاهده کرد بجانب او رجعت نمود بجد
خویشتن از شاخ نخل وادی طور لمعه کاله نکشود از تجلی نور و چون شب دیگر شد
بار دیگر از آن بار اراده وداع بسوی قبر مطهر پیغمبر روانه شد چون بنزدیک آن قبر مطهر که

قبله انبیا

قبلهٔ انبیا و مرسلین و مهبط ملائکهٔ مقربین است رسید و گفت السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه وآله
منم حسین فرزند فاطمه فرزند و فرزندزادهٔ تو که مرا بعنوان امانت با امت خود سپردی و مرا خلیفه و جانشین
خود بر ایشان گردانیدی و بزبان مبارک گفتی نظم منم حسین که پرورده کنار توام ابو الائمه و بعد از تو
یادگار توام منم حسین که بی من تو را نبود آرام ز نوش جاروی لعل لبم گرفتی کام ببوسه از گل رویم گلاب
میبودی ز چاه غبغبم آب حیات میخوردی یا نبی الله گواه باش که مرا یاری نکردند و ضایع گذاشتند
و حرمت مرا رعایت نکردند و این شکایت من است از ایشان بسوی تو تا ترا ملاقات نمایم پس در آن
شب با دل پر غم و دیدهٔ پر نم مشغول نماز و عبادت گردید و تا صبح نزد جد بزرگوار خود بطاعت پروردگار
قیام نمود و چون صبح طالع گردید آن خورشید فلک امامت از روضهٔ سپهر درجهٔ حضرت رسالت
بخانه مراجعت نمود و چون شب دیگر شد باز بروضهٔ مقدسهٔ جد عالیقدر خود رفت و چند رکعت
نماز کرد و چون از نماز فارغ شد گفت اللّهمّ هذا قبر نبیک محمد و انا ابن بنت نبیک [illegible]
این قبر پیغمبر تو است و من فرزند پیغمبر توام و مرا امری روی داده است که میدانی خداوندا
من نیکیها را دوست میدارم و بآن امر میکنم و بدیها را دشمن میدارم و از آن نهی میکنم سؤال مینمایم
از تو ای صاحب جلال و اکرام بحق این قبر و هر که در این قبر است که اختیار نمائی برای من هر چه
رضای رسول تو در آنست پس نزد قبر جد خود بگریه و زاری و تضرع بود تا آنکه صبح نزدیک شد پس
سر مبارک خود را بر ضریح مقدس جد خود گذاشت ناگاه آن امام مظلوم را خواب ربود بدیدهای
شریفش بصد هزار شتاب نقاب کشید در آن بارگاه بوده خواب در خواب دید که حضرت رسالت ص
با گروه بیشمار از ملائکهٔ مقربین بنزدیک آنحضرت آمدند و حضرت سید الانبیاء آن سید الشهداء را
در بر کشید و میانهٔ دو دیدهٔ اشرف او را بوسید بمعانقه سبقت گرفت پیغمبر گرفت شاه حجاز تشنه را

چه جان دریغ زنهر بوسه بروی مبارکش میداد و دست شانه به تیمار تارکش میداد و گفت ای حبیب
من ای حسین کانی اراک عن قریب مرملا بدمائک زود باشد که در صحرای کربلا سر تو از تن جدا
کنند و در خون خود دست و پا زنی در میان گروه که دعوی کنند که از امت منند و در آن حالت تشنه
باشی و ترا آب ندهند ای بکربلا چه رسوانی تو منع آب کنند بقصد کشتن ارباب کین شتاب کنند
دهند جرعهٔ آبی سنان سپاه ترا کشند تشنه لب اولاد بیگناه ترا ز هر طرف بتو کفار حمله ور کردند
بجز من تن تنها بیت شرر کردند ای برنده نبود جانبت بغیر از تیر ببر گشتن نیاید کسی بجز شمشیر
به تیر اهل ستم پیکرت نشانه شود تنت چه خانهٔ زنبور خانه خانه شود و با این حال امید
شفاعت از من داشته باشند خدا در روز قیامت ایشان را از شفاعت من محروم گرداند ای
نور دیده وای فرزند پسندیده من ای حبیب من ای حسین پدر و برادر و مادر تو بنزد تو آمده اند
و مشتاق لقای مسرت افزای تو اند و تو را در ریاض جنان منزلت و درجهٔ چند هست که بغیر از
شهادت بآنها نمیرسی راوی گوید حضرت امام حسین در خواب از روی تضرع و ابتهال نظر بر خورشید
جمال عدیم المثال جد خود افکند و استدعا نمود که یا جداه مرا بدین دنیا حاجتی نیست مرا با خود ببر و از
شر اشرار خلاصی بخش آنحضرت فرمود ای نور دیده ترا از برگشتن بسوی دنیا چاره نیست تا آنکه
بسعادت شهادت فایز گردی و بدرجهٔ بلند و سعادت ابدی رسی پس حضرت سید الشهدا با
فزع عظیم و دهشت از خواب بیدار شد و بخاندان مراجعت نمود و آنچه در خواب دیده بود باهل بیت نقل
نمود ایشان غمگین شدند و چنان اندوهی بخاندان رسالت احاطه کرده که بصبح خاندانی را احاطه
نکرده بود و صداها بگریه و نوحه بلند کردند پس آنجناب مهیای رحلت بسوی مکه معظمه شد
و چون شب درآمد در میان شب بر سر تربت مطهر مادر خود فاطمهٔ زهرا رفت که مادر بزرگوار خود را

نیز ودا

نیز وداع نماید مناسب مقام منقولست که چون یوسف صدیق را در چاه انداختند و کاروانیان او را
بیرون آوردند برادران او اطلاع یافته یوسف را بکاروانیان فروختند و سفارش کردند
که او را محافظت کنند که نگریزد و مالک که او را خریده بود امر کرد غل و زنجیر حاضر کردند یوسف را همین
که چشم بر غل و زنجیر افتاد فغان برکشید مالک گفت اضطراب مکن که غلام گریز پای را چاره از زنجیر
نیست یوسف گفت من از غل و زنجیر بفغان نیامدم از آن حال یاد آوردم که حقتعالی بزبانیه دوزخ را
فرماید که بگیرید این بنده عاصی را و غل بر گردن او نهید که گردن از خدمت ما پیچیده و پا از دین
بزنجیر کشید که قدم از دایرهٔ فرمان ما بیرون نهاده خلاصه ز آهن بند بر پایش نهادند بگردن
طوق تسلیمش نهادند و لباس کهنه اش پوشانیدند و انواع وعیدش شنوانیدند با آن همه ستم
که برادران با او کرده بودند زنجیر کشان نزد برادران آمد و گفت آنچه کردید متحمل کردم توقع من اینست
که در وقت که به پدر مرا تسلی دهید و ایشان را وداع کرده روی براه نهادند و یوسف را بر شتری
افکندند و غلام بدخوئی را موکل او کردند و میرفتند وقت سحری بود که بقبرستان آل اسحق رسیدند
یوسف نگاه کرد و قبر مادر را دید خود را بی اختیار از بالای شتر بر سر قبر مادر انداخت و از
تربیتهائی که در کودکی با او کرده بود یاد آورد و از مهر و شفقت مادری متذکر شد
قطرات عبرات چون باران بر روی چون ارغوان فرو ریخت و فریاد برآورد که ای مادر
ارفعی راسک سر خود را از خاک بردار وانظری ابنک و بحال فرزند دلبند خود نظر کن
انا ابنک المغلول منم پسر تو که غل بر گردنم نهاده اند و اسیر وار پلاس پوشانیده اند و
دست و پایم بزنجیر بسته اند و پیرهنم را باتش هجران سوخته اند ناگاه از قبر او آواز
برآمد که یا ولداه و قرة عیناه ای فرزند پسندیده وای نور دیده محنت کشیده الکربت همی

وَاَزْدَدْتُ حُزْنِی اندوه مرا بسیار کردی وحزن مرا زیاد نمودی فَاصْبِرْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِینَ صبر
کن که خدا با صابرانست   امّا امام حسین مظلوم وشهید معصوم بستهٔ زنجیر جفای اعداء
اسیر کید ونفاق اشقیا چون در شب وداع بر سر قبر مادر خود فاطمهٔ زهرا معصومه دوسرا دختر محمد مصطفی
آمد وازدل بر درد فریاد برکشید که اَلسَّلَامُ عَلَیْكِ ایمادر حسین بوداع تو آمده وبناچار از زیارت مرقد
تو دور میشوم ولاعلاج زهر مهاجرت تو میچشد   نمود عرض که ای مادر حمیده سرشت تو فارغ زغم
این لحظه در ریاض بهشت   نموده تکیه بغمهای روزگار حسین چشید زهر جفاهای ناگوار حسین
که بیکبار از بالای ضریح مقدس ناله جانسوزی برآمد وَعَلَیْكَ السَّلَامُ ایمظلوم مادر وای شهید مادر
وای غریب مادر پس گریه بنحوی بر آن استیلا یافت که دیگر نتوانست سخن بگوید با دل پر حسرت قبر
مادر را وداع نمود وپس بر قبر مطهر برادر خود امام حسن آمد   چه دید گریه کنان تربت برادر را نثار
کرد بر آن اشک دیدهٔ ترا   وبزبان حال میگفت ای برادر وای خفته در آغوش مادر چگونه از مرقد مبارک
تو مفارقت کنم بحال آنکه پیوسته با تو انس گرفته‌ام   مراجدا کنی قبر تو ای امام شهید کشته تو
بجان باشد از جفای یزید   پس آنحضرت با دل غمین با اهل بیت طیبین از مدینه سید المرسلین
در کمال حشمت وجلال ارتحال نمود وفرزندان وزنان وبرادران ومحبان در خدمت آنحضرت بودند
وآنحضرت بیرون آمد خائفه ترسان چنانچه موسی از مصر بیرون آمد سکینه دختر امام حسین
گوید که درحینی که ما از مدینه بیرون آمدیم هیچکس خوف او از ما شدید تر نبود وبا کمال وحشت
وهراس میبودیم وخوف ایشان بجهة آن بود که مبادا اشقیا از عقب ایشان بیایند ومتعرض ایشان
شوند این بود حال ایشان وقتیکه از مدینه بیرون آمدند آه واویلا از روزی که اهل بیت
امام حسین بعد از واقعه کربلا وکشیدن رنجها ومحنتها واسیری ومذلت غربت ودستگیری
بمدینه

۶
بمدینه مراجعت کردند در آن روز که از مدینه بیرون میرفتند امام عالیمقدار واعوان وانصار
چند با ایشان بود وچون میخواستند داخل مدینه شوند جمعی زنان سوخته جان با حالت پریشان
ند با ایشان شهریاری ونه شاهی ونه علمداری وسپاهی ز سروران وجوانان که با ایشان رفته بودند
کسی همراه نبود بغیر از امام زین العابدین که بدرد بیماری وبدرد پدر وبرادران گرفتار وعلیل
بود آیا آن بیکسان در آن روز بچه حال بودند ام کلثوم با دل پر حسرت خطاب بمدینه کرد
که مَدِینَةَ جَدِّنَا لَاتَقْبَلِینَا فَبِالْحَسَرَاتِ وَالْاَحْزَانِ جِئْنَا ای مدینه جد ما ما را قبول
مکن که ما با دل پر حسرت وحزن آمده‌ایم   ای مدینه ای مدینه شهر جد ما رسول   ما غریبان
بلاکش را مکن دیگر قبول   از تو رفتیم وحسین تشنه لب همراه بود   آمدیم ونیست اینك قرة العین
بتول   پس بمادر خود فاطمه خطاب میکرد ومیگفت آفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتِ اِلَی السَّبَایَا بَنَاتُكِ فِی
الْبِلَادِ مُشَتَّتِینَا ای فاطمه زهرا کاش همراه ما بودی وفرزندان ودختران خود را میدیدی که
ایشان را اسیر کرده بودند ودر شهرها سیر میدادند   آفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتِ اِلَی الْحَیَارَی وَلَوْ
اَبْصَرْتِ زَیْنَ الْعَابِدِینَا ای فاطمه کاش فرزندان خود را در دست ظالمان حیران وسرگردان
میدیدی وکاش امام زین العابدین بیمار علیل را مشاهده مینمودی   آفَاطِمُ لَوْ رَاَیْتِنَا سَهَارَی
وَمِنْ سَهَرِ اللَّیَالِی قَدْ عَمِینَا ای مادر مهربان کاش میدیدی ما را که نمیخوابیدیم وشبها را به بیداری
بسر میبردیم واز بیداری شبها کور شدیم   آفَاطِمُ مَا لَقِیتِ مِنْ عِدَاكِ وَلَا قِیرَاطَ مِمَّا قَدْ لَقِینَا
ای فاطمه هرچند تو از دوشمنان اذیت بسیار کشیدی امّا آنچه ما از دوشمنان دیدیم یك قیراط
کشیدیم تو نیز آنرا نمیدیدی   فَلَوْ دَامَتْ حَیَاتُكِ لَمْ تَزَالِی اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تَنْدُبِینَا
ای فاطمه اگر همیشه در حیات میبودی تا قیامت بر ما نوحه میکردی واشك حسرت از دیده میباریدی

فعرج بالبقيع ووقف ونادى يا ابن حبيب رب العالمينا بالا رو به بقيع و در آنجا نداكن امام حسن را و بكو اى فرزند حبيب پروردكار عالميان وقل يا عم يا حسن المزكى عيال اخيك اضحوا ضايعينا و بكو اى عم بزركوار اى حسن پاكيزه كردار عيال برادرت باسيرى كرفتار شدند و ضايع كرديدند

ايا عماه ان اخاك اضحى بعيدا عنك بالرمضا رهينا بلا راس تنوح عليه جهرا طيور و الوحوش الموحشينا اى عم برادر تو حسين دور از تو بر ريكهاى كرم كربلا افتاده و سر او را از تن جدا كرده اند و مرغان هوا و وحشيان صحرا بر غريبى و بيكسى او نوحه ميكنند ولو عاينت يا مولاى ساقوا حريما لا يجدن لهم معينا على متن النياق بلا وطاء و شاهدت العيال مكشفينا اى مولاى ساقى امام حسن چه بود حال تو اكر معاينه مى ديدى كه اهل بيت برادرت را اسير كرده اند و برهنه بى معين و ياور بر شتران عريان سوار نموده اند

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من جعل البكاء على رزايا السادات من افضل الطاعات و اطفا بقطرة من قطرات العبرات لهبات الموقدات و الصلوة على سفينة النجاة و مهبط الوحى و الآيات محمد صلى الله عليه و آله كلمات الله التامات و نشكرك اللهم يا من ابتلانا بمصيبة الشهيد المقتول المظلوم المخذول السيد القائم العابد الزاهد الامام السيد بن الطاهر المبارك الرضى و التقى الهادى المهدى سبط الرسول و قرة عين البتول هادم الجور بالمحراب و محيى السنة و الكتاب الذى قاتل بها و قتل مظلوما و مضى مرحوما ابن من زكى محمد بن رسول الله محمد المقتول بالعهد المتعمد المطرود عن الادنى و البعيد عن الاخوان المطروح فى الميدان و المجروح بطعن السنان و المضروب بسيف العدوان الشهيد بن الشهيد و اخ و ابى الشهداء سيدنا ابى عبد الله عليه السلام آه من شدة الحزن و بكاء الحسين آه من عطش البنين

دبار حلبى

و بنات الحسين و لعنة الله على اعداء الحسين ديدها

نمناك بان از حسرت ديدار كيست سينها صد چاك از درد دل افكار كيست چهرها مه پر خراش از ناخن غم كه شد چشم مهر آتش نشان از حسرت رخسار كيست تيره شد از درد غم آفاق يا رب خلق را آتش سوزان دل انفعل بى زنهار كيست خانه مردم خراب و سينه عالم كباب از سيلاب اشك و آه اشبار كيست اى كه ميجويى نشان از باعث اين شور و شين نيست غير از ماتم سر خيل مظلومان حسين نقد يغمبر چراغ دودمان فاطمه يادكار حيدر كرار جان فاطمه كر بود از سنك دل سوراخ كردد بيكمان بشنود كر ذكر درد بيكران فاطمه آه از آن ساعت كه از شمشير بيداد عدو شد طپان در خاك و خون آرام جان فاطمه چون خبر شد خازنان كوثر و تسنيم را كز جهان لب تشنه آمد ميهمان فاطمه جاى آب از ديده خون دل بدامان ريختند خاك غم بر تارك حوران و غلمان ريختند عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام اى دل پر غم واى دوستان شيعه بر غمزاى خم قامتان مجمع عزاداى سينه چاكان تعزيت شهيدان كربلا خدا عظيم نمايد اجر ما و شما را در تعزيت حسين فرزند رسول الثقلين و نور ديده امير بدر و حنين جلا مانده شيعيان بغداى شهيد عرصه بلا و مدفون زمين كربلا غريب دور از وطن و كشته بى غسل و كفن آنكه تنش را بر خاك كربلا افكندند و سرش را بر نيزه آنكه زنان او را اسير نمودند و اموال او را بغارت بردند آيا كدام مصيبتى است كه با اين مصيبت برابرى تواند كرد آيا كدام دل است كه از اين واقعه بريان نيست و كدام ديده است كه درين مصيبت كريان نيست

الصدر شيخ مفيد از حضرت صادق روايت كرده است كه آنحضرت فرمود كل الجزع و البكاء مكروه سوى الجزع و البكاء على الحسين هر جزع و كريه مكروه است سواى جزع و كريه بر حسين پس بايد شيعيان درين مصيبت بنياد صبورى بآب ديده دهند و بناله و جزع در آيند و خاك بر سر نمايند خصوصا در ماه محرم الحرام كه هنكام مصيبت فرزند سيد الانام در ين ماه

دلهای زنده اثنا عشریه در هر شهر دهر تعزیه محزون و پر خون است و دیده‌ها پر از اشک گلگون است
ماه محرم آمد بار ستخیز عام در این عزا نمونهٔ قیامت شکر قیام این اضطراب چیست در احوال مرد و زن این
انقلاب چیست در اوضاع خاص و عام گویا که دور چرخ کهن سیر شد بسر گویا که عمر دهر کهن سال شد تمام
گردید بیقرار یکی خاک پایدار افتاد از خرام مگو چرخ تیزگام گرنه زمین و چرخ بماتم نشسته‌اند این آن
چه تیره‌گون شد آن از چه نیل فام ممنوع شد ز آب چه شاه شهید باد بر ما حلال خون دل و آب
خوش حرام مهر سپهر دین چه کسوف چنین نمود عالم چرا سیاه نگردید از ظلام روزی که شد تمام
سر مهر وطن دین صبح جهان نشد ز چه ره تیره‌تر ز شام ترسم بباد جور رود خاک کاینات ایزد
ز اهل ظلم کشد جو کرد انتقام زان پیشتر که باید این ستم از چرخ در وجود یکباره می‌نتاد فلک کاش از خرام
این انقلاب چیست در اوضاع عالمین گویا که هست ماتم سالار دین حسین المعلم صاحب بحار الانوار
علیه الرحمة و الملک الغفار رقم فرموده که در بعض از تالیفات بعضی از ثقات که معاصر بودند با او دیدم که روایت
شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را خبر داد که فرزند او حسین را میکشند
و آنچه بر آنحضرت واقع می‌شد از مصایب و محن بفاطمه خبر داد حضرت فاطمه گریست و گریستن شدیدی
و گفت یا ابت متی یکون ذلک ای پدر بزرگوار در چه زمان حسین را شهید کنند قال فی زمان
خال منی و منک و من علی در زمانی حسین تو را شهید کنند که من نباشم و تو نباشی و پدر بزرگوارش
علی نیز نباشد فاطمه زهرا که این خبر را شنید گریه او شدت کرد و گفت یا ابت فمن یبکیه و من یلتزم
باقامة العزاء له ای پدر بزرگوار کی را خواهد بود که بر حسین من گریه میکند و که عزای فرزند مرا بگیرد و عزادار
او گردد خواهد بود رسول خدا فرمود یا فاطمة ان نساء امتی یبکون علی نساء اهل بیتی و رجالهم یبکون
علی رجال اهل بیتی ای فاطمه در خصوص عزاداری حسین غم مخور زنان امت من بر زنان اهلبیت من گریه میکنند

ومردان

و مردان امت من در عزای مردان اهل بیت من اشک از دیده میبارند و یجددون العزاء جیلا بعد
جیل فی کل سنة عزای او را طایفه بعد از طایفه در هر سال تازه میکنند و تجدید مصیبت او مینمایند تا
همین باشد که تا حشر از برای حسین موالیان بنشینند در عزای حسین چه آسمان بنماید محرم
بتعزیت که دارند ماتم او فاذا کان یوم القیمة تشفعین انت للنساء و انا اشفع للرجال
پس چون روز قیامت شود تو زنان عزادار را شفاعت خواهی کرد و من مردان تعزیه دار را و هر کس از
امت که در مصایب حسین گریسته باشد دست او را بگیریم و داخل بهشت میکنیم یا فاطمة کل عین
باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصاب الحسین ای فاطمه هر چشمی که در روز قیامت گریان خواهد
بود مگر چشمی که در مصیبت حسین گریسته باشد فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة آن چشم
بر حسین گریه کند خوشحال و شاد و خندان خواهد بود بنعیم بهشت پس بر زمرهٔ شیعیان لازم است
که بوعدهٔ پیغمبر که بفاطمه داده وفا کنند و در مصیبت نور دیده‌اش اشک از دیده بیارند تا آنکه
آنحضرت در قیامت ایشان را شفاعت کند و داخل بهشت شوند و بنعمتهای جاوید رسند و ربما
فمن ابکی فی الصباح و فی المساء علی السید المدفون فی ارض کربلا ای دیده اشک حسرت ببار
در صبح و شام بر امامی که مدفون است در زمین کربلا ابکی علی الخد التریب المخضب ابکی
و رأسا قطعه من القفا گریه کن بر روی سید امام حسین که بخاک آلوده و بخون خضاب شده
گریه کن بر رگهای حلقوم او که آن را از قفا بریدند ابکی علی جسمه المجروح فی التراب عاریا
و رأسه مثل بدر فی السنان علی گریه کن بر جسم مجروح امام حسین که برهنه بر خاک افتاده
بود و سر او مانند ماه در سر نیزه میدرخشید ابکی لنسوان الحسین حواسرا یشهرن فی
الامصار و البلد کالاماء گریه کن بر زنان امام حسین که ایشان را با حسرت رانده

درشهرها بپا بانها سیر کردانیدند ابکی علی بن الحسین بنفسه اسیر و مکتوف الیدین مکبلا گریه
کن بر امام زین العابدین که او را با وجود بیماری اسیر کرده بودند و دستهای او را بسته بودند و او را
در غل و زنجیر کرده بودند در منزلت امام حسین ع مخفی نماند که قدر و منزلت امام حسین علیهما السلام
خطی زیاده از حد تقریر و بیان است در بحار الانوار مسطور است که حسنین علیهما السلام خطی نوشتند
حضرت امام حسن ع با امام حسین ع گفت خط من از خط تو نیکوتر است جناب امام حسین ع گفت نه خط من بهتر است
از خط تو پس مادر خود فاطمه زهرا ع را حکم نمودند و گفتند تو حکم کن در میان ما فاطمه نخواست که خاطر
هیچیک از ایشان را برنجاند با ایشان گفت که از پدر بزرگوار خود سؤال کنید که خط شما کدام بهتر است
آن دو قرة العین بتول از پدر بزرگوار خود حیدر کرار سؤال کردند که خط ایشان را ترجیح دهد آنحضرت نیز
نخواست که خاطر آن دو نور دیده روان شکسته شود ترجیح میان خطهای ایشان نداد و فرمود که شما از جد بزرگ
کوار خود در خواهید که در میان شما حکم کند ایشان از جد امجد خود سؤال کردند که امتیاز خطهای آن دو [illegible] ۵
عرش الهی را بیان کند آنحضرت فرمود که من در میان شما حکم نمیکنم تا آنکه از جبرئیل سؤال کنم چون جبرئیل
آمد او نیز گفت من در میان ایشان حکم نمیکنم تا آنکه از جبرئیل اسرافیل حکم میکند میان ایشان اسرافیل
نیز گفت من در میان ایشان حکم نمیکنم لکن از حق تعالی سؤال می نمایم که میان ایشان حکم کند پس از حق
سؤال کرد حقتعالی فرمود من حکم نمیکنم میان ایشان لکن مادر ایشان فاطمه حکم کند میان ایشان
پس حضرت فاطمه گفت پروردگارا من حکم میکنم میان ایشان و آن معصومه قلاده داشت بحسنین گفت
که من این قلاده جواهر را نثار شما میکنم هر کس از این جواهر بیشتر بر داشت خط او بهتر است پس آن قلاده را
پاره کرد و نثار آن دو گوشواره عرش مجید نمود در آن وقت جبرئیل نزد فاطمه عرش الهی رسید حق تعالی
او را امر کرد که بزمین برو و جواهر را در میان آن دو گوهر بحر عصمت قسمت و نصف کن تا آنکه هیچیک دلشکسته

واشرده

وا شرده نشوند جبرئیل بتعجیل آمد و جواهر را در میان آن دو گوهر بحر قسمت کرد و از جهة اکرام و تعظیم ایشان
تا خاطر مبارک ایشان شکسته نشود وا حسرتاه شهزاده را که خدا و رسول و علی و فاطمه و جبرئیل و اسرافیل
نخواهند که گرد ملال بر خاطر ایشان نشیند کجا روا است که در صحرای کربلا او را با لب تشنه بر خاک انداختند
و مانند گوسفند سر مبارک او را از تن جدا سازند و سه روز بدن او را بر ریگهای گرم کربلا برهنه
و بی غسل و کفن افکنند و سر او را بر نیزه کرده شهرها بگردانند و زنان و طفلان او را اسیر کنند
و در کوچها و بازارها مانند اسیران ترک و دیلم ایشان را خوار و ذلیل بگردانند نظم گریه کردن را
دلی از سنگ باشد سخت تر راست نتواند شود از باران محنت گر در سواد دیدها از گریه شود
کربلا است وز تیات بید هدبی تاب دل اخبر بلکه بر بالای هم داغ مصیبت چیده است دل
برنگ لاله صد رنگ آید در نظر از خروش گریه می پیچد بهم پای نفس از هجوم گریه می غلطد
چون تو ریعی دست دلکی فرصت بوسیدن چشم تراست یا گریبان می درد یا خاک میریزد بسر
بسکه خاک دشت امکان شد ز جوش گریه گل غیر گرد غم نمی آید غباری در نظر خار و خس سیراب
داورا چون تیغ یاقوت بود بر لب گوهر نشان نبت خاله از سوز جگر آنکه چون مهر نبوت داشت از روی
شرف جا بدوش مصطفی تیر بلا را شد هدف و محبت رسول خدا با فرزندش حسین ع نه بمرتبه ایست
که توان بیان کرد او را نور دیده و ریحانه خود می نامید و پیوسته او را در آغوش داشت و بر دوش
مبارک خود میکشید در کتاب بحار الانوار مسطور است که عایشه گفت که رسول خدا وقتی گرسنه بود
و لشکر جوع بر آنحضرت هجوم آورده بود و تا در بر چیز خوردنی نبود پس فرمود بمن که ردای مرا بیاور گفتم
اراده کجا دارید فرمود اراده منزل فاطمه دختر خود دارم که با آنجا روم و حسن و حسین را ببینم و بجمال
ایشان نظر کنم و از دیدن آن دو نور دیده روان و آرام جان گرسنگی من افاقه شود و جوع من تخفیف یابد

پس آنحضرت بیرون آمد تا آنکه داخل منزل فاطمه گردید پس فرمود یا فاطمة این ابنای ای فاطمه دو فرزند
دلبند من در کجایند فاطمه علیه السلام گفت یا رسول الله ایشان از گرسنگی گریه کنان از خانه بیرون رفتند
و مانند ابر بهار از الم جوع میگریستند پیغمبر خدا ص در طلب آن دو نور دیده خود بیرون رفتند ابو دردا را
دید چون از وی پرسید که ای عویمر آیا دو فرزند دلبند مرا ندیدی ابو دردا گفت بلی یا رسول الله ایشان
در سایهٔ دیوار بنی جدعان خوابیده اند حضرت رسالت پناه تشریف بآنجا بردند و آن دو بزرگوار را بر سینه
خود چسبانید و ایشان مانند ابر بهار گریه میکردند آنحضرت اشک از دیده های ایشان پاک میکرد ابو دردا
گفت که بگذار تا من ایشان را بدوش بردارم رسول خدا فرمود یا ابا الدرداء دعنی امسح الدموع عنهما
ای ابو درداء بگذار تا اشکهای فرزندان خود را پاک کنم بحق آن کسی که مرا براستی به پیغمبری فرستاده
که هرگاه قطرهٔ از اشک دیدهٔ ایشان بر زمین بریزد هر آینه گرسنگی در میان امت من باقی خواهد ماند تا
روز قیامت پس آنحضرت ایشان را برگرفت و آن دو بزرگوار گریه میکردند و حضرت رسول ص نیز میگریست
پس جبرئیل ع بخدمت آنحضرت آمد و گفت السلام علیک یا محمد حضرت رب العزة جل جلاله ترا سلام میرساند و
میفرماید این جزع چیست که از شما بظهور رسید ع از چه جهت جزع و گریه می نمائید پس رسول خدا ص فرمود
ای جبرئیل لا ابکی جزعا بل ابکی من ذل الدنیا گریه من از جزع نیست بلکه از خواری دنیا است گریه
میکنم پس جبرئیل گفت که حق تعالی میفرماید که آیا مسرور میگرداند ترا اینکه کوه احد را بجهت تو طلا کنم و از جمیع
که در نزد من داری چیزی کم نمیشود آنحضرت فرمودند نمیخواهم جبرئیل گفت چرا نمیخواهی فرمود بجهة آنکه
خدای تعالی دنیا را دوست نمیدارد و اگر دنیا را دوست میداشت کافرترین را بکافر نمیداد
و این حدیث تتمه دارد و در آن مذکور است که از برای ایشان ترید و گوشت پخته بسیاری حاضر شد
و ایشان خوردند و سیر شدند مجملا قدر و منزلت ایشان از این بالاتر و بیشتر است و ... گریه

بر حسین

بر حسین ع بی نهایت است رسول خدا نمیتوانست گرسنگی حسین و گریه او را ببیند در کجا بود در صحرای کربلا
که ناله و العطش العطش او را بشنود و غریبی و تشنگی و حیرانی او را مشاهده نماید ع روح نبی رفته
بنالید که سبط تشنه لب من در عین یکبار نمرده و العطش کرد سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه در مصیبت
امام حسین ع میفرماید ان یوم الطف یوما کان للدین مصیبا لم یدع للقلب منی فی السراء
نصیبا بدرستیکه روز طف که امام حسین ع در کربلا گرفتار اشقیا بود روز سخت و دشوار است
و آن روز غم اندوه در دل من بهره از خوشحالی و سرور نگذاشت و پیوسته مرا محزون دارد و لعن
الله رجالا اتوا عن الدنیا عصوبا سالموا عجزا فلما قدروا شنوا الحروبا لعنت خدا بر مردان
چند که پر کردند دنیا را از جور و غضب تا عاجز بودند بنای صلح گذاشتند و چون قدرت
بهم رسانیدند جنگها بر پا کردند و ایضا سید مرتضی علیه الرحمه میفرماید لقد کثرت للدین
فی یوم کربلا کسائر لا توسی و لا هی تجبر در روز کربلا و روز شهادت سید الشهداء
تعات آن دشت محنت و بلا شکستها در دین افتاد که معالجه آن نمیشود و جراحتها در دلهای اهل
کرده که مداوا نمیشود فاما سبیی بالرماح مسوق فاما قتیل بالتراب معفر غریبان
کربلا را بعضی را اسیر کرده بودند و بضرب طعن نیزه ایشان را باسیری میبردند و بعضی را کشته
بر خاک کربلا افکنده بودند تجر علیها کلما اختارت ریاح و انفس و تعتری کلما شاءت
ضباع و انسر کشتگان کربلا بدنهای ایشان بضرب نیزه ها و دم شمشیرها مجروح بود و بر خاک
کربلا افتاده بودند و وحشیان و مرغان بر اطراف ایشان حلقه زده بودند و سید رضی علیه الرحمه
میفرماید شغل الدموع عن الدیار بکاؤها لبکاء فاطمة علی اولادها بمصیبة کربلا مشغول
ساخته است دیده ها را از گریه بر دیار و منازل دوستان گریه فاطمه بر اولاد خود اشک از دیده

وید هارون میکند لم یخلفوا اخانی الشهید وتذری دمع الفرات یزاد عن نزادها حرمت فاطمه را
در حق فرزند شر حسین رعایت نکردند و آن حضرات را که آنحضرت سید بود از و منع کردند و نمیکذاشتند که
اصحاب آنحضرت بر آن وارد شوند اهل النبی علی صعاب مطیها ودم الحسین علی رؤس صعادها
اشقیای امت او اولاد پیغمبر را بر شتران سوار کردند و سرهای نیزه خود را بخون امام حسین آلوده بودند
والهفتاه لعصبة علویة تبعت امیة بعد ذل قیادها واحسرتاه که سلسله علویه را بنی امیه
در غل و زنجیر کردند و باسیری بردند این مرثیه بیش ازین هست باین قدر اکتفا شد **فصل در خبر**
دادن حق تعالی زکریا را از واقعه کربلا و شمه از احوال و شهادت یحیی ع و قبل از آنکه واقعه
کربلا اتفاق افتد حقتعالی به پیغمبران خود را از آن خبر داده بود و انبیا در مصیبت آنحضرت
گریسته بودند از الجمله حضرت زکریا را از این واقعه مخبر ساخته و آتش این قضیه هایله را در خرمن
صبر شان انداخته بودند بسند معتبر منقولست که سعد بن عبدالله از حضرت صاحب الامر در حینی که
آنحضرت کودک بود و در دامان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نشسته بود سؤال چند کرد
از الجمله سؤال کرد از تأویل کهیعص حضرت فرمود که این خبرهای غیبست که خداوند خود زکریا را
از آن مطلع ساخته و بجهة محمد مصطفی [illegible] علیه واله بیان فرمود کیفیت این قضیه چنان است
که زکریا از پروردگار سؤال نمود که اسماء آل عبا را تعلیم او نماید جبرئیل نازل شد و آن اسماء مقدسه را
تعلیم او کرد و زکریا علیه السلام هرگاه محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم را یاد میکرد اندوه و الم او
برطرف میشد و چون امام حسین ع یاد میکرد گریه در گلوی زکریا گره میشد و خود را از گریه ضبط نمیتوانست
نمود و آنقدر میگریست که نفسش تنگ میشد روزی در مناجات گفت الهی ما بالی اذا ذکرت
اربعة منهم تسلیت باسمائهم من همومی خداوندا سبب چیست که چون آن چهار بزرگوار را

که دکی

۱۲

کنم گریه میکنم غمها از دلم بیرون میرود و هموم من تسلی می یابد و دلم گشاده میشود و اذا ذکرت الحسین
تدمع عینی وتثور زفرتی و حسین را یاد میکنم دیده ام گریان و خاطرم محزون و ناله ام بلند میگردد
حقتعالی واقعه کربلا را باو خبر داد و فرمود کهیعص کاف اشاره بکربلاست و ها هلاکت عترة
طاهره در آن صحرا و یا یزید علیه اللعنه که ظالم بر حسین است و عین عطش و تشنگی آنحضرت و صاد صبر
آنحضرت چون زکریا این واقعه هایله را شنید سه روز از مسجد بیرون نیامد و در بر روی مردم بست
و مشغول گریه و زاری و نوحه و بیقراری شد و در مصیبت آنحضرت مرثیه میخواند که الهی اتفجع خیر
جمیع خلقک بولده خداوندا آیا بدرد خواهی آورد دل بهترین جمیع خلقت را بمصیبت فرزندش
الهی اتنزل بلوی هذه الرزیة بفنائه آیا این بلیه و محنت را بساحت عزت او فرود خواهی آورد
الهی اتلبس علیا و فاطمة ثیاب هذه المصیبة خداوندا آیا جامه این مصیبت را بعلی و فاطمه
خواهی پوشانید الهی اتحل کربة هذه المصیبة بساحتهما خداوندا آیا این بلیه و محنت را
بساحت شرف و عزت ایشان وارد خواهی ساخت پس گفت الهی مرا فرزندی کرامت کن که در پیری
دیده من باو روشن شود و مرا فریفته محبت او گردان پس دل مرا بمصیبت او بدرد آور چنانچه
دل محمد حبیب خود را بفرزندش بدرد خواهی آورد حقتعالی حضرت یحیی را با آنحضرت عطا
کرد و همچنانکه حسین ع شش ماهه متولد شد یحیی نیز شش ماهه بود و چنانچه خدا پیش از حسین
کسی را حسین نام ننهاده بود و پیش از یحیی نیز کسی را یحیی اسم نگذاشته بود که و لم نجعل له
من قبل سمیا و مناسبست که شمه از احوال یحیی مذکور شود منقولست که یحیی بحیثیتی
رقیق القلب و خائف بود که بمجرد استماع احوال قیامت دلش مضطرب می شد و از لباس پلاس
و از طعام بنان خشک قناعت میکرد و در چهار سالگی توریة را حفظ کرده بود و بجمیع احکام شرع

واقف بود با این قدر و منزلت چندان گریسته بود که گوشت و پوست از رخسار مبارکش ریخته و مادرش
از راه شفقت دو پاره پشمینه بر مقر آب دیدهٔ او نهاده بود و هر لحظه آن را بر میداشت و میفشرد و باز
بجای خود می‌نهاد و در مجلسی که یحیی حاضر بود زکریا از عذاب خدا نمیگفت و بجز شرح رحمت غیر متناهی
الهی نمیکرد روزی زکریا بر روی منبر بجانب چپ و راست نظر کرد یحیی را ندید و یحیی کاهی بخود پیچید
در پس ستونی بود زکریا چون یحیی را ندید سخنی از عذاب الهی ادا کرد و فرمود در دوزخ کوهیست که
آتش نام آن غضبان هیچکس از آنجا نگذرد مگر بگریستن از خوف خدا یحیی چون این سخن شنید فریاد
برکشید و گلیم از دوش بینداخت و از مسجد بیرون رفته فریاد میکرد که الویل لمن دخل غضبان و با
ناله و فغان از شهر بیرون رفت پس حضرت زکریا مادر او را مطلع ساخت و با یکدیگر بطلب او بیرون
رفتند و سه شبانه روز گشتند از و خبری نیافتند صباح روز چهارم بشبانی رسیدند از احوال
پرسیدند و کیفیت احوال یحیی را نقل کردند شبان گفت من او را ندیدم اما سه شب است که از این کوه ناله
زاری بیرون می آید که مرا از آن گوسفندان من از چریدن باز مانده اند و گوش بآن ناله داده اند و آب
از دیده می بارند زکریا گفت این نشان یحیی است و بآن سمت روانه شدند مادر زودتر رسید یحیی را دید
که در گوشه بسجده افتاده و چندان گریسته که جای سجدهٔ او گل شده بنشست و سر فرزند خود را از گل و
خاک پاک کرده بر کنار خود نهاد یحیی گمان ملک موت نمود که بقبض روح او آمده گفت ای عزرائیل پدر و مادر پیری
دارم چندان مهلتم بده که از ایشان استحلال طلبم مادرش در خروش آمد گفت ای جان مادر عزرائیل نیست
مادر تو است یحیی چشم باز کرد مادر را دید برخواست که فرار کند مادر او را بشیر پستان خود قسم داد و او را
بخانه آورده و چون سه شبانه روز بود که گرسنه بود قدری آش عدس تناول کرد و خوابید در واقعه دید
که شخصی آمد و گفت ای یحیی مگر غضبان را فراموش کرده که سیر خوردی و خفتی یحیی برخواست و رو بصحرا نهاد

خلاصه

خلاصه باین طریق زندگانی میکرد تا آخر الامر پادشاه آن زمان بجهة رضا جوئی زن زناکاری آنجناب را
حاضر کرد و سر مبارک او را در میان طشت طلا از تن جدا کرد و آن خون در چاهی ریختند هرچند خاک
میریختند میجوشید و بالا می آمد تا آنکه بخت النصر بر آن قوم مسلط شد بر روی خون او هفتاد هزار
کس را کشت تا از جوشیدن باز ایستاد ایضاً منقولست که چون شهید کربلا در صحرای کربلا با بدن
پر از خون از اسب بر روی خاک افتاد هرچند استغاثه میکرد کسی بفریاد او نمیرسید ملائکه آسمانها
بگریه در آمدند و گفتند الهنا و سیدنا این همه ستم و جفا بر فرزند دختر محمد مصطفی ص میکنند
و تو بموسا نظر میکنی و میبینی و تو شدید الانتقامی حقتعالی بایشان وحی کرد که ای ملائکه
بجانب راست عرش نظر کنید چون نظر کردند مثال شخص حضرت امام را دیدند که در جانب
راست عرش ایستاده و نماز میکند و رکوع و سجود بجا می آورد حقتعالی فرمود که ای ملائکه من
زود است که بجهة حسین باین شخص انتقام کشم بجهة طلب کردن خون یحیی هفتاد هزار
از بنی اسرائیل را و زوده است که خواهم کشت بجهة خونخواهی حسین فرزند فاطمه هفتاد هزار
و هفتاد هزار از بنی امیه را بدوست تا یم مهدی و از برای ایشانست عذاب عظیم در آخرت
منقولست که نگریست آسمان و زمین مگر بر یحیی و امام حسین بجهتی که رشح خون از آسمان می
ریخت چنانچه جامه سفیدی که در هوا میداشتند سرخ میشد و هر سنگی را که بر میداشتند از
زیرش خون تازه می جوشید و آفتاب بر آن دو مظلوم معصوم گریست که سرخ طالع میشد و سرخ فرو
میرفت منقولست که این سرخی شفق هرگز نبود و از اثر خون یحیی مظلوم بهم رسید و بمرور ایام
برطرف شد و چون یحیی ثانی و امام ثالث و رابع اهلبیت پیغمبر و خامس آل عبا حسین تشنه جگر
شهید کردید باز شفق بهم رسید شفق کشیده نه بر گنبد چرخ کبود برای تعزیه کشتگان خون آلود

صباح و شام شفق نیست در سپهر اسیر / که خون بیگنهانش شده گریبان گیر حضرت امام زین العابدین ع
سیر بود در وقتیکه با پدرم بکربلا میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمی آمدیم و یاد نمیکردیم مگر آنکه آنحضرت یاد یحیی را
یاد میکرد و روزی فرمود از پستی و بیقدری دنیا نزد خدا آن بود که سر حضرت یحیی را برای فاحشه از زنا
حشمهای بنی اسرائیل بهدیه بردند یا ابا عبد الله از آن عظیمتر آن بود که سر مبارک تو را بر نیزه کرده
برسم هدیه بنزد ابن زیاد و یزید ولد الزنا بردند و در کوچها و بازارها میگردانیدند و آن دو بی حیا
چوب جفا بر لب و دندان مطهر تو میزدند خدا جانهای ما و همه شیعه را فدای آن سوختن بگرداند
یا عین ابکی للطرید من الدار / و میزت اعمی لم تزف بمقدار ای دیده گریه کن بر امامی که او را
از دیار خود دور کردند و هرگاه از شدت گریه کور شوی وفا بعشری از اعشار این مصیبت نخواهی کرد
اسکب دموعک من انسکاب دمعته / یوماً لیالجی جده باجنابر ای دیده گریه کن بر حسین و بخاطر بیاور
روزی را که آنحضرت گریه میکرد و تعبیر از دوری جد بزرگوار خود مهاجرت مینمود فجاء الی قبر الرسول مودعاً
و قال له و الدمع من عینیه جار چون خواست از مدینه بیرون رود بر سر قبر رسول خدا آمد جد خود را
وداع کرد و با دیده گریان میگفت یا جد انی ابن فاطم سبطك / المخذول بعدك فی ید الاشرار
یا جداه منم حسین فرزند فاطمه و سبط تو که بعد از تو امت تو مرا مخذول کردند و در دست اشرار
خار و ذلیل شده ام یا جدی انی مبعد منك ذاهب / بالرغم عنی وفیك دیار ای جد عالی تبار
من از خدمت تو دور و از زیارت تو محروم میشوم و بزمین کربلا میروم لیکن روح من در خدمت تو بجا و ملازم
در حرم تو

منقولست که چون قافله سالار اهل یقین
وشهید راه دین مبین قرة العین سید ثقلین جناب امام حسین اراده کرد که از مدینه طیبه

مهاجرت نماید بخدام امر کرد که محارهای خواتین عصمت و طهارت بر ناقها بندند و اسباب و اثقال را
حمل و نقل نمایند خدام باسر آن امام مشغول حمل و نقل گردیدند هودجهای غم بر ناقهای ماتم بستند و مهیای
رفتن شدند در آنحال ناله الوداع و الفراق از در و دیوار مدینه بلند شد و اقارب و احباب
آنجناب از مهاجرت آن یادگار آل عبا دلخون و محبان باوفا محزون گردیدند روایتست
که آن قدوه ائمه دین / سلاله شرف گوهر رسول امین چو از مدینه سوی کربلا اراده نمود / جراحت
دل احباب را زیاده نمود به هر طرف خبر رفتن عزیزان رفت / ز خاك ناله و حسرت تا بکیوان رفت
مرویست که چون محمد بن حنفیه دید که آنحضرت اراده رفتن از مدینه نموده و مهیای رحلت
گردید بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد ای برادر تو دوست ترین مردمانی نزد من و عزیزترین
خلقی بر من و من تو را از همه کس دوست تر میدارم و بر من لازم است که آنچه خیر تو اندر آن
دانم بعرض برسانم و چون نکنم و حال آنکه تو برادر بزرگوار منی و بمنزله جان و دل و دیده منی و بزرگ
اهل بیت رسالتی و امام و پیشوای منی و اطاعت تو بر من واجبست و حقتعالی تو را بر من شرافت
و فضیلت داده است و تو را بهترین جوانان بهشت گردانیده است و من صلاح تو را در آن میدانم
که از بیعت یزید کناره جوئی و از شهرها دوری گزینی و ببادیه ملحق شوی و رسولان بسوی مردم
بفرستی و مردم را بسوی بیعت خود دعوت نمائی اگر بسوی تو جمع شوند و بیعت تو را اختیار نمایند
الحمد لله مکنون خاطر حقایق مظاهر تو است بعمل آوری و اگر اطاعت تو نکنند مالك اختیار خود باشی
و میترسم که داخل یکی از بلاد شوی و اهل آن بلد مختلف شوند گروهی با تو باشند و گروهی مخالفت تو
نمایند و کار بجدال و قتال منتهی شود و جان شریف تو و اهلبیت تو را که اشرف جانهاست در معرض
تلف درآورند و بزبان حال میگفت خدا نکرده شکستی رسد بخانه دین / دگر ترا نتوانید آسمان و زمین

مباد حادثهٔ روی دهد با اهل حرم خدا نکرده شود سایهٔ ات از ایشان کم حضرت امام حسین ع فرمود ای برادر
پس دیگر کجا توقف نمایم گفت برو بمکه و اگر توانی در آنجا قرار گیر و اگر اهل مکه با تو شیوهٔ بی وفائی مسلوک دارند
متوجه بلاد یمن شو که اهل آن بلاد شیعیان پدر و جد تواند و دلهای رحیم و عزمهای صمیم دارند و بلاد
ایشان بسیار گشاده است و اگر در آنجا نیز کار تو استقامت نیابد متوجه کوهها و بیابانها شو و منتظر فرصت
باش تا حق تعالی میان تو و این ناسقان بحق حکم کند حضرت فرمود که ای برادر اگر هیچ ملجاء و پناهی نیابم با یزید
بیعت نخواهم کرد پس محمد حنفیه سخن را قطع کرده بسیار گریست و آن امام مظلوم نیز گریست پس وصایا
چند بمحمد حنفیه کرد و وصیت نامهٔ نوشته باو سپرد مرویست که چون آنحضرت اراده کرد که از مدینه بیرون
رود مخدرات بنی هاشم از هر طرف جمع شدند و صدا بنوحه و زاری بلند کردند و جامها چاک زدند و رویها
خراشیدند بعضی در رکاب مولای خود آویختند و برخی خاک غم بر فرق خود می ریختند و بزبان حال میگفتند
کاروان میرود و بار سفر می بندند   تا دگر بار که بینند که بیایند نه   ساربان رخت منه بر شتر و بار مبند
که درین مرحله بیچاره اسیری چندند   چون امام مظلوم ناله و بیقراری ایشانرا مشاهده نمود فرمود که
شما را بخدا قسم میدهم که صبر پیش آرید و دست از جزع و بیتابی بردارید آن محنت زدگان جگر خسته
گفتند ای سید و سرور ما چگونه خود را از گریه و زاری منع کنیم و حال آنکه مثل تو بزرگواری محنت و ناکام
از میان ما میرود و ما بیکسان را غریب و تنها میگذارد و آخر کار ترا با منافقان نمیدانیم بکجا منتهی میشود
پس نوحه و زاری را از برای کدام وقت بگذاریم و بزبان حال میگفتند   رخ نهان از چشم ما ای ماه تابان
میکنی   روز ما را تیره چون شام غریبان میکنی   میهمان جمع ازین بد باطنان خاطر ولی   حلقهٔ جمعیت ما را پریشان
میکنی   مجملا سوگند که این روز مثل روزیست که حضرت رسالت از دنیا رفت و مانند روزیست که فاطمه
شهید شد و مانند روزیست که حضرت امیر المؤمنین شربت شهادت چشید و مانند روزیست که رقیه

در زخم خوردن

١٧

و زینب خاتون و ام کلثوم وفات یافتند خدا جان ما را فدای تو گرداند ای محبوب قلوب مؤمنان ای
یادگار بزرگواران پس یکی از عمه‌های آنحضرت آمد و شیون بر آورد و گفت گواهی میدهم ای نور دیدهٔ من
که درین وقت شنیدم که جنیان بر تو نوحه میکردند و میگفتند وَاِنَّ قَتِیلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
اَذَلَّ رِقَابًا مِنْ قُرَیْشٍ فَذَلَّتِ   شهید طف کربلا از آل هاشم ذلیل گردانید گردنهای قریش را
حَبِیبُ رَسُولِ اللّٰهِ لَمْ یَکُ فَاحِشًا اَبَانَتْ مُصِیبَتُهُ الْاُنُوفَ وَجَلَّتِ   آن بزرگواری که حبیب
دل رسول بود هرگز بدی از و بظهور نیامد و مصیبت او بینیها را بر خاک مالید و نیکانرا
ذلیل گردانید پس مخدرات حجرات طهارت و سیادت هم آواز گردیدند و مرثیه‌های جانسوز در
مصیبت آنحضرت خواندند و اشکهای خونین بر رخسار خود جاری نمودند و آن جان جهانرا وداع
نمودند و نالهٔ الوداع بلند گردید   آه از دمی که بست سلیمان کربلا   بار سفر بسمت بیابان کربلا
میریخت اشک حسرت و میگفت از فراق   ما را زمانه خواند بمهمان کربلا   مرویست که ام سلمه
زوجهٔ طاهرهٔ حضرت رسالت چون یادگار رسول خدا را دید که عزم بیرون رفتن از مدینه دارد
و اراده نموده که داغ فراق بر دل احباب گذارد و مدینه را بی آب و رنگ و صفا گرداند بنزد
آنحضرت آمد و گفت ای فرزند برگزیده مرا بسبب رفتن خود بعراق محزون مساز زیرا که از جد
بزرگوارت شنیدم که میگفت یُقْتَلُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنُ بِاَرْضِ الْعِرَاقِ فِی اَرْضٍ یُقَالُ لَهَا کَرْبَلَا
فرزند من حسین کشته میشود در ارض عراق در زمینی که آنرا کربلا گویند حضرت فرمود یا
اُمَّاه من نیز میدانم که کشته میشوم و مرا چاره از رفتن نیست و تقدیر پروردهٔ خدا را هیچ نمایم و بخدا
سوگند که میدانم که در چه روز من کشته خواهم شد و که مرا خواهد کشت و در کدام بقعه مدفون
خواهم گردید و میدانم که با من از اهل بیت و خویشان من که کشته خواهند شد و اگر خواهی ای مادر

بتو بنمایم موضعی را که در آن کشته و مدفون خواهم شد پس آنحضرت بدست مبارک خود بجانب کربلا اشاره
نمود باعجاز آنحضرت زمینها پست شد و زمین کربلا بلند گردید تا آنکه آنحضرت لشکرگاه خود و محل
شهادت و موضع دفن خود و هر یک از اصحاب خود را بام سلمه نمود پس ام سلمه فغان و ناله بر
آورد و در و دیوار را بگریه در آورد و حضرت فرمود که یا اماه قد شاء الله عز و جل ان یرانی مقتولا
مذبوحا ظلما و عدوانا ای مادر خدا خواسته است که مرا کشته ببیند و سر مرا بظلم و عدوان از
تن جدا نماید و قد شاء ان یری حرمی و رهطی و نسائی مشردین و اطفالی مذبوحین مظلو
مین ماسورین مقیدین حقتعالی خواسته است و مقدر کرده است که خویشان و فرزندان من کشته
شوند اهل حرم و خویشان و زنان و اطفال مرا اسیر کنند و مقید کرده اند و از ستم شمر و یار بیدیار
بگریند و هر چند استغاثه نمایند یاوری نیابند ام سلمه گفت ای فرزند دلبند جد عالیمقدار
تو تربت مدفن ترا بمن داده است و در شیشه ضبط کرده ام پس حضرت امام حسین دست فرا
کرد و کفی از خاک کربلا برداشت و بام سلمه داد و گفت ای مادر این خاک نیز در شیشه ضبط کن
هنگامی که هر دو خاک خون شود بدانکه من در صحرای کربلا شهید شده ام و چون آنحضرت عازم شد
که از مدینه بیرون رود خویشان و یاران خود را وداع نمود و دختران را بر محملها سوار کرده
قاسم فرزند امام حسن را با بیست و یکنفر از اصحاب و اهلبیت خود برداشته روانه شد و از آنجمله
سه فرزند گرامی او علی اکبر و علی اصغر بودند با امام زین العابدین و در ود یار مدینه از مفارقت
ایشان گریان بودند و ناله و فغان محبان باسمان میرسید   چون از مدینه بهر سفر شاه انس
جان بنهاد بار محنت دلها بر اشتران   شد هودج سپهر ز ماتم کبود پوش   اندم که گشت محمل آل
علی روان   دل شد درای قافله و پاس اشک گفت   دیدی که گشت شاه جهان میر کاروان   خون

دلان

دلان متابعت شد آب که از پی سفر مهش سیل روان   سنگی نماند کز تف دلهای لاله زار مانند چشم الله
نگرید خون بجهان   آوازه ای که بهر وداع بنی حسین   شد عندلیب گلشن ختم پیغمبران   ظاهر شد از بقیع
الکریه پیغمبر رسول   مادی بسیل اشک بنای جهانیان   چون از بقیع گشت روان شاه تشنه لب   میگفت
کو یار از پیش سید زنان کای یوسف برو سفرت باد بی خطر   آماده باش باغ بهشت است در نظر آه
از محنت و واویلا از روزی که اهل بیت از کربلا و شام بمدینه سید الانام مراجعت کردند تمام دلشکسته
و افسرده و در رنج و محنت اسیری دیده ۳ نه لشکری نه سپاهی نه سرور ناسی نه قاسم و نه علی اکبر و نه عباسی
در آنحال ام کلثوم مرثیه جان سوزی ادا نمود از آنجمله این است   مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات
و الاحزان جئنا ای مدینه جد ما رسول ما اسیران عرصه بلا و محنت کشان وادی کربلا را قبول
مکن که ما با حسرت اندوه آمده ایم   و کنا فی الخروج بجمع شمل   و جئنا حاسرین مسلبینا ای مدینه
در وقتیکه از تو بیرون میرفتیم جمعیتی و اساسی داشتیم و حالا برگشته ایم همه قرین حسرت و ناتوانی
و برهنه و عریان   و کنا فی امان الله جهرا   و جئنا بالقطیعة خائفینا   در وقت رفتن در امان خدا
و آسوده رفتیم و حالا با خوف و رسوائی مراجعت کرده ایم   فنحن الضائعات بلا کفیل   نحن النائحات
علی اخینا ماییم ضایع شدگان بی پناه و ماییم نوحه گران برادر بزرگوار خود   و نحن السائرات
علی المطایا   نشال علی جمال المبغضینا   ماییم اسیران که بر شتران سوار بودیم و دشمنان
ما را اذیت میرسانیدند   و نحن بنات یس و طه   و نحن الباکیات علی ابینا ماییم دختران
یس و طه محمد مصطفی و ماییم گریه کنندگان بر پدر و جد بزرگوار خود   و نحن الطاهرات بلا خفاء
و نحن المخلصون المصطفونا ماییم پاکیزگان از بدیها و این امریست که مخفی نیست و ماییم اخلاص
دارندگان و برگزیدگان   و نحن الصابرات علی البلایا   و نحن الصادقون الناصحونا   ماییم

صبر کنندگان بر بلیها و مائیم راست گویان و فصیحت کنندگان الا یا جدّنا قتلوا حسیننا و لم یرعوا جناب
الله فینا آگاه باش ای جد بزرگوار که کشتند شقیهای امت حسین را و حرمت خدا را در حق ما رعایت
نکردند الا یا جدّنا بلغت عدانا مناها و اشتفی الاعداء فینا آگاه باش ای جد بزرگوار که دشمنان
ما به آرزوی خود رسیدند و بسبب ظلم بر ما سینهای ایشان شفا یافت لقد هتکوا النساء و حملوها
علی الاقتاب قهرا اجمعینا ای جد عالی مقدار بوده حرمت زنان را دریدند و ایشان را تمام بقهر
و جبر بر شتران سوار کردند و زینب اخرجوها من خباها و فاطم واله تبدی الانینا زینب را
از خیمه بیرون کشیدند و فاطمه حیران ناله و فغان میکرد سکینة تشتکی من حرّ وجد تنادی
الموت رب العالمینا سکینه از آتش سینه خود و غم اسیری و دستگیری شکایت میکرد و ندا میکرد
که پروردگارا بفریاد ما برس و زین العابدین بقید ذل و لاموا قتله اهل الحق فینا امام زین العابدین
بیمار بقید مذلت و خواری گرفتار بود و است خیانت کار قصد قتل آنحضرت کردند فبعدهم تخلّی الدنیا
تراب بکاس الموت فیها قد سقینا بعد از شهیدان کربلا خاک بر سر دنیا و ما در دنیا جامهای مرگ
را چشیدیم و هذه قصتی مع شرح حالی الا یا سامعون ابکوا علینا این هست قصه در
شرح احوال ما ای مستمعان گریه کنید بر ما و مصایب ما این قصیده طولانیست قدری از آن در مجلس
سابق مذکور گردید و قدری درین مجلس و قدری از آن در مجلس دخول اهلبیت بمدینه طیبه مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک

اللهم یا من خصّ محمدا بعظایم النوال و تواتر علیه الشداید و الاهوال صلی الله علیه و آله
الهادین الی مراتب الکمال الذین اجتمع علیهم ارباب الضلال تارة عن الیمین و اخری عن الشمال

حتی تجاوزوا

حتی تجاوزوا من المنازل و الاطلال و ضربوا الخیام فی اودیة الغربة مع الاهل و العیال فمنعوهم
من الماء الزلال و رشقوهم بالنبال و قتلوا منهم الرجال و ذبحوا الاطفال و ضربوا بالاسیاف اعناق
الاشراف و سبوا بنات عبد مناف و هتکوا استار اهل العفاف فعند الله نحتسب مصیبتنا
فی سبط نبینا و سید سادتنا یا منا یعز علینا قتله فریدا و حیدا غریبا عن الاوطان بعیدا عن الاهل
و الاخوان مسلوب الثیاب معفرا فی التراب قد نحر نحره و خسف صدره و استبیح حرمه
و ذبح فطیمه و سبی اهله و انتهب رحله یقلب یمینا و شمالا و لا یتجرع من الغصص الا الهی یکیک
یا مولای و انت لهفان مجدّل علی الرمضاء ظمآن لا تستطیع خطابا و لا ترد جوابا و اسفا علی ما
نزل بک من الاهوال و عذب الله من ظلمک باشد العذاب و التنکال [illegible] و درین چند فصل
[illegible] باز این چه ماتم است که در عالم خراب بنمود چشم عالمیان را نم پر آب
باز این چه ماتم است که از شش جهت فکند بانگ فغان او بدل چرخ اضطراب باز این عزای کیست که
طوفان ماتمش خاموش کرد مشعل مهر از تب و تاب باز این چه ماتم است که از چرخ نیلگون بر ظلم
سرشک نمش خیمه چون حباب باز این عزای کیست که از داغ آن بچرخ گردید همچه کاسه خون چشم آفتاب
زین رستخیز عام خلایق ز یکدگر کردند چون سؤال تمامی بصد شتاب پیک عزا رسید بافغان و نوحه
گفت شد کشته نور چشم رسول فلک جناب گوش نشین دوش رسول خدا حسین هم بزم حضرت حسن مجتبی
حسین گلدسته بهار امامت بباغ دین آن نخل تازه بر ورد لطف خدا حسین شمع حیا و خسته
خصمان بی حیا کان وفا و کشته تیغ جفا حسین از کوفیان ناکس و از شامیان دون در کربلا
نشانه تیر بلا حسین از دوشمنان شکسته بدل خار صد جفا و ز دوستان ندیده نسیم وفا حسین
اینک جفای دوشمن اینک وفای دوست بی بهره هم ز دوشمن و هم دوست یا حسین آه ای عزادار

هر مجلسی را زینتی در کار و هر محفلی را آرایشی ناچار است زینت مجمع عزای سید الشهدا و آبروی محفل مصیبت
شهید کربلا دیده پر بکا و ناله جانکاه است مجمع عزای که شعله آه از آن زبانه نکشد نه محفل غم است
مجلس ماتم که ناله و فغان از آن باوج آسمان نرسد نه منزل ماتم است و تعزیه دار را نیز علامتی است
چشمی نمناک و گریبانی چاک و دلی افسرده و خاطری پژمرده سیل اشکش از دیده روان و واحسینا گویان از
آه داغ برون ایماهی و ماه گذارد و بناله و جزع و فغان از زمین و آسمان برآرد نه بدعوی خود را در سلک
عزاداران توان شمرد و نه فارغ از غم گوی سعادت از میدان توان برد بگو بآه که بهر چه داده اند ترا
صدا نیست مگر بهر چه داده اند ترا بگو بناله چرا با اثر نیامده دلت نبود مگر از جگر نیامده اگر که از رسول
حکم نخواهی کرد یقین بدان که بدلها اثر نخواهی کرد حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا فرمودند که ماه
محرم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال و جدال را در آن ماه حرام میدانستند و امت پیغمبر ریختن خون
ما را درین ماه حلال دانستند و درین ماه هتک حرمت ما نمودند و درین ماه زنان و کنیزان ما را اسیر
کردند و آتش در خیمهای ما زدند و اموال ما را بغارت بردند و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را
در حق ما رعایت نکردند ان یوم الحسین اقرح جفوننا واسبل دموعنا بدرستیکه روز شهادت
حسین در کربلا دیدهای ما را مجروح کرده و اشکهای ما را فرو ریخت و عزیز ما را ذلیل نمود ای زمین کربلا
از برای ما گذاشتی کرب و بلا را تا روز جزا پس باید بر مثل حسین شهید بگریند گریه کنندگان زیرا که
گریه بر آنجناب میریزد گناهان عظیم را پس بر شیعیان آل رسول و محبان ذریه بتول لازم است که بر
مصیبت آنحضرت بگریند و اشک خونین بر رخساره جاری کنند که زمین و آسمان و ملئکه و کروبیان
و انبیای مرسلین و ائمه دین از این واقعه محزون و گریانند دعبل علیه الرحمه میفرماید یا امة
قتلت حسینا عنوة لم ترع حق الله فیه فتهتدی ای امتی که کشتند حسین را و خون مبارک او را

و حق خدا را

و حق خدا را در باره آنحضرت رعایت نکردند تا آنکه هدایت یابند قتلوه یوم الطف طعنا بالقنا
وبکل ابیض طارق ومهند کشتند حسین را در کربلا و طعن نیزه بر آنحضرت زدند و بشمشیر بدن مبارک
او را پاره کردند ولطالما ناداهم بکلامه جد النبی خصیمکم فی المشهد مکرر آنحضرت اشقیا را
ندا میکرد که ای قوم جد من رسول خدا در قیامت با شما خصمی میکند جدی النبی وابی علی فاعلموا کان
الفخر فاطمة الزکیة محتدی ای قوم جد من پیغمبر خداست و پدرم علی مرتضی است و فاطمه زهرا
مادر من و اصل من است یا قوم ان الماء یشربه الوری ولقد ظمئت وقل فیه تجلدی ای قوم آب
فرات مردمان از آن می آشامند و من از آن محروم میباشم و از تشنگی قوت طاقت ندارم قد شفنی عطشی
واتلفنی اذی القاه من ثقل الحدید بدی المؤتید تشنگی مرا از کار برده و سنگینی اسلحه و آهن مرا در
اضطراب افکنده فاتاه سهم من ید مشؤمة من قوس ملعون خبیث المولد پس ملعونی ولد الزنا
تیر جفا از کمان عداوت رها کرده بر آنحضرت زد یا عین جودی بالدموع وجددی وابکی الحسین
السید بن السید ای دیده سخاوت نیکو کن بر ریختن اشک و گریه کن بر حسین سید فرزند سید

فصل در قدر و منزلت امام حسین

مخفی نماند که قدر و منزلت امام حسین فرزند سید ثقلین
بی نهایت است محبوب خدا و نور دیده مصطفی و سرور سینه علی مرتضی است و نور دیده فاطمه زهرا است
در کتاب بحار الانوار مسطور است که عروة البارقی گفت در بعضی از سالها بحج خانه خدا رفتم در مدینه
طیبه داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم رسول خدا را دیدم نشسته و دو پسر غیر بالغ
در اطراف آنحضرت بودند آنجناب مرتبه این را می بوسید و مرتبه آن دیگر را بوسیدم چون دیدند
که آنحضرت مشغول بوسیدن آن دو کودک است با آنحضرت تکلم نمیکردند تا آنکه آنحضرت مقصود خود
از آن دو پسر حاصل میکرد و از بوسیدن ایشان فارغ میگردید و نمیدانستند که بچه سبب است دوست داشتن

آنحضرت آن دو کودک پس من بخدمت آنحضرت رفتم و آنحضرت ببوسیدن ایشان مشغول بود پس گفتم یا رسول الله
این دو کودک فرزندان تواند آنحضرت فرمود ایشان پسران دختر من هستند و فرزندان برادر من و ابن عم
من و فرزندان کسی اند که دوسترین مردمان در نزد من هست و کسی که بمنزله گوش و چشم من هست و کسی که نفس او
نفس من و نفس من نفس او است و کسی که محزون میشوم من از جهة حزن او و غمناک میشود
بواسطه اندوه من پس گفتم متعجب شدم من ای رسول خدا از آنچه تو با ایشان میکنی از محبت تو با
ایشان پس آنحضرت فرمود از برای آن شخص که خبر دهم ترا ای مرد بدرستیکه چون مرا باسمان بالا
بردند و بمعراج رفتم و داخل بهشت شدم در ریاض بهشت بدرختی رسیدم که ما بوی خوش آن
درخت متعجب کردیدم جبرئیل بمن گفت یا محمد تعجب مکن ازین درخت که میوه آن از بوی آن
بهتر است و پاکیزه تر است پس جبرئیل از ثمره آن درخت بمن تحفه داد و مرا از میوه آن
خورانید و من از آن سیر نمیشدم بعد از آن بدرخت دیگر گذشتیم پس جبرئیل گفت یا محمد ازین
درخت بخور که این شبیه هست بدرختی که از آن میوه میل فرمودی که این طعمش پاکیزه تر و
بوی او بهتر است پس جبرئیل از میوه آن از برای من بچید و بمن میداد و بوی آن را بمشام
من میرسانید و من از آن سیر نمیگردیدم پس گفتم یا اخی جبرئیل من در میان درختها هیچ درختی
ندیده ام پاکیزه تر و نه نیکوتر ازین دو درخت پس جبرئیل گفت یا محمد آیا میدانی که نام این
این دو درخت چه چیز است گفتم نمیدانم گفت یکی از ایشانرا نام او حسن است و دیگری حسین است
پس چون نازل شوی ای محمد بزمین فی الفور با زوجه خود خدیجه نزدیکی کن و در همان
وقت و در همان ساعت با او مجامعت نما بدرستیکه بیرون می آید از تو بوی خوش میوه که خوردی
که از آن دو درخت پس خدیجه خواهد زائید از برای تو فاطمه علیها السلام را بعد از آن فاطمه را

با برادرت

با برادرت علی تزویج کن پس فاطمه از برای علی دو فرزند خواهد زائید یکی را حسن اسم کن و دیگری را
حسین رسول خدا فرمود پس من آنچه برادرم جبرئیل گفته بود بفعل آوردم پس آنچه بایست بشود وقوع
یافت چون حسنین متولد شدند جبرئیل بعد از آن بر من نازل شد باو گفتم ای جبرئیل چه بسیار
شوق آن دو درخت دارم و بسیار مشتاق آنها هستم پس گفت از برای من یا محمد هر وقت که مشتاق خوردن
میوه آن دو درخت میشوی حسن و حسین را ببوی راوی گوید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت
مشتاق آن دو درخت میشد حسن و حسین را می بوئید و می بوسید و میفرمود صدق اخی جبرئیل
علیه السلام راست گفتی ای برادرم جبرئیل بعد از آن حسنین را می بوسید و میفرمود ای اصحاب من
بدرستیکه من دوست میدارم که حیات و زندگانی خود را با ایشان قسمت کنم از جهة محبتی که با ایشان
دارم پس ایشان دو ریحانه هستند از دنیا پس آن مرد تعجب کرد از وصف کردن پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله مر حسن و حسین را پس چگونه بود هرگاه مشاهده میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله ریختن
خونهای ایشان را و کشتن مردان ایشان را و ذبح کردن طفلان ایشان را و غارت کردن اموال
و اسیر کردن حریم ایشان را آنها که این ستمها نمودند بر ایشان باد لعنة خدا و ملائکه و مردمان
اجمعین وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و ایضا در بحار الانوار مذکور است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه زهرا صلوات الله علیها رفت فاطمه را دید که در ایستاده
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چه میشود حبیبه مرا که درین جا ایستاده فاطمه ع فرمود ابناک
خرجا غدوة ای پدر فرزندان تو حسن و حسین صبح از خانه بیرون رفته اند و من از
ایشان خبر ندارم رسول خدا صلی الله علیه و آله از عقب آن دو بزرگوار تشریف بردند تا آنکه
به پناه کوهی رسیدند حسنین را دید که خوابیده اند و ماری نزد سر مبارک ایشان حلقه زده

پس آنحضرت بکناری رفت و قصد آن مار کرد آن مار گفت السلام علیک یا رسول الله قسم بخدا که من نخوابیدم
در نزد سر مبارک ایشان مگر بجهة حراست و محافظت ایشان پس حضرت از برای آن مار دعای خیر کرد
بعد از آن حسن را بر کتف راست خود سوار کرد و حسین را بر دوش چپ پس جبرئیل ع نازل شد و حسین را
گرفت و او را برداشت پس حسنین بعد از آن مفاخرت میکردند امام حسن ع میگفت برداشت مرا بهترین
اهل زمین و امام حسین ع میفرمود برداشت بهترین اهل آسمان فیا شیعة المختار واسوا محمدا علی
ادهی واعظم فی المحن ای شیعیان مصطفی مواسات کنید با محمد صلی الله علیه و آله در محنت و مصیبتی
که بآنحضرت رسیده از مصیبت امام حسین ع که از همه مصیبتها اعظم است بکی کبد الزهراء فوق صعیدها
وذو فی القنا راس بن احمد قد علا اشقیای امت پاره جگر فاطمه را بر روی ریگ گرم کربلا
افکندند و سر فرزند محمد را بر نیزه جفا بلند نمودند ایا جدة المختار من آل هاشم ایا امة ذات
السیادة والعلی لقد صار بالطف الحسین معفرا قتیلا ومقتول الیدین مغللا ای جدّ
بزرگوار حسین ای برگزیده آل هاشم و ای مادر بزرگوار عالیقدر حسین فرزند گرامی شما حسین را
در صحرای کربلا کشتند و بر خاک کربلا انداختند و دستهای مبارک او را بریدند و در خون خود غلطانیدند
ایا حیدر الکرار یا والد الحسین ویا علم الاسلام یا منزل الولا حبیبک مذبوح ونسلک
ضائع ولیس لاهلیک الغریب مکفلا ای حیدر کرار و ای پدر حسین شهید اسرار و ای رایت
دین اسلام و ای ولی ملک علام حسین ترا مانند گوسفند ذبح کردند و نسل ترا ضائع نمودند
و اهل بیت ترا بی کفیل و یاور مانده اند فصل در بیان ... حقتعالی حضرت ابراهیم خلیل را
بمصیبت امام حسین و کیفیت قربان اسمعیل ع مخفی نماند که حقتعالی واقعه کربلا را به
پیغمبران خود خبر داد و ایشان مصیبت آنحضرت را بر پا نمودند و اشک حسرت در عزای آنحضرت

ازدیده

از دیده باریدند از آنجمله ابراهیم خلیل ع بلاغ این واقعه مبتلا گردیده و در آتش این واقعه سوخته
منقولست که ابراهیم در خواب دید که باو ندا کردند که برخیز و فرزند خود را در راه ما قربان کن
چون ابراهیم حضرت اسمعیل را بسیار دوست میداشت حقتعالی میخواست او را بقربان کردن فرزند و
قطع کردن پیوند و اسمعیل را بجان ندا کردن امتحان فرماید پس بهاجر مادر اسمعیل امر کرد که بر
خیز و فرزند خود را لباسی فاخر بپوشان و چشمهای او را سرمه کن و گیسوهای او را بتاب که بجزم
او را بمهمان دوست بفرستم شانه کن سر غول زلفش از کلاب کرد بفشان از رخ چون آفتاب اندکی
آرایش کن بسیار کن هر چه بتوانی همه در کار کن هاجر جامه فاخر در بر پوشانید و چشمهایش را سرمه
کشید و روی و مویش را شانه کرد و می بوئید و میبوسید و میگفت جان مادر نمیدانم ترا بکدام مجمع محبوب میبرند
اما از گیسوی تو بوی پریشانی فراق می آید پس ابراهیم کارد و رسن برداشته در آستین خود پنهان
کرد و با فرزند خود روانه منا گردید که قربانگاه درگاه خداست و هر چند شیطان هر یک از هاجر
و حضرت خلیل و جناب اسمعیل را وسوسه کرد که شاید از آن عمل باز دارد نتوانست تا آنکه آن دو
بزرگوار بمنا رسیدند ابراهیم کارد و رسن را از آستین بیرون آورد و گفت ای اسمعیل ای نور دیده
مرا در خواب امر نموده اند که بتیغ بیدریغ ترا قربان کنم و داغ فراق ترا بر جگر نهم اسمعیل گفت یا
ابت افعل ما تؤمر ای پدر بزرگوار آنچه ترا امر کرده اند بعمل آر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین
که زود است بیابی مرا انشاء الله از صبر کنندگان اما ای پدر اشدد رباطی حتی لا اضطرب دست
و پای مرا محکم ببند تا اضطراب نکنم و تو فرمان الهی را پاکیزه بجای آوری واکفف ثیابک حتی لا
یتلطخ علیها دمی فینتقص اجری جامه خود را جمع کن تا آنکه مبادا بخون من آلوده شود و باین سبب
خدمت شما تقصیر کرده باشم و اجر من کم شود وتراه امی فتحزن دیگر میترسم آن زمان جامه بخون

ترا مادرم به بیند واند وهناک شود و رنجی بکرده و ناله بر آرد دیگر آنکه میخواهم جامهٔ خود را در من
بدپوشی تا آنکه در بوی تو جان دادن بر من آسان شود دیگر ای پدر آخذ دشفره تنک کارد خود را
پاکیزه تیز کن و آن را بسرعت بر حلق من بکش تا آنکه بر من آسان تر باشد زیرا که مرگ سخت و
دشوار است و اگر بتوانی اشب در این صحرا توقف کن و پیش مادرم مرو شاید از من فراموش کند و چون
بخانه رفتی (بعنوان) با مادرم رسی سلام مرا باو برسان و پیراهن مرا باو دهی شاید بآن تسلی یابد و
یادگاری از من نگاه دارد والتماس من آنست که با او درشتی نکنی و سخن سخت نگوئی که فراق فرزندان
بر مادران بسیار دشوار است و او را دلداری فرمائی و ابواب تسلی و تسکین بر دل او بگشائی و با او
بگوئی که ای مادر مرا حلال نما و در فراق صبر کن که خدا صابران را دوست میدارد هر جا جوان تازه
(رسیده) (دست و ماد) روئی را به بینی از گل رخسار من یاد کنی ای مادر فرزند مستمند تو بعید رفتن که در بر دست
تو انس گرفته بود از سر خاکم قدم بازمدار و مرا از خاطر فرو مگذار ای پدر دوستان و هم مکتبان (را)
از من سلام برسان و بگو اسمعیل از شما توقع نموده که هر گاه جمع شوید از پریشانی و تنهائی این غریب منزل
خاک بدعای خیر یاد آورید واویلاه واحسرتاه از زمانی که ذبیح کربلا نشنید اشهدا در صحرای کربلا با
فرزند خود امام زین العابدین وصیت میکرد که چون بمدینه برسی سلام مرا به دوستان و شیعیان من
برسان و بگو پدرم فرمود چون برنج غربت مبتلا شوید از غریبی من یاد آورید و چون آب سرد بنوشید
از لب تشنهٔ من بخاطر آورید و کشته بیبینید از کشته شدن من متذکر شوید ای دوستان
شفیق هر گاه ای همدمان من یاد آورید واقعهٔ داستان من از جوی دیده چشمهٔ خونین روان کنید
از بهر آب دادن سرو روان من اما ابراهیم وصایای اسمعیل را قبول نمود چون رضا و تسلیم فرزند خود را
دید فرمود نعم العون انت یا بنی علی امر الله تو خوب معینی میباشی مرا بر فرمان برداری خدا پس نظر

وصیت

٢٣

بوصیت اسمعیل دست و پای او را محکم بر بست و دامن اطاعت بر میان زد در آن حال حضرت ابراهیم متوجه
فرزند خود گردید و او را بوسید و گریه میکرد و اسمعیل نیز میگریست چون ملائکه آن حال را دیدند بگریه
و خروش بر آمدند غلغله در گنبد اخضر فتاد زلزله در قبهٔ مینا فتاد و فغان از عالم بالا بر خواست
ملائکه بنظاره ایستادند و از تسلیم و تفویض ایشان متعجب و حیران شده میگریستند و میگفتند
یارب چه بزرگوار بنده ایست ابراهیم که او را در آتش انداختند پروا نکرد و حالا برای رضای تو فرزند
خود را بدست خود قربان می نماید وحی آمد که ای ملائکه ما او را لباس محبت و خلعت پوشانیدیم
و زهر محنت چشانیدیم هر که در محبت ما در آویزد از غم و ابتلا نپرهیزد پس ابراهیم کارد بر آن
بر حلق اسمعیل نهاد و هر چند کشید نبرید آن را دو باره و سه باره تیز کرد و بر حلق او کشید (باز)
حضرت اسمعیل گفت ای پدر مرا بروی بخوابان زیرا که تو هر وقت چشمت بروی من می افتد
ترا رقت دست میدهد و گریه می آئی و امر خدا بتاخیر می افتد و دیگر چون مرا بروی بخوابانی (چشم)
بکارد خون ریز نمی افتد و جزع نمیکنم ابراهیم فرزند خود را بروی خوابانید و کارد را بر قفای او کشید (کشت)
واویلاه و واحسرتاه از مصیبت آقا و مولا و مقتدای ما شهید کربلا که از راه ظلم و عناد و بر خلاف
حکم خدا سر او را از قفا از تن جدا کردند و با وجود آنکه تشنه بود آب باو ندادند و بر اطفال و زنان
او رحم نکردند و باسیری بردند و سر او را بر نیزه کردند و بتیم ها گردانیدند و اسب بر بدن (نش تاختند)
و اعضای او را خورد کردند تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد باهیچ آفریده جفائی چنین نکرد (حضرت)
ابراهیم هر چند کارد بر قفای اسمعیل کشید نبرید اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد (خدا)
مرویست که ابراهیم چون دید کارد نمی برد آن را بر زمین زد کارد بقدرت حق تعالی بسخن (در آمد)
که ای پیغمبر خدا خشم مکن الخلیل یامرنی بالقطع والجلیل یامرنی بالمنع حضرت خلیل مرا میبرید

امر میکند و خداوند جلیل مرا از بریدن منع مینماید پس حقتعالی فدا از برای اسمعیل فرستاد و جبرئیل

گوسفندی آورد و گفت قد صدقت الرؤیا خواب خود را راست کردی و گفت حال دسته پای اسمعیل را

بگشا و این گوسفند را در عوض ذبح کن پس ابراهیم اسمعیل را گشود و گفت جبرئیل سلام ملک جلیل را

بسوی تو آورده و میگوید بجهة تسلیم و تفویض که کردی دست بدعا بر دار و هر حاجتی داری بخواه

تا بر آوریم اسمعیل دست بدعا برداشت و گفت الهی هر که از امتان محمد صلی الله علیه و آله که در دم جان

دادن بوحدانیت تو معترف باشد گناه او را بمن ببخش ندا رسید که دعای ترا مستجاب کردیم

و دعای امام حسین در دم رفتن این بود که الهی من بوعده خود وفا کردم تو هم بوعده خود وفا کن و امتان

جدم را در قیامت بمن ببخش روایتست که در کبرد السلام قیام رسد خطاب الهی به پیغمبر انام

که ای حبیب من امروز روز وعده ماست قیامتست و کنون وقت انتقام است حسین کجاست که در

کربلا بوقت مجود مرا گواه گرفته وفا بوعده نمود بگو بیاید تماشای کبریائی کن نظر بوعده وفا کردن خلق

کن کجاست فاطمه تا منتقم ثواب شود بجزون تشنه لبان ما در حساب شود برو بپدید نشری پیغمبر خلق

جهان تو با علی و سلام مرا باو برسان بگو برای چه در قبر ماندهٔ منتقما بانتقام قیامت قیام کرده بیا

شود روانه جناب مقدس نبوی بسوی دختر خود با جناب مرتضوی مه سپهر رسالت محمد مختار

کند سلام بزهرا بدیدهٔ خونبار کند خطاب که حقت خبیر رساند سلام در از قبر بیرون تا به

پیشگاه قیام دهد جواب که سر در کمند فرمانم قبول حکم خدا منتی است ولی پدر بر ما تم توجه پیغمبری بعزت

شان پیر سلام مرا سوی کردگار جهان بگو که فاطمه میگوید ای خدای جلیل قبول ذبح نکردی چرا ز

اسمعیل سبب چه بود که نسلش بانبیا دادی ذبیح گفتی و بهرش فدا فرستادی در آن زمان

که روان شد بسوی قربانگاه جهره پدرش حضرت خلیل الله کشید مادرش از مهر شانه بر مویش

زمشک

زمشک غالیه میساخت طره گیسویش بچشمهای شریفش کشید سرمهٔ ناز روانه کرد بسوی تو با هزاران نیاز

بهر چه بد را آمد بسوی قربانگاه ذبیح ناشده فرمودیش ذبیح الله حسین من ز سرا پردهٔ حرم تنها

روانه شد بسوی کوفیان بی پروا بد رفتند که همراهیش کند نفسی نرفت همره او تا بقتلگاه کسی

بجا گذاشت بغم اهل بیت بیکس را میان اهل ستم دختران نورس را کسی کجا خبر از نالهای زار شان داشت

چه اطلاع کس از چشم اشکبارش داشت بغیر خاک که شد عاقبت سر انجامش که شانه بود بسوی

زلف عنبر افشانش بغیر اشک که از حسرتش بدیده دوید که بود آنکه بچشمش ز مهر سرمه کشید

بوعده تو وفا کرد در دل بمردن داد شهید راه تو گردید و سر بدشمن داد حسین من که ذبیح تو شد

فدایش کن اگر شهید تو گردید خونبهایش کن از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا

منقولست که چون حقتعالی گوسفند از برای ابراهیم فرستاد و آنرا ذبح کرد به خاطرش خطور

کرد که کاش بدست خود فرزند خود را از برای خدا قربان میکردم تا آنکه دل من بکشتن عزیزترین

فرزندان من بدرد می آمد و مستحق میشدم بسبب آن ارفع درجات اهل مصایب را ضیای دیدهٔ

من که ذبح میکردید بجماعطای الهی سر بر میکردید نظر بسلسلهٔ ما نشان رحمت بود برای زمرهٔ ما نشاء

سعادت بود حقتعالی باو وحی فرستاد که ای ابراهیم کیست محبوب ترین خلق من بسوی تو ابراهیم

گفت خداوندا خلقی نیافریدهٔ که محبوب تر باشد بسوی من از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله جواب

داد که ای کردگار احمد را چراغ انجمن انبیا محمد را شنیده مایل اوصاف سرمدی شده ام ندیده

مایل روی محمدی شده ام حقتعالی باو وحی کرد که آیا او محبوب تر است بسوی تو یا جان تو گفت

بلکه او را از جان خود دوستتر میدارم فرمود فرزندان او محبوب ترند بسوی تو یا فرزندان تو گفت

بلکه فرزندان او را دوست تر میدارم از فرزندان خود پس خدا وحی کرد باو که آیا کشته شدن فرزند

او بود ست دوشمنان دل تو را بیشتر بدرد می آورد یا کشتن تو فرزند خود را بدست خود در طاعت من
ابراهیم گفت کشته شدن او بدست دشمنانش بیشتر دل مرا بدرد می آورد حقتعالی وحی نمود که
ای ابراهیم گروهی که دعوی خواهند کرد که از امت محمد اند حسین فرزند او را خواهند کشت بظلم و عدوان
چنانچه گوسفند را کشند و بسبب این مستوجب غضب من خواهند شد اگرچه ذبح بدال نمود شکست
از لیست ولی نصیب جگر گوشه ات حسین علیست ابراهیم چون این واقعه را شنید جزع کرد
دلش بدرد آمد و گریان شد پس حقتعالی ندا کرد که فدا کردم جزع تو را بر فرزند خود اسمعیل که
او را قربانی میکردی بجزعی که کردی بر فرزند پیغمبر آخر الزمان حسین و کشتن او و باین سبب بتو
واجب گردانیدم رفیعترین درجات اهل مصایب را و این است معنی قول حقتعالی که وَفَدَیْناهُ بِذِبْحٍ
عَظِیمٍ پس ای عزیزان از ثواب گریه بر حسین غافل مباشید و در ریختن اشک دیده مضایقه
ننمائید طوفان گریه که نام او اشک عزاست در چشم کش ببین که از این خطا است دو جهان
موج کشی گناه نوحی بخشند این جا بنظر قطره و آنجا دریا است

در کتاب مجالس

از ابن عباس منقولست که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب برسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله
شما عقیل را دوست میدارید رسول خدا فرمود بلی قسم بخدا بدرستیکه من دوست میدارم عقیل را
دو دوست داشتن و از دو جهت با او محبت دارم یکی آنکه او را دوست میدارم و یکی بجهة آنکه ابوطالب
او را دوست میدارد و بدرستیکه فرزند او مسلم باشد کشته میشود در محبت فرزند تو که امام حسین
باشد و چون کشته شود اشک میریزد بر او مؤمنین و صلوات میفرستند بر او ملائکه مقربین چون
حضرت رسالت این کلام را فرمود بگریه در آمد تا آنکه اشک دیده آنجناب بر سینه مبارکش جاری

شد بعد از آن

شد بعد از آن فرمود بسوی خدا شکایت آنچه را بعترت من خواهد رسید بعد از من پس بر همه
مؤمنین لازم است که در مصیبت مسلم رضی الله عنه که اول شهیدان در راه حسین است
گریه کنند ای دوستان مسلم آواره از وطن سازید پاره پیرهن خویش را بتن گرد
کوفیان لعین مسلم عقیل در کوفه گشت بیکس و بی یار و ممتحن در کوچهای کوفه تن مسلم عقیل
مجروح گشت از ستم سنگ مرد و زن در کوفه عقد گوهر دندان او شکست از سنگ کوفیان
جفا جوی حیله فن کیفیت این واقعه هایله بر سبیل اجمال و اختصار آنکه چون حضرت امام حسین
وارد مکه معظمه گردید و خبر ورود او بمکه و باهل کوفه رسید صلاح در آن دیدند که آنجناب را
بکوفه طلب نمایند و با او بیعت کنند و از یزید پلید تبرا جویند پس رسول و رسایل نزد
آنحضرت فرستادند و نامها باین مضمون نوشتند که ما امامی و پیشوائی نداریم چه شود اگر
باین صوب توجه فرمائید و ما را از ضلالت برآرید و مکرر نامه مینوشتند تا آنکه در یکروزی
ششصد نامه از آن غداران بآنحضرت رسید حضرت امام حسین چون مبالغه و الحاح ایشان را دید
مسلم عقیل پسر عم خود را که بوفور عقل و تدبیر و صلاح و سداد و شجاعت و سخاوت از همگنان ممتاز
بود بجهة گرفتن بیعت از اهل کوفه روانه آن صوب نمود و او را وصایای چند فرمود و گفت اگر اهل
کوفه بر بیعت من اتفاق نمایند بزودی حقیقت حال را بر من عرض نما مسلم آنحضرت را وداع نموده
بمدینه رفت و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را زیارت کرد و بخانه خود آمد و اهلبیت و یاران خود را
وداع نموده و دلیلی از قبیله قیس گرفته متوجه کوفه شد ایشان راه گم کردند و آبی که برداشته بودند
بآخر رسید و تشنگی بر ایشان غالب شد آن دو مرد از عطش هلاک شدند و مسلم مشقت
بسیار خود را بر سر آب رسانید مسلم از آنجا نامه بخدمت حضرت نوشت و کیفیت گذارش راه را در آن

درج نموده و نوشت که من این واقعه را در ابتدای سفر بفال بد گرفتم اگر مصلحت دانید مرا ازین سفر معاف
دارید و آن را بکسی دیگر واده فرستاد حضرت امام حسین عم در جواب نوشت که گویا جبن ترا برین داشت که در وفق
سفر بطریقه داری چون نامهٔ حضرت بمسلم رسید روانه شد و در اثنای راه مردی را دید که تیری بسوی
آهوی افکند و آهو بر زمین افتاد و هلاک شد گفت ان شاء الله تعالی دشمن خود را خواهم کشت این نیک نام
گفت اما خاطر شریفش از مشاهدهٔ آن حال پریشان تر گردید زیرا که شهادت خود را بآن فال در آیینه خیال
بنظر در آورد و چون داخل شهر کوفه گردید در خانهٔ مختار بن ابی عبیده ثقفی نزول اجلال فرمود مردم
از استماع قدوم او اظهار سرور بسیار میکردند و فوج فوج بخدمت مسلم می آمدند و نامهٔ امام حسین عم بر
ایشان میخواند ایشان گریان می شدند و بیعت میکردند تا آنکه در دست مسلم هیجده هزار از
اهل کوفه بشرف بیعت آنحضرت مشرف شدند مسلم عریضه بخدمت آنحضرت نوشت که تا حال هیجده هزار
نفر از اهل کوفه به بیعت شما در آمدند اگر متوجه این صوب شوید مناسب است و چون تردد مردم
در نزد مسلم بسیار شد نعمان بن بشیر که از جانب معاویه و یزید والی کوفه بود بمسجد رفته مردم را
تهدید و وعید بسیار نمود و در متابعت یزید و دست کشیدن از بیعت امام شهید سعی بلیغ نمود لکن
ثمری نبخشید جاسوسان یزید نامه بآن پلید نوشتند و کیفیت رجوع مردم بمسلم و ضعف نعمان بن
بشیر را در آن درج کردند و نوشتند که اگر کوفه را میخواهی کسی را بفرست که مثل تو در امر دشمنان تو اهتمام
نماید یزید لعین بعد از صلاح با معتمدین ابن زیاد ظلم نهاد را که در بصره حاکم بود نامزد این امر نمود و
نامهٔ باو نوشت که دوستان من از کوفه بمن نوشته اند که مسلم بن عقیل بکوفه آمده از جهة امام حسین عم
لشکر جمع می نماید باید که بعد از اطلاع بر نامه متوجه کوفه شوی و او را بهر حیله که دانی بدست آورده
یا از کوفه بیرون کنی یا او را بقتل آوری و یا از برای من بفرستی ابن زیاد بعد از اطلاع بر نوشتهٔ یزید

برادر خود را

برادر خود را در بصره نایب کرده روانهٔ کوفه گردید و چون بکوفه رسید اهل کوفه را از ایالت خود
بر ایشان مطلع گردانید و ایشان را تهدیدات بسیار نمود اما چون مسلم خبر داخل شدن آن ملعون را
شنید از خانهٔ مختار بیرون رفت در خانهٔ هانی بن عروه پنهان شد و شیعیان بخدمت او می آمدند و
از پنهانی با او بیعت میکردند و از هر که بیعت میگرفت او را قسم میداد که افشای آن نکند
اما ابن زیاد چندانکه تفحص کرد بر احوال مسلم مطلع نشد آخر غلام خود معقل نام را سه هزار
درهم داد و گفت مسلم را طلب کن و با شیعیان او مخالطت کن و اظهار محبت اهل بیت نما و بگو که
من از جملهٔ شیعیان مسلم می باشم و میخواهم بخدمت او برسم و سه هزار درهم بنذر بجهة او آورده ام
معقل باین حیله مسلم بن عوسجه را که از جملهٔ شیعیان و دوستان مسلم بود فریفته کرد تا آنکه
معقل را بنزد مسلم برد و کماهی حقه بر احوال مسلم و شیعیان او مطلع گردید و ابن زیاد را اعلام کرد
اما هانی چون از ابن زیاد واهمه داشت و بمجلس او نمی آمد تا آنکه بطریقی او را بمجلس خود حاضر کرد
چون داخل مجلس ابن زیاد لعین گردید با او بنای عتاب نهاد و گفت ای هانی این چه فتنه است
که برپا کرده و مسلم را بخانهٔ خود پنهان نموده و لشکر و صلاح برای او جمع میکنی و مردم را بر یزید
می شورانیدی هانی انکار نمود آن ملعون معقل را طلبید چون هانی آن ملعون را دید نتوانست
انکار کند مجمل کلام در این مقام آنکه گفتگو فیما بین ایشان در آوردند هانی مسلم را بسیار شد ابن زیاد
در آوردن مسلم سعی زیاد می نمود و هانی مضایقه میکرد و میگفت هرگز نخواهد شد که من
ضیف و مهمان خود را بدست تو که او را بقتل آوری و سخنان بسیار میان ایشان واقع شد
بعد از تهدید و وعید چند بهانی گفت اگر مسلم را الحال حاضر نکنی گردنت را میزنم هانی گفت اگر اراده
این امر نمائی شمشیرها از غلاف کشیده شود و آتش حرب مشتعل گردد ابن زیاد گفت تو باین سخنان مرا

پس چوبی که در دست داشت بر رو و بینی هانی بسیار زد تا آنکه آن چوب شکست و خون بر ریش و سینه او
جاری شد پس هانی دست بقبضه شمشیر کرد که از غلاف بکشد ابن زیاد بانگ بر غلامان زده او را گرفتند و در
خانه افکندند و در بروی او بستند مسلم چون از گرفتن هانی مطلع شد فرمود ندا کردند تا یاوران امام حسین ع
جمع شوند پس بیست هزار نفر بحکم مسلم از اهل کوفه بر در خانه هانی جمع شدند پس مسلم سوار شده با آن
گروه بدر خانه ابن زیاد آمده قصر او را در میان گرفتند و سنگ می افکندند و دشنام میدادند ابن زیاد
و پدر او را تا آنکه کار بر ابن زیاد تنگ شد آخر الامر جمعی از هواداران خود را ببام قصر فرستاد تا مردم را
بحیلها و سخنها متفرق کردند چنانچه در وقت شام از آن بیست هزار زیاده از سی نفر با مسلم نمانده
بودند مسلم چون آن حال را مشاهده کرد بجهة نماز بمسجد در آمد و نماز شام را ادا کرده و چون از نماز
فارغ شد ده نفر با او مانده بودند وقتیکه از مسجد بیرون آمد هیچکس با او نمانده بود آن غریب
مظلوم در آن شب متحیر و سرگردان میرفت و نمیدانست بکجا برود   نداشت هم نفسی غیر
ناله دل زار   نداشت داد رسی غیر خالق ستار   کسی ندید که از حال او خبر گیرد   که اشک
نمش از چشم تر گیرد   کسی ندید که گوید بیا بخانه من   بکن تو روز شبی در آشیانه من   کسی
نبود بجای کند چه رهبر ایش   نبود صبر بجا مانده زین الم بر ایش   چون قدری راه رفت بدر
خانه طوعه رسید که در بیرون در ایستاده بود و انتظار پسر خود میکشید مسلم بر او سلام کرد
و گفت یا امة الله قدری آب بده تا بخورم طوعه آب آورده مسلم خورد و در آنجا نشست گفت
مگر آب نیاشامیدی گفت آشامیدم گفت پس برو بسوی اهلبیت خود مسلم ساکت شد باز طوعه
اعاده نمود مسلم ساکت بود طوعه دفعه سیم گفت سبحان الله ای بنده خدا برو بسوی منزل خود
که نشستن تو بر در خانه من صلاح نیست و من ترا حلال نمیکنم که در این جا بنشینی مسلم برخواست

وگفت یا امة الله

وگفت یا امة الله مرا درین شهر اهلی و عشیره نیست و غریبم و را بجائی نمیبرم   بشهر کوفه مونس
و یاری ندارم   از ستم خلق خانه و خویشی   درین دیار پر آشوب من غریبم من   ز جان خویش درین شهر
بی نصیبم من   ای طوعه اگر امشب مرا پناه دهی ماجور خواهی بود و ممکن هست که در روز قیامت که
همه کس درمانده باشند حضرت رسالت ترا پناه دهد طوعه گفت تو کیستی گفت منم مسلم بن عقیل
اهل کوفه مرا فریب دادند و از دیار خود آواره کردند و از خویش و دوست و یار دور انداختند و دست
از یاری من برداشتند و مرا تنها گذاشتند و بزبان حال میگفت   منم پسر عم فرزند حیدر کرار
منم خط نقش آل احمد مختار   منم ستم زده سردار بی سپاه حسین   منم پسر عم بی پشت بی پناه حسین
منم که تا بسر کرده غریبانم   منم که مبشر لشکر و آن شهیدانم   منم مقدمة الجیش لشکر اسلام منم
دلیل العینان اهل کوفه شام   منم کسیکه کنون بی معین و بی یارم   بگو فغان ز ستم چرخ بیمدد کارم
منم کسیکه فلک از مدینه دورم کرد   غم جدائی احباب ناصبورم کرد   چون طوعه مسلم را شناخت
او را بخانه آورد و حجره نیکو برای او فرش کرده و طعامی بجهة آنجناب حاضر کرد درین حال بلال
طوعه بخانه آمد چون دید که مادرش بآن خانه آمد و شد میکند از سبب آنحال سؤال نمود مادر از او
پنهان داشت چون الحاح از حد گذرانید او را سوگند داد و خبر آمدن مسلم را بخانه به او گفت و ابن
زیاد چون شنید که اصحاب متفرق شدند در همان شب بمسجد رفت و بعد از اجتماع مردم بر
منبر بالا رفت و ندا کرد که مسلم بن عقیل مخالفت خلیفه کرده و اکنون گریخته هست هر کس که مسلم در
خانه او پیدا شود و ما را خبر نداده باشد جان و مال او در معرض تلف است و از این قبیل تهدید بسیار
نمود و از منبر بزیر آمد و داخل قصر شد و لشکر فرستاد که دروازهای شهر را محافظت کنند که مسلم
بیرون نرود و حصین بن نمیر را فرستاد که در محلات و خانها تفحص نماید چون صبح شد و آن

ملعون در مجلس نشست بلال بن طوعه خبر مسلم را بوساطت اشعث و محمد پسر او بگوش ابن زیاد رسانید آن
ملعون چون این خبر شنید هفتاد نفر و بروایتی سیصد نفر و بروایتی هزار سواره و پانصد پیاده بطلب مسلم
فرستاد چون مسلم صدای پای اسبان را شنید دانست که بطلب او آمده اند گفت انا لله و انا الیه راجعون
و شمشیر خود را برداشت و از حجره بیرون آمد چون نظرش بر ایشان افتاد شمشیر خود را کشید و بر ایشان
حمله آورد و جمعی را بخاک هلاک انداخت و بهر طرف که روی می آورد از پیش او میگریختند تا آنکه در چند
حمله چهل و پنج نفر را بعذاب الهی واصل کرد و شجاعت و قوت آن شیر بیشهٔ هیجا بمرتبه بود که مردی را میگرفت
بیک دست و بر بام بلند می انداخت مجملاً آن هزبر معرکهٔ شجاعت بتیغ بیدریغ بسیاری از آن
گروه را بجهنم رسانید ابن اشعث چون دید که باسانی بمسلم دست نمیتوان یافت گفت ای مسلم چرا
خود را بهلاکت می افکنی ما ترا امان میدهیم و نزد ابن زیاد می بریم و او ارادهٔ کشتن تو ندارد مسلم گفت
مرا بامان شما اعتماد نیست این گفت و بر ایشان حمله کرد و در آن حمله جمعی دیگر را بجهنم فرستاد چون
آن قوم جفاجو دیدند که بمسلم بر نمی آیند جمعی بر بام بر آمده و آن مظلوم غریب را سنگ باران کردند
و جمعی آتش بر نی زده بر سر آن غریب بی یاور می افکندند و تن مطهر او را بضرب آتش و سنگ مجروح
میساختند و با وجود این مسلم با ایشان محاربه میکرد و بهر که میرسید او را بر زمین می انداخت
که ناگاه ملعونی که بکر بن حمران میگفتند ضربتی بر روی مبارکش زد که لب بالا و دندان او را شکافت
و دو دندان او را افکند در آن حال با خود گفت ای مسلم آمادهٔ مرگ باش که ناگاه ملعون دیگر سنگی بر
پیشانی نورانی آنحضرت زد که پیشانی او شکافته شد و خون بر سر و روی او فرو ریخت در آن وقت
رو را بجانب مکه کرد و گفت یا ابن رسول الله خبر داری با پسر عمت چه میکنند که ناگاه سنگی دیگر بر لب
مجروح و دندان شکسته آن جناب زدند که خون از دهانش جاری شد و دهن مطهرش پر از خون گردید

و محاسن شریفش

و محاسن شریفش بخون خضاب شد و از بس زخم بر بدن آن غریب بیکس رسیده بود ضعف بر او طاری شد
پشت مبارک بدیوار داد گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و گفت ای گروه بی شرم و ای زمرهٔ
بی آزرم مرا جرعهٔ آبی بچشانید که دلم سوخت و جگرم گداخت هیچیک از آن قوم بیحیا از کوفیان
و نا جرعهٔ آبی باو ندادند آری کوفیان را عادت این است که غریبان بلاد خود را آب نمیدهند و میکشند
چنانچه امام حسین هر چند در صحرای کربلا از اشقیا آب طلبید باو ندادند و تشنه حلق او را بریدند
شد کربلا چه مقتل سردار انس و جان چیزی که بود اولش آمد بارمغان بستند آب بر رخ آن تازه میهمان
از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا آخر همان پیره زن قدح آب
بمسلم رسانید چون خواست بیاشامد قدح پر خون شد آن ضعیفه قدح دیگر آورد آن نیز پر از خون شد
بار سوم قدحی دیگر آورد چون خواست بیاشامد دندانهای مبارکش در قدح ریخت قدح را گذاشت و گفت
آب خوردن ما بقیامت افتاد آه و اویلا ناگاه ملعونی از عقب آن تشنه لب در آمد و نیزه بر پشت
مبارکش زد که بروی در افتاد مسلم گفت انا لله و انا الیه راجعون پس آن کافران هجوم آوردند و او را
دستگیر کردند و اسلحهٔ جنگ از او گرفتند و او را بنزد ابن زیاد بردند تتمه در مجلس دیگر نقل شود

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک اللهم یا من
شرفتنا بالبکاء علی السبط الرسول الاکرم و فضلتنا بتلک الکرامة علی سائر الامم و نشکرک
یا من اجل رزیتنا علی الامام المأسور و الشهید المقهور صاحب الصدر المکسور و النحر
المنحور و الرأس المشهور و القلب المقعور الذی بکت علیه الوحوش و الطیور و ضجت علیه
الولدان و الحور المهاجرین الحرمین و شمس المشرقین و بدر الخافقین و رکن المشعرین

مولانا ابی عبدالله الحسین علیه السلام فابکوا ایها المؤمنون علی مصیبة من مرع بمصرعه
الاسلام وتعطلت الحدود والاحکام واظلمت الایام وانکسفت الشمس واظلم القمر واحتبس
الغیث والمطر واهتز العرش والسماء واقشعرت الارض والبطحاء وشمل البلاء واختلفت
الاهواء وفجع به الرسول وازعجت فاطمة البتول وطاشت العقول بکته نسائه وولده وا
حزناه من جسده المخضب الخدین والمقطوع الیدین سیدنا المظلوم ابی عبدالله
الحسین علیه السلام آه واغوثاه مما اصاب ودیعة الرسول فی الامة فی عرصة الغربة
نکم من ولید له فیها متقطع الاعضاء وکم اخوة له مرملة بالدماء وبنیة منطرحة
علی الفلاة آه واغوثاه من الغرباء الکرباء ومن الاکباد الظماء [illegible] ودر آن چند
فصل است مثنوی در تعزیه گریه بر امام حسین از ماتمی که بار جهان شد پر انقلاب باز
از غم عزای که شد تیره آفتاب از شبنم سرشک غم قتل کیست باز کافشانده چرخ بر گل رخسارها
گلاب خون گریه کرد باز زقتل که چرخ دون انگند مه زقتل که بر رخ سیه نقاب از ماتم که باز
بگردون دون رسید بانگ فغان ماتمیان جگر کباب گفتند جمله خلق بهم باز کشته شد از تیغ
ظلم وکینه کدامین فلک جناب ماه محرم آمد وجبرئیل نوحه گفت شد کشته سبط فاطمه فرزند
بوتراب از پا فتاده نخل گلستان کربلا باب سکینه شاه شهیدان کربلا جان را فدای امت جد
عزیز کرد با اقربا وخویش ورفیقان کربلا ظلمی که در زمانه بدشمن کسی نکرد ابن زیاد کرد بشاه
کربلا از خون بجای آب روان در لب فرات تر شد گلوی خشک سلیمان کربلا آه ای شیعیان
مصیبت بسیار درین دنیای غدار بهر یک از نیکان واخیار رسید پیغمبران اولوالعزم را با آتش
جفا انداختند وبه اره جفا دو تا ساختند وبسنگ جفا بیختند وبر ریسمان ستم می بستند بی

پیغمبرزاده‌ها

پیغمبرزاده‌ها را که سر از تن بریدند وبسیاری از ارباب عصمت را که در خاک وخون کشیدند لیکن هیچ مصیبت
مانند مصیبت زاده پیغمبر یعنی امام حسین علیه السلام نبود ونخواهد بود اکرامت سلف پیغمبران وپیغمبرزادگان
خود سستی می نمودند لااقل عیال واطفال ایشان را احترام می نمودند وهتک حرمت ایشان نمیکردند واین
امت دون همت عترت پیغمبر خود را مانند اسیران ترک ودیلم بر شتران سوار کرده نیمه جا گردانیدند
وحق پیغمبر خود را رعایت نکردند وسر فرزند او را زینت سنان نمودند ودر کوچها وبازارها می بردند
ودر معرض تماشا در می آوردند نه بازیچه است ناحق سر بریدن شهریاری را که بودی حضرت
روح الامین گهواره جنبانش نه آسان است در عالم بریدن حلق شاهی را که دادی بوسه سلطان
رسل بر ماه رخسارش بوقت قتلش از هر فرق آواز می آید که نفرین خدا بر شمر وبر اعوان وانصارش
یا عین ابکی للحسین وما جری علیه وما جرت علیه الفجایع ای دیده گریه کن بر حسین و ستمهائی
که از اهل مکر وحیله باو رسید کما انقطر فالمدیح دموعها بقانی نها دمع علی السبط ضایع
کور باد دیده که اشک خونین در عزای حسین نبارد که گریه بر سبط پیغمبر ضایع نمیشود بیت
حسینی ساهر اللیل فی خائفا وطرفک ریان من النوم هاجع حسین شب تا صباح نخوابید
ودر خوف وبیم بود کجا رواست ای شیعه که چشم تو از خواب سیراب باشد وتو استراحت کنی
وجسم حسینی بالدماء مرمل وجسمک فی ثوب من الخز دارع جسم حسین در میان خون غلطید
وجسم تو در جامه خز محفوظ است وبنوانه ما بین سبی وغارة حزانی حیاری علینا دبات
جوانع زنان امام حسین را اسیر کردند وغارت نمودند ومحزون وحیران ندبه ونوحه وجزع
میکردند وبنت علی لا تمل من البکاء بقلب لها قلب الاحبة لاسع دختر علی بن ابیطالب خواهر
امام حسین پیوسته گریه میکرد واز گریه وناله خود نشتر غم بر دلها میزد تقول اخی حان الفراق

حَتَّی اللِّقا وَفی اَیِّ وَقتٍ یَجمَعُ الشَّملَ جامِعٌ میگفت ای برادر اینک از تو جدا میشوم و بجانب کوفه باسیری میروم
ایا چه زمان میان ما ملاقات اتفاق افتد اَخی مَن لَنا مِن بَعدِ فَقدِکَ کافِلٌ وَمَن مَن تَذُودُ القائِفاتِ
الصَّوائِعُ ای برادر بعد از تو که متکفل ما میشود و این زنان متحیر و سرگردان بکه پناه برند مخفی نماناد
که گریستن بر امام حسین ع موجب رستگاری دارین و خوشنودی سید ثقلین است و حق تعالی بسبب آن
گناهان فراوان را می بخشد و اجرهای بی نهایت میکند رد و هرگاه کسی تمنا کند که کاش در کربلا
می بودم و جان فدای امام حسین می نمودم ثواب شهدای کربلا بجهة او نوشته میشود آورده اند که لیث
پادشاه خراسان را قاعده آن بود که هر یک از امرای لشکر او که صاحب هزار سوار میشد کمر زرین
بدست او میداد اتفاقا روزی عرض لشکر دید یکصد و بیست امیر با کمرهای زرین در دفتر
ثبت گردید چون صورت را بعرض او رسانیدند گریان و غمگین گردید و بی اختیار خود را از
بالای زین بر زمین رسانید و در خاک غلطید تا آنکه از بسیاری گریه و زاری بیهوش گردید
چون زمانی گذشت و بهوش آمد یکی از ندما که بسیار گستاخ بود سبب ماجرا را پرسید عمرو لیث
گفت چون امروز خود را صاحب یکصد و بیست هزار سوار دیدم از بیکسی غریبی شهید کربلا را
بخاطر آوردم و تمنای آن نمودم که ای کاش من در واقعه کربلا با سید الشهدا حاضر میبودم
با این لشکر جرار در آن صحرای خونخوار دمار از روزگار کوفیان غدار و شامیان جفاکار برمی آوردم
تا آنکه جان خود را فدای آن بزرگوار میکردم پس چون عمرو لیث از دنیا رفت او را در خواب دیدند
تاج مرصع بر سر و کمر مرصعی بر میان بسته و با کمال فرح و بها بر مرکبی از مرکبهای بهشتی نشسته غلمان
بهشتی در پیش روان پرسیدند که ای امیر حالات بعد از وفات خود را بیان نما که بر تو
چه گذشت گفت همان قصدی که در روز عرض لشکر نمودم بفریاد من رسید و چون خدای عز و جل

مرا در تمنای

مرا در تمنای اعانت شهید کربلا ثابت قدم دید تقصیرات مرا بشاه کربلا بخشید و گناهان مرا آمرزید
و خصمان مرا راضی گردانید اما باید گریه کنندگان بدانند که گریه بر حسین اختصاص به بنی
نوع انسان ندارد بلکه ملائکه و جنیان و وحشیان و نباتات و جمادات و زمین و آسمان از این
مصیبت متألم و اندوهناک میباشند و در هر یک تأثیر این مصیبت ظاهر گردید ؏ هر صبح گر نه
تعزیهٔ متعز الحدیث پیراهن کبود فلک غرق خون چراست گر آفتاب شرع نه در خاک میرود
بر قامت سپهر چرا پیرهن قباست گر از فراق آن رخ گلگون نگشته زار خورشید را چرا رخ لعلی
چو کهرباست در بیان فضیلت امام حسین ع در بعضی از کتب مانند کتاب بحار الانوار و غیره از
جماعتی از صحابه روایت شده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه ع در آمد پس فرمود
ای فاطمه پدر تو امروز مهمان تو است فاطمه گفت یا ابتاه ای پدر بزرگوار حسن و حسین از من طعامی
طلب کردند که بخورند من چیزی بجهة قوت ایشان نیافتم که میل فرمایند بجان نان بغیر خدا داخل شد
و نشست و جناب علی و جناب حسن و حسین و فاطمه در خدمت آنحضرت بودند و فاطمه متحیر بود نمیدانست
چکند پس رسول خدا ساعتی بآسمان نظر کرد ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند علی اعلی
ترا سلام میرساند و مخصوص میگرداند ترا به تحیت و اکرام و بتو میفرماید که بگو بعلی و فاطمه و حسن و حسین
که کدام یک از میوه های بهشت را میخواهند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی یا فاطمه
یا حسن و یا حسین کدام یک از میوه های بهشت را میخواهید ایشان ساکت شدند و جواب نگفتند
بجهة حیا از رسول خدا پس حضرت امام حسین علیه السلم که از همه کوچکتر بود فرمود که مرا رخصت کنید تا
من اختیار نمایم از برای شما چیزی از میوه های بهشت را همه گفتند باید آنچه تو اختیار کنی راضیم
پس حضرت امام حسین گفت یا رسول الله جبرئیل را بگو که ما خواهش رطب تازه داریم و آن زمان وقت

رطب نبود پس حضرت رسول فرمود که خدا دانست که تو این را خواهش نمودی پس فاطمه فرمود که برخیز و داخل
آن خانه شو و آنچه در آنجا است حاضر کن بسوی ما پس فاطمه داخل خانه شد طبقی از بلور دید که پر از
رطب تازه بود و دستمالی از سندس سبز بهشت بر روی آن افکنده بودند حضرت فاطمه طبق را نزد
حضرت رسول خدا گذاشت پس رسول خدا فرمود یا فاطمة انّی لکِ هذا ای فاطمه این از کجا بود از برای تو
فاطمه گفت هو من عند الله این از نزد خداست که بمن عطا فرموده بدرستیکه خدا روزی میدهد
هر که را میخواهد بغیر حساب همچنانکه گفت مریم دختر عمران پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر
خواست و آن طبق را گرفت و در پیش اهلبیت نهاد بعد از آن فرمود بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن رطبی برداشت
و آن را در دهان امام حسین گذاشت و گفت هنیئاً مریئاً یا حسین گوارا و عافیت باد ترا پس دانه
دانهٔ دیگر برداشت و بر دهان امام حسن گذاشت و فرمود هنیئاً مریئاً و دانهٔ سیم را برداشت و در
دهان فاطمه گذاشت و فرمود هنیئاً مریئاً لکِ یا فاطمة الزهراء بعد از آن دانهٔ چهارم برداشت
و در دهان علی گذاشت و گفت هنیئاً مریئاً لکَ یا علی بعد از آن رطب دیگر بعلی داد بعد از آن باز
رطب دیگر باو داد و پیغمبر خدا فرمود هنیئاً مریئاً لکَ یا علی بعد از آن رسول خدا از جا برجست و ایستاد
بعد از آن نشست پس از آن همه از آن رطب میل فرمودند چون ایشان را کفایت کرد و سیر شدند آن
مائده بآسمان بالا رفت باذن خدای تعالی پس فاطمه علیها السلام گفت ای پدر امروز از تو امور عجیبه
بظهور رسید و عجایب از تو دیدیم آنحضرت فرمود ای فاطمه اما رطب اول را که در دهان حسین نهادم
و گفتم هنیئاً مریئاً یا حسین سبب آن بود که شنیدم میکائیل و اسرافیل میگفتند هنیئاً لکَ یا حسین
من هم گفتم و با ایشان موافقت کردم و دانهٔ دوم را که گرفتم و در دهان حسن گذاشتم شنیدم که
جبرئیل و میکائیل میگفتند هنیئاً لکَ یا حسن من هم متابعت نمودم چون دانهٔ سیم را گرفتم و در دهان

تو ای فاطمه

تو ای فاطمه نهادم دیدم که حور العین خوشحال و شادمان سر از غرفهای جنان بیرون کرده میگفتند هنیئاً
لکِ یا فاطمة من نیز موافقت ایشان میکردم و چون دانهٔ چهارم را گرفتم در دهان علی گذاشتم ندا از جانب
حق سبحانه و تعالی شنیدم که میفرمود هنیئاً مریئاً لکَ یا علی پس من هم گفتم و با حق تعالی موافقت کردم
بعد از آن دانهٔ دیگر بعلی دادم و من صدای حق سبحانه و تعالی می شنیدم که میگفت هنیئاً مریئاً
لکَ یا علی بعد از آن بجهة تعظیم و اجلال رب العزة جل جلاله برخاستم و ایستادم پس شنیدم که حق
تعالی میفرمود که یا محمد قسم بعزت و جلال خودم که اگر از این ساعت تا روز قیامت رطب بعلی بدهی من
از برای هر رطبی هنیئاً مریئاً میگفتم بغیر انقطاع   و ایضاً در کتاب بحار الانوار از سلمان فارسی رض
مرویست که شخصی انگوری در غیر موسم از برای رسول خدا بهدیه آورده بود آنحضرت بمن فرمود ای سلمان
فرزندان من حسن و حسین را بیار تا انگور با من از این انگور بخورند سلمان گوید من در عقب ایشان بمنزل فاطمه
رفتم ایشان را در آنجا ندیدم ام ~~کلثوم~~ پس بمنزل خواهر ایشان ام کلثوم رفتم در آنجا نیز نبودند پس آمدم
و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را خبر دادم که ایشان را پیدا نکردم آنحضرت مضطرب شد و از جا برجست و ایستاد
و میفرمود وا ولداه وا قرة عیناه هر که راهنمائی کند مرا بر دو فرزندم پس از برای او است بر حق تعالی
بهشت پس جبرئیل از آسمان نازل شد و گفت یا محمد این اضطراب و ناله تو از چیست آنحضرت فرمود
بر دو فرزندم حسن و حسین که از کید یهود بر ایشان خائف و ترسانم که مبادا بایشان اذیتی برسانند
جبرئیل گفت یا محمد از کید یهود بر ایشان مترس بلکه بترس بر ایشان از کید منافقین امت که کید ایشان
شدید تر است از کید یهود و بدان ای محمد که دو پسر تو حسن و حسین در حدیقهٔ ابی الدحداح خوابیده اند
آنحضرت همان ساعت بسوی حدیقه روان گردید و من در خدمت آنحضرت بودم رفتیم تا داخل
حدیقه شدیم و دیدیم ایشان خوابیده اند و دست در گردن یکدیگر کرده اند و اژدهائی شاخه ریحانی

در دهن گرفته و دندانهای آن دو بزرگوار را بآن باد میزد چون اژدها پیغمبر خدا را دید آنچه در دهن داشت
انداخت و گفت السلام علیک یا رسول الله من اژدها نیستم و لکن ملکی از ملائکه کروبین میباشم یک طرفة
العین از ذکر خدا غافل شدم پروردگار من بر من غضب کرد و مرا مسخ نمود و اژدها کرد چنانچه می بینی
و مرا از آسمان دور کرد و بر زمین فرو فرستاد و از آن وقت تا حال سالهای بسیار است که قصد آن کرده ام
و طلب میکنم کسی را که در نزد خدا گرامی باشد و با قدر و منزلت باشد نزد حق تعالی تا آنکه او را شفیع خود
کنم و از او درخواهم که شفاعت کند از برای من نزد پروردگار من شاید بر من رحم کند و مرا بشکل
اول ملک گرداند بدرستیکه او بر هر چیز قادر است سلمان گوید پس آنحضرت بدو زانو در آمد و آن
دو نور دیدهٔ خود را می بوسید تا آنکه از خواب بیدار شدند پس بر دو زانوی پیغمبر خدا نشستند رسول
خدا صلی الله علیه و آله با ایشان گفت نظر کنید ای فرزندان من این از ملائکه کروبین خداست طرفة
العین از ذکر خدا غافل شده خدا او را چنین کرده و اژدها نموده و من طلب شفاعت میکنم از خدا
بواسطهٔ شما از برای او شفاعت کنید حسنین علیهما السلام برخاستند و اسباغ وضو کردند و دو رکعت
نماز بجای آوردند و گفتند اللهم بحق جدنا الجلیل الحبیب محمد المصطفی و بابینا علی المرتضی و
بامنا فاطمة الزهراء الا ما رددته الی حالته الاولی خداوندا بحق جد بزرگوار ما حبیب تو
محمد مصطفی و بحق پدر ما علی مرتضی و بحق مادر ما فاطمهٔ زهرا که این ملک را بحالت اول برگردانی سلمان
گوید هنوز کلام و دعای ایشان تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد با گروهی از ملائکه و این ملک را
بشارت دادند بخوشنودی خدا از او بازگشت آن ملک بصورت اول او بعد از آن ملک را با خود باسمان
بردند و ایشان تسبیح خدا میکردند بعد از آن جبرئیل بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله برگردید و تبسم میکرد و گفت یا
رسول الله بدرستیکه این ملک فخر میکند بر ملائکه آسمانهای هفتگانه و میگوید از برای ایشان که

کیست مثل من

کیست مثل من و حال آنکه من در شفاعت دو سید و دو سبط پیغمبر حسن و حسین علیهما السلام میباشم و ایشان مرا شفاعت کردند

فصل در روایات حق تعالی موسی و آدم را از واقعهٔ کربلا و در کعب الاخبار آن را نقل کرده

این مصیبتی است که حق تعالی انبیای سلف را از وقوع آن اعلام نموده و ایشان این ماتم را برپا داشته اند
و در این مصیبت گریسته اند نوح نجی نوحه بر حسین نموده و موسی و خضر از این مصیبت اشک از دیده
باریده اند آدم در این عزا بغم و درد مبتلا است کشتی نوح غرقهٔ طوفان کربلا است در بحار الانوار
روایت شده است در حدیثی که اسلام آورده بود در ایام خلافت عمر بن الخطاب و مردم از او سؤال
میکردند از واقعها و فتنه ها که در آخر الزمان واقع خواهد شد و کعب ایشان را از انواع خبرها خبر میداد
و از وقایع و فتنه ها که در عالم حادث میشد پس گفت از همه فتنه ها عظیم تر و از همه مصیبتها شدید تر
که ابد الآبدین فراموش نخواهد شد مصیبت امام حسین علیه السلام است و این است فسادی که خدا در
قرآن فرموده مکانی که گفته است ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس و اول فسادهای
عالم کشتن هابیل پسر آدم بود و آخر فسادها کشتن امام حسین علیه السلام است و در روز شهادت آنحضرت
درهای آسمان گشاده میشود و آسمانها بر آنحضرت خون گریه خواهند کرد پس هرگاه سرخی را به بینید
که در آسمان بلند شد بدانید که آسمان بر حسین گریه میکند گفتند یا کعب چرا آسمان بر کشتن
پیغمبران [illegible] گریه نکرد از آن کسانی که می باشند افضل از حسین گفت ویحکم ان قتل الحسین امر
عظیم وای بر شما کشتن حسین امر عظیمی است و او فرزند سید المرسلین است و او را علانیه بظلم و عدوان
میکشند و وصیت جد او را در حق او محافظت نمیکنند و حسین از آب دهان پیغمبر تربیت یافته
و پارهٔ تن آنحضرت است و او را در عرصهٔ کربلا ذبح میکنند و سر او را از تن جدا میکنند فی الذهب نفس
کعب بیده قسم بآنکسیکه جان کعب در دست اوست که زمرهٔ ملائکه در آسمانهای هفتگانه بر وی گریه

میکنند وگریه ایشان تا قیامت قطع نخواهد شد وآن بقعه که آنحضرت در آن دفن میشود بهترین بقعهاست
وهیچ پیغمبری نیست مگر آنکه بسوی آن بقعه می آید وآن را زیارت میکند وبر مصایب آنحضرت میگرید
وهر روز ملائکه وجن وانس بزیارت آن مکان شریف میروند وچون شب جمعه میشود نود هزار ملائکه
بآن بقعه نازل میشوند وبر امام حسین گریه میکنند وفضایل او را مذکور میسازند وآنحضرت را در آسمان
حسین مذبوح می نامند ودر زمین ابی عبد الله مقتول می نامند ودر دریاها فرزند منور مظلوم
میگویند ودر روزی که او را بکشند آفتاب در روز میگیرد وماه در شب گرفته میشود وتا سه روز
جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود وآسمان خون خواهد بارید وکوهها از هم خواهد پاشید
ودریاها خواهند خروشید واگر بقیه ذریه او را وطایفه از شیعه او که طلب خون او خواهند کرد داد
آنحضرت را خواهند گرفت نمی بودند هر آینه آتش از آسمان بر مردم ببارد و زمین را وهر که بر روی آنست
بسوزاند بعد از آن کعب گفت ای قوم گویا شما تعجب میکنید از آنچه من خبر دادم شما را در باب حسین
وبدرستیکه حقتعالی نگذاشت چیزی از آنچه بوده وخواهد بود از اول دنیا تا آخر آن مگر آنکه از برای
حضرت موسی بیان کرد وهر بنده که خلق شده ومیشود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم عرض کرد ونمود پس آدم
این امت را از آدم نظر کرد بسوی این امت واختلاف ایشان ونزاع ایشان برای دنیای دنیه پس گفت
آدم یارب هر دین امت آخر الزمان که افضل امتهااند چرا این قدر اختلاف بهم رسید حقتعالی فرمود ای
آدم چون ایشان اختلاف کردند دلهای ایشان مختلف گردید وایشان فساد خواهند کرد در زمین مانند
فسادی که قابیل کرد هنگامی که کشت هابیل را وایشان خواهند کشت جگر گوشه حبیب من محمد مصطفی
را پس حق تعالی واقعه کربلا را بآدم نمود وقاتلان آنحضرت را روسیاه مشاهده کرد پس آدم علیه السلام
بگریه در آمد وگفت خداوندا تو انتقام خود را بکش چنانچه فرزند پیغمبر تو را شهید کردند پس بر ما ای شیعیان

اهل بیت

اهل بیت لازم است که در مصیبت آقا ومولای خود از ریختن اشک خونین مضایقه نکنند وپیوسته
بمراسم تعزیت آنحضرت قیام نمایند دعبل خزاعی علیه الرحمه میفرماید لَقَدْ شَغَلَ الدُّمُوعُ عَنِ الْغَوَانِي
مُصَابُ الْأَكْرَمِينَ بَنِي عَلِيٍّ مصیبتهای گرامی قدران که فرزندان علی اند نمیگذارند که کسی بر فراق
محبوبهای نیکو صورت بی نیاز از زینت گریه کند واشک بیارد بلکه اشکها را در مصیبت اولاد علی
باید ریخت أَيَا أَسَفِي عَلَى هَفَوَاتِ دَهْرٍ تَنَالُ بِهِ أَوْلَادُ الزَّكِيِّ وا اسفاه از خطاها وجفای روزگار
غدار که اولاد رسول بسبب آنها ضعیف والا غرشدند أَلَمْ يُقْلِقِ الْبُكَاءَ عَلَى حُسَيْنٍ وَذِكْرُكَ مَصْرَعَ
الْحَبْرِ التَّقِيِّ ای شیعه آیا گریه نمیکنی بر حسین وحال آنکه بخاطر می آوری شهادت آن شجاع پرهیز
کار را أَلَمْ يَحْزُنْكَ أَنَّ بَنِي زِيَادٍ أَصَابُوا بِالتِّرَاتِ بَنِي النَّبِيِّ ای شیعه آیا محزون وغمناک
نمیشوی که اولاد زیاد خونخواهی خود از فرزندان پیغمبر نموده وداد خود را گرفتند وایشان را کشتند
وَأَنَّ بَنِي الْحُصَانِ يَمُرُّ فِيهِمْ عَلَانِيَةً سُيُوفُ بَنِي الْبَغِيِّ ای شیعه آیا اندوهناک نمیشوی بجهة آنکه اولاد
زنا علانیه تیغ جفا بر فرزندان پاک دامنان میزنند وایشان را بقتل می آورند
صبح عزا زمشرق ماتم دمید باز کردون اساس تعزیه
تازه چید باز باد عزا کیست که چون صرصر خزان درگلشن زمانه به پا بی ورزید باز ای دوستان
زواقعه مسلم عقیل یاد آورید وشیون وافغان کشید باز عالم اگر ز واقعه مسلم عقیل پر زن
شود چه گونه نباشد بعید باز یاران در این عزا بر مناجوی حسین سیل سرشکی از مژه جاری کنید
باز چون آن مقدمة الجیش لشکر شهدا وابن عم سید شهیدان کربلا صاحب مکرمت اعنی مسلم
بن عقیل بکوفه غم شکوفه نزول اجلال نمود کوفیان در اول با او بیعت کردند ودر آخر بیوفائی
را که همیشه شیوه ایشان بود پیش گرفتند ودست از بیعت ومعاونت مسلم کشیدند تا آنکه

آن مظلوم غریب در خانه طوعه ماوی گرفت ابن زیاد چون مطلع گردید جمعی را با ابن اشعث بجهة
گرفتن مسلم فرستاد مسلم با ایشان محاربه کرده جمعی از ایشان را بقتل آورد و زخم بسیار بر او رسید تا آنکه
او را امان دادند و دستگیر کردند ابن اشعث امر کرد او را بر استری سوار کردند و اسلحهٔ حرب را از او گرفتند
در آنحال مسلم آه حسرت از دل پر درد برکشید و زار زار گریست و اشک از دیده جاری نمود و گفت انا لله
و انا الیه راجعون یکی از کوفیان گفت ای مسلم چرا گریه میکنی آن مقصد بزرگی که تو در نظر داری این از ما
در تحصیل آن بسیار نیست مسلم گفت گریه من برای خود نیست ولیکن بر حال امام حسین علیه السلم
و اصحاب او میگریم که بفریب این منافقان غدار از یار و دیار جدا شده اند و رو باین جانب آورده اند
نمیدانم چه بر سر ایشان خواهد آمد پس رو با بن اشعث کرد و گفت میدانم که بر امان شما اعتمادی نیست
و مرا بقتل خواهید آورد التماس می نمایم که از جانب من کسی بسوی حضرت امام حسین علیه السلم بفرستی
که بمکر کوفیان و وعده های دروغ ایشان ترک دیار خود ننماید و بر احوال پسر عم غریب خود مطلع گردد
زیرا که میدانم که امروز یا فردا متوجه این جانب میگردد باو بگوئید که پسر عم تو میگوید برگردید پدر و مادرم
فدای تو باد و من در دست ایشان اسیر شده ام و مترصد قتلم و اهل کوفه همان کردند که پدر تو
آرزوی مرگ میکرد که از نفاق ایشان رهائی یابد ابن اشعث لعین تعهد آن امر نمود و مسلم را بدر
قصر ابن زیاد آورد و در آنجا آن غریب مظلوم را اسیروار نگاه داشته احوال او را بعرض ابن زیاد بی بنیاد
رسانید چون آن غریق محنت بلا را بر در قصر آن ولد الزنا باز داشتند تشنگی بر او غالب شد اکثر
اعیان کوفه بر در قصر نشسته انتظار دستوری میکشیدند مسلم گفت ای منافقان بیوفا جرعهٔ
آبی بمن دهید ملعونی گفت یکقطره آب نخواهی یافت تا حمیم جهنم را بیاشامی مسلم گفت ای سنگین دل
جفاکار وای معاون اشرار تو سزاوارتری از من بشرب حمیم و خلود جحیم اما مسلم از غایت ضعف تشنگی

بر دیوار تکیه

بر دیوار تکیه داده چون عمرو بن حریث آن حالت را از آن سید بزرگوار مشاهده کرد غلام خود را
فرمود که قدحی آب برای مسلم آورده و چون خواست بیاشامد خون لب و دهان او که مجروح بود آن کاسه
پر از خون شد ز خون لب بسیراب کاسه میگون شد درون کاسه در افتادم لبالب از خون شد
پس مسلم کاسهٔ آب را آب دیگر طلبید آن نیز چنین شد در مرتبه سیم که خواست آب بیاشامد دندانهای
مبارکش در قدح ریخت چون آن تشنهٔ آب زلال حال بدین منوال دید گفت الحمد لله گویا مقدر
نشده که از آب دنیا بیاشامم و باید لب تشنه عجب مدار که لب تشنه مسلم غمگین شهید گشت
زجور منافقان لعین نخست مسلم لب تشنه ز جان نرسید بکوفه کرد مواسات با حسین شهید
پس ابن زیاد آنجناب را طلبید چون داخل مجلس آن لعین شد سلام نکرد ملازم ابن زیاد گفت چرا
سلام نکردی مسلم گفت اگر مرا خواهد کشت چرا او را سلام کنم و اگر مرا نخواهد کشت سلام بر او بسیار خواهم
داد ابن زیاد گفت البته ترا خواهم کشت خواه سلام بکنی و خواه نکنی مسلم گفت اگر مرا بکشی بدتر از تو ملعون
خشم کرد و سخنان بی ادبانه با آنجناب گفت و گفتگوی چند در میان ایشان واقع شد و آن شقی بی دین
ناسزای چند به امیر المؤمنین و امام حسین ع و عقیل گفت مسلم گفت ای ابن زیاد چون مرا خواهی
بکشی بگذار که یکی از حاضران مجلس را وصی خود کنم و وصایای چند باو نمایم و بوصایای من عمل نماید ابن
زیاد گفت بگو آنچه خواهی مسلم رو بعمر سعد علیه اللعنه آورد و گفت میان من و تو قرابت و خویشی هست
وصیت مرا قبول کن آن ملعون برای خوشامد ابن زیاد گوش بسخن او نداد ابن زیاد گفت با تو رابطه
و قرابت دارد چرا از قبول وصیت او امتناع می نمائی عمر ملعون چون از ابن زیاد ماذون شد دست
مسلم را گرفت و بکنار قصر برد مسلم گفت وصیت اول من این است که در شهر هفتصد درهم قرض دارم
شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا کن وصیت دوم آنست که چون مرا بقتل آورند سر مرا ایشان

خواهند فرستاد بدین مرا از ابن زیاد رخصت بگیری و دفن نمائی وصیت سیم آنکه بحضرت امام حسین بنویسی که
کوفیان بیوفائی کردند و ابن عم ترا یاری نکردند بر وعدهای ایشان اعتماد مکن و باین صوب میا مباد آنکه
چه مسلم ز راه صدق یقین شوی تو معتقد قول کوفیان لعین مباد آنکه چو او رو بسوی کوفه کنی نهال گلشن
جان را تو بی شکوفه کنی که کوفیان لعین وقت جان نثاری تو نمیکنند زمانی بکوفه یاری تو پس ابن زیاد
بکر بن حمران را که در آن روز مسلم ضربتی بر او زده بود طلبید و گفت مسلم را ببام قصر ببر و گردن بزن
و سرش را با تنش از قصر بزیر انداز آن ملعون دست آن سلالهٔ اخیار را گرفت و بر بام قصر برد در
اثنای راه زبان آن مقرب درگاه اله بحمد و ثنا و تکبیر و تهلیل و تسبیح حق تعالی و صلوات بر سید
انبیا و اهلبیت آنحضرت جاری بود و با خدا مناجات میکرد و میگفت رَبَّنَا احْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَؤُلَاءِ
الْقَوْمِ بِالْحَقِّ خداوندا حکم میان ما و قومی که ما را فریب دادند و بوعدهٔ خود وفا ننمودند براستی و چون
ببام قصر برآمد گفت اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ آیا از بیرحمت خبری داری که در چه حالت و بزبان
حال میگفت ای باد اگر بکوی شهیدان گذر کنی با چشم تر بگو بحسین از زبان من تنها گذاشتند
بگو مسلم ترا در کوفه کوفیان لعین ای شه زمن چون من مباد آنکه ز پیغام کوفیان آیی بشهر کوفه
با بیتن زیستن ای باد صبا از روی یاری سوی حرم خدا گذر کن شهزاده حسین را چه بینی
بنشین و حدیث مختصر کن هر جور ز کوفیان بدیدی فرزند رسول را خبر کن برگوی که مسلم شکش
شد کشته تو جان دیگر کن پس گفت یابن رسول الله آرزو داشتم که یکبار دیگر جمال جهان آرای ترا ببینم
اجل امان نداد و وعدهٔ دیدار بقیامت افتاد آرزو داشتی بار دگر کنم خاک رهت کحل بصر اجل از
روی تو محروم ساخت وعدهٔ وصل بمحشر افتاد (انداخت) در کتابی بنظر رسید که مسلم از فراق امام حسین گریه میکرد
و اشعار چند میخواند از آنجمله این است جَزَى اللهُ عَنَّا قَوْمَنَا شَرَّ مَا جَزَى شِرَارَ الْمَوَالِي بَلْ أَعَقَّ وَأَظْلَمَا

جزاهم خدا

جزاهم خدا قوم ما را بدترین جزائی که باشرار موالی میدهد بلکه قوم ما از هر قوم شریری بدترند أَغَادُوا
عَلَيْنَا يَسْفِكُونَ دِمَاءَنَا وَلَمْ يَرْعَوْا فِينَا ذِمَامًا وَلَا دَمَا قوم ما بر ما هجوم آوردند و خونهای ما را میریزند
و حرمت ما و خون ما را نگاه نمیدارند هُمُو مَنَعُونَا حَقَّنَا وَتَظَاهَرُوا عَلَيْنَا وَرَامُوا أَنْ نَذِلَّ وَنُرْغَمَا این
قوم ما را از حق خود منع کردند و بر ما غلبه نمودند و مطلب ایشان این بود که ما خوار و ذلیل شویم و بینی ما بخاک
مالیده شود و بعضی نقل کرده اند که چون مسلم ببالای قصر برآمد نگاه کرد مردم بسیار از اهل کوفه را دید که
ایستاده اند و نظاره میکردند مسلم روی بایشان کرد و شعری چند بعربی ادا نمود که مضمون آن این است
ای کوفیان چه سر ز تن من جدا کنید باری تن مرا سوی آن خاکدان برید هر کاروان که جانب مکه روان شود
پیراهن مرا سوی آن کاروان برید چون طفلکان من خبر من طلب کنند از من تحیتی سوی آن طفلکان برید
پس مسلم کلمهٔ شهادت بر زبان جاری کرد و متوجه قتل ایستاد پس بکر خواست تیغ بر آن غریب مظلوم زند
دستش خشک شد و حیران بماند خبر به پسر زیاد رسید او را طلبید گفت ترا چه شد گفت خواستم
او را بقتل آورم مرد مهیبی را دیدم که در برابر من ایستاده بود و انگشتهای خود را بدندان میگزید آن
نهیبی کرد گفت میخواستی کاری بخلاف عادت کنی خوف بر تو استیلا یافت و چنان در نظر تو در آمد پس
دیگری را ببام قصر فرستاد چون اراده قتل مسلم کرد صورت حضرت رسالت را دید از بیم زهره اش آب شد
و در ساعت به جهنم واصل شد پس ابن زیاد شامی شومی را فرستاد تا آنحضرت را بچند ضربت شهید کردند
و ابن زیاد امر نمود که جسد او را از بام قصر بزیر انداختند رضوان الله علیه چون مسلم بریاض جنان
انتقال یافت هانی را طلب کرد و او را نیز امر کرد تا شهید کردند و سرهای ایشان را بنزد یزید بدمشق
فرستادند و یزید ملعون امر کرد که آن سرها را بر در دروازهٔ دمشق آویختند و بدنهای ایشان را
در بازارهای کوفه میکشانیدند تا آنکه مذحج با آن اشقیا حرب نمودند و تا سه روز مقاتله مشغول بودند

ونعشهای آن دو بزرگوار را از آن قوم اشرار گرفتند وغسل دادند وکفن کردند وبر آنها نماز نمودند ودر مسجد
جامع دفن کردند رحمة الله علیهما وفرزدق شاعر که از فصحای عرب بود در شهادت ولکن مسلم وهانی
ابیات چند انشا نمود از آنجمله این بیت إذا کنتِ لا تدرینَ ما الموتُ فانظری إلی هانیٍ فی السوقِ
وابنِ عقیلِ ای نفس اگر نمیدانی که چه چیز است مرگ پس نظر کن بجسد کشته هانی ومسلم بن عقیل
در بازار کوفه إلی بطلٍ قد هشّمَ السیفُ وجهَهُ وآخرَ یهوی من جدارٍ قتیلِ نظر کن ای نفس بشجاعی
که خورد کرده ومجروح نموده شمشیر روی او را وشجاع دیگر که بدن کشته او را از دیوار بزیر انداختند أصا
بهما أمرُ اللعینِ فأصبحا أحادیثَ من یسری بکلِّ سبیلِ بامر ابن زیاد بی بنیاد آن دو بزرگوار را
کشتند وقصه پر غصه ایشان در میان مردم ماند تا آنکه در شب هر که راه میرود قصه ایشان را نقل
میکند تری جسداً قد غیّرَ الموتُ لونَهُ ونضحُ دمٍ قد سالَ کلَّ مسیلِ جسد آنحضرت از حرارت
آفتاب رنگ آن تغیر یافته بود وخون از آن مانند سیل جاری بود إنا لله وإنا إلیه راجعون

مجلس ششم در شهادت طفلان مسلم بن عقیل رض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدُ لله الذی ابتلی أولیاءَه بالخوضِ فی الشدائدِ والنقماتِ ونقصٍ من الأموالِ والأنفسِ
والثمراتِ والصلاةُ والسلامُ علی محمدٍ المحمودِ الفعالِ والصفاتِ وآلهِ الهادینَ عن الشبهاتِ والشکرُ
لله الذی أعظمَ مصیبتَنا علی الإمامِ النبیلِ والشهیدِ القتیلِ صاحبِ النسبِ الأصیلِ والمجدِ
الأثیلِ المهراقِ الدماءِ والمحروقِ الخباءِ والمسلوبِ الرداءِ والمسبیِّ النساءِ الذی تحیّر فی تربتِه
سیدُ الأنبیاءِ وضجّت فی مصیبتِه سیدةُ النساءِ ابنِ فاتحِ البدرِ والحنینِ مولانا الشهیدِ
السعیدِ أبی عبدِ الله الحسینِ ونبتهلُ إلیکَ یا من أعظمَ أجورَنا بمصیبةِ من سمحت نفسُه بمهجتِه
وأطاعَ اللهَ فی سرِّه وعلانیتِه وجعلَ الشفاءَ فی تربتِه وإجابةَ الدعاءِ تحتَ قبتِه والأئمةَ

الطاهرة

الطاهرةَ فی ذریتِه القتیلِ فی سبیلِ الله سیدِنا المظلومِ أبی عبدِ الله علیه السلام فیا إخوانی ابکوا
علی هذه الرزیةِ العظمی بکاءَ الثکلی ونوحوا علیه بنیاحةٍ بعد أخری فلا نقاس بهذه مصیبةٌ
ولا مثلها رزیةٌ ثم إن شئتَ الحسینَ وهو دامعُ العینِ باسطُ الیدینِ رافعاً صوتَه ینادی هل
من ناصرٍ ینصرنی ویعیننی فما أجابه أحدٌ وما أعانه أحدٌ وأهلُه فی خلفِه متحیراتٌ مائلاتٌ
علیه الأصواتِ فواحسرتاه من تلک النقماتِ وواغوثاه من هذه البلیاتِ مقدمه

بدان آنچند فصل است **فصل اول در ثواب گریه** دیگر چه روی داده ندانم که چرخ دون آید
بچشم منقلب احوال واژگون یا رب چه رخ نموده که کردند جن وانس از دیدهای خویش روان د
خون در ماتمی که خاسته ده از دل زمین نیلی چراست پیرهن چرخ نیلگون ای یا عزای کیست که هر ساله
در جهان جاری کنند اهل جهان اشک از عیون گویا که هست ماتم سلطان مشرقین یعنی فرخ کعبه
کوی ومنا حسین واویلاه که اهلبیت رسول درین دنیای غدار یعنی زهر جفا نوشیدند ومی
حرارت شمشیر چشیدند بار بلا را بدوش رضا میکشیدند وکلمهای عتاب از من تسلیم میچیدند
وپیوسته صابر وشاکر بودند وبر مدارج قرب ترقی می نمودند خصوصا محنت کش آل عبا وغریب لجه کربلا
وزیب دیار کربلا باعث اندوه وبکا سرور اهل ابتلا وسید شهدا نور عین رسول ثقلین حضرت امام حسین
علیه السلام که مصیبت آنحضرت فوق همه مصیبتها است واعظم مصایب است وگریستن بر آنحضرت از اعظم
ذخایر مهمه روز قیامت است صاحب ابن عباد گوید ما لعلیِّ العلی أشباهُ لا والذی لا إله إلا
هو نیست از برای علی عالی قدر شبیه ومانندی قسم بخدایی که نیست خدایی جز او مبناه مبنی
النبیِّ تعرفه وابناه عند التفاخر ابناؤه حضرت امیر با پیغمبر هر دو از یک نور ویک اصلند
هر دو از فرزندان عبد المطلبند وفرزندان علی نزد تفاخر فرزندان پیغمبرند یا بابی السید الحسین

جاهَدَ فِي الدِّينِ يَوْمَ بِكَرْبَلَاءِ پدرم فدای آقای من حسین باد که در روز گرفتاری بلا در راه دین خدا
جهاد نمود یا بِأَبِي مَنْ قَلْبُهُ وَقَدْ قُتِلُوا مِنْ حَوْلِهِ وَالْعُيُونُ تَرْعَاهُ پدرم فدای یاران آنحضرت باد که در اطراف
او کشته شدند و دیدها ملاحظه او می نمودند یَا فَجَعَ اللهُ أُمَّةً خَذَلَتْ سَيِّدَهَا الْأَتْرِبَةُ مَوْضَاهُ
قبیح و رسوا کند خدا امتی را که آقای خود را مخذول کردند و بقتل آوردند و رضا جوئی او نکردند یا
لَعَنَ اللهُ حَبِيقَةً نَجِسًا يَقْرَعُ مِنْ بُغْضِهِ ثَنَايَاهُ لعنت خدا بر مردار نجس که از راه عداوة چوب بر
دندانهای مبارک آنحضرت میزد حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء فرمودند در حدیث وَمَنْ تَذَكَّرَ
مُصَابَنَا وَبَكَى لِمَا ارْتُكِبَ مِنَّا كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ کسیکه بیاد آورد مصیبتهای ما و محنتهای
ما را و گریه کند بجهة آنچه مرتکب شده اند نسبت بما و ستمهائی که دشمنان بما نمودند خواهد
بود با ما در درجات ما در روز قیامة وَمَنْ ذُكِّرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَأَبْكَى لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ
کسیکه مصائب ما را متذکر شود و خود گریه کند و دیگری را بگریاند گریان نخواهد بود دیده
او روزی که دیدها گریان خواهد بود وَمَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيَى فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ
تَمُوتُ الْقُلُوبُ و کسیکه بنشیند در مجلسی که زنده میشود در آن مجلس امر ما نمی میرد دل او در روزی
که دلها می میرند پس بحکم این حدیث شریف بر زمره مؤمنین لازم است که در مصیبت امام حسین ع
گریان باشند و در مجامع تعزیه آنحضرت بنشینند و اشک حسرت از دیده ببارند و مصیبت آنحضرت را
ذکر نمایند تا آنکه با موالی خود در درجات عالیه متمکن شوند و در قیامت دیدهای ایشان شاد
و دلهای ایشان زنده بوده باشد و باید شیعیان بدانند مصیبتی که بآنحضرت رسید از همه مصیبتی
شدید تر و رسوا تر است آه از دمی که تشنه لب کربلا حسین رو کرد سوی معرکه از خیمه ها حسین
فریاد از آن دمی که بمیدان کربلا آمد سر و در سینه خیر الناس حسین این کی رواست از ستم قوم بیحیا
باشد غریب

باشد غریب و بیکس و بی آشنا حسین آه از دمی که کرد وداع حرم خویش مخدوم زادهای حرم کبریا حسین از دیدها نخفت
اشک روان لعل چون شنید فریاد العطش ز سرا پرده ها حسین فریاد از آن زمان که شد از جور کوفیان
غلطان بخاک معرکه کربلا حسین از پا فتاد قامت رعنای شاه دین ریحانه رسول خدا حسین از جور ابن سعد
لعین بیکس و غریب لب تشنه شد شهید به تیغ جفا حسین فصل در تولد امام حسن ع از حضرت امام رضا ع
منقول است که شبی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین ع نزد جد بزرگوار خود ببازی مشغول بودند تا آنکه
اکثر شب گذشت حضرت بایشان فرمود که بروید بنزد مادر خود چون بیرون رفتند برقی از نزد دستش
روی ایشان ظاهر شد و ایشان را روشنی میداد تا بنزد مادر خود رفتند چون حضرت آنحالت را
مشاهده کرد فرمود حمد میکنم خداوندی را که گرامی داشته است ما اهلبیت را ایضا در بحار الانوار
مسطور است که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل خانهٔ فاطمه زهرا علیها السلام گردید و حضرت
فاطمه در زیر دیک آتش می افروخت و از برای اهل خود طعام طبخ میکرد و علی علیه السلام در ناحیه
خانه خوابیده بود و حضرت امام حسن و امام حسین ع در پهلوی آنحضرت بخواب رفته بودند رسول خدا با
دختر خود نشست و با او صحبت میداشت ناگاه امام حسن ع بیدار شد و متوجه رسول خدا صلی الله علیه
وآله گردید و گفت یا أَبَةِ اسْقِنِي ای پدر مرا آب بده که بیاشامم و بود این گفت یا جداه مرا سیراب گردان
پس رسول خدا ص نور دیدهٔ خود را گرفت و بعد از آن بنزد گوسفندی رفت که از برای او بود آن را
بدست مبارک دوشید و آن شیر را آورد و بر روی آن شیر کف بود که کف کرده بود آن را آورد
که به امام حسن دهد که حضرت امام حسین ع بیدار شد و گفت یا أَبَتِ اسْقِنِي ای پدر بزرگوار مرا سیراب
حضرت رسول فرمود ای فرزند امام حسن برادر تو و بزرگتر از تو است و پیش از تو از من آب طلب کرد
حضرت امام حسین گفت اسْقِنِي قَبْلَهُ مرا قبل از برادرم حسن شیر بده بیاشامم پس رسول خدا با امام حسین ع

نمیشد
ملامت و زاری میکرد و خراشی می نمود که برادر خود امام حسن را بگذارد تا آنکه شیر بیاشامد و امام حسین را نمی
پس حضرت فاطمه گفت ای پدر گویا حسن را دوستتر میداری حضرت فرمود حسن دوستتر نیست در نزد من و هر دو
نزد من مساویند مگر آنکه حسن اول بار آب از من طلبید و بدرستیکه من و تو و این دو فرزند و این خوابیده
که خوابیده است در بهشت خواهیم بود در یک منزل و یکدرجه راوی گوید علی ع خوابیده بود و از این کیفیت
مطلع و از جابر بن عبدالله منقولست که گفت بخدمت رسول خدا صلی الله و آله رسیدم دیدم آنحضرت بچهار دست
و پای مبارک راه میرفت و حسنین بر پشت مطهر آنحضرت سوار بودند و میفرمود خوب شتری و خوب دو حملی
هستید شما و در کتاب منتخب از عبدالله پسر عباس روایت شده که ما در خدمت رسول خدا صلی الله علیه
و آله بودیم ناگاه فاطمه زهرا بخدمت آنحضرت آمد و گریان بود حضرت فرمود ای فاطمه چرا گریه میکنی
فاطمه گفت یا ابتاه حسن و حسین امروز ناپیدا شده اند و از ایشان خبری ندارم و در خانهای قوم ایشانرا
طلب کردم نیافتم و نمیدانم ایشان در کجایند و بکجا رفته اند و علی علیه السلام پنج روزست که رفته و بستان
خود را آب یاری میکند در آنحال ابوبکر در خدمت آنحضرت بود آنجناب باو فرمود ای ابابکر طلب کن از برای من
دو قرة العین مرا بعد از آن فرمود ای عمر و ای سلمان و ای اباذر برخیزید و دو قرة العین مرا طلب کنید راوی
گوید ما شمردیم آنحضرت هفتاد مرد را در طلب ایشان فرستاد و ایشان رفتند و بعد از ساعتی برگردیدند
و حسنین را پیدا نکردند رسول خدا بجهة آن محزون و غمناک شد و اندوه شدید باآنحضرت روی داد پس
در پیش در مسجد ایستاد و گفت اللّهمّ بحقّ ابراهیم خلیلك وبحقّ آدم صفيّك ان كانا قرّة عيني
وثمرة فؤادي اخذا برًّا او بحرًا فاحفظهما وسلّمهما من كلّ سوءٍ يا ارحم الراحمين خداوندا بحق ابراهیم
خلیل تو و بحق آدم صفی تو که اگر دو قرة العین و دو میوه دل من بصحرا یا دریا رفته اند ایشانرا محافظت
کن و سالم دار ایشانرا از هر بدی ای ارحم الراحمین راوی گوید ناگاه جبرئیل از آسمان نازل شد و گفت

یا رسول الله

یا رسول الله محزون مباش بدرستیکه حسنین فاضلند در دنیا و آخرة و حق تعالی ملکی را موکل ایشان نموده
که ایشانرا محافظت میکند اگر بخوابند و اگر بنشینند یا برخیزند و ایشان در حظیره بنی النجارند پس رسول خدا
از این خبر مسرور و شاد گردید و بجانب حظیره تشریف بردند و روانه آنجا شدند و جبرئیل در جانب راست
آنحضرت و میکائیل از جانب چپ و مسلمانان از اطراف آنحضرت میرفتند تا آنکه داخل حظیره بنی النجار شدند
و آن ملك که موکل ایشان بود دیدند که یکبال خود را در زیر ایشان گسترده بود و بال دیگر ببالای ایشان
انداخته بود و بر هر یک از ایشان دراعه از پشم بود و حسن و حسین دست در گردن یکدیگر کرده بودند و خوا
بیده بودند پس حضرت رسول بدو زانو در آمد و بوسید ایشانرا می بوسید تا آنکه ایشان بیدار شدند
پس رسول خدا حسین را برداشت و جبرئیل حسن را و رسول خدا از حظیره بیرون آمد و میفرمود اگر کرده
مردمان بدانید کسیکه دشمن بدارد این دو بزرگوار را جای او در آتش خواهد بود و کسیکه دوست
بدارد ایشانرا جای او در بهشت خواهد بود و از جمله کرامتهای ایشان نزد خدا آنکه ایشانرا در توریة
شبر و شبیر نامیده اند و از قصیده که آنرا زینب خاتون خواهر امام حسین انشا نموده این چند بیت
مذکور گردید بناتُ محمّدٍ اضحت سبايا يُسقنَ مع الاسارى والنّهابِ دختران محمد مصطفی را
اسیر کردند و مانند اسیران غارت زده بشهرها بردند مُغبّرةَ الذّيولِ مكشّفاتٍ كسبي الرّوم دامية
الكعابِ دختران رسول را با دامنهای خاک آلوده برهنه و عریان مانند اسیران روم می بردند
و پشت پاهای ایشان مجروح و خون آلوده شده بود لئن ابرزنَ كرهًا من حجابٍ فهنّ من التّعفّف
في حجابٍ هر چند دختران محمد را از پرده بیرون کشیدند و ظاهر گردانیدند لیکن ایشان در پرده
عفت و عصمت مستور بودند ايُحمَلُ في الفرات على حسينٍ وقد اضحى مباحًا للكلاب ايا آب
فرات را از حسین منع میکنند و بر آن حضرت نمیدهند و حال آنکه از برای سگان مباح است و از آن

می‌کشانند تَلَهَّبَ قَلْبٌ عَلَيْهِ ذُو الْتِهَابٍ وَلِجَفْنٍ عَلَيْهِ ذُو انْسِكَابٍ دل من پیوسته بر آنحضرت خواهد سوخت
و دیدهٔ من بر او گریان خواهد بود **فصل در خبر دادن حق تعالی حضرت موسی را از واقعهٔ کربلا** در کتاب
بحار الانوار مسطور است که حضرت موسی بن عمران یکی از بنی اسرائیل را دید که بتعجیل میرفت و رنگ او زرد
شده بود و بدن او ضعیف گردیده بود و اعضای او لرزان بود و چشمهای او فرو رفته بود و نحیف شده
بود زیرا که هر وقت که حق تعالی او را از برای مناجات میخواند باین حال و صفات میگردید از خوف حقتعالی
پس آن اسرائیلی موسی را شناخت و آن اسرائیلی از جمله کسانی بود که ایمان بموسی آورده بود بموسی گفت
یا نبی الله گناه عظیمی کرده ام از پروردگار خود درخواه که از من عفو کند موسی قبول کرد و رفت پس چون
با حقتعالی مناجات کرد بدرگاه خدا عرض نمود که ای پروردگار عالمیان از تو سؤال کنم و حال آنکه تو میدانی پیش
از آنکه من نطق کنم بآن باظهار حاجت چه حاجت که دانی جنابت ما فی الضمیر مخاطب پس حقتعالی فرمود
ای موسی آنچه سؤال کنی ترا عطا کنم و آنچه میخواهی ترا بآن میرسانم موسی گفت پروردگارا فلان بندهٔ تو
که از بنی اسرائیل است گناهی کرده است و سؤال میکند ترا که گناه او را عفو فرمائی حقتعالی فرمود یا موسی
از برای هر کس که طلب آمرزش کنی از من او را عفو میکنم مگر کشندهٔ حسین علیه السلام را موسی گفت پروردگارا
کیست حسین حقتعالی فرمود حسین آنکسیست که گذشته ذکر او از برای تو بجانب طور موسی گفت پروردگارا
و کار که او را خواهد کشت حق تعالی فرمود امت جد او که بغی ورزند و طغیان کننده اند او را در زمین
کربلا بکشند و اسب او رم کند و شیهه کشد و فریاد بر آورد که الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ از امتی که فرزند دختر
پیغمبر خود را کشتند و حسین را بر روی ریگهای گرم انداختند و بی غسل و کفن و اسباب او را
غارت کنند و زنان او را اسیر کرده و دشمنها یکی دانند و یاران و انصار او را بکشند و سرهای
ایشان را با سر او بر سر نیزه ها کنند ای موسی اطفال او را از صغیر و کبیر از تشنگی هلاک شوند بزرگان

بزرگان ایشان را

٣٩

و بزرگان ایشان را بشمشیر بکشند و اعضای ایشان را بتیغ جفا جدا نمایند هر چند استغاثه کنند کسی
یاری ایشان نکند و هر چند پناهی جویند کسی ایشان را در پناه خود نگیرد و امان بایشان ندهند راوی
گوید موسی از استماع این واقعه کربلا گریان گردید و گفت یا رب عذاب کشندگان چه خواهد بود حقتعالی
فرمود ای موسی عذاب ایشان عذابی خواهد بود با آتش جهنم که اهل آتش از شدت آن باستغاثه
آیند نه رحمت من بایشان خواهد رسید و نه شفاعت جد حسین و اگر نه مکرمات و منزلت
آنحضرت بود زمین را میگفتم که ایشان را فرو برد موسی گفت خداوندا من بیزاری میجویم بسوی تو
از ایشان و از کسیکه به افعال راضی و خوشنود است پس حقتعالی فرمود ای موسی واجب ساخته‌ام
رحمت را از برای تابعان آنحضرت از بندگان خود و بدان که کسی که گریه کند بر او یا کسی را بگریاند
یا خود را بگریه بدارد حرام کرده ام جسد او را بر آتش پس بنا بر این نمیدانم چرا زمرهٔ شیعیان در عزا
داری آنحضرت کوتاهی مینمایند و از ریختن اشک مضایقه میکنند بِرُوحِي بُدُورٌ بِالسِّنِينَ
تَغَيَّبَتْ مَحَاسِنُهَا فِي كَرْبَلَا أَيَّ غَيْبَةٍ روح من فدای ماههای درخشنده که انوار آنها در خاک
کربلا پنهان شد چگونه پنهان شدنی وَمَا هَا يَزِيدُ بِالْخُسُوفِ وَطَالَمَا بِأَنْوَارِهَا جُلِّيَتْ دُجَى كُلِّ
رِيبَةٍ آن انوار درخشنده و ماههای تابنده را یزید بیحیا در کسوف ممات انداخت و حال آنکه بنور
ایشان مردم هدایت می یافتند وَكَمْ أَنِينُ أُخْتِ السِّبْطِ زَيْنَبَ إِذْ تَقُولُ لِجِسْمِ حُسَيْنٍ عَيْنُهَا
ذَاتُ دَمْعَةٍ فراموش نکنم خواهر جگر سوخته امام حسین زینب را در وقتیکه با دیده گریان خطاب
بجسم برادرش حسین میکرد و میگفت أَخِي مَنْ تُرَى يَحْمِي حَرِيمَ مُحَمَّدٍ وَقَدْ أَصْبَحَتْ مِنْ بَعْدِ عِزٍّ
بِذِلَّةٍ ای برادر که حریم محمد مصطفی را حمایت میکند و حرم آنحضرت بعد از عزت خوار و ذلیل گردیده اند
أَخِي هَدَّ رُكْنِي بَعْدَكُمْ يَا ابْنَ وَالِدِي فَنَحْنُ لَكُمْ بَاقٍ إِلَى يَوْمِ بَعْثَتِي ای برادر ارکان من بعد هم شکست

بعد از نعمای فرزندید رسن علی مرتضی اند و شماد در دل من باقی است تا روز جزا اخی یا اخی سلب النساء
اسارتنا وضرب الیتامی یا ابن امی بقسوة ای برادر ای برادر بردن لباس زنان وزدن یتیمان
بر ما ناگوار است ای فرزند مادرم فاطمه زهرا اخی لیت هذا الذبح کان بنحری ویا لیت ذاک السهم
کان بمهجتی ای برادر کاش عوض حلقوم تو حلقوم مرا می بریدند و تیری که بجانب تو افکندند بر جان
من میخورد اخی یا اخی قل للئام ترفقوا بسلب حریمی وارحموا حال عترتی ای برادر بزرگوار بلئیمان
کوفه و شام بگو که مدارا کنید در برهنه کردن اهل حرم من و بر حال عترت من رحم کنید اخی بلغ المختار
طه سلامنا وقل ام کلثوم بکرب ومحنة ای برادر سلام ما را به برگزیده خدا و مقصود از طه
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برسان و بگو ام کلثوم بکرب و محنت مبتلا گردیده اخی بلغ الکرار عنی
تحیة وقل زینب اضحت تساق بذلة ای سلام مرا بحیدر کرار پدر بزرگوارم برسان و بگو
زینب را بخواری و مذلت باسیری میبرند اخی قل لبنت المصطفی خیرة النسا سکینة اضحت
بالعنا والکدورة ای برادر بگو به دختر محمد مصطفی و سیده نسا فاطمه زهرا که سکینه را مشقت بیتیمی
و کدورت اسیری دریافته وقل یا ابن امی للزکی بأننا اساری حیاری فی نزول ورحلة
ای برادر بگو به برادرم امام حسن که ما همه اسیر و حیران و سرگردان در نزول و رحلتیم و شبها
و دیارها میرویم [illegible] در کتاب روضة الشهدا چنین مسطور است
که شهادت آن دو ذبیح کوی وفا و دو شهید تیغ جفا بعد از شهادت مسلم بوده زیرا که مسلم ایشانرا
بهمراه خود بکوفه آورده بود و در کتاب مجالس بحار الانوار بطریق دیگر بنظر رسید چون اعتماد باین
دو کتاب میباشد لهذا خلاصه آنچه در آنها مسطور است مذکور میگردد کیفیت آن چنین است
که چون سردار لشکر شهادت و مطلع صحیفه سعادت و شفیع عاصیان امت شهید تشنه لب و کشته

تیغ و تعب

تیغ و تعب بدرجه رسید ثقلین اعنی حضرت امام حسین ع و دیگر بلا جام شهادت چشید و بوصال جد و پدر و مادر
و برادر خود علیهم السلام رسید آن لشکر گاه آنجناب دو طفل صغیر و دو بدر منیر و دو یتیم بی پدر و دو الم
خسته جگر را باسیری گرفتند دو آفتاب سپهر شرف دو بدر منیر که همچه مهر بعالم نداشتند نظیر
دو در درج نجابت خاندان خلیل دو نونهال بستان مسلم بن عقیل چون آن دو کودک صغیر را اسیر کردند
بنزد ابن زیاد بی دین نهاد آوردند آن ملعون زندان بان خود را طلبید و گفت این دو پسر را بگیر و بزندان کن
و طعام خوشگوار باینان مخوران و آب سرد باینان مچشان و زندان را برایشان تنگ بگیر زندان
بان ایشان بفرموده آن ملعون بزندان درآورد و آن دو کودک مظلوم در زندان روزها را روزه میداشتند
و چون شب میشد دو قرص نان جو و کوزه آبی خالص از برای ایشان می آوردند و بآن افطار میکردند و تا
مدت یکسال باین منوال گذرانیدند تا آنکه یکی از آن دو طفل مظلوم به یکدیگر گفت یا اخی قد طال
بنا مکثنا ای برادر ماندن ما در زندان بطول انجامید و نزدیک است عمر ما بسر آید و بدنهای ما کهنه
و شکسته شود وقتیکه شیخ زندانبان آمد تو احوال ما را باو بیان کن و نزدیکی بجوی باو بوسیله محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله شاید وسعتی در طعام ما بدهد و طعام و شراب ما را زیاده گرداند و چون شب شد
و آن شیخ آمد و بعادت همیشه دو قرص نان جو و کوزه آب خالص آورد برادر کوچک تر باو گفت اتعرف
محمدا ای شیخ آیا محمد مصطفی را می شناسی گفت چگونه نشناسم او را و حال آنکه او پیغمبر خدا است گفت
آیا جعفر پسر ابو طالب را می شناسی گفت چگونه جعفر را نشناسم و حال آنکه خدا باو دو بال کرامت کرده است
که با ملائکه پرواز میکند هر گونه که میخواهد گفت اتعرف علی بن ابی طالب آیا ای شیخ علی ابن
ابی طالب را می شناسی گفت چگونه علی را نشناسم و حال آنکه او ابن عم پیغمبر و برادر پیغمبر خدا است
گفت ای شیخ پس ما دو کودک مظلوم از عترت پیغمبر توایم و ما از اولاد مسلم بن عقیل فرزند

ابو طالبیم که در دست تو اسیر شده ایم طعام خوشگوار از تو خواهش میکنیم تما نیدهی و آب سرد از تو میطلبیم
بما نمی نوشانی و زندان ما را بر ما تنگ گرفته و بزبان حال میگفتند ما از اسمان عز و شرافت دو
اختریم از عترت پیغمبر و خویشان حیدریم ما کودکان مسلم زاده ایم و در نسب از خاندان پاک عقیلیم و
جعفریم چون شیخ ایشان را شناخت خود را بر قدمهای ایشان انداخت و قدمهای ایشان را می بوسید
و میگفت جان من فدای جانهای شما و روی من فدای رویهای شما ای عترت پیغمبر خدا و محمد مصطفی
اینک در زندان باز است بهر جا و هر راه که میخواهید بروید پس چون شب شد دو قرص نان جو و کوزه آب
خالص از برای ایشان آورد و راه را بایشان نشان داد و گفت ای دو حبیب من شب راه را روید و چون
روز شود در جائی پنهان شوید تا آنکه خدا گشایشی در امر شما بدهد آن دو مظلوم بگفته او عمل
نموده در آن شب حیران و سرگردان میرفتند تا بعجوزه رسیدند که بر در خانهٔ خود ایستاده بود
باو گفتند ای عجوزه ما دو کودک صغیر و غریبیم تازه باینجا آمده ایم راه نمیدانیم و ظلمت شب ما را فرو
گرفته و یک امشب ما را ضیافت کن و مهمانی نما چون صبح شود راه را گرفته میرویم عجوزه گفت کیستید
شما ای دو حبیب من که من هر بوئی که دیده ام از بوی شما بهتر و پاکیزه تر ندیده ام گفتند ای عجوزه
ما از عترت پیغمبر تو محمدیم که از زندان عبید الله ابن زیاد از ترس کشتن گریخته ایم عجوزه گفت
ای دو حبیب من مرا دامادیست فاسق و فاجر که از لشکر ابن زیاد هست و در واقعه کربلا حاضر
بوده می ترسم که شما را ببیند و بقتل آورد گفتند ما همین امشب را در این جا بسر می بریم و چون
صبح شود راه را گرفته می رویم و بروایت دیگر که در بحار مذکور است ایشان از لشکر ابن زیاد
گریخته بودند یکی را نام ابراهیم بود و دیگری را محمد و از اولاد جعفر طیار بودند ناگاه ایشان بضعیفه
رسیدند که آب میکشید آن ضعیفه بآن دو کودک نظر کرد و حسن و جمال ایشان مشاهده نمود با ایشان

گفت شما

گفت شما کیستید گفتند ما از اولاد جعفریم که پرواز میکند در بهشت که از لشکر ابن زیاد گریخته ایم آن ضعیفه
گفت شوهر من در لشکر ابن زیاد بوده و میترسم امشب بیاید و الا شما را مهمانی نیکو میکردم ایشان گفتند
ای زن ما را بخانه خود ببر ما امیدواریم که امشب شوهر تو نیاید آن ایشان را بخانه برد و طعام آوردند
ایشان نخوردند و بروایت اول چون عجوزه ایشان را شناخت بخانه برد و طعام از جهة ایشان حاضر
کرد خوردند و آشامیدند چون داخل فراش خواب گردیدند که بخوابند برادر کوچک به برادر بزرگ
گفت ای برادر گمان دارم که امشب شب آخر از عمر ما باشد بیا تا من دست در گردن تو کنم و تو دست در گردن
من کن و من ترا ببویم و تو مرا ببوئی پیش از آنکه مرگ میانه ما جدائی اندازد پس آن دو یتیم غریب و آن
دو مظلوم بی نصیب دست شفقت در گردن یکدیگر کردند و خوابیدند و یکدیگر را می بوسیدند چون
قدری از شب گذشت داماد فاجر آن عجوزه بخانه آمد و در را کوبید ضعیفه عجوزه بعقب در رفت
گفت کیست گفت منم فلان و گفتگوی چند میان عجوزه و داماد او شد که ذکر آن بطول می انجامد مجملا
آن لعین فاسق بخانه آمد و آن عجوزه بجهة او طعام و شراب آورد او خورد و آشامید چون نصفی از
شب گذشت آن لعین صدای نفس زدن آن دو کودک را شنید بر خواست و مانند شتر مست ناله می
کرد و بر اطراف آن خانه دست میمالید ناگاه دست او بر پهلوی طفل کوچکتر خورد آن طفل مظلوم گفت
کیست گفت منم صاحب خانه شما کیستید چون آن کودک این سخن را شنید برادر بزرگتر را بیدار کرد و
گفت یا حبیبی برخیز ای برادر من و ای حبیب من که از آنچه میترسیدیم در آن افتادیم پس آن
ملعون گفت شما کیستید گفتند ای شیخ اگر با تو راست گوئیم ما را امان میدهی گفت بلی گفتند محمد بن
عبد الله بر آنچه گفتیم شاهد است گفت بلی گفتند خدا بر آنچه گفتیم وکیل و گواه است گفت بلی گفتند
ای شیخ ما از عترت پیغمبر تو محمد بن عبد الله میباشیم که از ترس کشتن از زندان ابن زیاد گریخته ایم

وبزبان حال میگفتند ما هر دو دو کودک ذلیلیم لیکن بنسبت جلیلیم از عترت مصطفی محمد ند
ونسل مسلم عقیلیم آن ملعون بایشان گفت از مرگ گریختید و دچار مرگ شدید حمد مر خدا و نعمت را
که مرا بر شما ظفر داد پس از جای برخاست و کتفهای آن دو مظلوم را محکم در کتافی بنظر رسید که
در آن حال آن بیحیا چنان سیلی بر قفای محمد زد که دندان او شکست و طپانچهٔ بر سر ابراهیم بوادرکو بکار
زد که برو در افتاد و آن دو کودک با کتفهای بسته در آن شب خوابیدند تا صبح شد سحر که زورق
تقدیر در محیط سپهر در پس پردهٔ زنبوری ظلام ز نهر سفینهٔ شب دیجور شد بدبحر شفق زنجار
موجهٔ طوفان صبح مستغرق سینه وار دران صبحدم ز جا جستند برای روز شهادت بهم کمر بستند
چون صبح طالع گردید آن ملعون غلام سیاهی داشت فلیح نام او را طلبید و با او گفت این دو کودک را بردار
و ببر بکنار فرات و گردن ایشان را بزن و سرهای ایشان را برای من بیار تا بنزد ابن زیاد ببرم و
دو هزار درهم جایزه بستانم آن غلام شمشیر برداشت و در پیش روی آن دو طفل مظلوم میرفتند و ایشان
از عقب میرفتند چون قدری راه رفتند یکی از آن دو کودک خطاب بآن غلام کرد که ای سیاه چه
بسیار شباهت داری سیاهی تو بسیاهی بلال مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله آن غلام گفت مولای
من مرا امر کرده است که شما را بقتل رسانم شما کیستید گفتند ای سیاه ما از عترت پیغمبر توایم و از زندان
و از زندان ابن زیاد گریخته ایم از خوف کشتن و عجوزهٔ شما ما را مهمانی کرد و آقای تو میخواهد ما را بکشد
آن غلام سیاه بر قدمهای ایشان افتاد و می بوسید و میگفت جان من فدای جان شما و
روی من بقربان روی شما ای عترت پیغمبر خدا محمد مصطفی من طاقت خصمی محمد را در روز قیامت
ندارم و شمشیر را بکناری انداخت و خود را در وسط فرات افکند و از طرف دیگر بیرون رفت آن
او را فریاد زد که ای غلام نافرمانی من کردی گفت ای مولای من من اطاعت تو میکردم تا وقتیکه تو

معصیت خدا

معصیت خدا نمی نمودی و حالا که عصیان خدا میورزی من از تو بیزارم در دنیا و آخرت پس آن ملعون پسر خود را
طلبید و گفت ای فرزند من حلال و حرام دنیا را برای تو جمع کردم و حرص دنیا ورزیده میشود بر آن این دو
پسر را بگیر و بکنار فرات ببر و گردن بزن و سرهای ایشان را برای من بیار تا نزد ابن زیاد برده باشم تا
دو هزار درهم جایزه بگیرم پسر شمشیر را گرفت و پیشاپیش آن دو کودک غریب میرفت قدری راه که رفتند یکی
از آن دو کودک گفت ای جوان چه بسیار خوفناک و ترسانم از جوانی تو فردای قیامت از آتش جهنم چه خواهی
کرد گفت شما کیستید گفتند ما عترت محمد مصطفائیم که پدرت ارادهٔ کشتن ما دارد آن جوان بر قدمهای
ایشان افتاد و قدمهای ایشان را می بوسید و آنچه غلام سیاه گفت او هم میگفت و شمشیر خود را در کناری
انداخت و روانه شد و خود را در آب فرات انداخت و بآن طرف رفت پدرش فریاد زد که ای فرزند
نافرمانی من کردی گفت اگر اطاعت خدا و نافرمانی تو کنم دوستر است نزد من از آنکه معصیت خدا کنم و اطاعت
تو آن ملعون بآن دو کودک گفت کسی بغیر از من شما را نمی کشد و شمشیر را برداشت و ایشان را برد
تا بکنار آب فرات رسید شمشیر را از غلاف کشید چون چشم آن دو کودک مظلوم غریب بیکس بر شمشیر
برهنه افتاد بگریه در آمدند واویلاه واحسرتاه مادر نداشتند در آن بیکسی که او گیسو گشاید
از غم ایشان فغان کند نه قاصدی که کیفیت حال زارشان از شهر بشهر مادرانشان بیان کند
ایشان بعجز و زاری در آمدند و گفتند ای شیخ ما را ببازار ببر و بفروش و از قیمت ما منتفع شو و نخواسته
باش که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در قیامت با تو خصمی کند گفت این کار نمیکنم بلکه شما را میکشم و سر
شما را بنزد ابن زیاد برده از او دو هزار درهم جایزه می ستانم گفتند ای شیخ آیا خویشی ما را با رسول خدا
مراعات نمیکنی آن شقی گفت شما با رسول خدا خویشی ندارید گفتند ای شیخ پس ما را بنزد ابن زیاد ببر تا
آنچه خواهد در بارهٔ ما حکم کند گفت نمیشود مگر آنکه تقرب جویم بنزد ابن زیاد بریختن خون شما گفتند

ای شیخ یا بر کودکی و خوردی ما رحم نیکنی گفت خدا از برای شما در دل من هیچ رحم قرار نداده گفتند ای
شیخ پس اگر بالمحاله ما را خواهی کشت بگذار چند رکعت نماز بگذاریم گفت هر قدر میخواهید نماز بجای آورید
اگر نماز شما را نفع دارد پس آن دو غریب یتیم چهار رکعت نماز بجای آوردند و چون فارغ شدند رو و چشم
خود را بجانب آسمان کردند و فریاد بر آوردند که یَا حَیُّ یَا حَلِیمُ یَا اَحْکَمَ الْحَاکِمِینَ حکم کن میان ما دو کودک
یتیم غریب مظلوم و این ملعون براستی و اویلا اگر کسی تأمل کند در احوال آن دو طفل صغیر میدانید بچه حال
بودند از یکطرف درد غربت و بیکسی و یتیمی و بی پدری و از جانبی گرفتاری بدست آن شقی و از طرف دیگر
داغهای دشت کربلا و سید الشهدا بر دلهای ایشان با آنکه کریه ایشان و سخنان ایشان در دل سنگ
اثر میکرد و در دل سخت تر از سنگ آن شقی اثر نکرد و اویلاه کردند بر شهادت خود هر یکی فغان
چون هر دو از شهادت خود با خبر شدند یاری نبود نوحه کند از برای شان در زندگی بماتم خود نوحه
گر شدند بر حال شان نبود کسی گریه چون کند گریبان زد و بیکسی بیکدگر شدند آن بیحیا برخواست
و اول برادر بزرگ را گردن زد و سر آن را در توبره نهاد برادر کوچک تر خود را در خون برادر افکند
و میغلطید و میگفت اَلْقَی یَا رَسُولَ اللهِ وَ اَنَا مُخْتَضِبٌ بِدَمِ اَخِی رسول خدا را ملاقات خواهم کرد در حال
آنکه بخون برادرم خضاب کرده باشم آن ملعون گفت غم مخور ترا نیز بوی برادرت میرسانم پس رو بآن
طفل صغیر نمود و گردن او را زد و سر او را گرفت و در توبره نهاد و بدنهای ایشان را در آب فرات انداخت
و خون از آنها می چکید و جاری بود و بروایت دیگر چون آن ملعون شمشیر کشید برادر بزرگتر را گردن
زد و بدن او را در فرات انداخت برادر کوچک گفت ترا بخدا قسم میدهم که مرا بگذاری یکساعت در
خون برادر خود بغلطم آن ملعون گفت این بتو چه نفع دارد گفت دل من چنین میخواهد پس در خون برادر
ابراهیم ساعتی غلطید بعد از آن شقی باو گفت برخیز آن طفل صغیر برخواست آن ملعون شمشیر را

برقفای

برقفای او گذاشت و سر او را جدا کرد و بدن او را در فرات انداخت و بدن برادر بزرگتر تا یکساعت بروی
آب ایستاده بود و بزیر آب نمیرفت چون تن برادر کوچک داخل آب شد تن برادر بزرگ روبآن برگردید
و آب را شکافت تا آنکه باو رسید و تن برادر خود را در بر گرفت و در آب فرو رفتند و آن ملعون صدای
از میان ایشان شنید که رَبِّ تَعْلَمُ وَ تَرَی مَا فَعَلَ بِنَا هٰذَا الْمَلْعُونُ پروردگارا تو میدانی و میبینی
آنچه این ملعون بما کرد فَاسْتَوْفِ لَنَا حَقَّنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ پس حق ما را از او بگیر و داد ما را
از او بستان و بروایت اول آن ملعون آن سرها را بمجلس ابن زیاد آورد و آن لعین بر روی کرسی خود
نشسته بود و چوب خیزران در دست داشت آن شقی سرها را نزد ابن زیاد نهاد چون نظر ابن زیاد بر آن سرهای
بریده افتاد سه مرتبه برخواست و نشست و بعد از آن باو گفت وای بر تو اینها را کجا یافتی گفت عجوزه
ایشان را مهمان کرده بود ابن زیاد گفت حق ضیافت ایشان را نشناختی و مهمان نوازی نکردی
گفت نه گفت ایشان بتو چه گفتند آن ملعون تمام قصه را از عجز ایشان و غیر آن نقل کرد و گفت که
چون نماز کردند گفتند که یَا حَیُّ یَا حَلِیمُ یَا اَحْکَمَ الْحَاکِمِینَ حکم کن میان ما و این ملعون براستی ابن
زیاد گفت که احکم الحاکمین میان شما حکم کرد کیست که این فاسق را بقتل رساند مردی از اهل شام
قبول قتل آن پلید نمود ابن زیاد باو گفت این ملعون را بموضعی که این دو کودک را بقتل آورده ببر
و گردن او را بزن و نگذار خون او مخلوط بخون ایشان شود و سر او را بزودی بنزد من آر آن مرد
آن شقی را در آنجا برده گردن زد و سر او را آورد و بر نیزه نصب کرد و طفلان تیر و سنگ بر آن
می زدند و میگفتند این قاتل ذریّه رسول خدا ست و بروایت دیگر ابن زیاد غلام سیاهی داشت
نادر نام باو گفت ای نادر بنزد این شخص شیخ شو و کتفهای او را محکم ببند و او را ببر بموضعی
که این دو کودک را کشته و گردن او را بزن و لباس و اسلحه او از تو و ده هزار درهم بتو میدهم و ترا آزاد

خواهی برد دررا خدا غلام او را بآن موضع برد که آن دو طفل را کشته بود آن شقی را گفت ای نادر البته تو
مرا خواهی کشت نادر کردن آن سگ را زده و بدن نجس او را در آب انداخت آب قبول نکرد و بکنار افکند
ابن زیاد امر کرد که او را باتش بسوزانند و باتش جهنم واصل گردید مشکوة ششم در ذکر وجه سید الشهدا
از مکه معظمه و در عرض راه [illegible] تا کربلا [illegible] و نزول آنحضرت در کربلا و
کیفیت شب عاشورا و [illegible] احوال صبح روز عاشورا و در این مشکوة است بیان [illegible]
کربه و معجزات سر امام حسین و تعزیت و تهنیت حقتعالی رسول خدا را در تولد آنحضرت و تقریب جستن
دردائیل و صلصائیل و فطرس و [illegible] انبیا و حضرت امیر المؤمنین بزمین کربلا و خبر دادن حقتعالی
رسول خدا را از شهادت آنحضرت و در آن پنج مصباح است مصباح اول در ذکر ولادت آنحضرت از مکه [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
نحمدك يا من اعظم جرايتنا على مصيبة ابن خاتم الانبياء وابن سيد الاوصياء وابن فاطمة الزهراء
وابن سدرة المنتهى وابن جنة المأوى وابن زمزم والصفا المرمل بالدماء المهتوك الخباء خامس اهل
الكساء غريب الغرباء وشهيد الشهداء ساكن ارض كربلا المجاهد في سبيل الله سيدنا المظلوم ابي عبد الله
عليه السلام ونشكرك يا من اجل رزيتنا على بدر الدجى وشمس الضحى قتيل اهل النفاق والمطروح في الفلاة
والطعين بالقناء الشهيد بن الشهيد المقتول بظلم اليزيد ومقطوع الوريد المذبوح ذبح الشاة والمدفون
بشاطي الفرات السعيد المعود ووتر الله الموتور نور النبي بن مولانا ابي عبد الله الحسين آه
والهفاه عليك يا بن محمد المصطفى واحسرتاه عليك يا بن علي المرتضى واغوثاه عليك يا بن فاطمة
الزهراء نفسي لنفسك الفداء ونفسي لحيك الوقاء مقدمه در آن چند فصل است فصل اول [illegible]
[illegible] آنحضرت صاحب بن عباد گوید در نوحه مرثیه بكت نفسي مناها بالموالي آل طه برسول الله
من حاذ النعا

من حاذ المعالي وحواها دل من میرسد بآرزوهای خود بوسیله آقایان خود آل طه و یس که خدا بایع
همه بلند بها و صفات عالیه است وبه بنت المصطفى من اشبهت فضلا اباها وتجل الحسن
البالغ في العليا مداها و بواسطه دختر مصطفی که در فضیلت شبیه بود بپدر خود را و بجد وسی حسن
که بنتهای مراتب عالیه رسید والحسين المرتضى يوم المساعي اذ حواها ليس فيهم غير نجم قد
تعالى وتناهى وحسین برگزیده که در کربلا در راه خدا سعیها کرد و شنود آنحضرت در میان اهل بیت
مکرم مانند ستاره درخشان منعته شربة من الطفر قد اروت صداها من اشقيا شربت آب را از
آنجناب منع کردند و مرغان از آب سیراب بودند فاناقت نفسه يا ليت نفسي قد فداها آنحضرت را
از تشنگی هلاک کردند ای کاش جان من فدای جان آنحضرت می بود وبنيته تدعو اباها اخته
تتبكى اخاها لو رأى احمد ما كان دهاه ودهاها دختر امام حسین پدر خود را میخواند و خواهر
آنحضرت برادر خود گریه میکرد چه بودی اگر محمد مصطفی می دید مصیبتی را که بآنحضرت و اهل بیت
او رسیده بود ودعت زينب اذ شمر اتاها وسباها تشتكي الحال الى الله وقد كان شكاها
و اگر رسول خدا زینب را میدید که شمر او را اسیر میکرد و هر آینه از احوال بدرگاه خدا شکایت میکرد
والبته شکایت کرده بدرگاه خدا از آنچه امت او بعترت او کردند وا ویلا از مصیبت شهید آواره از شهر
و دیار و غریب بی یار و انصار شمع شبستان رسالت و نور درخشنده ایوان امامت امامی که کوفیان
عهد گسل او را از دیار و منزل خود آواره نمودند و او را بعرصه غربت آوردند و در حوالی خود نگه
داشتند و در عوض احسان و مهمان نوازی انواع آزار و اذیت باو رسانیدند و با لب تشنه و جگر
خسته شربت شهادت بکام آنحضرت چشانیدند جز آتش نیست در محشر سزای آن دنی طبعان
که پیش از آب خوردن قصد جان کردند مهمان را و بکشتن آنحضرت اکتفا نکرده آتش بخیام آن بر

افروختند و خیمهای او را سوختند و اموال او را بغارت بردند و زنان و کودکان او را اسیر و دستگیر کرده
تشنه و گرسنه بشترها و بیابانها و کوچها و بازارها سیر دادند و نیزه بر سر ایشان میکوبیدند معلوم
نیست که هیچ امتی از امتهای ظلم و ستم بر اولاد پیغمبر خود کرده باشند و یا مثل آن روا داشته باشند
هرچند آن اشقیا مراعات حرمت رسول خدا ننمودند و خون اولاد او را ریختند لیکن درین ازمنه
استان آنحضرت بر فرزندان او گریه و ناله مینمایند و اظهار اندوه میکنند و خاک غم بر فرق خود میریزند
و هر سال همین که هلال محرم نو میشود خود را در کسوت عزاداران در می آورند و بعضی گریبان میدرند
و بعضی بر سینه میزنند بمحافل عزا می آیند و آه سوزان از سینه بر می آرند حلقه حلقه جمع میشوند
و واقعات کربلا را مذکور میکنند و میگریند درین عزا شده مجروح دیدهای انام رسیده است بجیب چشم
زخم بر اسلام طلا طلیست ز دیدهای گریان را کجا است نوح که بیند ز اشک طوفان را چه ثوابها
بها که گریه کنند کان را وعده داده اند و چه نعمتها که بجهة ایشان مهیا نموده اند حضرت ابی عبدالله
السلام فرموده اند نَفَسُ المَهمُومِ لِظُلمِنَا تَسبِیحٌ کسیکه مهموم و محزون است بجهة ظلمی که بر ما رسیده
هر نفسی که میزند تسبیحی در نامهٔ عمل او نوشته میشود وَهَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ و اندوه آنکس بجهة ما
عبادت حقتعالی است وَکِتمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِی سَبِیلِ اللهِ و پنهان داشتن سر ما جهاد در راه
خداست بعد از آن حضرت ابی عبدالله فرمودند که این حدیث را باید بطلا نوشت پس ای
شیعیان در مصیبت امام حسین ع اشک بیارید و خود را مغموم و محزون بدارید که دلهای ملائکه
عظام و انبیای کرام از آن مقروح است و دیدهای جن و انس از آن مجروح فریاد از دمی که سپهر
ستیزه کار با اهل بیت کین نهان کرد آشکار آن شب که روز شد این روش از چرخ زاد کاش
تا روز حشر روز نمی شد بروزگار آن سروری که بود قرار زمین ازو در خیمه‌ام که رفت و نرفت از زمین

قرار

قرار از تیغ کین اهل عنا کشته شد دریغ شهزاده که از آل عبا بود یادگار گلهای نوبهار ولایت بباد رفت
از خاک گل دگر ندمد کاش نوبهار بر باد جور رفت چه گلها از فاطمه یک گل نمانده بود در آن بوستان بهار
از کین آسمان جفا جوی المحذر و ز جور روزگار جفا کار الفرار آه از دمی که آل علی روز بازخواست
در انتقام پای نمایند استوار از گوش آنکه بذر شرف کشور عرش آید بلرزه عرش چه گویند گوشوار
فریاد از آن گروه که دعوای دین کنند وانکه بنای دین ستی این چنین کنند فصل در آمدن آدم صفی
بزمین کربلا بدانکه مخفی نماند که هر یک از پیغمبران اولوالعزم را حقتعالی از کیفیت واقعهٔ کربلا مطلع ساخت
مرویست که آدم صفی ع چون بزمین فرود آمد حوا را ندید و بطلب او در روی زمین سیر میکرد تا بزمین
کربلا رسید چون داخل آن صحرا گردید انواع حزن و اندوه باو روی آورد بلی خاک کربلا اثر کرب و بلا است
و آن زمین را ثمر اندوه و عنا است گل حزن زمین دمد از گلبنش تا دامن محشر ز خاک کربلا ریزند اگر طرح
گلستان را چون آدم بقتلگاه امام حسین ع رسید پای او بسنگی آمد و خون از قدمهای او جاری گردید
آدم سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت پروردگارا آیا از من گناه دیگر حادث شده که مرا بآن سبب عقوبت
کردی زیرا که من در جمیع زمین گردیدم و اندوه و الم که درین زمین بمن رسید در هیچ زمینی بمن نرسید
حقتعالی باو وحی کرد که ای آدم از تو گناهی حادث نشده و لکن کشته میشود درین زمین فرزندت
حسین بظلم و ستم خواستم تو در اندوه با او شریک باشی و خون تو نیز درین زمین ریخته شود چنانچه خون
او ریخته خواهد شد ای کاش ما زمرهٔ شیعیان گنه کار در رکاب آن شهید اشرار می بودیم و در وقت
بی یاوری او حضور میداشتیم و خون خود را مانند خون او بر زمین کربلا میریختیم دریغ و درد که
در وقت ابتلای حسین نشد نصیب که سازیم جان فدای حسین خوشا سری که در آن روز سرفرازی
یافت ز جبهه سائی درگاه عرش سای حسین آدم گفت ای پروردگارا آیا حسین پیغمبر تو است حقتعالی

وحی کرد که او پیغمبر نیست ولیکن پیغمبر فرزند زادهٔ پیغمبری است آدم گفت پروردگارا کشندهٔ او کیست حقتعالی
وحی کرد که کشندهٔ او یزید است که اهل آسمان و زمین آن را لعنت میکنند پس آدم مکرر او را لعنت کرد
و از آن زمین گذشت   و مرویست که حضرت نوح چون در کشتی سوار شد و جمیع دنیا را گشت
چون کشتی او بزمین کربلا رسید موجی بهم رسید و کشتی آن نزدیک بود که غرق شود و نوح بسیار خائف
و ترسان شد پروردگار خود را دعا کرد و گفت الهی بجمیع دنیا طواف کردم و در هیچ زمینی بمن نرسید
آنچه درین زمین رسید جبرئیل نازل شد و گفت ای نوح کشته میشود درین موضع حسین سبط محمد
خاتم انبیا و فرزند خاتم اوصیا نوح گفت پروردگارا کشندهٔ او که خواهد بود وحی رسید که یزید ملعون است
در آسمانها و زمین او را لعنت میکنند پس حضرت نوح مکرر او را لعنت میکرد تا کشتی او از غرق شدن خلاصی
یافت و بر کوه جودی قرار گرفت   پس هرگاه دو نبی مکرم آدم و نوح از واقعهٔ کربلا مغموم شوند پس شیعیان
و محبان ایشان لازم است که در مصیبت آنحضرت حزن از دیده بیارانند و بسبب گریه بر کشتی عزاداری
آنحضرت و لعن بر قاتلان او خود را از گرداب عذاب نجات دهند   واحسرتاه حسین بن بنت محمد
ثَوَی الصَّعِیدِ مِنَ الْمَلَابِسِ عَادِیًا واحسرتاه که بدن نازنین فرزند دختر محمد مصطفی بر روی زمین
کربلا برهنه و عاری از لباس افتاده بود و حرارت آفتاب بر بدن او میرسید   أیا أَرْضَ طَفٍّ هَلْ
رَأَیْتِ سِوَی الْعُیُونِ عَلَی هَوْلِ جُثْمَانِ الْحُسَیْنِ بَوَاکِیَا ای زمین کربلا آیا بغیر از زنان هوا کسی دیدی
که بر دور نعش امام حسین ع گریه کنند و عزای او را بپا دارند   أیا أَرْضَ طَفٍّ قَدْ طُوِیتِ بِجِسْمِهِ وَ
دَاوَیْتِهَا مَا زِلْتِ کُنْتِ مُدَاوِیَا ای زمین کربلا جسم امام حسین را تو در بر گرفتی و آن را محافظت
نمودی و جراحتها و زخمهای او را مداوا کردی و تو همیشه درمان دردهای مکینه خیر الخلق صارت
تُحَرِّبُهُ وَ أَرْضٌ حَتَّی الرَّسُولُ مُعَمَّرًا آمد بنه بهترین خلق خدا محمد مصطفی خراب شد که امام

حسین با اهل

حسین با اهلبیت خود از آنجا هجرت کردند و زمین تو آباد گردید که در تو ساکن نمودند آوازه سکه آنحضرت از مدینه
بیرون می آمد و اطفال و زنان و برادران و فرزندان در خدمت آنحضرت بودند   آمد چه تنگ عرصهٔ یثرب
بشاه دین   بر او برش عزیمت بطحا نهاد زین   کز مرد و زن سرشک فشان الحاشش دامن چو طفل
اشک گرفتند آستین   هریک ز راه رخنه دل افکنده در سپهر   هریک ز چشم چشمه روان کرده بر زمین
آن برکشیده در ره او صیحه و خروش   وین سر گرفته از پی او ناله و انین   کای غمگسار غمزدگان در رکاب خویش
ما را نگر ملول و دل آزرده و غمین   وی دلنواز خسته دلان در قفای خویش   یکره بما و خسته دلیهای
ما ببین   شه گفتشان بخاطر غمگین که من بخویش   این ره نمیبرم که قضا رفته این چنین پس
با دو صد نیاز روان شد سوی حجاز   تا آید از چه پیش ز درگاه بی نیاز   فصل در معجزات سر آنحضرت
بتلاوت آیات القرآن   مخفی نماند که معجزات بسیار از حضرت امام حسین در حال حیات و بعد از شهادت
آنحضرت بظهور رسید و در اخبار رسیده که چون رسیده سر آنحضرت را در کوفه بر نیزه کرده بودند هرکه را
نظر بر سر امام حسین ع می افتاد از هیبت آن بیهوش میشد و سر آن سرور در میان باقی سرها مانند خورشید
و ماه در میان ستارگان میدرخشید و نور آن سر در و دیوار را روشن نموده بود از زید بن ارقم منقولست
که چون آن سر مبارک را در کوچهای کوفه میگردانیدند من در غرفهٔ خانهٔ خود بودم ناگاه صدای هجوم عام
و خروش عوام بگوشم رسید چون از غرفه سر بیرون کردم دیدم که سرها بر نیزه کرده اند و یک سر در میان
آنها مانند آفتاب میدرخشید و نور آن ساطع بود چون نیک نگاه کردم دیدم سر امام حسین ع است
چون نزدیک غرفه رسید از شعاع نور آن غرفهٔ من روشن شد دیدم لبهای آن سرور حرکت میکند
چون گوش دادم سورهٔ کهف را تلاوت می نمود و باین آیه رسید که أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ
وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا از هیبت آنحال موهای اعضای من بر خاست و گفتم یابن رسول الله

امر تو از اصحاب کهف غریب تر و عجیب تر است و شعبی نقل کرده که چون آن سر منور را در کوفه بر درخت آویختند
من نزدیک ایستاده بودم لب مبارکش حرکت میکرد چون گوش دادم این آیه را تلاوت میکرد که وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ
غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و جمعی نقل کرده اند که چون
سر آنحضرت را در بازار کوفه به نیزه کردند شروع کرد با آواز بلند سوره کهف را خواندن و تا این آیه خواند
إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده که گفت بخدا
که در دمشق دیدم سر مبارک حضرت امام حسین را که بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آنحضرت شخصی
سوره کهف میخواند چون باین آیه رسید که أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا
عَجَبًا که بقدرت خدا سر سید الشهدا بسخن درآمد و بزبان فصیح گفت امر من از قصه اصحاب کهف
عجیب تر است و در روایت دیگر منقولست که در شام از سر مبارک آنحضرت می شنیدند که مکرر میگفت لا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ پس بر جنایت بزرگوار رعایا بی قدری گریستن از لوازم است و کجا داغ مصیبت آنحضرت
از دلها بیرون میرود و کجا این واقعه سوزناک از خاطرها محو میشود این مقدمه تا دامن جزا آتش در دلهای
جن و انس خواهد افروخت و سینها را خواهد سوزانید زیرا که زخم این محنت مرهم پذیر نیست و درد این مصیبت
درمان نخواهد شد تا انتقام آن کشیده شود خیال ماتمش در خاطر جن و بشر مظهر غبار غصه اش در سینه
پیر و جوان مدغم ز قتل سبط پیغمبر جهان و دل محبان را عجب دردیست بیدرمان عجب داغیست بی مرهم و فاطمه
فلا انسی بكاها تقول لقد رزينا في ابينا فراموش نمیکنم گریه فاطمه دختر امام حسین را که میگفت ما بمصیبت
پدر بزرگوار خود گرفتار شدیم الا يا عمتا قتلوا حسينا وقد هشموا الاضالع والمتونا فاطمه بعمه خود
میگفت ای عمه حسین را کشتند و استخوانهای سینه و پهلوی او را در زیر سم اسبان خرد کردند تعالی
یا سکینة ودعیه تراه في القيامة بالتي ملتقانا ای سکینه بیا پدر خود را وداع کن خواهی دید او را با اعضای

مجروح

٢٧

مجروح بر خاک نهاده ونوحي نديم الغد من حزننا على المقتول في الرمضاء رهينا ای سکینه بر فراز تا
طپانچه غم بر رویهای خود زنیم از جهة اندوه بر کشته که او را بر روی ریگها گذاشتند وزینب بنت
مولانا علي تنادي جدها طه الامينا زینب دختر مولای ما امیر المؤمنین جد خود رسول
خدا را ندا میکرد و میگفت الا یا جدنا صرنا اساری حیاری بعنف قوم الظالمينا ای جد بزرگوار
ما اسیر شده ایم و در میان ظالمان حیران و سرگردان مانده ایم فليتك حاضرا بالطف يوما
وتنظرنا ونحن بهتكينا ای جد بزرگوار کاش در صحرای کربلا حاضر میبودی روزی و میدیدی
که هتک حرمت ما می نمایند اذا رحمتنا بين الاعادي ونحن باسر قوم ظالمينا هر آینه در
آن وقت بر ما ترحم می نمودی چون ما را در میان دشمنان غدار اسیر قوم کفار میدیدی
ونحن الضائعات بلا محام وبين القوم ما تلقى معينا ما بسیم ضایع شده گان بی حامی
و معین در دست قوم ظالمین اباحوا سبينا من غير جرم وقد حرقوا الخيام وسلبونا اباح
دانستند اسیر کردن ما را بی تقصیر و گناه و خیمهای ما را سوزانیدند و ما را برهنه کردند
ولباس ما را بردند وراس اخي الحسين على سنان بكف سنان نجل الكافرينا سر برادرم
حسین بر سنان جفا در کف سنان فرزند کافر است وقوم يزيد قد ذبحوه جهرا وتكوا
في الثرى منه الجبينا قوم یزید علانیه برادرم را سر بریدند و جبین او را بخاک مالیدند
ورضوا صدره بالخيل ركضا ولا خافوا امير المؤمنينا اسب بر سینه برادرم تاختند و سینه
او را خورد کردند و از امیر المؤمنین نترسیدند وشالوا الطاهرات على المطايا لنحو يزيد راس
الفاسقينا اهل بیت عصمت را بر شتران سوار کردند و نزد یزید رئیس فاسقین بردند
مخفی نماند که رسول خدا صلی الله علیه

و آله از مصیبت کربلا و شهادت سید الشهدا خبر داده بودند و داغ آن واقعه را پیش از وقوع آن بر دل آنحضرت
نهاده بودند منقولست که هنوز آنحضرت متولد نشده بود که جبرئیل امین بر حضرت رسول الله نازل شد
و گفت از برای تو پسری متولد خواهد شد که امت تو او را شهید خواهند کرد بعد از تو حضرت فرمود مرا به
چنین فرزندی احتیاج نیست بعد از آنکه سه مرتبه این مخاطبه شد حضرت امیر المؤمنین را طلبید و فرمود
که جبرئیل مرا خبر داد از جانب خداوند عالمیان که فرزندی از برای تو متولد خواهد شد که امت بعد
من او را شهید کنند حضرت امیر فرمود مرا به چنین فرزندی احتیاج نیست تا آنکه در مرتبه سیم فرمود
که در دودمان فرزندان او امامت و وارث آثار پیغمبران و خازن علوم اولین و آخرین خواهد بود پس بنزد
فاطمه فرستاد که خدا بشارت میدهد ترا بفرزندی که امت من بعد از من او را شهید خواهند کرد
فاطمه گفت ای پدر مرا بچنین فرزندی احتیاج نیست تا آنکه سه مرتبه این مخاطبه واقع شد و در
سه مرتبه حضرت فاطمه چنین جواب میگفت که او و فرزندان او پیشوایان دین و وارثان من
و خازنان علم من خواهند بود فاطمه گفت راضی شدم از خداوند عالمیان مرویست که چون آنحضرت متولد
شد حقتعالی جبرئیل را امر فرمود که با گروهی از ملائکه بزمین فرود آیند و محمد صلی الله علیه و آله را تهنیت
و مبارک باد گویند پس جبرئیل فرود آمد و بجزیره گذشت در آنجا ملکی بود که او را فطرس میگفتند خدا
او را امری کرده بود دیر بعمل آورد بال او را شکست و او را در آن جزیره انداخت پس هفتصد سال در آن
جزیره عبادت خدا کرد فطرس چون جبرئیل را دید گفت کجا میروی گفت میروم بسوی محمد صلی الله
علیه و آله فطرس گفت مرا با خود بر خدمت آنحضرت بر شاید آنحضرت از برای من دعا کند چون جبرئیل بخدمت
حضرت رسول رسید حال فطرس را بعرض رسانید حضرت فرمود باو بگو که خود را باین مولود بمالد فطرس خود را
بگهواره حسین مالید ببرکت آنحضرت خدا بال او را فی الحال باو رد کرد و با جبرئیل بآسمان بالا رفت و بروایتی

چون بآسمان بالا رفت میگفت کیست مثل من که آزاد کرده حسین بن علی و مادر او یم کسی را که قدر و منزلت او
این باشد کجا رواست که مانند گوسفند او را ذبح کنند و بدن او را برهنه بر خاک اندازند فیا عینی ابکی
للذبیح من القفا و للجسد المطروح فی طف کربلا ای دیده گریه کن بر کسی که سر او را از قفا بریدند و گریه
کن بر جسدی که در زمین کربلا افتاده بود ای دیده گریه کن بر تشنه که سر نداشت در بوریا
اهل ستم کجا نوحه کن نداشت ای دیده گریه کن با ماهی که نعش او غیر از وحوش طیر انیس و گریه نداشت
تبکی بلا جرم عطاشی مرمل و باذل نفس للشفاعة ابلا ای دیده گریه کن بر کشته بی تقصیر
تشنه در خون طپیده که بجهة شفاعت عاصیان جان خود را بذل نمود فیا لیتنی یا لیتنی کنت عند
ربکا لجدلته حتی جعلت له فداء ای کاش در کربلا در رکاب آنجناب میبودم و در رکاب نصرت آنحضرت
می نمودم و جان خود را فدای آنجناب میکردم و اویلاه از زمانی که آنجناب شهید گردید و مرکب آن صاحب ابوالبه
خیمه ها آمد و نعره میکشید بر زمین افتاد چون نوزان شد گردون حباب ماند همچون دیده بی مردمک
خالی رکاب آیا اهل بیت بچه حال بودند در وقتی که ذو الجناح را دیدند و آنحضرت را که بر او سوار
نیست دیده پوشیدند چون دیدند خالی صدر زین مانند مسند بی جم و افتاده از خاتم نگین
ابر ماتم خیمه زد بر گلشن آل عبا آشکارا شد ز هر سو گریه طوفان در زمین عرصه بر عالم ایجاد تنگ
از موج خون شد سوی ... سیل از بر شش جهت استین همچه مجمر رخنه صد جا داده بر خود آسمان
تا نریزد از هم ارکانش زاه آتشین چون بنا شد آدم اندر دم ملایک شرمسار کز بنی آدم پدید آمد
خطائی این چنین حله بر تن چاک زد زهرا بر سر حوریان دشت ماتم شد بر رنگ کربلا خود بیرون
طوبی آب از شاخه بید بولد میخورد تا درین ماتم تواند زد سر خود بر زمین

مدینه بر آن امام بیقرینه تنگ گردید و از خوف اعدا نتوانست در آنجا ماند و روانه مکه گردید و در سیم ماه
شعبان در سال شصتم از هجرت مکه را بنور قدوم میمنت لزوم خود منور گردانید و در آن مکان شریف
بعبادت خدا و طواف بیت الله مشغول بود   حرم ز طوف شه تشنه لب بخود نالید   چنانکه از گره خاک تا بعرش
رسید   حرم ز دیدن فرزند بر کعبه خویش   فزود نور چه دید بنور دیده فرزندش   اگرچه گشت بدل
حرم امام شهید   حرم حرم ازپی تعظیم کربلا گردید   و چون ماه ذی الحجه در آمد آنجناب احرام حج بست و چون
یزید پلید جمعی را به بهانه حج فرستاده بود که آنحضرت را در مکه گرفته بنزد او برند و یا بقتل آورند آنحضرت
از خوف ایشان احرام حج را بعمره بدل کرد   مجال حج طواف نشد ز بیم قتل نبود   از آن بعمره عمره اکتفا فرمود
و چون مسلم بن عقیل میل و رغبت اهل کوفه را بآنحضرت نوشته بود آنجناب عزم بیرون رفتن از
مکه نمود و سید بن طاوس روایت کرده که چون آنحضرت عازم رفتن بسوی عراق گردید خطبه ادا نمود
فرمود الحَمدُ لِلّهِ وَ ما شاءَ اللهُ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ وَ صَلَّی اللهُ عَلی رَسُولِهِ بتحقیق که مرگ را مانند
قلاده بر گردن جمیع فرزندان آدم لازم گردانیده اند و چه بسیار خواهانم و مشتاق لقای اسلاف
کرام خود گردیده ام مانند اشتیاق یعقوب بسوی یوسف و برای دفن من حقتعالی بقعه شریفی
اختیار نموده است که من زودی بآن مکان خواهم رسید و گویا می بینم که درین زودی اعضای من
در صحرای کربلا پاره پاره خواهد شد و چاره نیست از دریافتن روزی که مقرر گردیده و ما اهل
بیت بقضای خدا رضا داده ایم و بر بلای او صبر می نمائیم تا عطا کند ما را بهترین جزای صابران
و بزودی آن اعضای پاره پاره در حظیره قدس نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مجتمع خواهد شد
و حقتعالی دیده او را روشن خواهد گردانید و وعده های بعمل خواهد آورد و هر که را آرزوی شهادت
باشد و خواهد که در راه ما جان در بازد و بسعادت ابدی فایز گردد با ما رفیق شود که فردا روانه ایم

هر دل که درد

هر دل که درد و شوق شهادت باشد   با ما باش بکوی وفاق باشد   هر کس که براه ما سر خود بازد   در هر دو
جهان در هر دو جهان اهل سعادت باشد   و سه روز قبل از توجه آن یگانه آفاق بسمت عراق زرارة بن
صالح بخدمت آنحضرت آمد عرض کرد که مردم کوفه دلهای ایشان با شما است اما شمشیرهای ایشان با بنی امیه است
آنحضرت بدست مبارک بجانب آسمان اشاره کرد زراره گوید دیدم درهای آسمان گشاده شد و آنقدر از
انواع ملائکه فرود آمدند که عدد ایشان را کسی بغیر خدا احصا نتواند کرد پس آنحضرت فرمود ای پسر صالح
لَولا تَقارُبُ الاَشیاءِ وَ هُبُوطُ الاَجرِ لَقاتَلتُهُم بِهؤُلاءِ لکن اگر شوق آرزوی رسیدن بسعادت شهادت
و شوق ملاقات حضرت رسالت و رضا بقضای جناب احدیت هر آینه باین لشکر با ایشان جنگ میکردم
و لیکن بیقین میدانم که من و اهلبیت و اصحاب من در آنجا شهید خواهیم شد و از فرزندان من بغیر از امام
زین العابدین کسی نجات از قتل نخواهد یافت و در آن شب که صبح آن حضرت از مکه بیرون رفت محمد
حنفیه بخدمت آنحضرت آمد و در کتاب منتخب از بعضی ناقلان اخبار روایت شده که چون خبر بمحمد حنفیه
رسید که برادرش امام حسین ع اراده دارد که از مکه بجانب عراق رود در آن حال در پیش روی او طشت آبی
بود که وضو میگرفت از شنیدن آن خبر گریان گردید و چندان گریست تا آنکه صدای گریه او شنیده شد
و اشکهای او مانند باران در میان طشت میریخت چون نماز مغرب را ادا کرد بخدمت برادر خود آمد چون
بخدمت آنجناب رسید گفت ای برادر مکر و حیله کوفیان را نسبت به پدر بزرگوار و برادر والاتبار
خود دانستی میترسم چون بآن دیار روی با تو همان ظلم و ستم کنند که با ایشان کردند   کوفیان سست
پیمان از وفا بیگانه اند   روی دل از آشنائیهای این دونان بتاب   اگر در مکه که حرم خداست
بمانی عزیز و مکرم خواهی بود و کسی در مکه متعرض تو نخواهد شد حضرت امام حسین ع فرمود ای برادر میترسم
یزید پلید در مکه معظمه مرا شهید کند و نمیخواهم که حرمت کعبه بسبب من ضایع شود محمد حنفیه گفت

اگر ازین میترسی پس بجانب یمن شو یا بجانب بادیه رو که کسی بر تو دست نیابد حضرت فرمود درین باب فکری کنم
ای برادران نظر کنید در احوال آن جناب که از خوف و بیم در مدینهٔ طیبه نتوانست قرار گیرد و پناه بحرم خدا آورد
و مفارقت جد و مادر و برادر بر خود قرار داد و از جفای دوشمنان در مکه نیز قرار نتوانست گرفت و اولاد
که عرصهٔ عالم بر اولاد رسول تنگ گردید و حال آنکه خدا عالم را برای وجود ایشان آفرید وای بر قومی که
با ایشان چنین کردکار قصهٔ قتل شاهنشاه روز محشر کرده اند محرمان محفل قدس اشک ریزان همچو شمع
با دل سوزان ازین غم خاک بر سر کرده اند چون وقت سحر شد آنحضرت فرمود که بار بر شتران بندند چون خبر به
محمد حنفیه رسید بیتابانه آمد و مهار ناقهٔ برادر خود را گرفت و گفت ای برادر با من وعده داری که
درین امر صحیح و ملوی اندیشه نمائی و فکری کنی چرا باین زودی متوجه سفر گردیدی حضرت فرمود چون
تو رفتی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بخواب من آمد و فرمود یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان
یراک قتیلا مخضبا بدمائک ای حسین بیرون رو و روانه شو که خدا میخواهد ترا در راه خود کشته
و بخون خود آغشته ببیند محمد حنفیه که این سخن را شنید بگریه در آمد و گفت انا لله و انا الیه
راجعون و گفت ای برادر هرگاه باین قصد میروی که کشته شوی زنان را چرا همراه می بری حضرت
فرمود ان الله قد شاء ان یراهن سبایا خدا میخواهد که ایشان را اسیر کنند و دستگیر شاهده
نماید پس محمد حنفیه با دل بریان و دیدهٔ گریان آن امام عالمیان را وداع کرده برگردید و بعد از آن
عبدالله عباس بخدمت آن زبدهٔ ناس آمد و مبالغه در ترک آن سفر محنت اثر نمود آنجناب فرمود
که حضرت رسول مرا امر کرده و من هرگز مخالفت امر آنحضرت نخواهم کرد پس ابن عباس بیرون آمد و میگریست
و میگفت وا حسیناه ابن عباس نقل کرده که پیش از آنکه آنحضرت متوجه عراق شود او را دیدم بدر کعبه
ایستاده بود و دست جبرئیل در دست او بود و ندا میکرد که بشتابید بسوی بیعت خدای عزوجل که بیعت

امام حسین

امام حسین ببیعت خدا است پس بجمال آنحضرت وداع حرم کرد و از مکهٔ معظمه بروایتی در هفتم ذی الحجه و بروایتی در سیم
که در آن روز مسلم بن عقیل بدرجهٔ شهادت رسیده بود بیرون آمد چون بعزم کوفه شد سلطان دین
پا در رکاب گشت از گرد رکابش تیره چشم آفتاب گریهٔ حسرت گره شد در گلوی شاه دین چون بزمان
حرم را ساخت منظور خطاب گفت یا راهی که بجور گردون میروم حالیا من سوی شهر کوفه با چشم پر آب
تا جمال شاهد مقصود آرم در نظر تا کنم رخسارهٔ حسرت بخون دل خضاب بشوق شهادت و ملاقات
حضرت رسالت و رسیدن بمراتب سعادت و خوف از کشته شدن در مکه و ضایع شدن حرمت مکه
آنحضرت را از حرم خدا بیرون کرد وداع کرد و حرم را چنان بناله و آه که آب گشت بزمزم چشم
بیت الله برآمد از حرم آن نور دیدهٔ اخیار شد از برای شهادت بذو الجناح سوار روانه گشت
بصد شوق سید الشهدا زکعبه رو بشهادت فزای کربلا چون بر سر آب عذیب نزول نمود
در آنجا قیلوله فرمود و بخواب رفت گریان از خواب بیدار شد حضرت علی اکبر گفت ای پدر سبب گریهٔ
شما چیست حضرت فرمود ای فرزند این ساعتی است که خواب درین ساعت دروغ نمی باشد درین
وقت در خواب دیدم که هاتفی مرا ندا داد که شما سرعت مینمائید و مرگ شما را بسرعت بسوی بهشت
میبرد علی اکبر عرض کرد ای پدر آیا ما بر حق نیستیم گفت بلی ای فرزند بخداوندی که بازگشت بندگان
بسوی اوست گفتم یاد میکنم که ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطلند علی اکبر گفت اگر ما بر حقیم از مردن
و کشته شدن چه پروا داریم حضرت فرمود خدا جزای خیر دهد ترا ای فرزند گرامی از آنجا بار کرده در
همیه نزول کردند در آنجا مردی از اهل کوفه که او را ابو هره میگفتند بخدمت آنحضرت آمد و سلام
کرد و گفت یا ابن رسول الله چرا از حرم خدا و حرم جد خود رسول خدا بیرون آمدی حضرت فرمود ای ابو هره
بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم و هتک عرضم نمودند صبر کردم و چون خونم را خواستند بیرون آمدم گریختم

و بخدا سوگند که این گروه یاغی طاغی مرا شهید خواهند کرد و خداوند قهار لباس مذلت و خواری بر ایشان
خواهد پوشانید و شمشیر انتقام بر ایشان خواهد کشید و بر ایشان مسلط خواهد کرد کسی را که ایشان را
ذلیل تر گرداند از قوم سبا که زنی فرمانفرمای ایشان بود و در مناقب مذکور است که چون آنحضرت بمنزل خزیمیه
رسید یکشبه روز در آنجا ماند چون صبح شد زینب بنزد آنحضرت آمد و گفت ای برادر خبر دهم ترا
بچیزی که در شب گذشته شنیدم فرمود ای خواهر چه شنیدی گفت در بعضی از شب بجهة قضای حاجت
بیرون رفتم صدای هاتفی را شنیدم که میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد ومن یبکی علی الشهداء
بعدی ای دیده سعی کن در ریختن اشک و که خواهد گریست بر شهدا بعد از من علی قوم تسوقهم
المنایا بمقدار الی انجاز وعد ای چشم گریه کن بر قومی که مرگ ایشان را میبرانند و بزودی بوعده گاه
شهادت می رسانند حضرت فرمود ای خواهر آنچه مقدر شده است خواهد شد و در منتخب
منقولست که چون آنحضرت بمنزلی که اسم او سرقه بود رسید شخصی از کوفه می آمد حضرت بکناری
رفت از او پرسید از کوفه چه خبر دارید آن شخص گفت بخدا قسم که از کوفه بیرون نیامدم تا دیدم که
مسلم عقیل و هانی را کشتند و سرهای ایشان را برای یزید فرستادند و بزبان حال میگفتند
چه کافر ماجرائیها که کردند نظم عداوت پیشگان در شان مسلم زمین کوفه را دریای خون ساخت
سرشک در شان مسلم زمین کوفه را دریای خون ساخت سرشک دیده گریان مسلم حضرت
امام حسین که آنکلام جگر سوز و آن واقعه محنت اندوز شنیدند و فرمود انا لله وانا الیه راجعون
و آن مرد رفت و کسی از آن خبر مطلع نگردید الی سکینه مسلم را دختری بود یازده ساله که با
حضرت امام حسین بود چون آنحضرت از جای خود برخواست بخیمه آمد و آن دختر را نوازش و مراعات
میکرد و بنزدیک خود نشانید آن دختر را شکی در دل بهم رسید زیرا که دید امام حسین دست

بر سر و صورت او می مالید همچنان با یتیمان میکنند آن دختر گفت یا عم ما رأیتک قبل هذا الیوم
تفعل بی ذلک ای عم بزرگوار ترا ندیده بودم پیش از این روزی که با من چنین سلوک کنی و
مانند یتیمان با من مهربانی نمائی و دست بر سر و صورت من کشی گمان دارم که پدرم را شهید کرده اند
جناب امام حسین که این را شنید خود را از گریه نتوانست نگاه داشت بگریه درآمد و فرمود یا ابنتی
انا ابوک و بناتی اخواتک ای دختر من غم مخور من بجای پدر توام و دختران من سکینه و فاطمه
خواهران تو اند آن دختر صیحه زد و ناله واویلاه برآورد و اولاد مسلم بن عقیل ناله آن طفل را
شنیدند و از شهادت مسلم مطلع گردیدند ناله و آه از سینه کشیدند و صدا بگریه بلند کردند
و عمامها بر زمین زدند نظم دلها بسینه از غم مسلم کباب شد از گریه چشم آل پیغمبر پر آب شد
راوی گوید امام حسین در آنحال تامل نمود دید که کوفیان مسلم بن عقیل را بقتل آوردند و ایشان
همان کسانند که اعانت و یاری کردند بر قتل پدر بزرگوارش و برادرش امام حسن غارت کردند
مال او را و خنجر بر ران او زدند پس در آن حال بگریه درآمد و گریستند بحدی که ریش مبارکش
تر شد در کتبست که بعد از آنکه خبر مسلم را شنید فرزدق شاعر آنحضرت را ملاقات نمود و بر
آنحضرت سلام کرد و گفت یا ابن رسول الله چگونه میل و اعتماد میکنی بسوی کسانی که ابن عم تو مسلم را
کشتند آنجناب بگریه درآمد و اشک از دیده ریخت بعد از آن فرمود خدا رحمت کند مسلم را
بتحقیق که او انتقال یافت بروح و ریحان خدا و تحیت و رضوان خدای تعالی آگاه باشید که
آنچه بر او بود بجا آورد و باقی ماند آنچه بر ماست بعد از آن اشعاری چند ادا فرمود از آنجمله
فان تکن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی وانبل هر چند دنیا و زندگی آن نفیس و پاکیزه
شمرده میشود اما آخرت و ثواب حق تعالی بجهة شهادت در راه او از نعیم دنیا و لذات آن بالاتر و بهتر است

وان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرئ بالسیف فی الله افضل یعنی اگر بدنها جهة مرگ و مردن ایجاد شده
و آفریده شده‌اند بالاخره باید شربت مرگ را چشید پس کشته شدن مرد بشمشیر در راه خدا بهتر است از آنکه بطریق دیگر بمیرد
و چون آنحضرت خبر شهادت عبد الله بن یقطر که آنحضرت او را نامه داده بود و بکوفه فرستاده بود و ابن زیاد
او را شهید کرده بود و برادر رضاعی آنحضرت بود بآن جناب رسید چون این خبر موحش اثر را شنید آب
از دیدهٔ مبارکش جاری گردید و دست بدعا برداشت و گفت خداوندا برای ما و شیعیان ما در دار عقبی منزل
نیکو مهیا گردان و جمع ما و ایشان در عرفات جنان بدرستی تو بر همه چیز قادری پس حضرت اصحاب
خود را جمع نموده فرمود که خبر بما رسید که مسلم و هانی عروه و عبد الله بن یقطر را شهید کرده‌اند شیعیان
و دوستان ما دست از یاری ما برداشته‌اند هر که خواهد از ما جدا شود بر او حرجی نیست جمعی که برای
طمع
طلب مال و غنیمت و راحت و عزت دنیا با آنحضرت رفیق شده بودند از استماع این اخبار متفرق گردیدند
آری هر کسی لایق شهادت و هر جنسی قابل دریافتن فیض سعادت نیست نظم تیرباران قضا نازل بمردان میشود
در نیستان شیر را آرامگاه است کاست کف ز بیمغزی سراسر میرود در روی بحر کوهر شهوار را کام صدف
در تنگناست و چونکه از روی ایمان و یقین اختیار ملازمت آنحضرت نموده بودند ماندند پس صبح
روانه شد تا در بطن عقبه نزول فرمود و در آنجا مردی پیری از بنی عکرمه بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا ابن
رسول الله ترا بخدا قسم میدهم که برگردی و بخدا سوگند که نمیروی مگر بنوک سنان و دم شمشیر جان ستان
حضرت فرمود ای شیخ آنچه میگوئی بر من پوشیده نیست ولیکن اطاعت امر الهی واجبست و تقدیرات ربانی
واقع شدنیست نظم با اقتضای آسمان سودی ندارد احتیاط بی ستر افتد بچه هر کس درین ره با عصاست
بخدا سوگند که دست از من نخواهند برداشت تا دل پر خون مرا از اندرون من بیرون آورند و چون مرا شهید
کنند حق تعالی بر ایشان مسلط گرداند کسی را که ایشان را ذلیل‌ترین امتها گرداند بنوعی که بار گردند

که اسم مرتبی است مضرب خیام سعادت انتساب گردانیدند و از آنجا رفتند تا بقصر بنی مقاتل نزول فرمودند و چون
از قصر بنی مقاتل بار کرده و قدری راه رفتند حضرت سید الشهدا در روی زین بخواب رفته و بیدار شد و سه
مرتبه فرمود انا لله و انا الیه راجعون الحمد لله رب العالمین حضرت علی اکبر چون این حالت را مشاهده نمود از پدر
بزرگوار کیفیت حال را سوال کرد آنحضرت فرمود درین وقت بر روی اسب بخواب رفته بودم در خواب دیدم
که مردی سوار است و میگوید که این گروه میروند و مرگ در عقب ایشان می‌آید دانستم که ما را میگوید آن شهزاده
عالی مقدار چون این سخن را شنید گفت ای پدر بزرگوار چون ما بر حقیم از مرگ چه پروا داریم الدنیا از حضرت
صادق منقولست که چون آنحضرت از بطن عقبه بالا رفت با اصحاب خود گفت که البته من درین سفر
کشته خواهم شد گفتند یا ابن رسول الله از کجا دانستی فرمود که در خواب دیدم سگی چند بر من حمله میکنند
و مرا میگزند و در میان آنها سگ ابلقی بود که بیشتر بر من حمله میکرد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مصباح دوم از مشکوة ششم در ملاقات حر با جناب سید الشهدا و گرفتن سر راه آنحضرت و نزول آن جناب بکربلا و خریدن آن زمین مبارک را

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم رزیتنا
بمصیبة من بکته الارض و السماء و الوحوش فی الفلوات و الطیور فی الهواء و الحیتان
فی الماء المحتسب الصابر المظلوم بلا ناصر ساکن التربة الزاکیة و صاحب القبة السامیة و محل
القدوم الثانیة الذی طهره الجلیل و افتخر به جبرئیل و ناغاه فی المهد میکائیل و نور النیرین
و در البحرین سیدنا ابی عبد الله الحسین و نتضرع الیک یا من اثقل بلیتنا بمصیبة من
نکثت ذمته و ذمة حرمه و انتهکت حرمة الاسلام فاراقه دمه المهجور فی الوری
المتفرد بالعزاء الذی تولی دفنه اهل القری مولانا و مولی الکونین الشهید المظلوم ابی عبد الله
آه و احسرتاه و وا غوثاه لقد استحل دم العترة النبویة و هتکت استار بنات العلویة ان

يوم الحسين بكربلاء افرح حقوقنا واسبل عيوننا واذل عزيزنا السلام على علي الكبير السلام على الرضيع
الصغير السلام على الابدان السليبة السلام على العترة القريبة السلام على الائمة السادات السلام
على المجدلين في الفلوات السلام على النازحين عن الاوطان السلام على المدفونين بلا اكفان
السلام على الرؤوس المفرقة عن الابدان **مقدمه** و در آن چند فصل است **فصل اول در ثواب گریه**
و گریانیدن بر آنحضرت و مرثیه که زینب خاتون خواهر امام حسین ع انشا نمود در حینی که داخل دمشق می
شدند اما شجاك يا سكن قتل الحسين والحسن ثمانين من سول الكرتين وكل وغد من اهل
ای آنکه ساکنی آرام داری آیا محزون نمیکند ترا شهید شدن امام حسن و امام حسین که در کربلا محزون و تشنه
بود و بهر فرومایه و ناکسی از آب فرات سیراب بود ويقول يا امي من لي على ابن الوصي وفاطم والتي
لها التقى والنائل امام حسین ع میفرمود ای قوم پدرم علی نیکوکار و وصی رسول پروردگار است و
فاطمه مادر من است که پرهیزکار و بلند مقدار بود منعوا على ابن المصطفى بشربة يحيى بها اطفالنا
من الظماء حيث الفرات سائل آنحضرت میفرمود منع کردید ای قوم بفرزند مصطفی شربت
از آب که زنده شوند بآن طفلان ما از تشنگی خلاص شوند و آب فرات مانند سیل جاری است روا
نیست که طفلان بسبب تشنگی بمیرند قالوا له الامان لا الا السيوف والقنا فانزل بحكم الادعياء
فقال بل انا سنقيكم اشقیا در جواب گفتند از برای تو آبی نیست مگر آب شمشیر و نیزه و به ابن زیاد
و یزید بیعت کن و بحکم اولاد زنا راضی تا سیراب بدهیم آنحضرت فرمود بد تشنگی هلاکت راضی میشوم
و بحکم ایشان راضی نیم حتى اتاه مستنقص بسهمه وغد ابرص من سقر الاخلاف رجس دعي
واغل تا آنکه تیر جفای انداخت بر آنحضرت ناکس ابرصی که از آتش جهنم خلاص نخواهد شد و نجس و لد الزنا
شراب خواره بود فهلكوا بجتله واغضوا عيون القتلة سوته في ضلله قد اخم المنازل ان اشقيا

بسبب حیله

بسبب حیله و مکری که با آنحضرت کردند تهلیل میکفتند و بجهة قتل آنحضرت جمع شدند و از بس که تیرها بر بدن آنحضرت
زده رفته بود جان از بدن او بیرون رفت سبحان الله مصیبت شهید کربلا طرفه مصیبتی است و داقوال دشت
بلا عجب محنتی است اولاد رسول از جفای امت جهول چه زحمتها و مشقتها کشیدند چه نخلهای نورس از
ریاض نبوت که بتیشه جفا از پا در آمد و چه نخلهای نو شکفته که بسبب خزان ستمهای دونان بر خاک
ریخت کویا هر زهر غمی که در عالم بود ساقی ایام از برای ایشان مهیا کرده بود و هر میوه محنتی که
شجره دنیا بار آورده از جهت ایشان بود **نظم** در بساط دهر کو یا هر مطاعی غم که بود روز اول وقف اولاد
پیمبر کرده اند در بهار ابتلا اطفال اهل بیت را زهر حسرت در گلو چون شیر مادر کرده اند و
انجنان کو یا رقم جور و جفا بنام طایفه بنی امیه علیهم اللعنه نوشته اند و بنای ستم بهم ایشان ریخته اند
هر جا یکی از اولاد مصطفی دیدند با او کینه ورزیدند و هر جا معصوم مظلوم ملاحظه نمودند زهر جفا باو
خورانیدند و بتیغ جفا سر او را بریدند **نظم** بنی امیه بهر جا رسید جا دادست **نظم** درین قبیله مگر ظلم وقف
اولاد است معاویه حیله من با امیر مؤمنان و امام حسن کرد آنچه بیان نتوان کرد و یزید پلید با حسین
شهید کرد آنچه نتوان شنید آری همیشه دوستان خدا را دشمنان آزرده میداشتند و تخم
عداوت ایشان در سینه میکاشتند و همیشه روز راستی نور را ظلمتی در مقابل بود **نظم** به بین
روباه بازی سپهر دون دون پرور که سگ در عرصه افساد غالب بر هزبران شد پس زهی
سعادت شیعیانی که در مصایب موالی خود اشک از دیده جاری کنند و ناله حسرت از دل بر
آورند ابو عماره گفت که هیچ روزی نبود که حضرت امام حسین ع نزد حضرت ابی عبدالله مذکور کردد
و کسی آنحضرت را در آن روز تا شام خندان ببیند بلکه آن روز را محزون و اندوهناک می بود و حضرت
ابی عبدالله میفرمود که الحسين عبرة كل مؤمن حضرت امام حسین ع باعث گریه هر مؤمنی است **فصل**

در منزلت زمین کربلا و آمدن ابراهیم خلیل و حضرت اسمعیل بآن زمین مبارکه مخفی نماناد

که زمین کربلا زمینی است با قدر و منزلت و شرافت و آب فرات از آن ظالمان از امام مظلوم منع نمودند و
آبی است بهترین آبها بدانکه در کتاب بحار الانوار مسطور است که صفوان جمال گفت از حضرت امام جعفر
صادق ع شنیدم که میفرمود خداوند تبارک و تعالی بعضی از آبها و زمینها را بر بعضی فضیلت داده
پس بعضی از آنها تفاخر کردند و بعضی از آنها سرکشی نمودند و هیچ آبی و زمینی نیست مگر آنکه عذاب
کرده شده است بجهت ترک تواضع از برای خدا حتی آنکه حقتعالی مسلط ساخت بر کعبه مشرکان را و فرستاد
بسوی آب زمزم آب شوری را که طعم او را فاسد کرد و بدرستی که زمین کربلا و آب فرات اول زمینی
و اول آبیند که تقدیس کردند خدای تبارک و تعالی را و خدا برکت داد بر ایشان پس حقتعالی بزمین
کربلا گفت تکلم کن با آنچه فضیلت داده ام ترا پس گفت چون مفاخرت کردند زمینها و آبها بعضی بر
بعضی گفت انا ارض الله المقدسة المبارکة الشفاء فی تربتی و مائی منم زمین خدا که مقدس
و مبارکم و شفا در تربت من و آب من است و فخر نمیکنم بلکه خاضع و ذلیلم بجهت کسی که این فضیلت بمن داده
و فخر نمیکنم بر آنکه از من پست تر است بلکه شکر خدا میکنم پس حقتعالی گرامی داشت او را و مرتبهٔ
او را زیاده کرد بجهة تواضع او و شکر او بجهة خدا به حسین و اصحاب حسین و ایضا در بحار
الانوار از حضرت امام جعفر الصادق ع منقولست که آنحضرت فرمود که زمین کعبه گفت کیست مثل من
و حال آنکه خانهٔ خدا بر پشت من بنا شده و مردمان از راههای دور بزیارت من آیند و حرم خدا و مکان
امن خدا گردیده ام ع بخویش گفت که من قبلهٔ انام شدم مطاف مسجد عالم ز خاص و عام شدم طواف
زائر و سجده میکنند مرا تمام خلق جهان سجده میکنند مرا پس حقتعالی بزمین کعبه وحی کرد
اینکه باز ایست و آرام گیر که نیست فضیلتی که تو داری در جنب فضیلتی که بکربلا داده شده

مگر بمنزلهٔ

مگر بمنزلهٔ سوزنی که فرو کرده شود در آب دریا پس از آب دریا بردارد نظم خطاب شد بسوی کعبه از جناب غفور
که ای بهشت شده در شان خویشتن مغرور تو از کجا و چنین شیم ادعا ز کجا علو شان تو بر شان کربلا
ز کجا هرگاه خاک کربلا نمی بود ترا فضیلت نمیدادم و هرگاه نمی بود کسی که زمین کربلا او را در برگرفته
و در او مدفون است نه ترا می آفریدم و نه خانه کعبه را که تو بآن فخر میکنی نظم اگر نبود غرض من که کربلا
منظور ترا برای چه میدادم این شرافت و نور اگر چه روسفید نموده ایم طاعت را سپرده ایم
باو شافع قیامت را پس قرار و استقرار گیر و بوده باش تو لیست بخود را پست و معیوب بدان
و متواضع و ذلیل و خوار باش و از اینکه زمین کربلا از تو بهتر است عار و ننگ مدار و تکبر مکن بر زمین کربلا
والا ساخته بر تو دارد میسازم و ترا در جهنم می اندازم غرض زمین کربلا را شرافت بسیار است
و فضایل بیشمار اختصاص دارد آن زمین را اشرانده و محنت و کرب و بلا است و هر یک از انبیا
که بآن زمین وارد می شدند کرب و اندوه بایشان روی میداد مرویست که روزی حضرت
ابراهیم سواره بصحرای کربلا گذشت اسب آنحضرت بسر در آمد و از اسب در گردید و سر مبارکش
بسنگی آمد که خون جاری گردید پس شروع باستغفار کرده و گفت خداوندا چه گناه از من سرزده
که مستوجب عقوبت و تادیب شدم جبرئیل نازل شد و گفت ای ابراهیم گناهی از تو صادر نشده
لیکن این جا موضعی است که کشته میشود در او سبط خاتم انبیا محمد مصطفی و فرزند خاتم
الاوصیا علی مرتضی صلوات و خدا خواسته است که تو در این بلیه با او موافقت نمائی و خون تو نیز در این
زمین ریخته شود ابراهیم گفت یا جبرئیل قاتل او که خواهد بود جبرئیل گفت یزید پلید
که اهل آسمانها و زمین و لوح و قلم او را لعنت میکنند پس ابراهیم دست برداشت و آن ملعون را
لعن بسیار کرد و اسب بزبان فصیح آمین میگفت بآن اسب خطاب شد و چرا آمین میگوئی بر لعن

آن پلید گفت برای آنکه بشومی آن لعین تو را بر زمین زدم و از تو خجالت کشیدم و مرویست که گوسفندان
حضرت اسمعیل در کنار شط فرات میچریدند شبان آنحضرت با و گفت که چندین روز است که گوسفندان
درین موضع چرا میکنند و هر چند ایشان را بکنار آب می آورم آب نمی آشامند پس حضرت اسمعیل با
حق تعالی مناجات کرد و سبب این حالت را از پروردگار خود سؤال نمود جبرئیل نازل شد و گفت ای اسمعیل
سبب این حالت را از گوسفندان خود سؤال کن چون حضرت اسمعیل از گوسفندان سؤال کرد بزبان فصیح
گفتند که خبر بما رسیده که فرزند تو حسین جگر گوشه پیغمبر آخر الزمان درین زمین با لب تشنه شهید
خواهد شد پس بسبب حزن و اندوه بر آنحضرت ازین آب نخوردیم و خواستیم که در تشنگی با او موافقت
نمائیم اسمعیل ازیشان پرسید که قاتل او که خواهد بود گفتند یزید پلید که آسمانها و زمینها و جمیع خلایق
او را لعنت میکنند حضرت اسمعیل گفت خداوندا لعنت بر کشنده کان حسین

فصل در معجزه سر آنحضرت و تکلم او با دختر صغیره آنحضرت را در شام بخواب دید

مخفی نماناد که مصیبت حضرت امام حسین از اعظم مصائب است و نوائب است لعنت خدا بر امتی که ستم بر فرزند پیغمبر خود کردند و مانند حسین
بزرگواری را مانند گوسفند سر بریدند بیمار آرام تنش از خاک بستر کرده اند آنکه از خاک منابش
بود خلق کام جو آب در کامش روان از جوی خنجر کرده اند اهل دل را بود گر جان در سر مو نشتر لیست
تا بجز آن آغشته آن موی معنبر کرده اند خلیوای برادران در مصیبت آنحضرت اشکهای خونین از
دیدها جاری نمائید و نوحه و زاری بر آورید که آسمان در مصیبت او خون از دیده جاری کرد و ملائکه
ماتم آنجناب را در فوق آسمانها بر پا نمودند و هیچ کس نتواند نگریه و خود را از گریستن باز
دارد و حال آنکه در کتابی به نظر رسیده که امام حسین را دختری بود صغیره در شام غم انجام
پیوسته و هر روز پدر خود را میطلبید و میگفت أین والدی المحامی عنی کجاست پدر من و حامی من

اهل بیت

اهل بیت او را تسلی میدادند تا آنکه شبی از شبها پدر خود را در خواب دید و دید سر پدر او در
یزید است و آن شقی چوب بر لب و دندان او میزند و آن سر بدرگاه هذا استغاثه می نماید آن طفل
صیحه زده از خواب بیدار شده و از اهل بیت پدر خود را میطلبید و میگفت وا أبتاه وا قرة عیناه پدر
مرا بیارید و قرة عین و سرور دیده مرا حاضر کنید تا او را ببینم زیرا که من در خواب دیدم که
سر پدرم در نزد یزید بود و آن ملعون چوب بر لب و دندان پدرم میزد اهل بیت که این را
شنیدند گریه و ناله آن طفل را دیدند فغان بر آوردند و چون امام زین العابدین خواهر
یتیم خود را با آن حال دید او را در بر کشید و تسلی میداد و آن دختر جزع و بیتابی میکرد و ناله
می نمود تا آنکه غش کرد و نفس او قطع شد اهل بیت که این حال را دیدند صدا بگریه و ناله
بلند کردند و تجدید ماتم نمودند و خاک بر سر خود ریختند و دست بر صورت خود زدند
و گریبانها را دریدند و ناله و فریاد بر آوردند صدای آن بیکسان بگوش یزید بی ایمان رسید
از سبب آن پرسید گفتند حسین را دختری است صغیره پدر خود را در خواب دیده و بیدار شده
پدر خود را میطلبد و گریه میکند آن ملعون گفت سر پدرش را ببرید و در پیش او بگذارید
تا تسلی یابد پس مندیلی بر سر آن انداختند و آن را برده بنزد آن کودک یتیم گذاشتند
آن طفل مندیل را دور کرده سر بریده دید گفت این سر بریده چیز است گفتند این سر پدر تو است
آن طفل خود را بر روی آن سر انداخت و گریه میکرد و صیحه میزد و آن سر را می بوسید و آنقدر
بر سر و صورت خود زد که دهان او پر از خون شد پس بر روی آن سر افتاده بود و میگفت
یا رأساه یا رأس قد هیجت احزانی لما اجزاک یا روحی و یا جسمانی ای سر ای سر انور و جسمی
ما بیجان ورودی بمهجتی بجه متو واقع شده ای روح من و ای جسم من آیا ذبیحا بلا ذنب

سَبَبٍ وَیا قَطیعاً ذَبیحاً فَوْقَ خِرْصانٍ ای سری که ترا بی تقصیر و بی سبب ذبح کردند و جدا نمودند
و بر سر نیزه جفا کردند یا والِدِی هٰذَا کانَ البَیْنُ وَاسَفا عَلَیْکَ اِذْ کُنْتُ دُوْنَ النّاسِ تَرْعانی
ای پدر بزرگوار جدائی تو ارکان مرا در هم شکست وا اسفا بر تو ای پدر تو مرا از اذیت مردم محافظت
میکردی یا والِدِی لَیْتَنِی کُنْتُ الفِداءَ وَلا اَرٰیکَ وَالرَّأسُ مَشْهُوْدٌ بِبَیْداءِ ای پدر کاش من
بفدای تو میشدم و این مردم و سر ترا نمیدیدم که بر نیزه کرده بشهرها سیر میدادند رِجالُنا قُتِلُوا اَطْفالُنا
ذُبِحُوا نِسائُنا سُبِیُوا وَاَلْوٰی لِلْأَحْزانِ مردان ما را کشتند و طفلان ما را ذبح کردند و زنان ما را اسیر
کردند ای وای از طول حزن و اندوه من پس آن طفل گریه میکرد تا آنکه گریه گلوی او را گرفت و طرف
راست و چپ سر پدر را می بوسید و محاسن پرخون خضاب آنجناب را بوسه میداد و هر زمان که
خون را از محاسن پدر خود پاک میکرد باز آن محاسن مبارک مثل اوّل پرخون سرخ میشد پس آن سر
بریده را بسینه خود چسبانید و حلقوم بریده او را می بوسید و میگفت یا اَبَتاهُ مِنَ الذی قَطَعَ
وَدَیْکَ ای پدر بزرگوار که رگهای حلقوم ترا برید یا اَبَتاهُ مَنْ لِلْاَرامِلِ المُسْبَیاتِ ای
پدر بعد از تو که یاور و فریادرس زنان بی شوهر اسیر خواهد بود یا اَبَتاهُ مَنْ لِلْشَعُورِ المُنَشَّرَةِ
ای پدر که پناه زنان مو پریشان خواهد بود ای پدر کاش من فدای تو میشدم و کاش قبل از این
کور میبودم و مرگ مرا در می یافت و سر ترا بر نیزه اعدا مشاهده نمیکردم پس آن طفل صغیره
بعد از نوحه و زاری دهان خود را بر دهان شریف پدر نهاد و گریه بسیاری کرد ناگاه از آن
سر آوازی برآمد که یا بُنَیَّةَ اِلَیَّ هَلُمِّی ای دختر من بسوی من بیا پس آن دختر صغیره غش
کرد و از هوش رفت چون او را حرکت دادند دیدند که روح از بدن او مفارقت کرده و به پدر بزرگوار
ملحق گردیده است فصل در تهنیت حقتعالی رسول خود را بولادت امام حسین

۵۲

و آمدن لعیا نزد فاطمه و تقریب ملائکه مخفی نماناد که منزلت امام حسین ع در نزد حق تعالی
بیشمار و تقدّم و شرافت آنحضرت بر احدی مخفی نیست مصیبتی که بآنجناب روی داده بیان نتوان داد
و مکرّر رسول خدا را از شهادت آنحضرت مطّلع ساخته بودند و داغ آنرا بر دل آنجناب نهاده
بودند و در کتاب مجمع البحرین فی احوال الحسین مسطور است که در کتاب منتخب در ولادت حسین ع
از ابن عباس روایت شده است که چون اراده کرد که حقتعالی عطا کند بفاطمه زهرا امام حسین را
و مولد امام حسین ع در ماه رجب بود و دوازده شب از آن گذشته بود چون فاطمه را درد زائیدن
گرفت حقتعالی وحی کرد بسوی لعیا و لعیا که لعیا حوریه بود از حوران بهشت و اهل جنان هر وقت
که میخواستند به چیزی نیکو نظر کنند و تفرّج نمایند بلعیا نظر میکردند ابن عباس گفت که از
برای لعیا هفتاد هزار تخت نگار و هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار مقصوره و هفتاد هزار غرفه
مکلّل بانواع جواهر و مرجان بود و قصر لعیا از همه آن قصرها و از هر قصری که در بهشت هست بلندتر
است و هرگاه از قصر خود مشرف شود بر بهشت جمیع آنچه در بهشت هست می بینند و از
نور رخسار و جبین او بهشت روشن میشود پس خدا باز وحی کرد که برو بسوی رضوان که
خازن بهشت است بگو بهشت را آراسته کن و زینت ده بجهة کرامت مولودی که در دار
دنیا متولّد میشود و وحی کرد بسوی ملائکه که صف در صف بایستید و بر تسبیح و تقدیس و ثنای
خدا عزّ و جلّ مشغول شوید پس وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل اینکه فرود روید
بسوی زمین در قندیلی از ملائکه ابن عباس گفت قندیل عبارت از هزار هزار ملک است
گفت در بین اینکه فرود می آمدند از آسمان بآسمان چون باسمان چهارم رسیدند در آنجا
ملکی را دیدند که او را صلصائیل نام بود و از برای او هفت هزار بال بود که آن را پهن کرده بود از شرق

نامقرب را ذکر رفته بود و آن چشم بجانب عرش گشاده بود زیرا که در خاطر او گذشته بود با خود گفته بود که گمان داری
تو که خدا بداند در عالم باشد آنچه در قرار این دریا است و آنچه سیر میکنند در ظلمت شب و روشنی روز
پس دانست خدا آنچه در خاطر او گذشته پس وحی کرد بسوی او که بایست در مکان خود نه که رکوع کن
که عقوبتی باشد از برای تو بجهة اینکه فکری کردی در نفس خود و گمان کردی که خدا نبیند این سبب
گوید پس لعیا فرود آمد بزمین و بخدمت فاطمه رسید و گفت از برای فاطمه که مرحبا بتو ای دختر محمد چگونه
حال تو حضرت فاطمه فرمود حال من بخیر است و حضرت فاطمه از لعیا شرمسار گردید و نمیدانست که چه چیز
از برای او فرش کند و در بینی که آنحضرت متفکر بود ناگاه حوری از حوریان بهشت فرود آمد و با او
بساطی بود از بساطهای بهشت آن را در منزل فاطمه پهن کرد پس لعیا بر آن نشسته
بعد از آن حضرت فاطمه امام حسین ع وقت صبحی زائیده لعیا متوجه فاطمه گردید و قابله او شد و ناف
امام حسین ع را برید و او را به بندی از بندهای بهشت خشک نموده هر دو چشم او را بوسید
و آب دهان خود را در دهان او انداخته و گفت از برای او برکت دهد خدا در تو ای مولود
و برکت دهد در مادر تو و ملائکه جبرئیل را مبارکباد میگفتند و تهنیت میگفتند جبرئیل
محمد ص را هفت شبانه روز و چون روز هفتم شد جبرئیل گفت یا محمد فرزند خود را نزد ما بیاور
تا او را ببینیم ابن عباس گوید که آنحضرت بخانه فاطمه داخل شد و امام حسین ع را گرفته
دید که او را در پارچه پشم زرد پیچیده بود او را بنزد جبرئیل آورد جبرئیل او را گرفته
میان دو چشم او را بوسید و آب دهان در دهان او انداخت و گفت برکت دهد خدا در تو
ای مولود و برکت دهد در والده تو ای شهید کربلا و نظر کرد بامام حسین ع گریست و رسول خدا گریه
در آمد و ملائکه گریستند جبرئیل بحضرت رسول گفت فاطمه دختر خود را سلام برسان و باو بگو که

او واحسین

او واحسین نام کند پس بتحقیق که خدای عز و جل او را باین اسم نامید و بجهة آن آنحضرت واحسین
نامیده شد که در زمان آنحضرت نیکوروتر از آن حضرت کسی نبود پس رسول خدا فرمود ای جبرئیل مرا
تهنیت میگوئی و گریه میکنی گفت بلی یا محمد خدا ترا در مصیبت این مولود تو اجر کرامت کند پس آنحضرت
فرمود ای حبیب من جبرئیل که او را میکشد گفت بدترین امتی از امتان تو که امید شفاعت ترا دارند
خدا شفاعت ترا بایشان نخواهد رسانید پس رسول خدا فرمود بی بهره و خایب باد امتی که فرزند
دختر پیغمبر خود را بکشند جبرئیل گفت خابت ثم خابت من رحمة الله بی بهره باشند آن امت بی نصیب
بی بهره باشند از رحمت خدا و فرو روند در عذاب خدا و رسول خدا بنزد فاطمه ع رفت و از جانب
خدا سلام باو رسانید و باو گفت ای دختر او را واحسین نام کن که خدا او را واحسین نامید پس فاطمه
گفت از مولای من بهمت سلام و بسوی او بر میگردد سلام و سلام باد بر جبرئیل و حضرت رسول فاطمه را
مبارکباد گفت و گریست فاطمه گفت ای پدر تهنیت میگوئی و میگریی گفت بلی ای دختر خدا ترا
در مصیبت این فرزند اجر کرامت کند پس فاطمه ناله کشید و شروع در گریه کرد و لعیا و کنیزان بیاری
آنحضرت گریه کردند فاطمه گفت یا ابتاه که خواهد کشت فرزند و قرة العین مرا و میوه دل مرا حضرت فرمود
بدترین امتی از امتان من که امید شفاعت من دارند و خدا شفاعت مرا بایشان نخواهد رسانید
فاطمه گفت خابت امة قتلت ابن بنت نبیها بی بهره باد امتی که فرزند دختر پیغمبر خود را میکشند
لعیا گفت بی بهره باد آن امت از رحمت خدا و فرو رود در عذاب خدا فاطمه گفت ای پدر جبرئیل را
از جانب من سلام برسان و بگو در کدام موضع حسین من کشته میشود گفت در موضعی که او را
کربلا گویند هر چند امام حسین ندا کند احدی از ایشان جواب او ندهند پس هر کسی تقاعد ورزد
و از یاری او و نصرت او نکند لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم بادا آگاه باش که او کشته نمی‌شود

تا آنکه بیرون بیاید از صلب او نه نفر از ائمه بعد از آن هر یک از ائمه را اسم بود تا آخر که حضرت قایم باشد
و او ست که خروج کند در آخر الزمان با عیسی ابن مریم ع ایشانند مصابیح الرحمان و عروة الاسلام دوست
ایشان داخل بهشت میشود و دشمن ایشان داخل جهنم راوی گوید جبرئیل عروج کرد پس سلصائیل
ایشان را ملاقات نمود گفت ای حبیب من آیا قیامت از برای اهل زمین برپا شده است گفت نه ولکن ما
بزمین رفته بودیم و محمد را بفرزند او تهنیت گفتیم سلصائیل گفت ای حبیب من جبرئیل مرا بزمین ببر و
بآنحضرت بگو یا محمد نزد پروردگار خود شفاعت کن که از من خوشنود شود زیرا که تو صاحب شفاعتی
راوی گوید که پیغمبر خدا ایستاد و حسین را طلبید و او را بهر دو دست گرفت و بسوی آسمان بلند کرد
و گفت خداوندا بحق این مولود من که راضی شوی از این ملک ناگاه ندائی از جانب عرش آمد که یا
محمد قد فعلت ای محمد آنچه طلب کردی بفعل آوردم و از او راضی شدم و قدرک کبیر عظیم و قدر
و منزلت تو بزرگ و عظیم است ابن عباس گوید قسم بخدا که کسی که محمد را بنبوت مبعوث گردانید که
سلصائیل فخر میکند بر ملائکه که او آزاد کرده حسین است و لعیا فخر میکند بر حور العین که او قابله
حسین است مطلب در ملاقات حر با جناب سید الشهدا و سر راه را بر آنحضرت گرفتن
و نزول آنحضرت بزمین کربلا بدانکه کیفیت این واقعه هایله بر سبیل اجمال و اختصار آنست
که چون آن عندلیب گلشن نبوی از حرم کعبه بدور افتاد شب و روز قطع منازل و طی مراحل میفرمودند
و قضا عنان آن غریبان را بجانب دشت کربلا میکشید در حدیثی مذکور است که چون
بمنزل شراف نزول کردند شب در آنجا استراحت نمودند و چون سحر شد آنحضرت حکم فرمود
که غلامان و ملازمان و اصحاب آب بسیار برداشتند بعد از آن روانه شدند و میرفتند
تا آنکه روز نصف شد ناگاه مردی از اصحاب آنحضرت گفت الله اکبر حضرت فرمود که از آن شخص

برسید

برسید که چرا تکبیر گفتی گفت سر درختان خرما دیدم جمعی گفتند ما هرگز در این موضع درخت خرما ندیده‌ایم
شاید سر نیزه‌ها و گوش اسبان باشد که می‌نماید حضرت چون معلوم کرد که علامت لشکر است که سید الشهدا
بجانب کوهی که در آن حوالی بود میل فرمود که اگر بقتال احتیاج افتد پشت بکوه داده مقاتله نمایند چون
نزدیک بکوه رسیدند حر ابن یزید ریاحی با هزار سوار نزدیک ایشان رسید در عین شدت
گرما در برابر لشکر سید الشهدا صف کشیدند حضرت فرمود که سراپرده جلالت و مکرمت را برپا
کردند و اصحاب آن امام کرام در برابر آن گروه شقاوت انجام صف کشیدند و چون آن منبع کرم
و سخاوت و بآن لشکر ضلالت آثار تشنگی مشاهده نمود و اصحاب را حکم کرد که ایشان و چهار
پایان ایشان را آب دهید و خود بنفس نفیس متوجه گردید ایشان را با اسبان سیراب کردند
آری آب دادن تشنگان شیوه ایشان بود اگر در دنیا دوشمنان خود را که آب دهند البته در
آخرت شیعیان خود را از حوض کوثر سیراب خواهند نمود نظم مرحمت بین که در آن وادی پر درد
محن آب میداد حسین ابن علی بر دشمن آنکه شمشیر کشید بر خش آبش داد و آنکه گردید
زغمش کی رود او را از یاد لعنت خدا بر قومی که بآن حضرت مکافات احسان نمودند آن
حضرت بایشان آب داد و ایشان آب ندادند نظم دیو و دد سیراب و سبط مصطفی را از عطش
جان بلب دل در تعب در عرصه گاه کربلا در حدیثی که از حضرت امام زین العابدین منقول است
و مذکور است که چون قرب وصول آن امام مظلوم با ابن زیاد رسید حر بن زیاد ریاحی را با هزار سوار
بر سر راه آنحضرت فرستاد حر گفت چون از خانه بیرون آمدم صدای منادی را شنیدم که سه نوبت
ندا کرد که یا حر ابشر بالجنة ای حر بشارت باد ترا به بهشت پس ملتفت شدم کسی را
ندیدم پس با خود گفتم ثکلت الحر امه مادر حر بعزای او بنشیند بجنگ فرزند رسول خدا میرود

و بشارت به بهشت می شنود پس هر وقت نماز با آنحضرت رسید حضرت فرزند بزرگوار خود را فرمود
که اذان و اقامه برای نماز گفت و حضرت پیش ایستاد و با هر دو گروه نماز کرد سبحان الله عجب است از آن قوم
که آنحضرت را مقتدای خود میدانستند و در عقب او نماز میکردند با وجود این تیغ بر روی مبارکش
میکشیدند و با لب تشنه آن سروری بریدند (نظم) با کام خشک و چشم تر و جسم لاغر زین شد بی گناه
کشته تیغ جفا حسین لعنت بر آنکسی که کشیدند تیغ کین بر روی نور دیده خیر النسا حسین
چون آنحضرت نماز را سلام داد حر در برابر آنحضرت آمد و گفت السلام علیک یا ابن رسول الله و رحمة
الله و برکاته حضرت جواب سلام باز داد و فرمود تو کیستی ای بنده خدا گفت حر بن یزید ریاحی
آن امام غریب فرمود یا حر علینا ام لنا ای حر بجنگ ما آمده یا بیاری ما حر گفت سوگند بخدا ای فرزند
رسول خدا مرا بجنگ تو فرستاده اند و من پناه میبرم بخدا از آنکه محشور شوم از قبر خود موی پیشانی
مرا بر پای من بسته باشند و دستم را در گردنم غل کرده باشند و مرا برو بجهنم اندازند یا ابن رسول الله
این تذهب ارجع الی حرم جدک فانک مقتول ای فرزند رسول خدا بکجا میروی برگرد بسوی
حرم جد خود که کشته میشوی حضرت فرمود که از کشته شدن پروا ندارم و شهادت که سرمایه
سعادت ابدیست منتهای آمال دوستان خداست (نظم) هست اگر آسایشی در زیر تیغ خنجر است
دیده حیران قربانی باین معنی گواست در ره دین هر که جان خویش را سازد فدا در گلوی
تشنه او آب تیغ آب بقا است و در روایتی که اول ذکر شد مذکور است که آنحضرت بعد
از نماز خطبه خواند و گفتگوی چند بآن قوم نمود و از آنجمله فرمود که شما نامها بمن نوشتید
من آمدم و حالا که رای شما از آنچه نوشته بودید برگشته است و ما هم برمیگردیم حر گفت من
از آن نامها و رسولان هیچ خبر ندارم حضرت خرجینی که نامهای کوفیان بیوفا

در آن بود

در آن بود طلبید آوردند مملو از نامه کوفیان بیوفا بود حر گفت من از این نامها اطلاعی ندارم و از
جانب ابن زیاد مامور شده ام که چون ترا ملاقات نمایم از تو جدا نشوم تا ترا بنزد ابن زیاد برم حضرت
فرمود تا زنده ام باین مذلت و خواری رضا نخواهم شد پس اصحاب خود را فرمود که سوار شوند
و چون هودجهای حرم را بر شتران بستند حضرت پای سعادت در رکاب نهاد و سوار شد و
چون خواستند که برگردند لشکر مخالف بر سر راه آمدند و مانع آنحضرت شدند حضرت به حر گفت
که ثکلتک امک ما ترید مادرت بعزای تو بنشیند از ما چه میخواهی حر گفت اگر دیگری نام مادر
مرا میبرد البته متعرض مادر او میشدم و اما در حق مادر تو بغیر از تعظیم و تکریم سخنی بر زبان نمیتوانم
آورد حضرت امام حسین ع فرمود که مطلب تو در حق ما چیست حر گفت میخواهم ترا بنزد ابن زیاد برم
حضرت فرمود که من اطاعت ترا نمیکنم حر گفت من نیز دست از تو بر نمیدارم چون سخن در میان
ایشان بطول انجامید حر گفت من مامور نشده ام که با تو جنگ کنم اکنون باآمدن کوفه راضی
نمیشوی چون شب شود براه دیگر غیر از راه مدینه و کوفه برو تا من حقیقت حال را به ابن زیاد
بنویسم شاید که صورتی رو دهد که من بمحاربه چون تو بزرگی مبتلا نشوم حضرت لشکر را از راه
قادسیه میل بدست چپ فرمود و روانه شد و آن لشکر شقاوت اثر نیز همراه شدند در هر
نزدیک آن امام ابرار آمد گفت یا حسین ترا سوگند میدهم که با این گروه مقاتله نکنی که کشته میشوی
حضرت فرمود که مرا از مرگ می ترسانی کشته شدن در راه دین و در خوشنودی خداوند آسمان
و زمین منتهای آرزوی ما است و چون من بامر خدا با این منافقان مقاتله میکنم از کشته شدن
پروائی ندارم چون حر دانست که سخن فائده ندارد و حضرت در مخالفت و مخاصمت ایشان مصمم است
بالشکر خود ملحق گردید و با حضرت همراه بودند و حضرت متوجه اصحاب خود شد که میان شما کسی هست

سخن

که راه غیر جاده را بدانند طرماح گفت بلی یا رسول الله من میدانم امام حسین فرمود پس پیش پیش روی ما برو
و طرماح پیشاپیش میرفت و رجزی میخواند و امام حسین ع با یاران از عقب او میرفتند مقتل گوید
روایتست که چون موکب امام شهید ز عرض راه بنزدیک شهر کوفه رسید هوای ظلمت شب گشت آنچنان
تاریک که راه غلط با آن عرض طول شد باریک چنان سیاه شب الغم بچشم مردم شد که از سیاهی شب
راه روز هم گم شد غبار تیره شب چشم صبح صادق را چنان گرفت که گم کرد راه مشرق را شبی چنان
که اگر وصف آن نمایم سر قلم شود زبان بعرض نخش شبی که تیره کیش در کمال ظلمت بود بالعجب صباح
قیامت بود که لشکر شه لب تشنه راه گم کردند ز ظلمت شب بجوز راه گم کردند مگر که بحکم قضا عمل کردند
رهش براه رشت بیش بدل کردند قضا کشید عنان ز سید الشهدا و گرنه راه چرا گم شود براه
با اهل بیت خبر شد که راه گم شده است ز دیده شاه شهادت بنا که گم شده است شدند جمله پریشان
مضطرب احوال تمام سر بسته افکنده با هزار خیال شنید زینب و پرسید از شتر داران که
آفتاب امامت کجاست ای یاران جواب گفت بزینب کسی که پیدا نیست ضیای چشم رسالت پناه
این جا نیست چو این شنید سراسیمه ماند در دنبال بهر طرف نگران گشت مضطرب احوال ز فرط
شد لب تشنه دیده گریان کرد بگریه روی بسوی خواهران و خویشان کرد که یا رب این چه مکانست
این چه جا باشد برادرم خلف مرتضی کجا باشد بجستجوش چرا دو بره نمیدارید در انتظار چرا
بانکه نمیدارید چه میشود که بهر سوی روانه شوید بتفحص آن گوهر یگانه شوید چه آفتاب
شب از دیده گر چه پنهانست نرفته است بجائی درین بیابانست درین مکاله بودند
عترت اطهار بجستجوی شه تشنه لب در آن شب تار که ناگه از عقب آواز ذوالجناح رسید
ز ظلمت شب دیجورشان صباح رسید ز دشت شافع روز جزا هویدا شد بعین ظلمت شب

آفتاب

آفتاب پیدا شد رسید اهل حرم راستاده گریان دید ز راه گم شدن آن خلق را پریشان دید و چون
صبح شد آنحضرت فرود آمد و نماز کرد و بتعجیل سوار شد و با اصحاب خود میرفت و میخواستند از
لشکر حر جدا شوند و بجانب دیگر بروند لشکر حر ممانعت میکردند حر و اصحاب او ایشان را بجانب
کوفه بر میگردانیدند و شدت میکردند و ایشان امتناع می نمودند تا آنکه به نینوی رسیدند
ناگاه سواره دیدند که بر اسب نجیبی سوار بود و از کوفه می آمد مسلح و مکمل ایشان ایستادند
و بان سوار نظر میکردند چون بایشان رسید بر حر سلام کرد و بر امام حسین ع سلام نکرد و کتابتی
بحر داد که ابن زیاد نوشته بود اما بعد چون کتابتم را بخوانی و رسول من نزد تو آید کار بر حسین
تنگ بگیر و او را فرود آور در زمین بی آب و گیاه فرود آور و پیک خود را امر کرده ام که باقی باشد
تا از برای من خبر آورد و آنچه ترا امر کرده ام بعمل آورده باشد چون حر آن نامه را خواند لشکر امام حسین را
از آن مطلع ساخت ابو مخنف گوید چون بکربلا رسیدند روز چهار شنبه بود اسبی که امام حسین ع
بر آن سوار بود ایستاد هر چند سعی کرد که حرکت کند نکرد و بجانب راست و چپ نمیرفت
آنحضرت اسب دیگر طلبید و سوار شد و هیچیک گام بر نمیداشتند چون امام حسین حال را چنان دید
گفت ایها القوم این زمین چه مکانست گفتند این زمین غاضریاتست فرمود ایها القوم آیا اسم دیگر غیر از
این دارد گفتند بلی این زمین را نینوی نیز میگویند فرمود بغیر ازین دو اسم اسم دیگر دارد
گفتند بلی شاطی الفرات نیز میگویند حضرت فرمود آیا غیر ازین نام دیگر دارد گفتند بلی این زمین را
کربلا نیز میگویند چون آن غریب مظلوم نام کربلا را شنید آه سوزناک از دل برکشید و بسیار
گریست و بعد از آن فرمود ههنا والله لیسفک دمائنا قسم بخدا که درین جا خونهای ما ریخته
خواهد شد و ههنا والله قتل رجالنا قسم بخدا که درین جا مردان ما را خواهند کشت ف

هیهنا والله محل حفورنا قسم بخدا که مکان قبرهای ما اینجا است و درین جا مدفون خواهیم شد والله
تسبی نسائنا قسم بخدا که زنان ما را درینجا اسیر خواهند کرد وهیهنا والله محشرنا ومنشرنا و
اینجا قسم بخدا که محل حشر و نشر ما است وهیهنا والله وعدنی جدی رسول الله ولا خلف
لقوله وهمین جا است قسم بخدا که وعده داده است مرا جدم رسول خدا و قول او خلاف ندارد
کربادی کربلا است این دشت کل کشت مزار ما است این دشت برکرب بلای ما شهیدان
یکسر بته مبتلا است این دشت کر نام این زمین به یقین کربلا بود اینجا نصیب ما همه کرب بلا بود
اینجا بود که تیغ بر آل نبی کشند اینجا بود که ماتم آل عبا بود کار بخون زادت من اینجا تبه شود نیست
بازار من اینجا دو تا شود ریزند در مصیبت من آب دیدها هر مرغ ماهی که در آب و هوا بود
و در کتاب روضة الشهدا مسطور است که علی اکبر پیش آمد که ای پدر بزرگوار این چه غایست
که میزنی و چه کلام است که میفرمائی گفت ای جان پدر با حضرت علی مرتضی در وقت عزیمت
صفین باین زمین رسیدیم آنحضرت فرود آمد و سر مبارک در کنار برادرم امام حسن نهاده
بخواب رفته و من بر سر بالین او نشسته بودم ناگاه گریان از خواب بیدار شد برادرم گفت یا
ابتاه ترا چه شد که گریه میکنی فرمود در خواب دیدم که دریائی از خون درین صحرا بود و حسین
من درین دریا دست و پا میزد و هیچکس بفریاد او نمیرسید پس آنحضرت روی بمن کرد و گفت یا ابا عبدالله
ترا درین صحرا واقعهٔ هایله روی خواهد داد تو چه خواهی کرد گفتم صبر خواهم کرد و بغیر از صبر
و شکیبائی چه چاره حضرت فرمود که همچنین کن که مزد صابران بیشمار است پس حضرت امام حسین
فرمود که شتران را بخوابانید و بارها را بگشائید و خیمه بر پا کنید نظم ای ناقه کشان
زجا مجنبید سر منزل اولیا است اینجا ای اهل حرم پیاده گردید کاراسکه شما است اینجا

وبزبان حال

وبزبان حال میفرمود بر پا کنید سراپرده های ماتم را کنید فرش الم این زمین پر غم را که این زمین
پر آشوب جا و منزل ما است غم غریبی این خاک مرهم دلها است همین دیار من مسکن وطن گردد
سرم زخنجر اعدا جدا زتن گردد جدا کنند سرم را ز تیغ کین اعدا بیفکنند تن بیسرم درین صحرا
پس آنحضرت پای مبارک از رکاب سعادت گردانید وهم آنجا فرود آمد چون قدم آن مظلوم غریب
بزمین کربلا رسید خاک کربلا از رنگ زرد شد و غباری از آن برخواست و بر گیسوی مبارک آنحضرت
نشست و گیسوی آنحضرت پر از گرد و غبار گردید شد زرد رنگ خاک بیابان کربلا از خجلت رسیده
مهمان کربلا ام کلثوم خواهر آنحضرت گفت ای برادر عجب حالی مشاهده میکنم و هول عظیم از این
بادیه در دل من جا کرده آنحضرت خواهر خود را تسلی داد و شهربانو را طلبید و گفت ای یار دلنواز
وای غمگسار کارساز چون مرا درین مکان بد بینی که از اسب در افتادم و سر و روی من در هم
شکسته و اعضای من از زخم تیغ و تیر و نیزه مجروح گشته زنهار که سر و روی برهنه نکنی
و سینه و روی نخراشی که شماتت اعدا از همه مصیبتها عظیم تر است اما چون اهل بیت این سخن
شنیدند بفغان و خروش در آمدند و گفتند ای سید وای سرور این چه خبر دلسوز جانگداز است
که میدهی و این چه داغ اندوه و ملالست که بر سینهٔ یتیمان و غریبان می نهی آنحضرت فرمود که
چون چنین خواهد بود این مقدمات رخ خواهد داد چاره چیست بغیر از آنکه صبر کنید و پناه
بخدا برید پس آنجا فرود آمدند و امر فرمود که یاران آنحضرت خیمه زدند القصه و در حدیقه مرویست
بعد از نزول بکربلا اصحاب خود را جمع کرد و خطبه ادا نمود و فرمود کار ما باینجا رسیده است که می
بینید و دنیا از ما رو گردانیده و جرعهٔ زندگی باخر رسیده است و مردم دست از حق برداشته اند
و رو بباطل جمع شده اند هر که ایمان بخدا و رسول و روز جزا دارد باید که از دنیا رو تابد و مشتاق

لقدی پرورده کار خود کرده زیرا که شهادت در راه حق موروث سعادت ابدیست و رندکانی با ستمکاران
واستیلای ایشان برای مؤمنان بجز محنت وعنا ثمره ندارد و بعضی از اصحاب باوفا که این کلمات را
از آنحضرت شنیدند اظهار رضا و اطاعت و انقیاد و تن در دادن بشهادت و کشته شدن در راه
آنحضرت نمودند و سخنان چند گفتند پس آنحضرت ایشان را دعا کرد و بسوی اهل بیت و فرزندان
و برادران خود بحسرت و ندامت نظر کرد و دست بدعا برداشت و گفت خداوندا ما عترت پیغمبر
تو ایم ما را رانده‌اند و آواره کرده‌اند و از حرم جد خود و بنی امیه بر ما تعدی می نمایند خداوندا
حق ما را از ایشان بگیر و یاری ده ما را بر گروه ستمکاران پس رو نمود که مردم همه بندگان دنیا
یند و دین را بر زبان خود جاری میکنند و چون امتحان بمیان آید دین داران و خدا طلبان
بسیار کمند خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که درو غش باشد
و در روایتی واقع شده که بعد از آنکه آنجناب با اصحاب در آن زمین قرار گرفت حضرت اهل
قادسیه و سایر اعراب که در آن حوالی بودند طلب نمود و گفت ای قوم من و برادران و فرزندان
و یاران من درین زمین شهید خواهند شد و قبور ما در اینجا خواهد بود و بعد از این شیعیان ما
از اطراف و جوانب روی باین زمین مبارک خواهند آورد و در جوار من ساکن خواهند شد
می خواهم این زمین را بفروشید تا من بر ایشان وقف کنم حضرت زمین کربلا را بمبلغ خطیر
خریدند و بر شیعیان وقف نمودند و روز ورود آن امام شهید در آن زمین بقول
جمع روز چهارشنبه یا پنجشنبه دوم ماه محرم سال شصت یکم از هجرت بود و بقول بعضی
روز هشتم ماه مذکور بود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مصباح سیم از مشکوة هشتم
در اجتماع لشکر شقاوت با ابن سعد لعین در کربلا و منع کردن آب فرات از

اولاد رسول

اولاد رسول خدا و هجوم آوردن بر لشکر سید الشهدا و مهلت خواستن آنحضرت شب عاشورا را
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم رزیتنا بمصیبة صریع الدمعة العبری و مذیب
الکبد الحری عین عیمة المتقین و علم المهتدین حجة الله الکبری الامام المعصوم من الزلل
المبرء من کل عیب و خلل سید السادات و قائد القادات الممنوع من ماء الفرات الشهید
الشهید للعطشان و الظامی لعطشان مولانا و مولی الثقلین الامام المظلوم ابی عبد الله
الحسین ایها الاخوان تذکروا ما احدثه اهل الشقاوة و العدوان فی سالف الزمان
طلبوا الحسین الی بلادهم و دیارهم و غروه بالمکاتیب و زخرفوا له الاکاذیب و قالوا
اقدم علینا علی السعة و الترحیب فلما اناخ بساحتهم و حط رحله بمحلتهم سارعوا
الیه بالسیوف و الرماح و صادموه فی میدان الکفاح اجتمعوا فساق الکوفة و الشام
و احدقوا لقتاله السیوف و السهام انزلوه بارض لا ماء و لا اخضرار و حالوا بینه
و بین الماء فقتلوا انصاره الاتقیاء و ذبحوا اخوانه و ابناءه النجباء اراقوا دماءهم
علی التراب مسفیا و نقطعوا منهم الاعضاء السلام علی الشیب الخضیب السلام علی الخد
التریب السلام علی البدن السلیب السلام علی الثغر المقروع بالقضیب السلام علی
الودج المقطوع السلام علی الراس المرفوع السلام علی الشلو الموضوع و رحمة الله
و برکاته مقدمه و در آن چند فصل است فصل اول در ثواب گریه بر آنحضرت
مرثیه که زینب خاتون انشا کرده قدری از آن در مجلس سابق مذکور شد و قدری
از آن مذکور میشود و عفروا جبینه و خضبوا عنفونه بالدم یا عینه بما
انت عنه غافل جبین مبارک امام حسین را بخاک مالیدند و محاسن مبارک او را بخون

خضاب کردند ای شیعه تو از مصیبتی که بآن حضرت رسید غافل وَهَتَكُوا حُرْمَتَهُ وَذَبَحُوا طِفْلَهُ
وَاَسَرُوا كُلْثُومَ وَسَبَقَتِ الْحَلَائِلَ هتک حرمت حرم آنحضرت کردند و طفلان او را ذبح کردند و کلثوم
او را اسیر کردند و زنان او را بشمر ابردند یُسَقْنَ بِالتَّنَائِفِ بِنَجِیبَةِ الْحَوَائِفِ وَاَدْمُعٌ ذَوَارِفُ
عُقُولُهَا ذَوَایِلُ زنان آنحضرت را بر ریسمانها بستند و باسیری بردند و بر ایشان صیحه میزدند
و آن بیچارگان اشک از دیده روان میکردند و عقلهای ایشان زایل شده بود یَقُلْنَ یَا مُحَمَّدُ یَا
جَدَّنَا یَا اَحْمَدُ قَدْ اَسَرَتْنَا الْاَعْبُدُ وَكُلُّنَا ذُو اَكُلٍ آن بیکسان و اسیران میگفتند یا محمد ای جد ما
احمد آنها که بندگان بودند ما را اسیر کردند ما تمام در مصیبت و گریه میباشیم نُهْدَى یَا سَبَایَا كَرْبَلَا
اِلَى الشَّامِ وَالْبَلَاءِ وَقَدْ نُنْعَلُ بِالدِّمَاءِ لَیْسَ لَهُنَّ نَاعِلُ اسیران کربلا را بعد بجانب
شام محنت انجام میبردند و پاهای ایشان پرخون شده و پا برهنه بودند و کفش در پای ایشان
نبود اِلَى یَزِیدَ الطَّاغِیَةِ مَعْدَنِ كُلِّ دَاهِیَةٍ مِنْ نَحْوِ بَابِ الْجَابِیَةِ فَجَاهِدٌ وَخَاذِلٌ اسیران کربلا را
بسوی یزید طاغی معدن هر ظلم و بغی بردند و از جانب باب جابیه که یکی از دروازهای دمشق بود
ایشان را داخل کردند بعضی از مردمان اظهار عداوت می نمودند و بعضی بر آن بیکسان گریه میکردند
حتی دَنَا بِیَدِ الدَّجَّالِ رَأْسُ الْاِمَامِ الْمُرْتَجَى بَیْنَ یَدَیْ شَرِّ الْوَرَى ذَاتِ اللَّعِینِ الْقَائِلِ تا
آنکه سر مبارک آنحضرت را که چون ماه شب چهارده بود ملعونی که آنحضرت را کشته بود در پیش روی
یزید بدترین خلایق نهاد یَنْظُرُ فِی بَنَانِهِ وَقَضِیبُ خَیْزُرَانِهِ یَنْكُتُ فِی اَسْنَانِهِ تَبًّا لِتِلْكَ الْاَنَامِلِ
یزید بی حیا چوب خیزران در دست گرفته بود و بر لب و دندانهای آنحضرت میزد بریده باد انگشتهای
آن ملعون ای برادران چون رسول خدا مبعوث گردید خلایق در عبادت لات و عزی مشغول
بودند و عبادت بت مینمودند و طایفهٔ اعراب از ادراک و شعور عاری بودند و از ایشان تا حیوانات

فرق بسیار

فرق بسیاری نبود آنحضرت ایشان را از ضلالت و گمراهی بیرون آورده و از کنار گودال جهنم نجات داده و بعد
صاحب فهم و ادب گردیدند و بشرف اسلام مشرف شدند و آنحضرت با ایشان رحیم و مهربان بود و انواع
احسان با ایشان نمود و آن قوم بی مروت هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ را بر طاق نسیان نهادند و بنای
کینه با فرزندان مصطفی گذاشتند و امام حسین نور دیدهٔ ریحانهٔ او را بمکر و حیله بدیار کوفه آوردند
و آب بروی آنجناب بستند و خاطر آن غریب مظلوم را خستند و انواع ستمها با آنحضرت نمودند و شیعیان را
در مصیبت آنحضرت تا قیام قیامت گذاشتند و باید شیعیان بدانند که در عزای شهیدان کربلا
هر موجودی گریان و هر مخلوق اشک ریزان میباشند نالهٔ قدسیان در آسمان جگر ملکوتیان
عالم را کباب کرده و افغان ماتمیان زمین شور در دلها انداخته آسمان جامهٔ سیاه در بر کرده و زمین
دود از نهاد بر آورده تا ز بی آبی نهال باغ دین از پا فتاد بوستان دارد ز گلها آتش حسرت
بجان تا که بو گیرد بکف خاک و افتد پس خم از آن سوی زمین مانده است قد آسمان چگونه
کس تواند در مصیبت آنحضرت اشک از دیده نبارد و حال آنکه گوشت و پوست آنحضرت از گوشت و
پوست رسول خداست و سرور دیان علی المرتضی است و پروردهٔ آغوش علی مرتضی است و پروردهٔ
آغوش فاطمهٔ زهراست روح الامین گهوارهٔ او را جنبانیده و ملائکهٔ عظام خدمتکاری او نموده
پس چرا باید شیعیان ناله و فغان ننمایند و اشک خونین از دیده نبارند ای دل بیا که ماتم
شهیدان کربلا کنیم در ماتم حسین علی گریه سر کنیم چون عندلیب از غم دلهای زار زار بهر گل
حدیقهٔ خیر البشر کنیم از ذکر سر گذشت چراغ دل بتول مانند شمع خاک کدورت بسر کنیم
هر سو روان ز دیده نمائیم سیل اشک رخ را خضاب جمله ز خون جگر کنیم و از حضرت جعفر بن محمد
منقول است که فرمود رَحِمَ اللهُ شِیعَتَنَا اِنَّهُمْ اُوذُوا فِینَا وَلَمْ نُؤْذَ فِیهِمْ خدا رحمت کند شیعیان

مارا که بسبب ما و دوستی ما آزار کشند و ایشان را اذیت میکنند و ما اذیت کرده نمیشویم بسبب ایشان و شیعیان
ما ارزانی دارند و از زیادتی طینت ما خلق شده اند و بنور ولایت و محبت ما مخلوط کرده اند راضی شده اند
ایشان بما که امامان ایشان باشیم و راضی شده ایم ما بایشان که شیعیان ما باشند یصیبهم مصائبنا
تبکیهم اوصابنا در مصیبت می اندازد شیعیان ما را مصیبت ما و ناخوش میسازد ایشان را سرور ما
و ما هم نیز متألم میشویم بجهت تألم ایشان و مطلعیم بر احوال ایشان پس ایشان با ما اند و از ما مفارقت
نمیکنند و ما نیز از ایشان مفارقت نمیکنیم بجهت آنکه بازگشت بنده بسوی آقای او است و محل اعتماد او
مولای او است نعم یهجرون من عادانا و یجهرون بمدح من والانا و یباعدون من آذانا
پس شیعیان دوری میکنند از کسی که با ما عداوت دارد و علانیه مدح میکنند کسی را که ما را دوست
میدارد و دوری میکنند از کسی که ما را اذیت میکند خداوندا زنده گردان شیعیان ما را در دولت
ما و باقی بدار ایشان را در سلطنت ما و پادشاهی بار خدایا شیعیان ما ارزانی دارند و منسوب بما اند
من ذکر مصابنا و بکی لاجلنا او تباکی استحیی الله ان یعذبه بالنار پس کسیکه بخاطر آورد مصیبت
های ما را و بگرید بجهت ما یا خود را بگریه بدارد شرم دارد که حق تعالی عذاب کند او را بآتش جهنم فصل

در فضیلت کربلا و آمدن حضرت موسی و سلیمان بآن زمین

مخفی نماناد که اخبار و آثار بسیار در فضیلت زمین کربلا وارد گردیده و محل تکلم حق تعالی با موسی است و مکان تولد حضرت
عیسی است و بقعه مبارکه است که خدا در قرآن یاد نموده خاک او دردها را دوا است و بیماریها را
شفا است عباد جبهه بآن خاک می سایند و آن سجده ساخته تسبیح خالق افلاک می نمایند
و سجده گران خاک پاک سازند خود بجود ذکر خدا میکنند و ذکر کردن با آن ثواب بسیار دارد
چنانچه منقولست که چون تربت آنحضرت را تسبیح کنند بهر یک دانه که کسی بگرداند

حسنه برای او

حسنه برای او نوشته می شود و اگر کسی آن را در دست داشته باشد و ذکر کردن را فراموش کند بهر دانه
که بگرداند بیست حسنه برای او می نویسند سطر سجده گر خاک پاک کربلا سامان دهند بی تذکر
در زبان رشته اش ذکر خداست چند روزی بود اگر مهر سلیمان معتبر تا قیامت سجده گاه خلق
خاک کربلا است خوشا بحال کسی که در آن خاک مدفون و برحمت الهی مقرون است منقولست که کسی
که در آن خاک مدفون شود از حساب روز قیامت فارغ است و بی حساب او را به بهشت می برند و در
حدیث دیگر آن زمین را با هر که در آن زمین مدفون میشود می شود در روز قیامت برداشته
داخل بهشت می نمایند زیر سقف آسمان خاکی که از روی نیاز میتوان مردن برایش خاک
پاک کربلا است و زمین کربلا باین شرافت محل کرب و بلا است و از لوازم آن خاک محنت و
عنا است هر یک از انبیا که بآن زمین رسیدند محزون و متألم گردیدند چنانچه مروی است
که روزی حضرت موسی با وصی خود یوشع بن نون بصحرای کربلا رسیدند و چون داخل آن صحرا
شدند بند نعلین موسی گسیخته شد و پای مبارکش بخار و خاشاک مجروح گردید گفت خدا
وندا سبب این حالت چیست حق تعالی باو وحی کرد که درین زمین ریخته خواهد شد خون بر
گزیده من حسین خواستم که خون تو درین زمین ریخته شود موسی گفت خداوندا حسین
کیست خدا باو وحی کرد که فرزند زاده محمد مصطفی و فرزند دلبند علی مرتضی گفت پروردگارا
کشنده او کیست حق تعالی وحی کرد که کشنده او کسیست که ماهیان دریا و وحشیان صحرا
و مرغان هوا او را لعنت میکنند پس حضرت موسی دست بدعا برداشت و قاتلان
آنحضرت را بسیار لعنت کردند و یوشع آمین میگفت و حضرت سلیمان روزی بر بساط
خود نشسته بود باد بساط او را بر روی هوا میبرد ناگاه بساط او بصحرای کربلا رسید

چون محاذی آن صحرا شد باد سه مرتبه بساط را گردانید و نزدیک بود سرنگون شود و باد ساکن شد
و بساط بر زمین رسید سلیمان باد را عتاب کرد که چرا سراسیمه شدی و سبب اضطراب تو چیست گفت
سببش آن بود که درین موضع شهید خواهد شد نور دیده محمد مختار و فرزند گرامی علی کرار سلیمان
گفت قاتل او کیست باد گفت یزید ملعون که اهل آسمانها و زمینها او را لعنت میکنند حضرت سلیمان
دست بدعا برداشته بر قاتلان آن حضرت لعنت کرد و آدمیان و جنیان و مرغان که همراه بودند همه
آمین میگفتند پس از برکت آن بادی وزید و آن بساط را از آن صحرا بیرون برد یا کربلا یا کرب الارض التی
بنیك غاربة شمس الهدی و نجوم المجد و العز و التقی ای زمین کربلا تو زمینی میباشی که آفتاب
امامت و ستارهای آسمان مجد و تقوی و عزت در تو غروب کردند جاء الیك و لم یزد و قوا ما
وارویت من اوداجهم شربة الدنیا ای زمین کربلا اهلبیت رسالت بسوی تو آمدند
و مهمان تو شدند و از آب تو قطره نچشیدند و تو از خون رگهای ایشان سیراب شدی وا
رثیت جثمان بنیة الرسول بمنکبیه ضمنت نور التضمنة صبیة مصطفی ای زمین کربلا
در بر گرفتی جسمی را که رسول خدا آنرا بدوش تربیت داده بود و در بر گرفتی نوری را که دختر پیغمبر
خدا آنرا در بر داشت **فصل در خواب دیدن سکینه در شام جد و جده خود را** بوجهی که از
اخبار و آثار مستفاد میشود اندوه و الم رسول خدا و فاطمه زهرا در مصیبت سید الشهدا بی غایت
و بی نهایت است چنانچه بعضی از محدثین علما رضوان الله علیهم روایت کرده اند که در وقتی
که اهلبیت در شام بودند روزی سکینه دختر امام حسین ع با یزید پلید گفت دیشب خوابی دیده ام
اگر رخصتی میدهی بجهة تو نقل کنم یزید گفت بگو سکینه گفت دیشب چون از نماز فارغ شدم
بر حال کثیر الاختلال خود و سایر اهلبیت گریه کردم و چون خوابیدم واقعه در خواب دیدم که درهای

آسمان

آسمان گشاده شد و نوری ما بین آسمان و زمین ساطع گردید و حوریان بسیار از بهشت بزیر آمدند
ناگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی با انواع شکوفهها و ریاحین آراسته و در میان باغ قصری
مشاهده کردم در نهایت زینت و رفعت چه قصر و باغ که چشمی ندیده بود تا اشک چشم
جگر تشنگان گلشن سیراب ناگاه پنج مرد نورانی دیدم که داخل آن قصر شدند یکی از حوریان پرسیدم
که این قصر از کیست گفت از پدرت امام حسین است گفتم این پیران که رفتند کیستند گفت اول
حضرت آدم دوم نوح علیه السلام سیم ابراهیم چهارم موسی گفتم پنجم که بود که از نهایت اندوه دست
بر ریش خود گرفته بود و از میان ایشان گریان و محزون بود گفت ای سکینه او را نشناختی
گفتم نه گفت هذا جدك رسول الله این جد بزرگوار تو رسول خداست گفتم ایشان
بکجا میروند گفت نزد پدرت امام حسین ع گفتم والله نزد جد خود میروم و از حال خود و ستمهای
زنان را باو شکایت میکنم در این اندیشه بودم که ناگاه مرد خوشروی سوزی دیدم که با غایت
اندوه و حزن ایستاده و شمشیری در دست دارد زده لشکر حزن از هر طرف چه مژگان
بر آن مردم عین صف قدی همچو سرو رخی همچو ماه یکی تیغ همچون هلالش بکف از آن
حوری پرسیدم که این جوان نورانی کیست گفت جد تو علی ابن ابی طالب است سکینه گوید
من خود را بجد خود محمد مصطفی رسانیدم و لب بشکایت گشودم و گفتم یا جداه
قتلت والله رجالنا ای جد بزرگوار مردان ما را کشتند و سفکت والله دمائنا
خونهای ما را ریختند و هتکت والله حریمنا ای جد بزرگوار حرمت ما را ضایع کردند
و حملنا الی الاقتاب من غیر وطاء نساق الی یزید ای جد بزرگوار ما را بر شتران
برهنه سوار کردند و نزد یزید بردند شیخ در مکی مذکور می نماید و از زبان سکینه میگوید

يا جدّ لو عاينتْ عيناك ما صنعوا بنى امية بعد العزّ والشرف ای جد بزرگوار کاش

دیدهٔ تو میدید که بنی امیه چه ستمها با ما کردند و بعد از عزّت و شرافت چه مذلّت و خواری که

بما رسانیدند ولو رأيت ابي في التّرب منجدلا والشمر يذبحه قهراً بلا رأفٍ ای جد

بزرگوار چه بودی اگر پدر ما را میدیدی که با اعضای مجروح بر خاک افتاده بود و شمر بقهر و غضب

سر مبارک او را جدا میکرد و بر او رحم نمیکرد ولو ترانا نحن فلا اله على قتل الحسين فلم نخش

ولم نخف چگونه بود رسول خدا هرگاه میدیدی که ما اهلبیت اگر بشمر التماس میکردیم و او را

میگفتیم که از خدا بترس و پدرم حسین را مکش و او از خدا نترسید و سر آنحضرت را برید ولو

ترانا على الاجمال في عنف بلا وطاء ولا ستر ولا لحف ای جد بزرگوار هرگاه ما را

میدیدی که اسیر کرده بودند و برهنه و عریان بمذلت و خواری بر شتران برهنه سوار نمودند

و حضرت رسول سکینه را در بر گرفت و گفت ای پیغمبر خدا به بهشت که امت من با فرزندان من چه

کرده‌اند پس آن حوری گفت ای سکینه شکایت بس است جدت را بگریه در آوردی سکینه گوید

آن حوری دست مرا گرفته و داخل آن قصر کرد و در آن قصر پنج زن دیدم در نهایت عظمت و حسن

چه بلبلان چمن جمله هم سدا با هم به بوستان جنان جمله هم نوا با هم گشوده گیسوی مشکین دریده جامه به تن

فکنده چاک بدل جمله باد و دیدهٔ تر تمام دیده پر از خون تمام صیحه زنان تمام لاله عذاران تمام داغ

بجان و در میان ایشان زنی بود از همه عظیمتر و نورانی‌تر و جامهای سیاه پوشیده و موهای

سر خود را پریشان نموده و جامهٔ خون آلودی در دست داشت و هرگاه او برمیخواست باقی

زنان برمیخواستند و هرگاه او می‌نشست ایشان می‌نشستند و در همه باب حرمت او را رعایت

میکردند گاهی ایستاده و مشغول عزا میشد گاهی نشست قیامت از آن برپا میشد گرفته جامهٔ

٥٩

خونین پاره‌ها بر کف گهر ربوده مخالف بجای مانده صدف از آن حوری پرسیدم که این خواتین معظمه

کیستند گفت ای سکینه یکی حوّاست و دیگری مریم مادر عیسی و دیگر خدیجهٔ کبری و دیگری

ساره زوجهٔ ابراهیم خلیل و آنکه پیراهن پر خون در دست دارد همه او را تعظیم میکنند جدّه‌ات فاطمهٔ زهرا است

پس من نزد جدّهٔ بزرگوار خود رفتم و گفتم یا جدّتاه قُتِلَ والله ابي وانت تيمّمت على اصغر سنّی

ای جدّهٔ مهربانه پدر مرا کشتند و مرا در کوچکی یتیم کردند شیخ در مکی مذکور علیه الرحمه گوید

قالت فما حالكم بعد القتيل ومن احنى عليكم بكف الجود واللّطف فاطمه زهرا فرمود ای

سکینه بعد از قتل پدر بزرگوارت حال شما چگونه بود که دست لطف و شفقت بر سر شما

یتیمان و بیکسان کشید فقلت لا تسئلني عن حالنا وسلي عن الذبيح الذي بارض

الطفوف فقيل گفتم ای جدّه از احوال ما مپرس سؤال کن از احوال کشته که در زمین کربلا بر خاک

تزاره الوحش والاملاك تندبه وجسمه بسوافي الشافيات سفي پدرم در زمین

کربلا افتاده و وحشیان صحرا بزیارت او میروند و ملائکه بر او گریه میکنند و بادها بر روی او میوزند

قالت حرقت فؤادي يا سكينة من حرّى الوديدين لم تخش ولم تخف فاطمه زهرا

فرمود ای سکینه جگر مرا سوختی و آتش در دل من برافروختی بگو ببینم که رگهای حلقوم

حسینم را برید و از خدا نترسید فقلت شمر فقالت اه واولدی راح العزين وخلى الجنين

مو تكلف سکینه گوید گفتم شمر گلوی او را برید فاطمه که این شنید گفت آه وا ولداه فرزند

عزیز من رفت و حزن او در دل من ماند لم للائمة ينقونه ظماً بانفسكم انتم احق واولی

منه بالتلف ای سکینه شما اهلبیت چرا جانهای خود را فدای او نکردید و در عوض او کشته

نکردید که شما سزاوارید و اولی‌تر بودید از او بکشته شدن فقلت لو قبل الاعداء

لدیه لاکنا فداء له فدیة کلا بل خلف سکینه گوید گفتم اگر دشمنان بدل از پدرم قبول میکردند
ما همه جانهای خودمان را فدای او در عوض او میدادیم و کشته میشدیم قالت الا واحبیبی واضنا
جسدی لاقدس الله اهل البغی والشرف فاطمه گفت ای حبیب من حسین وای انکه
جسم را مصیبت تو ضعیف کرده خدا دشمنان تو را خبر ندهد ربیته فهجرت الغمض فیه ولم ادر ان
ما فی بیه لیس تنجی حسین خود را تربیت کردم و چشمها بخدمت پرستاری او نخوابیدم و ندانستم که روزگار
با من وفا نمیکند و او را از من میگیرد و میکشد من کان غاسلة من کان دافن جثه
فی القطن والکفن آیا دیدهای حسین مرا در حال مرگ که برهم نهاد و که او را غسل داده و که او را
کفن پیچید ومن تقدم فی وقت الصلوة ومن سعی الی قبره الثانی عن النجف
آیا که پیش ایستاد و بر حسین من نماز کرد و که همراهی جنازهٔ او کرد تا سر قبر او که از نجف او را انداد
لا ابکینک طول العمر یا ولدی واقطع الدهر بالتین کارق والاسف ای فرزند در
طول عمر خود بر تو گریه میکنم و روزگار خود را بگریه و اندوه میکنم دائم دفنت جسمه بلا
راس لا الکفن ولا الحنوط ولا الغسل بمغترف ای فرزند جسد بی سر تو در خاک
مدفون شد بی غسل و کفن و حنوط ومن تری کفل ایتام النبی ومن یامرهم
قام مثل الوالد المعطف آیا که یتیمان پیغمبر را متوجه شد و مانند پدر مهربان با امور
ایشان قیام نمود سکینه گوید که جده ام مرا بسینه چسبانید و بسیار گریست و آن زنان
معظمه گریه بسیار کردند و گفتند یا فاطمه خدا حکم کند میان تو و یزید در روز قیامت
ناگاه دیدیم دری از آسمان گشوده شد و فوج فوج ملائکه فرود آمدند و سر پدرم را زیارت
میکردند و باز میرفتند چون یزید پلید این خواب را شنید طپانچه بر روی خود زد

وگریست

وگریست گفت مرا با قتل حسین چکار است و بروایتی اعتنا بآن خواب نکرد و برخواست **فصل**
در خبر دادن حقتعالی رسول خدا را از شهادت آنحضرت و اطلاع علی و فاطمه
مخفی نماناد که پیش از آن که واقعه کربلا حادث شود داغ آن را بر دل انبیا و اولیا نهاده بود
و حضرت رسالت را از آن واقعه هایله خبر داده بودند منقولست که چون آن گوهر یکتا از صدف
غیب قدم بعدم شهود نهاد چه آفتاب رخش سایه بر جهان انداخت جهان کلاه زر
شادی باسمان انداخت جبرئیل نازل گردید و حضرت امام حسین در پهلوی جدش سید الثقلین
قرار داشت و آنحضرت بوسه بر حلق مبارک او میداد جبرئیل آن سید جلیل را بسیار گریاند
میگفت بعد از آن آنحضرت را تعزیت گفت چون رسول خدا سبب تعزیت پرسید جبرئیل
گفت یا رسول الله این موضع از حلق این پسر که تو آن را بوسه میدهی بعد از وفات مادر
و شهادت پدر و برادر بتیغ جفا مجروح خواهد کرد اسید آنحضرت گریان شد امیر مؤمنان
حاضر بود گفت یا سید المرسلین سبب گریه و ناله چیست آنحضرت خبر جبرئیل را باز گفت
حضرت امیر سیلاب خون از فواره دیده ریخت و بادیده گریان دریغ گویان بحجره فاطمه
در آمد فاطمه نگاه کرد آنحضرت را گریان دید گفت ای پسر عم وای انیس دل پر غم امروز روز
شادی بود نه روز اندوه و غم است بیان نما حضرت امیر فرمود ای فاطمه گریه من
از غم حسین است که پدر بزرگوار تو از زبان جبرئیل خبر قتل او را میدهد فاطمه
خروش و فغان بر آورد و صدای ناله بآسمان رسانید ای برادران فاطمه نمیتوانم
خبر قتل فرزندش را بشنود کجا بود در کربلا که او را در خاک طپان و سر بریده
شهید بود بنماید آن تن که بود در بر زهرا و مرتضی افتاده بود زار بصحرای کربلا آن سر

که بود دوش بنی تکیه گاه او شد زینت سنان داد از بی حیا محمد چون فاطمه
خبر قتل حسین را شنید بی طاقت گردید از جا برخواست و چادر عصمت بر سر انداخت
و بحجره پدر در آمد و فریاد بر کشید که ای پدر علی مرا خبر داد که از زبان جبرئیل فرموده اید که
جمعی از جفا کاران امت و بی رحمان دون همت حلق نازنین حسینم را که بوسه گاه ما است
به تیغ جفا مجروح کنند حضرت فرمود بلی جبرئیل چنین فرمود فاطمه بنیاد گریه کرده واه از نهاد
برآورد که حسین من چه گناه دارد که طفولیت چنین ظلم بر او رود داد حضرت فرمود ای فاطمه
این در وقت کودکی نخواهد بود این مصیبت وقتی واقع شود نه تو باشی نه من و نه پدر شیر علی
و نه برادر شیر حسن و فاطمه که این را شنید فغان و خروش و فغان برآورد و گفت ای مظلوم
مادر وای شهید وای غریب بیکس چون در آن زمان پدر و مادر و برادر ندا شنده با
که بمصیبت تو قیام نماید که عزای ترا بر پای سکند ایکاش من زنده بودمی و عزای ترا بر پا
داشتمی و بر تو گریه میکردم ایکاش بودمی من دلخسته در حیات تا کردمی نثار دل و دیده
در عزات راوی گوید در آن وقت هاتفی آواز داد که ای فاطمه غم مخور که مصیبت زدگان
آخر الزمان و شیعیان امیر مؤمنان هر سال چون موسم عزای حسین در آید و یاتمی که او را
شهید ساخته اند در رسد تعزیه او را بر پا کنند و در عوض تو اشک مصیبت از دیده
بریزند و آه سوزناک از جگر بر کشند هر سال خون شهیدان کربلا چون لاله می دمد ز
بیابان کربلا این تازه نوگل که میرود از دیدها بیرون خونی که خورده اند یتیمان کربلا
آن باغبان که بود که ناده ایچنین چندین گل شکفته ز بستان کربلا آه از دمی
که بیکس و بی یار و هم نشین تنها بماند رستم دستان کربلا مطلب در آمدن ابن سعد

بالشکر

بالشکر شقاوت اثر بصحرای کربلا و بستن آب بر روی جناب سید الشهدا و مهلت
خواستن شب عاشورا کیفیت این واقعه جانسوز بر سبیل اجمال و اختصار چنین است
که چون گل گلزار جنان حضرت امام حسین عرصه کربلا را بنور قدوم خود منور ساخته و آن دشت را
رشک خلد برین ساخته و با اصحاب و اقارب در آن محنت آباد رحل اقامت انداخت روز
دیگر عمر بن سعد ابتر با چهار هزار منافق عنید بکربلا رسیده ند و در برابر لشکر امام غریب
فرود آمده ند شعر کربلا چه منزل محمل کشان غم افتاده هودج ملک از ناقه بر زمین بهر قتال نور
دل مصطفی حسین کشتند جمع امت بی همت لعین و اکثری از آن اشقیا از آنها بودند که نامها
بآنحضرت نوشته بودند و آنحضرت را بعراق طلبیده بودند که با او بیعت نمایند و او را یاری کنند
و آخر الامر بجهة زخارف دنیوی کمر قتل عترت نبوی را بر میان بستند و بجنگ آنحضرت آمدند
و بعد از آمدن عمر سعد بکربلا ابن زیاد بد بنیاد متواتر و پی در پی لشکر می فرستاد تا آنکه
موافق بعض روایات در ششم محرم تا سی هزار سوار نزد عمر سعد نابکار جمع شدند کشتند جمع
لشکر افزون ز مور و مار خاتم صفت بگرد سلیمان کربلا ابن زیاد تیره نهاد فرمانی برای
عمر سعد نوشت که همه لشکر اطاعت آن لعین کنند و بآن بیحیا نوشت که کار را بامام حسین
تنگ گیرید و میان او و آب حایل شوید چنانچه حایل شدند عمر سعد لعین بجمع آیات
ری خود را مستحق عذاب ابدی گردانید و مصمم قتل اولاد رسول گردید و حبیب ابن مظاهر
چون وفور لشکر کفار را ملاحظه نمود بخدمت آن شاه کم سپاه آمد و عرض کرد یابن رسول الله قبیله
بنی اسد بما نزدیکند اگر رخصت میدهی بروم و ایشان را بیاری شما بخوانم شاید بنصرت ایشان
خدا این لشکر بی پایان را از شما دفع کند چون رخصت شد در میان شب بسوی قبیله بنی اسد

بهانه میکنند اگر رخصت یکی برویم و ایشان را بیاری شما بخوانم شاید به نصرت ایشان خدا این لشکر بی
پایان را از شما دفع کند چون رخصت شد در میان شب بسوی قبیلهٔ بنی اسد رفت چون بنزدیک ایشان
رفت او را شناختند که از بنی اسد است گفتند چه حاجت داری او کیفیت را نقل کرد و
بمواعظ شافیه ایشان را بسوی آنحضرت مایل گردانید و نود نفر از ایشان را برداشت که با خود
بخدمت آنحضرت بیاورد منافقی این خبر بعمر سعد بی حیا رسانید و آن ملعون چهارصد نفر را
بسرکردگی ازرق شامی بر سر راه آن جماعت فرستاد و با ایشان مشغول محاربه شدند چون مردم
قبیله تاب مقاومت ایشان نیاوردند منهزم گردیدند و حبیب بخدمت آن امام غریبان آمد
و کیفیت را عرض کرد آنحضرت فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و عمر سعد بی حیا عمرو بن حجاج
را با پانصد نفر بر سر آب فرات تعیین کرد که اصحاب آنحضرت را از آب برداشتن ممانعت
نمایند و نگذارند که آب بردارند چون شد که از آل پیغمبر بدشت کین از هر کران سپاه ستم
گشت انگیز شرم از خدا نکرده در اوک بروی شان بستند آب را از ره ظلم مشرکین چون آنحضرت
کوفیان بان دیار طلبیدند این رسم ضیافت بود که بجای آوردند و آب را از او مضایقه
میکردند از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا و در جلاء
العیون از حضرت صادق ع مرویست که آنحضرت فرمود که حق تعالی ربع دنیا را مهر فاطمه گردانید
پس ربع دنیا از او است و مهر فاطمه بهشت و دوزخ است دوستان خود را داخل بهشت میکند
و دشمنان خود را داخل جهنم میکند ایضا در مجالس مذکور است که خدا در وقتی که میخواست
فاطمه را بعلی تزویج کند خمس دنیا و ثلث بهشت را باو داد و در روی زمین چهار نهر
باو عطا کرد نهر فرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ پس ای برادران ربع زمین مهر فاطمه

بود دو اهل

بود و عرصهٔ زمین را بر فرزند او تنگ کردند و از مکه و مدینه فرار کردند و چون بکربلا رسید
هر چند خواست در زمینی که آب و گیاه داشته باشد فرود آید آنجناب را نگذاشتند و در زمینی که
آب و گیاه نداشت او را فرود آوردند و آب فرات را که مهر مادر آنحضرت بود از او منع کردند و قطرهٔ
بلب تشنهٔ او نرسانیدند و تیغ بر حلق تشنهٔ او نهادند و سر مبارکش را بریدند آبی که دیو و دد
همه از آن سیر میخوردند آل پیغمبر از دم شمشیر میخوردند و اویلا که امتان بیحیا آن جناب ندادند
و تیغ آب جفا باو چشانیدند خون خورد تیغ تیز که تا یکنفس رساند آبی بحلق تشنهٔ سلطان
کربلا همین نهر فرات بود که در جنگ صفین حضرت امام حسین از لشکر معاویه گرفت
از عبد الله ابن قیس روایت کرده اند که گفت چون در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع بقریهٔ
صفین رفتیم ابو الاعور اسلمی آمد و آب فرات را مانع شد که اصحاب آنحضرت بر سر آب نتوانند
رفت پس حضرت امام حسین گفت ای پدر مرا رخصت کن که بروم حضرت امیر فرمود برو ای فرزند
گرامی پس آن سید الشهدا با جماعتی از سواران متوجه آن منافقان گردید و بضرب تیغ
آبدار آنگروه اشرار را از سر آب برداشت و بسیاری از ایشان را در لب فرات بجهنم
فرستاد و آب فرات را از آن اشقیا گرفت چون خبر فتح و گرفتن آب بسمع امیر مؤمنان رسید
نهرهای آب از دیدهٔ مبارک روان نمود و زار زار گریست اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین
چنین فتحی ببرکت امام حسین ع اتفاق افتاده باید شما شاد باشید سبب گریهٔ شما
چیست فرمود بخاطرم آوردم که او را در صحرای کربلا از آب فرات منع کنند و او را تشنه
شهید نمایند و بعد از شهادت اسبش رم نموده و بسوی اهل بیت
رسالت رود و فریاد کند و گوید داد از امتی که فرزند پیغمبر خود را کشتند آب از مهر

با بوس آن شد تا ابد باکف خود میزند از موج سیلی بر جبین شاه دین لب تشنه تیغ مخالف آبدار
ای سپهر دون برو زین چه بیداد و ستمست مجملا چون عمر سعد آب را از آن جناب و اصحاب منع کردند
تشنگی بر اصحاب آنحضرت غلبه کرد و از شدت عطش آتش در دلها افتاد بخدمت آنحضرت آمدند
و از نور تشنگی بخدمت آن امام مظلوم شکایت کردند و بزبان حال میگفتند چاره کن ای شه عالیجناب
مرغ دلها شد کباب از قحط آب نور چشم ساقی کوثر نگر در عطش دلها همه در اضطراب آنحضرت
چون شکایت تشنگی شنید برخاست و کلنگی برداشت و بعقب خیمه حرم محترم درآمد
و از پشت خیمه بجانب قبله نه گام برداشت و در آنجا کلنگ را بر زمین زد باعجاز آنحضرت چشمه
از آب شیرین پیدا شد آنحضرت با اصحاب از آن آشامیدند و مشکها را پر کردند
پس آن چشمه ناپدید شد و دیگر کسی از آن چشمه اثری ندید چون این خبر به پسر زیاد رسید
بعمر نامه نوشت که شنیده ام حسین چاه میکند و آب بیرون می آورد چون نامه من بتو رسد
کار او را بر او تنگ کن و مگذار که قطره از آب فرات بچشند تا کشته شود چنانچه عثمان را لب
تشنه کشتند عمر بعد از رسیدن نامه کار بر اهل بیت رسالت تنگ کرد و تشنگی بر ایشان
غالب گردید حضرت امام حسین برادر خود عباس را طلبید و سی سواره و بیست پیاده با او همراه
کرد و بیست مشک بایشان داد که از فرات پر کنند و بایشان برسانند چون بکنار فرات
رسیدند عمرو بن حجاج پرسید که شما کیستید هلال ابن نافع از اصحاب امام حسین گفت من پسر
عم توام آمده ام که آب بیاشامم عمر گفت اشرب هنیئا بیاشام که بر تو گوارا باد هلال گفت
ویحک وای بر تو چگونه مرا امر میکنی که بیاشامم و امام حسین و یاران او از تشنگی هلاک
میشوند عمر ملعون گفت راست میگوئی ولیکن ما را امر کرده اند اطاعت باید کرد پس هلال

اصحاب خود را

اصحاب خود را صدا زد که زود آب بردارید و داخل فرات شدند و ابن حجاج اصحاب خود را صدا زد که مگذارید
و آتش حرب مشتعل شد و بزودی اصحاب آنحضرت مشکها را پر کردند و معاودت نمودند و ضرری بایشان
نرسید و باین سبب عباس را سقای نامند پس حضرت امام حسین در میان شب عمر سعد را
طلبیده که بیا در میان دو لشکر با تو سخنی چند بگویم و حضرت با بیست نفر از لشکر خود جدا شد و آن
ملعون با بیست نفر جدا شد و چون یکدیگر را ملاقات کردند حضرت اصحاب خود را گفت که دور
شوید و عباس و علی اکبر را با خود نگاه داشت و آن لعین نیز اصحاب خود را گفت دور شوید
و حفص پسر خود و غلام خود را باز داشت پس حضرت از برای اتمام حجت فرمود ویلک یا ابن
سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک وای بر تو ای پسر سعد آیا نمیترسی از خدائی که
بازگشت تو بسوی اوست اتقاتلنی و انا ابن من علمت آیا با من مقاتله و محاربه میکنی
و حال آنکه من فرزند کسی ام که تو او را میدانی و میشناسی بیا دست ازین جفا بردار و بنزد من آی
و سعادت ابدی را برای خود تحصیل کن و خود را از عذاب ابدی آخرت نجات ده آن بی سعادت شقی
گفت میترسم مزرعه مرا بکنند حضرت فرمود من مزرعه نیکوتر از آن از مال خود در حجاز بتو میدهم
گفت بر عیال خود میترسم چون آن امام غریب دید که موعظه در آن سنگدل اثر نمیکند روی
مبارک از او گردانید و گفت خدا ترا در میان خواب بکشد و در آخرت ترا نیامرزد و امید
دارم که تمتع از دنیا نبری و بعد از من از گندم عراق نخوری تا کشته شوی آن ملعون از
روی استهزا گفت اگر گندم نباشد نان جو نیز خوبست پس پسر زیاد نامه دیگر به تهدید
و تاکید زیاد بعمر سعد بد نهاد نوشت که شنیده ام با حسین مدارا میکنی و شبها با او صحبت
میداری چون نامه من بتو رسد باید که بر ایشان تاختن آوری و ایشان را مهلت ندهی و بعد از

اسب بر بدنهای ایشان بتازید اگر چنین خواهی کرد نزد ما گرامی خواهی بود و ترا جزای نیکو خواهیم داد
واگر از تو بعمل نیاید دست از عمارت لشکر بردار و امارت سپاه بشمر واگذار چون ابن زیاد بد بنیاد این
تهدید نوشت و آن بیحیای روسیاه از مضمون آن اطلاع یافت شمر بیحیا را سردار پیادگان کرد و آن بد
و لشکر نامسعود و جنود نامسعود خود را امر کرد که روی باصحاب آن امام مظلوم آوردند و آن روز
نهم محرم بود آه آه ای عزیزان غریب کربلا و اهل بیت سید الشهدا و زنان و طفلان چون هجوم مخالفین را
دیدند بچه حال بودند   آه از دمی که لشکر افزون ز مار و مور   کردند رو بمعرکه آن شافع نشور
از جور آن گروه ستمگر شکسته شد   آیینه خانه دل طفلان ناصبور   در آن حال شمر لعین
بنزدیک لشکرگاه سید الشهدا آمد و گفت أین بنوا أختنا کجایند فرزندان خواهر ما
پس جعفر و عثمان و حضرت عباس از اولاد امیر مؤمنان نبوی آن لعین حق‌نشناس بیرون
آمدند و گفتند چه میخواهی از ما گفت چون مادر شما از قبیله من است من شما را امان دادم
گفتند خدا ترا و امان ترا لعنت کند أتؤمننا و ابن رسول الله لا أمان له ای بیحیا
ما را امان میدهی و فرزندان رسول خدا را و نور دیده محمد مصطفی را امان نمیدهی و چون
خروش لشکر مخالفان بلند شد زینب خواهر امام مظلوم بنزد آن حضرت آمد دید که برادر
بزرگوارش سر بزانوی غم گذاشته و بخواب رفته نزدیک برادر گرامی خود آمد و گفت أخی
ما تسمع هذه الأصوات ای برادر ای جان برابر این صداهای اهل جور و جفا را نمیشنوی
آن امام غریب سر برداشت و فرمود ای خواهر درین وقت جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی
و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی را بخواب دیدم که بنزد من آمدند و گفتند ای حسین
در این روز بنزد ما خواهی آمد چون زینب این سخن را بشنید طپانچه بر روی خود زد و فریاد

واویلاه

واویلاه بر آورد حضرت فرمود که ای خواهر مهربان ویل و عذاب از برای تو نیست و برای دشمنان تو است
پس صبر کن و بزودی دشمنان ما را بر ما شاد مکن و آن پس عباس بخدمت برادر بزرگوار خود آمد
و عرض کرد که لشکر مخالف رو بما می‌آیند حضرت فرمود که ای برادر تو برو و ببین که مطلب ایشان چیست
پس عباس با بیست سوار پیش ایشان رفت و گفت غرض شما از این حرکت و شورش چیست گفتند حکم
امیر رسیده است که بر شما عرض کنیم اگر اطاعت امیر میکنید شما را بنزد او می‌بریم و الا با شما جنگ
کنیم عباس گفت درنگ نمائید تا پیام شما را بخدمت امام خود برسانم چون عباس پیام حسرت انجام
آن قوم را بخدمت امام عرض کرد حضرت فرمود ای برادر اگر بتوانی ایشان را راضی کن که محاربه را بفردا
قرار دهند که امشب وداع است که عبادت پروردگار خود را بجا آورم زیرا که پیوسته خواهان و
مشتاق نماز و تلاوت قرآن و استغفار و دعا بوده ام و یک شب را برای مناجات و تضرع بدرگاه
قاضی الحاجات غنیمت می‌شمارم چون عباس بنزد آن منافقان آمد و استدعای مهلت یک شب را
مضایقه کردند تا آنکه از لشکریان کافران خروش بر آوردند که اگر کافری از شما مهلت طلبد
مهلت میدهید و جگرگوشه حضرت رسول خدا یک شب از شما مهلت میطلبد امتناع می‌نمائید
پس عمر سعد در میان لشکر شقاوت اثر ندا کرد که حسین را با اصحابش مهلت دادیم لعنت الله
علیه و علی القوم الظالمین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **مصباح چهارم از مشکوة ششم در کیفیت
شب عاشورا** و آنچه در آن شب روی داد بر سبیل اجمال بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک اللهم
یا من أعظم حسرتنا علی حبیب حبیبک و ابن صفیک الذی أکرمته بالشهادة و
شرفته بطیب الولادة ابن خیرة الأخیار و ابن عنصر الأبرار ربیع الأیتام
و عصمة الأنام و عز الإسلام و معدن الأحکام السالک فی طریقة جده و أبیه

المتهجد فی الوسیلة لاجنبیة وفی الدیجور ورهین السهر مجتهداً فی العبادة وحلیف القلم الحافظ
للعهود والمیثاق الناکب عن سبیل الفساق شهید جنود الکفار وقتیل جیوش الاشرار
من الانام ومولی الثقلین سیدنا ابی عبد الله الحسین اه من رزیة من قتلوه الکفار
بغوائل کرههم حاربوه الاشرار بکیدهم وشرهم ناجزوه القتال وعاجلوه النزال و
شقوه بالسهام وبسطوا الیه الاکف بلا ضلال لم احد قوا به من کل الجهات وحالوا
بینه وبین ماء الفرات حتی هوی علی الارض مرملاً فاتان جریحاً تطأه الخیل بحوافر
ها وتعلوه الطغاة ببواترها الماضیة فی سبیل الله سیدنا ابی عبد الله واحسرتاه من
مصیبة من سکنت حواسه وخمدت انفاسه سبی اهله کالعبید وصفدوا فی الحدید
فوق اقتاب المطیات تلفح وجوههم حر الهاجرات یساقون فی الفلوات ایدیهم مغلولة
الی الاعناق فالویل للعصاة الفساق **مقدمه** در آن چند فصل است **فصل اول**
در ثواب گریستن بر امام حسین و ترغیب بر گریه بعضی از تابعین در مصیبت آنحضرت گوید نوحه
یا حسین بن علی یا قتیل ابن زیاد یا حسین ابن علی یا صریعاً فی البوادی ای حسین ای فرزند
علی بن ابیطالب وای کشته ابن زیاد وای شهید صحرای کربلا لو رأت فاطم بکت بدموع کا
الغهاد لو رأت فاطم ناحت نوح ورقاء بوادی هرگاه فاطمه زهرا حسین خود را کشته میدید
می ایستاد حیران و سرگردان و گریه می نمود و ندا میکرد که واویلا فرزندم سبط مصطفی بتیغ
شمر بیحیا کشته شد اه من شمر بغی کافر وابن زیاد لعن الله یزیداً وابن حرب لعن عاد
اه از جفای شمر ولد الزنای کافر و ابن زیاد ابتر لعنت خدا بر یزید و پسر حرب را باشد لعن بر قوم عاد
هم اعادی لرسول الله وابن الاعادی ولهم عاجل خزی وعذاب فی النار ومهاد فی الجحیم

انها شر

انها شر مهاد این قوم که حسین کشتند و دشمنان خدا و اولاد دشمنان آنحضرت اند و در قیامت
زیانکارند و عذاب از برای ایشان مهیا است و آرامگاه ایشان در جهنم است و بد آرامگاهست
جهنم ای برادران از واقعات عرصه کربلا و محنتهای سید الشهدا متذکر شوید از تشنگی و گرسنگی آن
امام مظلوم یاد آورید و بیکسی و سرگردانی آن شهید غریب را بخاطر آورید و متذکر شوید از شبی که در
صحرای کربلا وداع اهلبیت عصمت می نمود و انوار درخشنده آسمان نبوت را در آن شب
بیدار و بیقرار و از گریه و ناله نمی آسودند سکان بادیه ضلالت سیراب و شکوفهای زبانی
ولایت پژمرده و بی آب بودند پس در این اوقات محنت آیات بر زمره شیعیان لازم است که
ریختن اشک خونین در مصیبت فرزند امیر المؤمنین مضایقه نکنند و نالهای آتشبار از
از دل برآرند که گریه ایشان بر آنحضرت ضایع نمیشود **مقدمات زن فاحشه که در مدینه**
بود من راوی شیخ طوسی در کتاب از مقتل شیخ طرسی نقل کرده که حکایت شده در مدینه
زنی بود مشهوره بفسق و فجور و آن زن را همسایه بود که همیشه عزای سید الشهدا را برپا می نمود و
ماتم امام حسین علیه السلام مداومت میکرد تا آنکه روزی مشغول به تعزیه داری آنحضرت بود
و مردان بسیار در خانه او جمع می شدند و مراثی امام حسین را می خواندند و بر آنحضرت میگریستند
و آن شخص امر کرده بود طعامی از برای اهل عزا بر بار نهاده بودند آن ضعیفه فاحشه بجهت روشن
آتش بخانه همسایه رفت و دید که آتش زیر طعام خاموش گشته و از آن غافل گشته و آتش فرو
نشسته آن ضعیفه فاحشه ساعتی طولانی مشغول روشن کردن آتش شد و بر آن دمید
تا آنکه دست او چرکین شد و اشک از چشمهای او ریخت چون آتش روشن شد قدری آتش
بر داشت و از پی مشاغل خود رفت و چون وقت ظهر بود و آن زمان تابستان بود و آن ضعیفه را

خواب قبیله عادت بود ساعتی خوابید ناگاه در خواب دید که قیامت برپا شده و مالکان دوزخ او را
بزنجیرهای آتشین کرده بسوی جهنم میکشند و میگویند خدا بر تو غضب کرده و ما را امر کرده است
که ترا در قعر جهنم بیندازیم و آن ضعیفه استغاثه میکرد و کسی بفریاد او نمیرسید و پناه می طلبید کسی
او را پناه نمیداد آن ضعیفه گوید بخدا قسم که چون بکنار جهنم رسیدم جوانی را دیدم که می آید و بآن
مالکان دوزخ صیحه میزند که دست از وی بدارید ایشان گفتند یا ابن رسول الله بچه سبب از وی دست بر
داریم فرمود که این ضعیفه داخل شد بر قومی که عزای مرا میداشتند و آتش طعام ایشان را روشن
کرده آن ملائکه گفتند کرامةً لک یا ابن الشافع الساقی ما مطیع و منقاد توایم ای فرزند شافع
محشر و ساقی کوثر آن ضعیفه گوید من عرض کردم که ای جوان تو کیستی که خدمت گذاشته بودی و بسبب
تو وسیله تو نجات یافتیم گفت انا الحسین ابن علی منم حسین فرزند علی پس من مدهوش شدم از خواب
بیدار شدم و بآن مجلس عزا رفتم و هنوز اهل آن مجلس متفرق نشده بودند پس من خواب خود را
از برای ایشان نقل کردم از استماع آن خواب گریه و ناله در آن مجمع افتاد و من بر دست ایشان
از فعلهای قبیح توبه کردم پس ای عزیزان هرگاه زنی مشهوره بالفسق و فجور آتش طعامی که اهل
عزای حسین روشن کند و دست او چرکین شود و اشک از دیده او جاری شد و باین سبب
با او این قدر لطف ورزد پس خوشا بحال آنها که سیلهای اشک در مصیبت آنحضرت میریزند و از
یاد غریبی و مظلومی او گریان و نالان میشوند بیا بسر شک مصیبت که روز بارانست بهار ماتم
سرکردهٔ شهیدانست کسیکه گریه کند بر حسین تشنه جگر بروز محشر [illegible]

فصل در رسیدن عیسی و حضرت امیر المؤمنین بزمین کربلا آه ای برادران زمین کربلا اثر کرب و
بلاست و ثمر اندوه و عناست چه سروهای نورس که در آن زمین بر خاک افتاده و چه داغها که

واقعات آن

واقعات آن زمین بر دلها نهاده و چه خونهای پاک که صحرای آن خاک از آن رنگین گردید و چه تنها که در آن زمین پا
بریده تنهای برگزیدگان دین رسید نالهای غریبان در آن بیابان باوج آسمان میرفت و صدای
العطش کودکان بسمع قدسیان میرفت و اشکهای غریبان در آن زمین جاری گردید آن زمین
بجای آب خون برگزیدگان دین نوشید و گیاه آن صحرا از آب دیده و خون دل ارباب یقین روئید
از خون لب تشنگان سیراب شده و از اشک غریبان شاداب گردیده ز خون تشنه لبان خاک کربلا
شده گل ندیده دیده کس وادی چنین خونخوار هنوز گویا صدای العطش از آن زمین می آید و آن وادی
حکایت حال شهیدان می نماید منقولست که حضرت عیسی با حواریین در صحراها سیاحت می نمودند
بصحرای کربلا عبور کردند چون داخل آن صحرا شدند و خواستند که از آن صحرا بیرون روند شیری
بر سر راه ایشان آمد عیسی فرمود ای شیر چرا سر راه ما گرفتی شیر بامر خدا و قدرت بسخن آمد و بزبان
فصیح گفت نمیگذارم از این صحرا بیرون روی تا لعن کنی قاتلان حسین را عیسی گفت حسین کیست
گفت فرزندزاده رسول خدا و فرزند علی ولی الله گفت کشنده او کیست گفت یزید است که وحشیان و درندگان
همه او را لعنت میکنند خصوصا در ایام عاشورا پس عیسی دست بدعا برداشت و یزید را لعنت میکرد و
حواریین آمین میگفتند و شیر دور شد و ایشان از آن زمین بیرون رفتند و در بحار الانوار
از حضرت ابی عبد الله روایت شده است که فرمود که حضرت امیر مؤمنان با گروهی از اصحاب خود بزمین
کربلا رسید چون داخل آن صحرا شد گریان گردید و آب از دیده ریخت و بعد از آن فرمود هذا مناخ رکابهم
این محل خوابیدن شتران ایشانست و هذا ملقی رحالهم این محل فرود آمدن بارهای ایشانست
و هنا تهراق دماؤهم و در این جا ریخته میشود خونهای ایشان طوبی لک من تربة علیک
تهراق دماء الاحبة خوشا بحال تو ای تربت که خونهای دوستان بر تو ریخته میشود ای

برادران خوشحال آن شیعیان که در خاک کربلا در جوار سید الشهدا میباشند و پیوسته باران رحمت الهی
برایشان میبارد یا ارض طف سقاک الله رحمة منت جسم حسین و هو عطشان ای زمین کربلا
حق تعالی ترا از رحمت خود سیراب گرداند جسم حسین را در برگرفتی و آن حضرت تشنه بود اتیک له
صحب ابن و اخوة و اهل رجال انصار و اعوان ای زمین کربلا چون حسین وارد تو شد فرزندان
و برادران و اهل بیت و یاران با آنحضرت بودند الا فقد تشتت فیک الاعادی شمله فما بقی منه
ابناء و اخوان دشمنان جمعیت او را به تفرقه مبدل ساختند نه از برای آنجناب فرزندان
ماند و نه برادران و همه کشته شدند حتی رموه بسیفهم فی مقاتله و خر من سرجه فی الترب
قربان تا آنکه تیغ بر حلق مطهر آن سرور زدند و از روی زین بر زمین بالب تشنه افتاد فما
لجسمه غیر الریاح مکفنا و کان راس القناة له بومنه مکان کسی جسم مبارک آنحضرت را کفن
نکرد بغیر از بادها که بر آن می وزید و خاک بر آن می پاشید و سر مطهر او بر نیزه سنان رفت آن
تن که بود بال ملک تکیه گاه او در خاک خون طپیده مکرر هزار حیف آن سر که بالش زپر جبرئیل
بود آخر بفرق نیزه شد افسر هزار حیف **فصل در تهنیت حق تعالی پیغمبر خود را بتولد**
امام حسین و تعزیت دردائیل بواسطه آنحضرت مخفی نماناد که حضرت امام حسین در نزد خدا و رسول بسیار
بسیار گرامی و مکرم بود و آنحضرت را دوست میداشتند عبدالله ابن عباس روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که حق تعالی را ملکی بوده است که او را دردائیل میگویند و او شانزده هزار بال داشت از
هر بالی تا بالی دیگر مانند ما بین آسمان و زمین بود پس روزی از خاطر او چیزی گذشت که مناسب
عظمت و جلال پروردگار نبود باین سبب حقتعالی بالهای او را مضاعف گردانید و وحی کرد
بسوی او که پرواز کن و او پانصد سال پرواز کرد سر شیبک قائمه از قوایم عرش نرسید چون

حقتعالی

حقتعالی دانست که او بتعب افتاده وحی کرد بسوی او که ای ملک برگرد بمکان خود آه فانا عظیم فوق
کل عظیم منم خداوند عظیم و از هر عظیمی عظیم ترم و از بلندی بلند ترم و از من بلند تر چیزی نیست و مکانی
ندارم پس حقتعالی پرهای او را کند و او را از صفوف ملائکه بیرون کرد و چون در شب جمعه امام حسین
متولد شد طلوع کرد بتابید حق از برج کمال مه خجسته رخ و اختر همایون فال از آن نهال شرف
تازه گشت گلشن دین چنانچه تازه شود برگ گل ز باد شمال حقتعالی وحی کرد بمالک خازن جهنم
که آتش را فرو نشان از اهلش برای کرامت مولودی که متولد شده است برای محمد و وحی کرد بسوی رضوان
خازن جنان که بهشت را بیارای و آن را بوهای نیکو خوشبو و معطر گردان بجهة کرامت مولودی که
از برای محمد متولد شده و وحی کرد بسوی حور العین که خود را زینت کنید و بزیارت یکدیگر بروید
برای کرامت مولودی که در دار الشفای برای محمد متولد شده و وحی کرد بسوی ملائکه که صفها برکشید
به تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر برای کرامت مولودی که در دار دنیا برای محمد متولد شده است و وحی
کرد بسوی جبرئیل که نازل شو بسوی پیغمبر من با صد هزار قبیل از ملائکه که در هر قبیله هزار هزار
ملک باشند و همه بر اسبان ابلق زین و لجام کرده سوار شوید و بر آن قبها از در و یاقوت
نقره کنید و با خود ببرید ملائکه روحانیان را که حربها از نور در دست داشته باشند و باین
آرایه و زینت بروید بنزد محمد حبیب من و او را تهنیت و مبارکباد بگوئید برای مولود او و خبر
داده او را ای جبرئیل که من او را حسین نامیده ام و تعزیت او بگو و بگو یا محمد او را خواهند کشت
بدترین امت تو و بدترین چهارپایان سوار باشند پس وای بر کسیکه او را بکشند و وای بر کسیکه
اسبان ایشان را برانند و وای بر کسیکه ایشان را بکشند بسوی قتال و من از کشنده حسین بیزارم
و او از من بیزار است زیرا که مجرمی بصحرای محشر نیاید مگر آنکه قاتل حسین از او بیشتر است قاتل

حسین را با مشرکان که با خدا خدای دیگر قرار داده اند داخل جهنم خواهند کرد و آتش جهنم مشتاق تو است
بقا تا حسین از مطیعان خدا نبوی باشد پس وقتی که جبرئیل از آسمان بزمین می آمد بدردائیل رسید
دردائیل گفت ای جبرئیل این چه واقعه است که من امشب در آسمان مشاهده میکنم مگر قیامت برپا شده جبرئیل
گفت ولیکن فرزندی بجهت محمد ص متولد شده حقتعالی مارا بتهنیت او فرستاده مرزشیئ الحق
نشب آمد که آفتاب از جمالش نشسته درین سبز طارم است آن ملک گفت ای جبرئیل قسم میدهم ترا
بخدائی که ترا و مرا خلق کرد که چون بتهنیت آنحضرت برسی سلام مرا باو برسان و بگو بحق این مولود
بزرگوار از تو سؤال میکنم که از پروردگار خود سؤال کنی که از من خوشنود گردد و بالهای مرا بمن کرامت
کند و مرا در مقام خود در صفهای ملائکه جای دهد پس جبرئیل نازل شد و بامر حقتعالی آنحضرت را
تهنیت و تعزیت گفت حضرت رسول ص گفت تَقْتُلُهُ اُمَّتِی امتان من خواهند کشت گفت بلی فرمود
آنها امت من نیستند و من از ایشان بیزارم و خدا نیز بیزار است از ایشان پس جبرئیل گفت
من هم از ایشان بیزارم ای محمد پس حضرت رسول ص بنزد فاطمه رفت و اورا تهنیت و تعزیت گفت حضرت
فاطمه بگریه در آمد و گفت یا لَیْتَنِی لَمْ اَلِدْهُ ای کاش من حسین را نمی زادم قاتل حسین در آتش است حضرت
فرمود من گواهی میدهم که او در آتش است ای فاطمه ولیکن کشته نخواهد شد تا از او امامی بوجود آید
که از او ائمه هادیه بعد از او بهم رسند بعد از آن حضرت فرمود که امام بعد از من علی که هادی است و بعد از
او حسن است که مهتدیست و هر یک از ائمه باصفتی از صفات شریفه تا حضرت قایم هر یک را بعد از
دیگری شمرد فاطمه از گریه ساکت شد پس جبرئیل پیغام دردائیل با آنحضرت رسانید و بیان کرد
بلائی را که او مبتلا بآن شده بود حضرت رسول امام حسین را بر روی دست گرفت و آنحضرت را در
جامه شیمینه پیچیده بود او را بسوی آسمان بلند کرد و گفت اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذَا الْمَوْلُودِ عَلَیْکَ لَا بَلْ بِحَقِّکَ

علیه

عَلَیْهِ وَعَلیٰ جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَاِبْرٰهِیمَ وَاِسْمٰعِیلَ وَاِسْحٰقَ خداوندا بحق این مولود پس فرمود نه بلکه بحق تو و بحق تو
بر تو مولود و بر جد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب که اگر حسین را نزد تو قدری هست راضی
شو از دردائیل پس حق تعالی دعای آنحضرت را مستجاب گردانید و آن ملک را آمرزید و بالهای او را باو داد
و او را در مقام خود در صفهای ملائکه جای داد و آن ملک را در آسمان باین صفت میشناسند که میگویند
آزاد کرده حسین است **فصل در گریستن رسول خدا بر امام حسین و خواب دیدن سکینه** چنانچه از اخبار
و آثار مستفاد میشود حزن و اندوه رسول خدا در مصیبت جگر گوشه اش حسین بی نهایت میباشد
و در مواضع چند انبیای عظام بموافقت آن سید الانام در مصیبت آنحضرت گریه و زاری نموده اند و در
عزای آن غریب مظلوم غمگین و اندوهگین بوده اند منقولست که چون یزید پلید در شام سر امام شهید را
در حجره که برابر حجره عیش خود نصب نمود چهل نفر بر آن سر موکل بودند یکی از آن چهل نفر نقل میکند
که چون شب در آمد و رفیقان من همه بخواب رفتند و من از بسکه مشاهده معجزات از آن سر مبارک
کرده بودم وحشت عظیم بمن روی داد و خوابم نمیبرد چون پاسی از شب گذشت صداهای بسیار
از آسمان بگوشم رسید شنیدم که شخصی میگوید یا آدم اهبط ای آدم صفی فرود آی پس حضرت آدم
از آسمان بزیر آمد و ملائکه بسیار با او بودند پس ندای دیگر شنیدم که شخصی میگفت یا ابراهیم اهبط
ای ابراهیم فرود آی و آنحضرت با جمع کثیر از ملائکه بزیر آمدند و همچنین حضرت موسی کلیم الله و عیسی روح الله
با ملائکه بیشمار فرود آمدند ناگاه صدای عظیمی شنیدم و ندائی بگوشم رسید که یا محمد اهبط ای حبیب خدا
محمد مصطفی فرود آی ناگاه دیدم مسافر سفر معراج با فوج بسیار از ملائکه آسمانها بزیر آمدند و ملائکه بر دور آن
قبه که سر آنحضرت در آن بود احاطه کردند و حضرت رسالت گریبان چاک و نالان دست غم بر سر زنان داخل آن
قبه شد و نظرش بر آن سر منور افتاد از مشاهده سر بریده نور دیده خود تاب و توان از او گذشت

کردند و الست بابستند و بر زمین نشست ناگاه نیزه‌ای که سر آنحضرت بر آن بود خم شد و آن سر بریده بدامان حضرت رسالت
افتاد زبده عالم چه چادر بر پیمبر داشت برای دامن جدش هنوز بر سر داشت نداشت بر سر خود افسری ز راه
نیاز باز جد خود افکند بر پا انداز ز راه جهت تعظیم سید اوتاد سر بریده آن تشنه لب بخاک افتاد
نداشت دست که تا آورد بدامن او سر بریده او دست زد بدامن او رسول خدا آن سر بریده را از دامان
گرفته بر سینه خود چسبانید و زار زار گریست و آن سر را نزد حضرت آدم آورد و گفت یا ابی آدم ما ترى ما
فعلت امتی بولدی من بعدی ای پدر من آدم نظر کن که امت من با فرزند من چه کردند آن شخص گوید من
در آن وقت بر خود لرزیدم ناگاه جبرئیل بنزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله انا صاحب الزلزال من
موکلم بزلزله زمین مرخص کن که زمین را حرکت دهم و صدائی بر ایشان که همه هلاک شوند حضرت دستوری
نداد پس گفت رخصت ده که این چهل نفر را هلاک کنم حضرت رخصت داد جبرئیل همه را هلاک کرد چون نوبت
بمن رسید استغاثه کردم گفت بگذار او را خدا او را نیامرزد **خواب دیدن سکینه جد خود رسول الله**
و در بحار الانوار از ابن نما روایت شده است که در وقتی که اهل بیت در دمشق بشی سکینه دختر
امام حسین در خواب دید که پنج ناقه از نور پیدا شد و بر هر ناقه شیخی سوار بود و ملائکه اطراف
ایشان را احاطه کرده بودند نشسته بود بر ناقه و الفتی روی شمنشهان اولوالعزم پیغمبران
و با ایشان کنیز خوش روی میرفت چون آن ناقها گذشتند آن کنیز نزدیک من آمد و گفت یا سکینه
ان جدک یسلم علیک ای سکینه جد تو رسول خدا ترا سلام میرساند گفتم بر رسول خدا باد سلام تو
کیستی گفت یکی از حوریان بهشتم گفتم آن پیران شتر سوار که گذشتند کیانند گفت اول آدم صفی الله
دوم ابراهیم خلیل الله سیم موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله گفتم آن مرد پیر که بود که دست بر ریش
خود را گرفته بود و از ضعف بر میخواست که بود که همه بویش زیاده بی تابی نداشت عارضش از آب

دیده سیرابی بکف محاسن خود را گرفته بود از درد فغان و ناله از آن جمله بیشتر میکرد حوری گفت
آن جد تو رسول خدا بود گفتم ایشان بکجا رفتند گفت نزد پدرت امام حسین پس رویدم که بخدمت جد
خود برسانم و از ستمگری ظالمان با کرده اند شکایت کنم در آن حال دیدم که ناگاه پنج هودج از نور پیدا شد
و در میان هر هودج زنی نشسته بود از حوری پرسیدم این زنان که می آیند کیستند گفت اول حوا
ام البشر دوم آسیه دختر مزاحم سیم مریم دختر عمران چهارم خدیجه دختر خویلد گفتم آن زن پنجم
کیست که از اندوه دست بر سر گذاشته گاهی می افتد و گاهی برمیخیزد که بود که زهره دل در برش کباب
تر است ز گریه دیده غمدیده اش پر آب تر است نهاده از غم اندوه دست خود بر سر برنگ اهل عزا
داشت داغها بجگر حوری گفت آن جده تو فاطمه دختر محمد مادر پدر تو است من گفتم بخدا قسم که می
روم و جده خود را از ستمی که بر ما کرده اند خبر میدهم پس بخدمت جده خود رسیدم و در پیش روی او
ایستادم گریه میکردم و گفتم یا امتاه جحدوا والله حقنا الجده برگزیده حق ما را غصب کردند قسم
بخدا که انکار کردند یا امتاه بددوا والله شملنا الجده مهربانه متفرق کردند بخدا قسم جمعیت ما را
یا امتاه استباحوا والله حریمنا الجده مباح گردانیدند قسم بخدا حرم ما را یا امتاه قتلوا والله
الحسین ابانا الجده کشتند بخدا قسم پدر ما را حضرت فاطمه فرمود ای سکینه بس است دل مرا پاره
پاره کردی و جگر مرا مجروح کردی اینک پیراهن حسین است که با خود برداشته ام و از من
جدا نخواهد شد تا خدا را ملاقات کنم و طلب خون او نمایم سکینه گوید بعد از آن از خواب بیدار
شدم خواستم این خواب را پنهان دارم اهلبیت خود را از آن خبر دادم پس میان مردم شایع شد
و در امثال این وقایع تعجبی نیست **فصل در ترغیب گریه و زاری و زیارت امام حسین در روز**
عاشورا مخفی نیست که حسین نور دیده رسول خدا است و فرزند فاطمه زهرا است و اشقیای

امت سعی با آنحضرت نمودند که داغ آن تا دامن قیامت از دلها بیرون نخواهد رفت او را بمکر و حیله بزیر پای
عراق آوردند و بعد از آن مدد نکردن او اتفاق نمودند و آب بر روی او بستند و چون بهجوم آوردند و بر سینه زمین را
بر او تنگ کردند تا آنکه شبی را از ایشان مهلت طلبید او را مضایقه کردند و آخر آنجناب را یکشبه مهلت
دادند فحین تمادی اللیل البهیم وقد امسی علی اجل والفراق مشهود چون شب عاشورا
در آمد و آنحضرت آن روز را بخوف و بیم بشام کرده و در آن شب دیده او بخواب نرفت دعا باصحابه
جمعا فاحضرهم و قال یا قوم ما فی الامر تاخیر چون شب شد آنجناب اصحاب خود را خواند
و همه را حاضر کرد و گفت ای قوم هر کدام از شما که میروید دست از یاری من بر سبیل رد بیعت
امشب بر دارید و بتأخیر منشینید زیرا ان النواصب قد نامت عیونهم والرحال و جنح اللیل
مستور ای یاران امشب ناصبیان بی دین دیده ایشان در خوابست و بیابان خالیست و پرده
ظلمت شب شما را نیز گرفته بهر جا که میخواهید بروید من کان منکم لو اسیتنا بمهجته فاجره
ثابت والذنب مغفور ای قوم هر یک از شما که جان نثار ما میکنید و بجان خود با بلاهای ما
سازش نمایید و در راه ما کشته میشوید اجر او ثابت و گناه او آمرزیده شده است و من
ابی فهو فی حل و فی دعة فما النافی رقاب الناس تجبیر هر یک از شما که از جان نثاری
ما ابا میکند من بیعت خود را از او برداشتم و او را از رفتن منع نمیکنم فاکثروا بالبکاء و
النوح وانتحبوا و جدوا فی هدر الدمع محذور حاشا و کلا بان تعطی الفهود
مقاقات فی عرصات الطف محصور اصحاب و یاران او چون سخنان حضرت را
شنیدند همه بگریه و ناله در آمدند و با دیده گریان گفتند حاشا و کلا ای فرزند رسول خدا
که ما بیعت تو کنیم و روی از تو بگردانیم و حال اینکه در این صحرا محصور اهل جور و جفا شده

فالموت

فالموت لابد ان تلقی مرارته فاصدع بما انت ملزوم و مامور ناچار باید که ما تلخی مرگ را
بچشیم و دست از جان برداریم پس تو آنچه از جانب خدا مأموری بما حکم کن که بجان در اطاعت آن میکوشیم
ای برادران وای محبان چون اهل بیت رسالت و ذریه شاه ولایت در شب عاشورا مبتلا بحزن و اندوه
بودند بر شیعیان لازم است که با ایشان موافقت نمایند و ناله و زاری در مصیبت سید الشهدا از سینه برآرند
و آن شب را بگریه و بیقراری احیا کنند و خواب از اهل خود دور نمایند ای دل امشب شب قتل است مهیای
فغان باش ای دیده تو هم از مژه خونابه فشان باش بی زمزمه غم منشین در شب عاشور تا صبح
چه مرغان چمن مرثیه خوان باش زین تعزیه غافل مژه بر هم منه امشب بادیده عبرت سوی انجم نگران باش
از یاد عقیق لب خاموش شه دین چون لعل و چو یاقوت ز خونابه جگران باش چون شمع ازین محنت عظمی
همه شب ای ساده دل سوخته را اشک فشان باش من لیلة تنقطع فی یومها اعضاء سادات
الانام آه از شبی که در روز آن شب پاره پاره میشود اعضای آقایان مردمان من لیلة تقتل
فی یومها ابناء الاسلام آه از شبی که کشته میشوند در روز آن امینان اسلام و دین آه من لیلة
یستودع الحسین فیها الاهل و الاقارب آه از شبی که در آن شب حضرت امام حسین اهل و اقارب
خود را وداع نمود آه من لیلة تتضرع فیها بالمناجات والدعاء آه از شبی که امام حسین پیوسته
در آن شب بدعا و عبادت و مناجات احدیت مشغول بود نظم امشب شب وصیت آل پیمبر است
امشب شب وداع شهیدان بی سر است امشب سر از سینه شیر خدا حسین در خیمگاه تشنه لب آب کوثر است
از غصه مفارقت همرهان خویش امشب سر و سینه ز اهل مکدر است از بهر اهلبیت همین امشب دیگر
دیدار آخرین شهیدان میسر است فرشا حال شیعیانی که در شب عاشورا در آستان سید الشهدای باشند
و آنحضرت را در روضه مطهر او زیارت نمایند و مانند پروانه بگرد شمع مزارش میگردند و مانند بلبل بهار

بر سر قبر آن امام اخیار اشک از دیده می بارند و ناله واحسیناه و واسیداه بعرش برین میرسانند و بارواح
مقدسین و ملائکهٔ علیین محشور و بزیارت و تعزیت آنحضرت مشغولند و آن شب را پیوسته بیدار میمانند
شمع عزا تا صبح سوزان و اشکبار میباشند از جوش گریه و ناله غلغله در آسمان می اندازند و از خروش
و فغان و ناله و ولوله در زمین و زمان می افکنند از امام بحق ناطق امام جعفر صادق منقولست که هر که
در شب عاشورا در نزد قبر شریف آنحضرت باشد و او را زیارت کند در روز قیامت بخون خود آلوده بهیئت
شهیدان کربلا در میان شهیدان محشور شود و هر که در شب عاشورا آنحضرت را زیارت کند چنان باشد که
پیش روی آنحضرت شهید شده باشد پس ای برادران سعی کنید که درین شب زیارت آنحضرت را
دریابید و چون درین شب غریبان کربلا در اندوه و محنت بودند روا نیست که محبان در عیش و
راحت باشند بلکه باید خاک غم بر سر خود بریزند و در خاکستر عزا نشینید و گریان و نالان آن شب را
بصباح رسانند   امشب شب وداع سلیمان کربلاست   فردا خروش محرم خواص کبریاست   امشب وداع
اهل حرم میکند حسین   فردا فغان ناله بصحرای کربلاست   امشب حسین تشنه بخیمه برآمد گفت   کی خواهران وصیت
آخر وداع ماست   امشب بود بنزد تو مهمان برادرت   فردا شهید تیغ جفا در ره خداست   امشب بعون سفارش
اطفال میکنم   فردا سکینه بی پدر از جور اشقیاست   امشب غنیمت است وصال شما دگر   فردا علی اکبر من
کشته از جفاست   امشب نشسته حضرت عباس در حرم   فردا دو دست او ز تن از تیغ کین جداست

کیفیت احوال شب عاشورا منقولست که چون قرة العین حضرت رسالت و شکوفهٔ نهال امامت و شهید راه
اطاعت غریب غربت کربلا و سید شهدا دل و جان سید الثقلین حضرت امام حسین ع شب عاشورا که شب جمعه
بود از اشقیای امت بجهة وداع عبادت جناب احدیت مهلت طلبید آیا در آن شب آنحضرت و اهلبیت
اصحاب در چه حال بودند در چه عبادت پروردگار میکردند در چه زبان یکدیگر را وداع می نمودند که آن شب را

آخر از

۷۸

آخر از عمر خود میدانستند حضرت سید الشهدا غریب مظلوم کربلا در آن شب اصحاب کرام خود را جمع کرد شدند
جمله غریبان دور از خانه بگرد سرو قدش همچو شمع پروانه   مسافران دیار بلا در آن شب تار زدند
حلقهٔ غم گرد آن امام کبار   حضرت امام زین العابدین میفرماید که من در آن وقت بیمار بودم و قوت رفتار نداشتم
از ضعف خود را بزحمتی کشیدم تا بخدمت آنحضرت رسیدم شنیدم که آنجناب با اصحاب خود میفرمود که اُثنی
عَلَی اللهِ اَحسَنَ الثَّنَاءِ وَ اَحمَدُهُ عَلَی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ یعنی ثنا میکنم بر خدا نیکوترین ثناها و حمد میکنم او را بر
شدت و رخا و نعمت و بلا پروردگارا ترا حمد میکنم بر آنکه ما را گرامی داشتی به نبوت و قرآن را با تعلیم کردی
و دین خود را با عطا کردی و ما را دیدهای بینا و گوشهای شنوا و دلهای بازرسیا بخشیدی پس بگردان
ما را از شکر کنندگان اما بعد بدرستی که من نمیدانم اصحابی وفادارتر و بهتر از اصحاب خود و نه اهلبیتی
نیکوتر و حق شناس تر از اهل بیت خود فَجَزَاکُمُ اللهُ عَنِّی خَیرًا پس خدا شما را از جانب من جزای خیر دهد
آگاه باشید که من گمان میکنم که روزی از برای ما مانع باشد و از جفای اعدا نجات بیابیم و بدانید
که من شما را مرخص کردم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم و از شما توقع یاری ندارم و حال ظلمت
شب شما را فرو گرفته بهر جا که میخواهید بروید و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و در
تاریکی شب متفرق شوید و بشهرهای خود بروید که این قوم مرا طلب میکنند و با من کار دارند چون مرا
بیابند دیگری را طلب نکنند   من شدم غرقه گرداب همان به که شما کشتی خود بسلامت سوی ساحل
رانید   از استماع این سخنان جان سوز اول عباس از جای برخاست باقی برادران و فرزندان آنحضرت
و دو پسر عبدالله ابن جعفر با عباس متابعت کرده گفتند ما چرا این کار میکنیم و از تو جدا میشویم و دست
از یاری تو برمیداریم بجهة آن میکنیم که بعد از تو زنده باشیم خدا هرگز بما ننماید آن روز را که
بعد از تو زنده باشیم دست از یاری تو برنمیداریم و جان خود را فدای تو میکنیم   در دو کشتی از

خود را

تو بر با جنگ من غم نیست غم   زندگی بعد از تو بر باد در جهان غم نیست غم   جز غم عیشی که در دار فنا از پیشم ما   پی تو بر بالای تشنگان غم انیست غم   پس آن امام مظلوم با اولاد عقیل گفت که شهادت مسلم شما را بس است و من شما را مرخص کردم هر جا که خواهید بروید آن سعادت مندان گفتند ای فرزند رسول خدا مردم چه میگویند بما هرگاه شیخ و بزرگ و سید و فرزند بهترین اعمام خود و فرزند پیغمبر خود را یاری نکنیم و در یاری او نیزه و شمشیر بکار نبریم نه بخدا سوگند که از تو جدا نمیشویم تا هر جا که تو میروی برویم و جان خود را فدای جان تو کنیم و خون خود را فدای خون تو کرده باشیم و حق ترا ادا نماییم لعنت خدا بر زندگانی بعد از تو ای امام   زیاد از آن دردی که ما بی تو باشیم   و از ارزوات عمر بحسرت کذرانیم   پس مسلم بن عوسجه برخواست و گفت آیا دست از یاری تو برمیداریم و حال اگر دشمنان بتو احاطه کرده اند و ترا در میان کرفته اند و اگر چنین کنیم نزد پروردگار چه عذر خواهیم آورد بخدا سوگند که از تو جدا نمیشویم تا نیزهای خود را در سینهای دشمنان تو فرو بریم و تا دستهٔ شمشیر در دست ماست دمار از مخالفان تو برآوریم و دست از یاری تو برنمیداریم تا خدا بداند که حرمت پیغمبر او را در حق تو مراعات کرده ایم و بخدا سوگند که اگر بدانیم که هفتاد مرتبه کشته میشویم و سوخته میشویم و خاکستر ما را بر باد میدهند از تو جدا نمیشویم   عاشق ثابت قدم آنکس بود کز کوی دوست   رو نگرداند اگر شمشیر بارد بر سرش   پس چگونه از تو جدا شویم و حال اگر یک کشته شدن است و بعد از آن سعادت ابدیست که نهایت ندارد پس زهیر بن قیس برخواست و گفت بخدا سوگند که من دوست میدارم که هزار بار کشته شوم و زنده شوم و باز کشته شوم و هزار جان را فدای تو و اهلبیت تو کنیم ای کاش ما را هزار جان بودی تا من همه را فدای تو ساختمی و باقی اصحاب باوفا ازین قبیل سخنان میگفتند و اظهار جانفشانی مینمودند و حضرت ایشان را دعا گفت مرویست که در آن وقت آنحضرت جایهای ایشان را در بهشت بایشان نمود و حور و قصور و نعیم موفور خود را مشاهده کردند و یقین ایشان زیاده

عنق

شد و باین سبب الم نیزه و شمشیر و تیر بر ایشان نمی نمود و شربت شهادت بر ایشان گوارا بود مرویست که در آن شب امام مظلوم امر نمود خیمهای حرم را متصل بیکدیگر زدند و بر دور آنها خندقی کندند و از هیزم پر کردند که جنگ از یکطرف باشد و حضرت علی اکبر را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد و چند مشک آب با نهایت خوف و بیم آوردند امام حسین اهلبیت و اصحاب را امر نمود که برخیزید و از این آب بیاشامید که آخر توشهٔ شما است و وضو بگیرید و غسل کنید و جامهای خود را بشوئید که کفن های شما خواهد بود و تمام آن شب را بعبادت و دعا و تلاوت و تضرع و مناجات بسر آوردند و صدای تلاوت و عبادت از لشکر سعادت اثر خود و بیت خیر البشر بلند بود و صدای اوراد و اذکار و در گنبد دوار می انداختند و بآواز تکبیر و تهلیل گوش ساکنان افلاک را بر میباختند   چون شمع مؤمنان همه شب زنده داشتند   با سینهای سوخته و چشم اشکبار   شوق لقای طلعت لی مع الله   یاران و با نیاز بدرگاه کردگار   و سید الشهدا در آن شب گاهی در رکوع و گاهی در سجود و داع عبادت پروردگار خود می نمود   در آن شب از غم طفلان خود امام حسین   ز سینه آه روان کرد اشک از عینین   بی نیاز زدی حلقه بر در معبود   گهی قیام نمودی گهی رکوع و سجود   گهی ز قتل خود آن شاه دین خبر میداد   گهی تسلی اولاد و اهل بیت میداد   گهی بزینب غمدیده در وصیت بود   گهی بیان حدیث فراق میفرمود   امام عابد و ستمدیده امام زین العابدین میفرمود که در آن شب مرض بر من استیلا یافته بود و عمه من زینب خاتون به پرستاری من مشغول بود و پدر بزرگوارم در خیمهٔ دیگر بود و مولای ابو ذر در خدمت آن سرور بود آنحضرت اسلحهٔ حرب را ترتیب میداد و در مقام یاس از دنیا و حب لقای حق تعالی این اشعار میفرمود   یَا دَهْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِیلٍ   کَمْ لَکَ بِالْاِشْرَاقِ وَالْاَصِیلِ   مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِیلٍ   ای روزگار نا پایدار اف باد بر تو که هرگز وفا نکردی بهیچ دوست و یار چه بسیار و یار که در

دیار و بر شمر تقبل آوردی تو ای عجوزه بهیچ آشنا وفا نکنی بد دستان محبان بجز جفا نکنی مصاحبان تو هر دیار در
در المند زدست به دغهای تو جمله در ستمند والدهر لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل
حی سالک سبیلی روزگار خونخوار از هیچ کس ببدل راضی نمیشود و بازگشت همه بسوی خداوند جلیل است
و هر زنده را راهی که من میروم در پیش است حضرت امام زین العابدین گوید که چون من اشعار محنت
آثار از پدر بزرگوارم شنیدم دانستم که بلیه نازل شده و آنسرور تن بشهادت داده و باین سبب حال
بر من متغیر شد و گریه بر من زور آور شده و آب دیده ام فرو ریخت لیکن بجهت اضطراب زنان صبر کردم
واما عمه ام زینب خاتون او شنید آنچه را من شنیده بودم و او چون زن بود و از شان زنان است
که رقیق القلب میباشند و دل نازک دارند و کم طاقتند عمه ام نتوانست که خودداری کند بی
تاب شد و از جا بر جست و پای برهنه جامه خود را میکشید و دوید تا بخدمت آنحضرت رسید و فریاد
برآورد که واثکلاه کاش امروز شربت مرگ من نوشیدم و ترا باین حال نمیدیدم الیوم ماتت امی
فاطمة وابی علی واخی الحسن صلوات الله علیهم یا خلیفة الماضی وثمال الباقی امروز مادرم
فاطمه زهرا از دنیا رفته است و پدرم علی مرتضی شهید شده است و برادرم حسن مجتبی زهر اجل نوشید
ای برادر یادگار رفتگان و پناه باز ماندگان ما را از خود نا امید مگردان آن امام مظلوم از انعطاف آب
پرده کیان سرادق عصمت و قطرات عبرات از دیده حقیقت بین بارید و فرمود ای خواهر با جان برابر
علم و برده باری پیشه کن و شیطان را بر خود تسلط مده و بر قضای خدا صبر کن و میکر لیت
وسیف مود لو ترک القطا لنام یعنی ای خواهر اگر مرا باستراحت میگذاشتند خود را بمهلکه نمی
انداختم زینب گفت ای سمن بیشتر دل ما را بدرد می آورد که راه چاره از تو منقطع گردیده
و بناچار شربت ناگوار مرگ می نوشی و ما را غریب و بیکس و تنها در میان دشمنان میگذاری

که دست [illegible]

پس دستهای خود را بلند کرد و صورت خود را خراشید و مقنعه از سر کشید و گریبان خود را چاک زد و بیهوش
افتاد امام غریب بر خواست و آب بر روی خواهر خود زد و بهوش آمد آنحضرت فرمود ای خواهر از خدا بترس
و بقضای حق تعالی راضی باش و بدان که همه اهل زمین شربت ناگوار مرگ را خواهند چشید و اهل
آسمان باقی نمی مانند و بجز ذات مقدس حق تعالی همه چیز در معرض فنا و زوال است همه را می میراند و بعد
از مردن مبعوث میگرداند و او منفرد است در بقا پدر و مادر و برادر من شهید شدند و همه از من بهتر
بودند و حضرت رسول خدا که اشرف خلایق بود در دنیا نماند و بسرای باقی رحلت نمود و بسیاری از این
مواعظ پسندیده برای خواهر خود بیان نمود و پس وصیت نمود که ای خواهر گرامی ترا بخدا قسم میدهم که
چون من از تیغ جفا شهید شوم و بعالم بقا رحلت کنم گریبان چاک مکنید و روی مخراشید و واویلاه
مگوئید پس اهلبیت عصمت را بجهاد تسلی داد و تهیه اسباب سفر آخرت را ساخت و فرمود که
طنابهای خیمه ها را در میان یکدیگر کشیدند و راه تردد از میان خیمه ها مسدود کردند و خندق
دور خیمه را پر از هیزم کردند و سید الشهدا بمکان خود آمد و در تمام آنشب بنماز و دعا و استغفار
و تضرع بدرگاه حق تعالی مشغول بود و همچنین اصحاب پیوسته بنماز و دعا و استغفار اشتغال
داشتند و چون وقت سحر شد از بطنان آسمان آوازی بر آمد که یا خیل الله ارکبوا ای لشکر
خدا پرست سوار شوید که هنگام رحلت بسرای آخرت است سحر گاهی بگوش اهل حرم این ندا
آمد که هان وقت رحیل کاروان کربلا آمد ام کلثوم چون این ندا را شنید خروشان و فریاد کنان بخیمه
امام حسین آمد و گفت ای برادر عزیز این صدا را شنیدی آنحضرت عجز بنیاد و گفت ای شهریار
دین شنیدی این صدا که زاوج گردون بر ملا آمد آنجناب فرمود آری شنیدم و از این عجیب تر
هم دیدم پیش از این یکساعت بخواب رفتم در واقعه دیده ام که سگان چند بمن حمله کردند و در میان

آنها سک ابلغی بود که زیاده از دیگران بر من حمله میکرد و از همه خشمناک‌تر بود کمان دارم که قاتل
من بسیر باشد در آن اثنا بودم ناگاه جد من پیدا شد و گفت یا بنیتی ابقی همداشن ای شهید آل محمد
وای مظلوم‌ترین فرزندان من ابیک ساکنان عالم بالا و مقربان ملاء اعلی باستقبال تو آمده‌اند و انتظار
تو میکشند جهد کن تا امشب نزد من افطار نمائی و گویا بزبان حال میفرمود بی نثار تو در جلوه گاه خلد برین
لب البانی از دو دو لت کست خشیم حور العین زحسرت لب خشک تو چشمه کوثر میکند دهد مدامش نسیم
حزن بجبین وهمراه جدم فرشته بود آنحضرت فرمود ای حسین این فرشته ایست از آسمان فرود
آمده با شیشه سبز که چون تو شهید شوی خون ترا در آن شیشه کند و باسمان برد پس اهلبیت را
بدور خود جمع نمود و اولاد و فرزندان خود را می بوسید و رو بر سینه ایشان میمالید و از دل پرخون
زار زار مینالید و میگفت ای جگر گوشگان دلم بر شما میسوزد که هنوز وقت یتیمی شما نبود
و با آنکه عزیبید یتیم خواهید شد و از کلمات جانسوز آنحضرت خروش و فغان از اهلبیت
برآمد و کشتی صبر و سکون ایشان در غرقاب اضطراب افتاد در خیان شورشی بود داشتند که
دل قدسیان را بر آتش حسرت گذاشتند و زمین و زمان را سوختند ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم **مصباح پنجم از مشکواة ششم در آنچه در صبح روز عاشورا واقع شد** از
امام محمد و غیره بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک اللهم یا من اعظم رزیتنا علی صاحب
الرزیة الفاضحة والمصیبة الفادحة قلیل الجنود وکثیر العنود طویل الرکوع والسجود
والقتیل فی طاعة المعبود السید المتعبد والامام الرشید رافع عماد الدین و
قامع الکفرة الطاغین وقاطع تل الفجرة والملاء عین الداعی الی مرضات الله
مولانا ابی عبد الله ونشکرک یا من اذهب عنا درن الخطایا بالبکاء علی سید

الشهداء

الشهداء وشهید الجفاء والمذادعن الماء المسلوب العزاء والمرمل بالدماء التی نعم
علیه الماتم فی اعلا علیین وتلطم علیه فیها حور العین بکت السموات وسکانها والجبال
وخزانها والارض وقیعانها والبحار وحیتانها ومکة وبنیانها والجنان وولدانها
والبیت والمقام والمشعر الحرام والحطیم وزمزم والمنبر المعظم والنجوم الطوالع والبروق
اللوامع والرعود القواقع والریاح الزعازع والافلاک الرواقع السلام علی المرمل
بالدماء السلام علی مهتوک الخباء السلام علی خامس اصحاب الکساء ورحمة الله
وبرکاته **فصل در ترغیب بر گریه و ثواب آن بعض مرثیه** واحسیناه احسین
قد جرت دموع عین فی مصیبة الحسین شمس ابن القمرین ای وای از مصیبت حسین که
اشکهای دیدها در مصیبت او جاری کردید و آن امام مظلوم آفتابی بود تابان و فرزند دو ماه درخشان
یا ذبیحا بالقفا یا طریحا فی الفلا جسمک فوق الثری رأسک فوق القنا ای ذبیحی که
سر ترا از قفا بریدند و ترا در بیابان افکندند تن بی سر تو بر روی خاک افتاده بود و سر
مبارک ترا بر نیزه کرده بودند یا قتیلا بالسهام یا شهیدا مستظام یا اماما ابن امام
قد بکی فیک الغمام ای کشته تیرهای جفا وای شهید تشنه لب کربلا ای امام فرزند
امام ابر هادر مصیبت تو گریستند یا شهیدا یا شهید قطعوا منک الورید وشفوک
بالصعید لعن الله یزید ای شهید تیغ جفا که رگهای حلقوم ترا بریدند و ترا بر خاک
کربلا گذاشتند و دفن نکردند لعنت کند خدا یزید شقی را یا غریبا یا غریب انت عریان
سلیب صار شیبک خضیب خدک الضیا تریب ای غریب کربلا بدن مبارک تو
برهنه بود و لباس ترا ربوده بودند و ریش مبارک تو بخون خضاب شد و روی منور تو خاک

ما لدیک سیدی روحی فداک لیتنی کنت وقاک خالد شمر اتاک وبسیفه اذاک ای آقای من
روح من فدای تو باد ایکاش من جان خود را فدای تو میدادم در حالی که شمر بی حیا بنزد تو آمد بشمشیر خود
مبارک ترا ابدا میکرد یا حبیب المصطفی یا انیس المرتضی یابن خیرة النسا یا اخ السبط الرضا
ای حبیب مصطفی وای انیس جان مرتضی وای فرزند سیدة النسا ای برادر سبط پیغمبر حسن
مجتبی یا شفیع المجرمین یا ذبیح الکافرین یا امام المؤمنین یا شهید المشرکین ای شفیع
گنه کاران وای کشته جفای کافران وای امام مؤمنان وای شهید تیغ مشرکان واحسیناه واماماه
انت مقتول اللئام طرحوک بالرغام والمقتدی الانام واحسیناه واماماه تو را کشته
ستم لئیمان و تو را که تو را بر خاک انداختند ای وای از مصیبت مقتدای مردمان والعابد السقیم
وسکینة الیتیم حسبهما صار الیم وعظامها رمیم ای وای از عابد بیمار و سکینه یتیم کی
فنا رسید پوشان محفل مصیبت عزای کیست که رخسارهای پر نور شیعیان زرد گشته و غبار
غم بر خواطر محبان نشسته صغیر و کبیر و وضیع و شریف زنان و مردان و پیران و جوانان چون
مرغ نیم بسمل سر بزیر بال اندوه برده و گردن خود را از غم خم نموده و پژمرده می باشند و جامه سیاه عزا
در بر کرده و در بحار غم غوطه ور گردیده اند و سر بجیب الم فرو برده اند چه شد که عرصه دنیا لبالب
از غم شد نهال عیش خلایق چه نخل ماتم شد چه شد که خواطر پیر و جوان پریشان گشت چه شد
که وضیع و شریف در هم شد ملال لازم احوال شیعیان گردید ضمیر صاف مؤمنان ملازم
غم شد عظیم حادثه روی داده در آفاق که از تحمل آن پشت آسمان خم شد سیاه پوش غم
اهل آسمان و زمین چه وحشت است عزیزان مگر محرم شد بلی هلال غم از مشرق هلال نمود
زخیم ثابت وسیاره جوی خون بگشود آری ماه محرم است و زمان اندوه و ماتم است در این ماه

ارواح انبیا

ارواح انبیا و اولیا و ائمه نجف و ملائکه ارض و سما قرین غم و الم است حضرت امام رضا در حدیثی فرمودند که
پدرم چون روز دهم محرم میشد روز مصیبت گریه و اندوه او بود و میفرمود و هو الیوم الذی قتل
فیه الحسین امروز روزیست که حسین شهید شده است پس بر شیعیان لازم است که درین ایام
غم انجام در حزن و اندوه با آقایان خود موافقت نمایند و در عزای حسین اشک خونین از دیده بیارند
که باعث محو سیئات و رفع درجات ایشانست و خود در سوگ گریه کنند کان حسین را دوست
میدارد دلی که نیست ز داغ حسین قرین ملال کجا به پهلوی خود جا دهند نیکانش به بحر فیض
کسی غوطه زد که زین ماتم چه ابر در گهر افشانی است مژگانش صاحب ابن عباد در قصیده خود گوید
منعوا الحسین الماء وهو مجاهد فی کربلا فنعی کنوح المعول منع کردند حسین را در صحرای کربلا از آب
فرات و الجناب بالتشنه در جهاد میکوشید پس ای شیعه نوحه کن بر آن حضرت و با آواز بلند
بر او گریه کن منعوه اعذب منهل وکذا اعدا یردون فی النیران اوخم منهل منع کردند
حسین را از نهر فرات که گواراترین و بهترین آبها است و در فردای قیامت آن اشقیا در
جهنم سوی ناگوارترین و بدترین آبها وارد خواهند گردید که آن حمیم جهنم باشد وبنوح السفاح
تحکموا فی اهل محمد علی الفلاح بفرصة وتعجل وفرزندان کسانی که شغل ایشان زنا کردن
زنها است ظلم کردند بفرصت و تعجیل بر کسانیکه مردم را بر رستگاری میخواندند و نماز را بر پا
میداشتند نکت الدعی ابن البغی ضواحکا هی للنبی الخیرة متقبل ولد الزنا نای ناکحا
فرزند لعین ستم کردار چوب جفا میزد بر دندانهای که بهترین بوسه گاه بهترین انبیا است
تمضی بنواهضی سیوف الهند فی اوداج اولاد النبی محتل اولاد هند بشمشیرهای
هندی خود رگهای حلقوم اولاد پیغمبر را قطع میکنند و بر سر نیزه می نمایند ناحت

ملائکة السماء لقتلهم و بکوا فقد سقوا کئوس الدماء بکاء ملائکه آسمانها از قتل اولاد آل رسول
از حد گذشت و کمر بستند و جامه‌های اندوه و غم پوشیدند فاری المجد علی الزمان مخلد و الشمس
بعد لطف غبن تحلل گریه را بزرگ از طلال میبینم و خنده بدین لعبا از واقعه کربلا اعلان نیست

فصل در شرافت کربلا و فرات و آمدن علی بزمین کربلا

در فتن مجنیک صفین مخفی نماناد
که زمین کربلا بفضایل چند از باقی زمینها اختصاص یافته و همچنین آب فرات از سایر آبها نهایت امتیاز
دارد زمین کربلا محل امن و امانست و تربت سید الشهدا درد را درمان و روضه آن سرور پناه مستمندان
و قبه او موضع استجابت دعای خسته دلانست   دست خالی بر نمیگردد دعا از روضه اش آستانش
سایلان را کعبه حاجت رواست   کور اگر روشن شود در روضه اش نبود عجب   کان حریم خواص
مالامال از نور خداست   ساختن تسبیح بجهت ذکر خدا و مهر بجهت سائیدن جبهه دلیل بر شرافت خاک
کربلا است   عجب بلند سما نیست در کهش کرد واست   ز سبحه انجم و از مهر کربلا خورشید
علو مرتبه قدر او نگر که کنند   بخاک درگه او سجده خدای مجید   مرویست که هر که از کسی
ترسد یا از راه خوفناک رود از آن تربت همراه او باشد از غمها فارغ است و آب فرات نیز افضل
آبهاست و آب بهشت در آن داخل میشود لعنت خدا بر امتی که چنین آب بستند بیدلا از فرزند دلبر
گزیده پیغمبر خود منع کردند و از تشنگی زبان آنحضرت بکام چسبیده بود و اهلبیت آنحضرت نیز از عطش
بیتاب گردیده بودند چرا فرات از خجالت آنحضرت معدوم نگردید شاید از شرمساری آب شده باشد
سوز دل اهلبیت از یاد فرات   بر باد چرا نداد بنیاد فرات   ای کاش که من بکربلا میبودم   تا میکردم
ز گریه ایجاد فرات   نظر بوصیت آنحضرت شیعیان باید در حین آب نوشیدن یاد از لب تشنه
آنحضرت کنند و بر آنها که آنحضرت را کشتند و آب بر روی او بستند لعنت نمایند منقولست

که هر مؤمنی

که هر مؤمنی که یکدم آب بخورد و آنحضرت را یاد کند چندین هزار حسنه برای او مینویسند و چندین هزار سیئه
از نامه اعمال او محو میشود ایقتل ظمآنا حسین بکربلا و فی کل عضو من انامله بحر   آیا تشنه کشته
میشود حسین در کربلا و حال آنکه در هر انگشت او دریائی هست از آب و جاری کردن نهرها و فایض کردن
چشمه‌ها در دست معجزنمای او هست و والده الساقی علی الحوض فی غد و فاطمة ماء الفرات لها
مهر   کجا روا هست که حسین را تشنه شهید کنند و حال آنکه پدرش در فردای قیامت ساقی کوثر است
و آب دریاها در مهر فاطمه هست که مادر او است   بر لب رود علی تا آب دلجوی فرات   بسته شد زان
روز باز افتاده آب از دیدها است   وقتی که حر با لشکر خود با امام حسین ملاقات کرد آنحضرت آثار
تشنگی در ایشان دید امر کرد تا ایشان را آب دادند و خود بنفس شریف خود آب بایشان میداد
و ایشان در روز عاشورا با آنکه میدیدند که تشنگی بر امام حسین و اهل و اطفال او غلبه کرده
قطره آب بایشان نچشانیدند پیوسته بنی امیه را عادت این بود و چون حضرت امیر آب را در
تصرف خود در آورد از آن اشقیا مضایقه نفرمود و مکرر چند دفعه اشقیای بنی امیه را در
در حروب بدست می آورد و رها میکرد و آن گروه بی آبرو در صحرای کربلا فرزندان امام حسین را چون
بجنگ آوردند در ظلم و ستم کوتاهی نکردند تا آنکه او را شهید کردند   از ظلم بدترین خلایق شهید شد
فرزند دلبند حبیب خدا حسین   بر سر هوای خلعت برین نقد جان بکف   زد پشت پا بمتاع
عیش جهان پشت پا چنین   صاحب فصول المهمه از بعضی از موثقین عامه نقل نموده
که شبی حضرت امیر المؤمنین را بخواب دیدم عرض کردم یا امیر المؤمنین چون شما مکه را فتح کردید
منادی فرمودید که هر که داخل خانه ابوسفیان شود کسی را با او کاری نباشد و خاندان او را
پاس گردانیدید باعتبار خویشی با وجود ناخوشیهای باطنی او را باین اکرام سرفراز ساختید

و فرزند تو حسین در کربلا از جفای یزید پلید شهید شد و با اولاد و عترت او رسید از آل ابو سفیان
ظلمی که نتوان شنید حضرت فرمود که ما بین این دو فرقه ابن الصیفی شاعر ملقب بشهاب الدین
به نظم آورده برو و از او بشنو راوی گوید که من از خواب بیدار شدم و متفکر بودم به مخزن ان شاعر
رفتم خواب خود را باو نقل کردم آن مرد شاعر نعره کشید و قطره اشک از دیده بارید و قسم یاد کرد
که من این ابیات را امشب گفته‌ام و هنوز برای کسی نخوانده‌ام و ابیات این است مَلَکْنا فَکانَ
العَفْوُ مِنّا سَجِیَّةً فَلَمّا مَلَکْتُمْ سالَ بِالدَّمِ أَبْطَحُ یعنی ما شما را بدست آوردیم چون عفو
عادت و ضابطه ما بود از شما در گذشتیم و چون شما ما را بجنگ آوردید سیلهای خون جاری کردید
وَحَلَّلْتُمْ قَتْلَ الأُسارى فَطالَما غَدَوْنا عَنِ الأَسْرى نَعْفُو وَنَصْفَحُ و شما کشتن کسانی را
که اسیر شما شده بودند حلال میدانید و ما پیوسته اسیران خود را عفو میکردیم و از جرم ایشان
میگذشتیم وَحَسْبُکُمْ هذا التَّفاوُتُ بَیْنَنا وَکُلُّ إِناءٍ بِالَّذی فیهِ یَنْضَحُ اگر هیچ تفاوتی در
میان ما و شما نباشد همین تفاوت کافیست که کشتن شما اسیران خود را دلیل بر شقاوت و
گمراهی شما است و رها کردن و عفو کردن ما ایشان را دلیل بر پاک طینتی و نیکویی ما است از کوزه
همان برون تراود که در او است ای برادران ببینید که این قوم بی دین در قیامت در نزد رب العالمین
چه عذر می آورند و جواب محمد مصطفی و علی مرتضی را در واقعه امام حسین که این همه ظلم و ستم
کردند اگر کسی تأمل کند میداند که اندوه رسول خدا و علی مرتضی در واقعه امام حسین به چه مرتبه است
ابن عباس روایت کرده است در وقتی که امیر المؤمنین بجنگ صفین میرفت من در خدمت آنحضرت
بودم چون به نینوی که در کنار فرات است رسیدیم حضرت باواز بلند مرا ندا داد که یا ابن عباس
آیا این موضع را میشناسی گفتم نه امیر المؤمنین فرمود که این موضع را بشناسی چنانچه من میشناسم

بر آینه

بر آینه از این موضع نمی‌گذشتی تا گریان شوی چنانچه من گریان شدم ابن عباس گوید پس آنحضرت
زمان طولانی گریست تا آنکه ریش مبارکش تر شد و اشک بر سینه مبارکش فرو ریخت و ما هم گریستیم
و آنجناب میفرمود آهِ آهِ ما لی وَلِآلِ أَبی سُفْیانَ ما لی وَلِآلِ حَرْبٍ حِزْبِ الشَّیْطانِ وَ
أَوْلِیاءِ الکُفْرِ آه آه مرا چکار است با آل حرب که لشکرهای شیطان و اولیای کفر و عناد و نفاق‌اند
پس فرمود که صَبْراً یا أَبا عَبْدِ اللهِ فَقَدْ لَقِیَ أَبُوکَ مِثْلَ الَّذی تَلْقى مِنْهُمْ صبر کن ای ابا عبد الله
الحسین که پدر تو خواهد رسید مثل آنچه از ایشان بتو رسد پس آب طلبید و وضو ساخت
و نماز بسیار کرد و بعد از نماز باز بهمان قسم سخنان میگفت و میگریست پس آنحضرت را ساعتی خواب
برد چون از خواب بیدار شد گفت ای پسر عباس کجایی گفتم اینجا حاضرم فرمود میخواهی ترا
خبر دهم با آنچه در این ساعت در خواب دیدم گفتم پیوسته دیده تو در استراحت باشد و آنچه برای
تو خیر و سعادت باشد فرمود که دیدم مردانی چند از آسمان بزیر آمدند و علمهای سفید در دست
داشتند و شمشیرها حمایل کرده بودند و شمشیرهای ایشان از سفیدی نور میدرخشید و دور دور
این زمین خطی کشیدند پس دیدم که شاخهای آن درختان سر بر زمین آورده و خون تازه در این
صحرا موج میزد و حسین فرزند جگر گوشه خود را دیدم که در میان این دریای خون دست و پا میزد
و استغاثه میکرد و کسی بفریاد او نمیرسد و آن مردان سفید که از آسمان بزیر آمده بودند میگفتند
صَبْراً آلَ الرَّسُولِ فَإِنَّکُمْ تُقْتَلُونَ عَلى أَیْدی أَشْرارِ النّاسِ صبر کنید ای آل رسول که
شما کشته میشوید در دست بدترین مردم وَهذِهِ الجَنَّةُ یا أَبا عَبْدِ اللهِ إِلَیْکَ مُشْتاقَةٌ و
اینک بهشت ای ابو عبد الله بسوی تو مشتاق است پس آن سفید پوشان بنزد من آمدند و مرا تعزیت
فرمودند و گفتند یا أَبا الحَسَنِ أَبْشِرْ فَقَدْ أَقَرَّ اللهُ بِهِ عَیْنَکَ یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمینَ

ای ابوالحسن شاد باش که حق تعالی دیدهٔ تو را روشن خواهد کرد در روز قیامت پس بیدار شدم و سوگند یاد کردم
بآن خدائی که جان علی در قبضهٔ قدرت اوست که خبر داد مرا راستگوی تصدیق کرده شده حضرت ابوالقاسم
رسول خدا که من خواهم دید این زمین را در وقتی که بیرون بقتال اهل بغی که بر من طغیان کنند و این
زمین کربلا است که حسین در این زمین مدفون خواهد شد با هفده نفر از فرزندان من و فرزندان
فاطمه و این زمین در آسمان معروفست و این زمین را کربلا میگویند چنانچه حرم کعبه و حرم مدینه
و بیت المقدس را نام میبرند پس فرمود با ابن عباس طلب کن در دور این صحرا پشکل آهو را بخدا سوگند
که هرگز دروغ نگفته‌ام و دروغ از رسول خدا نشنیده‌ام و مرا خبر داده است که درین صحرا پشکل چند
خواهم دید که رنگ آنها زرد شده برنگ زعفران ابن گفت که طلب کردم و آن پشکل را مجتمع یافتم عباس
بنحوی که حضرت فرموده بود پس ندا کردم که یا امیرالمؤمنین یافتم آنها را و آنها را برداشت بوئید و فرمود
این همانست که مرا خبر داده‌اند بآن ای پسر عباس میدانی که این پشکلها چیست اینها را حضرت عیسی بن
مریم بوئیده است در وقتی که باین صحرا وارد شده است و حواریین در خدمت او بودند دیدند که
گلهٔ آهوی درین موضع جمع شده‌اند و میگریند پس حضرت عیسی نشست و حواریین در دور او نشستند
پس حضرت بسیار گریست و حواریین بسیار گریستند و سبب گریهٔ آنحضرت را ندانستند پس گفتند
یا روح الله سبب گریهٔ تو چیست حضرت فرمود که میدانید که این چه زمین است گفتند نه حضرت فرمود
که این زمینی است که کشته خواهد شد درین زمین فرزند پیغمبر آخر الزمان و فرزند طاهرهٔ بتول که
شبیه مادر من است در آخر الزمان در این جا مدفون خواهد شد خاک این زمین از مشک خوشبوتر است
زیرا که طینت مبارک آن فرزند شهید است و طینت انبیا و اولاد انبیا چنین میباشند و این
آهوان با من سخن میگویند و مرا خبر میدهند که درین زمین چرا میکنیم برای شوق تربت آن فرزند

مبارک و میگویند

مبارک و میگویند که ما درین زمین ایمنیم ببرکت آن برگزیدهٔ خداوند عالمیان از شر جانوران و درندگان
ایمنیم پس حضرت عیسی آن پشکلها را برداشت و بوئید و فرمود که خوشبوئی این پشکلها برای
خوشبوئی گیاهیست که از این زمین مبارک میروید خداوندا اینها را برین حالت باقی بدار تا پدر این بزرگوار
اینها را ببوید و موجب تسلی او گردد پس امیر فرمود که اینها بدعای آنحضرت تا حال مانده است
و بسبب طول مدت زرد شده‌اند و این زمین کرب و بلا است پس بصدای بلند فرمود که ای پروردگار
عیسی ابن مریم برکت مده قاتلان او را و آنها که اعانت بر قتل آنحضرت خواهند کرد و آنها که یاری او
نخواهند کرد پس بسیار گریست و ما نیز با او گریستیم تا آنکه از بسیاری گریه برو درافتاد مدتی
مدهوش شد و چون بهوش آمد و قدری از آن پشکلها را گرفت و در کنار ردای خود بست
و امر کرد مرا که قدری از آن در کنار ردای خود ببندم پس فرمود که ای پسر عباس هرگاه ببینی که
این پشکلها خون تازه شده است و میریزد بدانکه جگر گوشهٔ من حسین شهید شده است و درین
زمین ابن عباس گفت که من پشکلها را پیوسته در آستین خود بسته بودم و آنها را محافظت
می‌نمودم و زیاده از نمازهای واجب خود در آن اهتمام میکردم پس روزی در خانهٔ خود خوابیده بودم
چون بیدار شدم دیدم که آستینم پر از خون شده و خون از آن پشکلها جاری شده است [illegible]
بر آوردم گفتم قَدْ قُتِلَ وَاللهِ الْحُسَیْنُ بخدا قسم که حسین کشته شد و هرگز از علی دروغ نشنیدم
و هرگز مرا خبری نداد که واقع نشود چون از خانه بیرون آمدم دیدم که غباری مدینه را فرو گرفته
که هیچ یکی را نمیتوان دید قرص آفتاب سرخ شده است مانند طشت خون و دیوارهای مدینه را
سرخ دیدم که گویا خون بر در و دیوار ریخته است پس بخانه برگشتم و گریان شدم و گفتم بخدا سوگند
که حسین شهید شده است ناگاه از ناحیهٔ خانه صدائی شنیدم و کسی را ندیدم که میگفت

اصبروا آل الرسول قُتِلَ الفرخ النحول نزل الروح الامین ببکاء وعویل صبر کنید ای آل رسول
که کشته شد فرزند نازلشد روح الامین با گریه و ناله آمین [گوید] صدای گریه آن شخص بلند شد
و گریه من زیاده گردید دانستم که آنحضرت در آن ساعت شهید شده است و آن روز دهم محرم
بود چون خبر بمدینه رسید معلوم شد که آنحضرت شهید شده است و از آن جماعتی که همراه
آنحضرت بودند نقل کردند که ما بعد از شهادت آنحضرت چنین صدائی شنیدیم و کسی را نمیدیدیم
و گمان کردیم که حضرت خضر است فصل در [خبر] دادن رسول خدا و علی مرتضی از شهادت
امام حسین مخفی نماناد که رسول خدا را پیوسته از واقعهٔ هایلهٔ کربلا خبر داده بودند و داغ آن را
بر دل آنحضرت نهاده بودند از حضرت ابی عبدالله منقولست که وقتی رسول خدا در خانهٔ ام سلمه
بود به ام سلمه فرمود که مگذار کسی را که داخل شود بر من پس امام حسین آمد و او کودک بود ام
سلمه او را نتوانست که منع کند تا آنکه داخل شد و بخدمت پیغمبر رسید پس ام سلمه از عقب
امام حسین داخل شد ناگاه دید که امام حسین بر سینهٔ جد بزرگوار خود نشسته است و پیغمبر خدا گریه
میکند و در دست مبارک او چیزی است و آن را میگرداند پس پیغمبر فرمود ای ام سلمه جبرئیل از
برای من خبر آورده که این فرزند من کشته میشود و این است تربتی که در آن کشته خواهد شد
آن را در نزد خود نگاه دار هر وقت که این تربت را که بینی خون گردید پس بتحقیق که حبیب من
حسین کشته شده است پس ام سلمه گفت یا رسول الله از حق تعالی سؤال کن که این بلیه را
از او دفع کند حضرت فرمود سؤال کردم خدای عز و جل بمن وحی کرد که او را بسبب شهادت
درجهٔ ایست که احدی از مخلوقین بآن درجه نمیرسد و از برای او شیعه چند خواهد بود که
شفاعت ایشان رد نشود و بدرستی که حضرت مهدی از اولاد او خواهد بود فطوبی لمن کان

من اولیائه

من اولیاء الحسین پس خوشا حال کسی که از اولیای حسین بوده باشد و شیعته هم والله الفائزون یوم
القیمة و شیعیان او از همه قسم بخدا رستگارانند در روز قیامت و از سلمان فارسی رضی الله عنه
منقولست که نماند در آسمانها ملکی که بخدمت حضرت نیاید و او را در عزای امام حسین تعزیت نگوید همه
بخدمت آنحضرت آمدند و خبر دادند آنحضرت را بثوابی که حقتعالی بشهادت او کرامت کرده و هر یک آوردند
از برای آنحضرت آن تربت را که آن امام مظلوم را در آن تربت بجور و ستم خواهند شهید کرد و یکیک
آمدند این خبر را می آوردند حضرت میفرمود خداوندا مخذول گردان هر که او را یاری نکند و بکش هر که
او را بکشد و ذبح کن هر که او را ذبح کند و ایشان را بمطلب خود مرسان از حضرت صادق ع منقولست که
چون جبرئیل خبر شهادت امام حسین را برسول خدا داد آنحضرت دست [...] علی بن ابیطالب را
گرفت و بخلوت برد و مدتی با یکدیگر در این باب سخن گفتند و از واقعهٔ جگرگوشهٔ خود گریه بر ایشان
غالب شد و گریهٔ بسیار کردند هنوز از هم جدا نشده بودند که جبرئیل امین نازل شد و گفت پروردگار
شما سلام میرساند و میفرماید که قسم میدهم شما را که در این مصیبت صبر کنید و طاقت آورید پس
ایشان بفرمودهٔ حقتعالی صبر اختیار کردند و اولاد رسول خدا و علی مرتضی طاقت استماع واقعهٔ حسین را
نداشتند ای کاش در کربلا می بودند و لبهای خشکیده و بدن در خون طپیده و سر بریدهٔ او را میدیدند
در ظلمتیم و یا علی از پرده رخ نما   آب حیات ما شو و کشف حجاب کن   شیر حقی و کار تو بر خواهش
حقست   ای شیر حق بخواهش این خوش شتاب کن   شیر فلک که قصد جگرگوشهٔ تو کرد   بر آتش غضب
جگر او کباب کن   آب از حسین کوفی بی باک بسته است   ای شهسوار معرکه پا در رکاب کن   آسفی
علی آل الرسول طویلاً علی الخد دمعی ما حییت لسبیل حزن و اندوه و تاسف من بر آل
رسول دور و دراز است و مادامی که زنده ام در مصیبت ایشان سیل اشک بر رخسار جاری

سبکم قُتِلَ الحُسَینُ اِمامُنا وَ شَفیعُنا وَ مَن لا لَهُ فی العالَمینَ عَدیلٌ کشته شد امام ما و شفیع ما و کشته شد
کسی که درمیان عالمیان عدیل و نظیر ندارد وَ مِن بَعدِهِ السَّجادُ صارَ مُقَیَّداً اَسیراً بَینَهُما بِالفِراقِ عَلیلٌ
و چون امام حسین بدرجهٔ شهادت رسید سید السجاد را در غل و زنجیر کردند و اسیر نمودند و در تشنگی
و بیماری او رحم نکردند یا اَحمَدُ المُختارُ قَد قُتِلَ الحُسَینُ وَ ما لِلیَتامی ناصِرٌ وَ کَفیلٌ ای رسول برگزیده
وای احمد مختار حسین کشته شد و یتیمان او بی یار و بی یاور و بی پرستار ماندند آیا اسد الرحمن
یا شِحنَةَ النَّجَفِ جَزاءٌ وَ صَبرٌ فَالحُسَینُ قَتیلٌ ای شیر پروردگار و ای شاه نجف حیدر کرار خدا ترا
جزای نیکو دهد و صبری کرامت کند که حسین تو کشته شد و در خون آغشته شد خاک چون آغشته
لب تشنگان کربلاست آخر ای چشم بلا بین جوی خونابت کجاست تا نهان شد آفتاب طلعتش در زیر خاک
هر سحر پیراهن شب در بر گیتی قباست

فصل در ذکر گریستن رسول خدا با انبیا

بر آنحضرت و حدیث گریه کردن امام حسین و مقدمات دختر صغیرهٔ امام حسین ع در شام ای برادران کدام واقعه از این وقایع
عظیم تر و کدام مصیبت از مصایب اندوه و محنت و بلا شنیع تر است و کدام قصه از آن عجیب تر و دلخراش
تر که از قرون ظلمی چنین روی نداده و بر هیچ خانوادهٔ چنین ستمی نرفته از این جاست که زمرهٔ انبیای
مرسلین و ملائکهٔ مقربین بموافقت خاتم النبیین درین مصیبت نالان و گریان و مکرر در خواب و بیداری
گریه و بیقراری رسول خدا را با ارواح مقدسه دیده اند و اندوه آنحضرت را در مصیبت حسین مشاهده
نمودند و بعضی از مشایخ نقل کرده اند که مردی را در طواف خانهٔ کعبه دیدند نقابی بر روی بسته و میگوید
خداوندا مرا بیامرز و میدانم نخواهی آمرزید جمعی چون این سخن را شنیدند او را منع کردند که یأس از درگاه
کریم کفر عظیم است آن مرد گفت بیایید حکایت مرا گوش کنید تا بر شما معلوم شود من رفیق آنها بودم که سر مبارک
امام حسین را از کوفه بشام می بردند و ما پنجاه نفر بودیم که نگهبانی آن سر می نمودیم و در هر جا که فرود
می آمدیم

٨٧

و شراب

می آمدیم آن سر مطهر را گذاشته گرداگرد آن حلقه میزدند و میخوردند و من از دور بایشان نظر میکردم و بحال تباه
خود و ایشان میگریستم شبی از شبها شراب خوردند و بیهوش شدند و من هوشیار بودم ناگاه صدای ناله
و زاری بلند شد از عقب آن دیدم درهای آسمان گشاده شد و خیمهٔ از نور فرود آمد و در برابر سر
حضرت امام حسین ایستاد و از آنجا جمعی بیرون آمدند و سر مطهر آن سرور را زیارت کردند ناگاه در بالای
سر خود مردی دیدم با عمامهٔ سفید و جامهٔ سبز ایستاده پرسیدم این جماعت کیستند گفتند مقربان
درگاه الهی یکی جبرئیل و دیگری میکائیل سیم اسرافیل پس جبرئیل داخل خیمه شد و گفت اَنزِل یا صَفِیَّ
الله فرود آی ای آدم صفی دیدم آدم و شیث و جمعی دیگر از انبیا فرود آمدند پس جبرئیل گفت اَنزِل
یا رُوحَ الله ناگاه عیسی با مریم و جمعی از انبیا فرود آمدند و هر یک که فرود آمدند بنزد آن سر می
رفتند و میگفتند اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبدِ الله و آن سر منور را زیارت میکردند و در آخر گفت
اَنزِل یا حَبیبَ الله ناگاه محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی فرود آمدند چون آنحضرت در رسید
سر امام حسین از جای خود حرکت کرد و بقدر قدم پیش باز آمده و پیشانی خود را بر پای مبارک آنحضرت
نهاد و با آواز حزین گفت ای جد بزرگوار ببین از ستمکاران امت را و نابکاران دون بی همت را
که با من چکار کردند و بزبان حال میگفت نمیکنم گلها از قضای امر قضا که نیست عادت ما شکوه ای رسول خدا
و لیکن ای سبب آفرینش اشیا کجا زامتت این چشم داشت بود مرا رسول خدا آن سر بریده را بر
داشت و چنانچه عادت آنحضرت بود آن سر را بر سینهٔ خود گذاشت و گاه روی بر روی او می مالید و زار
زار میگریست و همهٔ انبیا بموافقت آنحضرت گریه و زاری میکردند پس جبرئیل بخدمت رسول خدا
آمد و گفت یا رسول الله اگر رخصت کنی با اهل کوفه و شام همان کنم که با قوم لوط کردم حضرت فرمود که
میخواهم در نزد خدا با ایشان خصمی کنم جبرئیل گفت جمعی از فرشتگان آمدند میگویند ما مأموریم که

این منجاه نفر را هلاک کنیم حضرت فرمود بکنید پس آن فرشتگان چوبهای آتش داشتند بر هر که میزدند فی الفور
میسوخت چون نوبت بمن رسید نعره زدم که الامان یا رسول الله حضرت فرمود خداوند او را نیامرزد من
شک ندارم که دعای آنحضرت مستجابست و از هیبت این واقعه بر خود لرزیدم دیدم صورت من متغیر شده
پس نقاب از روی خود برداشت دیدی او مانند روی خوک بود و اهل حرم او را از مکه بیرون کردند و در
امثال این حکایت بعید نیست و البته روح مطهر حضرت رسالت پناه در مصیبت ریحانهٔ خود امام حسین
بسیار متالم و اندوهناک می باشند و در حق دشمنان و ظالمان آنحضرت نفرین میکنند و محبان و شیعیان
و گریه کنندگان را آنحضرت دعا می نمایند لعنت خدا بر قومی که پیشوای دین و فرزند پیغمبر خود را بقتل
آوردند ای کمربسته بخون ریزی اولاد رسول هیچ آخر ز خدا و ز جهان شرم نبود هیچ
اندیشه نکردی ز رسول ثقلین کز بی حرمت ایشان چه وصیت فرمود آه از آندم که کند فاطمه
از دست تو داد مصطفی بر تو غضبناک علی خشم آورد وَیْلٌ لِمَنْ خُصَمَاؤُهُ شُفَعَاؤُهُ وَالصُّورُ
فِی نَشْرِ الْخَلَائِقِ یُنْفَخُ وای بر قومی که شفیعان ایشان خصمان ایشان باشند در روزی که
صور قیامت بجهت زنده شدن خلایق دمیده شود لَابُدَّ اَنْ تَرِدَ الْقِیَامَةَ فَاطِمُ وَقَمِیصُهَا بِدَمِ
الْحُسَیْنِ مُلَطَّخٌ ناچاره است که فاطمه در روز قیامت بعرصهٔ محشر بیاید و جامهٔ خود را بخون
حسین آلوده باشد و داد خود را از قاتلان حسین بگیرد زیرا که ظلمی که بحسین نمودند دیده و کرده نه
کسی ندیده و نشنیده ایکاش بکشتن مردان اهل بیت اکتفا میکردند و زنان ایشان را اسیر نمی
نمودند برهنه و عریان نمی بردند و در خرابها جای نمیدادند و در کتابی مسمی به بحر الانساب منظور
رسیده که در آنجا که اهلبیت را در شام بودند مردی در نزد یزید علیه اللعنة والعذاب الشدید
که او را طاهر بن حارث میگفتند طاهر گوید شبی در نزد یزید علیه اللعنة ایستاده بودم که یزید را

خواب ربود گفت ای طاهر بیا تا سر خود را بر دامن تو نهم پس من نشستم و یزید علیه اللعنه سر خود را بدامن نهاد و بخواب
رفت و در آن وقت سر مبارک امام حسین را در میان طشت گذاشته در پیش یزید ملعون بود چون ساعتی
از شب گذشت که بیکباره دیدم که فریاد و ناله از پرده گیان حرم امام حسین بناله بلند شد ناگاه دیدم از میان
طشت سر مبارک امام حسین ع بقدر چهار ارش بلند شد و مانند ابری که ببارد آوازی برآمد و میگفت
اَللّٰهُمَّ هٰذَا اَوْلَادُنَا وَ اَکْبَادُنَا وَ هٰذِهِ اَصْحَابُنَا خداوندا این هست اولاد ما و پارههای جگر ما و ایشانها
اصحاب ما یند طاهر ابن حارث میگوید چون این حالت را دیدم آغاز گریه و زاری کردم و جامه را
چاک زدم و بآواز بلند گفتم ای مظلومان شما را چه واقع شده است پرده گیان آنحضرت همه آواز برآوردند
که حضرت امام حسین ع را دختری بود در سن دو سال و حضرت امام حسین او را بسیار دوست میداشت
و حال از ما پدر خود را میخواهد و میگوید پدر من در کجاست یا او را بنزد من بیاورید یا مرا بنزد او برید
در آن اثنا فریاد اهلبیت چنان بلند گردید که یزید ملعون از خواب بیدار شد و سر مبارک امام حسین ع
همچنان ایستاده بود یزید لعین میخواست که با من سخن گوید که متکلم آنحضرت رو بیزید کرد و گفت
و گفت ای پسر معاویه من در حق تو چه بدی کرده بودم که این همه ظلم در بارهٔ من نمودی تن مرا
در خاک کربلا انداختی و سر مرا بخواری تمام از کوفه بشام آوردی و پرده گیان محترم مرا اسیر کردی
و خیمهای مرا غارت کردی فرمود خداوندا آنچه پسر معاویه در حق من کرده است داد مرا از و بستان
همینکه یزید پلید این سخنان را از سر مبارک امام مظلوم شنید لرزه بر اندام آن ملعون افتاد [illegible]
سر امام حسین را نزد پرده گیان حرم بردند چون چشم اهل بیت بر آن سر بی تن افتاد شروع بگریه نمودند
و واعلیاه و واحسیناه بلند کردند همینکه چشم دختر صغیره بر سر پدر خود افتاد دوید بدو دست
سر مبارک پدر را بر داشت و گفت ای پدر بزرگوار تو که میبردی ما را بکه می سپاری و آن سر [illegible]

و گفت

خود میماید تا آنکه جان بجان آفرین تسلیم کرد **مطلب در آنچه در صباح عاشورا روی داد از القای حجت بر اشقیا**

و قصیده از میرزا قوام علیه الرحمه ذکر میشود آه آه از صبح روز عاشورا که شام غریبان کربلا بود واویلا از

آنچه در آن روز بر اهلبیت رسالت روی داد ای صبح ای چو شام چه وقت دمیدن است روز شهادت

غم سر بریدن است ای باد صبحدم تو بسر خاک غم فشان اینهم نه وقت فرصت بی جا دمیدن است

ای آفتاب تیره نه هنگام سیر تواست وقت زوال سبط نبی در رسیدن است امروز حلق تشنه سلطان

کربلا آماده تحمل درد بریدن است امروز شمر کش شود قاتل حسین در انتظار فرصت خنجر کشیدن است

چون صبح روز عاشورا در مصیبت غریبان کربلا با گریبان چاک ناله و گریه و سفیده با سر برهنه در ماتم غزدگان

دشت ابتلا هویدا گشت و پرده ظلمت از کنار افق کشیده شد و هنگام نماز در رسید امام مظلوم بجا آب

نماز ادا کرد و بعد از نماز رو بجانب اصحاب سعادت مآب خود کرده فرمود که گواهی میدهیم که امروز همه

شما شهید خواهید شد بغیر از علی ابن الحسین پس از خدا بترسید و صبر کنید تا به سعادت شهادت

فایز شوید و از مشقت و مذلت دنیای فانی رهائی یابید و بروایت دیگر آن امام مظلوم بعد از

نماز به تهیه صفوف قتال پرداخت و مجموع عسکر قلیل و لشکر جمیل آنحضرت سی و دو سوار و چهل

پیاده بودند و زیاده نیز گفته اند و لشکر مخالفان بروایتی سی هزار بودند و آن شاه والا جاه میمنه

لشکر سعادت اثر را بزهیر بن قیس میسره را بحبیب بن مظاهر سپرد و علم هدایت شیم را بدست برادر بزرگوار

ناس برادر خود حضرت عباس داد مؤمنان لله جان نهاده بکف جملگی باهزار شوق و شعف

از پی جان نثاری شه دین همه بستند بهم مژگان صف و آن امام غریب امر فرمود که آتش در خندقی

که حوالی خیمه ها بود بر افروختند تا آن کافران به نزدیک خیام کرام حرم محترم آن امام نیایند و جنگ از طرف

دیگر باشد و عمر سعد لشکر شقاوت اثر خود را مرتب ساخت میمنه را بعمرو بن حجاج و میسره را بشمر ذی الجوشن

سیم و روایت ضلالت علامت بدریدند و با نهایت بی شرمی و بی حیائی رو بسیاه ملایک پناه آن مقرب

درگاه الهی آوردند چون امام حجاز و صدرنشین مسند اعزاز حضرت امام حسین بی باکی و بیحیائی بزرگ و

کوچک مخالفان عراق را مشاهده کرد دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشت و در مقام رضا و تسلیم

دعائی خواند چون آن اشقیا بخندق رسیدند و راه را از آنجا مسدود دیدند عنان طغیان کشیدند در

آنحال ملعونی دست بر هم زد ندا کرد که ای حسین و ای اصحاب حسین بشارت باد شما را بآتش که در دنیا

برای خود بزودی افروختید حضرت دعا کرد که خداوندا بزودی در دنیا او را بعذاب آتش بچشان

ناگاه باعجاز آنحضرت اسب آن ملعون رم کرد و او را در خندق انداخت و بسوخت و از آتش دنیا

بزبانه جهنم واصل شد پس ملعونی ندا کرد که یا حسین و اصحاب حسین نظر کنید بسوی آب

فرات که مانند شکم مار میدرخشد و موج میزند بخدا قسم که یکقطره از آن نخواهید چشید تا جرعه

ناگوار مرگ را بیاشامید حضرت فرمود که او و پدر او بهره دار از اهل جهنم اند خداوندا این ملعون را

امروز از تشنگی هلاک کن پس در همان ساعت باعجاز آن امام مظلوم تشنگی بر آن خبیث غالب شد

و از اسب در گردید و بجهنم رفت و در روایتی ستم اسبان لب تشنه بجحیم رسید و بروایت امام زین العابدین

پسر محمد بن اشعث نزدیک لشکر آمد و گفت ای حسین پسر فاطمه تو چه حرمت از حضرت رسالت داری

که دیگری ندارد حضرت آیه تلاوت کرد که دلالت بر فضیلت آل محمد میکرد و حضرت آن ملعون را نفرین

کرد و در همان ساعت به بدترین وجهی بعذاب شدید رسید و چون تشنگی بر اهلبیت و اصحاب

آنحضرت کردید یزید بن حصین همدانی از جمله شیعیان آنحضرت بود بخدمت آنحضرت آمد و اجازت

طلبید که با آن کافران سخنی چند بگوید چون مرخص شد در برابر آن اشقیا آمد و گفت

ایها الناس بدرستی که حق تعالی محمد را براستی فرستاده که بشارت دهد مردم را بثواب خدا

و بترساند ایشان را از عذاب او و دعوت نماید خلایق را بسوی خالق و چراغ افروختهٔ راه هدایت بود و اینک
آب فرات که سگ و خوک از آن می آشامند و شما حایل شده اید میان آب و فرزند پیغمبر خود چون بود آب
ندادن بجنابی که بود فیض باب انا شرخاک در شراب لقا گو اگر قصهٔ بی آبی لعلش شنود دود شود
که بر آید ز دل سنگ صدا آن سگان بی حیا در جواب گفتند که سخن بسیار مگو او را آب نمیدهیم تا از تشنگی هلاک
شود چنانچه عثمان تشنه کشته شد و بروایتی شمر ذی الجوشن بکنار خندق آمد و گفت ای حسین
آتش دنیا را پیش از آتش آخرت اختیار کردی حضرت فرمود ای فرزند شبان بزودی معلوم خواهد شد
که تو بی سزاوار آتش جهنم مسلم ابن عوسجه گفت یابن رسول الله دستوری ده که تیری بر این ملعون
بیندازم که این از جمله شقی تر است حضرت فرمود که من ابتدا بقتال نمیکنم و میخواهم حجت خدا را بر
ایشان تمام کنم بریر بن خضیر در مقابل آن سپاه روسیاه رفت و گفت ای گروه بیحیا از خدا بترسید
که حرمت و ذریت و اهل بیت و فرزندان حضرت رسالت بر بین شما آمده اند و مهمان شما گردیده اند
نسبت بایشان چه اراده دارید گفتند میخواهیم ایشان را بدست پسر زیاد دهیم که آنچه خواهد با ایشان
بعمل آورد بریر گفت آیا راضی نمیشوید که بوطنهای خود برگردند وای بر شما ای اهل کوفه آیا [illegible]
نامهای خود را که مؤکد بایمان نوشته بودید بر طاق نسیان گذاشتید ای بیشرمان شما باهل
پیغمبر خود نوشتید که بدیار ما بیایید که جان خود را فدای شما میکنیم اکنون که آمده اند آب فرات را
از ایشان مضایقه میکنید و میخواهید پسر زیاد بی بنیاد را بر ایشان مسلط گردانید رعایت
پیغمبر خود را در حق فرزندان او نمیکنید بد کرده‌اید رسید الحال خدا شما را در قیامت سیراب
نگرداند چون از ایشان جواب شافی نشنید روی از ایشان گردانید و گفت الحمد لله بینائی
من در ضلالت و کفر شما زیاده شد خداوندا بیزاری میجویم بسوی تو از افعال ناپسندیدهٔ ایشان

پس در حق

پس در حق ایشان نفرین کرد چون اشقیا تیرهای نفاق بجانب او انداختند برگشت بخدمت حضرت امام حسین ع
آمد چون سید الشهدا اصرار آن گروه را بر قتل اخیار مشاهده کرد بجهة آنکه حجت بر ایشان تمام کند برخواست
و عمامهٔ حضرت رسالت را بر سر انور بست و شمشیر آنحضرت را حمایل کرد و بر اسب آنحضرت سوار شده در
برابر لشکر اعدا آمد و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا کرد و در آخر خطبه بصدای بلند
ایشان را ندا کرد که شما را بخدا قسم میدهم که آیا مرا می شناسید گفتند بلی تو فرزند و فرزندزادهٔ
رسول خدائی فرمود قسم میدهم شما را که میدانید جدم حضرت رسالت پناه است گفتند بلی فرمود که میدانید
فاطمه مادرم دختر محمد است گفتند بلی فرمود میدانید که پدرم علی ابن ابیطالب است گفتند بلی فرمود
که میدانید که جدهٔ مادرم خدیجه دختر خویلد است که پیش از جمیع زنان این امت مسلمان شد گفتند بلی
فرمود که میدانید حمزهٔ سید الشهدا عم پدر بزرگوار من است گفتند بلی فرمود جعفر پرواز کننده در بهشت
عم من است گفتند بلی فرمود که میدانید شمشیر حضرت رسول را حمایل کرده ام و عمامهٔ آنحضرت را
بسته ام و بر اسب آنحضرت سوار شده ام گفتند بلی فرمود که میدانید که پیش از همهٔ این امت اسلام
آورد و از همه کس داناتر و بود و بار تر بود و ولی و مولای هر مؤمن و مؤمنه بود گفتند بلی فرمود پس بچه جهة
خون مرا بر خود حلال کرده اید و حال آنکه پدرم در روز قیامت گروهی را از حوض کوثر دور خواهد کرد
چنانچه شتر بیگانه را از آب رانند و لوای حمد در روز قیامت در دست جد من خواهد بود
آیا نشنیده اید که رسول خدا در حق من و در حق برادر من گفت که بهترین جوانان بهشتند اگر شنیده اید
و سخن مرا باور نمیکنید از جابر انصاری و ابوسعید خدری و سهل ساعدی و زید بن ارقم و
انس ابن مالک و سایر صحابه که زنده اند بپرسید تا شما را خبر دهند آن ملعونان در جواب
حجتهای شافیهٔ آنحضرت گفتند همه را میدانیم و دست از تو بر نمیداریم تا آب تشنه مرگ را بچشی پس

حضرت دست بر ریش مبارک خود را گرفت و در آن وقت عمر شریف آنحضرت به پنجاه و هفت سال رسیده بود
پس فرمود که شدید شد غضب خدا بر یهود در هنگامیکه گفتند عزیر پسر خداست و شدید شد
غضب خدا بر نصاری در هنگامیکه گفتند مسیح پسر خداست و شدید شد غضب خدا بر مجوس در وقتی
که آتش پرستیدند بغیر از خدا و شدید شد غضب الهی بر این گروه میخواهند مرا که فرزند پیغمبرم الشام
بقتل آورند مجملا ای برادران تحمل کنید در بیکسی و غریبی آن امام مظلوم و حجتهای شافیه آن شهید
معصوم را نظر نمائید در شقاوت آن قوم بی حمیت سخنان آنحضرت سنگ را میشکافت در دلهای
سخت ایشان اثر نکرد و در کینه جوئی افزودند و دست تعدی بآنحضرت و یاران او گشودند و او را
از دم شمشیر شربت شهادت چشانیدند و در خاک و خون کشیدند میرزا قوام الدین علیه الرحمه که از
جمله افاضل بود در مرثیه آن امام مظلوم قصیده سنی انشا کرده و آن را باشعار فارسی ترجمه نموده
قصیده با ترجمه ایراد میگردد خلیلی شقا الجیب بالحسرات و فی ما یا اسعادی علی الزفرات
ای دوستان گریبان در مصیبت حسین چاک نمائید و در ریختن اشک مرا یاری کنید دوستان چاک
نمائید چو گل جیب کنار اشک از دیده ببارید چو باران بهار فانی تذکرت الحسین و صحبه
نبات کم قلبی علی الجمرات زیرا که من بخاطر آوردم حسین را و اصحاب او را و آتش مصیبت ایشان در دل
من افروخته شد یاد لب تشنگی شاه شهیدان افروخت در دلم آتشی از سینه بر انگیخت غبار و
قلت کما قال الخزاعی لیتنی دفنت فیهم قبل حین وفات و گفتم چنانچه دعبل خزاعی در قصیده
خود گفت که ای کاش پیش از آنکه مرگ بمن برسد در میان شهیدان کربلا می بودم و در راه امام حسین
شهید میگردیدم کاش میبود سرم در قدمش چون نعلین کاش میگشت تنم در ره خیلش چو غبار
بنفسی حسین حین سار باهله من الحرم المحفوف بالبرکات جان من فدای حسین باد در حینی

که از حرم بیرون آمد با اهلبیت و یاران خود جان من باد فدایش که ببیداد یزید از حرم رفت چه آرام ز دل اهل عرب
فکار فغارت عیون المجد من اهل یثرب و ناضت ماء زمزم بهملات از رفتن آنحضرت
فرو رفت چشمه سار بزرگی از اهل مدینه و از جدائی آنحضرت آب در گوشهای چشم زمزم گشت سنگ
بر سینه زنان کعبه بدبر کرد لباس حجر عریان شد افتاده ز حسرت یکبار و اقفر جمع و المشاعر
عطلت و لم یعرف المعروف فی عرفات عرفات آه کشید از دل شعر نالید با صفا مروه شد ذکر ام
تیره و تار و قد ارسلت اهل العراق بعذرهم صحایف تدعوه بلطف نکات اهل عراق نامها
از مکر و حیله بآنحضرت نوشتند و او را طلبیدند کوفیان در طلب بر قرآن شمع هدی نامها چون
پر پروانه فرستاده هزار هلم الینا بالسعادة مقبلا اولتنظم امر الدین بعد شتات چو شود
بخیر و سعادت بدیار ما بیائی و امر دین را که متفرق شده جمع نمائی بر سر ما چو هما سایه دولت
بفکن که بلطف تو بود در دو جهان استظهار فلما دنا من ارضهم بکرامة تلقاه جیش من طغاة
بغات چون آنحضرت نزدیک دیار ایشان رسید لشکری از طاغیان و بدکاران آنحضرت را استقبال
کردند سید سرور ابرار چو آمد بعراق لشکری دید که حر بود بر ایشان سردار فصدوه بالعدوان
صدا فقال ما تسمون هذه الارض فی الفلوات پس راه را بر آنحضرت بستند و اندام عداوت فا
ظاهر شکستند تا بزمین کربلا رسیدند فرمود این چه زمین است راه بستند بر آن سرور دین از
چپ و راست پس بگفتا این چه مکانست چه مشکل شده کار فقالوا تسمی کربلا و نینوی و بالطف
تدعی یا ابن خیر بنات گفتند این زمین را کربلا و نینوی نامند و طف نیز خوانند ای پسر بهترین دختران
نینوی خواند کسی طف دگری داد جواب کربلا گفت یکی سوخته لب در اظهار فقال انجوا ارض
کرب و محنة و ارض بلا یعقب النکبات چون نام کربلا شنید فرمود شتران را بخوابانید

دارد
که این زمین کرب و محنت و منزل بلاست بیت شه فرمود که بار از شتران بار کنید کین زمین کرب و بلا
محنت بسیار وَحُطُّوا رِحَالِي وَاضْرِبُوا قُبَّةَ الْعُلَى فَفِيهَا يُنَادِ النَّبِيُّ بِالْعَبَرَاتِ بار رحال ابریز آرید و قبه
و خیمه برپا کنید که درین زمین فرزندهای مارا نیزه میشود لاله‌زار بود از خون شهیدان سیراب خرم او را شود
از اشک اسیران گلزار وَتُنْهَبُ أَمْوَالِي وَتُهْتَكُ حُرْمَتِي وَتُقْتَلُ أَصْحَابِي بِغَيْرِ تِرَاتِ اموال من
درین جا غارت شود و هتک حرمت من شود و اصحاب من کشته شوند و طلب خون ایشان کسی ننماید
خیمه آل درین دشت نگون سار شود کار اصحاب درین عرصه فتد از پرکار دجله خون رود از دیده ایسی
کز فرات اهل نبی را نه دهد آب کسی فَقَامَ عُبَيْدُ اللهِ بِالْحُمْقِ فَادَّعَى فَنَادَى ابْنَ سَعْدٍ خَاسِرَ الصَّفَقَاتِ
تَخَيَّرْ قِتَالَ السِّبْطِ يَهْنَاكَ مُلْكُ الْعُلَى بِمَنْشُورِ مُلْكِ الرَّيِّ وَالرُّتَبَاتِ ابن زیاد احمق خاربا
بان جفا ابن سعد را خواند که قتال حسین را اختیار کن تا بمرتبه بلند رسی و منشور ایالت ری را و
بزرگی بندگان بتو دهیم خار صحرای جفا ابن زیاد ملعون عمر سعد لعین را الفسوق ساخت زبون
گفت سردار سپه باش بمیدان حسین تا بدولت شوی از حشمت ری قارون فَجَاءَ يَقُودُ الْجَيْشَ
بِالْخُبْثِ قَاصِدًا لِحَرْبِ الْإِمَامِ الطَّيِّبِ الْمَلَكَاتِ ابن سعد لعین لشکر کشید و بحرب امام پاکیزه اخلاق
آمد گشت آن تا به اصحاب شقا عازم حرب باامامی که بقرآن شده فضلش معروف فَأَنْذَرَهُمْ نَهْيَ
الْإِلَهِ وَبَطْشَهُ فَلَمْ يَنْفَعِ التَّذْكِيرُ بِالْمُنْكَرَاتِ آنحضرت ایشان را از قهر و غضب الله ترسانید لیکن
بآن سنگین دلان اثر نکرد بیمشان داد امام از غضب قهر خدا دلشان بود بآلایش دنیا مفتون
فَقَالَ لَهُمْ تَسْتَمْهِلُ الْقَوْمَ لَيْلَةً نَقُومُ بِذِكْرِ اللهِ وَالصَّلَوَاتِ پس آنحضرت با ایشان گفت یک
امشب ما را مهلت دهید تا بذکر خدا و نماز و دعا قیام نمائیم پس نخرمود که خواهم یک امشب مهلت
بهر احیا و عبادت که بود شوق فزون فَقَامُوا بِإِحْيَاءٍ إِلَى الصُّبْحِ خُشَّعًا يُنَاجُونَ رَبَّ النُّورِ وَ

والظلمات

حا

وَالظُّلُمَاتِ در آن شب غریبان کربلا تا صبح احیا داشتند و باخدا نور و ظلمت مناجات میکردند همه شب
تا نفس صبح لقا زنده دلان راز گفتند بدارنده اسرار درون وَقَدْ كَتَبَ الْأَفْلَاكُ عَيْنًا فَأَبْرَزَتْ
بَنَاتِ النَّعْشِ وَابْتَغَى الدَّهْرُ وَجْهَهُ عَدَاةً وَقَدْ نَشَرَ اللَّيْلُ الدُّجَى وَانْبَرَى بَاكِيًا فَشَقَّ الصَّبَاحُ الْجَيْبَ
بِالْكُرُبَاتِ آسمانها سرو شئی کردند و سفیدی روز ظاهر شد و شب گیسوهای خود را اظهار کرده
و پریشان کرده و گریبان بود و صبح در عزای مظلومان گریبان درید آسمان گردش حبشی بنمود از سر کین
که سیاهیش نهان شد ز جهان وقت سکون گیسو شام آشام پریشان شده بود چاک زد صبح
گریبان خود از غصه کنون فَبَادَرَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ فَبَادَرُوا إِلَى جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ بِالرَّغَبَاتِ
اصحاب آن امام یک یک بجهاد می رفتند و بسوی بهشت مبادرت میکردند و با شوق و رغبت
جان خود را نثار آنحضرت نمودند جان نثاران سوی میدان سعادت رفتند گوی سبقت ز میان برده
بمردی بردند فَأَحْسِنْ بِهِمْ أَصْحَابَ صِدْقٍ بِجَدِّهِمْ يَعُدُّونَ حَتْفَ النَّفْسِ عَيْنَ حَيَاةٍ چه
اصحاب نیکوئی بودند اصحاب آنحضرت که جد و جهد در جهاد نمودند و جان دادن را عین حیات
می شمردند راست کیشان حقیقت چه گذشتند ز سر بنهادند چه همه پای شرف بر گردون
يُنَادِي بِبَعْضٍ بَعْضُهُمْ لِيُبَشِّرُوا بِمَقْدَمِهِ رِضْوَانَ فِي الْغُرُفَاتِ اصحاب بعضی بر بعضی پیشی میگرفتند
تا آنکه رضوان جنان را بقدم شاه تشنه لبان بشارت دهند مژده مقدم شاه شهدا را به بهشت
پیش بردند پس گل زده از لاله خون نور چشم نبی از دوری احباب گریست تیره شد انجم و خورشید جهان
تا بگریست فَلَمْ يَبْقَ مِنْ أَصْحَابِهِ غَيْرُ آلِهِ وَلَيْسَ لَهُمْ مِنْ نَاصِرٍ وَمُوَاتٍ همه اصحاب
آنجناب کشته شدند و بغیر از آل کرام آنحضرت کسی نبود که ایشان را یاری و یاوری کند آه از آن دم
که ز اصحاب در آن عرصه کین بجز از آل نه دید آن شه ارباب یقین هُنَاكَ دَعَا هَلْ مِنْ مُغِيثٍ

بعثنا ایتوبیه الرحمن فی العرصات درالحال آنحضرت فرباد براورد که ایا کسی هست تا به یاد ما برسد تا در قیامت
خدا و را ازعذاب ایمن کردانند گفت آیا بود از بهر خدا ادرسی کمک کند یاری با ما شود از لطف قریش فتیة هم من شجرة
نبویة و فوادتیهم فی الله بالمهجات عترت پیغمبر جان فدای آنحضرت کردند و دین خود را بجان ها
خود نگاه داشتند عترت پاک نبی قدوة ارباب وفا جان نمودند فدا بهر پرستاری دین فیا هو الذی
اصابهم الردی کرامنا وما سلکوا طریق هدایة اقارب آنحضرت باشتیاق تمام جهاد کردند و شهید شدند
و از راه هدایت بیرون نرفتند فمن جاشی حکم السیف وجبهة بیننع دم قد خضبت الوجنات و من
علوی فی خفیة من مذلة وقد حل فوق النجم بالدرجات چه بسیار جوانان هاشمی که بشمشیر روی او مجروح
شد و رخسار او بخون خضاب شد و چه بسیار از جوانان علوی که بر خاک مذلت افتادند و حال آنکه درجه
و مرتبه ایشان از ستاره بالاتر و بلندتر بود نونهالان امامت که خرامان رفتند یافت از قامتشان
باغ شهادت تزیین قاسم این که بمشهد قد افتاده بخاک علوی بین که ببالا است سهی سرو کزین حسنی
کشته بخون چهره حسنش گلگون از حسینی شده گلگون زخون یا رنگین جعفری را شده رخ همچو گل نیلوفری
ار عوان کشته زحرب عقیلی نسرین فنوحوا علی السادات من آل هاشم و نوحوا ابیت الوجد و الزفرات
علیا و عباسا و عونا و قاسما نجوم العلی و المجد منتثرات ای شیعیان نوحه کنید بر آقایان آل
هاشم و اندوه و ناله خود را اظهار کنید بر عترت پیغمبر خود علی اکبر و عباس و عون و قاسم ستاره های علو و بزرگی
که در صحرای کربلا پراکنده شده بودند گریه در ماتم سادات نمایید از دل ناله از سر آرید ز جانهای حزین فاش
ببینید قیامت که فرو ریخته است اختران شرف برج کرامت بزمین آفتاب فلک قدر نموده است زوال
منکسف کشته مه عزت و مهر اجلال و تتمه این قصیده در مجلس شهادت مرقوم کردد انشا الله تعالی مشکوة
هفتم در شهادت یاران و اصحاب حضرت امام حسین و درین مشکوة است ثواب گریه بر حسین

دفضایل

وفضایل آنحضرت و خبر دادن رسول خدا از شهادت آنحضرت و مسلمان شدن کفار و شهید شدن
در راه آنحضرت بمعجزه آنحضرت و درین مشکوة پنج مصباح است مصباح اول در شهادت حر و پسر
و غلام او بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم رزیتنا علی غریب الغرباء و شهید
الشهداء قتیل الادعیاء و ساکن ارض کربلاء شریف النسب منیف الحسب کثیر المناقب
جزیل المواهب المجتهد فی الطاعة و عضد الامة قتیل اهل الارتیاب و بغاة الاحزاب
المخلی من الدیار و الذبیح بلا انصار نجیب الطرفین السید المظلوم ابی عبد الله الحسین
آه واویلاه واحسرتاه قتل سبط الرسول و فتاه و استبیح اهله و حماه بالهوان
مصیبة انزعج منه الرسول و بکی قلبه المهول و عزاه الملئکة و الانبیاء و فجعت
امه الزهراء و اختلفت جنود الملئکة المقربین تعزی ابیه امیر المؤمنین و اقیمت
له الماتم فی اعلا علیین و لطمت علیه الحور العین و بکت السماء و سکانها و
الجنان و خزانها و الهضبات و اقطارها و البحار و حیتانها و مکة و بنیانها قتلا
لقوم جعلوا القران عضین و دشعوا السهام و السیوف علی اهل الدین فقتلوا
الحسین عطشانا و هتکوا عدوانا و احرموا فی خباه نیرانا و عدوا علی نعشه
فرسانا فلعنة الله علیهم اجمعین فصل در ترغیب گریه بر آنحضرت و ثواب آن
صبح هر روز شد از صف مشرق پرا فروز دلا یا فلک بند دیگر که خرمی نخل عزا میماید از شفق پرده فرش انداز
یاسر شاه شهید الست در طشت طلا سرنگون از موج خون شد خیمه آل رسول یا فتاده نوح را کشتی
بگرداب بلا کرد باد از تربت لب تشنکان کرد علم باز حسرت خاک بر سر میکند آب بقا از پی خورشید تابان
در شفق زد غوطه شام با بخون آلوده گیسوی شهید کربلا در شب از انجم شود چشم ملایک اشکبار

بار این غم بر تن افلاک باشد دائما درتن گردون الف داغی است مدی کهکشان با کربلا نسبت چاک از ماتم آل عبا
چون شهرها اهل جهان را دل در آتش زین عزاست سینه ما از داغ این ماتم زنیل کربلاست ای عزیزان کدام
دل از مصیبت کربلا سوخته نشد وکدام سینه از آتش این واقعه برافروخته نگردید جان ما زمره
شیعیان فدای آن شاه شهیدان در زمین بادیه حرمان وکشته ارباب جهل و طغیان و اولاد بی‌دین
که رسول خدا آن را بر دوش بر وردی از سر تیرهای جفا سر تا پا مشبک کردید و تنی که فاطمه آن را در آغوش
بر وردی بشمشیرهای اعدا پاره پاره کردید و در خاک طپیده و آخر تا اعضای فرزند مرتضی را از یکدیگر
جدا ساختند و بی غسل و کفن در بیابان کربلا انداختند گلوی مبارکش که بوسه گاه رسول خدا بود
بریدند و سر مطهر او را بر نیزه نمودند جسم نورانی او را در آفتاب انداختند و خیمه‌های حرم او را آتش
زدند و اموال او را بغارت بردند و زنان و اطفال او را اسیر کردند آه مَنْ غَسَّلَكَ يا حُسَيْنُ وَ
مَنْ دَفَنَكَ يا نُورَ عَيْنَاهْ آه ترا که غسل داد ای حسین و که ترا دفن نمود ای نور دو عین من جاءَ
بِالْحَنُوطِ يا إمامي وَمَنْ أَتَى بِالْكَفَنِ مَنْ يَكُونُ ای سید و امام من که حنوط برای تو حاضر
کرد و که کفن بجهة تو آورد آه بود کافور تو زخاک کربلا هم کفن از تن باد صبا بود غسل او ز خون
حنجرش بود تابوتش ز چوب نیزه‌ها مَنْ قالَ الصَّلوةَ ماتَ الْغَرِيبُ وَمَنْ صَلَّى عَلَيْكَ الرَّ
كَعَتَيْنِ يا أبا عبد الله که بر سر جنازه تو ایستاد و گفت الصلوة به نماز حاضر شوید که غریبی
از دنیا رفته و که بر تو دو رکعت نماز کرد وَمَنْ رَبَّعَ جِنازَتَكَ الشَّرِيفَةَ وَمَنْ خَطَّ لَكَ
فِي الثَّرى دَفِينًا که چهار گوشه جنازه ترا بدوش گرفت و که ترا بقبر داخل کرد و دفن نمود
وَمَنْ يَحْفِرُ لِقَبْرِكَ يا قَتِيلًا وَأَيْنَ مَنْ يُصَلِّي الْقِبْلَتَيْنِ که قبر مطهر ترا حفر کرد ای
کشته تیغ جفا و کجا بود پدر تو که در دو قبله نماز کرد از حضرت امام جعفر الصادق ع روایت کرده اند

که روزی

که روزی ام سلمه صبح گریان از خواب بیدار شد از او پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت باید فرزند
من حسین شهید شده باشد زیرا که از وقتی که رسول خدا از دنیا رحلت کرده بود من آنحضرت را
در خواب ندیده بودم امشب آنحضرت را در خواب دیدم متغیر الحال و غمگین و ژولیده و گرد آلوده گفتم
یا رسول الله این چه حالتست که در شما مشاهده میکنم فرمود که در تمامی این شب قبر حسین و اصحاب حسین را
میکندم و ایشان را دفن میکردم و الحال از دفن ایشان فارغ گردیدم ای برادران دین و عزاداران حسین
کو تا بی متمایید و علی مرتضی و فاطمه زهرا را از خود راضی نمائید از چشمه چشم آب ده خاک دیار کربلا
تا نخل امیدت ثمر دهد بار از نهال کربلا چه ثوابها که تعزیه داران سید الشهدا را وعده داده اند و چه
نعمتها که بجهت ماتم زدگان مصایب کربلا آماده کرده اند و در عیون اخبار الرضا از آنحضرت
منقولست که فرمود وَمَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فِينا دَمْعَةً أَوْ قَطَرَتْ عَيْنَاهُ فِينا قَطْرَةً بَوَّأَهُ اللهُ الْجَنَّةَ
کسی که گریه کند و دیده‌اش در مصیبت ما یک قطره اشک بریزد ببارد حقتعالی او را در بهشت جای دهد پس
بر محبان و شیعیان آنحضرت لازم است که در ریختن اشک مضایقه ننمایند و بقطره اشک بهشت
جاوید تحصیل کنند و چگونه نشود که محبان و شیعیان بر آنحضرت اشک خونین از دیده نبارند و حال آنکه
مصیبت آن امام مظلوم تمام عالم را قرین غم ساخته و شراره الم در دلهای مقربان انداخته اجرام فلکی
از این واقعه متاثر و اجسام عنصری مکدر گشته مه در کلف از محنت طفلان حسین است خور
در تب و تاب از غم هجران حسین است گردون که سراپا همه چشم از انجم در آرزوی روی درخشان
حسین است گوئی شده رنگین ز شفق دامن افلاک غلطان ز گل اشک یتیمان حسین است

فصل در فضیلت آنحضرت بمناجات

خدا و جواب شنیدن باید شیعیان از فضیلت و قدر و منزلت آنحضرت
غافل نباشند و بدانند که آنجناب مجموعه فضایل و مناقب است و در کتاب بحار الانوار از کتاب عیون المحاسن

نقل کرده اند که آنحضرت با انس ملک سیر میفرمودند تا بتوده برحتبهٔ خود آمد که گریست و بعد از آن بد انس فرمود که از نزد من
دور باش انس گوید من خود را از آنحضرت پنهان کردم پس حین ایستادن آنحضرت در نماز طول کشید صدای
آنحضرت را شنیدم که میگفت یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدک الیک ملجاه ای پروردگار ای بزرگوار
من تو مولای و صاحب اختیار منی پس رحم کن بندهٔ ضعیفی را که پناه و امید دارد بسوی تو است یا ذا المعالی علیک
معتمدی طوبی لمن کنت انت مولاه ایصاحب بزرگواریها و بلندیها از تو است اعتماد من خوشا حال
کسی که تو آقای او باشی طوبی لمن کان خادما ارقا یشکوا الی ذی الجلال بلواه خوشا حال کسی که عمر
بخدمت تو صرف کند و شبها را به بیداری گذراند و شکایت کند بسوی ذوالجلال زحمت و بلای خود را
و ما به علة و لا سقم اکثر من حبه لمولاه خوشا حال بندهٔ که با او علتی و بیماری نیست و بسیار نکند
دوستی خود را از برای مولای خود اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه هرگاه شکایت
کند بر کند کی احوال خود و غصهٔ خود را اجابت کند خدا او را لبیک گوید اذا ابتلی بالظلام مبتهلا
اکرمه الله ثم ادناه خوشا حال بندهٔ که هرگاه شب بر او وارد شود بدرگاه خدا تضرع و ابتهال نماید
خدا او را گرامی دارد و او را بخود نزدیک سازد پس ندائی رسید که لبیک عبدی و انت فی کنفی و کلما
قلت قد علمناه لبیک ای بندهٔ من و تو در پناه منی و هر چه گفتی به تحقیق که ما آن را دانستیم صوتک
تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه و صدای فرح افزای ترا اشتیاق دارند ملائکهٔ
من که آن بشنوند پس کافیست ترا این قدر دانکه کردی بواسطی که صدای ترا ما شنیدیم دعاک
عندی یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه دعای تو در نزد ما جولان میزند در حجابها
پس بس است ترا که این ماه پرده از تو برداشتیم لو هبت الریح من جوانبه خر صریعا لما تغشاه
هرگاه باد بوزد از اطراف او بر زمین می افتد بجهة الخبه باو در رسد از غایت خضوع و خشوع و فروتنی

در عبادت

در عبادت و کثرت حیرت از ملاحظهٔ جلال حدیث سلنی بلا رغبة و لا رهب و لا حساب انی انا الله سوال
کن از من بدون رعب و ترس و بی حساب بدرستی که بتحقیق که منم خداوند عالمیان پس کسی را که این
قدر و منزلت او است کجا رواست که او را مانند گوسفند ذبح نمایند و بدن او پامال سم اسبان و سر
او را زینت سنان کنند تا بنای آسمان شد و نداد در آفاق آشوبی حنین جبرئیل از خویش
رفت آندم که دید بر سر نیزه سر سلطان دین لهفی علی السبط و ما ناله قد مات عطشانا نائیا
بکربلاء الظماء ای وای از حسرت و اندوه من بر سبط رسول خدا و مصیبتی که بآن حضرت رسید آن امام
مظلوم با لب تشنه شربت مرگ چشید و جرعهٔ آب باو ندادند لهفی لمن نکس عن سرجه لیس من
الناس له من حماء واحسرتاه بر شهیدی که از روی زین بر زمین افتاد و در میان مردمان کسی
او را حمایت نکرد لهفی علی بدر الهدی اذ علی فی رمحه تحکیه بدر الدجا واویلاه واحسرتاه
بر سر مطهر آن سرور که بدر هدایت بود و بر نیزه کرده بودند و ماه شب چهارده از آن نور
لهفی علی النسوة اذ برزت تشتاق سوقا بالعناء و الجفاء واحسرتاه بر زنان آنحضرت
که در پرده بودند و بمشقت و جفا ایشان را باسیری میبردند لهفی علی تلک الوجوه التی
ابرزن بعد الصون بین الملا ای وای از اندوه من بر آن رویهائی که در حجاب عصمت
پنهان بود و اشقیا آن ها را در میان مردمان تماشا کرده بودند و نامحرمان میدیدند لهفی
علی ذاک العذار الذی عفره بالطف تراب العراء ای وای از اندوه من بر آن عذار
و رخساری که بخاک کربلا مالیده شد و غبار آن بر آن نشست لهفی علی ذالک القوام
الذی حناه بالطف سیوف العداء واحسرتاه بر قامت چون سرو روان که در کربلا شمشیر
دشمنان او را خم کرد از ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا فرمود قصری دیدم در بهشت از

یکدانه مروارید سفید که در آن شکافی بود گفتم ای حبیب من جبرئیل این قصر از کیست گفت از برادرت حسین است
چون پیش رفتم سیبی دیدم آن را برداشتم و شکافتم از میان آن حوریه بیرون آمد که موی مژگان او
بسیاهی سینه کرکس بود پرسیدم که تو از کیستی او بگریه درآمد و گفت از فرزند شهید تو حسین

فصل در خبر دادن حضرت رسول بشهادت امام حسین و بوسیدن گلوی او را

و گریستن و فرمودند
رسول خدا که موضع شمشیر دشمنان تو را می بوسم مخفی نماناد که رسول خدا از واقعه کربلا خبر داده
بودند و آنحضرت نیز بوسیدند از شهادت امام حسین خبر میداد ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است
که صفیه دختر عبد المطلب گفت من قابله امام حسین بودم و چون آنحضرت از شکم مادر بزیر آمد
حضرت رسول فرمود که ای عمه بیار فرزند مرا گفتم یا رسول الله هنوز پاکیزه نکرده ام حضرت فرمود
که تو او را پاکیزه میکنی خدا او را طاهر و پاکیزه گردانیده است پس چون او را بخدمت آنحضرت بردم
در دامن خود گذاشت و زبان مبارک او را در دهان او جاری میشد این دهان بود که
در کربلا شد پر از خون ز خدنگ اعدا پرورید شه بی از شیر جان عاقبت کشته شد از
تیغ جفا پس آنحضرت دو دیده او را بوسید و او را بمن داد و میگریست و میفرمود که خدا لعنت کند
گروهی را که ترا شهید میکنند ای فرزند من و سه مرتبه این سخن را فرمود گفتم پدرم و مادرم فدای
تو باد که او را خواهد کشت فرمود که باقی مانده گروه ستم کننده از بنی امیه لعنهم الله و از حضرت
امام محمد باقر منقولست که چون حضرت امام حسین در کودکی بنزد حضرت رسول می آمد
آنحضرت امیر مؤمنان را میفرمود که یا علی او را برای من نگاه دار پس او را میگرفت و زیر گلوی
او را میبوسید و میگریست روزی آن امام مظلوم گفت ای پدر چرا گریه میکنی حضرت فرمود ای فرزند
گرامی چون نگریم که موضع شمشیر دشمنان را می بوسم حضرت امام حسین فرمود که ای پدر من کشته

خواهم شد

خواهم شد حضرت فرمود بلی والله تو و برادر تو همه کشته خواهید شد حضرت امام حسین گفت پس قبرهای
ما از یکدیگر دور خواهد بود حضرت فرمود بلی ای فرزند حضرت امام حسین گفت که زیارت ما خواهد کرد
از امت تو حضرت فرمود که زیارت نمیکند مرا و پدر ترا و برادر ترا مگر صدیقان از امت من پس
ای شیعیان در زیارت آنحضرت کوتاهی ننمائید و بدانید که مصیبت آنحضرت از همه مصیبتها عظیم
تر است مرثیه میرزا قوام الدین که قدری از آن در مجلس سابق ذکر کردید و ترجمه فارسیم از او
تتمه آن را مذکور می نمایم وَکَلَّ لِسَانِی عَنْ حِکَایَةِ مَا جَرىٰ عَلَى السِّبْطِ یَوْمَ الطَّفِّ مِنْ
سَطَوَاتِ زبان من لال است و در کلال است از حکایت و بیان مصیبتی که در کربلا بامام حسین
سبط مصطفی رسید ماجرا را نکند نظم بجز اشک روان آنچه بگذشت بر آن مردم چشم احسان
وَاِذْ وَدَّعَ الْاَحْبَابَ مُسْتَوْدِعًا لَهُمْ عَلىٰ حَالِ یَأْسٍ مُوْقِنًا بِوَفَاتِ آن امام مظلوم احباب
خود را وداع میکرد در حالتی که از حیات مأیوس بود و یقین بوفات خود داشت کرد چون عزم وداع
حرم آن بحر کرم آب از دیده خود با بان تشنه لبان فَقَالَ وَاَرْضُ الْکَرْبِ تُسْقىٰ بِدَمْعِهِ سَلَامٌ
عَلَیْکُمْ عِتْرَتِی وَثِقَاتِی سَلَامُ امْرِءِ الْمُوَدِّعِ عِنْدَ انْقِطَاعِهِ عَلَى الْاَهْلِ وَالْاَوْلَادِ وَالْاَ
خَوَاتِ آنحضرت از اشک چشمهای خود زمین کربلا را سیراب میکرد و با اهلبیت میگفتند سلام من
بر شما باد ای عترت من و اهل بیت من سلام بر کسی که شهید میشود و از حیات منقطع میگردد
و بر اهل و اولاد و خواهران باد گفت از من بشما دل شکان باد سلام دختران پرده کیان
غمزده مکان ماتمیان بعد از این وعده دیدار قیامت باشد چونکه گل لاله بچینیم ز گلزار جنان
فَقُمْنَ وَاَرْسَلْنَ الدُّمُوْعَ تَلَهُّفًا وَاَمْسَکْنَ مِنْهُ الذَّیْلَ مُنْتَحِبَاتٍ اهل بیت از جای
برخاستند و گریبان و اندوهناک دامان آنحضرت را گرفتند و ناله میکردند و میگفتند الی

اَبْنَ یَابْنَ الْمُصْطَفٰی اَوْ کَیْفَ الدُّجٰی وَیَا هَادِیَ الْاَصْحَابِ فِی الظُّلُمَاتِ اِلٰی اَیْنَ یَا ابْنَ الْمُرْتَضٰی اَسَدِ
اللّٰهِ عَلِیٍّ وَیَا کَهْفَ اَهْلِ الْبَیْتِ فِی الْاَزْمَاتِ بکجا میروی ایفرزند محمد مصطفی ستارهٔ ظلمتها وای راه نما
بندهٔ اصحاب در تاریکیها بکجا میروی ای فرزند مرتضی شیر بیشه یعنی وای پناه اهلبیت در تنگیها مشفقترا
اهل بیت اشک فشان با دل نالان ز فراق وای شاه کرم تند که ای جان جهان بکجا میروی ای کوکب
برج اقبال بکجا میروی ای هادی اهل عرفان بکجا میروی ای نور دو چشم زهرا بکجا میروی ای از تو فروغ
ایمان فَیَا لَیْتَنَا اُتِینَا وَلَمْ نَرَ مَا نَرٰی وَیَا لَیْتَنَا لَمْ نُمْتَحَنْ بِجِنَایَاتٍ ای کاش ما مرده بودیم واین مصیبت را
نمیدیدیم وکاش در حیات نمی آمدیم میچکد خون ز فراق تو ز دلهای کباب بی تو چون میشود احوال جگر
سوختگان فَمَنْ لِلْیَتَامٰی اِذْ تَهَدَّمَ رُکْنُهُمْ وَمَنْ لِلْعَذَارٰی عِنْدَ فَقْدِ وُلَاةٍ بعد از تو که
یتیمان را نوازش کند که ارکان ایشان درهم شکست وکه پناه دختران خواهد بود که صاحب خود را
مفقود کردند بی یتیمان که رسد چون تو نباشی بر سر باسیران که کند لطف چه رفتی ز میان وَمَنْ
لِکِتَابِ اللّٰهِ یَعْرِفُ وَجْهَهُ وَمَنْ لِلْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالصَّلَوَاتِ وَمَنْ لِجِهَادِ الْکَافِرِیْنَ اِذَا اعْتَدَوْا
وَمَنْ لِحُدُوْدِ اللّٰهِ وَالْحُرُمَاتِ که بدیرهان کند اسرار حقایق ظاهر که به تحقیق کند کشف رموز
از قرآن که دهد داد خلایق که ستاند انصاف که گذارد ز عدالت بره حق انصاف شاه چون شد
ز جهان میشود احوال تباه مهر چون گشت نهان میشود آفاق سیاه **فصل در اسلام یهودان**
بجهة معجزهٔ امام حسین وتکلم سر آنحضرت مخفی نماناد که ستمی این امت بفرزند پیغمبر خود کردند
هیچ امتی بفرزندان پیغمبران نکردند ودر کتاب بحار الانوار مرویست که چون آن امام انام را بجانب
شام می بردند شبی بر آن گروهی که همراه آن سر مطهر بودند داخل شدند نزد مردی از یهودان
فرود آمدند چون شراب خوردند ومست شدند گفتند سر امام حسین نزد ماست آن مرد

یهودی

یهودی گفت آن سر را بمن نمائید باو نمودند وآن سر مطهر در صندوقی بود ونور از آن بجانب آسمان
ساطع بود آن یهودی گشته از آن تعجب کرد وپس آن سر منور را بعنوان امانت از ایشان گرفت وبآن سر
گفت اِشْفَعْ لِیْ عِنْدَ جَدِّکَ مرا در نزد جد خود شفاعت کن حقتعالی آن سر را بسخن در آورد پس فرمود
اِنَّمَا شَفَاعَتِیْ لِلْمُحَمَّدِیِّیْنَ وَلَسْتَ بِمُحَمَّدِیٍّ یعنی بدرستیکه شفاعت من از برای محمدیانست
وتو محمدی نیستی واقرار به نبوت آنحضرت نداری وشفاعت من بتو نمیرسد پس آن یهودی
خویشان خود را جمع نمود وبعد از آن آن سر مطهر را گرفت ودر طشتی نهاد وگلاب بر آن ریخت
وکافور ومشک وعنبر در آن افکند وبعد از آن بفرزندان وخویشان خود گفت که پیغمبر محمد است
بعد از آن گفت یَا اَبَتَاهُ حَیْثُ لَمْ اَجِدْ جَدَّکَ مُحَمَّدًا وَاُسْلِمَ عَلٰی یَدَیْهِ ای پدر از آنکه
حسرت من که بخدمت جد تو محمد مصطفی نرسیدم که در دست او مسلمان شوم ثُمَّ یَا اَبَتَاهُ
حَیْثُ لَمْ اَجِدْکَ حَیًّا فَاُسْلِمَ عَلٰی یَدَیْکَ وَاُقَاتِلَ بَیْنَ یَدَیْکَ واحسرتا مکانی که ترا
در حیات بودی در نیافتم تا بر دست تو اسلام آورم ودر پیش روی تو جنگ کنم پس حال که
مسلمان شوم مرا در قیامت شفاعت کن حقتعالی آن سر را بسخن در آورد وبزبان فصیح
مرشد گفت اِنْ اَسْلَمْتَ فَاَنَا لَکَ شَفِیْعٌ اگر اسلام بیاوری من شفیع توام ودر قیامت شفاعت
تو بکنم این سخن را گفت وساکت شد یهودی با خویشان او مسلمان شدند پس ای عزیزان
کسی که بمعجزهٔ سر بریدهٔ او یهودی چند مسلمان شوند والتماس شفاعت از او کنند واحترام
او بدارند کجا روا است که امتان بیوفای جد او تیغ جفا بر روی او کشیدند ونیزه وخنجر حواله
او نمودند لعنت خدا بر ضیع امتی که خدا از ایشان بیزار است وپیغمبر خدا از ایشان بیزار است
ای برادران بخاطر بیاورید آن زمانی را که آن غریب مظلوم اهل بیت خود را وداع میکرد وپیرزنا

نوام الدین قزوینی علیه الرحمه در بیان کیفیت وداع آنحضرت گوید فقال الا یا اهل المصاب بمهجتی
من الطاهرات الزهر و الخفرات اذا قطع الاعداء راسی من القفا و اشرق شمس الدین
فوق قنات فرموده ای اهل بیت مصیبت زدگان در ماتم من ای پاک دامنان ماه روی وای
تازه نهالان چمن آرزو هرگاه دشمنان سر مرا از قفا جدا کنند و آفتاب دین بر بالای نیزه در
خشان شود ریخته اند عقیق یمن آن رکن یمان وین سخن با جهه که بر سفت بالماس زبان
کای عزیزان سرم از تن چه نمایند جدا بر سر نیزه شود مهر هدایت تابان فبالقرب لا تخمشن
وجه طهارة و بالکرب لا تشققن ثوب ثبات و شما طپانچه بر روهای خود نزنید و جامهای
صبر و طاقت خود را از راه کرب و حزن پاره ننمایید روی عصمت مخراشید شما من ز ملال
جامه را چاک مسازید زنید ای درمان و حین تذرون النبی فابلغوا الیه سلامی مع
شفا و شکوات چون بزیارت قبر رسول خدا روید سلام و دعای مرا باو برسانید بزبان که
جدم شه یثرب چه رسید برسانید ازان آن روضه بعرش آه و فغان و قولوا له یا خیرة الله فی
الوری حسینک مذبوح بشط فرات ای اهل بیت من بجد من بگویید که ای برگزیده خلق
در میان مردمان حسین ترا در کنار فرات ذبح کردند بجد خود بگویید که ای سید عالم فریاد
گرد حسین تو بشمشیر جفا کشته ومن بعده زوروا البتول فسلموا علیها سلاما طیب النفحات
وبعد از زیارت رسول بزیارت مادرم فاطمه بتول روید و سلام کنید برو سلامی که بوی خوش از آن
بوزد بعد از آن در حرم فاطمه با سوز و گداز شمه از داد دل خویش نمایید بیان وقولوا
لها یا امنا قد اسلبنا من الاسر ذل بعد عز حمات پس فاطمه زهرا بگویید که ای مادر بعد از
عزت و منزلت اسیری گرفتار شدیم باز گویید که اطفال تو گشتند اسیر شد پریشان دل زینب

بسختی نالان

بسختی نالان و یا شیعتی لا تترکوا قصد تربتی فانها من اعظم القربات و بشیعیان من
بگویید که ای شیعیان ترک زیارت من نکنید و بر سر تربت من بیایید که آن از اعظم قربانست
شیعه بر تربتم آیید باشید شفا که از آن خاک بود خسته دلان را درمان و فیها شفاء للعیون
من العمی و فیها تجیب لسائلیه الدعوات در تربت من شفا است دیدهای نابینا را و در قبه
من مستجاب است و حین شربتم بارد الماء فاذکروا فانی عطشانا علی ظمأت ای شیعیان
چون آب سرد بنوشید از شهادت من با لب تشنه و جگر سوخته مرا بخاطر آورید دم آبی که بنوشید
مرا یاد کنید که مرا تشنه بریدند سر از تن دونان و سبحوا علی الدمع فی کل موطن فانی
قتیل الدمع و العبرات ای شیعیان در هر موضع و مکان اشک در عزای من بریزید که
من کشته گریه و آب دیده ام ریزید از دیده اصحاب سرشک از غم من که منم کشته اشک این
نتوان کرد نهان و اذا اخذ الطفل الرضیع معاله و قد جف ثدی الام بالرضعات
رماه بسهم کافر ذو قساوة فاقمه بالقتل تحت ثمات آن امام غریب طفل شیرخواره
خود را در بر گرفت و آن طفل را از بی شیری زرد و ضعیف شده بود و شیر در پستان مادرش
خشکیده بود دید کافری سخت دلی تیری بجانب او انداخت و از پیکان تیر شربت ممات چشید
خواست تا شیر دهد طفل رضیع گرسنه شیر مادرش را شده بود خشک ز محنت پستان تیری انداخت
بد بختی او سنگ دلی داد پستان بدهانش ز جفا از پیکان تیر از حلق جگر گوشه خود شاه
وز دل محزون شده در حسرت و آه کشید مطلب در شهادت حر بن یزید ریاحی و برادر
و پسر و غلام مخفی نماند که شهدای عرصه کربلا و جان نثاران سید الشهدا را قدر بسیار
و منزلت بی شمار است رسول خدا در حدیثی بفاطمه خطاب کرده فرموده اند ختم بهترین اهل بهشت

شهیدانند که در دار دنیا مال و جان خود را در راه خدا بذل کرده‌اند و بهشت را از حق تعالی خریده‌اند
و ثوابهای خدا بسیار است در دنیا ابدال از بهر شهیدان ناله افغان بر آر ای درد دیده در غم
کشتگان شو اشکبار غرقه بحر گناهی کشتی خود را رسان از محیط موج طوفان معاصی در کنار
کیفیت شهادت حر و بعضی غلامان چنانست که چون روز عاشورا صفوف قتال و جدال آراسته کردند
و لشکر اشرار و عسکر ابرار مانند لیل و نهار مقابل یکدیگر ایستادند لشکر ضلالت بر محبت خونهای ذریه
رسول تیغهای جان شکاف از غلاف کشیدند و نیزه‌های جور و عدا و تیر کت را آوردند
و خیل خدا و یاران سید الشهدا با وجود قلت اسلاب و اکراه نقود جان بر کف از پی نثار بسته
تحف از هر طرف صف کشیدند و حضرت امام حسین هرچند القای حجت و اظهار نصیحت با آن فرقه ضلالت
نمود سودی نبخشید و قساوت قلب ایشان را سودی نبخشید و خلقی نرسید در آن وقت
حر بن یزید ریاحی چون دید که کار بمقاتله و محاربه انجامید بنزد عمر سعد پلید آمد و گفت ای
عمر با حسین جنگ خواهی کرد گفت بلی چنان جنگی کنم که سرها از تن جدا کرده و دستها بریده شود
حر گفت آیا با آنچه میگوید که دست از او بردارید راضی نمیشوید عمر گفت اگر اختیار با من بودی راضی
میشدم و لیکن امیر تو راضی نمیشود پس حر بجای خود برگشت و با قره ابن قیس گفت که اسب خود را
آب داده گفت نه قیس گوید که روانه شد گمان کردم که میرود اسب خود را آب بدهد و اگر
میدانستم که بخدمت آنحضرت میرود من نیز با او رفته میشدم ناگاه دیدم که بجانب لشکر امام حسین
میرود مهاجر بن اوس بحر رسید نه دید که لرزه بر اندام او افتاده مهاجر گفت
ای حر ترا شجاع ترین اهل کوفه میدانستم این چه حالتست که در تو مشاهده میکنم حر گفت که چنان
نیست که تو گمان کرده و لیکن خود را در میان بهشت و دوزخ مترددکرده ام و بهشت را اختیار کرده ام

واگر ما

٩٩

واگر مرا بسوزانند و پاره پاره کنند اختیار جهنم نخواهم کرد پس روانه اسب تاخت و بخدمت امام
آمد و دست بر سر نهاد و گفت اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ اُنِیبُ خداوندا بسوی تو توبه و بازگشت میکنم توبه مرا قبول
کن که دلهای دوستان ترا ترسانیدم و فرزندان پیغمبر ترا در خوف و بیم انداختم یا رب بعفو اگر
نکنی توبه‌ام قبول پس وای بر من از تو از احمد بتول کن عفو آنچه را از من ای کردگار رفت بر آل مرتضی
و علی عترت رسول پس از مرکب پیاده شد و رکاب آن امام مظلوم را بوسه داد و روی خود را بر سم
مرکب آنحضرت نهاد و گفت یا ابن رسول الله منم که نگذاشتم برگردی و بجانبی روی و شما را باین مکان
آوردم و نمیدانستم که ایشان با تو چنین خواهند نمود منم کسی که دل کودکان ترا خستم ره بستم بروی
تو از جفا بستم منم کسی که ترا ای غریب دل ببرد در این زمین بی‌ازار در غم فزود آورد آیا
توبه من قبول میشود یا نه و عذر تقصیرات من به خیر قبول رسد یا نه پیش تو ای زبان گنهکاری
گم رفته هست سر بر زمین همی زنم از روی اعتذار حضرت فرمود که اگر توبه کنی توبه تو
قبول درگاه حق تعالی خواهد شد نقل کرده‌اند که حر گفت یا ابن رسول الله پدر خود را در خواب
دیدم بمن گفت ای حر در این روزها کجا بودی گفتم رفته بودم که سر راه بر امام حسین بگیرم فریاد کشید
که ای فرزند ترا با حسین چکار است اگر طاقت آتش دوزخ داری برو با او جنگ کن و اگر شفاعت
رسول خدا را و رضا جوئی پروردگار ارض و سما و ریاض رضوان و غرفات جنان را میجوئی برو با
دشمنان جناب امام حسین حرب کن چون حر از امام حسین نوید قبول توبه شنید گفت یا ابن رسول الله
پس دستوری ده که من اول بجنگ این کافران بروم چون دستوری یافت رجزخوانان بمعرکه
در آمد و لشکر مخالف را ندا کرد که ای اهل کوفه مادران شما بماتم شما در عزا گرفتار شوند این
بنده شایسته بزرگوار را بوعده‌های دروغ خود طلبیدید و اکنون شمشیر بروی او کشیدید و او را از نصرت

برگشتن نپرسید و آب فرات را که یهود و نصاری و مجوس و سگ و خوک می آشامند با او و اهل بیت او روا
ندارید خدا شما را از تشنگی روز قیامت نجات ندهد چون آن کافران او را اشتنهای تیر خود کردند
حر بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام برگشت که وداع کند پس عمر نحس نجس تیری در کمان گذاشت بجانب
عسکر مومنان انداخت و گفت گواه باشید که اول کسی که تیر بسوی ایشان انداخت من بودم پس
بیکدفعه جمیع آن کافران تیرهای شقاق از کمان نفاق بسوی آن امام آفاق انداختند و کم
کسی از اصحاب آنحضرت ماند که درین حمله مجروح نشد و بروایتی در آن حمله پنجاه نفر شربت شهادت
چشیدند و بسا پرسعد و شهدا ملحق گردیدند حضرت باصحاب خود فرمود که مردانه باشید که
این تیرها رسولان این گروه غدار است بسوی شما منقولست حر گفت یا ابن رسول الله گمان
میبرم که مرا رخصت کنی تا بجنگ بروم و کشته شوم حضرت فرمود ای حر تو مهمان مائی صبر کن تا دیگری
برود ای حر تو نور دیدهٔ اولاد حیدری مهمان بوکزیده سبط پیمبری مهمان کو کم شهید شدن
سرفراز نیست بر ما ندای طریقهٔ مهمان نواز نیست حر گفت یا ابن رسول الله چون اول کسی
که بجنگ تو آمد من بودم میخواهم اول کسیکه در راه تو کشته شود من باشم تا پس نه فتد آنکه
بدی پیش آمد چون حر اجازت حرب حاصل کرد روانه میدان گردید حر غلامی بود نام دار که
او را با هزار سوار برابر میگرفتند چون بمیدان آمد شروع برجز خواندن نمود و میگفت انا الحر
و مأوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بارض الخیف اضربکم
ولا اری من حیف منم حر با سخاوت و مهمان نواز که مادر یاری فرزند رسول خدا شمشیر
بر گردنهای شما میزنم و از حق میل نمیکنم و کشتن شما را جور و ستم نمیدانم منم شیر دل حر دوم
ربای کمر بسته نزد امام هدی منم آنکه در یاری شاه دین زنم تیغ بر تارک اشقیا چون

عمر سعد

عمر سعد حر را در میان میدان دید لرزه بر او افتاد و صفوان ابن حنظله که از معارف عرب بود
طلب کرد و گفت برو حر را بپند نصیحت بجانب ما باز آر یا بتیغ آبدار سر او را از تن جدا کن صفوان
نزدیک حر آمد گفت ای حر تو مرد عاقلی و بیدلی و از مبارزان کاملی روا است که از یزید رو
گردی و رو بامام حسین آوری حر گفت ای صفوان از خردمندی تو این سخن بعید است مگر تو
یزید را نمیشناسی که مردیست فاجر و فاسق و ناپاک و امام حسین پاک و پاکیزه است و در تربیع
مادرش در بهشت شد و جبرئیل گهوارهٔ او را جنبانیده و رسول خدا او را ریحانهٔ خود نامیده
امام مفترض الطاعه شاهزاده حسین بناز داشتهٔ لطف ایزد بیچون عجب که گوشهٔ دامن
بدست خضر دهد فضایلش که ز تقیید شماره است بیرون صفوان بی ایمان گفت من اینها
زیاده میدانم اما مال و منال یزید راست و ما سپاهیان را مال و منصب باید علم و تقوی و فضیلت
بکار ما نیاید حر گفت ای لعین حق را میدانی و میپوشی صفوان در غضب شده نیزه حواله سینه
حر کرده حر نیزه بر نیزهٔ او زد و نیزهٔ او را شکست و نیزه بر سینهٔ صفوان زد که از پشت او
جست و او را چنان از صدر زین بر زمین زد که خروش از فریقین بر آمد و استخوانهای پهلویش
نرم شد و بهاویه واصل گردید و صفوان سه برادر داشت هر سه از قتل برادر خون جگر
بیکبار بر حر حمله کردند حر نیزه از جگر برکشید یکی را چنان بر زمین زد که گردنش شکست
و دیگری را چنان تیغ بر فرق او زد که تا سینه اش شکافته گشت آن دیگری فرار کرد
چون تاب ستیز نداشت روی بگریز گذاشت حر از عقب رسیده نیزه بر پشتش زد که از
سینه اش بیرون آمد پس رو بجانب امام حسین کرد و گفت یا ابن رسول الله ارضیت عنی
ای فرزند رسول خدا از من راضی شدی حضرت فرمود نعم انت حر کما سمتک امک

بلی از تو راضی شدم و تو از آتش جهنم آزادی چنانچه مادرت ترا حر نامیده چون بشارت بهشت را شنید روی
بمیدان نهاد و حرب میکرد و از کشته پشته میساخت تا آنکه پیاده اسب او را پی کرده حر پیاده جنگ
میکرد و میگفت اِنّی اَنَا الحُرُّ وَنَجْلُ الحُرِّ اَشْجَعُ مِنْ ذِی لَبَدٍ هِزَبْرٍ وَلَسْتُ بِالجَبانِ عِنْدَ الکَرِّ لکنّی
الوَقّافُ عِنْدَ الفَرِّ منم حر فرزند آزاده و شجاعترم از شیر ژیان در وقت حمله کردن جبن ندارم و
لکن نزد فرار سخت توقف میکنم و در حرب پای استقامت و ثبات قدم می ورزم امام حسین ع چون دید که حر پیاده
جنگ میکند اسبی تازی نزد او بجهت او فرستاد حر رکاب آنرا بوسید و بر آن سوار شد و جولان میداد و
گروهی که بر اطراف او جمع شده بودند چون بنات النعش متفرق میساخت خواست که بار دیگر و بار
دیگر بخدمت امام حسین ع رسد هاتفی آواز داد که ای حر بگو مکرر که حوران جنان انتظار قدم تو میبرند
پس روی خود را بجانب امام مظلوم کرد گفت یا ابن رسول الله بنزد جدت میروم پیغام داری
امام غریب بگریه در آمد و گفت ای حر خوشدل باش که ما نیز از عقب تو روانیم خروش و فغان
از اصحاب آنحضرت بلند شد و حر خود را بر مخالفان عراق زد و حرب می نمود تا آنکه نیزه او ریزه ریزه شد
پس تیغ آتش بار بکف گرفت و بهر طرف روی می آورد دمار از روزگار اشرار بر می آورد اگر بر فرق
میزد تا بسینه میشکافت و اگر بر کمر میزد چون خیار تر بدو نیم میکرد گاه بیمین میزد و گاه بیسار
می پرداخت و آن پلید نژادان ناپاک را بر صفحه خاک می انداخت تا آنکه خود را بعلمدار رسانید
خواست که علم را سرنگون و علمدار را غرق خون نماید شمر بی بنیاد فریاد بر آورد که ای لشکر دور
او را بگیرید و مگذارید که بیرون رود آن گروه انبوه او را در میان گرفتند و زخم بسیار بر وی زدند
و او مردانه میکوشید و از ته دل میخروشید ناگاه ملعونی نیزه بر سینه او زد و حر شمشیری بر فرق
او زد که تا سینه اش بشکافت اما از ضرب نیزه که باو رسیده بود دیگر نتوانست بر اسب قرار گیرد

درگردید

در گردید فریاد بر کشید یا ابن رسول الله ادرکنی مرا دریاب آنجناب اسب در تاخت و او را از میان میدان بجانب
نزدیک لشکر خود رسانید و بر زمین نهاد و پیاده گردید سر حر را بر کنار گرفت و بر آستین مبارک
گرد و غبار را از رخسار او پاک میکرد و خون از رگهای او میریخت اما هنوز رمقی داشت چون چشم
گشود و سر خود را در کنار امام دید تبسمی نمود و گفت یا ابن رسول الله از من راضی شدی حضرت فرمود
از تو راضی شدم خدا از تو راضی باد منقولست که آنحضرت دست بر روی او میکشید میفرمود
اَنْتَ الحُرُّ کَما سَمَّتْکَ اُمُّکَ وَاَنْتَ فِی الآخِرَةِ تو آزادی چنانچه مادرت ترا حر نامیده
و تو آزادی در دنیا و آخرت و حر نقد جان نثار شهید کرده و بریاض جنان انتقال یافت حضرت
علی بن الحسین در مرثیه او میگفت لَنِعْمَ الحُرُّ حُرُّ بَنِی رِیاحٍ صَبُورٌ عِنْدَ مُخْتَلِفِ الرِّماحِ
خوب حریست حر قبیله بنی ریاح که در نزد آمد و شد تیرها و اشتعال نایره حرب صابر ست
و ثابت قدم وَنِعْمَ الحُرُّ اِذْ نادی حُسَیْناً فَجادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصِّیاحِ خوب کسی بود حر زیرا
که خداوند ندا کرد امام حسین را در نزد صیحه زدن و فریاد کردن جان داد فَیا رَبِّ اَضِفْهُ
فِی جِنانٍ وَزَوِّجْهُ مَعَ الحُورِ المِلاحِ خداوندا تو او را در روضات جنان مهمان کن و تزویج کن
او را با حوریان و اما برادر حر وقتی که حر بخدمت حضرت امام حسین ع آمد او نیز رسم برادری و اخوت
بجای آورده و دست از گروه ضلالت برداشته پا در جاده هدایت گذاشته و بخدمت آنحضرت آمده
و چون برادر خود را کشته دید بی اجازت از آنحضرت روی بمیدان نهاد و داد مردانگی داده کشته
گردید و حر پسری داشت علی نام که در میان لشکر کوفه و شام بود چون پدر و عم خود را کشته
دید با غلام خود بخدمت آن امام آمد و از مرکب پیاده گردید و زمین ادب بوسید و نزد
پدر آمد و روی خود را بر روی پدر مالید امام حسین گفت ای جوان تو کیستی گفت غلام زاده تو

وروی
پسر حر آمده ام که مانند پدر جان خود را نثار جان شما نمایم حضرت او را دعا کرده بعد از آن اجازت طلبید
بمیدان نهاد مردی از اهل شام آراسته بسلاح تمام بجنگ او آمد آن جوان نگذاشت که آن شامی تیغ
کوبد با نیزه از زینش در ربود و بر زمین زد و مبارزان بسیار بر خاک هلاک افکند و امام حسین از دور
او را تحسین و دعا میگفت تا آنکه آن بی دینان او را در میان گرفتند و شهید نمودند اما غلام غرة
نام در مفارقت آقا و آقازاده خود بیتاب شده بی اختیار خود را بمعرکه انداخت و جمعی را روانه
صحرای عدم ساخت و بنزد حضرت آمد و عذر خواست که یا سیدی هنوز رسوم و آداب حرب نیاموخته ام
و در فراق مولای خود و مولازاده ام میخواهم که جان در قدمت نثار کنم و فردا بر خواجگان افتخار کنم
اگر مرا بغلامی خود قبول کنی بیا کرشمه که بر شهر شما بار کنم پس مرخص شده با سرور و نشاط ما لا کلام
بمیدان آمد و در راه امام حسین شربت شهادت بکام او رسید انا لله و انا الیه راجعون خدا رحمت
کند شهیدان کربلا را که در برابر آن امام سینهها بدم شمشیر ابدار و نیزه دشمنان میدادند یک یک
بمرتبه شهادت میرسیدند تا آنکه آنجناب بیکس و تنها ماند افضل الفضلا میرزا قوام الدین
قزوینی علیه الرحمه گوید وضاق علیه الدهر فاقتحم الردی علی سابح لا یحذر الغمرات
روز کار بر آنحضرت تنگ شد پس تن بمرگ در داد و بر مرکب سوار شد و از آن گروه انبوه
بپروا نکرد چون شد از سختی ایام ز هستی دلتنگ تن تنها بسوی معرکه بنمود آهنگ کشمش علی
طرف نسل مهند تعالی علی ابطالهم بثبات آنحضرت چون سوار شد مانند آفتاب بود
که بر روی کوه در آید پس شمشیر ابدار کشید و با شجاعان مدتی در جنگ بود بکفش تیغ بهم بر
زده از دل دریا شد و دان بحر پرآشوب شنا ور چه نهنگ زیر ران توسنی از باد سبکتر
بخرام بود چون عمر که در سیر نمیکرد درنگ فکرّ اعلیه بمهند فثنی کسیره بسیف و سهم نافذ

وقنات

١٠٢

وقنات آن اشقیا از جانب راست و چپ بر آن امام مظلوم حمله آوردند و شمشیر و تیر و نیزه بر او میزدند
حمله بر شاه نمودند به یکبار سپاه جمله از کیش مروت شده بیرون چه خدنگ فانثنی لدی زحف
العدی عن جواده و زعزع طود المجد بالصدمات لشکر دشمن بر آن امام مؤتمن هجوم آوردند
او را از مرکب بزیر انداختند و از آن صدمه آسمان مجد و شرف بلرزه در آمد شمس بر سنگ
جفا شیشه دلها از زد خورد بر یکدگر این ند فلک مینا رنگ فیا غربة الاسلام بعد وفاته و
ذلة اهل الحق بالغلبات ای وای که از شهادت آنحضرت دین اسلام غریب ماند و اهل حق
مغلوب گردیدند و ذلیل شدند بر رخ آل علی گرد کدورت بنشست بگرفت آینه دین الهی
زنگ و انبلت الاعداء نحو خیامه تغیر علی النسوان و الفتیات دشمنان رو بخیمهای آنحضرت
آوردند و زنان و دختران او را غارت کردند پس تاراج سراپرده عصمت رفتند روی بجز
شر بیشان زاهن دلها از سنگ و ترتبهن الرکب فی اسر ذلة علی مصرع القتلی بارغم
فلات و اشقیا ایشان را بر شتران برهنه سوار کردند و با سیری میبردند و عبور ایشان
بقتلگاه افتاد و احسرتاه بر شتر اهل حرم بی سر و سامان نالان بر دشان تا بشهادت که
ایمان سرهنگ فابدین ما لا یستطاع من الجوا و نادین یا جداه نرو الی عطات پس
آن اسیران دردهای که در دل داشتند ظاهر کردند و بی طاقت شدند و چون نعشهای کشتگان
دیدند فریاد بر آوردند که یا جداه ما را گرفتار جفا و در ربطه بلا ملاحظه کن رو نمودند بیثرب
که بیا ای شه دین عترت خویش ببین همچو اسیران فرنگ فهذا الحسین بالعراء مرمل
مزرّع علی الثری متضاه بثمرات ای جد بزرگوار این حسین تست که در خون غلطید
و بر ریگهای گرم کربلا میان میدانهای برهنه افتاده این حسین است چه گل چاک قبا کرده

کشته بر جیحون داغم فرسا تنک وهذا حسین لم یذیقوه قطرة من الماء الا من سنان قنات
این حسین تواست که باو قطره آب نچشانیدند مگر از سنان نیزه این حسین هست که لبش تر نساختند
کس قطره آب بجز خنجر سیراب بجنبک وودعتهم حزنا فقلن بحسرة علیکم سلام الله کل
غداة پس اسیران حبیبه کشتها را با اندوه تمام وداع کردند و گفتند بر شما باد سلام خدا بر صباح
در وداع شهدا با دل پر خون گفتند بنشینید بفردوس برین بر اورنگ سلام علی الجسم
الطریح بکربلا سلام علی الاعضاء والقطعات سلام خدا بر بدن آنسرور که در کربلا
افتاد و سلام بر اعضای پاره پاره او بر تن بی سر شاه شهدا باد درود بو سری هم که جدا
کشته زتن صد فرسنگ سلام علی الفتیان من آل هاشم سلام علی الاسلام والحسنات
سلام بر جوانان آل هاشم و رحمت بر اسلام و حسنات بر شهیدان سرافراز نکونام سلام که کرد
ازین غم که آزاده ننگ سابکیهم ما احمر افق لفقدهم وما انشق جیب الصبح
بالحسرات خواهم گریست بر ایشان مادامی که سرخ باشد شفق و خون گرید از فراق ایشان
و مادامی که گریبان صبح از اندوه چاک باشد تا کند صبح ازین داغ گریبان را چاک دامن
چرخ نماید شفق از خون گلرنگ اشک ریزد ز کواکب فلک جامه کبود بو ما ز شعله این نایره عالم
بر دود مصباح دوم از مشکوة هفتم در شهادت زهیر ابن حسان و بریر بن خضیر علیهما الرحمه
بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا من اجل رزیتنا علی السید الجلیل والامام النبیل المحبوب
القتیل المظلوم الجدیل الذی ناغاه فی المهد جبرئیل وتلقاه میکائیل وبکت
علیه الملائکة قبیله بعد قبیل المجاهد الثلیل امام الثقلین مولانا ابی عبد الله
الحسین ونشکرک یا من اعظم مصیبتنا علی السید السعید والسبط الشهید المخدود

الزبید

الزبید وتر الموتور صاحب العظم المکسور والراس المحمول والثقل المنهوب والقلب المکروب
والثغر المضروب مخضب الحاجبین والحاجب... مولانا ابی عبد الله الحسین فا
بکوا ایها الانصار للرسول المختار فی مصاب شهید الاشرار وقتیل الکفار الناعی
علیه وحش البوادی وجن السهول والاوعار اه مما اصاب الحسین فی عرصة
کربلاء من الذلة والمسکنة وتکثر علیه الکرب والمحنة لکم فالبحر غرضة المارقة
خلو سبیلی ایها الطاغیة فما استجابوا وکم القی علیهم الحجج الشافیة فما استمعوا
فالی ادمه علی الرمضاء وتقطعوا منه الاعضاء فیا لیتنا کنا معه فنفوز
فوزا عظیما فصل در گریه بر وجه آنحضرت و ثواب آن چند باشد ای فلک بنیاد دوران
برقرار خانه دین شد خراب از گردش شریر بدکار چند صحبت بر مراحقها نمک پاشی کند
چند سازی تازه داغ خلق را ای روزگار عرصه جولان سیلاب فنا کن خاک را چند گرد
فتنه برخیزد ازین مشت غبار آتش افروز شبستان عدم کی میرسد چون چراغ کشته در بیرون
این بزم شو کنار سفره شطرنج انجم را بپاش از یکدگر دور وبیز این استخوان پوسیده را از کنار
آه از مصیبت سید بزرگوار و امام نیکوکردار شهید معصوم و غریب مظلوم کشته اولاد زنا و
غریق لجه کربلا آنکه ملائکه بر او گریستند و انبیا و اولیا در مصیبت او مستغرق بحار اندوه و غم گردیدند
آنکه کوفیان بی وفا راه فرات را بر او بستند و جام شیشه مبارکش را بسنگ ستیزه شکستند یاران
و فرزندان و برادران او را در برابر دیده اش سر بریدند و او را تنها و بیکس گذاشتند و احسرتاه
که در آن بیکسی هر چه فریاد میکرد کسی او را جواب نمیداد و احدی مرهم بر زخم دلش نمی نهاد بلکه بیدینان
ولعینان از هر طرف بر او هجوم آوردند و پیکر قامتش حلقه زدند و زخمهای کاری بر بدن آن برگزیده

باری رسید و در آخر کار او را بر زمین افکندند گاه نیزه بر پهلوی او میزدند و گاه تیر بجانب او می انداختند
تا آنکه بخنجر جفا گلوی مطهرش را بریدند و آن امام بزرگوار را در خاک و خون کشیدند یا قمراً غاب
حین لا اطالاو زینی فقدك المنایا ای ماهی که غروب کردی در حینی که ظاهر شدی از فقدان
تو من پیوسته گریان و از دیده اشکریزانم ابعد یوم الحسین و محنی استعذب اللهو
والمنی ای آیا بعد از روز قتل حسین گوارا است بر من عیش و شادی و مزاح یا ابی النفس
ظماء ماتوا ولم یشربوا الماء ای پدرم فدای جانهائی تشنه که مردند و آب نخوردند
یا سادتی یا بنی علی بکا الهدی لفقدکم دنانها ای آقایان من و ای فرزندان علی
آثار هدایت بر فقدان شما گریست و نوحه کرد جانهای ما از رو شیعیان فدای دیدهای
گریان امام حسین و سینهٔ بریان آنجناب باد آه آه و اویلاه از زمانی که آن امام شهید رخسارهٔ
پژمردگان و دختران را دید و صدای العطش طفلان و زنان را می شنید آه از دمی که عباس
برادر با جان برابر خود را با دستهای بریده مشاهده کرد فریاد از آن زمانی که علی اکبر خود را پاره
پاره دید آه از آن زمانی که علی اصغر شیرخوارهٔ خود را با حلق بریده ملاحظه کرد و احسرتاه که جسد
نازنین آن بزرگوار را بر روی ریگهای گرم افکندند کجا روا است که اجساد خبیثه اشقیا را
غسل دهند و کفن کنند و جسد نازپروردهٔ فاطمه زهرا را برهنه و عریان بر خاک کربلا
افکندند و جسمهای کثیفهٔ اهل ضلالت را در خاک دفن کنند و تن بی سر نور دیده پیغمبر را
در بیابان آفتاب اندازند و بدفن آن نپردازند اگر قایل بفضیلت آنجناب نبودند لااقل
بایست او را نیز مانند باقی اهل اسلام دانند و طریقهٔ دین اسلام را برو جاری نمایند و
در دین اسلام کی روا بوده که مردگان را مدفون نسازند و کشتگان را بخاک نسپارند واویلا
کجا بود

کجا بود فاطمه زهرا تا آن جسد مطهر را غسل نداده و کفن و دفن نکرده ملاحظه نماید آه از دمی
که فاطمه آید بکربلا با چشم اشکبار بصد درد مبتلا بر دور خیمه گاه بگردد بشور و شین زانجا روان
شود بسر تربت حسین گیرد چو جان نعش شه تشنه را ببر گوید که ای عزیز دل و مادر و پدر
غسلت که داد و که کفنت را برید و دوخت بر حالت غریبیت آیا دل که سوخت جسم تو را پدر
که در این زمین بخاک در ماتمت که جامه بتن کرد چاک چاک منقولست که فاطمه زهرا
با هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و هزار هزار ملک از کروبیان بر آنحضرت گریه میکنند
و فاطمه گریه میکند و ایشان یاری آنحضرت میکنند و فاطمه نعره از جگر بر میکشد و فریاد بر
می آورد و از نعرهٔ او در آسمانها ملکی نمی ماند مگر آنکه گریان میشود و پیوسته بگریه و ناله پس
می برد تا آنکه پدرش رسول خدا را ملاقات نماید و گوید ای دختر گرامی جمیع اهل آسمانها را بگریه
در آوردی و ایشان را از تقدیس و تسبیح الهی باز داشتی صبر کن که خدا انتقام تو را از قاتلان
فرزندان تو خواهد کشید و چون فاطمه می بیند گروهی را که بزیارت فرزند گرامی او میروند
در حق ایشان دعا میکند و از خدا هر نعمتی را بجهت ایشان سؤال می نماید پس ای عزیزان
یاری کنید فاطمه را در گریه و زاری و بیقراری بر حسین خدنگ آه را باوج ماه رسانید و
سیلهای خون از جوبیار دیده گشائید ای شیعه بیا بنال از جد حسین یکلحظه ز داغ زخم
بیحد حسین خون بار ز چشم خود که ریزد زهرا خونابهٔ غم ز دیده چون قد حسین گریه کنید
ای شیعیان بر آن امام شهید و غریب در وقتیکه شهید شد کسی برای او گریه نکرد و کسی برای
او نوحه نکرد و عزای او را بر پا ننمود خوشا حال گریه کنندگان و تعزیه داران امام مظلوم
از حضرت ابی عبدالله منقولست که گفت از برای فضیل که شما با یکدیگر می نشینید و احادیث

ما را مذکور می سازید فضیل گفت بلی فدای تو کردم فرمود که من آن مجالس را بسیار دوست میدارم فرحم
الله من احیا امرنا پس رحمت کند خدا کسی را که زنده میدارد امر مارا ای فضیل من ذکرنا او
ذکرنا عنده فخرج من عینیه مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو کانت اکثر من زبد
البحر کسیکه بخاطر آورد مارا یا مذکور شود نزد او و از دیده او مانند بال مگس اشک بیرون آید می
آمرزد خدا گناهان او را هر چند که بیشتر از کف دریا باشد   و انسب در آثار آمده است که شفیع
جرایم ثقلین حضرت امام حسین ع با چهره خون آلوده در روز قیامت بعرصه عرصات در آید و گوید رب
شفعنی فیمن بکی علی مصیبتی خداوندا شفاعت ده مرا و قبول کن وساطت مرا در حق
کسیکه در مصیبت من گریسته الهی هر که در دنیا بغریبی و محرومی و مظلومی و بیکسی و تشنگی گرسنگی
من گریه کرده و با حال غمین در عزای من ناله و آه برکشیده اند ایشان را بمن بخش و از جرم
ایشان درگذر و شفاعت آن خونین رخسار عرصه شهادت قبول درگاه اله شود و برات
نجات بگرید کنند کان آنجناب عطا فرماید   فردا که در فضای قیامت شود تباه   احوال مجرمان
سیه نامه از گناه   ای چشم گریه کن که در آن روز پر خطر   ای دل برار آه که در محکم اله سودا
کنند قطره اشکی به مجرم جرم   بخشند کوههای کند را بمد آه   آن روز کی حسین علی طاقت
آورد   کاتش که رو بد تعزیه داران او کند   فصل اینکه امام حسین را کافر و منافق دوست
میدارند مخفی نماناد که حضرت امام حسین محبوب خدا و ملئکه ارض و سما است و ولای آنحضرت
در قلب هر کسی جای گرفته حتی آنکه کفار آنحضرت را دوست میداشتند و در بحار الانوار
مسطور است که معویة ابن عمار از حضرت صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که رسول خدا
فرموده است ان حب علی قذف فی قلوب المؤمنین فلا یحبه الا مؤمن ولا یبغضه
الا المنافق

الا المنافق یعنی محبت و دوستی علی انداخته شده است در دلهای مؤمنان پس دوست
نمیدارد او را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق و بدرستی که حسن و حسین انداخته شده است
در دلهای مؤمنان و منافقان و کافران پس نمی بینی تو از برای ایشان حقیر شمردن و مذمت
کردن را و رسول خدا حضرات حسن و حسین نزدیک موت خود نبرد ایشان را نزدیک خود آورد
و ایشان را بوسید و ایشان را می مکید و از دیدهای او اشک میریخت   و اسطور در بحار الانوار
مسطور است که معویة ابن عمار از حضرت صادق روایت کرده کهفیه عبد الله ابن سنان
از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که آنحضرت فرمود که همسایگان ام ایمن بخدمت
رسول خدا آمدند گفتند یا رسول الله ام ایمن شب گذشته را از گریه خواب نکرده است پیوسته
میگریست تا صبح حضرت فرمود که رسول خدا بسوی ام ایمن فرستاد او را طلبید پس ام ایمن بخدمت
رسول خدا آمد حضرت فرمود ای ام ایمن خدا گریان نگرداند دیده ترا بدرستی که همسایگان
تو نزد من آمدند و مرا خبر دادند که تو پیوسته این شب گذشته را در تمام شب گریه میکردی
سبب گریه تو چه بود و ترا چه بگریه آورده بود ام ایمن گفت یا رسول الله خواب عظیم مختصر
دیده ام و پیوسته در تمام شب گریه میکردم حضرت فرمود که خواب خود را نقل کن و بیان
کن از برای رسول خدا زیرا که خداوند عالم و رسول او دانا تراست ام ایمن گفت بر من عظیم است
که با آن خواب تکلم کنم و آنچه دیده ام بزبان آورم حضرت فرمود که آن خوابی که دیده نیست چنانچه
که تو دیدی یعنی تأویل دارد و تعبیر باید پس تو بیان کن آنرا از برای رسول خدا ام ایمن گفت
بخواب دیدم همان شب گو یا بعضی از اعضای تو در خانه من انداخته اند رسول خدا فرمود
نامت عینک یا ام ایمن در استراحت باشد دیده توای ام ایمن بدانکه فاطمه حسین را

بزاید پس تو او را تربیت کنی و شیر دهی پس خواهد بود و بعضی از اعضای من در خانه تو پس چون فاطمه حسین را
زائید و روز هفتم شد رسول خدا امر کرد که سر او را تراشیدند و بوزن آن نقره مهیا ساخت او را ام ایمن
پیچید در برد رسول پس بعد از آن او را نزد رسول آورد پس حضرت رسول فرمود مرحبا بالحامل یعنی
بردارنده و المحمول یعنی برداشته شده ای ام ایمن این است تاویل خواب پس از این حدیث شریف
ظاهر شد که امام حسین عضوی از اعضای رسول خدا بود و اولاد کدام امت بیحیا عضو مطهر پیغمبر
خود را قطع کردند و آن را هدف تیر جفا نمودند و از این جا معلوم میشود که حزن و اندوه رسول خدا
در مصیبت آنحضرت تا بچه غایت است و تالم آنحضرت تا بچه مثابه است پس بر امتان لازم است
که در حزن و اندوه با آنحضرت موافقت نمایند أعاتب عيني إذا اقصرت و آمتني دموعي إذا ما
جرت لذكركم يا بنت المصطفى ادموعي على الخد قد سطرت باچشم خود عتاب میکنم هرگاه در گریه
کوتاهی میکند و هرگاه اشک از دیده من جاری شود آنقدر میگریم که در دیده آب نماند از جهة خاطر
آوردن من شما را ای فرزندان محمد مصطفی اشک من متصل بر رخساره من میریزد امثال اجسادكم
بالعراق و فيها الاسنة قد كثرت ای اولاد مصطفی بنظر در می آورم جسدهای شما را
که در عراق یعنی در کربلا افتاده بود و نیزه ها در آن شکسته بود امثالكم في تراطي الطفوف بدورا
تكسفن اذا قمرت در نظر در می آورم شما را در صحرای کربلا که ماههای درخشان بودید و بخاک
خون منکسف گردیدید غدت ارض يثرب من جمعكم كخط الصحيفة إذ أقفرت و أمسى بكم
كربلا مغربا كمثل النجوم إذا غورت زمین یثرب که مدینه باشد از شما خالی شد مانند
خط صحیفه که محو شود و زمین کربلا محل غروب شما شد مانند ستارهای درخشنده که فرو رود
كأني بزينب حول الحسين و منها الذوائب قد نشرت تمرغ في نحره شعرها و تبدي [illegible]

ما اخضر

ما اخضرّ گویا می بینم زینب دلسوخته را که در اطراف حسین گیسوهای خود را پریشان کرده بود
و موهای خود را بخون حلق آنحضرت می آلود و ناله و فغان از دل میکشید و فاطمة عقلها طائر
لشوط فجيشها انقصرت و للشيب في الرأس شيبة بفيض من الدمع قد عفرت و فاطمه
دختر امام حسین عقل او پریده بود زیرا که از طرفی میدید که تازیانه بر پهلوی او میزدند و از جانب
پدر خود سبط مصطفی را ملاحظه میکرد که بر روی خاک افتاده بود و ریش مطهرش از خون حلق منور او
خضاب کرده و رأس الحسين امام الرفاق كمثل الصبح إذا أسفرت و سر مبارک امام حسین
در پیش روی کاروان اسیران ظلم و جفا می بود مثل سفیده صبح که بلند می درخشید فصل در خبر دادن
رسول خدا فاطمه را بواقعه امام حسین و عزاداری آن سیدة نسا تا ناله که پیوسته رسول خدا واقعه
فرزند خود امام حسین را خبر میداد و داغ مصیبت کربلا را بر دل او می نهاد و در کتاب مسمی بعیون المعین
در کتاب الغرائب آورده که روزی فاطمه زهرا از برای فرزندان خود جامه نو دوخته و در ایشان
پوشانیده ایشان را بخدمت جد بزرگوار خود فرستاد رسول خدا و شفیع روز جزا آن دو نور دیده خود را
در کنار مبارک خود نشانید و ایشان را می بوسید که ناگاه چشمش بر جامه امام حسین افتاد که گریبان جامه
او تنگ است و گره دارد گردن مبارکش خطی بدید آمده بر خاطر مبارکش گران آمد و فی الحال تکمه جامه را گشود
اگر چه بر ستمکاران پدید نگشته شد بهترین خلق خدا نور دو چشم از آنم جان کردن را گره پیراهنش
آسیب بود کی توان نسبت بری دم زد بدی تیغ جانستان اما چون رسول خدا آن پیراهن را گشود فی الحال جبرئیل
نازل شد و پیغام الهی را رسانید و فرمود یا رسول الله با این قدر رخنه که بر گردن حسین دیدی نتمام کردی
روزی باشد که بنیر پیغمبر آباد همین موضع را به بریدند و با تیغ کین سر مبارک او را از بدن جدا کنند آنحضرت
از شنیدن این واقعه جانسوز بموافقت جبرئیل زار زار گریست که در الحال فاطمه زهرا داخل حجره گردید و دید که

که پدر بزرگوارش مشکل است و گریه میکند گفت یا ابتاه دیده تو هرگز گریان مباد آیا سبب گریه شما چیست حضرت فرمود
ای فاطمه ای نور دیده خبری با تو میگویم که جامه بدن نزنی و سر خود را برهنه نکنی و روی خود را نخراشی اینک جبرئیل
نازل گردیده و میگوید که حسین را در کربلا به تیغ اهل جور و جفا شربت شهادت خواهند چشانید و اعضای
مبارکش را پاره پاره خواهند کرد فاطمه چون این سخن را شنید خود را بر خاک افکند گفت یا ابتاه حسین من
چه گناه کرده است که مستحق این عقوبتها است . زهرا البقان ناله شیون شین پرسید زبان خود رسول
ثقلین تقصیر حسین من چه باشد که سرش گرد بزمانه زینت نوک سنان یهر چه طلبد چون حسینی
کور کردی تو سوار منتقل بر کتفین ای پدر این مصیبت جانگداز در چه وقت واقع خواهد شد رسول خدا
فرمود ای فاطمه حسین من وقتی شربت شهادت خواهد نوشید که هیچیک از ماها نباشیم نه پدرش و نه تو
و نه برادرش و نه من داد و حافظ نباشیم فاطمه زهرا از شنیدن این سخن چندان گریست که صدای شیون
از حرم محترم رسول ذو المنن بلند گردید پس با دیده گریان به پیغمبر آخر الزمان خطاب نمود که یا ابتاه مرا
رخصت ده که در زندگی تعزیه حسین را بگیرم حضرت فرمود ای فاطمه در عزای فرزندت بکن آنچه خواهی پس
فاطمه زهرا فرمود که بر حجره او پرده های سیاه آویختند و صورت قبری در آن حجره ساختند و بجهت اعلام زنان
مدینه را کس فرستاد و فضه خادمه خود را گفت که زنان بنی هاشم را خبر داده بیاید و بگو با ایشان که فاطمه
دختر محمد میگوید که ای اقربا و خویشان بعزای حسین من حاضر شوید و در ناله و زاری با من مصیبت زده
موافقت نمائید زنان بنی هاشم چون خبر را شنیدند تمام سر و پای برهنه نمانده فاطمه دویدند دیدند که فاطمه
گیسوی عنبرین خود را پریشان نموده و لباس سیاه تعزیت را پوشیده و خود را بر روی قبری انداخته زار زار
می نالید و میگفت ای حسین ای غریب مادر حسین وای شهید مادر حسین تو را در صحرای کربلا بالب تشنه و جگر
تفتیده شهید میکنند و اصلا رعایت جد تو را باره تو نمیکنند قالت الفاطمة بنت رسول الله الثقلین

واحسینا

واحسینا واحسینا واحسینا واحسیناه بیت چون فاطمه در حال حیات کرد تعزیه از بهر حسین در عزای شه بمظلوم
گفت بر زبان آه حسن وای حسین شد رخ مهر از این ماتم زرد گریه بر حسین از این واقعه کرد زانکه میگفت
بتول از سر درد هر زمان آه حسن آه حسین زین الم گشت مسیحا غمگین خون جگر شد از این درد جهان گفت
چون فاطمه با آه آنین هر زمان آه حسن آه حسین زنان بنی هاشم که آن حال دیدند مقنعها از سر کشیدند
و فریاد واحسیناه و واشهیداه برآوردند و در آن حال امام حسین داخل حجره شد آن حال را دید عمامه مبارک
از سر برداشت و گفت بگریید بر حسین که بی پدر و مادر و برادر شهید خواهد شد و حرمتش را اسیر
خواهند کرد ای برادران بجوار اهل بیا و رید زمانی را که آنحضرت شهید شده بود و ابن زیاد بی بنیاد نامه
بجانب مدینه نوشت که حسین کشته شد آن ملعون حکم کرد که در مدینه ندا کردند که حسین کشته گردید
پس شیون از خانهای بنی هاشم بلند شد که هرگز در مدینه چنان ماتمی نشده بود و زنان بنی هاشم
فریاد و فغان بلند کردند و جامه های سیاه پوشیدند و لباس پلاس در بر کردند و عزای حسین را بر
پای کردند و بر آن مظلوم غریب نوحه میکردند کجا بود در آن روز فاطمه زهرا که زنان بنی هاشم را بـ
اطراف خود جمع نماید و فریاد واحسینا بر آورد و ناله واشهیدا از دل بیچاره بر کشد آه از آن ساعت
که از غمش پیدا میشد طپان در خاک خون آرام جان فاطمه از تف لبهای آن لب تشنگان تا در
در تب تا لبست جسم ناتوان فاطمه آتش اندر خرمن افلاک انجم میزند آشکارا گر شود سوز نهان فاطمه
پس بر شیعیان و محبان فاطمه لازم است که در تعزیه نور دیده او محزون و نالان باشند و بجای
آن سیده نسا ناله واحسیناه از دل برآرند گاه از دیده خون بریزند و گاه دست غم بر سر زنند
و در این سال چون هلال محرم در آید ابواب شادی بر روی خود مسدود نمایند و آماده مصیبت شده و در
ماتم بر روی خود گشایند و پیوسته خود را قرین آه و اندوه و ملال بدارند و باید شیعیان بیانند

که ظلم عظیم بر آن امام مظلوم رسید و عجب مصیبتی بآن حضرت روی داده کوفیان بی وفا نامهای و پیغامها آن امام
امام را از مدینه جدش بدیار غربت آوردند و چون بحوالی ایشان رحل اقامت افکند از هر طرف بی قصد جان
او صف نمودند و شمشیر بر روی او کشیدند و آب فرات را از او و اطفال او منع نمودند و رسوم مهمان نوازی
بجای نیاوردند   آب بستند بروی امام و تشنه کشتند آن سپاه   پس بآب خویش شستند از جبینش گرد راه
بسکه از کرب و بلا سیراب شد خونخوارها   تا ابد زان دشت خون آلوده میروید گیاه   بر تن ماهی برنگ سکه
داغها است   داد این غم داغ عالم را ز ماهی تا بماه   روز میدان کس که بالش غیر سنگ و خون نداشت   مهر را
باشد شفق همراه در روز سیاه   بر سپاه خصم چون آورد رو او را نبود   جز نگاه حسرت اهل حرم از پی سپاه
چون در آمد سرورش از پا پرسی بالین نداشت   مهربانی همچو شمع کشته غیر از دود آه   جان روان شد
از تن اهل حرم چون باز گشت   مرکبش چون قالب بیجان بسوی خیمه گاه   اما اهل حرم چون امام محترم را
ندیدند آیا بچه حال بودند چون مرکب خون آلوده را دیدند و آن امام را ندیدند فَلَطَمْنَ مِنهُنَّ ال
خُدُودَ وَ کُشِفَتْ مِنْها الوُجُوهُ وَ اَعْلَنَتْ اَعْوالَ الاَنْسِ گریبان طپانچه بر روی خود میزدند و روی
خود را کشودند و صدا بفغان و زاری بلند کردند وَ تَقُلْنَ یا جَدّاهُ نَسْلُ اُمَیَّةَ قَتَلُوا الحُسَیْنَ وَ ذَبَحُوا
الاَطْفالَ میگفتند یا جداه بنی امیه کشتند حسین را ذبح کردند اطفال او را یا جَدَّنا هذا الحُسَیْنُ
بِکَرْبَلاءَ قَدْ بَضَعُوهُ اَسِنَّةً وَ قُضُبًا الامجد بزرگوار این حسین است که در صحرای کربلا بدن او را بضرب
نیزهها و شمشیرها شکافتند مُلْقىً عَلى شاطِیءِ الفُراتِ مُجَدَّلاً فِی الغاضِرِیَّةِ تَلُوحُ اَمْثالُهُ این حسین
تو است که با بدن مجروح و کنار نهر فرات افتاده و در واقعه کربلا از برای مردمان مثلها هست و تقسیما
ثُمَّ اسْتَنا بِاَمْوالِ الطُّفُوفِ حَرِیمَةً بِحَمْلِ السَّراحِ وَ قَتْلِ الاَحْمالِ الاَبْعَدِ شهادت آنحضرت آل
حرم آنحضرت را اسیر کردند و اموال ایشان را غارت کردند و بر شتران بار نمودند و بزین العابدین

مکتفا

مُکَتَّفًا فَوْقَ المَطِیَّةِ یَشْتَکِی الاَهْوالَ امام زین العابدین را اسیر کرده بودند و کتفهای او را بسته بودند
و بر بالا شتر سوار کرده و از جفاهای قوم نابکار شکایت می نمود **فصل در حمیت یهود از برای اهل بیت
و مسلمان شدن ایشان** ای برادران مانند واقعه کربلا در عالم بر هیچیک از بنی نوع انسان نشده و داغی
چنان بر دلی سرایت نکرده و هیچ امتی مانند اشقیای این امت قطع نظر از حرمت پیغمبر خود ننمودند
لعنت خدا بر ایشان که پاس احترام پیغمبر خود را در حق اهل بیت او نداشتند و با ذریه مصطفی بنای ظلم و ستم
گذاشتند و حال آنکه یهود و نصاری در احترام ایشان میکوشیدند و در راه ایشان شربت ممات نوشیدند
و شهید میگردیدند مرویست که در آن وقت که سر بریده سید الشهدا را در مجلس یزید بی ایمان بود یکی از
علمای یهود در آن مجلس حضور داشت از یزید پلید پرسید که این سر کیست گفت این سر اشرف
بنی هاشم است گفت اسم او چه بود گفت حسین گفت پدرش چه نام داشت گفت علی ابن ابیطالب
گفت مادرش که بود گفت فاطمه دختر محمد مصطفی یهودی گفت ای یزید این نبیره پیغمبر شما است
گفت بلی یهودی سری حرکت داد و فریاد برکشید گفت وای بر شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید ای
یزید میان ما و داود هفتاد پشت فاصله دارد و یهود بان سبب حرمت مرا میدارند و خاک قدم
و محمد عربی که پیغمبر شما است دیروز از میان رفته و امروز فرزند او را کشتید و با او این معامله را
کردید یزید در غضب شد گفت ای یهودی ساکت شو اگر نه آن بود که پیغمبر ما فرموده که اهل ذمه را
مرنجانید که هر که ایشان را آزار رساند من در قیامت با او خصومت خواهم کرد امر میکردم که سر ترا
بردارند یهودی گفت ای ابله بی بصیرت هرگاه کسیکه از برای یهودی یا نصرانی که مخالف مذهب
او باشند خصمی کند از برای جگر گوشه خود چها خواهد کرد وای بر تو در روزی که جدش محمد مصطفی
با تو خصمی کند و مادرش فاطمه زهرا دامنت را بگیرد و طلب خون فرزند خود کند و پدرش علی مرتضی در

نحشر گریبان تو را بگیرد داد فرزند ش را از تو بستاند چون یزید این سخنان را شنید غضبش زیاده شد
جلادان را امر نمود که این یهودی را بگیرید و سرش را جدا سازید یهودی گفت ای پیغمبر من از امام حسین عذر خواهم
ترسیدم فرزند رسول خدا را کشتی بیزارم تا مرا هم بکشند و امید دارم که در روز قیامت مرا در زمرهٔ شهیدان
محشور نمایند و با جان نثاران حسین برانگیزانند برجست و سر امام حسین را برداشت گفت یا ابا عبد الله
من از جمله دوستان تو ام و در روز قیامت گواه باش در نزد جدت که من مسلمان شدم شروع بکلمه
شهادت نمود و گفت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله اشهد ان علیاً ولی الله ایسید
گواه باش که من در سر کوی محبت تو کشته شدم فردای قیامت مرا در میان شهیدان خود طلب کن پس جلاد
بی بنیاد آن تازه مسلمان را بدرجهٔ شهادت رسانید   و ایضا روایت شده است که در مجلس یزید
مردی از علمای یهود حاضر بود و امام زین العابدین را دید از یزید پرسید که این جوان کیست یزید گفت
علی ابن الحسین پرسید که حسین کیست گفت پسر علی ابن ابیطالب پرسید که مادرش کیست گفت فاطمه
دختر محمد یهودی گفت سبحان الله حسین فرزند پیغمبر شما است که او را باین زودی کشتید بد رعایت کردید
حرمت پیغمبر خود را در ذریت او بخدا قسم اگر فرزند زادهٔ موسی در میان ما می بود گمان داشتیم که او را
بپرستیم پیغمبر شما دیروز از میان شما رفته و شما امروز فرزند او را بقتل آوردید بد امتی بوده اید شما یزید
امر نمود که او را هم گردن بزنند یهودی گفت میخواهید مرا بکشید من در تورات خوانده ام که هر که ذریهٔ
پیغمبر را بکشد تا زنده است پیوسته ملعونست و چون بمیرد او را بجهنم می برند پس ای شیعیان لعنت
کنید بر یزید بیحیا که یهود حرمت فرزند پیغمبر او را داشتند و احترام فرزند پیغمبر خود را نداشت
با وجود این لاف اسلام و متابعت رسول انام میزد   کفری چنین که لاف مسلمانی ای یزید   ننگش ز تو
یهودی نصرانی ای یزید پس باید شیعیان در عزای آن امام مظلوم پیوسته گریان و نالان باشند

هرگاه یهود

هرگاه یهود در محبت آنحضرت از جان بگذرد کجا رواست که شیعه در ریختن اشک مضایقه نماید کَیفَ لَا تَلوی
وَفِی السَّبایا زَینَبُ تَدعُو بِحُرقَةٍ تَنعیها یا اَحمَدُ چگونه خود را از گریه تسلی توان داد و حال آنکه چون اسیران
کربلا بقتلگاه رسیدند و از میان ایشان زینب با سوز جگر زیاد برآورد که وا محمداه یا جداه اَتَیتَ قَتلَی
المُصطَفَینَ بِکُم بِلا حَولٍ الحُسَینُ ذَبیحٌ لَم تُلحِدُ ای جد بزرگوار آیا فراموش کرده کشتن برگزیدگان را در
کربلا کشتگان را بد ببین که در اطراف حسین بر خاک ریخته اند و ایشان در لحد نگذاشته اند و دفن ننموده اند
یا جَدِّ هَجوا لی من یَتامی اُخرِجنَ فِی الذُّلِ قَد سَلَبوا القِناعَ وَجَرَّدوا ای جد بزرگوار یتیمان برادرانت در اطراف
من احاطه کرده اند همه خوار و ذلیل و مقنعهای ایشان را برده اند و ایشان را برهنه کرده اند یا جَدِّ لَو
اَبصَرتَنی نَدَا شُنَی وَالخَدُّ مِنّی بِالدِّماءِ مُخَضَّبٌ ای جد بزرگوار کاش دیده بگشادی و مرا میدیدی که روی
من گلگون و چهرهٔ من در غم حسین تو پر خون است یا جَدِّ نا هذا الحُسَینُ مُضَرَّجٌ بِالدَّمِ وَالجِسمُ الشَّریفُ
مُجَرَّدٌ ای جد بزرگوار این حسین است که در خون غلطیده و بدن شریف او برهنه و عریان در بیابان
افتاده   یا جد برگشا دیده سر از قبر خود برآر   ببین جسم نازپرور خود را تو پاره پار   از جور اشقیان
شریعت نظاره کن بر تن حسین تو از دیده خون زخم بی شمار   از سیلی سپاه مخالف ببایدبین طفلان
خویش را بجهان نیلگون عذار   سرهای اهل بیت ستمدیده را نگر   بی معجر ز جفای لعینان نابکار
بین اهلبیت بیکس خود را ز جور کین   بر ناقهٔ برهنه اعدای دین سوار   سرهای سروران جهان را
نظاره کن   بر نیزه کرده ستم پیشه استوار   مطلب در شهادت زهیر بن حسان و بریر بن حضیر
رضوان الله مخفی نماناد که شهیدان کربلا و یاوران و جان سپاران فرزند مصطفی را قدر و منزلت
بسیار و اجر و ثواب بیشمار هست از کعب الاحبار روایت کرده اند که گفت ما در کتابهای خود خوانده ایم که مردی
از فرزندان محمد کشته خواهد شد و عرق اسبان اصحابش خشک نخواهد شد که داخل بهشت شوند

وبا جور العین معانقه کنند ومراد از حضرت امام حسین ست منقولست که چون حر با برادر و پسر و غلام در یاری امام لازم ست وشربت شهادت چشید ند وشربت ناگوار مرگ را وشهادت والشراب کوثر از دست ساقی محشر نوشید ند دران حال قلم زرو شهادت وفدای کو اطاعت شاه کم سپاه وامام دین پناه کرفتار اهل جور و کینه و عزیب دور از مکه و مدینه سبط سید الثقلین حضرت امام حسین با آنکه حج شافیه کافیه بر آن قوم القا کرده بود دوباره درمیان دو صف ایستاد و فریاد برکشید که ای اهل کوفه وشام من ابتدای جنگ با شما نکردم شما اول تیری بروی من انداختید هنوز از لشکر من کسی کشته نشده و حر و برادر و پسر و غلام او از لشکر شما بودند که جان خود را در راه وفاداری ما فدا ساختند ومن بار دیگر بر شما حجت میکیرم تا فردای قیامت شما را بر من حجتی نباشد ای قوم بیایید و با من یکی از سه بکنید اول آنکه مرا راه دهید تا بنزد یزید روم و آنچه دانم چنان کنم و با او مناظره کنم تا حق بر کرسی خود قرار کیرد لعینی فریاد زد که تو را نمیکذاریم که بنزد یزید روی و او را فریب دهی و بشیرین زبانی از دست او خلاص شوی و باز نشته بر پاکی آنحضرت فرمود پس مرا بکذارید تا بر سر روضه جد بزرکوار خود مجاور باشم و بعبادت پروردکار روزکار کذرانم و باین رضا نکردید ند آنحضرت فرمود القوم پس اکنون که درین دو کار نمیکنید مرا و اهل بیت مرا آب دهید که همه عالمیان را در شرب حق بیباشد کفتند آب بتو و جماعت زنان تو ندهیم تا آنکه بدیزید بیعت کنی ای برادران کجا بود ساقی کوثر علی ابن ابیطالب که ببیند از هر طرف راه را بر تو بریده اند و آتش بسته اند و آب باز نمیدهند که بر جکر تشنه خود و کودکان خود بزنند بیت آنکه آب بروغ فرزند بوتراب روز جزا چکونه علی را دهد جواب ویا چه رو نظر در روی فاطمه خواهد کرد و نزد رسول خدا چه عذر خواهد آورد مرویست که یکی از موکلان آب فرات بعد از واقعه کربلا شبی در خواب دید که قیامت برپا شده و تشنگی بر او غلبه کرد چون

دو فرات

از هر طرف آب طلب میکرد نمی یافت ناکاه محمد مصطفی و علی و فاطمه و حسن و حسین را با بعضی از اصحاب در لب حوض کوثر دید نشسته اند و ساقیان مردم را آب میدهند آن لعین بخدمت حضرت رسول آمد کفت یا رسول الله تشنه ام مرا آب دهید حضرت باب دهند کان روی نمود که ایشان دهید هیچکس بمن آب نداد تا سه مرتبه اظهار کردم هیچکس التفات ننمودند دفعه چهارم فریاد کردم حضرت فرمود چرا با و آب نمیدهید کفتند یا رسول الله این از آن جماعتیست که حسین و اهل بیت او را منع نمود و آب فرات را بیت این حالتست که در دشت بلا بر روی حسین آب فرات تا که از سوز عطش شد بریان مرغ دلهای تمام عورات آنحضرت چون دانست که آن پلید از جمله منع کنند کان آب از حسین ست فرمود اسقوه قطرانا او را از قطران بچشانید که او حسین را آب نداد پس از قطرات چشانیدند و تا در حیات بود بوی قطران میداد و هر چه میخورد قطران مجملاً چون آنجناب دید که از رفتن بجانب مدینه و غیره میکنند و آب را نیز از او مضایقه می نمایند و بآن اشقیا نمود که الحال با من چنین میکنید و بنای جنگ دارید پس در وقت جنگ یک یک برون در آیید تا هم شما از غیر همان شود آن اشقیا قبول کردند پس حضرت بعسکر خود برکشت و از لشکر عمر سعد شخصی بمیدان آمد با اسلحه تمام و ندای هل من مبارز در داد زهیر بن حسان بخدمت آن امام مظلوم آمد و اجازت طلبید که با آن پلید که او را سالم ازدی میکفتند مجادله نماید زهیر از قبیله بنی اسد بود در جهان نوردی از وطن و مسکن خود دوری کزیده بود و ملازمت آنحضرت اختیار نموده بود و مرد دلاور و شجاع نامدار بود و در معارک و حروب بسی دادمردانکی داده بود و بسی نامداران را بر خاک افکنده بود حضرت او را اجازت داد و بمیدان سالم آمد آن لعین چون زهیر را دید بلرزید و سر نصیحت کشید و کفت ای نامدار میدان مبارزت شرم نداری که دست از مال و منال و اهل و عیال بر داشته بیاری حسین آمده زهیر کفت ای ملعون تو شرم کن که شمشیر بر روی اهل بیت پیغمبر میکشی آن ملعون خواست که

دیگر سخن بگوید که زهیر نیزه بر دهنش زد که از پشت او بیرون آمد و از مرکب در افتاد و جان بمالکان دوزخ
داد القصه زهیر در میان میدان جولان میداد و مبارزی طلبید و کسی جرأت نداشت که بحرب او آید
تا آنکه ابن سعد مبارزان و شجاعان چند بجنگ او فرستاد و همگی را بخاک هلاک انداخت و زلزله
در لشکر کفار انداخته کسی یارای مبارزت او نداشت تا آخر عمر سعد حجر ابن الاحجار را طلبید گفت
تو پشت پناه این لشکری بمیدان برو و سر زهیر را بیار تا هر حاجت که داری بر آرم آن لعین گفت هیهات
هیهات روباه با شیر ژیان چه حرب تواند کرد این مبارزی اسد است تنها با هزار سوار برابری میکند من
از جان خود سیر نشده ام که در مقابل او روم مگر آنکه لشکری انبوه در موضعی کمین کنند بنحوی که او مطلع نباشد
و من بمیدان او روم چون بر من حمله کند من فرار کنم و لشکر بیرون آیند و او را دستگیر نمایند پس سیصد
سوار مکمل و مسلح در موضعی کمین کردند و زهیر بر آن مطلع نبود با لب تشنه و گلوی خشک و دهان
پر گرد و غبار در میان میدان ایستاده بود حجر ابتر با نهایت خوف و بیم در برابر زهیر آمد زهیر گفت یا ابن
الاحجار هنوز دیگر تر نمی آئی گفت من بجنگ تو نیامده ام بنصیحت تو آمده ام ای زهیر تو با این شجاعت
و توانائی چرا عیش بسر نیاد نمی آئی که ترا از مال دنیا منتفع گرداند آخر میدانی که حسین را زیادت مال
و منال و اقتداری نیست زهیر گفت دولت از امام حسین باید طلبید که ماه برج ولایت است ورا
علو همت بر جود او میدارد و میدانم که ابن زیاد نابکاره است بیت پاکی دامن کجا و تهمت آلودگی
آفتاب اندود ای دشمن بهشت گل چرا حجر خاموش شد و از ترس قدم پیش نمی نهاد زهیر عنان
جنبانید بر او حمله کرد آن ملعون گریخت زهیر نخواست که از جنگ او رهائی یابد از عقب او
تاخت و آن لعین چون بکمین رسید نعره بر کشید بیکبار آن سیصد نفر از کمین در آمدند
و بر زهیر حمله کردند و اطراف او را احاطه کردند و او اصلا پروا نکرده نیزه بر کشید و بر ایشان حمله

کرد و هر

کرد و هر که نیزه میزد بر خاک می انداخت و آنقدر با نیزه جنگ کرد که نیزه او پاره پاره شد پس تیغ از نیام
بر آورد و چون شیر ژیان حمله میکرد و میکشت تا پنجاه سوار از آن اشرار بجهنم رسانید اما زخم بر او زدند
و از بسیاری زخم طاقت نیاورد و از اسب بر زمین افتاد و فریاد بر آورد که یا ابن رسول الله ادرکنی
حضرت سعد غلام امیر المؤمنین را امر کرد که زهیر را دریاب سعد با ده نفر بمیدان رفته آن لشکر را
متفرق ساخته زهیر را از آن میان بیرون آوردند و قریب دویست حربه تیر در سلاح او نشسته بود
و از بعضی زخمهای او مانند قطرات باران خون میچکید و او را بآن حال نزد امام حسین آوردند آنحضرت
پیاده شد و بر سر بالین او ایستاد زهیر چشم باز کرد امام حسین را در بالین خود دید آنقدر قوت داشت
که روی مبارک خود را بپای آنجناب مالید ایکاش ما نیز زمره شیعیان در کربلا بودیم در پیش روی
آن امام همعنان جنگ می نمودیم و جان نثار مقدم آنجناب میکردیم و روی سیاه خود را بر کف پای
آنحضرت می مالیدیم نظم دست که نقد روان بکف مالیم زنخ نیاز بسر انگندی بپای حسین
در آن زمان نسپردیم جان چه در وقتش سزد که سر فرو نمائیم در عزای حسین دلا ببوز که از
تاب تشنگی گردید برنگ کاه تر بالعل جانفزای حسین در آن وقت امام حسین فرمود ای زهیر
با من تکلم کن و آنچه در دل داری ظاهر کن تا وصیت ترا بعمل آورم که در تقصیر یاری ما نکردی
و شرایط جوانمردی بعمل آوردی زهیر گفت یا ابن رسول الله جام آب زلال بجهة من آورده اند [illegible] کنید
تا آب بخورم آنگاه سخنی بگویم امام حسین فرمود ای یاران جای زهیر را باو نمودند و آن شراب
بهشت است که باو می نمایند در پی آن تیغ که بر سر خوردند شربتی از چشمه کوثر خوردند پس
زهیر دهان بهم میزد چنانچه کسی چیزی بیاشامد هر که در راه حسین از جان گذشت از آب کوثر
تر کند لب در زمان و انک اشک از دیده ریزد در غمش نیست جایش جز بهشت جاودان پس

زهیر جان در قدم آنحضرت بداد و بریاض جنان انتقال یافت حضرت بگریست و فرمود زهیر [illegible] باشد
و خدا و رسول از وی راضی باشد و از جملهٔ آنها که در عرصهٔ کربلا جان خود را نثار سید الشهدا نمودند بریر بن
حضیر بود او از جملهٔ عباد بود و بندهٔ شایستهٔ رب العباد و پیری بزرگوار و قاری‌ترین اهل روزگار بود در
شب عاشورا در وقت سحر امام حسین ع امر نمود که نوره بجهت آنحضرت ساختند در ظرفی که مشک بسیار در آن
در خیمه مخصوص در آمد و مشغول نوره کشیدن شد بریر بن حضیر در آن حال با عبد الرحمن انصاری بر در خیمه
ایستاده بودند و منتظر بودند که آن سرور فارغ شود ایشان نوره بکشند و با آنکه غبار غم آفاق را گرفته
بود و اصحاب یقین داشتند که فردا کشته میشوند و امام حسین ع ایشان را خبر داده بود که شهید میشوند
بریر بر در خیمه با عبد الرحمن مطایبه و مضاحکه میکرد و ظرافت مینمود و میخندید و آنکه بریر
در دنیا هرچند پارسا است آن پیر صاف ضمیر را از مژدهٔ شهادت شادمان و سرور و مطایبه می‌نمود عبد الرحمن
آن حال را دید در بریر گفت ای بریر این هنگام مطایبه نیست بلکه زمان غم و کدورت و اندوه و محنت است
بریر گفت خدا میداند که من هرگز در جوانی مایل بلهو و لعب نبودم لیکن درین حالت شادی میکنم بسبب
آنکه میدانم شهید خواهم شد و بعد از شهادت حوریان بهشت را در بر خواهم گرفت و به نعیم ابدی و عزت
خواهم رسید چون روز عاشورا نایرهٔ حرب اشتعال یافت و از حضرت امام حسین ع اجازت حاصل نمود و روی
بمیدان نهاد و میگفت أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ و چنان جنگ کرد که
چرخ دوران متحیر و سرگردان گشت مصرع شیر همت جوان باید پیر را کز کمال بال پیر جوان باشد تیر را
در اثنای اشتغال بطعن و حرب و جدال میگفت اِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتَلَةَ الْمُؤْمِنِينَ نزدیک من آیید
ای کشندگان مومنان اِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتَلَةَ أَوْلَادِ الْبَدْرِيِّينَ نزدیک من آیید ای کشندگان
اولاد بدریان اِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتَلَةَ أَوْلَادِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَذُرِّيَّتِهِ الْبَاقِينَ

بیتن

بیتن من آنکه ای کشندگان فرزند رسول رب العالمین و ذریه او که باقی مانده است تا عوض ای شما هم
پیوسته قتال میکرد تا آنکه سی نفر را روانهٔ سقر کرد و آن گروه از محاربه او بتنگ آمدند یزید بن معقل را
بجنگ او فرستادند با سلاح مزید بمیدان آمد چون به نزدیک بریر در رسید گفت ای بریر گمان من
آنست که از جملهٔ گمراهان باشی بریر گفت بیا مباهله کنیم و از حق تعالی درخواهیم که هر چه مبطل
باشد در دست دیگری کشته شود یزید راضی شد و هر دو دست بدعا برداشتند و گفتند خدایا
آنکه بر راه راست است او را بر گمراه نصرت ده پس با هم در آویختند یزید بن معقل شمشیر حواله بریر کرد
کاری از پیش نرفت بریر تیغ بر فرق یزید بزد تا سینه اش بشکافت و جمعی کارزار از حال بریر نظاره کردند
خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که درو غش باشد بریر بعد از قتل یزید بجهت
امام حسین ع آمد و آنحضرت او را به بهشت بشارت داد و روی بمیدان نهاد لعینی او را شهید کرد
و امام حسین ع فرمود إِنَّ بُرَيْرًا كَانَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ بدرستی که بریر از بندگان شایستهٔ
خدا بود و آن لعین که او را بقتل آورده او را بحیر میگفتند پسر عم او بآن ملعون گفت که ای بحیر
بریر را کشتی پس بحیر روز ملاقات خواهی کرد بر روزه کار خود و در فردای قیامت آن شقی پشیمان شد و اشعاری
چند خواند از آنجمله گفت فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ فِي الرَّحِمِ حَيْضَةً وَيَوْمَ حُسَيْنٍ كُنْتُ ضِمْنَ الْمَقَابِرِ یعنی کاش
که من بودم در رحم مادر قطعهٔ از خون حیض و در روزی که حسین بکربلا بود من در حیات نمی
بودم و در بطن قبری میبودم فَيَا سَوْأَتَا مَاذَا أَقُولُ لِخَالِقِي وَمَا حُجَّتِي يَوْمَ الْحِسَابِ الْقُمَاطِرِ
پس وای بدین حال من چه جواب خواهم گفت خالق خود را و چه حجت خواهم گرفت در روز حساب
که روز سختی و شدت است و نقل کرده اند که آن شقی را چون ملامت کردند بر قتل بریر او پشیمان
شد و از لشکر بیرون رفت و هولی برو غالب شد و فریاد میکرد تا به جهنم واصل شد از

[illegible]

نیز آه مظلوم ظالم امان نیابد بیش از این نشاید خیزد از دل نغان کمان را

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم رزیتنا علی مصیبة طیب الاطایب والبر التقی النائب
تبیین الله علی خلقه والداعی الی دینه القائم الذائب والناقد المحامی لمستحق الفرید والمنجیر
الوحید آه سید الشهداء ووقوع بؤلاء لرزیهم ء المظلوم التوحید والمخذول الشهید مرجح
الکثرة وطارح النجرة مسلحیب الجنده الکرب والبلاء المدفون بارض کربلاء یرو لابا بی
عبد الله الحسین ایها المؤمنون فاظهروا البکاء والعویل لهذا الرزء الجلیل فکم من دم
من آل الرسول متحدده وکم من حرة مستورة صارت مسلوبة وکم من محذرة انتحت
منهوبة نعلی الاطائب من اهل بیت محمد نبیک المالکون وایام فلیندب النادبون
وعلیهم فلتذرف الدموع والیضرخ الصارخون والیضج الضاجون ویعج العاجون

السلام علی الشهید بارض ودر آن چند فصل است

الطفوف رحمت الهی بر آن امام بو که تیه باد که در زمین کربلا شربت شهادت چشید السلام علی
القتیل بالسهام والسیوم السلام ورحمت بر آن امام بر که بیه که تیرهای جفا و شمشیرهای اعدا
کشته کردید و اویلا از مصیبت شهید اشرار و غریبان انصار آنکه دلها از غم او مجروح و دیدها
در مصیبت او جیحونست اعنی قرة العین الرسول و پاره جگر بتول و دوح روان علی المرتضی و تن
مجتبا غریبی که جز خاک کربلا سر او بر ان نهاده و اسیری که اعدا ابواب تسلی بر دلها نکشاد و شهیدی
که کسی او را غسل نداد قتیلی که بر سر ندید راه داشت و ندما در و ندیاری و نه برادر کشته که کسی
اطراف نعش او نکردید و نوحه و کریه نکرد و در عزای او اشک نبارید و کسی نعش او را از خاک بر
نداشت و مشایعت جنازه او ننمود و او را بخاک مدفون نساخت واحسرتاه از مصیبت آن امام

ال رسول

جگرش و واسفه از و او آن غریب بی فریاد پس که اعضای او از یکدیگر جدا بر خاک کربلا افتاده بود
و تن مطهر او در خاک خون غلطیده بود لا اسک یا سیدی مرتضع بالقضاء جسمک یا سیدی
یا سیدی متلطخ بالتراب ای سید و آقای من سر مبارک تو را بر نیزه جفا کردند و جسم تو را
ای سید من بر خاک انداختند صدرک مرضوضة تحت حیوت العدی یا سیدی مخضب
بالدماء سینه علم و خزینه تو را در زیر سم اسبان خورد کردند و ریش مطهر تو را بخون خضاب
کردند عیونک الطاهرات بعدک بالحسرات هذی تقول اخی هذی تقول ابا عترة طاهره
تو بعد از تو بانواع اسیری و الم دستگیری مبتلا شوند این میگفت ای برادر آن میگفت ای
پدر ثقلک منهوبة رحلک محرومة بیتک ضایعات یا سند الاصفیاء اموال
تو را بغارت بردند و خیمهای تو را سوختند و زنان تو را ... ای سید اصفیای بر
کذید کان تهدی الی الرجس یزید اللعین وابنک زین العابدین صار اسیر العناد
سر مبارک تو را از برای یزید نجس بهدیه بردند و فرزند تو امام زین العابدین اسیر کردند
خون اولاد پیغمبر را بناحق ریختند در که این کیش ملت رسم این است این از ابن عباس
روایت کرده اند که گفت در میان روز حضرت رسالت را در خواب دیدم ژولیده و کرد آلوده غبار
تعزیت از رخسار مبارک او هویدا و شیشه پر از خون در دست داشت گفتم یا رسول الله این
خون چیست آن جناب فرمود که این خون فرزندم حسین است که جمع کرده ام و در این شیشه کرده ام
چون خبر رسید در همان روز آن امام شهید شده بود پس دوستان حضرت رسول در تعزیه
قرة العین او حضرت امام حسین باید محزون و ملول باشند و با آنحضرت در این غده موافقت
زیرا که گریه بر امام حسین موجب رستگاری دارین و حسن عفو من عفی است مرویست از ابن

خارجه از حضرت ابی عبدالله ابن خارجه کفت بودیم ما در خدمت آنحضرت مذکور ساختیم حسین ابن علی را
که بر او باد سلام و بر قاتل او لعنت خدا باد پس حضرت ابی عبدالله کریست و ما هم کریستیم ابن خارجه
کوید آنحضرت سر خود را بر داشت پس فرمود که حسین ابن علی فرمود اَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَةِ لَا یَذْ
کُرُنِی مُؤْمِنٌ اِلَّا بَکَی یعنی منم کشته کریه و زاری بخواطر آیم هر آدم و ذکر نمیکنند مرا مؤمنی مکر آنکه کریان
میشود ایضا ابن خارجه از آنحضرت روایت کرده است که فرمود که حسین ابن علی فرمود اَنَا قَتِیلُ
الْعَبْرَةِ منم کشته کریه و زاری قُتِلْتُ کشته شدم من با کرب و اندوه لازم است بر من که بیاید بر زیارت
من صاحب کربی مکر آنکه باز کرداند خدا او را بسوی اهل او در حالتی که او مسرور و شادمان باشد
پس بر زمره شیعیان و محبان لازم است که بر آن کشته کریه و زاری و ناله و بیقراری را شعار
خود نماید و در مصیبت آن امام مظلوم اشک حسرت از دیده بباراند آید بیا یاری کن که ازین
غصه دمبدم مژکان بکاوش رک جان نیشتر کنیم چنکی به کربلای حسین است زین مصیبت
عین شقاوتست که کار دیکر کنیم یَا حَسْرَةً لَا تَنْقَضِی وَ مُصِیبَةً لَقَدْ نَزَلَتْ فِی النَّاسِ دَهْیَاءُ
مُعْضِلُ ای وای از مصیبتی که اندوه و حسرت آن از دلها منقضی نخواهد شد و نازل شد بر
مردمان مصیبت بسیار عظیم و هولناک اَیُشْتَهَرُ الرَّأْسُ السَّمَاوِیُّ فِی الْقَنَا وَ یُهْدَی اِلَی الْخَبِیثِ
اللَّعِینِ وَ یُحْمَلُ کجا رواست که سر مبارک مانند امام حسین بزرکوار را بر نیزه کرده از برای یزید
ملعون بهدیه برند وَ تُسْبَی بَنَاتُ الْبَتُولِ حَوَاسِرًا وَ یُنْبَهُ مِنْهُنَّ الْمَارِقُ الْمُتَحَیِّلُ کجا رواست
که دختران فاطمه بتول را اسیر کنند و ذلیل نمایند و اشقیای بیدین که دین اسلام را بر خود
بسته‌اند بانک بر ایشان زنند و حرمت ایشان را ندارند وَ یُعْنَفُ بِالسَّجَّادِ وَ هُوَ مَرِیضٌ عَلِیلٌ
بِاَصْفَادِ الْحَدِیدِ مُثَقَّلُ کجا رواست که امام عباد و سجاد را با وجود بیماری او را بعنف و اکراه بایزید

برند و غل و زنجیر آهنین بر او کذارند وَ یُنْظَرُ فِی تِلْکَ الْوُجُوهِ الَّتِی لَهَا تَدُورُ الْبُدُورُ الْمُشْرِقَاتُ
کجا رواست که رویهای زنان و دختران که کواکب از نور آنها در حجاب خجالت پنهان بود کوفیان و شامیان
بر آنها نظر کنند و آن بیکسان را بی چادر و مقنعه در شهرها و بازارها بکردانند و اویلا از زمانی که
لشکر اسرا و بیکسان کربلا بقتلکاه سید الشهدا رسیدند و تنهای بی سر و بدنهای مجروح کشتکان
خود را بی غسل و کفن بر خاک افتاده دیدند کردند چون کروه اسیران خونجکر بر قتلکاه آل رسول
امین کذر چون پاره پاره جسم شهیدان کربلا کردند اهل بیت رسول خدا نظر کفتند کای بعرصه
میدان کربلا از تیرها کینه بر آورده بال و پر برخیز تا بشام و یا مدینه کن همراهی کروه اسیران
دربدر برخیز همچنان که تو ما را بکربلا آورده بشهر دیار وطن بدر فصل در بیان سر انور
و خط نوشتن حسین از بهر یزید چنانچه از اخبار و آثار مستفاد میشود محبت خدا و رسول خدا در
باره امام حسین بحد و بینهایت هست و در کتاب بحار الانوار مسطور است که نصرانی رسول پادشاه
روم بود که او را بنزد یزید پلید فرستاده بود در وقتی که سر امام حسین در مجلس یزید بود نصرانی در آن
مجلس حاضر شد چون سر امام حسین را دید کریست و صیحه زد و نوحه کرد و بیقراری نمود و اتفاق کریست
که ریش او از اشک تر شد بعد از آن کفت ای یزید بدانکه من بعزم تجارت بمدینه رفتم در ایام حیات
رسول خدا و خواستم که هدیه بجهة آنحضرت برده باشم از اصحاب آنحضرت سؤال کردم که آنحضرت از هدایا
چه چیز را دوست میدارد کفتند بوی خوش را از هر چیزی دوستر میدارد و بآن راغب است من دو نافه
مشک و قدری عنبر اشهب برداشتم بخدمت آن سید عرب بردم و آنحضرت در آن وقت در
خانه ام سلمه بود چون بخدمت آنحضرت رسیدم و جمال او را دیدم دیده ام از لقای او منور شد
و دل من مسرور شد و دل من آویخته بمحبت او شد پس بر او سلام کردم و عطرهائی که آورده بودم

نزد آنحضرت که داشتم فرمود این چه چیز است گفتم تحفه هدیه بالیست بجهة شما آورده ام پس فرمود اسم تو چه
چیز است گفتم اسم من عبد الشمس است حضرت فرمود اسم خود را بدل کن من اسم ترا عبد الوهاب نامیدم
اگر اسلام آوری هدیه ترا قبول میکنم عبد الوهاب گوید من نظر در آنحضرت کردم و تامل نمودم دانستم که او اوردیا
پیغمبر است و همان پیغمبر است که عیسی ما را خبر داده بود و فرموده انی مبشر برسول یاتی من بعدی
اسمه احمد بدرستی که من بشارت دهنده ام شما را برسولی که بعد از من خواهد آمد که اسم او احمد است
پس اعتقاد به نبوت آنحضرت کردم و در همان ساعت بدست آنحضرت اسلام آوردم و بولایت [illegible]
و اسلام خود را مخفی داشتم که چندین سال است که من مسلمانم با پنج پسر و چهار دختر و امروز منم وزیر
پادشاه روم و احدی از نصاریان بر احوال ما اطلاعی ندارند بدان ای یزید در آن روز که من
در خدمت پیغمبر بودم و او را در خانه ام سلمه بودم دیدم بهالی عزیزی که سر او را بجواری و حقارت
در پیش روی تو نهاده اند از در حجره داخل شد که بخدمت جد خود بیاید پیغمبر خدا بغل گشود که او را
در بر بگیرد و میفرمود مرحبا بک یا حبیبی خوش آمدی ای حبیب من تا آنکه او را گرفت و در بر کشید
میفرمود و بعد من رحمة الله من قتلک دور باد از رحمت خدا کسی که ترا بکشد و لعن الله
من قتلک یا حسین و اعان علی قتلک لعنت خدا کسی را که ترا بقتل آورد ای حسین و اعانت
بر قتل تو کند رسول خدا این کلمات فرمود و میگریست چون روز دیگر شد من در مسجد رسول خدا
در خدمت آنحضرت بودم که حسین با برادرش حسن بخدمت آنحضرت آمدند و امام حسین گفت یا جداه
من با برادرم امام حسن کشتی گرفتیم و هیچیک از ما بر دیگری غالب نیامدیم و میخواهیم بدانیم که قوت کدام
از دیگری بیشتر است حضرت رسول خدا فرمود ای حبیب من کشتی گرفتن لایق شما نیست لیکن شما
بروید با هم خط بنویسید هر که را خط بهتر باشد قوت او بیشتر است راوی گوید ایشان رفتند و

هر یک

هر یک سطری نوشتند و بخدمت جد خود آمدند و لوح را بدست آنحضرت دادند تا حکم کند رسول خدا ساعتی
بایشان نظر کرد و نخواست که دل هیچیک از ایشان شکسته شود بایشان گفت ای حبیب من نبی امی ام و چیزی
نخوانده ام و خط ننوشته ام و خط را نمی شناسم شما نزد پدر خود روید تا در میان شما حکم کند و ببیند
که خط شما کدام بهتر است پس بخدمت پدر خود رفتند و حضرت نیز بر خواست و با ایشان رفت و بخانه
فاطمه شد نشستند پس ساعتی گذشت که ناگاه دیدیم رسول خدا می آید و سلمان فارسی
بود و میان من و سلمان صداقت و دوستی بود پس از او سؤال کردم که پدر ایشان [illegible]
یک نیکوتر بود سلمان رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا ایشان را جواب نگفت و چیزی نگفت و امر ایشان
تامل کرد و گفت هرگاه بگویم خط حسن بهتر است حسین غمناک میشود و اگر بگویم خط حسین بهتر است حسن
ملول میگردد و ایشان را نزد پدر ایشان فرستاد گفتم ای سلمان بحق صداقت و برادری که میان من
و تو است بحق دین اسلام بیان کن پدر ایشان چگونه حکم کرد سلمان گفت چون ایشان بخدمت پدر
خود رفتند و آنحضرت هم در حال ایشان تامل کرد و نخواست که دل هیچکدام شکسته شود گفت ای نور
دیدگان شما نزد مادر خود روید در میان شما او حکم کند پس ایشان نزد مادر خود فاطمه زهرا رفتند و خط
خود را باو نمودند گفتند ای مادر جد ما بما امر کرده است که با هم خط نویسیم تا آنکه هر کس که او نیکوتر
بود قوت او بیشتر است هر دو آمدیم هر کدام خطی نوشتیم بخدمت او بردیم او حکم در میان ما نکرد فرمود خط را
نزد پدر خود برید نزد پدر خود رفتیم و او هم میان ما حکم نکرد و ما را بسوی تو روانه کرد فاطمه تفکر نمود
که جد و پدر ایشان نخواستند که خاطر ایشان شکسته شود من چکار کنم در میان ایشان چگونه
حکم کنم که خاطر هیچکدام نرنجد پس فاطمه فرمود ای دو قرة العین من قلاده خود را پاره میکنم و بر سر شما
نثار میکنم هر کدام که از شما از مروارید های آن بیشتر برگیرد خط او بهتر است و قوت او بیشتر است

و در قلادهٔ آنحضرت هفت دانه مروارید بود پس آن سیدة النسا برخواست و قلادهٔ خود را پاره کرد و بر سر آن
در که بر بحر رسالت نثار نمود حضرت امام حسن سه دانه برداشت و حضرت امام حسین سه دانه برداشت و یکی اند
باقی ماند هر یک از ایشان خواستند که آن بردارند حق تعالی جبرئیل را امر کرد که بزمین نازل شو و بال خود را
بر آن دانه زن و او را دو نصف کرد و هر یک نصفی برداشتند پس نظر کن ای یزید رسول خدا نوشته
ترجیح نداد و نخواست دل ایشان شکسته شوند و آنجناب امیر مومنان نخواست غبار کدورت بر خواطر ایشان
نشیند و آنجناب جناب فاطمه نخواست ملالی بر دل ایشان راه یابد و آنجناب خداوند عالم نخواست که دل
هیچیک شکسته شود بلکه امر کرد که دانهٔ مروارید در میان ایشان قسمت شود تا خواطر ایشان خورسند
شوند و تو ای ملعون با فرزند رسول خدا چنین میکنی سر مبارک او را از تن جدا کرده در مجلس خود با خفت
و خواری میکنی ای اف بر تو ای یزید و بر دین تو بعد از آن نصرانی برخواست و بنزد سر مبارک امام حسین
آمد و آن سر مبارک را در بر گرفت و بر سینهٔ خود چسبانید و آن سر را می بوسید و میگریست و میفرمود یا
حسین اشهد لی عند جدک محمد المصطفی و عند ابیک علی المرتضی و عند امک فاطمة
الزهراء صلوات الله علیهم اجمعین یعنی یا حسین گواه باش نزد جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی
و مادرت فاطمهٔ زهرا که من از جمله محبان و دوستان توام نفس در خبر دادن رسول خدا فاطمه را از شهادت
امام حسین مخفی نماند که خبر جانگداز کربلا و واقعه آن دشت محنت و ابتلا را رسول خدا مکرر بیان میفرمود
و اهلبیت را از آن اعلام میفرمود و شیخ ورکی علیه الرحمة در قصیدهٔ خود گوید حدیثی که بنظم در آورده
و مضمون آن بعضی از اشعار مذکور میگردد و یزیدنی حزناً و یبهر مقلتی خبر روی بالطف
عن رواته اسناده عن ابن العباس النجی الحبر فیه و بن خدیم تنقاته زیاده میکند اندوه
مرا و دیدهٔ من از خواب باز داشته و حدیثی که براستی از راویان آن نقل شده و اسناد آن حدیث

از ابن عباس

۱۱۶

از ابن عباس است که پرهیزکاری و زهد او بی غیبت است قال اجتمعنا و النبی جلیسنا شفاعة یعلوا
علی جلسائه ابن عباس گفت در خدمت آنحضرت جمع بودیم و اصحاب گرد اگرد ماه رویش چون هاله حلقه زده
بودند و شعاع جمال آفتاب مثالش بر اصحاب تابیده بود فاذا بسبطیه الکرام و کف ذا فی کف ذا الیه
خیث یلقائه پس ناگاه دو سبط بزرگوار آنحضرت را دیدم که می آیند و دست یکی بدست دیگری گرفته اند و رو
اینست آن دو دست چنین بود فنادیهما الهادی النبی بنغمة فتنفس الشهداء یه پس
چون رسول خدا آن دو نور دیدهٔ خود را دید که شادی کنان می آیند آه سرد از دل پر درد برکشید و
حزن او ظاهر گردید و اشک از دیده و بارانیده و گریه نمود و گفت اینست ریحانهٔ من و بوی هر کسی که تابع
ملت من است آنچه باین دو بزرگوار میرسد از امانت و اذیت ملعون زمن و دل من در
اندوه ابتلاست پس ایشان را طلبید و در پهلوی خود نشانید و ایشان از لقای جد خود خوشحال
شدند و شادمان بودند پس آنجناب لب مبارک و دهان حسن را می بوسید و میمکید و گلوی امام حسین
می بوئید و می بوسید و اشک از دیدهٔ آنحضرت جاری بود و حضرت امام حسین بگریه در آمده و گریه
خود را ظاهر نکرده و برخواست به تعجیل تمام بنزد مادر خود آمده چون جناب فاطمه او را گریان دید
بگریه در آمد و بسوی امام حسین رفته و او را می بوسید و اشک از چشمهای نور دیدهٔ خود پاک میکرد و مثل
ابر بهار زار زار گریه میکرد و میگفت ای روح روان مادر ما ذا الذی یبکیک یا من حبه فی القلب
مشتمل علی اقصائه ای حسین سبب گریهٔ تو چیست ای فرزند من و ای محبوب دل من قال الحسین ع
کما جفا یبکی ما کنت قبل معود الجفائه امام حسین گفت ای مادر گویا جد من از من ملول است
من هرگز ندیده ام قبل از این با من جفا کند من با برادرم حسن خدمت او رفتیم او برادرم را طلبید دهن او را بوسید
و گلوی مرا بوسید و از بوسیدن دهان من اعراض کرد و آن را نبوسید و انا اظن بان ما فی فی

مِنْ شَيْءٍ يَجْنَانُ الْحَدَثُ بِيْ لِقَبَائِهِ ای مادر من کمان ندارم که در دهان من عیبی باشد که باعث کراهت
بدتم شده باشد پس فاطمه زهرا چادر عصمت بر سر افکند و قصد خدمت پدر کرده ولیکن از غم حسین محزون
بود و دامن خود را از حزن بر زمین میکشید و حضرت امام حسین علیه السلام با او بود و چون چشم رسول خدا بر ایشان افتاد
دید که گریه میکنند آنحضرت فرمود سبب گریه شما چیست ای برگزیدگان خدا قالت حبیبی کیف
تکسر خاطری لِمَ لا تقتل شبّر او اخاه فاطمه گفت ای پدر بزرگوار چگونه خاطر را شکستی و
چنانچه دهان حسن را بوسیدی و دهان حسینم را نبوسیدی حضرت با دل پر درد فرمود ای فاطمه
در این سریست که اگر اظهار آن کنم بر تو تیغ ستم که دل شکسته شوی فاطمه گفت ای پدر تو را بحق تو
و بحق تیر زده کار تو قسم میدهم که آن سر را بجهت من بیان کن پس آنحضرت بگریه در آمد و ساعتی
سر مبارک بزیر انداخت و میفرمود انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن فرمود ای فاطمه سبب بوسیدن
دهان حسن را آنست که او زهر جفا از دوشمنان خواهد چشید و گلوی حسین را جهت آن بوسیدم
که او را تشنه شمشیر بر حلق او خواهند کشید پس موضع زهر حسن و محل خنجر حسین را می بوسم
چون سیده نسا این سخن را شنید آتش غم از سینه او زبانه کشید و نزد حسین رفته و او را
می بوسید و گریبان طاقت را درید و طپانچه بر صورت خود میزد و میگفت ای وای از اندوه من و
نومیدی من از تربیت کردن حسین علیه السلام یا قرة العین یا ثمرة الحشا هل فی زمانی ام زمان ابائه ای نور
دو چشم من وای میوه دل من آیا حسین در زمان من کشته میشود یا در زمان پدرش ان کان
فی زمنی اتمت عزاءه و صبغت ثوبی من الخجیع دمائه اگر حسین من در زمان حیات من کشته
شود عزای او را برپا میکنم و جامه خود را بخون او رنگ مینمایم و نشرت شعری فوق کتفی شامله و
نتبته یا اب بحق بنیانه اگر من زنده باشم و حسین من کشته شود موی سر خود را در عزای او پریشان
میکنم

میکنم و بر کتف خود می افکنم و زنان خویشان خود را جمع میکنم و در میان ایشان می نشینم و بر حسینم گریه میکنم
و نوحه می نمایم و کفلت ایتامی اذا ما شتتوا و حفظته یا اب فی بیتامه ای پدر اگر در حیات من
حسینم کشته شود من یتیمان خواطر پریشان خود را مماقبت میکنم و یتیمان او را پرستاری میکنم
قال النبی اذا مضینا کلنا دار المنون تحیه قطب رحائه رسول خدا فرمود ای فاطمه چون ما
همه از دنیا رفتیم حسین را بکشند و آسیای محنت او بگردش آید قالت یا ابت الارض یقطع راسه
بای شئ کان کن بنائه فاطمه گفت ای پدر جان در کدام زمین سر حسین مرا قطع کنند و در
کدام محل بدرجه شهادت خواهند رسانید قال النبی یکون ذا بمجمع عرفی یوم عاشورا لتشیع نعائه
رسول خدا فرمود ای فاطمه این واقعه جان گداز در ماه محرم و در روز عاشورا بر حسین تو روی دهد و
یکون مصرعه المهول بکربلا و مصارع الانصار فی صحرائه ای فاطمه حسین تو در صحرای کربلا شهید
شود و یاران او نیز در آن صحرای غربت شهادت نوشند قالت غریبا قال اعظم غربته قالت وحیدا
من نصرائه فاطمه گفت ای پدر حسین من غریب خواهد بود فرمود بلی غربت عظیمی گفت تنها خواهد بود
فرمود بلی یاری نخواهد داشت که یاری او کند فبکت و قالت واشماتة حاسدیه واصفوة الجبار
من خلصائه پس فاطمه بگریه در آمد و گفت ای وای از شماتت حاسدان ای وای از مصیبت برگزیدگان خدا
من ذا یغسله و یحمل نعشه من ذا یوارع جسمه بثرائه ای پدر بزرگوار که حسین مرا غسل دهد
که نعش او را برمیدارد و که بدن او را در خاک پنهان میکند من یکفل الایتام بعده و قائده من ذا
یقیم ماتم العزائه بعد از حسین که پرستاری یتیمان او میکند و که عزا و ماتم او را برپا میکند فبکی
الحسین و قال رزئی فادح فتصارخوا اهل العبا بکائه پس چون امام حسین این کلمات را شنید
بگریه در آمد و گفت مصیبتی عظیمی در پیش دارم اهل بیت از گریه امام حسین بناله در آمدند ناگاه

جبرئیل نازل شد و پیغام الهی رسانید که یا محمد بفاطمه بگو که شیعیان پاک خواهم آفرید که عزای حسین را بپا دارند
و بزیارت او بروند و جگرهای خود را بتعب افکنند و اشک در مصیبت او بریزند و در عزای او اظهار حزن
و اندوه نمایند تا قائم آل محمد قیام نماید و طلب خون امام حسین را نماید امام حسین گفت هرگاه شیعیان بامن احسان
کنند جزای ایشان چه خواهد بود در نزد پروردگار در روز جزا پیغمبر خدا فرمود که من ایشان را شفاعت کنم
و ندای ایشان را اجابت کنم و علی گفت من ایشان را سیراب میگردانم در روزی که مردان از فرزندان خود
گریزان باشند جناب فاطمه فرمود قسم بخدائی که از روزی ایجاد شده ام و در نعمت او پرورش یافته ام که
من در عرصهٔ قیامت خواهم ایستاد و موی سر خود را پریشان خواهم کرد و گریبان خود را تا دامان چاک خواهم
زد تا خداوند من شفاعت دهد در حق ایشان و هر یک از ایشان بهر چه راضی شوند برساند حضرت امام حسین
گفت قسم بآن کسی که تو مردمان را آفرید و زمین و زمان را مستقر گردانید لا اَدخُلُ الجنّاتِ حتّی یَدخلوا
وانتم بهذا لیه داخل بهشت نمیشوم تا ایشان را داخل شوند و خدا هدایت کند هر کس
خواهد بهدایت خود

فصل در حکایت نصرانی از جهت امام حسین و کشته شدن او در راه امام حسین

ای برادران چه ظلمها و ستمها که از اولاد یا بعترت مصطفی رسید و چه خونهای ناحق که از اولاد مصطفی ریخته شد
و چه حرمتها که دریده شد از زنان و دختران از نسل فاطمه بتول که اسیر قوم جهول شدند بی دینان دون
ایشان را بشهرها و بازارها گردانیدند بی لباس بی معجر در برابر نامحرمان باز داشتند با عترت مطهره
چون زین عابدین در شهر شام گشت بغم خانه نگین روز دیگر بود طلب اهلبیت را در بارگاه خویش یزید
ستم قرین در طشت زر نهاد سر شاه کربلا بردند پیش راس رئیس منافقین چوبی بدست بود مر آن
روسیاه را میزد زکینه برلب دندان شاه دین میگفت کی حسین ببد را احد زما بین شهر یار یاب
تا افکند برزمین دنیا بود چه دار مکافات ما ز تو امروز انتقام کشیدیم ای حسین سجاد ای

لباجت ب حرمتی چه دید گفتا بس است آنچه باکردی ای لعین دستی نگاه‌دار که در روز کیر و دار جدم
رسول با تو کند خصمی آشکار ای برادران یزید خود را از امت پیغمبر آخر الزمان میشمرد و چوب جفا را بر
لب و دندان فرزند پیغمبر که بوسه‌گاه پیغمبر بود میزد مروی است در آن وقت که سر امام حسین در نزد آن ملعون بود
شخصی نصرانی رسول پادشاه فرنگ بود که در مجلس آن ملعون حاضر بود از اشراف و بزرگان بود رو به
یزید کرد و گفت ای پادشاه عرب این سر کیست که در پیش خود گذاشته گفت ترا با این سر چه کار است
گفت میخواهم بر احوال او مطلع باشم و پادشاه خود را از این واقعه خبر دهم تا در سرور و شادی شما
موافقت کند یزید گفت این سر حسین است فرزند علی ابن ابیطالب فرنگی گفت مادر او کیست گفت
فاطمه دختر رسول خدا نصرانی گفت پس از این سبب است که هر وقت نقل این سر میکنم بیت
سیل زد و میشنوم که آیات چند از قرآن شما میخواند لعنت خدا بر تو باد ای یزید بدانکه از فرزندان
داود هست و میان ما و او و پدران او مسافت بسیار است و نصاری مرا تعظیم میکنند و خاک
پای مرا از برای تیمن و تبرک بر میدارند و شما فرزند پیغمبر خود را میکشید میان او و پیغمبر
شما یک پشت بیشتر فاصله نیست ای یزید آیا حکایت کلیسای حافر را نشنیده یزید گفت نه
فرنگی گفت در میان دریای عمان و دریای چین هست که یکسال مسافت آنست و در میان آن
معموره نیست مگر یک شهر که در میان آب واقع است و طول آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است
و شهری از آن بزرگتر نیست کافور و یاقوت و عنبر را از آنجا می آورند و آن شهر در دست نصاری است
و در آن شهر کلیساها بسیار است و بزرگترین کلیساهای ایشان کنیسه حافر است و در
محراب آن حقهٔ طلائی آویخته است و در آن حقه سمی است که میگویند سم حمار عیسی است
و دور آن حقه را بطلا و دیبا مزین گردانیده اند و در هر سال گروه بسیار از نصاری از اطراف

عالم بزیارت آن کعبه میروند و بر دور آن حقه طواف میکنند و آن را می بوسند و در آنجا حاجات خود را
از پروردگار میطلبند ای ملعون سم الاغی را که گمان سم الاغ عیسی کرده اند آنقدر احترام می نمایند
شما پسر دختر پیغمبر خود را میکشید یزید پلید از سخنان نصرانی در غضب شده فرمود این نصرانی
بکشید که ما را در ولایت خود رسوا خواهد کرد نصرانی گفت ای یزید میخواهی مرا بکشی گفت بلی نصرانی
تبسمی نمود و شکر الهی کرد و گفت ای یزید شب گذشته پیغمبر شما را در خواب دیدم که مرا نوید بهشت
میدهد و گفت تو از اهل بهشت خواهی شد و من از آن متعجب بودم حالا سر آن معلوم شد شهادت
میدهم بر وحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی پس برجست و سر امام حسین را برداشت و بر
سینه خود چسبانید و گفت السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین و رحمة الله و برکاته در نزد
جد تو رسول خدا و پدرت علی مرتضی گواه باش که مسلمان شدم و در راه محبت تو کشته شدم پس
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله و آن سر را می
بوسید و میگریست تا کشته شد ز ترسا که نشنید ذکر و مهر دین جان را ز ترس گرفت فرنگی طریق
ایمان را فانجلة الاسلام من اضداده صفر والده بمعایب و معایبه ای وای از شر مسلمانی
دین اسلام از دینهای که ضد اسلام هست زیرا که صفر یافتند آنها از برای اسلام عیبها
و عارها ان الفریق یعظمون سیارة ذیرون فی دارکتهم للحافر ال علیم تعظیم میکنند حمار او را
و احترام سم حمار را موجب رستگاری خود میدانند و سیوفکم بدم ابن بنت نبیکم مخضوبة
یعوضی این یزید الفاجر و شما ای امت محمد شمشیرهای خود را بخون پسر دختر محمد پیغمبر رنگین میکنید
بجهة خوشنودی یزید فاجر و فاسق مطلب در بیان شهادت وهب ابن کلبی علیه الرحمه
وهب جوانی بود نیکو روی و نیکو خوی رخساری چون ماه و مویی چون مشک سیاه نداشت

او بدهن

او بدهن درد کون جهانی شجاع شیر دلی نوجوان زیبائی بچهره بود مه بدر آسمان جمال بجلوه بود قد
سرو بوستان کمال و تازه داماد بود و هفده روز از دامادی او گذشته بود و مادری داشت قمر نام چون
آن ضعیفه مؤمنه بیکسی امام حسین را مشاهده کرد بنزد وهب آمد و گفت ای فرزند دلبند و ای جوان
ارجمند ای نور دیده و ای سرور سینه محنت کشیده مرا با تو محبتی است که یکساعت بی تو زندگی
نتوانم کرد اگر که دیده ام از دیدن تو دور شود یقین که دیده ام ای نور دیده کور شود اما نگاه
کن که جگر گوشه رسول مختار و نهال حدیقه حیدر کرار و سرور دیانو زهرا و زینت ارض
سماء در این صحرای پر بلا بکیفی اعدا گرفتار و قوم کفار از هر کنار او را در میان گرفته اند و
میخواهم ای فرزند نقد جان خود را بر طبق اخلاص گذارده و فدای آنحضرت سازی تا شیری
که از پستان من خورده ترا حلال کنم ای جان مادر برخیز و سر خود را در راه امام حسین آغاز کن تا در روز
جزا بهشت روزی و سرفراز شوی وهب گفت ای مادر من از فدا کردن جان خود در راه
امام حسین مضایقه ننمایم اما دلم برای نو عروس بیچاره میسوزد که در این غربت با ما موافقت
کرده و هنوز از نهال وصال من بری نخورده ای مادر از غریبی او دلم افسرده و از بیکسی او دلم پر
مرده هست اگر اجازت فرمائی بروم و از او استحلالی طلب نمایم مادر گفت برو ای زنان ناقص
عقلند مبادا ترا فریب دهند و از سعادت ابدی و دولت سرمدی محروم مانی وهب
گفت ای مادر خاطر جمع دار که کمر محبت امام حسین را چنان محکم بسته ام که سر انگشت فریب نتوان
گشود وهب به نزد عروس آمد و گفت ای یار مهربان و ای انیس دلنواز بدانکه امروز فرزند
رسول خدا در این دشت بلا بچنگ اعدا گرفتار و غریب و بی یار مانده و از وطن خود دور افتاده
و دشمنان دین از هر کناره شمشیر خونخوار و خدنگ ابدار و بقصد آن طایر ریاض احمد مختار

بحرکت درآورده در کمان عداوت نهاده میخواهم که جان ناتوان در قدم آن امام زمان در بازم و در قیامت
خود را از شفاعت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا بهره‌مند سازم و بازمرهٔ شهدا ابرار جنان سمند سعادت
تازم عروس وهب چون این سخن را از شوهر خود شنید آه سرد از دل پر درد برکشید و گفت ای همدم
دیرینه‌ای در وفاداری بیقرینه هزار جان گرامی تو بفدای امام حسین باد   هزار جان چه من بادای تنهای
فدای خاک کف پای بندگان حسین   ای کاش در شریعت زنان را جهاد جایز بودی تا من نیز جان
حسین میکردم اما یقین میدانم که هرکه امروز جان در بازد فردا مسند عزت بسوی بهشت تازد و در
قصور جنان دست در گردن حوران اندازد بیا تا با تو محضر ساز نمائیم و در حضور آنجناب شرط کنی
که بی من قدم در بهشت نگذاری مادر از آنجا که از روی محبت از سر کینه‌ام و یار تو در دار القرار من باشم
قبول نمود مهر و محبت آن امام آفاق آمدند عروس وهب دل پر افسوس با عجز و زاری و گریه و بیقراری
عرض کرد یا ابن رسول الله میدانم که هر که در راه تو شهید شود همین که از مرکب بر خاک افتد حوران او را
از خاک برداشته در کنار نهند و با او معانقه کنند و در بهشت رفیق مصاحب او باشند و این جوان
که شوهر منست میخواهد در راه شما شهید شود و من هنوز از او تمتعی نیافته‌ام و با وجود این در این جا پدر
و مادر و برادر و غمخواری ندارم و غریب و بیکس میمانم و با همه اینها بمصیبت او گرفتار میشوم
حاجت من آنست که فردای قیامت مرا فراموش نکند و این زمان که شفاعت جد بزرگوار و پدر عالیمقدار تو
قدم در بهشت ننهد شرط کند که بی من نرود و از شما التماس دعا دارم که مرا به دختران و خواهران
بسپارید که در حرم محترم در سلک کنیزان و خدمتکاران دختران فاطمه باشم زیرا که یقین است
که در سراپردهٔ عصمت و طهارت دست نامحرم بدامن عفت من نخواهد رسید حضرت امام حسین با اصحاب
از سخنان آن زن گریان شدند وهب گفت یا ابن رسول الله قبول کردم ای فرزند رسول خدا گواه باش که

در قیامت

١٢٠

در قیامت بی او قدم در بهشت نگذارم و او را بشما سپردم و شما او را بحرم رسانید پس وهب با سلاح حرب
روی بمیدان نهاد و رجز میخواند و میگفت اِن تُنکِرونی فَاَنا ابنُ الکَلبی سَوفَ تَرَونی وَتَرَونَ ضَربی
اگر مرا نمی‌شناسید بدانید که منم وهب پسر عبدالله ابن حباب کلبی زود است که مرا و مردانگی مرا و حملات
مرا به بینید و ضرب دست مرا مشاهده کنید وَحَملَتی وَصَولَتی فِی الحَربِ اَدرِکُ ثاری بَعدَ ثارِ
صَحبی وَاَدفَعُ الکَربَ اَمامَ الکَربِ لَیسَ جِهادی فِی الوَغا بِاللَّعِبِ ای اشقیا حمله من و صولت مرا خواهید
دید و من خون یاران و خون خود را از شما خواهم گرفت و کرب و اندوه خود را دفع خواهم کرد و جهاد من در
معرکهٔ جنگ بازیچه نیست و چون بمیان میدان رسید و قصیده در مدح امام حسین خواند و مبارز طلبید
و هر که بجنگ او آمد درنگ نکرد و بر آن اشقیا حمله ور گردید بتیغ آبدار نخل حیات اشرار را می‌برید
کشید صارم خصم افکن از میان چون برق   زروی قهر بزد اهل کفر را بفرق   بهر طرف که بمیدان حرب
جولان داد   عدو زهیبت تیغ عدو کشش جان داد و جماعتی از آن اشقیا را روانه سقر ساخت
و بسیاری از ایشان را بخاک هلاک انداخت و نزد مادر آمد و گفت یا اُمّاه اَرَضیتِ عَنّی
ای مادر از من راضی شدی گفت خدا از تو راضی باد در یاری فرزند رسول خدا که تا هی شنودی
اما من از تو راضی و خشنود نشوم و شیر خود را بر تو حلال نمیکنم که سر خود را در راه امام حسین داده باشی
و در خون خود غلطیده باشی پس وهب رو بخیمهٔ عروس نهاد چون نزدیک رسید دید عروس
سر بر زانو نهاده گریه میکند گفت ای دختر چرا گریه میکنی و چرا ناله می‌نمائی جواب داد که ای آرام جان
و ای انیس دل ناتوان   حیف از دوستان در مرگ می‌بینم رهائی را   بر اندازد خدا بنیاد ایام جدائی را
چگونه گریه نکنم و آه نکشم که چون تو ماه رخساری از کنار من میرود پس وهب نشست و او را در کنار گرفت
و از غم جدائی یکدیگر آه از جگر برکشیدند که ناگاه از اهل حرب مبارزی از میان بلند شد وهب از جا برخاست

دیو برکب سوار شد و بجانب میدان شتافت و عروس از عقب مینگریست و زار زار میگریست و وهب
میگفت انی زعیم لک ام وهب بالطعن فیهم تارة و الضرب ضرب غلام مؤمن با
الرب حتی یذیق القوم مر الحرب انی امرؤ ذو مرة و عصب و لست بالخوار عند
النکب حسبی الهی من علیم حسبی و آن جوان ماهر با آن قوم ستیزه حرب بحرب و طعن بطعن و ضرب
بضرب مشغول گردید و بسیار از آن خیل بر خاک هلاک افکند و خود را بقلب لشکر می زد و بجانب
راست و چپ می تاخت و بنوک سنان مرد و مرکب بر صفحه میدان می انداخت تا آنکه بیست و چهار پیاده
و دوازده سواره را بخاک هلاک افکند و آنقدر با نیزه جنگ کرد که نیزه او شکست پس تیغ
جان شکاف از نیام انتقام برآورده و در میان آن گروه افتاد و ایشان را روانه جهنم گردانید
و از کشته پشته می ساخت و مادر وهب در کنار معرکه ایستاده بود و او را ترغیب و تحریص
میکرد و فریاد میزد ای نور چشم من پدر و مادرم فدای تو باد در یاری حسین و حرم محترم حضرت
رسالت جنگ کن تا کشته شوی و بسعادت ابدی رسی امام حسین چون آن احوال را مشاهده
کرد گریان گردید فرمود ای پیره زن خدا شما را از یاری کردن فرزند پیغمبر خود جزای خیر دهد
که در یاری ایشان کوتاهی نکردید و حقوق اهل بیت رسالت را بجای آوردید ای زن صالحه
بشارت باد ترا به بهشت که تو و پسر تو در اعلا درجات بهشت با جدم محمد مصطفی خواهید
بود اما وهب آنقدر محاربه کرد که لشکر عدو بتنگ آمدند عمر سعد فریاد برآورد که اطراف
وهب را بگیرید لشکر بحرکت در آمده و او را در میان گرفتند که ناگهان سپه کوفیان کفر شعار
بگرد وی همه گشتند حمله ور یکبار ملعونی تیغی افکند دست او را جدا کرد ملعونی دیگر دست
دیگر او را انداخت و ملعونی دیگر تیری بر مرکب او زد که از پا در آمد وهب پیاده ماند از بسیاری

زخم که برو

زخم که برو زدند طاقت نیاورده بر زمین افتاد عنان طاقتش از دست رفته شد بی تاب زیاد ظلم کوفیان
شد چالاک همچو حباب پس او را دستگیر کردند و بنزد عمر بردند آن لعین حکم کرد تا سر او را بریدند و بلشکر
لشکرگاه امام حسین انداختند مادرش آن سر را گرفت و روی بر روی او نهاد و آن سر را می بوسید
و آن سر را در میان لشکر مخالف انداخت و یکنفر را هلاک کرد و بعد از آن عمود خیمه را بر گرفت و رو
بقتال آورد حضرت فرمود ای مادر وهب برگرد تو و پسرت در بهشت با رسول خدا خواهید بود و
جهاد بر زنان واجب نیست آن ضعیفه برگردید و میگفت الهی لا تقطع رجائی خداوندا امید مرا قطع
مکن حضرت فرمود ای مادر وهب خدا امید ترا قطع نمیگرداند و بروایتی مادر وهب آن سر را گرفت
نزد عروس آمد آه از نهاد بر کشید و روی بر روی او گذاشت و جان بحق تسلیم کرد جان داد در مفارقت
یار دلنواز جان عزیز در سر محبت بود چنین و در روایتی واقع شده که در آن حال دستهای او را قطع
کردند مادرش آن را بدید عمود خیمه را برگرفت و متوجه معرکه شد و میگفت فداک ابی و امی
پدر و مادرم فدای تو باد برای حرم محترم حضرت رسالت جنگ کن تا کشته شوی و بسعادت ابدی
برسی آن پسر نیک اختر هر چند مبالغه میکرد که مادرش برگردد قبول نمیکرد حضرت امام حسین چون آن حال را
مشاهده کرد فرمود خدا شما را جزای خیر دهاد که در یاری اهلبیت رسالت دقیقه فرو نگذاشتید
ای زن صالحه برگرد که بر زنان جهاد لازم نیست چون وهب را شهید کردند زنش بی تاب شد
و نزد او دوید و رو بر روی او گذاشت و خون و خاک از روی او پاک میکرد شمر لعین در آن حال
غلام خود را گفت که عمودی بر سر آن بیچاره زد و او را بشوهرش ملحق ساخت و اول زنی که از لشکر امام حسین
کشته شد او بود انا لله و انا الیه راجعون **بیان شهادت مسلم بن عوسجه رضی الله** مسلم از اکابر و زهاد و
اعاظم عباد و اجلاء علما و از بزرگان اصحاب سید الشهدا بود و چند نوبت قرآن در خدمت امیر مؤمنان

که زاینده بود و آنحضرت از فرط شفقت او را برادر خواندی و در شجاعت یگانهٔ دوران و وحید زمان بود
و در جهاد کفار و در خدمت حبیب دیگر آن پیر مردانگی ها کرده بود و در بعضی معارک از غایت سطوت و شجاعت
کار بر مشرکان تنگ گرفته و شجاعان بسیار را بر خاک هلاک انداخته بود و چون مسلم در عرصهٔ محنت خیز
کربلا گرفتاری فرزند رسول خدا را دید بخدمت آنشاه کم سپاه آمد و اذن جهاد حاصل کرده بمیدان رفت
و رجز او این بود إِنْ تَسْئَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لِبَدٍ مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرَى بَنِي أَسَدٍ فَمَنْ بَغَى نَاكِبًا يَحِيدُ
عَنِ الرَّشَدِ وَكَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ و در میان میدان جولان مردانه نمود و معنی در شان امام حسین
بر زبان راند مبارزان و شجاعان بمیدان آن دلاور قدم می نهادند و مسلم هر یک را و نیز ایشان
بنیزه بجهاد تن را هلاک نمود و با شمشیر شش نفر را روانهٔ سقر نمود و لیکن زخمهای کاری که باو رسیده
بود او را از کارزار باز داشت ناچار بر زمین افتاد نعره برکشید که ادرکنی یا ابن رسول الله حبیب ابن
مظاهر بمصاحبت حضرت امام حسین بر سر مسلم آمدند وقتی رسیدند که او هنوز رمقی در بدن داشت
حضرت فرمود رَحِمَكَ اللهُ يَا مُسْلِمُ لَقَدْ فُزْتَ بِالشَّهَادَةِ وَأَدَّيْتَ مَا كَانَ عَلَيْكَ خدا رحمت کند ترا
ای مسلم که بسعادت شهادت فایز شدی و آنچه بر تو بود از جهاد و ادا خدا بجا آوردی و یاری فرزند
رسول خدا را بعمل آوردی ای مسلم یاری از دوستان ما را اجل دریافت و آنها که زنده اند انتظار مرگ
میبرند در همین ساعت ما نیز از عقب تو می آییم و با یکدیگر جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی را ملاقات
خواهیم کرد مسلم چون سخنان آنجناب را شنید و فهمید که آنجناب در بالین او است چشم گشوده بر
روی آنحضرت نگاه کرد و تبسمی نمود پس حبیب ابن مظاهر گفت ای مسلم بر ما گران است که ترا باین
حال بهبینیم يَا مُسْلِمُ أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ ای مسلم بشارت باد ترا به بهشت مسلم با آواز ضعیف
گفت بَشَّرَكَ اللهُ بِخَيْرٍ خدا ترا بخیری بشارت دهد پس حبیب گفت ای مسلم اگر میدانستم که بعد از

فرزند تو خواهم

تو زنده خواهم بود میگفتم اگر وصیتی داری بگو تا من ... بیقین میدانم که همین زمان بتو ملحق میشوم مسلم گفت
ای حبیب وصیتی ندارم وصیت من آنست که دست از یاری امام حسین برنداری و در راه او جنگ کنی تا کشته
شوی حبیب گفت برب کعبه که چنین خواهم کرد پس مسلم او را دعا کرد و گفت یا ابن رسول الله میروم تا شرف احمد
بخدمت جدت برسانم و پدرت را از آمدن تو آگاه گردانم پس مسلم دیده بر هم نهاد و جان شیرین از قفس بدن
مفارقت نمود مسلم کنیزکی داشت در آن وقت از فراق آقای خود فریاد برکشید که یا سیداه یا ابن عوسجه
چون صدای او بگوش لشکر عمر سعد رسید از شادی خروش برآوردند که قَتَلْنَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَة
کشتیم ما مسلم بن عوسجه را شبث ابن ربعی با ایشان گفت مادر شما بعزای شما بنشیند بدست خود
بزرگان عزت خود را بذلت مبدل می نمائید آیا خوشحالی میکنید بقتل مسلم ابن عوسجه قسم بکسی که اسلام
آورده ام باو که این بزرگوار بسی مردانگیها در جهاد کفار کرده و من در روز جنگ او را دیدم که شش نفر از
مشرکان را کشت پیش از آنکه لشکر مسلمانان فراهم آیند القصه منقول است که مسلم پسری داشت که همراه
او بود چون پدر خود را کشته دید و دریا و فرزند رسول خدا آتش فراق پدر در سینه اش مشتعل گردید
گریه کنان روی بمیدان نهاد امام حسین فرمود ای جوان برگرد پدرت کشته شده اگر تو نیز کشته شوی مادرت
بیکس می ماند پسر خواست که برگردد مادرش فریاد برآورد که ای پسر اگر از جنگ در راه فرزند رسول خدا
برگردی و جان خود را نثار او نکنی از تو خوشنود نمی شوم بده بهر حسین جان را فدا کن بیاب جان فدایت
اقتدا کن پس پسر مسلم روی بمیدان نهاد و مادرش از عقب او روان شد و او را ترغیب و تحریص میکرد
و میگفت ای فرزند سعی کن تا خون خود را بجهت یاری فرزند رسول خدا بریزی و از تشنگی بیرون آمده که
لحظه از دست جدش ساقی کوثر سیراب خواهی شد در آفتاب قیامت نمیشوی سیراب ز تشنگی
نشود تا دل تو آب این جا آن جوان بحرب کفار مشغول شد تا آنکه بیست نفر را روانه سقر کرد آفرادها

اورا شهید کردند وسر اورا بریدند ونعش اورا بخون غلطانیدند وسرش را در پیش مادرش انداختند مادر
پسر را برداشت وگاهی بسینهٔ خود چسبانید وزمانی در آن سر نظر میکرد ومیگفت آفرین بر تو ای فرزند که خود را
بسعادت ابدی رسانیدی ومادر خود را از خود راضی کردانیدی برکه آن کلام را از آن زن نیک انجام شنید
بگریه در آمد انا لله وانا الیه راجعون **مصباح چهارم از مشکوة ششم در بیوم السقیا بر لشکر سید الشهدا**
وکشته شدن بعضی از یاران ونزدیک آمدن آنحضرت وکیفیت شهادت حبیب بن مظاهر بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی اعظم حسراتنا علی نور حدقة رسول الله وقرة حدقة ولی الله وفلذة کبد
الزهراء القتیل بالحربة وابن القتیل بالضربة واخ الشهید بالشربة الذبیح بالغربة
والاسیر بالکربة مفرق الراس من البدن مخضب الاوداج والذقن ابن سید الکونین
مولانا ابی عبد الله الحسین والشکر لله الذی جعلنا من المتمسکین بحبل ولاء الحسین فی
صفرنا ومن المجتمعین یوم القیمة تحت لواء الحسین ووعدنا الشفاعة العظمی بالحزن
فی عزاء الحسین وبلغنا الی الدرجات القصوی فی جنات العلی ببکاء الحسین ایها
المؤمنون الصالحون ابکوا وتباکوا علی الشهید ابن الشهید وابی الشهید واخ الشهید مسفوک
الدم ومهتوک الحرم ومقلوب الخیم ومقلوب الام الذی بکت علیه الحجر والمدر وناحت
علیه الطیور علی الشجر وانکسفت لمصیبته الشمس والقمر وتلاطمت امواج البحر وارجاء
البر ایام الجن والبشر وابن ساقی الکوثر ثالث شروط لا اله الا الله مولانا ابی عبد الله
الحسین **مقدمه** ودر آن چند فصل است **فصل اول در ترغیب گریه** صلوات وسلام نامتناهی
منتهای ورحمت بیغایت الهی بر روح مطهر امام معصوم واز گناه وشفیع مجرمان رو سیاه برگزیدهٔ
حضرت آله شمع محفل سید کونین وجان دل بدر حنین حضرت امام حسین آه وای از مصیبت آن امام
مظلوم

مظلوم که کوهها از اهتزاز آن در اضطراب ودریاها در غروش وبی تابند وبند دلها تاب تحمل این اندوه دارند
وبند دیدها با اشک ریزی آن وفا توانند کرد دریغم که آن جان جهان رفت وجان جهانیان از
تن بیرون نرفت روزیکه تیغ جفا بر گلوی آن امام مظلوم کشیدند چرا قبهٔ فلک سرنگون نگردید
وساعتی که جسم بی سر مجروح وخونین آن امام معصوم بر زمین طپید چرا ارکان عالم از هم نپاشید بعد
از چنین امام بزرگوار خاک بر سر عالم وبعد از چنین مالیقدار وای بر بنی آدم آه واحزناه علیک
یابن محمد المصطفی آه واحزناه بر تو ای فرزند محمد مصطفی آه واأسفاه علیک یابن علی
المرتضی آه واأسفاه بر تو ای فرزند علی مرتضی بابی ماخوذ الجبة والرداء بدرم فدای تو
ای آنکه جبه ورداى ترا بردند بابی المطروح عاری علی العراء بدرم فدای امامی بزرگوار که برهنه
وعریان بر خاک افتاده بود بابی من بکاه وحوش الفلاء بدرم فدای کسی که وحشیان صحرا
براو گریستند بابی السید الغریب بدرم فدای آقای غریب بابی من عسکره بالعراء نهیب
بدرم فدای کسی که لشکر اورا در صحرای کربلا غارت کردند بابی من لیس له طبیب بدرم فدای
کسیکه از برای پرستاری او طبیبی نبود بابی من خضیب من نحره الخضیب بدرم فدای کسیکه
ریش اورا بخون حلقوم او خضاب کردند بابی من نکت فی ثغره القضیب بدرم فدای کسیکه
چوب جفا بر دندانهای او زدند بابی من اهله اسری وسلیب بدرم فدای کسیکه اهل واولاد
اورا اسیر کرده وبرهنه کرده بودند   ای طفل ناز پرورد امان فاطمه   ای آفتاب گرم کربلا بریان فاطمه
در کربلا سری به یتیمان خود بکش   آبی بزن بر آتش سوزان فاطمه   ای باد صبحدم بزمین نجف
ببر   پیغام از زبان یتیمان فاطمه   ای ابر خیمه بر لب آب فرات زن   وز خون نشوی جامهٔ
طفلان فاطمه فعلی امثال الحسین فلیبک الباکون باید بر مثل شهیدی بگریند ای گریه کنندگان

زمین اگر گریه بر آن امام مظلوم کند آن عظیمه را می آمرزد و باعث نجات از نیران و خلود در جنان میگردد و احمد ابن
یحیی از محمد ابن ابراهیم از ربیع ابن منذر از پدرش حضرت امام حسین ع روایت کرده است که آنحضرت گفت
ما من عبدٍ قطرت عیناه فینا قطرةً او دمعت عیناه فینا دمعةً الا بوّاه الله بها فی الجنة حُقُباً نیست
بنده که در مصیبت ما قطرهٔ اشک از دیدهٔ او بریزد مگر آنکه خدا جای دهد او را در بهشت همیشه و علی الدوام و احمد ابن
یحیی گوید که شبی حضرت امام حسین را در خواب دیدم بخدمت آنحضرت عرض کردم که محمد ابن ابراهیم حدیثی
از شما بمن نقل کرد آیا شما فرموده اید فرمود بلی من گفته ام گفتم سند میان من و شما افتاد و حدیث را خود از
شما شنیدم پس بر امتان پیغمبر خدا و سینه سافان ولای مرتضی و محبان فاطمه زهرا لازم است که
در مصیبت جگر گوشهٔ ایشان سیلهای خون از چشمهای عیون جاری نمایند ای موالی جامه را چاک
کن چاک از سر تا بپا جگر جگر از خار محنت شد سراپای حسین حیّ من لی کربیه ثم ملکن ان
امروز را بهره خواهی گر ز انعامات فردای حسین الا نوح لخامس آل طه و یاسین و اصحاب العبا ای شیعیان نوحه کنید بر خامس آل طه و یاسین و پنج آل عبا سید الشهدا
الا نوح علیه و قد احاطت به خیول البغاة الاشقیا نوحه کنید ای هواداران بر امام حسین غریب
دور از وطن که لشکر اشقیا او و اولاد زنان او را احاطه کرده بودند اذا اقبل و اعظهم خطیباً و
بالغ فی النصیحة و الدعاء چون لشکر کفار او را احاطه کرده بودند آنحضرت متوجه ایشان شد و خطبه
ادا کرد و ایشان را موعظه میکرد و مبالغه در نصیحت ایشان نمود الا یا قوم انشدکم الله فردوا جوابی
هل تحل لکم دمائی میفرمود ای قوم شما را بخدا قسم میدهم جواب مرا بگوئید آیا از برای شما حلال است
که خون مرا بریزید و جدّی احمد و ابی علی و امی فاطمة سیدة النساء و حال آنکه جدم محمد مصطفی است
و پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا است سیدهٔ نساء است فقالوا قد نطقت بقول

صدق

صدقٍ و قد اخبرت بالحق السواء و لکن قد ابینا الا ان نعلی سبیلک او تبایع بالوفاء و الا
بالقواطع و العوالی یجری علیکم بها غصص الحمام ان اشقیا در جواب گفتند آنچه میگوئی راست است و
حق است و لکن ما را امر کرده اند که نگذاریم بسمتی روی مگر آنکه ببیعت کنی و الا بشمشیر و نیزه و حربه های
... ثم نادی تمام یجتهد الی ان اتاه سهم اشقا الاشقیاء و حرّ و بادر الملعون شمر و
جزّ و ربیه بعد ارتقاء پس آنحضرت بجان محترم با آن قوم محاربه نمود تا آنکه شقی ترین اشقیا تیری
بر آنحضرت افکند و آنجناب بر خاک افتاد و شمر ملعون مبادرت نمود و بر سینه آن امام مظلوم بالا رفت
و رگهای حلقوم آن امام معصوم را برید و علق رأسه فی رأس رمح و خلی الجسم شلواً بالعراء سر
مبارک آنحضرت را بر نیزه کرده و جسم پاره پاره او را بر خاک انداختند و ساقوا الخیام نحره و غاروا
الحرائر و النساء اشقیای امت بخیمه آنحضرت هجوم آوردند و آنها را با آتش ستم سوختند و کنیزان
و زنان او را غارت کردند **فصل در فضیلت امام حسین** ای برادران حضرت امام حسین حبیب خدا بود
و میوهٔ دل رسول او بود فاطمه او را می پرورید و جبرئیل گهوارهٔ او را جنبانیده و حضرت رسول او را بود و می کشید
صح و مکرر پیغمبر میفرمود حسین منی و انا من حسین حسین از من است و من از حسین خداوند دوست دارد
هر که حسین را دوست دارد مرویست که روزی حضرت پیغمبر از خانه بیرون آمد و دست امام حسین را
بدست گرفته بود و پیغمبر با مردم گفت این است حسین بشناسید او را بخدا قسم که او در بهشت خواهد
بود و دوستان او در بهشت خواهند بود و دوستان دوستان او در بهشت خواهند بود و هر که او را
دوست دارد آتش جهنم باو نرسد هر چند گناه او بعدد ریگ بیابانها باشد و آنحضرت منبع
کلامات و کمالات و مخزن کرامات و عابدترین مردمان بود و کثرت عبادت آنحضرت بحدی بود که حضرت
علی ابن الحسین گفتند چه بسیار کم است فرزندان پدر تو حضرت فرمود که من در تعجبم که چگونه

متولد شده ام و بعد از دو روز شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد در بحار الانوار مذکور است که امام حسین و امام حسن
جامهای کهنه در بر داشتند و عید نزدیک شد بمادر خود فاطمه زهرا گفتند که پسران فلان شخص را
از برای ایشان جامه فاخر دوخته اند ای مادر تو از برای ما جامه عید نمیدوزی حضرت فاطمه فرمود
ای نور دیدگان از برای شما هم جامه دوخته خواهد شد انشا الله تعالی چون عید در رسید جبرئیل
آمد دو جامه از حلهای بهشت بخدمت حضرت رسول خدا آورد رسول خدا فرمود این چه چیز است
ای جبرئیل حضرت جبرئیل آنحضرت را خبر داد بگفته حسنین از برای فاطمه و فاطمه در جواب ایشان
که از برای شما جامه دوخته خواهد شد پس جبرئیل گفت که خدای تعالی چون گفته فاطمه را شنید
فرمود که نیکو نمیدانم و نمیخواهم که فاطمه نزد حسنین دروغگو در آید ای برادران هر گاه کسی تامل
کند میداند که فاطمه زهرا از واقعه امام حسین تا چه حد محزون بوده دل کباب است آه حق تعالی نخواست
که سخن فاطمه دروغ شود و اشقیا فرزند او را بدین ترتیب در جفای شهید نمودند   ای آفتاب اوج افلاک
فاطمه ای تازه سرو گلشن ادراک فاطمه   این آتش ستم که بجان تو بر فروخت   کز غم کباب شد
دل غمناک فاطمه   هر ضربتی که بر تن او کوفیان زدند   شد زخم کاری تن صد چاک فاطمه
متی یشفیک دمعک من هول و تبرد ما بقلبک من قلیل فتیلا یا قتیل بنی زیاد
الا یا حبة نفسی من قتیل کجا وکی اشک تو را باز خواهد داشت و آتش دل تو را سرد خواهد کرد
شهادت امام شهید کدام شهید کشته اولاد زیاد ملعون که بدر من و جان من فدای آن کشته باد
اریق دم الحسین فلم یراعوا وفی الاحیاء اموات العقول خون حسین را ریختند و حرمت
مردکان صاحب عقل را در باره زندگان مراعات نکردند یعنی حسین را کشتند و حرمت جد و پدر
و مادر او را مراعات نکردند فدت جبینک من جبین جرادمه علی الخد اسیل جان من

فدای جبین تو

فدای جبین تو که از جبین جبینی که خون او بر رخسارهای او جاری گردید انحلوا قلب ذی ورع تقی
من الاحزان والالم الطویل وقد شربت رماح بنی زیاد وبرت من دماء بنی الرسول آیا حالی
میشود دل صاحب ورع و تقوی از اندوه والم دور و دراز و حال آنکه نیزهای اولاد زیاد از خون فرزندان رسول
درخشان گردید و دعبل خزاعی علیه الرحمه میگوید در قصیده خود جاؤا من الشام المشومة اهلها بالشوم یقدم
جندهم ابلیس آمدند اهل شام میشوم از شام بجهة فعل شوم و قتل امام مظلوم و پیشرو لشکر ایشان شیطان
بودند لعنوا وقد لعنوا بقتل امامهم ترکوه وهو مبضع مخموص لعنت کرده شدند آن اشقیا بسبب
قتل امام خود و اگذاشتند آنحضرت را در خاک کربلا با بدن چاک چاک و تشنه لب وسبوا فواحزنی بنات محمد
عبری حواسر ما لهن لبوس واحزناه که دختران محمد را اسیر کردند و ایشان گریان و حیران بودند و لباسی
در بر نداشتند یا آل احمد ما لقیتم بعده من عصبة هم بالقیاس مجوس ای آل محمد مصطفی جد شما
که بعد از آنحضرت بشما رسید از قومی که با مجوس یکسانند کم عبرة فاضت لکم وتقطعت یوم
الطفوف علی الحسین نفوس ای آل رسول چه اشکها که در مصیبت شما از دیدها ریخت و واقعه
حسین در کربلا دلها را پاره پاره کرد

فصل در خبر دادن رسول خدا از شهادت آنحضرت خبر دادن جبرئیل از شهادت آنحضرت

مخفی نماند که داغ مصیبت کربلا را بر دلهای ضعفا نهاده بودند
و از واقعه جانگداز امام حسین ایشان را اعلام کرده بودند منقولست که چون متولد شد رسول خدا او را
از اسماء بنت عمیس طلبید اسما او را آورد و آنحضرت آن در عدن را در دامن نهاد و اذان در گوش
راست و اقامه در گوش چپ او گفت و جبرئیل نازل شد فرمود که خدا میفرماید او را حسین نام کن
پس حضرت رسول او را بوسید و گریست و فرمود ترا مصیبت عظیم در پیش است خداوند لعنت
کن کشنده او را و فرمود ای اسما این خبر بفاطمه مگو چون روز هفتم شد باز او را در دامن گذاشت و گفت

یا اباعبد الله کرا انست بعد کشتن تو بس بسیار گریست سما گفت بد رو مادرم فدای تو باد این چه خبر است که
در روز اول گفتی وامروز ماتم میکنی و بعوض شادی گریه میکنی حضرت فرمود میگریم برای فرزند دلبند خود
که گروه کافر ستمکار از بنی امیه او را خواهند کشت خدا شفاعت مرا بایشان نرساند و خواهد کشت او را مردی
که رخنه در دین من خواهد کرد یا رسول الرحمان که فرمودی حسین تو نور دو عین تو را کشتند و رخنه در
دین تو افکندند   آن پیکری که در بر خود داشتی مدام   غلطان بخاک خون شده ای سید انام   آن سر که
بود بر سر کتف نبیت ای شرف   پیوسته داشت بر سر زانوی تو مقام   بر نیزه رفت و کرد سفر با مخدرات
از کربلا بکوفه و از کوفه تا بشام . و از ام سلمه مرویست که روزی جبرئیل بخدمت آن سید جلیل آمد وقتی
بود که آن سید کونین امام حسین را در کنار داشت و حلق مطهر او را می بوسید و روی منور او را می بوسید
و گاهی سر او را بر سینه خود می نهاد و در آن حال امام حسین چهار سال داشت جبرئیل گفت یا رسول الله
نوباوه بوستان ولایت را بسیار دوست میداری حضرت فرمود چگونه دوست نداشته باشم
و حال آنکه نور دیده من است و تعویذی بر رشته در گردن امام حسین بود و اثر آن رشته مانند خطی
در گردن مبارکش بدید آمده بود و جبرئیل بآن خط مینگریست و سر می جنبانید رسول خدا
فرمود ای جبرئیل بر اثر آن رشته نظر میکنی و تفکر می نمائی جبرئیل گریان شد و گفت یا رسول الله
روزی باشد که در زمین کربلا حلق او را بر اثر این رشته بخنجر آبدار ببرند و جسد او را غرق خون
سازند و جانهای اهل بیت رسالت را بمصیبت او محزون نمایند رسول خدا از سخن جبرئیل شروع بگریه
کرد و از جمعی کثیر از مسلمین نقل شده که در کنیسه از کنیسه های روم که در حوالی قسطنطنیه بود
و معبد نصرانی بود این شعر را بخط رومی نوشته بود که اترجو امة قتلت حسینا شفاعة
جده یوم الحساب فلا والله لیس لهم شفیع و هم یوم القیمة فی العذاب ابا جماعتی که

محرکنو

شهید کنند حسین را دیگر امید شفاعت از جد او دارند و در روز قیامت در عذاب خواهند بود   واحسرتاه
که دیده ز حسرت پر آب شد   در ماتم حسین علی دل کباب شد   گردون چرا ببار عدم داد آن ورق   کز نسخه
وجود دو کون انتخاب شد   بدبخت ناکسی که برای دو روزه ملک   غافل ز حشر و نشر و ثواب و عقاب
شد   لعنت هزار بار و هزاران هزار بار   بر دست خنجری که از آن خون خضاب شد   و یا لهفی لزینب اذ
تنادی و منها الدمع یقطر کالسحاب   واحسرتاه بر خواهر حسین زینب که بعد از قتل برادر بزرگوار
خود ناله و فریاد میکرد و مانند ابر بهار اشک از رخسارهای خود می بارید و میگفت اخی عدمت
الیوم قلبی فوا اسفا علی القلب المذاب   ای جان برادر دل من امروز در مصیبت تو گداخت و آه
از دل گداختن اخی تعز علیک بان ترانا مع بنات الفاجر و الثیاب ای برادر بر تو
دشوار است که ما را بی چادر و معجر و عریان مشاهده کنی اخی بین العدی صرنا حیاری ابتم
ما بین سباب و ساب ای برادر ما در میان دو دشمنان حیران مانده ایم بعضی از ایشان ما را اسیر
کرده اند و بعضی دشنام میدهند اخی لما ادری ات الخطب ابکی لبعض ام نصیف لبعض ما لحیتی خطاب
ای برادر نمیدانم بر کدام یک از مصیبتها گریه کنم که احصای بعضی از مصائب خود نتوانم کرد ابکی قطع
راسک ام سبایا عزایا ام مصابک ام مصاب ای برادر جان آیا بر سر بریده تو گریه کنم یا بر اسیران
برهنه و عریان تو از دیده اشک می بارم ابکی النحر منه الدم یجری ام الجسم الشریف بلا الخطاب
آیا گریه کنم بر حلق بریده تو که خون از او جاریست یا بر جسم شریف تو که بی جامه و عریان بر خاک
افتاده بود ابکی لقد رمتک علیک مدی لقد دفت الی یوم الحساب فیا لهفی
علی العدد لیت ضمنته خیول بالجبین و بالذهاب آیا بر سینه علم خزینه تو گریه
کنم که سینه من تا روز جزا بجهت آن اندوه ناکست واحسرتا از سینه که آمد نشد سپان درهم

شکست و خورد گشت أبکی ابنک المقتول ظلماً ام المأسور فی قید العذاب ام الطفل الذی قد اُذ
سهام الحقد من قوس الجنایات آیا گریه بکنم بر فرزند علی اکبر تو که او را بظلم و جفا کشتند یا بر آن طفل بیچار
که او را بزنجیر عذاب بستند یا بر طفل صغیر که او را از ترکش جفا تیر جفا رسید **فصل در گریه رسول الله
رسول خدا با انبیا بر حضرت امام حسین** مخفی نماناد که چنانچه از اخبار معلوم می‌شود ارواح مقدسه
انبیا و اولیا در مصیبت سید الشهدا محزون و دلخون و گریان و نالان می‌باشند و در بعضی از کتب
معتبره منقول است که در خانه کعبه مردی را دیدند که میگفت الهی مرا بیامرز و میدانم که نخواهی آمرزید
مردم چون این سخن را از او شنیدند او را منع کردند که محروم شدن از رحمت خداوند رحیم عین جهل و ضلالت
میباشد آن مرد گفت بیائید تا من مقدمه خود را نقل کنم بدانید که من از آن پنجاه نفر بودم که سر امام حسین را
بشام می‌بردند و در هر منزل که نزول میکردیم آن سر منور را در صندوقی گذاشته در اطراف آن
احاطه می‌نمودیم و خمر می‌خوردند تا آنکه معجزات بسیار در عرض راه از آنحضرت میدیدیم از آنجمله شبی
بپای دیواری رسیدیم و شب را در آن جا فرود آمدیم که چیزی بخوریم نیزه که سر امام حسین بر آن بود در زمین
استوار کردیم چون مشغول خمر خوردن شدیم دستی از آن دیوار ظاهر شد و قلم فولاد و مداد خون بر آن
نوشت أترجو امة قتلت حسیناً شفاعة جده یوم الحساب آیا امید دارند قومی که حسین را کشتند
شفاعت جد او را در روز قیامت ما از این مقدمه مضطرب شدیم و دست از اکل کشیدیم کسی
قصد گرفتن آن دست نمود آن دست غایب شد و باز ما مشغول اکل خوردن شدیم دیدیم باز
آن دست با قلم فولاد بیرون آمد و بمداد خون بر آن دیوار نوشت فلا و الله لیس لهم شفیع و هم
یوم القیمة فی العذاب یعنی بخدا که قاتلان حسین را شفیع نخواهد بود و در روز حساب مخلد
در عذاب خواهند بود باز کسی برخاست که آن دست را بگیرد غایب شد بعد از زمانی بیرون آمد

دو نفر

و نوشت قد قتل الحسین بحکم جور و خالف حکمهم حکم الکتاب بدرستی که کشتند حسین را بظلم و
جفا و مخالفت حکم کتاب خدا نمودند و با وجود این معجزه باز چون بمنزل رسیدیم بعادت هر شب آن سر را
در صندوق نهاده شراب خوردند و خوابیدند و من در آن شب شراب نخوردم و بیدار بودم که ناگاه از
از جانب آسمان صدائی مثل صدای رعد بلا مثل شنیدم و هرگز چنان صدائی نشنیده بودم نزدیک شد که
از آن صدا جهان زیر و زبر شود و در میان آن صدا کسی میگفت آدم صفی می‌آید ناگاه مرد نورانی با لباس سفید
از آسمان بزیر آمد و سر خود را برهنه کرده سر امام حسین را از صندوق بیرون آورد و در روی بر روی او نهاد
و زار زار میگریست من برخواستم و نزدیک رفتم یکی بانگ زد که کستافی مکن که آدم صفی مشغول ماتم
فرزند رسول او هست ناگاه نعره دیگر شنیدم که یکی میگفت نوح نبی آمد و ابراهیم خلیل الله و اسمعیل ذبیح الله
و اسحق فرود آمدند پس یک یک آن سر را بر میداشتند و بر آن بوسه میدادند و گریه میکردند تا
گاه نعره دیگر شنیدم که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با جماعت بسیاری از ملائکه بزیر آمدند جبرئیل سر
مبارک آنحضرت را برداشت و بر آن بوسه میداد و بر سینه خود می‌چسبانید و زاری بسیاری کرد و در
آخر نعره بسیار عظیمی شنیدم و مقارن آنحضرت محمد مصطفی و علی مرتضی و امام حسن مجتبی و حمزه و جعفر
با گیسوان کشاده و پریشان فرود آمدند و یک یک آن سر مطهر را برداشته گریه و زاری بسیاری می‌نمودند
زدند حلقه بر آن سر پی عزاداری مقربان خداوند حضرت باری تمام خون دل از دیده‌ها روان
نمودند تمامیان ناله و فغان کردند پس کرسی از نور آوردند و رسول خدا بر آن قرار گرفت و انبیا
و ملائکه بر آن سر مبارک نماز کردند و صلوات و تحیات بر آن سر فرستادند ناگاه دیدیم از آسمان
فرشته برآمد و در یک دستش شمشیری بود و در دست دیگر عمودی آتشین و جمعی دیگر از فرشتگان
با او همراه بودند و مخاطب پیغمبر عرض کردند که ما مأموریم که این پنجاه نفر را بقتل رسانیم حضرت

برخیش نیزه و همه نکهبانان را کشتند چون قصد من کردند فریاد برآوردم که الامان یا رسول الله آن فرشته
طپانچه بر روی من زد که روی من سیاه شد و حضرت پیغمبر فرمود دست از وی بدارید که خدا او را [illegible] زد
و چون صبح شد دیدیم همان بیچاره نفر کشته شده بودند و جماعتی دیگر که سایر سرها را داشتند آن صندوق
که سر حضرت امام حسین ع در آن بود ضبط کردند و روانه شدند و از امثال این حکایتها ظاهر میشود که رسول خدا
در مصیبت نور دیده خود چه قدر دلتنگ می باشند پس بر شیعیان لازم است که در اندوه و الم با آن
سید انام موافقت نمایند و مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری باشند و در مصیبت امام حسین ع غبار
غم بر سر افشانند و گریبان صبوری بدست بی طاقتی چاک کنند که در این واقعه محنت نیز جمیع
ممکنات حتی حیوانات و جمادات محزون و مکدر شدند و عجب مصیبت و غرابتی ندارد زیرا که فرزند بهترین
اولاد آدم و باعث ایجاد عالم را چون گوسفند سر بریدند و در خاک و خون کشیدند   این گونه جور را
شد انس و جان که کرد   با شاهی این چنین ستم الجنان که کرد   این زهر را بساغر گردون که ریخت
وین خاک را بکاسه روحانیان که کرد   آن سرور را که غیرت طوبی و سدره بود   از خون خویش اشک
گل ارغوان که کرد   زاهل زمین بد و از زمان ظلمی این چنین   با آنکه بود فخر زمین و زمان که کرد   خونین
درین معامله روی شفق که ساخت   نیلی درین عزا سلب آسمان که کرد   از باد جور صرصر بیداد مشرکین
گلهای بوستان نبی را خزان که کرد   از کین که ریخت خون جوانان اهل بیت   خون زین ملال بر دل
پیر و جوان که کرد   با نو گل ریاض شرف خاری این چنین   در باغ روزگار ذوی حسان که کرد   از تازه
گلبن چمن مصطفی دریغ   وز نو گل حدیقه خیر النسا دریغ   مطلب در بیان شهادت [illegible]
[illegible] سید الشهدا و شهادت سعید بن عبدالله و [illegible] عبدالله [illegible]
چون صفوف کفر و ایمان در صحرای کربلا آراسته گردید یک یک از لشکر ضلالت بمیدان می آمدند

وکشته میکردیدند

وکشته میکردیدند و جان داده عذاب جاودان میخریدند و در تحصیل آبرو در نزد آل زیاد و یزید پلید و در محاربه اولاد
رسول میکوشیدند و آب از فرزندان بوتراب منع کرده تیغ بر روی وی میکشیدند و اصحاب و یاران
امام حسین نیز نقد جان بر طبق ارادت نهاده نثار مقدم آنحضرت می نمودند و بجهة خوشنودی الله و رضا
جوئی حضرت رسالت پناهی در نصرت و یاری و اهلبیت کوتاهی نمی نمودند سینها بر دم تیر و نیزه و شمشیر
ایثار میدادند و سرها در قدم شاه شهیدان می نهادند و چهره بخون رنگین کرده ببال شهادت سوی بهشت
پرواز میکردند و در جهاد با قوم ضلالت میکوشیدند و شربت شهادت از جام سعادت می نوشیدند
و با وجود تشنگی و گرسنگی هر یک نفر از ایشان قدم در معرکه می نهادند و چهره بخون رنگین ساخته
و از ضرب تیغ آبدار گروهی از آن تیره دلان را روانه نیران مینمودند حتی آنکه پیران شکسته حال که
ضعف پیری ایشان را دریافته بود و اطفال خورد سال که مبارزت و جدال را ندیده بودند چون تیر که
پیر [illegible] جمعی از آن قوم ضلال را روانه جهنم میکردند بلکه زنان ناتوان [illegible] سست بنیان را بقتل
می آوردند و آن فرقه ضلالت نشان را میکشتند مجملاً هر یک نفر که از لشکر هدایت اثر شهید میکردیدند
چندین نفر از آن اشقیا را بجهنم میرسانیدند لیکن چون اشقیا چندین هزار بودند از کشته
شدن یکنفر بگریه و ناله می آمدند و با وجود این چندان اشقیا کشته گردید که رای ایشان از مبارزت
انحراف یافت و صلاح ندانستند که یک یک بحرب روند عمرو بن حجاج لعین گفت مصلحت در مبارزت
نیست میباید بیکدفعه بر ایشان حمله آورند و از لشکر آنحضرت سی و دو سوار بیشتر نمانده بود
و ایشان پای مردی و مردانگی بر زمین استوار کردند و شمر لعین با اصحاب خود بر میسره لشکر
سعادت اثر حمله کردند و اصحاب امام ع [illegible] و هر طرف که حمله میکردند آن اشقیا [illegible]

ظهر جنگ کردند چون خیمهای حرم را متصل بیکدیگر زده بودند و از یکجانب بیشتر نمیتوانستند حمله نمودعمر علیه اللعنه حکم کرد که سرادقات عصمت و طهارت را از پا در آوردند چون متوجه این جرات و بیشتری شدند اصحاب آنحضرت از میان خیمها بیرون در آمدند بسیاری از ایشان را بجهنم واصل کردند بعد از مشاهدهٔ این حال عمر حکم کرد که آتش در خیمها زنند که چون چنین کنند راه ایشان مسدود میشود و چنان میشود پیوسته اصحاب کبار آنحضرت در مقاتله آن اشرار بکفار میکوشیدند و میکشتند و کشته میشدند و چون اصحاب آنحضرت بسیار شهید شدند و خیرگی مخالفان زیاده شد ابو ثمامهٔ صایدی رضی الله عنه بخدمت امام شهید آمد و گفت یا ابن رسول الله جانم فدای تو باد لشکر مخالف بتو نزدیک شدند و میخواهم نماز ظهر را با تو در یابم که نماز وداع است چون حضرت سید الشهدا نام نماز را شنید آه سرد از سینهٔ پر درد کشید و سر را بآسمان بلند کرد و فرمود که نماز را بیاد ما آوردی خدا تو را از نماز گذارندگان گرداند بلی اول وقت نماز است از این کافران مهلتی بطلبید که ما نماز را بجای آوریم چون التماس کردند حصین ابن نمیر گفت نماز شما مقبول نیست حبیب ابن مظاهر گفت ای غدار نابکار نماز فرزند سید ابرار مقبول نیست و نماز چون تو کافر نابکاری مقبول است ابن نمیر در خشم شد و بر حبیب حمله کرد و حبیب شمشیری بر روی اسب او زد و آن ملعون از شمشیر حبیب از اسب در افتاد حبیب خواست که او را بقتل آورد و اصحاب او هجوم آوردند و آن لعین را بیرون بردند و زهیر بن قیس و سعید بن عبد الله حنفی در پیش روی آنحضرت ایستادند و جان خود را فدای جان امام عالمیان کردند حضرت با بقیهٔ اصحاب خود با جماعت نماز کردند بعنوان نماز خوف و هر تیر و نیزه که از جانب لشکر مخالف بجانب آنحضرت می‌آمد آن سعید [illegible] جان قبول میکردند تا آنکه سعید بعد از تمام شدن از بسیاری جراحت

ما دو شود اللهم ابلغ نبیک السلام عنی و ابلغه ما لقیت من الم الجراح خداوندا سلام مرا بپیغمبر خود برسان و آنجه بمن رسیده از الم جراحت او را اعلام کن فانی اردت بذلک نصر ذریة نبیک خداوندا باین زخمها که خوردم خواستم که یاری ذریهٔ پیغمبر تو کنم مرا بر حمت خود امیدوار گردان و چون شهید شد سیزده چوب تیر در بدن او بود بغیر از جراحتهای دیگر و بعضی گفته اند که حضرت را فرصت نماز جماعت نداد و هر یک جدا جدا نماز کردند پس عبد الرحمن یزنی با معرکه مردانگی کرد و کشت و قتال کرد تا شهید شد و بعد از آن عمرو بن قرظهٔ انصاری جان خود را فدای سید الشهدا کرد و در پیش روی آنحضرت ایستاد و جهاد میکرد و هر شمشیر و نیزه و تیر که متوجه آن امام میشد بجان خود میخرید و نمیگذاشت که بآنحضرت برسد چون از پا در آمد گفت یا ابن رسول الله آیا وفا بعهد خود کردم حضرت فرمود بلی چون در بهشت داخل شوم تو در پیش روی من خواهی بود اکنون رسول خدا را از من سلام برسان و بگو من بزودی خواهم رسید شهادت حبیب بن مظاهر مخفی نماند که انصار امام حسین نیکو انصاری بودند بجان یاری آنحضرت کردند و در برابر کوههای آهن می‌رفتند و سینهٔ خود را در برابر چندین هزار شمشیر و نیزه و تیر سپر میکردند و آنکه فرزندان زیاد را امان میدادند و وعدهٔ مالهای بسیار با ایشان مینمودند و ایشان ابا میکردند و میگفتند ما زنده باشیم و حسین مظلوم شهید شود خدا را چه جواب گوئیم و با ایشان جنگ کردند تا آنکه همه جانهای خود را فدای آنحضرت نمودند و بر خاک و خون غلطیدند از جملهٔ آن قربانیان کعبهٔ وفا و شهیدان کربلا یکی حبیب بن مظاهر بود که از اصحاب حضرت رسالت بود و بخدمت آنحضرت رسیده بود و دو روئی داشت سرخ و علامت سرخ روئی دارین و دو گیسو داشت و کلام الله را بتمام حفظ کرده بود و بعد از نماز مغرب و عشا تلاوت قرآن می‌پرداخت و از زمزمهٔ قرائت گوش ملایک پر میساخت و تا صبح نمیخوابید و چون صبح میدمید ختم کلام مجید کرده

بود بخدمت امیر مؤمنان رسیده بود و آنحضرت احترام او می نمود و از جمله اکابر و صلحا و پیران کهن سال بود و چون
حبیب امام غریب را دید که گرفتار اشرار کوفه گردیده و اشقیا بر آنحضرت احاطه کرده بودند و بسیاری از انصار و
یاران شربت شهادت چشیده اند بنزد آنحضرت آمد و اجازت حرب طلبید که بمیدان رود آنجناب چون آن
حال را دید و اراده حبیب را فهمید بگریه در آمد و گفت ای حبیب تو مرا انیس و رفیق و از جد و پدر
یادگاری و من بتو انس گرفته بودم چگونه خود را بفراق تو راضی کنم و دیگر ای حبیب ترا پیری دریافته و
شکسته شده من از تو توقع جان سپاری و مساعدت و یاری ندارم حبیب با دیده گریان گفت
یا ابن رسول الله میخواهم چهره خود را در راه تو بخون رنگین کنم تا نزد حضرت محمد مصطفی سرخ رو باشم و بعد از آن
از خود راضی سازم و مادرت زهرا از یاوران تو محسوب نماید ای فرزند رسول خدا روز قیامت میخواهم چون
سر از خاک بردارم شهیدان از کوی تو ام شمارند و مرا در زیر لوای شفقت تو بدارند ای مولا اگر چه
پیرم و ضعف مرا دریافته اما پیلان طریقه جنگ را بهتر دانند و تجربه ایشان بیشتر است با این افتاد
مرد میدان دلیرانم   سرا پا گر شکستم در غزا مانند شیرانم   ای مولا سالها خدمت این آستان میکردم
و خود را از بندگان این دودمان می شمردم و در جوانی دل و جان و زندگانی فدای شما کردم و دم از
اخلاص شما زدم میخواهم در پیری این تن ضعیف را فدای شما سازم   گر پشت من خم از اثر ضعف
پیری است   قد کرده ام دو تا که روم زیر بار تو   از بهر دور باش مخالف ز حضرتت   گردانم پیرم
ز عصا چوبدار تو   امام حسین گریان گریان او را اجازت میداد حبیب روانه میدان زبان
حال او در وداع اصحاب باین مقال مترنم بود   میکنم پیری شما را از دل و از جان وداع   وقت
شد یعنی که باید کرد با دوران وداع   میچکاند خون ز دلها آه جانسوز نهان   وقت جان
دادن بود کردیم ای یاران وداع   روانه میدان گردید و رجز آغاز کرد و میگفت أنا

حبیب

حَبِیبٌ وَاَبِی مُظَهَّرٌ فَارِسُ هَیْجَاءٍ وَحَرْبٍ تُسْعَرُ منم حبیب پسر مظهر شیر بیشه هیجا و دلاور حربهای هولناک
وَاَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِیدِ اَکْثَرُ وَنَحْنُ اَعْلَی حُجَّةً وَاَظْهَرُ ای قوم هر چند شماره شما از ما بیشتر است و عدد
مالکیت لیکن محبت ما عالیتر و ظاهرتر و دین ما بهتر است وَاَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ اَغْدَرُ وَنَحْنُ اَوْفَی مِنْکُمْ وَاَصْبَرُ
ای قوم شما وفا ندارید که فرزند رسول خدا را طلبیدید و تیغ بر روی او کشیدید و ما را وفا از شما بیشتر است
که یاری آنحضرت میکنیم و صبر ما زیادتر است که جان در راه او میدهیم پس حبیب با آن قوم کارزار نمود و تن
نازنین خود را در یاری فرزند رسول خدا بدم نیزه و شمشیر داد و با آن پیری و نقاهت شصت و دو نفر از آن
قوم ضلالت را بجهنم فرستاد و حرب میکرد و خروش از آن قوم برمی آورد تا ناگاه شخصی از بنی تمیم شمشیری
بر آن زاهد کبیر زد که از پا در آمد و بیفتاد خواست برخیزد بدیم جان خود در محاربه کوشد حصین ابن
نمیر شمشیری بر فرق آن پیر پاک ضمیر زد که فریاد فریاد بر آورد یا ابن رسول الله مرا دریاب صدای او بگوش
امام حسین رسید مرکب تاخت و خود را باو رسانید چون بر سر او رسید هنوز رمقی از حیات داشت چشم
گشود و مشاهده جمال آنحضرت نمود و گفت یا ابن رسول الله با من سخن بگو و پیغامی که بجد و مادر و پدر
خود داری بفرما با ایشان برسانم که بخدمت ایشان میروم   منت خدا را که نمودم بخون خضاب   موی
سفید خویش براه تو ای جناب   خوش آنکه سرخ رو بقیامت برآ کنند   از کشتگان کوی تو ای شاه دین حساب
حضرت بگریه در آمد و فرمود ای حبیب اَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ بشارت باد ترا به بهشت و ملاقات حوریان
پاکیزه سرشت تو میروی و با این زودی ما از عقب می رسیم و بزبان حال میفرمود   اینک حسین با بدن
چاک میرسد   با تو بخدمت شه لولاک میرسد   بر گو علی و فاطمه را کین زمان حسین   با جان تشنه و دل
غمناک میرسد   پس آن پیر صاف طینت ببال شهادت بسرای آخرت پرواز کرد بعد از شهادت او
خروش از اصحاب برآمد و امام حسین فرمود عِنْدَ اللّٰهِ اَحْتَسِبُ نَفْسِی وَحُمَاةَ اَصْحَابِی نزد خدا میدانم جان خود

بن
رجان ما میان اصحاب خود او مرد ایشان را از خدا میطلبیم و در بعضی از روایات رسیده که حبیب را بدیل
صریم بقتل رسانید و سر او را برید و در جائی محفوظ داشت چون جنگ باتمام رسید آن سر را بگردن اسب
خود آویخته بمکه برد و در آنجا دوستی داشت که با حبیب دوشمن بود غرض او آن بود که سر حبیب را
باو بنماید و آن لعین را از کشتن آن شهید مسرور نماید از اتفاق پسر حبیب بر در دروازه مکه
ایستاده بود که بدیل رسید آن پسر دید که سری بر گردن اسب خود آویخته بهت پرسید این
سر کیست گفت این سر حبیب بن مظاهر است که در کربلا او را بقتل رسانیدم و سر او را برای تحفه
نزد فلان دوست خود میبرم پسر حبیب که این سخن را از او شنید از نهادش برآمد با آنکه هنوز
بحد بلوغ نرسیده بود سنگی برداشت چنان بر پیشانی آن لعین زد که مغزش خورد شد
و از اسب در افتاد پسر سر پدر را از گردن اسب باز کرد و در قبرستان مکه دفن نمود
و در اخبار است که براس الحبیب مشهور است انا لله و انا الیه راجعون مصباح هجدهم از مشکوة
هفتم در شهادت مولای ابوذر غفاری و عابس بن شبیب شاکری و عبدالله و عبدالرحمن
غفاری و غلام ترک آنحضرت رضوان الله علیهم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
احرق اکبادنا بمصیبة سبط رسول الثقلین و لحم البتول فتیل حزب الشیطان وجد بالمحرب
العطشان الغریب الاسیر الفاقد النصیر من مقوع الجسم علی العراء بلا جنة و رداء
و خاتمه تحت الارض من فوع الراس علی القنا بلا عمامة کالشمس بین السماء و یزهرهم من
نوره الهواء و یتلئلؤا من شعاعه الارجاء الذی یرکبه الرسول علی الکتفین
سیدنا ابی عبدالله الحسین و نشکر لک یا من احزن فوادنا بمرزیة السید
الوهاج و البحر العجاج مامور اللجاج و مکسور السراج منزوع اللباس و المانوس

عن نصرة

عن نصرة الناس الذی امن بعل قه الی بنیه و بناته و الله حفظ بعینه حین ذبح الی
بناته و اخواته الشهید الغریب العطشان و المکروب الحزین اللهفان القتیل کربی
النهرین مولانا ابی عبدالله الحسین و لعنة الله علی من ظلمه و اراق دمه مقدمه
و در آن چند فصل است فصل اول در ترغیب گریه و ثواب آن جانهای ما شیعیان فدای
شهید آل محمد و غریب بی ناصر و مدد کشتی شکسته طوفان کربلا و گرفتار زنجیرهای
اشقیا تشنه لب دل کباب و سینه سوخته و دیده پر آب پامال ستوره کوفیان و هدف تیر و نیزه
شامیان غرق بحر خون و افتاده بی غسل و کفن در امون نور دیده رسول ثقلین حضرت امام حسین
آه و او یلا چه ظلمها که ارباب جهل و عنا بر آن امام بحق نمودند اصحاب و یاوران او را در برابر
او بقتل آوردند و اولاد و احفاد او را در پیش دیده اش پاره پاره کردند و سرها بریدند در صحرای
کربلا از چهار طرف با او احاطه نمودند از طرفی بهجوم لشکر اعدا و شماتت آن قوم بجا که تیغها
برهنه و نیزهای بقصد جان مبارکش کشیده بودند و تیرهای کین در کمان نهاده و از
طرفی چون نظاره میکرد جسدهای پاره پاره فرزندان و برادران و یاران میدید که همه کشته
و بخون آغشته با بدن چاک چاک بر خاک افتاده بود و از طرفی عیال و اطفال غریب خود را میدید
که از غم آنجناب گریان و از بیکسی نالان و از تشنگی کباب و از حرارت عطش بی طاقت و از جای
بیکسی خود را مشاهده میکرد که هرچند یاری طلب میکند کسی بیاری او نمی آید و اهمی چرا باید که بید
بنفسی غریبا عن الدیار و الاوطان جان فدای آن غریب از دیار و وطن بنفسی ذبیحا ظامیا
عطشان جان من کشته لب تشنه بنفسی مطرحا بلا غسل و اکفان جان من فدای کسی که
بی غسل و کفن بر خاک افتاده بود بنفسی جبینا تعفر بالتراب و طال ما سجد لرب الارباب

جان من فدای آن پیشانی که آن را بر خاک مالیدند و حال آنکه مدتها سجده‌گاه بود و رد کار نموده بود منقول است
که آنحضرت در صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم بود بحضرت رسالت و در شبهای تار در موضعی
که می‌نشست نور از جبین مبین و بناگوش کردن آنحضرت ساطع بود و آنجناب را باین علامت می
شناختند زیرا که حضرت رسالت این دو موضع را بسیاری بوسید وا ویلا که در آخر کار آن جبین
کثیر الانوار را به تیر جفا مجروح و بخون رنگین کردند و آن گردن مبارک را بخنجر جفا بریده گشت

فغان که از کل نیرنگ چرخ کج رفتار   حسین چه لاله بخون شست عاقبت رخسار
مهی که شب ز نور رخش چه روز روشن بود   شد از فراق رخش روز خلق چون شب تار
شهی که افسر خورشید بود خاک درش   نهاد سایه صفت تن بخاک راه گذار

پس ای شیعیان در مصیبت آن امام
مظلوم اشک حسرت از دیده‌ها ببارید و ناله از دل برآرید که باعث رستگاری روز جزا و خوشنودی
خداست از نقطه دایره حقایق امام جعفر صادق منقول است که فرمود مَن ذُکِرنا او ذُکِرنا
عِندَهُ فَخَرَجَ مِن عَینِهِ مِثلَ جَناحِ الذُّبابِ غَفَرَ اللهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَو کانَت اَکثَرَ مِن زَبَدِ البَحرِ
هر که بخاطر بیاورد ما را یا مذکور سازند ما را نزد او پس بیرون آید از دیده او اشک مانند بال
مگسی بیامرزد حق تعالی گناهان او را هر چند بیشتر از کف دریاها باشد پس بر زمره محبان واجب
و لازم است که از مصیبت امام حسین متذکر شوند و سیلهای اشک از دیده ببارند تا گناهان ایشان
باین اشک شسته شود و در روز قیامت با روی سفید و دیده شاد و خاطر مسرور و پاک از گناهان
راه روضه جنان پیش گیرند و در جوار ابرار ماوی کنند

بریز گوهر اشکی در این عزا که بحشر   رهت دهند بگنجینه عطای حسین
در این مصیبت اگر بر کنی دل از لذات   رسی بکام دل از لذات لقای حسین

یا غافلون افیقوا و انظروا احزنی لما جری الحسین المظلوم فی الزمن

ای گروه غافل

ای گروه غافل از غفلت برآئید و نقل کنید حزن و اندوه مرا بجهت آنچه بحسین در روزگار روی داد
مطروح فی کربلا و الرمح شانیه علیه و الرأس مشهور علی لدن جسم مطهر حسین در کربلا
افتاده بود و بادها بر آن می‌وزید و سر حسین را بر نیزه کرده شمر بشهرها گردانیدند اطفاله ذبحوا
ظلماً و لا رحموا و استوسروا عترة المختار و احزنی اطفال حسین را بظلم و ستم سر بریدند
و بر ایشان رحم نکردند و عترت رسول مختار را اسیر کردند و احزناه از این جفا سکینة صارخة
تندب لوالدها ابا کفیلی اذ اما خانتی ذمتی سکینه ناله میکرد و بر پدر خود ندبه و نوحه
می‌نمود و میگفت ای پشت و پناه من در سختیها یا قتیلا بلا ذنب و لا سبب و یا طریحا علی
الرمضاء بلا کفن ای کشته بی سبب و بیگناه و ای افتاده بی‌کفن بر روی ریگ گرم
یا عمتا ذبحوا الطفل الصغیر اخی ما راقبوا الواحد الجبار فی المحن سکینه میگفت ای عمه طفل
صغیر برادرم را سر بریدند و از خداوند یگانه جبار شرم نکردند یا عمتاه ذاب قلبی من فراق
ابی و رأسه فوق رمح یشهر المدن ای عمه دل من از فراق پدرم گداخت و سر پدرم را بر نیزه
کرده اند و بشهرها میگردانند یا عمتا جسمه رضته خیلهم و صدره سحقوه آه و احزنی
ای عمه اسبان بر جسم پدرم تاختند و سینه او را نرم کردند آه و احزناه از این جفا یا عمتاه این
جدی الیوم ینظر فی و این فاطمة تنظر الی شجنی ای عمه کجاست جدم رسول خدا تا امروز
ما را ببیند و کجاست فاطمه تا اندوه مرا مشاهده کند زینب بزبان حال میگفت اخی
جاوبت سکینة انها بقیت یتیمة حاسر تشکی علی البدن ای برادر جواب سکینه دختر
خود را بده که بعد از تو یتیم و حزین گردیده او را اسیر کرده بر شتر سوار کردند از نای حلقوم
شریف ای شاه برآمد و چون سر بداری در بدن کن با سکینه گفتگو اخی یا لیتنی کنت الفدا

تُکُمْ وَلَا أَرىٰ تُحَرِّکُ الْمَنْحُورَ وَالذَّقَنِ ای برادر کاش من فدای شما میشودم وگلوی بریده وریش بخون
خضاب شده ترا نمیدیدم وبزبان حال میگفت غریب بی سر وسامان برادرجان برادرجان
شهید شریف ایمان برادرجان برادرجان چگونه زینب بیدل درین دشت بلا ببیند
بخاک وخون ترا غلطان برادرجان برادرجان بکجا ازجفای زنی نمودی با اسیران دل اسیر وادی
هجران برادرجان برادرجان سکینه دختر زارت ترا میخواهد از خواهر بیا او را رضا گردان
برادرجان برادرجان ندارم فرصتی خواهر جراحات ترا شویم زآب دیده گریان برادرجان برادرجان
گل روی یتیمانت زجور ضرب سیلی شد گل نیلوفر بستان برادرجان برادرجان فصل بزبان نمودن
صالح یهودی امام حسین را ای برادران حضرت امام حسین را نزد حق تعالی قدر ومنزلت بسیار است
ورسول خدا او را بی نهایت دوست میداشت وعلی وفاطمه آنحضرت را از جان خود دوستتر میداشتند
ودر بعضی از کتب مانند کتاب مجمع البحرین فی احوال الحسین وغیر آن مسطور است که در اخبار
آمده که روزی حضرت سید انبیا بجنگ کفار رفته بودند وصف شکن لشکر کفار را وحید کرار او را
بهمراه خود برده بودند وحضرت امام حسن وامام حسین از راه طفولیت در خدمت بانوی محله عصمت عفت
بودند اتفاق حضرت امام حسین از خانه بیرون رفت ودر شوارع مدینه سیر میکرد ودر آن وقت
سه سال از عمر شریف آنحضرت گذشته بود وآنجناب درحین سیر به نخلستان که در اطراف مدینه
بود افتاد وهر طرف تفرج می نمود وسیر میکرد ناگاه از برابر یهودی که او را صالح ابن رقعه میگفتند به
آنحضرت رسید وآن گوهر یکدانه را گرفت وبخانه خود برد وآن شمع شبستان فاطمه را در خانه
خود مخفی نمود فاطمه زهرا او را انتظار آورد دریکانه یکتا بود تا آنکه وقت عصر شد اثری از
امام حسین ع ظاهر نگردید دل فاطمه زهرا بجوش آمد واز غم امام حسین محزون گردید برای پیدا هفتاد مرتبه

ازخانه نادر

ازخانه نادر مسجد پیغمبر آمد ونزدیک وی کسی را ندید که بطلب امام حسین فرستد بی تاب گردید
وروی با امام حسن کرد وفرمود یا مُهْجَةَ قَلْبِي وَقُرَّةَ عَيْنِي برخیز وبرادر خود حسین را طلب کن که
دل من در فراق او سوزان وگدازان است وطاقت او را ندارم وبزبان حال میگفت ای حسن یوسف
گم گشته من باز طلب که زهجرش دل من غمکده یعقوب است امام حسن برخواست واز مدینه بیرون
آمد وگرداگرد نخلستان مدینه را میگشت وندا میکرد یا حُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ يَا قُرَّةَ عَيْنِ النَّبِيِّ أَيْنَ
أَنْتَ يَا أَخِي الْحُسَيْن فرزند علی وای قره عین نبی در کجائی ای برادر من وچرا دیدار بمادر خود
نمی نمائی ای آنکه در لطافت صد چند آفتابی برمادر خود رحم وقت است اگر بنمائی
نور دیده وصبر دل از غم تو خون شد ای گنج اگر دراوی دارم دل خرابی ودر آن حال امام حسن ندا می
میکرد ناگاه آهوئی پیدا شد حق تعالی به امام حسن الهام کرد که از آهو احوال بگیر امام حسن گفت یا
ظَبْيَةُ هَلْ رَأَيْتِ أَخِي حُسَيْنًا ای آهو آیا برادرم را دیده باشی زبان آهو ببرکت رسول خدا
گشوده شد وگفت یا حَسَنُ يَا نُورَ عَيْنِ الْمُصْطَفَى وَسُرُورَ قَلْبِ الْمُرْتَضَى وَيَا مُهْجَةَ فُؤَادِ
الزَّهْرَاءِ ای حسن ای نور دیده مصطفی وسرور دل مرتضی وپاره جگر فاطمه زهرا بدان
که برادرت حسین را صالح یهودی گرفته ودر خانه خود پنهان کرده امام حسن بدر خانه
صالح رفت وندا در داد صالح بیرون آمد حضرت امام حسن فرمود ای صالح برادر من حسین را
از خانه خود بیرون بیار وبمن تسلیم کن والا مادرم را بگویم که بیک دعای سحرگاهی از درگاه
الهی درخواهد که یکی یهودی بر زمین باقی نماند وپدرم را بگویم که بضرب ذوالفقار آباد شما
جماعت یهود را بدار البوار رساند واز جدم درخواهم که از خدا طلب نماید که همه یهود بیجان
شوند وروح از ایشان مفارقت کند صالح از کلام امام حسن فرزند سید الانام متحیر مانده و

گفت یا صبی من امک ای کودک مادرت کیست آنحضرت فرمود مادرم زهرا دختر محمد مصطفی قلادهٔ صفوت
دُرّ صدف عصمت و عزت و جمال علم و حکمت نقطهٔ دایرهٔ مناقب و مفاخر و لمعهٔ از انوار محامد و ستایشها که
وجودش از سیبی از سیبهای بهشت سرشته و خدا در صحیفه اش آزادی عاصیان امت نوشته
نهال گلشن عصمت گل حدیقهٔ دین سرور سینه بکینهٔ رسول خدا نشان تمامک درش صد هزار حور
روشن روان بکرد سرش صد هزار آسیه سا مادر سادات مجتبی سیدهٔ نسا بتول عذرا فاطمه زهرا
یهودی گفت مادرت را شناختم پدرت کیست حضرت امام حسن فرمود پدرم اسد الله الغالب علی بن ابی
ابیطالب جنگ کننده با دو شمشیر با کفار و زننده با دو نیزه با اشرار و نماز گذارنده در دو قبله
با سید مختار و جان فدا کنندهٔ سید ثقلین در شب غار و دریده همه پردهٔ کفر طغیان شکسته همه
رونق لات و عزی را جهان هم چه جسم هست او همچه مردم جهان همچه اعضا و او همچه معنی والد و امجد حسن
و حسین علی بن ابیطالب صالح گفت ای صبی پدرت را شناختم جد تو کیست گفت جدم در ثریت ان
صدف جلیل و ثمر ایست از شجرهٔ ابرهیم خلیل و کوکبی هست درخشان و نور ایست فروزان از مصباح
تعجب و آویخته از ذروهٔ عرش رب جلیل سید کونین و رسول ثقلین و نظام دارین و فخر عالمین
و مقتدای هر دین پیشوای مشرقین و مغربین و جد سبطین منم حسن و برادرم حسین سخنان
فصاحت و بلاغت انگیز آنحضرت غبار کفر از آینهٔ صالح زدود اشک از دیده او جاری گردید و از حسن
کلام و صغر سن و نیکوئی فهم و ادراک او متعجب و متحیر ماند پس گفت ای جگر گوشهٔ رسول خدا و ای
نور دیدهٔ علی مرتضی و ای سرور سینهٔ فاطمهٔ زهرا پیش از انکه پدر و جد ات و تسلیم کنم مهر و دین
جد خود را بر دل من نگار و مرا در ربقهٔ اسلام در آر و بزبان حال میگفت ای آفتاب عالم
جان ماه روی تو صد دل اسیر سلسلهٔ مشکبوی تو کردی سخن ادا وصف وار گوش من

بُوَرد و دُرّ

بُوَرد و دُرّ شاهوار شد از گفتگوی تو حضرت امام حسن علیه السلام احکام اسلام و حلال و حرام بر او القا کرد و صالح
از روی اخلاص حقیقی مسلمان شد و بخانه رفت و امام حسین را بیرون آورد و بدست امام حسن داد
ماه از پی خورشید بجان میگردید الله الحمد که آن ماه بخورشید رسید صالح طبقی از طلا و نقره بر سر ایشان
نثار کرد و ببرکت حسین آن را بفقرا و مساکین تصدق نمود پس جناب امام حسن دست برادر را گرفته
بخدمت مادر خود آورده و دل سیدة نسا از ایشان و دیدن ایشان آرام گرفت و مسرور گردید
چون روز دیگر شد صالح با هفتاد نفر از یهود که از قوم قبیله و اقارب او بودند آمدند و بر دست
حضرت امام حسن مسلمان شدند صالح بدر خانهٔ فاطمهٔ زهرا آمد و صدای خود را به ثنای سادات
اننا بلند کرد و روی و محاسن خود را بر آستان خانهٔ فاطمه بمالید و میگفت یا بنت محمد المصطفی
عملت سوءً و ظلمت نفسی ای دختر محمد مصطفی بد کردم و بر نفس خود ظلم نمودم و فرزند ترا اذیت
رسانیدم و حالا از فعل خود پشیمانم تقصیر مرا عفو کن فاطمه باو پیغام داد که ای صالح من ترا عفو کردم
و از حق و نصیب خود گذشتم لکن حسنین فرزندان من و فرزندان علی مرتضی اند ترا باید علی را
عذرخواهی بکنی که آزار و اذیتی بفرزند او رسانیده صالح منتظر بود تا علی از سفر باز گشت بخدمت
آنحضرت رفت و کیفیت را بعرض رسانید و در پیش روی آنحضرت گریست و از تقصیری که نسبت
بآنحضرت کرده عذر خواست حضرت فرمود ای صالح من از تو عفو کردم و از تقصیر تو درگذشتم لکن حسنین
فرزندان من و در یگانه رسول خدا یند بخدمت آنحضرت رو از بدی نسبت بفرزند او کرده عذر
بخواه صالح با دیدهٔ گریان و خاطر حزین بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا سید المرسلین ترا خدا فرستاده
که رحمت عالمیان باشی و من بدی کرده ام و خطائی نموده ام و فرزند تو حسین را دزدیده ام و بخانهٔ
خود برده ام و او را از شادروی را و مخفی داشته ام و در خدمت ایشان بی ادبی کرده ام و حالا از کرده پشیمانم

بر داشته‌اید داخل اسلام شده‌ام حضرت فرمود من از تو راضی شدم و از تقصیر تو گذشتم لکن بر تو لازم است
که خدا را راضی کنی و طلب آمرزش از حق تعالی نمائی که تو قرة العین رسول و جان دل بتول بی ادبی کرده تا آنکه
خدا ترا عفو کند راوی گوید صالح پیوسته از خدا طلب آمرزش مینمود و بحق تعالی توسل میجست و بدرگاه
الهی تضرع می نمود و در سحرهای شب و اوقات نماز تا آنکه جبرئیل نازل شد بسوی پیغمبر و گفت یا محمد
حق تعالی از جرم صالح در گذشت بسبب آنکه داخل در دین اسلام شد برای عزیزان کسی را که منزلتی (?)
او این باشد که کافری او را بخانه خود برده پنهان کند و دیگر اذیتی باو نرساند و طپانچه باو زنند
این همه بایست سعی کند و زحمت بکشد تا خدا از او راضی شود پس وای بر قومی که خود را از امت
جد او میشمردند و آبی را که دیو و دد از آن میخوردند از او منع کردند و برادران و فرزندان او را
در پیش دیدهٔ او شهید کردند و در آخر او را با لب تشنه مانند گوسفند ذبح کردند و خیمه‌های او را
غارت کردند و سوختند و زنان و دختران او را اسیر نمودند داد از آن قوم که با تیشهٔ ظلم
ظلم افکندند نخل نورستهٔ بوستان بنی الزهرا — ای دریغا که چراغ دل زهرای بتول شد خموش
از صدمات دم سرد اعدا — پرورش حبیب کنار جبرئیل — کشته بی جرم و خطا کشته شمشیر
دغا **فصل در شهادت یکی از یهودان در یاری امام حسین** و مکرر رسول خدا از واقعه
جانگداز کربلا اعلام کرده بودند و داغ این واقعه را بر دل آنحضرت نهاده بودند و همچنین علی
و فاطمه را ازین واقعه مطلع نموده بودند و حق تعالی بایشان خبر داده که شیعیان پاک دین
در آخر الزمان عزاداری حسین را خواهند نمود و عزای او را برپا خواهند داشت و از ایشان توقع
گریه و زاری و تعزیه داری از ما ذره شیعیان دارند پس باید کوتاهی ننمائیم و تعزیه آنحضرت
برپا داریم و از اشک دیده مضایقه ننمائیم چگونه میشود که دوستان اهل بیت در ریختن اشک

مضایقه

مضایقه نمایند و حال آنکه کفار یهود و نصاری جان خود را فدای آنحضرت کردند منقولست که در وقتی
که اعدا ابن زیاد اهلبیت و سرهای ایشان را بشام می بردند در منزلی از منازل نزول کردند و در آنجا
شخصی بود از یهود مسمی به یحیی در آن منزل مسکن داشت بجهت تفرج و تماشای آن لشکر از خانه بیرون
آمد چون چشمش بر سرهای بریده افتاد روی بآنها نهاد و بنظاره مشغول شد اتفاقاً نظرش
بر سر کردهٔ شهیدان و پیشوای مؤمنان افتاد دید که لبهای آنحضرت در حرکت است یهودی تعجب
کرد گوش داد شنید که این آیه را تلاوت می فرمود وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
یحیی را تعجب عجبی زیاده شد سؤال کرد که این سر کیست گفتند سر حسین است که علی ابن
ابیطالب است گفت پدرش را شناختم مادرش که بود گفتند فاطمه دختر محمد که پیغمبر ما است
یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله اگر دین او بر حق نمی بود این معجزه
از او صادر نمیشد پس از روی (?) اخلاص مسلمان شد عمامه که بر سر داشت آن را پاره پاره کرد
و هر قطعه را بیکی از اهلبیت داد و بمنزل خود رفت و آنچه لباس داشت برای ایشان آورد
و بعضی از لشکریان بانگ برآوردند که چرا حمایت دشمنان والی می نمائی از ایشان دور باش
والا ترا بضرب تیغ آبدار پاره پاره خواهیم کرد یحیی که این سخن را شنید شوق شهادت
بر سرش افتاد و غلامان خود را فرمود شمشیر او را آوردند و بر ایشان حمله نمود و جمعی را بجهنم فرستاد
و آخر در راه محبت سید الشهدا کشته شد و بدرجهٔ شهادت رسید و تربت او الحال در آن
موضع مشهور است و آن را مزار یحیی نامند — فریاد از دمی که سپهر ستیزه گر — با اهلبیت کین
نهان کرد آشکار — آن شب که روز شش این روش از چرخ زاد کاش — تا روز حشر روز نمی شد بروزگار
آن سروری که بود قرار زمین زاد — در حیرتم که رفت و نرفت از جهان قرار — از تیغ کین ال

غناکشته شد دریغ شهزاده که ذال عبا بود یادگار گلهای نوبهار ولایت بباد رفت ازخاک گل دگر نزند
کاش نوبهار بر باد جور رفته چه گلعذار فاطمه یکگل نماند بود در آن بوستان بیار ازکین
آسمان جفاجوی الحذر وزجور روزگار جفاکار الفرار آه ازدمی که آل علی را ز نو بازخواست
در انتقام پای نماید استوار ازکوش بود اگر شرف گوشوار عرش آمد بنیزه عرش چه گنند
گوشوار فریاد از آن گروه که دعوی دین کنند وانگه بنیاد دین ستم این چنین کنند واویلا
ازمصیبتی که بر امام حسین ع رسید که هیچ دیده مانند او ندیده و هیچ گوشی نظیر آن نشنیده و در
مرثیه آنحضرت چند بیتی قصیده شیخ محمد ابن نقیع انتخاب شد مذکور میشود و شیخ در
قصیده خود میگوید يُوصِي سُكَيْنَةَ بِالسَّكِينَةِ بَعْدَهُ بِالصَّبْرِ عِنْدَ مُصَابِهِ وَيُوَدِّعُ وقتی که
آنحضرت اراده میدان داشت سکینه خود را به شکیبائی و صبر و سکون وصیت می نمود و او را وداع میکرد
وَشَكَا النِّسَاءُ إِلَى الْحُسَيْنِ مِنَ الظَّمَاءِ وَأَتَيْنَهُ بِالطِّفْلِ مَضْنًى يُرْضَعُ زنان آنحضرت
از تشنگی به آنحضرت شکایت کردند و طفل شیرخواری که از تشنگی ضعیف و لاغر شده بود بخدمت
آنحضرت آوردند فَمَضَى بِهِ نَحْوَ الطُّغَاةِ كَأَنَّهُ بَدْرٌ بَدَا مِنْ بُرْجِهِ يَتَطَلَّعُ پس آنحضرت طفل
شیرخواره خود را نزد اشقیا برد مانند بدری که از برج خود طالع شود از خیمگاه بدر آمد وَبَغَى
لَهُ مَاءً يَبُلُّ غَلِيلَهُ وَيَقُولُ هَلْ قَلْبٌ يَرِقُّ وَيَخْشَعُ و از برای طفل خود آب طلبید که حلق تشنه
طفل خود را بآن ترکند و میفرمود آیا کسی هست که بر این طفل رحم کند وَأَتَاهُ سَهْمٌ مَارِقٌ مِنْ مَارِدٍ
بِغُرُورِهِ وَبِكُفْرِهِ يَتَمَنَّعُ ملعون بی دینی از راه غرور و کفر خود تیری بجانب آنحضرت انداخت و
بر گلوی آن طفل صغیر آمد از طرف دیگر بیرون رفت فَقَطَعَ الْوَرِيدَ مِنَ الْوَلِيدِ وَأَقْبَلَتْ مِنْهُ
الدِّمَاءُ وَأَحْمَرَ مِنْهُ الْبُرْمَعُ بآن تیر جفا گلوی آن طفل بریده شد و خون از آن جاری کردید و روی

آن کودک

آن کودک سرخ و متغیر گردید فَتَلَقَّى الْإِمَامُ بِكَفِّهِ فَرَمَى بِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَالْعَيْنُ مِنْهُ تَدْمَعُ
امام مظلوم خون حلق طفل معصوم را بدست مبارک میگرد و بجانب آسمان می افکند و اشک از
دیده میبارید لَهْفِي إِذْ يَسْتَغِيثُ فَلَمْ يُغَثْ أَفَلَمْ يَكُنْ عِنْدَ النِّدَاءِ مَنْ يَسْمَعُ ای وای از
اندوه من بجهة آنجناب که استغاثه می نمود و یاری طلب میکرد و بفریاد او نمیرسید آیا کسی نبود
که ناله و فریاد آن امام غریب را بشنود ذَبَحُوهُ ظَمْآنًا وَلَوْ شَرِبَ الْمَاءَ فِي يَوْمِ الْقِيٰمَةِ
مَتَّعُوا حسین تشنه لب را سر بریدند و حال آنکه حوض کوثر که از جد او است روز قیامت
مملو از آبست حَمَلُوا الْكَرِيمَ عَلَى الْقَنَاةِ مُنَمَّنَمًا وَالنُّورُ مِنْ أَعْضَائِهِ يَتَشَعْشَعُ سر مبارک
خون آلوده آنحضرت را بر نیزه کرده بردند و نور از آن میدرخشید قَطَعَ اللَّعِينُ سِنَانٌ مِنْهُ
وَرِيدَهُ هَلْ كَانَ يَدْرِي أَيَّ عُضْوٍ يَقْطَعُ سنان لعین رگهای حلقوم آن امام مظلوم را می برید
آیا میدانست که چه عضو معظمی را که بوسه گاه پیغمبر بود میکند كَمْ مَرَّةٍ قَدْ طَهَّرَتْ خَامِسُ
وَجْهَهَا وَكَرِيمَةٌ قَدْ نَالَ عَنْهَا الْبُرْقُعُ چه بسیار از حرم محترم حضرت رسالت که روی او ظاهر
شد و بی برقع ماند وَالسَّيِّدُ السَّجَّادُ فِي أَيْدِي الْعِدَى مُضْنًى عَلَى جَمَلِ الشَّدَائِدِ
يُرْقَعُ امام زین العابدین در دست دشمنان اسیر شده بود و از جهة مرض ضعیف و لاغر شده
بود و او را بر شتر سوار کرده میبردند هَذَا وَمَا سَكَنَتْ بِهِ أَضْغَانُهُمْ وَبِمَا جَرَى فِي
حَقِّهِ لَمْ يَقْنَعُوا سَلَبُوهُ مِنْ أَثْوَابِهِ وَدُرُوعِهِ وَلِيَنْزِعَ خَاتَمَهُ أَبَانَ الْأَصْبُعَ این
همه ستم که با امام حسین ع کردند و در حق او بعمل آوردند آتش کینهای ایشان تسکین نیافت
و بدانچه کرده بودند قناعت نکرده جامهای آنحضرت را بردند و درع او را بردند و او را برهنه
گذاشتند و بجهة بیرون آوردن انگشتر او انگشت او را بریدند رَضُّوا جُنَاحَ صَدْرِهِ مَحْبُوبِهِ

بَغْیاً عَنْ اَحْقادِهِمْ لا یَنْقَطِعُ از روی کینه و عداوت اسب بر بدن آنحضرت تاختند و استخوانهای
سینه او را خورد کردند و باز کینه آنحضرت را در دل داشتند مطلب در شهادت مولای ابوذر غفاری
و بعضی از یاران از جمله شهیدان کربلا و یاران سید الشهدا و جان بازان کوی وفاداری جون مولای ابوذر
غفاری غلامی بود سیاه و نقطه دلش از محبت اهل بیت روشن تر از خورشید و ماه چون آن غلام
بیکس فرزندان رسول خدا را تنها دید و کرد بخدمت آنحضرت آمد و رخصت جهاد طلبید حضرت فرمود که
ترا رخصت میدهم که برگردی و پی کار خود روی زیرا که تو متابعت ما کردی و همراه ما آمدی بجهت طلب
عافیت که برو خوش کن زندگانی را در راه ما مبتلا مشو آن غلام نیکو فرجام گفت یا ابن رسول الله
در هنگام نعمت و رفاه در خدمت شما برفاهیت گذرانیدم اکنون که هنگام محنت و بلا است از
شما جدا شوم و شما را وا گذارم یا ابن رسول الله میخواهم من با این رو سیاهی و حسب تباه و بوی بد شهید شوم
خوشبو و شریف الحسب و سفید لت داخل بهشت شوم بخدا قسم از شما جدا نمیشوم تا خون سیاه
خود را با خونهای پاکیزه شما مخلوط نسازم که آنکه میان رو سفیدان درت چون من
دمک دیده سیاهی باشد پس اذن حاصل کرد بجهاد شتافت و میگفت کَیْفَ تَرَی الْکُفّارَ
ضَرْبَ الْاَسْوَدِ. بِالسَّیْفِ ضَرْباً عَنْ بَنی مُحَمَّدٍ میکوند می بینید فرقه کفار ضرب شمشیر غلام
دریاری فرزندان محمد مصطفی ع اَذُبُّ عَنْهُمْ بِاللِّسانِ وَالْیَدِ اَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ یَوْمَ
الْمَوْرِدِ بدست و زبان یاوری اولاد پیغمبر میکنم و دشمنان را از ایشان دفع میکنم
و در روز قیامت امید بهشت دارم پس در یاری سید الشهدا مقاتله نمود و داد مردانگی داد تا
شهید شد حضرت امام حسین ع بعد از شهادت او بر سر او آمد و گفت خداوندا روی او را سفید گردان
و بوی او را خوش کن و او را با نیکوکاران محشور ساز و میان محمد و آل محمد جدایی مینداز

و از حضرت

و از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که مردم آن قبیله که شهیدان را دفن میکردند بعد از ده روز
جون آن غلام را یافتند بدعای امام شهید بوی مشک از او می وزید انا لله و انا الیه راجعون و از جمله شهیدان
کربلا و جرعه نوشان یوم ابتلا عابس ابن شبیب شاکری است که چون دید ماه رخسار امام بزرگوار
در محاق غم افتاده و آفتاب جمالش روی بمغرب فنا نهاده با غلام خود شوذب نام گفت ای شوذب
چه در خاطر داری گفت مقاتله خواهیم تا کشته شویم عابس گفت من نیز بتو این گمان داشتم چون این سعادت
یافتی برو بخدمت امام حسین ع و از او رخصت بطلب و عهد خود را تازه کن و مهیای سفر آخرت شو که
امروز روزیست که باید بحسب المقدور تحصیل اجر آخرت سعی نمائی زیرا که بعد از این روز عملی نخواهد بود
و حساب و روز جزا در پیش داریم پس عابس بخدمت امام دین و تعیین آمد گفت یا ابا عبد الله در امروز در
روی زمین هیچکس از خویش و بیگانه نزد من عزیزتر از تو نیست اگر میتوانستم دفع نمایم کشتن را از تو م
از تو بچیزی که نزد من از جان عزیزتر باشد هر آینه میکردم اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ اِشْهَدْ لی
اَنّی عَلی هُدیکَ وَ هُدی اَبیکَ سلام بر تو باد ای ابا عبد الله تو را گواه میگیرم که بر طریقه تو و پدر
تو ثابتم و بعد از آن شمشیر از غلاف کشید و مانند شیر شریان رو با اهل خلاف آورد ربیع ابن
تمیم گفت من چون او را دیدم که او با تیغ برهنه و خشمناک و مکرر شجاعت او را در معارک دیده
بودم گفت ایها الناس این شیر شیران پسر شبیب است که می آید مبادا کسی برابر او رود و اپس
بسوی آن نعره و آن ترسیدند و هر چند مبارز طلبید هیچکس جرئت نکرد که بیرون رود چون عمر
لعین دید که کسی جرئت مبارزت نمی نماید گفت او را سنگ باران کنید چون عابس نامردی
ایشان را دید تن خود را بکشتن داد و خود و زره خود را انداخت و مانند شیر ژیان با تن
برهنه و عریان بر آن روبا صفتان حمله کرد به هر طرف که رو میکرد زیاده از دویست نفر از پیش او میگریختند

تا آنکه بسنگ جفا بدنش را خسته و از این سنگ برادرزاده بودند از پا در افتاد اشقیا سر او را از تن جدا کردند و
در کشتنش او نزاع شد هر کسی میگفت من کشته ام عمر علی التقوی گفت یکی کس نمیتوان گشت بجراحت همه لشکر
شهید شد انا لله وانا الیه راجعون پس دو نخل ریاض بزرگواری عبدالله و عبدالرحمن غفاری بخدمت آن امام
علیه السلام آمده گفتند السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ بخدمت تو آمده ایم که جان خود را فدای تو کنیم حضرت
فرمود مرحبا به پیش آئید و آماده شهادت شوید ایشان بنزدیک آمدند و زار زار میگریستند حضرت
فرمود ای فرزندان برادر چرا اشک می بارید بخدا قسم که امید دارم که بعد از یکساعت دیگر دیده شما
روشن و دل شما خرم شود گفتند فدای تو شویم بر حال خود گریه نمیکنیم ولیکن بر حال خیر مآل تو گریه میکنیم
که مخالفان از همه طرف شما احاطه کرده اند و نمیتوانیم شر ایشان را از تو دفع کنیم حضرت فرمود خدا
شما را جزای خیر دهد بسبب اندوهی که بر حال من دارید بهترین جزای پرهیزکاران پس آنحضرت را
وداع کردند و روانه میدان شدند و جانهای خود را در راه آنحضرت نثار کردند و بر سریر عزت و
اوج رفعت برافراختند انا لله وانا الیه راجعون منقولست که آنحضرت غلامی داشت ترک و صاف
طینت و نیکو خصلت در نهایت صلاح و سداد و قاری قرآن مجید در پاکر حسین شهید رونق داشت
چون ماه تابان و رخسار چون خورشید درخشان امام حسین او را بجهة فرزند خود امام زین العابدین
خریده بود چون گرفتاری آنحضرت را دید بخدمت آنجناب آمد و بر خاک افتاد و میگفت نَفْسِی لِنَفْسِکَ
الْفِداءُ جان من بفدای جان شما باد یابن رسول الله چنین معلوم میشود که از لشکر ما یکی زنده
نخواهد ماند مرخص فرما تا در پیش روی تو جان فدا کنم و خود را پیش از شما در خاک و خون اندازم
و بمرتبه رفعت شهادت رسم امام حسین فرمود من ترا بجهة نور دیده ام امام زین العابدین خریده ام
و باو بخشیده ام برو از او اجازت طلب کن راوی گوید امام زین العابدین بیمار بود و در خیمه تکیه

کرده بود

کرده بود که آن غلام بخدمت آن امام بیمار آمد و عرض کرد ایمولا از پدر بزرگوارت اجازت خواستم که بمیدان روم
و جان خود را در راه او نثار کنم فرمود اختیار تو با فرزند من است اینک باستان عرش توان آمده ام و امید
دارم که مرا رخصت کنی که جان فدای پدرت نمایم و مرا محروم نسازی و دست رد بر سینه من نگذاری حضرت
امام زین العابدین چون عجز و زاری آن غلام را شنید فرمود ای غلام من ترا آزاد کردم تو اختیار داری
آن غلام نیکو مرام چون آن کلام شنید شاد گردید و بجهة التماس استحلال باطراف خیمه های اهل بیت عصمت
در آمد و فریاد بر کشید که ای مخدرات سرادق عصمت و طهارت غلام خود را حلال کنید اگر تقصیری
در خدمت شما کرده ام در گذرید و هر چند در خدمت شما تقصیری کرده باشم از من فراموش کنید در
روز قیامت مرا بخدمت خود طلبید و بزبان حال میگفت   فتاده شوق ز پایم چنان که نتوانم خیزم
مرا حلال نمائید اهل بیت حرم   مرا ببوی خبر از خود طلب دارید   ز چاکران خود اندر دو کون بشمارید
از شنیدن این سخنان خروش و فغان از اندرون خیمه اهل بیت امام بلند گردید پس آن غلام بار دیگر بخدمت
آنحضرت آمد و گفت ایمولا فرزند دلبند تو مرا آزاد و آزادی در آنست که جان در راه شما در
بازم پس اجازت طلبید و روی بمیدان نهاد و خبر بامام زین العابدین رسید که غلام تو
بمیدان میرود فرمود دامان خیمه را برچینید تا من جنگ کردن او را ببینم دامان خیمه را بر
چیدند و آنحضرت از دور تماشا میکرد که آن غلام با روی چون ماه تمام در میدان آمد و میان
هر دو صف ایستاد و شمشیری چون زبانه آتش و از شوق جنت با آن قوم جاهل مقابل شد گاهی
بعربی رجز میخواند و گاهی بترکی سخنی بزبان میگفت در بحار الانوار مسطور است که غلام ترک
امام حسین جنگ میکرد و میگفت اَلْبَحْرُ مِنْ طَعْنِی وَ ضَرْبِی یَصْطَلِی وَالْجَوُّ مِنْ سَهْمِی وَ نَبْلِی
یَمْتَلِی دریا از طعن و ضرب من برافروخته میشود و هوا از سهام تیر من ممتلی میگردد اذا

حسامی فی یمینی یتجلی ینشق قلب الحاسد المتجلی هرکه نیزه در دست من جلوه میکرد
ودشمن شکافته میشود آن غلام رجزی میخواند و مبارز میطلبید و هرکه می آمد او را میکشت تا آنکه از
شدت عطش بی تاب شد بازگردید و بدر خیمه مولای خود امام زین العابدین آمد و بزبان
حال میگفت ای سید ای آقا و مولای من تشنگی برده ز من صبر و قرار العطش العطش ای شاه کبار
گر رسد جرعهٔ آبم نگذارم اثری از کفار حضرت امام زین العابدین او را بسیار تحسین
نمود و گفت ای غلام دلخوش دار که اینک از شراب کوثر سیراب خواهی شد و بشرف شهادت و
رضاجوئی احدیت خواهی رسید آن غلام خود را بر دست و پای امام زین العابدین انداخت و دست
و پای آنحضرت را بوسید پس دیگر باره از مخدرات اهلبیت رسالت بحلی طلبید و از درد مفارقت
ایشان زار زار بگریست پس روی بمیدان نهاد و داد مردانگی میداد تا آنکه جمعی کثیر از آن قوم
شریر دور او را گرفتند و از هر کنار زخم بر او زدند تا آنکه از کار باز ماند و از پای در آمد امام
بر سر آن غلام آمد و او را برداشت و بدر خیمه امام زین العابدین رسانید و سر آن غلام را بر کنار
گرفت مرویست که آنحضرت بسیار گریست و روی مبارک بر روی آن غلام نهاد و امام زین العابدین
باوجود ضعف و نقاهت از خیمه بیرون آمد و بربالین او نشست آن غلام نیکو فرجام دیده خود را
گشود نظرش بر جناب امام حسین ع افتاد و امام زین العابدین را بربالای سر خود نشسته دید
تبسم نمود و روح از بدن او بریاض جنت پرواز نمود انا لله و انا الیه راجعون ز ناقبولی این
خسته دل فگار دریغ ز نارسائی این بخت بد هزار دریغ نشد نصیب که در عرصه گاه کربلا
کنم فدای حسین این تن نزار دریغ ندا شست که بوسم رکاب عزت او کنم بمقدم او نقد جان
نثار دریغ که چهرهٔ بنمایم بخون خود رنگین ز زخم دشمن دین تیغ آبدار دریغ نه از غم نمناک

درد است از نیاز

درد است از نیاز سینه ام ند سر براه تو دادم من فگار دریغ خوش آنکه در قدمت جان خویش میدادم
بروی نمای تو ای شاه باوقار دریغ مرا که جرعهٔ مهر تو ام چشانیدند کنم بهجر تو چون صبر اختیار دریغ
شها بلعن عدویت هزار دستانم بمحفل غم تو مستقل در افغانم تباه شد ز غمت بزم شادمانی من
ندیده دیدهٔ ایام کامرانی من بزیر خاک تو زنده من دریغ دریغ که خاک بر سر من باد و زندگانی من
من و غلام تو ای شاه زهی سعادت من نموده رحم خدا بر ضعیف جان زمن علاج خستگی من نمیکنی چه کنم
شود فدای تو عمر من و جوانی من بروم بخود که درد و غمی که من دارم که هست نزد تو ظاهر غم نهانی من شها شها
نظر خود ز من دریغ مدار ببین بحال من و رنگ زعفرانی من بگو چگونه ز من روی لطف برتابی که رفته
دامن تو ضعف و ناتوانی من مرا چه زهره که مهر ترا شکار کنم نموده است خدا لطف بی حساب کنم

مشکوة هشتم در شهادت اولاد و اقارب امام حسین و در آن پنج مصباح است مصباح اول در بیان کیفیت شهادت فرزندان مسلم و فرزند عقیل و فرزندان عبدالله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی سهل علینا سکرات الموت بمحبة آل الرسول و اهون علینا شدائد الفوت بولا
یة ذریة البتول و الصلوة و السلام علی محمد و آله ما دامت النجوم فی الافول و الفصول و الشکر
لله الذی ابتلانا بمصیبة المجدل علی الرمال ابن الامام و اخی الامام و ابی تسعة الائمة المتقطع الاوصال
و المجدل علی الرمال المجرع کاس الحتوف و المتضرج بدم الطعون القتیل بصعید البلاء
الجدیل بطف کربلاء مسلوب العمامة و الرداء منزوع الخاتم و الحذاء شبیه الرسول من الصدر
الی القدمین مولانا ابی عبدالله الحسین علیه السلام و اعزنا من مصیبة من ورث
من الرسل هیبته و ظهرت فی القلوب محبته قتل اخوانه و قبیلته و ذبح اطفاله
و عشیرته و سبیت نساؤه و صبیته المطهر من الرجس و العیب و المبری من کل

شَکِّ وَرَیْبٍ اَکْلِ الْجَنَّتَیْنِ مَوْلانا اَبِی عَبْدِاللّٰهِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ اه وا اسفاه مِنْ هٰذَا الرُّزْءِ
الْجَلِیلِ وَوا غَوْثاه مِنْ هٰذَا الْحُزْنِ الثَّقِیلِ فَکَمْ مِنْ قَتِیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیْرِ سَلِیلٍ وَوُلْدِ جَعْفَرٍ وَعَقِیلٍ قَدْ
طُرِحَتْ جُسُومُهُمْ عَلَی الثَّرَاءِ وَرُفِعَتْ رُؤُسُهُمْ عَلَی الْقَنَاةِ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی قَاتِلِیهِمْ وَظَالِمِیهِمْ اِلَی
یَوْمِ الْجَزَاءِ **مقدمه** در آن چند فصل است **فصل اول در ترغیب گریه** اَلسَّلامُ عَلَی سَیِّدِنا
وَمَوْلٰینا اَبِی عَبْدِاللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلامُ سلام ملک علام بر سید و مولای ما زمرهٔ شیعیان حضرت امام حسین
باد اَلسَّلامُ عَلَی الْمُجَاهِدِینَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ رحمت خدا بر آنها که در همراه بلا در راه خدا و یاری سید الشهدا
جهاد کردند و سینهای خود را بدم تیغ دشمنان دادند آه و وا اسفاه عَلَی الشِّفَاتِ الذَّابِلاتِ مِنَ
الظَّمَاءِ و احسرتاه از لبهای که از غایت عطش خشکیده و بیکدیگر چسپیده بود و وا کرباه مِنَ الْجُسُومِ الْمُرَمَّلاتِ
بِالدِّمَاءِ و احسرتاه از جسدهای که در عرصهٔ کربلا بخون غلطیده و برخاک طپیده و احسرتاه عَلَی
الرُّؤُسِ الْمُعَلَّیَاتِ عَلَی الْقَنَا و احسرتاه از سرهای بریده که آنها را بر نیزه کرده بودند و بشهرها میگردانیدند
وَوا غَوْثاه مِنَ الْعَوْرَاتِ الضَّایِعَاتِ الْمُهَتَّکَاتِ واویلا از زنان امام حسین که بیکس و ضایع کردیدند
و هتک حرمت ایشان نمودند آه مِنَ الْاَیْتَامِ وَالْاَرَامِلِ الْمَسْبِیَّاتِ آه از یتیمان بی پدر و زنان
بی شوهر که اسیر و دربدر کردیدند آه و اویلاه که مصیبت کربلا اطراف عالم را فرو گرفته و شعلهٔ آه
و نالهٔ آن تا بفلک آسمان رفته رشتهٔ طاقت دلها را گسیختند و غبار ماتم بر فرق جن و انس و بنی آدم ریختند شیشهٔ
صبوری را شکسته و ابواب سرور بر روی دلها ببسته یارب چه روی داده که لذات روزگار در کام
زهر نیست غم گوار از بهر کیست نالهٔ جان سوز انس و جن از بهر چیست دیدهٔ ذرات اشکبار آخر عزای
کیست که از جوش گریه اش در روزگار شورش محشر شد آشکار آیا سموم حادثهٔ دهر بر نقیر نخل
حیات و عمر که را سوخت برگ بار سر نقد کشت تکونسار بر زمین از تیشهٔ جفای که روسیم شعار کوی

کهر

که هست تعزیه بشوای ناس که ماند در مصیبتش همه گریند زار زار مقتول تیغ کینه و سلطان مشرقین آن محو
باز کرده غَمْرُ الْقَاصِعِین آن کو مکیده شیر ز انگشت مصطفی آن بر دریده بر آغوش مرتضی آن بیکسی که
بیکسیش سوخت هر کسی زان بیدلی که گرده بدریای خون شنا شد کو سوار عرش الهی بخون طپان عریان
تن سموش از جبیه ورد او وحش و طیور صف زده بر گرد قاتلش دامن حضر جسم وی از آب دیدها و احسرتاه
از مصیبت نور دیدهٔ رسول و پاره جگر بتول آن برگزیده که فاطمه اش میپرورید و رسولش بردوش کشیدا بود
رسول خدا در عرصهٔ کربلا تا به بینند که نور دیده اش را خاک کربلا بجای دوش او در آغوش کشیده و کجا بود
فاطمهٔ زهرا در آن دشت بلا تا مشاهده کند پارهٔ جگرش را در عوض دامن او در خاک مسکن کزیده
منقول است که آن معصومهٔ مظلومه مکرر در حیات خود برو میگریسته و میفرموده و احسرتاه عَلَیْکَ اَیُّهَا
الْغَرِیبُ الْعَطْشَانُ وَالْبَعِیدُ عَنِ الْاَوْطَانِ واویلا از مصیبت تو ای غریب تشنه سوخته دل وای دور
افتاده از وطن و منزل وَالْقَاتِلِی لِلْهِجْرَانِ وَالْمَدْفُونُ بِلا غُسْلٍ وَاَکْفَانٍ و احسرتاه بر تو ای تشنه
لب بادرد و محن وای مدفون بی غسل و کفن مخفی نماناد که بر شیعیان و محبان حضرت امام حسین
لازم است که در عزای آنجناب از روی حقیقت اشک دیده مضایقه ننمایند تا جد بزرگوار و پدر نامدار
آنحضرت را از خود راضی کنند و فاطمهٔ زهرا و حسن مجتبی را خوشنود سازند و ایشان را در شدایدها
و آخرت یاری نمایند و در حین سکرات موت و تنهائی قبر و سؤال نکیرین معین و یاور ایشان باشند
در تفسیر امام حسن عسکری مذکوره است که چون مؤمن دوستدار محمد و آل محمد و اعدا از رسول صلی الله علیه و آله و
امیرالمؤمنین را امام دانسته که تابع او و وزیر او بوده وقت احتضار در رسد ملک موت و اعوان او
نازل شوند پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالای سر از یکجانب و امیرالمؤمنین و سید الوصیین از جانب دیگر در آن
جانب پایهای او از یکطرف امام حسن و از طرف دیگر امام حسین و در حوالی او آل محمد و بعد از ایشان اخیار اصحاب

خواص محبان آل محمد که بعد از حضرت آل محمد و ائمه سادات این امتند یعنی مانند سلمان و ابا ذر و مقداد و امثال ایشان
رضی الله عنهم در آنجا باشند پس آن میل متوجه ایشان شود و با ایشان خطاب کند بجهتی که خدای تعالی او را از کوشش
حاضران و اهل او محجوب میدارد چنانچه آن قوم را از چشمهای ایشان محجوب میدارد پس آن مؤمن میگوید مادر و پدرم فدای
تو باد یا رسول الله و مادر و پدرم فدای تو باد یا وصی رسول الله مادر و پدرم فدای شما باد ای شیر بچگان محمد و بهترین
اصحاب نبی و وصی که چه بسیار اشتیاق لقای شما را داشتم و چه بهجت و مسرت بمن روی داد از دیدن روی شما
یا رسول الله این ملک الموت است که حاضر شده و هیچ شک ندارم که قدر و منزلت مرا از راه حرمت شما عظیم می
شمارد و از این راه که شما و برادرت علی بنزد من آمده اید با اختیار اولاد و اصحاب خود با من اکرام میکند پس پیغمبر
میگوید که این چنین است که میگوئی پس پیغمبر متوجه ملک الموت شده گوید ای ملک الموت بعمل آر وصیت
و امری که حقتعالی ترا فرموده در نیکوئی کردن بمولا و خادم و محب ما که مال و جان خود را در دوستی ما نثار میکند
و ما را بر غیر ما اختیار کرده ملک الموت گوید یا رسول الله امر کن او را تا نظر کند بسوی چیزهائی که خدای تعالی
مهیا از برای او آماده کرده در بهشت پس رسول خدا با آن علیل گوید نظر کن پس علیل نظر بجانب بالا کند پس حجابها
مرتفع شود و به بیند از انواع نعمتها و کرامتها که در حیطه هیچ وهم و عقل هیچ عاقل در نیاید و عدد و حساب آنها را
کس نداند پس ملک الموت گوید که چگونه مدارا نکنم با کسیکه این ثواب او باشد و محمد و عترت او و اصحاب او
بزیارت و استقبال روح آمده باشند یا رسول الله اگر نه آنست که خدای تعالی مرگ را عقبه گردانیده که
تا کسی قطع آن نکند و از آن راه نرود او را وصول بآن کرامتها میسر نمیشود و سنت الله تعالی برین جاری شده روح
این مولا و خادم ترا قبض نمیکردم و او را به بهشت میرسانیدم ولیکن او را لابد و ناچار است که بپیوندی داخل
کردن بتو و سایر اولیاء الله و همچنانکه ایشان بحکم خدا شربت مرگ را چشیده اند او را نیز باید چشید پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید ای ملک الموت اینک برادر خود را بتو سپردیم و رفتیم با او نیکوئی و مدارا کن

بعد از آن

بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله میرود او گوید ای بار انکه رفیق اوئید بجانب رضای حق چنان عروج کنند در حالتیکه حجاب محفظه
از نظر آن علیل مرتفع شده باشد پس چون آن علیل بیند که آن جماعت صعود نمودند مضطرب شده بملک الموت
گوید ای ملک الموت تعجیل کن و روح مرا قبض کن و مرا با ایشان برسان که طاقت مفارقت محمد و عترت او را ندارم
ترک جان عزیز میتوان کرد ترک یار عزیز نمیتوانم پس در آن وقت ملک الموت روح او را از بدن او بدر کشد مانند
موئی که از خمیر کشند و هرچند شما او را در شدت و اضطراب بینید از شدت سکرات نیست بلکه آن در نهایت
آسانی و لذتست از برای او الخبر پس هرگاه معلوم شد که در سکرات موت و سختیهای فوت محمد و آل
محمد یاری دوستان خود مینمایند و معین و یاور او می باشند پس خوشا بحال کسانیکه خود را در زمره محبان
و تابعان ایشان در آورده اند حضور شاه گاه در مصیبت فرزند ایشان امام حسین علیه السلام اشک خونبار از دیده
ببارند و چنین احسانی با ایشان نمایند که دولت از بوی انوار ایمان روشن بهشت در هوای سرور دین خون
بار از دیده ها نا کسان کشتند از تشنگی شاهی را که بود با غبار در کهش خاصیت آب بقا نقش جان کردن
را لاکوری دیگر شرف بود خاک مقدمش در چشم اعیان توتیا فو لک الخبز حنت السیئات جمیعها ان
ما لک فی الطاعات مثقال ذرة ای عاصی تبه روزگار وای بر تو چه گناهان بیشمار که جمع کرده و از برای
طاعات و عبادات ذره نیست تمسکت بالدنیا غرورا کمثل ما تمسک ظامی من سراب بقیعة
چنگ زده از راه غرور بدنیا مانند تشنه که متمسک شود بسراب و آن را گمان آب کند چون نزدیک
رود مایوس شود و کم من عزیز قد اذلت بعد ذلها و کم فجعت من فتیة علویة این دنیا چه
بسیار از عزیزان که بمکر و فریب خود خار و ذلیل کرد و چه مصیبتها که بفرقه علویه رسانید بنفسی
اهلی و التلید و طارف و کل الوری افدی قتیل امیة جان و اهل و اولاد و عشیره من و همه روی زمین
فدای کشته بنی امیه باد ینادی الا هل من مجیر یجیرنا و هل ناصر یرجو النجاة بنصرتی [illegible]

سید الثقلین حضرت امام حسین علیه السلام در عرصه گاه کربلا ندا میکرد که آیا پناه دهنده هست که ما را پناه دهد و آیا یاری کننده هست
که بسبب یاری کردن من امید نجات داشته باشد فقال لو انه هیهات تلقی سلامة فان لم تطع ذو ظلم
حق الاستقوا آن قوم هیهات که از جنگ ما سلامت بیرون روی اگر اطاعت کردی و با یزید بیعت کردی فنعما
و الا حرارت تیغ ما را خواهی چشید و آماده کشته شدن باش فصال علیهم کالهزبر مجاهدا کفعل ابیه فی
شیوخ امیة پس آنحضرت با تیغ تنها بر آن قوم حمله کرد و مانند شیر ژیان با ایشان مجاهده مینمود چنانچه
پدر و شیر پدر بزرگوارش با بنی امیه جنگ کرد اذا کر فرسان برق حسامه و ان فر هرقوا کالکلاب المقهورة هربت
آنحضرت حمله میکرد از برق تیغ او میگریختند و چون آرام میگرفت آن ملعونان چون سگ گیرنده فریاد میکردند
الی ان هوی رمحی فداه ملقی الترب قتیلا و راح المهر ینعی بکثرة آنحضرت با آن قوم چندان جهاد کرد که
بر خاک افتاد کشته و بخون آغشته روح من فدای او باد و چون ذوالجناح آنحضرت را کشته دید بجانب خیمها دوید
و شیهه میکشید و خبر شهادت آنحضرت را باهلبیت می رسانید چون دید ذوالجناح کشته شاه دین شهید
از هم صف سپاه بیک حمله بر درید چون مرغ پر فرزان بدلی پر ز آه و سرد رو را بسوی خیمه آل رسول کرد و لما
رأین المهر جاء و سرجه خلیا من المولی برزن بدهشة اهل بیت غریب بیکس آنحضرت چون دیدند
که ذوالجناح آمده و زین او از آقای ایشان خالیست با خوف و دهشت از خیمه بیرون آمدند و فغان بر کشیدند
مقبل میگوید نظم زینب نظیفه گشت برون با دل کباب آمد بنزد مرکب آن شه با ضطراب معجز ز سر کشید
و بتن جامه چاک زد فریاد بیا فاز دل دردناک زد مالید رو بروی پر از خون ذوالجناح با آه و ناله گفت
کرای اسرع الریاح کو نوجوان برادر من شاه کربلا آن نو گل حدیقه زهرا و مصطفی ای ذوالجناح تشنه
لب کربلا چه شد بابا عزیز حضرت زین العابدین چه شد از خون کیست کاکل یال تو غرق خون زینب چرا ست شدا
بدبخت تو و از کون زینب چرا نگفت بگو از برادرم لب تشنه شد شهید مگر خاک بر سرم ای ذوالجناح

سوی مدینه

سوی مدینه نزول کن رو را بسوی روضه جدم رسول کن این جهان را به حضرت خیر النساء حقا که از حال حسینش
خبر نما با جد ما بگوی که ای جد نامدار مقتول شد حسین تو از تیغ اشرار فصل در فضائل امام حسین مخفی نماند
که حضرت امام حسین علیه السلام بفضایل چند اختصاص یافته و ممتاز گردیده ام سلمه روایت کرده است که روزی
رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که جامه زیبا بر قامت امام حسین علیه السلام می پوشانید که از لباسهای دنیا نبود و شباهتی
بجامهای دنیا نداشت عرض کردم یا رسول الله این چه جامه است که بجامهای دنیا نمی ماند حضرت فرمود که
این هدیه ایست که حق تعالی این جامه را بجهة حسین فرستاده بود از پرهای بال جبرئیل است و چون امروز روز
عید است این جامه را با وی پوشانیدم و ادیدی کسی را که خدا از راه کرامت جامه از پر جبرئیل برای او فرستاد
کجا رواست که در کربلا بتیغ جفا کشته شود و بدنی که لباس آن پر جبرئیل بود برهنه و عریان بر روی خاک
و ریگهای گرم کربلا افتاده بود و بادهای بر آن میوزید و خاک بر آن میریخت آن تن که بود بال ملک
تکیه گاه او در خاک و خون طپیده مگر ز هزار حیف آن سر که بالشش ز پر جبرئیل بود آخر بنوک
نیزه شد آه از هزار حیف و در کتاب کنز الغرایب نقل کرده اند که روزی حضرت امام حسین علیه السلام در خدمت جد
بزرگوار رسید کو نبی بود و میخواست که بجا نماز رود باران بسیار شد و می بارید رسول خدا جگرگوشه خود را
نگاه کرد دید که غبار اندوه و ملال بر خاطر او نشسته و دل مبارکش شکسته فرمود ای جان من جگر ملولی و از چه
سبب محزونی گفت دلم مایل مادر و برادر شده است میخواهم بنزد ایشان روم و باران مانع شده است
مرا نمیگذارد و از رفتن منع میکند حضرت فرمود تا باران باز ایستاد و امام حسین علیه السلام بجا نماز رفت و شرف
خدمت مادر و برادر دریافت وا ویلاه تنی را که رسول خدا از باران محافظت میکرد نه بیند او را تیر باران کردند
و مانند باران از زخمهای بدنش خون روان بود تنی که داشت مصطفی نهان از نیش کجا رواست
که سازند تیر باران نیش سری که بر سر دوش نبی مکانش بود تو آن نمود چه سان بر سنان عدو نیش

كيف السّلوي و يوم المعترك يحدث في قلبي لاجل مصابك المستفيض نيرانا چگونه توان خود را تسلي داد حال آنکه مصيبت
کربلا و شهادت سبط مصطفي آتش در دل من مي اندازد اقام فيها ثلثا لا يغسله الا دماء على الرمضاء عريانا
سه روز نعش مطهر آن امام مظلوم برهنه و عريان بر ريگهاي گرم کربلا افتاده بود و کسي او را غسل نداد بغير از خون
او که بخون خود غسل خود و بعد تغسيله من فيض منحره له احد الرمل تحنيطا و تكفينا و بعد از آن که آنحضرت از
خون گلوي بريده اش غسل داده شد خاک و ريگ کربلا او را حنوط و کفن بود لهفي عليه وحيدا لا معين له
مذ اكثروه العدى رجلا و فرسانا يقلب الطرف يمينا ثم يوجهه يسرا فلم يلق غير الاهل اعوانا
وا اسفاه بر آن امام مظلوم و تشنه که تنها و بيکس و بي يار مانده بود و معيني نداشت و دو دشمنان سواره و پياده
بسيار بر اطراف او جمع کرده بودند آنحضرت از بيکسي بهر چند بجانب راست و چپ نظري نمود بغير از اهل بيت
ياري و معيني نمي ديد و اصحاب او همه کشته بر اطراف او افتاده بودند و زينب مظلومه با آنحضرت ميگفت
اخي دع بنا نحو المدينة لا نشتفي الصدور بنا و الغيظ اعطانا اي برادر ما را بمدينه برگردان تا دشمنان ما
سينهاي خود را بقتل و اسيري ما شفا ندهند فقال يا اخت ان القوم يمنعني عن الرجوع و ليس
القصد الا انا امام حسين فرمود اي خواهر اين قوم مرا ممانعت مينمايند و نميگذارند شما را بمدينه برگردانم و
مقصود ايشان غير از قتل ما چيزي نيست فعندها صرخت بالويل قائلة و دمعها قد حكى بالخد
مدّ و انا چون زينب آن سخنان جانسوز شنيد فرياد و اويلا برآورد و اشک از ديده بر عارض
ريخت و گفت اخي من ذا توصي بالصغار و من يكون لنا كافلا بالعطف يلقانا اي برادر اطفال
صغير را بکه سفارش ميکني و که متکفل احوال ما ميشود و با ما مهرباني خواهد نمود اخي من ذا التي
صبيه بنا و لنا من الشدائد يحفظنا و يرعانا اي برادر بکه وصيت ما ميکني که در سختيها ما را
شفقت نمايد و ما را محافظت کند تراك عيناي مقتولا في اسفي حاشاك من ظفر الاعداء و حاشا

اي برادر

اي برادر هرگز مبيناد چشم من ترا کشته و خوار بيند و اسفا که دشمنان را بر تو و بر ما ظفر نصيب شود حتى سكينة تبكي البعد
و ودعها فالبين بالبعد و التفريق ابلانا اي برادر اين دختر تو سکينه است چون از گريه ميان شاهدان افتاده او را
وداع کن که روزگار ما را بفراق مبتلا کرده مطلب در بيان شهادت اولاد عقيل و جعفر منقولست که جناب امام
زين العابدين فرزندان عقيل را بسيار مهرباني ميکرد و گفتند يا ابن رسول الله فرزندان عقيل را بيش از فرزندان
جعفر مهرباني ميکني فرمود بخاطرم مي آيد کشته شدن ايشان در راه پدرم بر ايشان رقت ميکنم
افتاده چون بدان نوبت جدال از جوي دنيا سبط نبي سيل خون گشاد هر اختر آمد از افق جعفر و عقيل در
جاي زاوج زين مجيفش زمين نهاد هر در که بود از صدف شاه اوليا سنگ جفاي بدگهران خستش از عناد
هر نونهال کز چمن مصطفي دميد از تيشه ستيز مخالف ز پا فتاد هر تازه گل شکفت ز گلزار فاطمه
شد سرنگون ز صرصر جور خسان بباد آن روز گو رسول که از قتل اهلبيت قوم يزيد را نکرده کار بر مراد انجا
کجا علي ولي کال غالبش مغلوب چند از ستم زاده زياد آنجا چه شد بتول که بيند نژاد خويش با
مال کينه عمر سعد بد نژاد بودند آن زمان بکجا جعفر و عقيل کز قتل آل خود بکنند اهل کينه شاد يا رب
کسي که دعوي آيين دين کند با عترت پيمبر خود هرگز اين کند منقولست که چون اصحاب و ياران سيد
الشهدا شربت شهادت را نوشيدند و بسعادت جاويد رسيدند حضرت امام حسين نگاه کرد و ديد که
بغير از اولاد و اقارب کسي باقي نمانده آهي صبعناک از دل دردناک برکشيد جوانان اهل بيت را
که ملال آن امام پريشان حال بجهت ايشانست همه بيکبار گفتند اي سيد سند جلالت واي گلگون
رخسار عرصه شهادت اي متحير وادي کربلا واي متفکر در احوال اولاد و اقارب با هيچ غم بخاطر شريف راه
مده که زندگي را بعد از تو نميخواهيم و مقصود ما آنست که سر در راه تو فدا کنيم تا فرداي قيامت سر در
ميان سرخ رويان برآريم و خود را در محفل شهداي تو در آريم مرويست که ايشان جمع شدند و يکديگر را

گفت

وداع میشوند و عازم حرب بودند بسوی آن عبدالله فرزند مسلم عقیل که مادر او رقیه صبیه حضرت امیرالمؤمنین ع بود پیش آمد و
یا بن رسول الله مرا رخصت ده تا مرکب همت بمیدان سعادت تازم و جان در راه شما در بازم و سلام شما را بعمام عقیل رسانم امام جان ع
گفت ای پسر هنوز از داغ مفارقت و شهادت پدرت مسلم نیاسوده ام اکنون مفارقت خود و داغ بر بالای داغ من مگذار و تو
یادگار مسلم عقیلی مادر خود را درین زمان بهادر و از میان این قوم بیرون رو که مجال داری بجائی برسان که این قوم چشم بر تو دارند
تا ما می بینند ملتفت دیگری نمیشوند عبدالله گفت یا بن رسول الله بذات خدا و خلق که ملت را تعلیق فرستاده که
مرا روانه میدان کن تا من مانند پدر شهید راه تو شوم و چنانکه اول کسیکه در راه تو شهید شد پدر من بود و اول کسی
از اقارب که سر در راه تو دهد من باشم امام حسین ع او را در کنار گرفت و گفت ای جان من مگذار که داغ ازین هم یادگار چشم
مفارقت مسلم بود روشن بود و ازان نیز محروم میشوم پس او را وداع کرد و دستوری داد عبدالله بمیان میدان آمد و جمعی کثیر را
طعمه شمشیر خود در جزا نمود و میفرمود الیوم القی مسلما و هو ابی و فتیة بادوا علی دین النبی لیسوا بقوم
عرفوا بالکذب لکن خیار و کرام النسب من هاشم السادات ذات الحسب   امروز به بینم پدر سوخته جان را
پیش شد مظلوم کشته نوع دوران را   باد دولت جاوید در آغوش بدارم   در روضه فردوس عروسان جنان را   و مبارزت
می نمود که دمی از روزگار تیره و چشم اشقیا خیره کرد بیاد و از بس جنگ دلیرانه کرد کسی را جرأت اقدام معرکه او نبود ساعتی
توقف کرد کسی بمیدان او نیامد از تشنگی بیطاقت شده بر میمنه لشکر حمله کرد و میمنه را بر هم زد و چند مرد را
بر خاک هلاک انداخت پس ازانجا بر گشت و قطره قطره خون از شمشیر او میچکید و خود را بر قلب لشکر زد و قریب
به بیست کس را بقتل رسانید و ازانجا رو بمیسره نهاد و داد دلاوری میداد و یکی از پهلوانان لشکر عمر را کشت
مجملا نود و هشت نفر را بسقر رسانید خواست که بلشکر خود باز گردد که پیاده بسیار سر راه او گرفتند و ملعونی
از عقب هر دو پای اسب او را قطع کرد و عبدالله بر زمین افتاد و بطعن نیزه او را شهید کردند و بروایتی دستی بر پیشانی مبارک
گذاشت ناگاه تیری بسوی او آمد و دست و پیشانی آن بزرگوار را بهم دوخت و آن غلام خاندان عقیل شهید گردید

همای رزم

همای روح شریفش کشوده بال بجانب ازین نشیمن فانی بآستان وصال   و چون قاسم و جعفر پسر عقیل برادرزاده خود را کشته دید
بگریست و از امام حسین ع اجازت طلبید روی بمیدان نهاد و رجز میخواند و میگفت انا الغلام الابطحی الطالبی
من معشر فی هاشم و غالب و نحن حقا سادة الذوائب هذا الحسین اطیب الاطائب من عترة البر
التقی الثاقب   و بزبان حال میگفت   قرة العین عقیلم من و مولای حسین   دل و جان پاک ز آلایش هر تهمت و شین
این حسین ابن علی است که جبرئیل امین   پرورش داده ورا در فلک [illegible]   و بهر مبارزی که می آمد او را بی
جان و با خاک یکسان مینمود و از کشته پشته میساخت تا آنکه او را نیز شهید کردند بعد از او سه پسر دیگر از
عقیل و یک فرزندزاده عقیل بدرجه شهادت رسیدند و رخسارهای ایشان در خون منکسف گردید و چون اولاد
عقیل از عقیله دنیا بسرای عقبا رسیدند نوبت فرزندان عبدالله پسر جعفر طیار رسید در وقتیکه حضرت امام
حسین ع بجانب عراق میرفت بعبدالله جعفر رسید دو پسر خود محمد و عون را فرستاد که در خدمت آنحضرت باشند
و عریضه بخدمت آنحضرت نوشت و التماس بسیار نمود که تعجیل در آن سفر نفرمایید و نوشت که امروز پشت
و پناه مؤمنان و حسن و بهای شیعیان و پیشوای و مقتدای هدایت یافتگان توئی و چون تو از میان مؤمنان
بروی اهلبیت تو مستأصل میشوند و پسران خود را بخدمت تو فرستادم و اینک از عقب میرسم و چون پسران خود را
روانه کرد بنزد عمرو بن سعید والی مدینه رفت و از او التماس کرد که نامه بحضرت بنویسد و آنحضرت را امان دهد
و التماس معاودت نماید عمرو نامه بخدمت حضرت نوشت و با برادر خود یحیی روانه کرد و عبدالله بن جعفر
با یحیی همراه شد چون بخدمت حضرت رسیدند چندانکه مبالغه کردند در مراجعت آنحضرت سودی نبخشید
و فرمود که من حضرت رسالت را در خواب دیدم و مرا امری فرموده است و از فرمان او تجاوز نمی‌توانم گفتند
چه خواب دیده فرمود نمیگویم و اثر آن بزودی ظاهر خواهد شد چون عبدالله بن جعفر از معاودت آنحضرت
ناامید گردید پسران خود را همراه کرده و با دیدهٔ اشکبار و دل افگار برگشت و در بعضی از کتب مسطور است که

عقیل
محمد و عون فرزندان عبدالله جعفر خواهرزاده‌های آنحضرت بودند و زینب ستمدیده مادر ایشان بود و بعد از شهادت اولاد

اول محمد بن عبدالله جعفر بخدمت خال بزرگوار خود آمد و گفت ای شهسوار عرصهٔ طهارت وای کوکب درج فلک هدایت

وای مصباح مشکات تبجیل وای فرزند حبیب خداوند جلیل مرا رخصت کن تا در عرصهٔ شهادت پرواز کنم و با شیان

سعادت دیده باز کنم آن جناب نور دیدهٔ خود را رخصت کرد و محمد روی بمیدان آورد و رجز آغاز کرد و گفت نَشْکُو اِلَی اللّٰهِ

مِنَ الْعُدْوَانِ تِبَالُ قَوْمٍ فِی الرَّدیٰ عُمْیَانٌ قَدْ تَرَکُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ وَمُحْکَمَ التَّنْزِیلِ وَالتِّبْیَانِ وَاَظْهَرُوا

الْکُفْرَ وَالطُّغْیَانَ و بزبان حال میگفت با شما کارزار خواهم کرد و ربهان را شکار خواهم کرد از برای دل حسین علی

جان خود را نثار خواهم کرد شکوه دودمان جعفر طیار از شما آشکار خواهم کرد پس در راه امام حسین حرب میکرد و میکشت

ده نفر را بجهنم فرستاد و آخر کار او را بدرجهٔ شهادت رسانیدند و روح شریفش با شیان جنان پرواز کرد ابو مخنف

گوید حضرت امام حسین ع چون او را کشته دید متوجه او شد و اعدا را از سر نعش او دور کرد و او را بر اسب خود بار کرد

بیاد خیمه آورد و در آنجا گذاشت بعد از آن بسوی اصحاب خود برگردید و گفت ای قوم بر اعدا حمله کنید بارک اللّٰه

فیکم و مبادرت کنید و پیشی گیرید بسوی بهشت که دار امان است از دار هوان و فرار است روایت کرده

چون زینب غمدیده فرزند خود را کشته دید ناله و فغان برآورد و حضرت امام حسین ع خواهر خود را تسلی میداد اما عون

برادر خود را کشته دید خود را از فراق برادر در میان آن سپاه افکند و قاتل برادر خود را کشت و برگشته نزد

امام حسین ع آمد و عذر خواهی نمود که ای خال بزرگوار از فراق برادر بی خود بودم که اجازت نگرفته بمیدان رفتم الحال

مرا اجازت فرمائید پس حضرت آن نور دیدهٔ خود را پیش طلبید و او را وداع کرده روانهٔ میدان کردانید و عون بمیدان

میدان آمد و رجز میخواند و میگفت اِنْ تُنْکِرُونِی فَاَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهِیدُ صِدْقٍ فِی الْجِنَانِ اَزْهَرُ اگر مرا نمی

شناسید منم پسر جعفر شهید راه خدا براستی که در بهشت میباشد یَطِیرُ فِیهَا بِجَنَاحٍ اَخْضَرَ کَفیٰ بِهٰذَا

شَرَفًا فِی الْمَحْشَرِ پدرم در بهشت پرواز میکند با بال سبز کافیست باین شرافت در عرصهٔ محشر پس در

محاربه

۱۴۴

محاربه چندان کوشید تا از آن اشقیا سه سوار و هیزده پیاده را بقتل رسانید و در آخر کار از جام سعادت

شربت شهادت چشید زخمی که بر تو گل از آدمی یافت تنی که زنده بود و بادمی یافت بشمشیر ستم چند کشته ناگاه

بخون و خاک شد آغشته ناگاه انا للّٰه و انا الیه راجعون مصباح دویم از مشکوة هشتم در بیان کیفیت شهادت

قاسم بن الحسن علیه السلام بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی سَکَّنَ قُلُوبَنَا بِوِلَایَةِ

اَوْلِیَائِهِ اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا وَمَکَّنَ فِی صُدُورِنَا مَوَدَّةَ اَصْفِیَائِهِ اِذَا اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ

اَثْقَالَهَا وَالصَّلٰوةُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ سَادَاتِ السَّمٰوَاتِ اَظَلَّتْ ظِلَالُهَا وَالشُّکْرُ لِلّٰهِ الَّذِی نَوَّرَ

عُیُونَنَا بِبُکَاءِ الْحُسَیْنِ اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَاَزْهَرَ وُجُوهَنَا بِعَزَاءِ الْحُسَیْنِ اِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ وَاَعْظَمَ

اُجُورَنَا بِزِیَارَةِ الْحُسَیْنِ اِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ وَاَجَلَّ ذِی اَبْنَائِنَا بِشَوْقِ الْحُبُوبِ لِمَشَاهِدِ

الْحُسَیْنِ اِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَاَطْفَأَ بِحَارَ النِّیرَانِ بِسَکْبِ الدُّمُوعِ فِی زِیَارَةِ الْحُسَیْنِ اِذَا الْبِحَارُ

فُجِّرَتْ وَسُجِّرَتْ وَحَشَرَنَا مَعَ اَحِبَّاءِ الْحُسَیْنِ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وَاَمِنَّا مِنَ الْفَزَعِ الْاَکْبَرِ اِذَا الْجَحِیمُ

سُعِّرَتْ وَرَزَقَنَا شَفَاعَةَ الْحُسَیْنِ فِی الْمَحْشَرِ اِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ اَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ الصَّالِحُونَ اِبْکُوا

عَلٰی قَتِیلِ مُحَمَّدٍ وَحَبِیبِهِ وَسِبْطِهِ وَعَزِیزِهِ قَدْ هَجَمَ عَلَیْهِ الْاَعْدَاءُ وَاَشْبَعُوا جُوعَ الظِّمَاءِ مِنْ دِمَائِهِمْ

لَمَّا اَجْرَاهُمْ عَلَی انْتِهَاکِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ وَتَفْجِیعِ کَبِدِ اُمِّهِ الْبَتُولِ فَکَانَ خَصْمُهُمْ یَوْمَ الْمِیعَادِ وَالِی

رَبِّ الْعِبَادِ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ اِلٰی یَوْمِ التَّنَادِ مقدمه و در آن چند فصل است فصل اول در اظهار

حزن

الله و کربلا اَلسَّلَامُ عَلَی الْاَجْسَادِ الْمُرَمَّلَةِ بِالدِّمَاءِ رحمت الهی بر آن بدنها که در دشت کربلا در

خاک و خون غلطیده اند اَلسَّلَامُ عَلَی الْعِظَامِ الْمُرَضَّضَةِ تَحْتَ خُیُولِ الْاَعْدَاءِ رحمت خدا بر آنکسانیکه اعضا و استخوانهای

ایشان در زیر سم اسبان دشمنان خورد گردید اَلسَّلَامُ عَلَی الْاَوْصَالِ الْمُتَشَتِّتَةِ فِی طَفِّ کَرْبَلَاءَ رحمت خدا بر

اعضا و پاره های آنان که در دشت کربلا متفرق و پراکنده گردیدند اَلسَّلَامُ عَلٰی قَتِیلِ الْفِئَةِ الْبَاغِیَةِ رحمت خدا بر

کشتهٔ فرقهٔ کفار و غدار السَّلامُ عَلَی شَهِیدِ السُّیُوفِ وَ الأَسِنَّةِ رحمت خدا بر شهید شمشیرهای اعدا و نیزهای جفا السَّلام
عَلَی أَصْحَابِهِ الْمَاضِینَ رحمت خدا بر اصحاب آنجناب که از دنیا گذشتند و بجوار ایزدی پیوستند السَّلامُ عَلَی أَوْ
لادِکَ وَ إِخْوَتِکَ الْقَاتِلِینَ رحمت خدا بر فرزندان و برادران تو که با لب تشنه شربت شهادت را چشیدند السَّلام
عَلَی بَنَاتِکَ النَّاحِیَاتِ وَ أَخَوَاتِکَ النَّاعِیَاتِ رحمت خدا بر دختران نوحه کنندهٔ تو و خواهران تو که خبر مرگ ترا بعد
دادند السَّلامُ عَلَی الْعُیُونِ السَّاکِبَةِ الْبَاکِیَةِ رحمت خدا بر دیدهای که در عزای آنحضرت اشک حسرت می
ریزند و گریه میکنند السَّلامُ عَلَی مُجَاوِرِیکَ وَ زَائِرِیکَ مِنَ الْبِلادِ النَّائِیَةِ رحمت خدا بر مجاوران روضهٔ محترم
تو و بر زوار آن تو که از شهرهای دور بزیارت تو می آیند   خوشا بحال کسانی که در جوار تواند همین بس است
کآسوده دیار تواند   مجاوران ترا بد سوختن غم نیست   اگر جوار تو باشند دگر جهنم نیست   آه ای برادران ماه
محرم هنگام مصیبت شهیدان کربلا است و موسم ریختن اشک دیدهاست درین ماه چه ستمها که بر اهل بیت پیغمبر
نمودند و جوانان آل رسول را مانند گوسفند ذبح کردند و آتش در خیام لازم الاحترام فرزند سید الانام بر
افروختند و اموال و اثقال ایشان را غارت نمودند و حرمت حرم رسالت بر باد و سرهای فرزندان شاه
ولایت را بر نیزهٔ ذلا و رفت پس درین ماه بر شیعیان لازم است که اشک خونین از دیدهای خود شان
جاری نمایند و چهره از خون جگر گلنار نمایند   شد باز وقت آن که کنیم ای موالیان   خون جای اشک از مژه
هر تار مو روان   شد باز وقت آنکه ز قتل حسین کنیم   آهی که سوز دارد ز دل تا سر زبان   شد باز وقت
آن که بحر غم غوطه ور شویم   از پای تا بسر همه چون شاخ ارغوان   داغ عنا بسینه گذاریم دمبدم   نیلی کنیم چهره
ز سیلی زنان زنان   از تشنگی شاه شهیدان کنیم یاد   مژگان دیده را بنمائیم خون فشان   واحسرتا که داشت
جان رسول ماند   در کربلا میان ستمکاره ناتوان   رنگ رخش شکسته شد از تاب تشنگی   گشت ارغوان او
[illegible] زعفران   ماه محرم ماهیست که هنگام عزاداران چیده و اسباب عشرت برچیده میگردد و صبح هر روز

از غم کر

١٤٥

از غم کربلا گریبان تا دامان میدرد و شام گیسو پریشان می نماید و شیعیان پاک دین که درین ایام غم انجام خود را
قرین غم و اندوه مینمایند و اشک حسرت از دیده جاری میکنند و حقتعالی ثوابهای عظیم و فضلهای جسیم
بجهة گریه کنندگان امام حسین مهیا ساخته و وعدها بعزاداران داده اند بسند معتبر از مسمع بن عبد
الملک مرویست که حضرت امام جعفر الصادق ع فرمود که ای مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر امام حسین ع میروی
گفتم نه من مردی مشهورم از اهل بصره و نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه اند و دشمنان بسیار داریم از اهل
قبایل و غیر ایشان و ایمن نیستم که احوال مرا بوالی بگویند و از ایشان ضررها بمن برسد حضرت فرمود که آیا هرگز بخاطر
می آوری آنچه با آنحضرت کردند گفتم بلی فرمود که جزع میکنی برای مصیبت آنحضرت گفتم بخدا سوگند که جزع میکنم
و میگریم تا آنکه اهل من اثر اندوه بر من می یابند و امتناع میکنم از خوردن طعام تا از حال من آثار مصیبت ظاهر
میشود حضرت فرمود که خدا رحم کند گریهٔ ترا بدرستیکه تو شمرده میشوی از آنها که جزع میکنند از برای ما و شاد
میشوند برای شادی ما و اندوهناک میشوند برای اندوه ما و خائف میشوند برای خوف ما و ایمن میگردند
برای ایمنی ما و زود باشد که به بینی در وقت مرگ خود که پدران ما حاضر شوند نزد تو و سفارش کنند ملک
موت را از برای تو و بشارتها دهند ترا که دیدهٔ تو روشن شود و شاد شوی و ملک موت بر تو مهربان تر
باشد از مادر مهربان نسبت بفرزند پس آنحضرت گریست و من نیز گریستم و فرمود حمد میکنم خداوندی را که تفضیل
داده است ما را بر خلق خود برحمت و مخصوص گردانیده است ما اهل بیت را برحمت الحدیث پس هر که خواهد
که سکرات موت بر او آسان شود باید بر حضرت امام حسین ع گریه و جزع کند   زد در ماتم فرزند حیدر ناله سر کن
بریز از دیدها اشکی و دامان پر ز گوهر کن   ز داغ این مصیبت بر خود آسان کن تو مردن را   بشمع آه این ظلمت
تو قبر خود منور کن   که از صاحب دلان روی توجه سوی خود خواهی   درین ماتم لباس تعزیت چون کعبه در
بر کن   [illegible] بِالطُّفُوفِ تَرَکْتَنَا عَطْشَانَ تَرْوِی الْحُتُوفَ مِنْ نَحْرِهِ دَامِی

أُوَدِّيَنَّ غَارِقاً لَبَدَ مَا حَانَ من وای کسیکه بمصیبت او گرفتار شده ام و در صحرای کربلا بر خاک افتاده بود با لب
تشنه و شمشیرها از خون او سیراب میشدند و خون از رگهای حلقوم او جاری بود و بدن مبارکش را برهنه کرده بودند
يَا حَسْرَتِي لِلْغَرِيبِ عَنْ وَطَنٍ قَدْ صَارَ تُرْبُ الْفَلَا لَهُ وَطَناً وا حسرتاه از مصیبت غریب دور از وطن که خاک کربلا
مسکن او شد لَمْ أَنْسَ زَيْنَبَ تَقُولُ لَهُ وَالْقَلْبُ مِنْهَا مُوَالِفُ الْحَزَنِ فراموش نمیکنم زینب خاتون را که با دل محزون
با آنحضرت میگفت يَا أَخِي كُنْتَ أُنْسَنَا زَمَناً تَرَكْتَنَا هَكَذَا فَتُوحِشُنَا ای برادر بزرگوار تو انیس ما بودی
چنین تنها و بیکس گذاشتی و بوحشت انداختی نَفْدِيكَ أَرْوَاحَنَا وَأَنْفُسَنَا إِنْ قَبِلْتَ بِالْفِدَاءِ أَنْفُسَنَا
ای برادر ما زنان روح و جانهای خود را فدای تو میکنیم اگر ما را بعوض قبول کنند فَبَيْنَمَا زَيْنَبُ تُخَاطِبُهُ أَتَاهُ
شِمْرٌ فَأَنْفَذَ الَّذِي قَدْ نَادَى در آن حال که زینب با آنحضرت در گفتگو بود تیری بسوی آنحضرت آمد و بر دهن مبارکش
جا کرد وَنَحْرُهُ مِنْ سَهْمِهِ وَعَارِضِهِ مُخْتَضِبٌ مِنْ دِمَائِهِ الْجَبِينَا پس آنحضرت از روی زین در افتاد و رخسار مبارکش
از خون خضاب بود فَجَاءَهُ الشِّمْرُ مُسْرِعاً عَجِلاً لَيْتَمَّ الشِّمْطُ لَمْ يَكُنْ جَبِيناً پس شمر بسرعة تعجیل بسوی
آنحضرت آمد که او را شهید کند و اصلا خوف در دل او نبود صَاحَتْ بِهِ زَيْنَبٌ وَفَاطِمَةٌ وَأُمُّ كُلْثُومَ كُنْتَ
تَرْحَمُنَا در آن حال زینب و فاطمه و ام کلثوم فریاد بر آوردند که ای شمر آیا برادرم میکشی که میخواهی پشت و
پناه ما را بقتل آوری يَا شِمْرُ صَبْراً عَلَيْهِ نَنْظُرُهُ هُنَيْهَةً سَاعَةً ثُمَّ نَقْتُلُ نَا ای شمر زمانی صبر کن و او را
بقتل مرسان تا ساعتی ما او را ببینیم و توشه از جمال او برداریم و او نیز ما را ببیند و با ما دیدار آخرین نماید
يَا شِمْرُ إِنْ كُنْتَ دِينَكَ تَارِكَهُ وَلَمْ تَكُنْ نَادِماً فَأَبْقِ بِنَا ای شمر وای بر تو اگر البته او را خواهی کشت و ندا قبول
نمیکنی پس اول ما را بکش و بعد از آن او را إِنَّا بَنَاتُ الْبَتُولِ فَاطِمَةٌ عَسَاكَ يَا شِمْرُ كُنْتَ تَعْرِفُنَا ای شمر ما دختران
فاطمه بتولیم شاید ای شمر تو ما را نمی شناسی وَيْكَ أَبُوكَ الْمُرْتَضَى أَبُو الْحَسَنِ وَجَدُّنَا الْمُصْطَفَى وَسَيِّدُنَا ای
شمر وای بر تو پدر ما ابو الحسن علی مرتضی است و جد ما و آقای ما محمد مصطفی است ما را بشناس و بر ما رحم کن و

اجتز

اِجْتَزَّ رَأْسَ الشَّهِيدِ إِذْ أَسْفَاحَقْدٌ عَلَيْهِ وَأَطْرَشُ الْأُذُنُ تا شمر بیحیا سر مبارک آنحضرت را جدا کرد از عداوت
و کینه و گوش بسخنان اهل بیت نداد و بر ایشان ترحم ننمود فصل در فضیلت امام حسین ع مخفی نماند که حضرت
امام حسین ع بفضایل و کرامات بسیار اختصاص یافته در کتابی مسمی بسرمایه ایمان بنظر رسیده که روزی ام المؤمنین
در تبیین منتخب الحجة بازه دیگر رسول خدا فاطمه زهرا علیها السلام گریان گریان بخدمت پدر بزرگوار خود آمد حضرت
رسول ص فرمود یا فَاطِمَةُ مَا يُبْكِيكِ ای فاطمه چه چیز ترا بگریه آورده گفت یا أَبَتِي كَيْفَ لَا أَبْكِي وَقَدْ أَقْبَلَتْنِي
قِصَّةٌ عَجِيبَةٌ ای پدر چگونه نگریم و حال آنکه قصه عجیبی بمن روی داده حسین خورد را در گهواره خوابانیده
بودم و بشغلی رفته بودم چون آمدم او را در گهواره ندیدم نمیدانم بکجا رفته و که او را برده و گویا زبان
حال میگفت   از گردش این چرخ پر آشوب فتن   دو واقعه رو داد بیعقوب و بمن   گم گشته زهر دو
مان دو فرزند عزیز   او یوسف خود جست چه شد یوسف من   رسول ثقلین از مفقود شدن حسین
متالم شد که ناگاه جبرئیل نازل شد رسول خدا فرمود یا جبرئیل فاطمه ام حسین را در گهواره خوابانیده بود
و بشغلی رفته بود و الحال گهواره از آن ماه پاره خالیست و فاطمه از این غم حالی بحالی است و گویا زبان
حالش میفرمود   خبر از سبط پیغمبر چه داری   کجا بردند نقد مرتضی را   چه شد سرخیل مظلومان که
بی او   زمین بگرفت شست آب دیده ما را   از آن خورشید ایمانت نشان چیست   چه پیش آمد شه ارض
سما را   جبرئیل فرمود که بفاطمه بگو که باکی نیست و گریه نکند زیرا که چون در روز تولد امام حسین ع جمعی
از ملائکه باتفاق من به تهنیت و مبارکباد ولادت او آمده بودند چون از خدمت شما رجعت کردیم آن
گروه ملائکه و مقربان ملاء اعلی فخر و مباهات مینمودند بسبب شرف یافتن از حضرت امام حسین ع مقربان
ملاء اعلی بدرگاه الهی گفتند ملکا معبودا الهنا مسجودا هرگز احدی بر ما فخر نکرده و الحال این گروه ملائکه
بواسطه دریافتن شرف امام حسین ع بر ما فخر میکنند ما را نیز دستوری ده که بزمین رویم و باین شرافت

علی شرف کردیم حقتعالی ایشان را اذن نزول نداد و من مأمور شدم و حضرت امام حسین علیه السلام را بملاء اعلی بردم
تا ساکنان ملاء اعلی بشرف دیدار بهجت آثار او مشرف شدند والحال او را آوردم و بجای خود خوابانیدم فاطمه دید که
بر سر گهواره رود که حسین بجای خود است بیرای عزیزان تأمل کنید در قدر و منزلت آنحضرت که مقربان ملاء
اعلی و قدسیان عالم بالا بدیدار او شرف می یافتند و مانند جد بزرگوار خود باسمان عروج کرد و از ملائکه
از غبار مهاجرت پاک بود و از دیدار او شاد و خرم گردیدند همچنان معراجی آن شهباز سدره نشیمن نمود که سبحان
تسبیح سبحان الذی اسری نمود آه و اویلا روزی که در معرکه کربلا از اوج زین بروی زمین افتاد و با اعضای
چاک چاک بر روی خاک میغلطید در آن روز که باسمان رفت ملائکه از دیدن او شادی می نمودند و در این روز
که بر خاک می طپید بناله و زاری مشغول بودند فاطمه که چون زمانی او را در گهوارهٔ مهد میگریست کجا بود در صحرای
کربلا که او را با زخمهای فراوان بر مهد خاک طپان ببیند و اولاد و احفاد او را کشته ببیند و چون افتنده در
اطراف او ملاحظه نماید نمیدانم روز جزا اشقیای کوفه و شام در نزد فاطمه چه عذر خواهند آورد و چه جواب
خواهند گفت روزی که خلق را بقیامت ندا کنند آن روز اهل بیت کفن را قبا کنند چون لاله از خاک
بر آرند فرق خون رو بر مدینهٔ شرف انبیا کنند او را خبر کنند رسالت پناه را انگاه رو بمشهد شیر خدا کنند
با تارک شکافته آید برون ز خاک او را با صد ناله بخود هم صدا کنند واحسرتا کنان جگر پاره پاره را چون
کالبد حسن مجتبی کنند با چشم اشکبار یتیمان ناله رو سوی قبر حضرت خیر النسا کنند آید برون
ز خاک قیامت چو آفتاب با آنجناب رو بسوی کربلا کنند پس بر آورند امام شهید را این نوحه را
بمکهٔ کبریا کنند سرها برهنه کرده و اغربتاه کنان در پای عرش شکوهٔ کرب و بلا کنند یکباره روز
اهل قیامت شود سیاه آندم که اهل بیت سر شکوه واکنند توقیع انتقام برآید ز پای عرش از اهل
حشر اهل ستم را جدا کنند آن اژدر غضب که جهنم بکام اوست آن گه بسوی اهل معاصی رها کنند یابند اهل

نعمت و نثر

١٤٧

بیت چه وقت با انتقام آندم با اهل حشر قیامت کند قیام در کتاب مجالس الواعظ مسطور است که در بعضی از اخبار روایت
شده که روزی اعرابی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله آهو بره صید کرده‌ام و آن را برای فرزندانم
حسن و حسین بهدیه آورده‌ام حضرت آن را قبول کرده در برای آن اعرابی دعا بخیر نمود ناگاه حضرت امام حسن السلام وارد بود آن
بره آهو را خواهش نمود آنحضرت آن را باو بخشید ساعتی از آن گذشت ناگاه امام حسین پیدا شد دید که برادرش آهو بره
دارد با آن بازی میکند گفت ای برادر این آهو را از کجا آوردی گفت جد بزرگوارم بمن بخشید امام حسین بسرعت و شتاب
بنزد جد خود آمد و فریاد برآورد که یا جداه برادرم را بره آهو دادی با آن بازی میکند جز مثل آن را بمن نبخشی و این سخن را
مکرر نزد جد خود بیان میکرد و آنحضرت امام حسین را تسلی میداد و باو سخنان ملاطفت آمیز میفرمود و امام حسین علیه السلام حکایت
نمی شد و از جهت بره آهو الحاح مینمود تا آنکه قصد گریستن کرد نزدیک بود که بگریه در آید که در آن اثنا صدای او در مسجد
بلند شد چون نظر کردند آهویی را دیدند که به تعجیل تمام می آید و بره خود را با خود دارد و سگی هم در دنبال او است
او را پیش انداخته میراند و پهلو بر او میزند و او را رسانید تا او را بنزد رسول خدا آورد آن آهو بسخن در آمد
و بزبان فصیح گفت یا رسول الله دو فرزند داشتم یکی را صیاد صید کرده بنزد شما آورده و آن دیگری نزد من بود
و من با آن دلشاد بودم و بجای حالا او را شیر میدادم ناگاه صدای هاتفی بگوشم رسید که ای آهو بشتاب و بچهٔ خود را بزود
پیغمبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ببر و بزودی یا برسان که امام حسین نزد جد خود ایستاده آهو بره میخواهد و نزدیک است
بگریه در آید و ملائکه با اتمام سر از صوامع عبادت برداشته اند و اگر حسین بگرید تمام ملائکه مقربین از گریهٔ او بگریه
در آیند و فریاد ندا رسید که یا ظبی اسرعی بابنه الی المدینه فی صحیفه رسول الله شتاب کن بسوی صحیفه رسول الله
بیرون آمده و فنا طفل خویش را همراه که سبط حضرت خیر البشر گرامی نبی ضیا دیدهٔ خیر النسا امام حسین برای خاطر
آهوی آن امام شهید بآن رسیده که بار در زمین ... فرشتها همه در نشد سر از صوامع جبروت ستاده اند
ملکوت و عالم لاهوت که آب و دانهٔ آن تشنه لب شود چه روا آن ز سیل گریه نمایند قدسیان طوفان و شیعیان

کرگوسفند میزیسکفت کای آهو بخود مخ بشتاب و بیش از آن آب بر خسار حسین روان کرده و بچه خود را بجناب رسالت مآب برسان که اگر چنین نکنی و بیش از این کریستن حسین بچه خود را بآنحضرت نرسانی این کرگ را بر تو مسلط کردانم تا ترا با بچهات بخورد پس بچه خود را بخدمت تو آوردم یا رسول الله مسافت دوری قطع نموده ام تا اکنون دری بخدمت شما آوردم و خدمتکم بدرد کار خود دارد که بیش از جاری شدن اشک بر رخسار حسین بخدمت شما رسیدم پس اصحاب صدا بتکبیر و تهلیل بلند کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن آهو دعا کرد بخیر و برکت و آن بره آهو را حضرت امام حسین علیه السلام میداشت بچه مادرش فاطمه زهرا آمد و فاطمه زهرا از مشاهده آن سرور عظیمی یافت واویلا کبیرا که خدا نخواست اشک از دیده او بریزد کوفیان در کربلا خون او را ریختند ولا بد بین که نخواهد خدا که اشک حسین شود روانه بر رخسار او زمردم عین نظاره کن بار ناکسان بی پروا چه ظلمها که نمودند در زمین بلا ز چشمه سار تنش جوی خون روان کردند شکسته سینه اش از ستم مرکبان کردند اگر بکر به سری داری و دلت تنگ است بدون گریه نشستن درین عزا ننگ است وَکَمْ اَنْسَ اُخْتَ السِّبْطِ زَیْنَبَ اِذْ هَوَتْ لِتَقْبِیلِهِ اَلْثَمْ بِهَا نَحْرًا بِهَا فراموش نمیکنم خواهر حسین زینب علیها السلام را در وقتیکه خم شده بود که ببوسد برادر خود را بوسه دهن و چه بسیار مکرمه بود زینب خاتون تَقُولُ وَدَمْعُ الْعَیْنِ یَسْبِقُ نُطْقَهَا وَفِی قَلْبِهَا نَارُ الْمُصِیبَةِ شُبَّتْ زینب با جسد برادر خود گفتگو میکرد و بیش از آنکه سخن بگوید اشک از دیده میریخت و آتش مصیبت آن حضرت در دلش شعله میزد و میگفت اَخِی یَا هِلَالَ الْاُفْقِ غَابَ بُعَیْدَ کَمَالِهِ فَمِنْ بَعْدِهِ اَضْحَی نَهَارِی کَلَیْلَتِی ای برادر بزرگوار و ای فلک امامت که چون بمرتبه کمال رسیدی از نظر من غایب شدی بعد از این روز در نظر من مانند شب تیره و تار است اَخِی یَا اَخِی ذِی ذِی سُکَیْنَةُ نَظْرَةً تَرُدُّ بِهَا یَا خَیْرَ حَیٍّ وَمَیِّتٍ ای برادر تشنه خود را از بهر سکینه بردار و با و نظری کن تا خوشحال کردد ای بهترین زندگان و مردگان اَخِی فَاطِمُ الصُّغْرَی وَلَقَدْ کَادَ قَلْبُهَا یَذُوبُ اَسًی فَاعْطِفْ عَلَیْهَا بِنَظْرَةٍ ای برادر فاطمه صغرا نزدیک است که دل او

از غم دوری

از غم جواهر دوره کباب شده شود از روی مهربانی بر او نظری کن اَخِی یَا اَخِی اَنَّ الْمَصَائِبَ اَشْتَکِی فَاِلَیْکَ اَمْ هَتْکِی فَذُلِّی وَغُرْبَتِی ای برادر ای برادر از کدام یک از مصیبتها شکایت کنم فراق ترا یا هتک حرمت خود و خواری و درد و غریبی خود را اَمِ الثَّوْبَ مَسْلُوبًا اَمِ الْجِسْمَ عَارِیًا اَمِ الْنَّحْرَ مَنْحُورًا بِحَدِّ صَفِیحَةٍ ای برادر یا جامه بیرون کندن از بدن ترا مشاهده کنم و شکایت نمایم یا بدن برهنه ترا یا حلق بریده ترا که بتیغ جفا بریده اند اَمِ الرَّاْسَ مَحْمُولًا اَمِ الشَّرْعَ خَالِیًا اَمِ الدِّرْعَ مَنْهُوبًا بِنَهْبٍ وَفِتْنَةٍ از نیزهای که بدست اشکسته است شکایت نمایم یا از زین خالی تو یا زره ترا که بنهب و جبر بغارت بردند اَمِ الظَّهْرَ مَرْضُوضًا اَمِ الشَّیْبَ قَانِیًا اَمِ الثَّغْرَ مَنْکُوتًا لِعُظْمِ الْمُصِیبَةِ ای برادر جان از ریش خون شده تو شکایت کنم یا دندان یخون خضاب تو یا از برهای دندان که از عظم مصیبت بر شانه است اَمِ الْکَفَّ مَقْطُوعًا اَمِ الْنَّحْرَ دَامِیًا اَمِ الرَّاْسَ مَرْفُوعًا کَبَدْرِ الدُّجُنَّةِ از مشاهده دست بریده تو فغان برآرم یا گلوی بریده و خون از آن جاریست یا سر تو که آن را مانند ماه شب چهارده بر نیزه کرده اند اَمِ الرَّحْلَ مَنْهُوبًا اَمِ الْمَهْدَ نَائِیًا اَمِ الْوَجْدَ مَکْبُوبًا بِحُجْرَةِ الْقَلْبِ یا از غارت کردن اموال تو ناله نمایم یا مرکب ترا مشاهده کنم که خبر مرگ ترا آورده یا روی مطهر ترا به بینم که در حرارت هوا بر خاک افتاده اَمِ الْعَابِدَ السَّجَّادَ اَضْحَی مُغَلَّلًا عَلِیلًا یُقَاسِی فِی الْاَسْرِ کُلَّ رَزِیَّةٍ یا بر امام زین العابدین بیمار گریه کنیم که او را در غل کرده و بیمار بود و رنج اسیری میکشید **تعیین در عروسی فاطمه زهرا مناسب با عروسی قاسم** مجلسی از بن ققته سرت انجام اکرم چون هنگام آن رسید که عقد مقدس ولادت مشرفه مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ میان امیر المؤمنان علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در حب اتفاق افتاد در جناب ایزدی عقد ایشان بست و فرشتگان هر آسمانها در آسمان چهارم اجتماع کرده و در بیت المعمور منبری از نور کذاشتند و راحیل که از همه ملائکه فصیح تر بود خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا کرد و ملائکه خطبه راحیل را شنیدند و از شادی خندیدند و حق تعالی بهشت را آراسته و قصور آن با نواع جواهر مزین کردید و حور العین بزینت تمام آراسته بعضی از سورهای قرآن تلاوت میکردند

و بارهای بهشت را امر شد که از انواع بوهای خوش بر داشتند در بهشت پراکنده کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن شجره حور را
بعلی بن ابیطالب داده   شاخ طوبی که سیراب بود از سحاب عصمت   پیوند کرد با آن نخل ریاض ادراک   و زنان بهشت شادی
جمعیت کردند و اصحاب هدیها و تحفها می آوردند سعد معاذ ره گوسفند و گاوی و شتری آورد و همچنین یکیک از یاران
می آمدند و شتر و گاو و گوسفند می آوردند و آن گوسفندان و گاوان را ذبح میکردند و مردمان را ضیافت مینمودند و ابو ایوب
گوسفندی آورده بود در آخر آن را ذبح کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که استخوانهای آن را نشکنند و همه اصحاب را
از آن گوسفند خورانیدند پس استخوانهای او را در پوست کرده دعا کرد که خدا آن گوسفند را زنده گرداند جبرئیل
نازل شد و گفت خدا سلام میرساند و میفرماید که امروز از من درخواهی که همه اهل دنیا را زنده گردانم هر آینه بحرمت
این روز زنده میگردانم پس آن گوسفند زنده شد و چون ابو ایوب فقیر بود گوسفند او را باو داد و از نسل آن
گوسفند بسیار بهم رسید مجملا عایشه و ام سلمه و ام ایمن فاطمه را به لباسهای مادرش خدیجه ملبس و مزین نمودند
و در آن حال که او را زینت میکردند در میان هر دو چشم او نوری چون آفتاب درخشان دیدند و جمال و حسنی که مثل آن
هرگز ندیده بودند و از عطری که از عرق جبین پدر خود گرفته بود او را معطر گردانیدند و چون خواستند آن سیدة النسا را
بخانه علی ابن ابیطالب ع ببرند آنحضرت را مطلع نمودند او برخواست و خانه خود را جاروب کرد و پوست بیفکند و بالشی
از لیف خرما بنهاد پس زوجات حضرت رسالت و دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار فاطمه را آراسته
از خانه بیرون آوردند و بسوی خانه علی علیه السلام بردند هفتاد حوری بگرد او در آمده بودند و ذکر خدا می نمودند
و ثنا بر محمد و آل او میگفتند و فاطمه را بر دلدل سوار کردند و سلمان عنان دلدل را میکشید و مردان اهل بیت
چون حمزه و جعفر و عقیل و غیر آن سلاح بسته پیشاپیش میرفتند و جبرئیل با هفتاد هزار فرشته با ایشان بودند و
میکائیل با هفتاد هزار فرشته تسبیح و تقدیس میکردند و در روایتی جبرئیل لجام دلدل را داشت و اسرافیل رکاب را
گرفته بود تا آن خاتون دو جهان در بالای آن با آسایش باشد و زنان در عقب او میرفتند و رجز میخواندند

و اول بار

و اول بار ام سلمه رجز خواند و زنان پس از آن او میگفتند رسول خدا که رجز خواندن ایشان را شنید شاد شد و چون
بدر خانه رسیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و مردمان برگشتند و جناب علی در مسجد بود او را آوردند
و بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد مرحبا از خجالت در پیش رسول خدا او را نزد خود نشانید و بام ایمن گفت
برو و فاطمه را بیاور ام ایمن بنزد فاطمه ع آمد که او را ببرد گفت بپیش پدر رو کیست گفت علی مرتضی سید اوصیا و
اولیا حضرت فاطمه فرمود وا حیاه چگونه نزد رسول روم ام ایمن گفت جان من فدای تو باد او از تو بیگانه نیست
بلکه شوهر تو و پسر عم تو است پس دست او را گرفته او شرم زده می آمد تا بنزد رسول خدا رسید چون فاطمه
پدر خود را دید بگریست رسول خدا او را در بر گرفت و بر ران راست خود نشانید و گفت ای جان پدر گریه
مکن که وقت شادیست پس دست علی را گرفت و دست فاطمه را بدست او داد   دو در درج دولت نشست
این دو در زمکرن طارم   سزای مخزن عصمت صفای جوهر عالم   سعادت هر دو را با هم بعقد داد پیوندی که
زان پیوند شد پیدا نظام گوهر آدم   پس همه زنان رفتند مگر یک زن که ماند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تو
کیستی که نرفتی گفت من اسما بنت عمیس فرمود چرا نرفتی جواب داد که یا رسول الله میخواهم وصیت خدیجه را
بجا آورم فرمود چه وصیت کرده گفت روزی نزد خدیجه حاضر بودم و حضرت فاطمه ع نزد او بود خدیجه با دیدن او گریست
و گریه میکرد گفتم ای خدیجه از برای چه میگریی و حال آنکه آنچه خدا بتو داده بهیچکس نداده گفت بلی خدا را بر آن
شکر میکنم اما گریه من بجهة آنست که چون من بمیرم و پیش خدا روم فاطمه من تنها ماند و چون او را بشوهر
دهند کسی نباشد که متوجه او شود و انیس او باشد ترا وصیت میکنم و بخدا قسم میدهم که اگر تو در حیات
باشی این شب متکفل کارهای او باشی و او را تنها نگذاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را دعا کرد این بود مجملی
از کیفیت عروسی فاطمه زهرا ع و او اول از عروسی و زفاف قاسم تازه داماد و فاطمه دختر امام حسین ع در کربلا ع
قیاس و آن عروسی ملائکه و حور العین شادی میکردند و در این عروسی بمصیبت مشغول بودند در آن زفاف

دست خدا را دو گوسفند قربانی میکرد و درین زمان حضرت امام حسین ع جوانان خود را در راه خدا قربانی می نمود و عزیزان
کربلا در عوض فرح و شادی بگریه و عزاداری مشغول بودند و بجای رخت عروسی ناله و اویلا میکشیدند عروس و داماد
جامهای ماتم پوشیده بودند در روز عروسی قاسم جعفر و عقیل و حمزه با اسلحه و شادی کنان پیش پیش طلا میرفتند در
کربلا فرزندان جعفر و عقیل کشته بر خاک طپیده بودند و برادران و فرزندان امام حسین ع اسلحه پوشیده آماده
شهادت بودند چه عروسی نقل و نثار آن اشک دیده طلبیدند [illegible] و حنای آن خون کشتگان و نوای آن ناله
عزیزان بود [illegible] داماد محفل عزا و وعده شادی بود بروز عزا   دیدی چه کرد عاقبت این واژگون سپهر   از
قاسم و عروس بیکجا برید مهر   بلبل نه در ترانه و اقسام کشید   قمری ز غصه جامه افغان بتن درید   لاله ز داغ
کرده چراغان ازین الم   سنبل نزده است شانه خود را بدین غم   کرده بنفشه جامه نیلوفری بتن   نسرین نزده است
غنچه صفت مهر بر دهن   همچون عروس اشک فشان گشته یاسمین   سوسن دریده است چو داماد آستین
مطلب در کیفیت عروسی قاسم ابن الحسن ع   عزای کیست میان کربلا ناشاد   بروز تعزیه اش داد
کربلا باید داد   تمام بچه شکان بخون حنا بستند   برای روز عروسی قاسم داماد   قاسم جوان بود در غایت
حسن و جمال و از روز جمالش خورشید خاوری پامال رخسار آن سرو جویبار آزادی چون لاله احمر و چهره آن شکوفه
بوستان دامادی مانند قمر و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود و خط بر عارض او نرسته بود   روز نخستین
کز مادر بزاد   مایه لطف کرم ذو المنن   ساختش از اطلس گردون قماط   داد ز پستان سعادت لبن
روح امینش ز سر سدره گفت   انبته الله نباتا حسن   کیفیت شهادت آن گلدسته چمن
نبوت و سرو ریاض ولایت و لالکفن عرض شهادت چنین است که چون اصحاب و یاران سید
الشهدا جام شهادت نوشیدند و اقوام و بنی اعمام آنحضرت بریاض جنت خرامیدند و جوانان سرو
قامت با بدن چاک چاک بر خاک طپیدند   پشته پشته بی کفن اندامهای نازنین   در میان

خاک چون

خاک چون افتاده چون گل خار خار   قاسم از یکجانب یاران و خویشان را کشته و بخون آغشته بخواری و زاری بر خاک
مشاهده کرد و از جانبی عم بزرگوار خود را ملاحظه نمود که با دل چاک چاک و چشم نمناک ایستاده و دست او
از همه جا منقطع شده و بی یار و یاور در میان اشرار و کفار گرفتار مانده بقلب لشکر کفار رستم الشهدا
ایستاده بود هراسان دیگر [illegible] سر خود را نهاده بر زانوش   چه آفتاب شده در سپهر زین خاموش
دل قاسم بدرد آمد و آه سوزناک بر کشید و مردن را بیشتر از زندگانی دید از جا حرکت کرد و بخدمت عم
والا تبار خود آمد با دیده اشکبار بزاری زار گفت ای عم بزرگوار زندگی بعد ازین بکار نمی آید رفیقان
و دوستان همه کشته و بخون آغشته گردیدند و تاب فراق ایشان را ندارم مرا مرخص کن تا بکارزار قدم
گذارم و داد کشتگان و خویشان را ازین قوم گرفته دمار از روزگار ایشان بر آرم   آه از دمی که قاسم
آمد حزین و غمناک   پیش امام مظلوم بنهاد سینه بر خاک   در عاقبتش حفت   وز روی مسکنت گفت
ای نور چشم زهرا وی نقد شاه لولاک   کوه الم فشرده است پا بر دل حزینم   از شامیان بدبخت وز کوفیان
بی باک   در سایه رکابت خواهم دهی اجازت   تا فرق ناکسان را سازم بتیغ فتراک   چون امام غریب
سخنان قاسم را شنید و اراده او را فهمید او را در بر کشید و دست در گردن او کرد و آنقدر گریست
که نزدیک بود بیهوش گردد قاسم نیز میگریست و اهلبیت از گریه و زاری ایشان بگریه در آمدند
بعد از گریه بسیار حضرت امام حسین ع فرمود ای نور دیده وای سرور سینه محنت کشیده من چگونه خود را
بفراق تو راضی کنم و ترا در معرکه جدال افکنم ترا از برادر بزرگوار یادگاری چون ترا یاد کنم دل خود را بدیدن
تو شاد کنم   بهر زمان که بیادم فتد امام حسن ع   رواق دیده بروی تو میکنم روشن   قاسم بر دست و پای
آنحضرت افتاد گاه دست آنجناب را بوسه میداد و گاه رخ بر پای او می نهاد و عجز می نمود که عم بزرگوار
او را مرخص نماید که در آن حال مادر غمدیده اش از خیمه بیرون آمد و دامن قاسم را گرفت و فریاد بر آورد

کرای نور دیده مرا بفراق خود مبتلا مکن که تاب مفارقت تو ندارم   بسینه چون بکشم خط الفراق تورا بدل
چگونه ننهم داغ اشتیاق تورا   بغیر تو دگرم نیست مونس همدم   که خو کنم بپرورش در لیالی ماتم   القصه از
جانبی مادر و از طرف دیگر عم او حسین تشنه جگر قاسم از رفتن بمعرکه جدال ممانعت نمودند قاسم با دل پرخون
و خواطر محزون بخیمه مراجعت کرده و سر بزانوی غم نهاده یوسف وار در چاه کدورت افتاد و با وجود این ملاحظه
کرد که برادران امام حسین علیه السلام تهیه اسباب حرب میکنند و اسلحه جنگ بر خود راست می نمایند دل مبارکش بیشتر
بدرد آمد و اندوه او زیاده شد ناگاه بخاطر آورد که پدر بزرگوارش تعویذی بر بازوی او بسته و او را
وصیت نموده که هر وقت غم تو شدید شود آن را بگشا و مضمون آن عمل نما قاسم گفت غم از این بیشتر نمیباشد
آن را بگشایم چون آن را گشود دید که پدر بزرگوارش نوشته است که اوصیک یا ولدی یا قاسم اذا رایت
عمک الحسین فی کربلا و قد احاطت به الاعداء فلا تترک البراز و الجهاد لاعداء الله و اعداء
رسوله یعنی وصیت میکنم تو را ای فرزند ای قاسم هرگاه ببینی عم خود حسین را در صحرای کربلا و دشمنان دور
او را احاطه کرده اند و او را در میان گرفته اند مبادا ترک کنی جهاد را با دشمنان خدا و دشمنان رسول الله
و در یاری عم بزرگوار خود بکوشی و از جان خود مضایقه ننمائی   یعنی چه مانده بیکس بی یار و غمگسار   در دست
شامیان لعین ستم شعار   جان را فدای مقدم آن شهسوار کن   سر را براه نعل سمندش نثار کن   و لکن
نهاک عن البراز خلوده لیاذن لک لتحظی بالسعادة الابدیة ای قاسم هر چند عم بزرگوارت تو را از رفتن
ممانعت نماید تو عجز و التماس کن تا تو را مرخص کند و شهید شوی و بسعادت ابدی برسی   مبادا صبر کنی زانکه صبر
جایز نیست   کسی که کشته نشد روز رزمش فایز نیست   هر آنکسی که شود کشته در رکاب حسین   بدفتر شهدا اسم
او است در کونین   چون قاسم بر مضمون نامه مطلع شد از روی فرح و شادی برخواست و بخدمت عم بزر
گوار آمد و آن صحیفه شهادت و رقم سعادت را بدست آنحضرت داد و بزبان حال میگفت   طومار

مرا باز کن

مرا باز کن ببین   شرح فراق را که چه ها نوشته اند   آنحضرت وصیت نامه را گرفت و گشود دید برادرش تمام را
چه وصیت کرده و چه تخم بر باد خود نموده آه سرد از جگر برکشید و اشک حسرت از دیده بارید و گفت ای نور
دیده این وصیتی است که برادرم بتو نموده و میخواهی بعمل آوری مرا هم در حق تو وصیت کرده میخواهم بجا آورم بیا تا
لحظه بخیمه در آئیم   یکدم بیا که با هم در خیمه راز گوئیم   پهلوی تو نشانیم زین وادی خطرناک   پس قاسم را بخیمه
در آورد و حضرت برادر خود عون و عباس را طلبید و فاطمه را بمهر شهادت بعقد قاسم بست و گفت ای
زینب جامهای برادرم امام حسن را بیاور پس آورد و جامه امام حسن را در بر او پوشانید و بدست مبارک عمامه
بر سر او بست   گذاشت بر سرش عمامه و   بعید شادی   نشاندش از ره عزت به تخت دامادی جناب
رسید بگردون که سید الشهدا   گرفته بزم عروسی بدشت کربلا   کشیده شد چه در این سخن بگوش ملک
تکید خیره از پرده های چشم ملک   سپهر بست عیان پرده های زنبوری   گرفت صبح بکف شمعهای کافوری   نزول
کرد ز راه طرب بعید شادی   نمود کرسی خود عرش تخت دامادی   پس بزم عشرت در لباس هیبت
چیدند و اساس عروسی در کسوت عزا آراستند چون کسی نبود که مبارکباد گوید   آمد از روضه فردوس
مبارک بادی   مژده داد جهان بزم مبارکباد است   و آنحضرت دست دختر خود را گرفت بدست قاسم
داد و قران دو کوکب عصمت اتفاق افتاد   بگرفت دست قاسم و دست دگر عروس   شد رنگ از
عذارش از غم چه آبنوس   بارید اشک از مژه چون ابر نوبهار   اهل حرم ز گریه او گشته بیقرار   بستند
عقدی که بهر تر باد دو یتیم   افتاد بانگ غلغله در برج و حرم   حضرت امام حسین علیه السلام فرمود ای قاسم این امانتی است
که پدرت بمن سپرده بود بتو دادم و قاسم دست دختر عم خود را گرفت و دو سعد اکبر با یکدیگر قران نمودند
ماه چهارده شبه در عزة شباب همچون هلال گشت بخورشید مقترن   قاسم گاهی در روی عروس مینگریست
و گاهی از غم او میگریست و سر خود را در پیش می انداخت   گهی بدیده حسرت عروس را میدید گهی ز درد

جدائیش اشک بباریدند که یکبار از لشکر کفر آوازی برآمد که آیا دیگر مبارزی از لشکر حسین باقی هست که بمیدان آید قاسم
که این صدا را شنید از جای برخاست و دست عروس از دست خود کشید خواست که از خیمه بیرون آید عروس دامن
قاسم را گرفت و گفت بکجا میروی و مرا بکه می سپاری و می بینی که از گلزار رخسارت گلی بد چینم و تو را بکام دل
بچینم بنشین که چراغ تو ندارم قرار و تاب عزیز من چه برفتن کنی شتاب قاسم آه سوزناک از دل پاک بر کشید
و گفت ای انیس خاطر محزون و ای آرام دل بیکون ملاحظه کن پدر ترا بچون که درین عرصه غریب و بیکس و تنها مانده
کجا روا است که جان در راه او در نبازم دست از دامن من بردار و مرا بگذار که عروسی ما بقیامت افتاد و در انجا بنای
موالات خواهیم نهاد بود رخش بود وعدهٔ عروسی ما بریده گشت درین نشاء دیده بوسی ما عروسی من و تو وعده
در قیامت شد فضای عشرت ما عرصه گاه جنت شد عروس گفت ای قاسم وعده بقیامت میدهی در آن روز
کسی کسی را چگونه پیدا کند و من ترا بچه نشان بیابم قاسم گفت مرا نزد جد و پدر طلب کن باین آستین
دریده بشناس و دست کرد و سر آستین خود را پاره کرد و خروش و فغان از زنان و مردان باوج آسمان رسید
اشک از دیدها روان گشت پس عروس را وداع کرد و آهنگ میدان نمود در کیفیت شهادت قاسم بن الحسن علیه السلام
آنحضرت امام حسین چون قاسم را روانهٔ میدان دید او را در بر کشید و فرمود ای جان عم بپای خود بگورستان
میروی بدین نیکوئی نتوان رفت پس لباس بشکل کفن در وی پوشید و گریبان او را چاک زد و عمامه
از دو طرف بروی او افکند و شمشیر خود را بدست او داد و پوشاند جامهاش بشکل کفن بود سبحو جامه
ز دو عامه بر تن برد چون گشت رخت فاخر دامادیش کفن زان بار که عزیز برآمد نعره و زن حضرت امام
فرمود ای نور دیده برو که عم تو از عقب میرسد پس قاسم بادیده گریان روانهٔ میدان گردید و اهل بیت ناله ها
و داد و آه میکشیدند و آن معصوم زادهٔ بیگناه بارویی روشن تر از ماه و مویی چون مشک سیاه بجانب میدان
میخرامید و خار حسرت در دلهای اهل بیت میخلانید از سوز خیالش دیدها اشکبار و از تف حسرتش جانها

بعزا د

١٥٢

بیقرار شد زینب را از زمین و زمان بلند و دلهای قدسیان دردمند قاسم چهره دو نهاد بسوی صف قتال غرش
از صفوف ملایک شد ابتهال تاریک چون شب از غم او روز اهل بیت لکن چهره زمرکه اش روشن از جمال
قاسم با جمال آفتاب قدم در معرکه جدال نهاد و پرتو انوار رخسارش بر اطراف معرکه قتال افتاد کوفیان و شامیان
نظر کردند جوانی دیدند چون ماه تابان که از افق میدان طالع گشته و با سلاح جنگ چون کوکب درخشان بر مرکب
سوار گشته و معصوم زادهٔ اورا با حسن صورت آراسته گویا تازه از تخت دامادی برخاسته شاعری در وصف
او گفته دو گوشوار مرصع نموده زینت گوش دو گیسوان سمن سا فکنده بر سر دوش نرسته خط
زنخ آن گوش او چه تر و قمر ز شام ماتمیان کاکلش پریشان تر و در میان میدان مرکب جولان در آورد
زعنا رحسرت بر فرق فلک دوار کرد مرویست که قاسم میگفت إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سِبْطِ النَّبِيِّ
الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنِ هٰذَا الْحُسَيْنُ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ أُنَاسٍ لَا سُقُوا صَوْبَ الْمُزْنِ ای اهل
کوفه و شام اگر مرا نمی شناسید بدانید که منم فرزند امام حسن سبط محمد مصطفی و امام مؤتمن و این است حسین
که مانند اسیران گرفتار کوفیان و شامیان گردیده و در میان گروهی مانده که رحمت خدا بایشان نخواهد رسید
پس بر آن قوم حمله کرد و ماوار گفته ز برآورده برکشید او زمیان تیغ شرر افشان را گرد از خون عدو
سرخ رخ میدان را باب خشک بهر سوی کرده آوردی جوی خون از دم شمشیر روان میکردی و بآن
خرد سالی در یک حمله سی و پنج نفر را بسقر فرستاد و در مقابل آن لشکر ایستاد و عمر سعد را آواز داد که
ای جفا کار بیوفا و تیره روزگار بسی یاران و هواداران امام حسین را شهید کردی و از خویشان و اقارب
وی دمار برآوردی و اندک جمعی پریشان حال مانده اند بیا و دست از ما بردار و با لشکر خود روی
بکوفه آر و ما را باین تشنگی و بی برگی واگذار و از آنچه کردی پشیمان باش دگر بیسید حرم تیغ کین
مکش زینهار و هر آنچه با دل ما کرده پشیمان باش عمر سعد بحیا در جواب آن گفت ای زاده بو
ترابستان

مجتبی که میخواهید از بی کرفتاری رهائی یابید با یزید بیعت نمائید و در سلامت بر روی خود بگشائید قاسم او را
نفرین کرد و بر حب دنیای غدار ملامت نمود و فرمود ای عمر سعد امروز اسب خود را آب داده گفت بلی قاسم گفت
وا ننگا یا ابن سعد وای بر تو ای پسر سعد که دعوی مسلمانی میکنی و اسب خود را سیراب میداری و شهسوار میدان
امامت را تشنه میگذاری و اطفال و عورات او را از تشنگی جان بلب رسیده و تو آب از ایشان مضایقه می نمائی
نموده بجهان اسب خویش را سیراب ستاده است سلیمان کربلا بی آب مخدرات حریم محمد مختار زنان تشنه
بی جگلی شد نقد کار تحیر باشده طفلان شیرخواره خموش فتاده در بغل مادران خود بیهوش آخر
از تشنگی قیامت براندیش و از شرمندگی نزد ساقی کوثر یاد آور از سخنان قاسم آتش در دل عمر سعد افتاد
و جوی آب از چشمه چشم او بگشاد و چون از خاکساری نقد دین بباد داده بود هیچ جواب نداد و قاسم هرچند مبارز
میطلبید کسی در میدان او قدم نمی نهاد و خود را بر میمنه و میسره زد و دلیران را با خاک یکسان میکرد عمر سعد
ازرق شامی را طلبید و او را تکلیف بر حرب قاسم کرد آن لعین از راه کبر و نخوت قبول نکرد و گفت ای عمر مرا
در ولایت مصر و شام با هزار سوار برابر کرفته اند تو مرا بحرب کودکی میفرستی و میخواهی نام و ناموس مرا در هم شکنی
مرا عار و ننگ آید که با او محاربه کنم عمر سعد بانگ بروزد که ای مدبر زبانت لال باد این پسر حسن مجتبی است
و نبیره مصطفی ست و فرزند زاده شیر خداست در نهاد کوه سهم او در آرد زلزله شعله تیغش
عدو سوز است چون تیر شهاب آب تیغ برق آسایش زخون ذوالفقار نور بازوی توانائیش ز صلب
بوتراب منقل قسم اکر تشنگی بر وی غالب نمیبود بیک حمله کار لشکر ما را میساخت مجملا ازرق قبول محاربت او
ننمود و گفت مرا چهار پسر دلاور است یکی را میفرستم تا بمیدان رفته سر وی را بیاورد پس پسر بزرگ تر را که
از همه شجاع تر بود بخواند او را بر مرکب خود سوار کرد و شمشیر خود بر میان او بست و مسلح و مکمل روانه میدان
کردید و مرکب بجولان در آورد و بر قاسم حمله کرد قاسم اصلا اندیشه نکرده بر وی حمله نمود و محاربه و مجادله چند

ودید

نمود و فی آخر الامر پسر ازرق از مرکب بر زمین خورد قاسم از بالای مرکب موی سر آن لعین را بدست پیچید و مرکب
تاخت او را کرد میدان کردانید پس از دست بیفکند مرکب بدو دوانید چنانچه همه اعضایش در هم شکست پس
تیغ او را که قیمتی و کران مایه بود برداشت و نیزه در ربود و بایستاد و مبارز طلبید و سه برادر دیگر نیز بحرب
قاسم رفتند و آن شیر بیشه شجاعت هر یک را بجهنم واصل کردانید اما ازرق ملعون چون چهار پسر خود را
کشته دید جهان در چشم او تاریک شد و با غضب تمام سلاح بر خود راست کرده و بر مرکب سوار شده
آهنگ میدان کرد و در مقابل قاسم ایستاد و گفت ای سنگین دل بی انصاف چهار پسر مرا کشتی که در شام
و عراق نظیر نداشتند قاسم فرمود چه غم ایشان میخوری اکنون ترا بآن منزل رسانم که ایشان را آنجا نزول
کرده اند اما چون حضرت امام حسین آ دید که ازرق در مقابل قاسم آمده دست بدعا برداشت و نصرت قاسم
از پروردگار درخواست و مردم از دور و نزدیک نظاره ایشان میکردند و دوازده طعن در میان ایشان
رد شد ازرق در غضب شد نیزه بر شکم مرکب قاسم زد و آن از پای در آورد قاسم پیاده بماند
امام حسین محمد بن انس را گفت دریاب جگر گوشه برادرم را این جنیبت بوی رسان محمد آن را بنزد
قاسم آورد قاسم سوار شد و بر ازرق حمله کرد و سه طعن دیگر در میان ایشان بدل شد عاقبت
ازرق تیغ برکشید و گفت بیا تا نبرد دلیران کنیم درین رزمگه جنگ شیران کنیم ازرق چون در کف
تیغ پسر خود را در دست قاسم دید گفت ای قاسم من این تیغ را بهزار دینار خریده ام و بهزار دینار دیگر
بزهر آب داده ام چگونه بدست تو افتاد قاسم گفت این یادگار پسر تو است میخواهم که ترا شربت این
تیغ بچشانم و بفرزندانت رسانم ای ازرق روا باشد که تو مرد سپاهی باشی چون سوار شوی تنگ
اسب خود را نگاه نکنی باین زودی سست شود و نزدیک است که زین از پشت اسب دور کردد ازرق
پشت را خم کرد تا تنگ اسب را نگاه کند قاسم چنان ضربتی بر میانش زد که چون خیار تر بدو نیم شد

عن قریب از لشکر شام بر آمد قاسم فی الحال از اسب فرو جسته بر مرکب وی سوار شد و جنیبت امام حسین را الجام کرده
بلشکرگاه خود آورد و بخدمت عم بزرگوار آمد و پیاده شده رکاب سعادة انتساب آنجناب را بوسه داد و گفت
یا عم العطش العطش حقا که اگر یک شربت آب بیابم دمار از لشکر کفار بر آرم امام حسین ع فرمود ای نور دیده شد
که از دست جدت شربت کوثر نوش کنی و این همه غمها و المها فراموش کنی برو که مادرت در فراق تو میگرید و دمی
زار و لوات با آه و ناله میگذراند خرابیها است اندر جانش از دست فراق تو دلش پیوسته میسوزد در درد
اشتیاق تو قاسم روی بخیمه آورد دید که مادر و عروس را آنجا بودند آواز مادر را شنید که میگفت ای فرزند ارجمند
کجائی و جراحت دیدار عزیزت را بجانی نمائی که ای انیس دل اندوهگین من رفتی ز دیده مانند بخت یادگار من از
دیده آفتاب جمالت چه شد نهان کردی دامنم شام سیه روزگار من قاسم که این کلمات را شنید خروش
و فغان بر کشید مادر و عروس خبر یافتند از خیمه بیرون دویدند و در دست و پای قاسم افتادند تا هم
ایشان را تسلی داد و بصبر و شکیبائی وصیت فرمود و از کتاب منتخب منقولست که قاسم بعد از مقاتله بسیار
عان و بعد بین انداختن سواران بخدمت عم بزرگوار خود آمد و گفت یا عماه العطش العطش ادرکنی
بشربة من الماء ای عم بزرگوار تشنگی مرا از کار برده است و مرا بی تاب کرده حضرت امام حسین ع او را
بصبر نمود و وصیت بشکیبائی فرمود و انگشتر خود را باو داد و فرمود که آن را در دهان خود بکن از آن
پس قاسم گفت چون آن را به دهان گذاشتم گویا چشمه آبی بود و سیراب شدم و بمیدان بر گشتم از
تشنگی چه کار بجانان بجان رسید شد از حیات خضر این نما شنید رنگ عقیق شد در انگشتش دمی
که دید بوده قبله وجود همه سیراب میکند خاتم ز قوط آب سلیمان کربلا بعد قاسم بمیدان مراجعت
نمود و جنبش براست ابن زیاد افتاد عنان عزیمت بدان جانب معطوف ساخت بر کوه نشانی علم مصرف
داشت و روی نقاب سیاه نهاد چشم از علم برنداشت و میخواست که خود را بعلم رساند و نگون سار نماید

گفتا

کو پیادگان

که پیادگان سر راه بر وی گرفتند چون بحرب پیادگان مشغول شد سواران از عقب آن معصوم در آمدند
و او را در میان گرفتند و نیزه و تیر و شمشیر بر آن معصوم میزدند قاسم در دریای محاربه غوطه ور گردید و قریب سی پیاده
و پنجاه سواره را بیفکند و صف سواران از هم بدرید خواست که بیرون آید مرکبش را تیر باران کردند آن اسب
او از پا در آمد ملعونی نیزه بر سینه آن معصوم زد که سر سنان از پشت مبارکش بیرون آمد قاسم
در آن حرب سی و هفت زخم خورده بود در کتب معتبره مسطور است که حمید بن مسلم گوید من
در لشکر عمر سعد بودم و آن کودک را دیدم که نور از روی او میدرخشید و دو نعل در پا کشیده و بند
نعلین راست گسیخته در آن حال عمر سعد ازدی گفت بخدا قسم میروم تا او را بقتل رسانم گفتم سبحان الله
آیا دل تو تاب آن دارد که بر آن ضربت زنی بخدا قسم که اگر تیغ بر من حواله کند دست بر دفع آن نمیگشایم
این گروهی که او را در میان گرفته اند کافیست و او طفل صغیری بیش نیست پس آن ملعون بتک
اسب تاخت و ضربتی بر سر آن امام زاده زد که بر روی در افتاد نقل قدش بضربتی از باغبان فتاد کربلا
به تند باد خزان قد نهال کان شاه باز اوج شرف سوی شاه دین از دل کشید ناله چه مرغ شکسته
بال و فریاد بر آورد که یا عماه ادرکنی ای عم بزرگوار مرا دریاب که در میان دشمنان گرفتارم چون ناله اش
رسید بگوش شه انام چون شیر شرزه تاخت فرس در صف جدال حضرت امام حسین مانند
عقاب آمد و صفها را شکافت و چون شیر خشمناک بر آن کافران بی باک حمله کرد و تیغی حواله قاتل او کرد
آن شقی دست پیش آورد حضرت دست او را از مرفق جدا کرد آن ملعون فریاد زد و صیحه بر آورد لشکر
نفاق جمع شدند که آن لعین را از دست آنحضرت رها کنند نایره حرب بلند گردید و آن ملعون کشته
شد و آن کودک معصوم و صغیر مظلوم در زیر سم اسبان مخالفان گرفتار گردید و اعضای او پامال سم ستوران
گردید چون حضرت امام حسین ع اشقیا را دور کرد و بر سر فرزند گرامی برادر خود آمد چه دید دید شاهزاده

هر گوهر در میان خون غلطان بخون خویش و لاله دشت لاله گون کرده یا تخت شادی او خاک کربلا از خون خویش بسته
سر لیاحنا آن امام مظلوم دیگران کودک معصوم را بر زمین می ساید و عزم پرواز علیین دارد اشک حسرت از
دیده جاری کرده روی بر وی فرمود ذلك على عمك ان تدعوه فلا يجيبك او يجيبك فلا يعينك او يعينك
فلا يغني عنك قسم بخدا که بر عم تو دشوار است که او را بخوانی و ترا اجابت نکند یا اجابت کند و یاری تو
نتواند کرد یا یاری کند و سود نفعی ندهد بعدا لقوم قتلوك خدا دور کند از رحمت خود آنها را که ترا
بقتل آوردند و وای بر گروهی که پدر وجد تو خصم ایشان باشد پس حضرت آن شهید معصوم را بر داشت
و سینه اش بر سینه خود گذاشت و پاهای او بر زمین میکشید و او را برده در میان کشتگان اهلبیت
خود گذاشت و فرمود خداوندا کشندگان ما را بکش و جمعیت ایشان را پراکنده گردان و از ایشان
احدی مگذار و هرگز ایشان را بیامرز پس فرمود صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی لا رأیتم هوانا
بعد هذا اليوم ابدا صبر کنید ای بنی اعمام من صبر کنید ای اهل بیت من که بعد از این روز خواری
و مذلت دیگر نخواهید دید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مصباح سیم در شکایت هشتم و شهادت
برگزیده ناس حضرت عباس ابو الفضل بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل ولاء الحسين وبكاءه
زينا للقلوب والعيون ومفزعا من الفزع الاكبر يوم الحشر اذا الناس مشفقون والصلوة
على من بعثه ربه مقاما محمودا يغبطه الاولون والآخرون محمد صلى الله عليه وآله الطيبين
المنتجبين والشكر لله الذي اعظم حسراتنا على لهيب الحسرات وقتيل العبرات المتبوع
بالدماء المحروق الحشاء غريب ارض كربلاء غريق بحر الكرب والبلاء الذي اتته حينه قتلوه
ومنعوه الماء والموه من القطار ذبحوه وبركض الخيل سحقوه سبط سيد الكونين مولانا
ابي عبد الله الحسين عليه السلام وناله من خطب ما اجله بين الخطوب وناله من كرب ما اشد
بين

بين الكروب لقد تقطعت به الاكباد وتوحشت به الارواح من الاجساد وتضعضعت به الجبال
الراسيات وتزلزلت به الارضون والسموات بعدا لقوم قتلوه سبط نبيهم سيد الانبياء وقطعوا
غصن دوحة اصلها ثابت وفرعها في السماء وطوبى لمن بكا في هذه الرزية الفظيعة وتلك البلية
الفجيعة وواحسرتاه من الابدان العارية المطروحة على الارض المائية وواسفا على الانوار البا
سقة والدموع الجارية مقدمه و در آن چند فصل است فصل اول در ترغیب بگریه و زیارت السلام على
الحسين وانصار الحسين رحمت الهی و درود نا متناهی بر سبط سید کونین حضرت امام حسین و یاران آنحضرت
که جان در راه آن امام عالمیان دادند و سرها در قدم مبارکش نهادند السلام على اولاد الحسين واقرباء الحسين
رحمت الهی بر فرزندان آنحضرت که در جوار او شربت شهادت چشیدند و به تیغ کین و سهام مشرکین کشته گردیدند
السلام على ابناء الحسين وبنات الحسين رحمت خدا بر یتیمان و زنان بی پناه آنحضرت و خواهران او که در عرصه
غربت گرفتار اندوه و کربت بودند و ایشان را مانند اسیران کنیزان بر شتران برهنه سوار کرده بودند و در
شهرها و بازارها میگردانیدند السلام على الاسير العليل المغلول اليدين علي بن الحسين رحمت خدا بر
اسیر گرفتار و علیل بیمار و بیکس و بی یار یادگار طیبین و طاهرین حضرت امام زین العابدین که دستهای
آنحضرت را بجهت خواری غل کرده بودند و او را بر شتر افکنده بودند و بادیه پیمایان و خواطر افکار گرفتار
لشکر کفر را اسیر بود و از معاونت پدر عالی مقدار و برادران نامدار نا امید میبود و از مشاهده عمهها و خواهران
و اسیری زنان مو پریشان جوی اشک از دیده روان میکرد تنگ دل گردیده از جور سپهر کج مدار در
جفای دشمن خون خواره زین العابدین بافت چون حزن کل گرد از تحقیق دهر بستر و بالین ز خار و خاره
زین العابدین ای عزیزان چنین مصیبتی بر هیچ طایفه از طوایف بنی آدم روی نداده و کسی چنین ستم بر
فرقه ترک و دیلم نکرده و هیچ دیده مانند این قضیه ندیده و هیچ گوشی نشنیده و اویلا که فرزند احمد مختار

و باد کار حید کرار از جفاهای کفار و اشرار با لب تشنه شهید کردید و آب از دم تیغ چشید معدن علم و ادراک در
خون و خاک طپید و خار و خاشاک بستر او کردید و حسرتاه که ارکان دین از هم شکست و انوار ایمان و یقین در
خاک مختفی گشت شمع شبستان عصمت خاموش کردید و آب و رنگ بوستان نبوت بر طرف شد و غبار اندوه
و غم اطراف عالم را احاطه کرد و سیل خون از دیده بنی نوع آدم جاری کردید   باز خون دل روان بی اختیار از دیده است
کو نبیا وقت عزای نور چشم مصطفی است   آه ازین داغی که بر دل تا ابد بی مرهم است   آه ازین دردی که بر جان
تا قیامت بی دواست   آه ازین ماتم که زان پشت شکیبائی شکست   آه ازین محنت که زان بر اهل طاقت ثبات
اهل دل را دیده پر اشک جگرگون زین غم است   سروران را سر بزانوی ملالت زین عزاست   آه و اویلا که آرام
دل خیر النسا   در میان کوفیان زار حزین و مبتلاست   شد شهید از کج روی های سپهر سفله طبع   آنکه
جد او را مکان عالیتر از عرش علا است   پس بر زمره محبان اهل بیت لازم است که در این واقعه عظمی خون
از دیده ببارند و بجا آرند که این تعزیت و مصیبت مصیبت مولای مقتدای ایشان است و ماتم شفیع گناهان
اهل عصیان و عزای پشت و پناه شیعیان است بزرگواری که داغ دلها از مصیبت او تازه میشود ز
شمه یاری که غمزه از شنیدن واقعه او بی اندازه میگردد خصوصا در ماه محرم الحرام که هنگام اقامه این عزا
و بهار دیده های پر بکا است هلالش ناخن بر دلهای پر ملال زند و واقعات کثیر الاختلالش مستمعان را
پریشان حال کند تذکر در قضایای آن سینه ها را مجروح نماید و تفکر در وقایع آن جوی اشک از دیده ها گشاید
مه محرم تازه شد باز از غم دل ناله سر کن   ز تاثیر شور عزا سلک دلها را سحر کن   چراغ راه دین افسرده
از باد مخالف شد   سرشک افشان چه شمع از سوز این غم خاک بر سر کن   مداوا کن ز رنگ این عزا بیماری دل را
ز داغ این مصیبت چهره جان را مسوز کن   برآر از سینه آه و خرمن انجم پر آتش زن   بریز از دیده اشک و
خاک عالم را مخمر کن   که امید است کف یک گوهر از فضل خدا باشد   به بحر دیده زین غم طفل اشکت را شنا

ودکن

ودکن   بیاد خشکی لعل لب نور دل زهرا   بریز از دیده اشک و دامن افلاک را تر کن   چه ثوابهای بی نهایت که حق بعزا
داران آنحضرت را وعده داده اند که شفاعت آنحضرت در عرصه قیامت بعزاداران نفع رساند و در آن
روز پر هول و بیم که ملائکه با جسمهای عظیم و بدنهای ضخیم از کنارهای آسمان نازل شوند و مأمور باشند
که گناهکاران را بموی پیشانی گرفته در موقف عرض ببرند و ملائکه و انبیا و صدیقان و اوصیا همه
در خوف و اضطراب باشند اشک دیده عزاداران باعث نجات ایشان میشود و ایشان را از گرفتاری
آن روز وا رهاند چنانچه نقل کرده اند که در آن روز شخصی را بعرصه گاه قیامت در آورند که نامه اش
از حسنات خالی و کیسه او از نقود اعمال خیر تهی باشد پشت او پر از بار گناه و صحیفه عملش از نقش
معاصی سیاه چون آن بیچاره حال بدین منوال دید راه جهنم پیش گرفته روانه شود که ناگاه از درگاه الهی
خطاب باو رسد که ای بنده گنهکار من صبر کن و مشتاب که ترا نزد من امانتی است و در مخزن رحمت
ما ودیعتی است ای ملائکه امانت این بنده را تسلیم او کنید پس آن بنده امانت خود را بگیرد و بگشاید
ملاحظه نماید دری گران بها در نهایت صفا و ضیا که از شعاع او عرصه عرصات را روشن کرده اند آنرا
بسند سر و مهر بر بهشت پیچیده و مهری بر آن زده اند عرض کند پروردگارا این در گران بها را در
چه روز بتو سپرده ام و حال آنکه من هرگز چنین دری نشنیده بودم این را از کجا آورده ام ندای الهی
در رسد که ای بنده شرمسار این قطره اشکی است که در ماتم حسین از دیده ریخته ما آنرا ضایع
نگذاشتیم و در نزد خود نگاه داشتیم و در صدف رحمت تربیت نمودیم که امروز روز درماندگی و حیرت
تو است بکار تو آید ای بنده من الحال این در گران بها را بمن بفروش که من آنرا خریدارم ای ملائکه
مقربین جماعت انبیا و مرسلین را بگوئید بیایند و حاضر شوند و این در گران مایه را قیمت نمایند
پس اول آدم صفی آید و گوید قیمت این در آنست که پروردگار عالم صاحب آن را از کرمهای قیامت نگاه

وارد پس نوح نبی را آید و گوید که قیمت آن این است که این بنده از گرمی و حرارت قیامت محفوظ ماند پس ابراهیم
خلیل آید و گوید قیمت این در آنست که حساب قیامت بر صاحبش آسان شود و خداوند عالم او را در سایه
عرش عظمت خود جای دهد پس هر یک از پیغمبران حاضر شوند و آن را قیمت نمایند تا آنکه نوبت بشفیع مذ
نبین و خاتم النبیین در درج لولاک و گوهر بحر ادراک سید دو سرا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسد آنحضرت
بدرگاه الهی عرض کند که ای کریم بنده نواز و ای غفار کارساز این بیچاره گنه کار و این درمانده این گوهر
این در گران مایه را از برکت اشک ریزی در مصیبت فرزند مظلوم من حسین ع بهم رسانیده و او
خود حاضر است حکم فرمایید که حسینم قیمت نماید پس از جانب پروردگار خطاب به امام حسین ع رسد
که ای نور دیده ثقلین و ای وارث شهسوار بدر و حنین ما که خداوند غفاریم هر بها را این در شاهوار ایم
پس سید الشهدا رو بدرگاه خدا نماید که پروردگارا قیمت این در آنست که حساب قیامت بر صاحبش
آسان گردانی و از صراط بسلامتش بگذرانی و از تشنگی محشر او را نگاه داری و از دست پدرم ساقی کوثر سیرابش
کنی و از ثواب شهدای کربلا بهره مندش گردانی و در بهشت عنبر سرشت از رفیقان منش گردانی
و بنعیم مقیمش رسانی پس ندای الهی در رسد که ای شهید کربلا و ای ستم کشیده اهل جور و جفا این در
گران بها را بقیمت تو خریداری نمودیم و این بنده را بتو بخشیدیم و بروایت امام جعفر صادق ع حقتعالی آن
بنده را امر فرماید که آن در را نزد پیغمبران برد تا قیمت کنند چون نزد ایشان می برد هیچیک جواب قیمت
کردن آن نتوانند و گویند وقوف از قیمت آن نداریم و هر یک بدیگری حواله کنند آدم گوید نزد نوح برید
و نوح نزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین تا برسول خدا محمد مصطفی رسد آنحضرت فرماید نزد علی ع برید
تا قیمت کند چون نزد آنحضرت برد فرماید که نزد فرزندم حسین ع تا خود قیمت کند چون آن بنده آن در را
نزد حضرت امام حسین ع برد آنحضرت بغل گشاید و آن بنده را در بغل گیرد و او را نوازش نماید که ای

معنبر خود را

۱۵۷

معنبر خود را برهنه کند و بر کف دست نهد و بپای عرش الهی رود و گوید خدایا قیمت آن در آنست
که صاحبش را و پدر و مادر او را بمن بخشی و ایشان را همنشین من گردانی و در بهشت در جوار جای دهی
خطاب عزت در رسد که یا حسین این بنده را با پدر و مادرش بتو بخشیدم و او را در بهشت از رفیقان
و مصاحبان و همسایگان تو گردانیدم پس ای عزیزان هر که خواهد فردای قیامت اشک دیده او را در بازار
عرصات در آورند و پروردگار عالم آن را خریداری کند باید در ریختن اشک از دیده در عزای فرزند بر
گزیده رسول خدا ص مضایقه ننماید و سعی کند تا درهای گران مایه در مخزن رحمت الهی و گوهرهای درخشنده
در صندوق رحمت پادشاهی ودیعت گذارد و بکارکنان درگاه احدیت و کارگذاران کارخانه صمدیت
بسپارد تا در بازار جزای الهی دست نماید و آن را به پروردگار عالمیان فروخته در عوض آن مغفرت
و رضوان و بهشت جنان گیرد که خوب متاعی است اشک عزای سید الشهدا و طرفه نقدیست روز
جزا و خوب مشتریست خداوند کریم و عجب ثمنی است جنت نعیم   امید سود فراوان درین معامله هست
چرا که جنس نفیس است و مشتری بینا او بسعادت کسی که از چنین مرحمتی محروم و در عرصه قیامت از تهی
دستی و کثرت معصیت مغموم باشد و در دنیا از ریختن اشک شوم مضایقه نماید تا در روز نشور
از جنان بقصوری محروم ماند و انداه پشیمانی و حسرت حزن از دیده گشاید   بیا ز شک مصیبت نه وقت
زیستن است   بهار تعزیه شد موسم گریستن است   بیا ز دیده برون ای در ثمین شک عزا که روز
حشر بهای تو بهترین ثمن است   یا عین جودی بدمع منک منسکب علی قتیل ثوی بالغاضریات
ای دیده جود و بخشش کن بریختن اشک روان بر کشته که در کربلا مقام کرد و متربت الخد لا غسل
و لا کفن   مرضضة صدره بالاعوجیات که بیدکن بر کشته که رخسار او بخاک مالیده شد و بی غسل
و کفن افتاده بود و سینه مبارکش در زیر سم اسبان نرم کرده بود لما انسیه قائلا عشر حمین حق

بِنَعْلِهِ فَوْقَ اَعْضاءٍ عَزیزاتٍ فراموش مکنم آنحضرت را شمر میگفت هنگامی که آن لعین با نعل موزه بالای اعضای
شریف وسینه مبارک او نشسته بود یا شمرُ اَیَّ فِعالٍ تَشْتَغِلُ بِها فَتَکُنْ تُخْبِرُنی عَنْ بَعْضِ زَلّاتی ای شمر
چه تقصیر وچه گناه از من صادر شده وچه کرده ام که کشتن مرا حلال میدانی آخر مرا از بعضی تقصیراتی که
کرده ام خبر ده کَیْفَ الْجَوابُ بِماذا اَنْتَ قائِلُهُ اِذا لَقیتَ غَداً جَدّی وَجَدّاتی ای شمر چه جواب خواهی گفت
روزی که جد من وجده مرا ملاقات کنی بِماذا تَقُولُ اِذا لاقَیْتَ فاطِمَةَ وَوالِدی حَیْدَرَ وَاُخْتی اَبَرِّ
ثِیاتٍ ای شمر چه خواهی گفت هرگاه ملاقات کنی روز جزا فاطمه زهرا و پدرم حیدر کرار را که بهترین بریات
اِنْ کانَ لابُدَّ مِنْ قَتْلی وَسَفْكِ دَمی فَاسْقِنی شَرْبَةً اُطْفی حَرارَتی ای شمر اگر البته مرا خواهی کشت وخون مرا
خواهی ریخت یک جرعه آبی بمن بچشان وحرارتهای دل سوخته مرا بنشان فَنادَتْ زَیْنَبُ وَالشِّمْرُ
بِنَجْدِهِ کَاَنَّهُ عِنْدَهُ بَعْضُ الضَّحِیّاتِ قامَتْ تَجُرُّ ذُیُولَ الْحُزْنِ قائِلَةً یا شِمْرُ مَهْلاً بِذَبْحِ عِنْدَ
خائفاتٍ چون زینب آنکار ملاحظه نمود که شمر میخواهد آنجناب را مانند گوسفند قربانی کند برخاست
ودامان حزن واندوه بر زمین میکشید فریاد برآورد که ای شمر آهسته باش ودل را مخراش وپناه مرا بقتل
مرسان یا شِمْرُ مَهْلاً بِحِصْنی لاتَهْدِمَنَّهُ دَعْنا نَکُونُ بِیُمْنٍ فی دُجِیّاتٍ ای شمر حصار عافیت مرا خراب مکن
بگذار که در شفقتهای او پناه بریم یا شِمْرُ مَهْلاً بِقَلْبی لاتَقْطَعْهُ یا شِمْرُ مَهْلاً بِنُورِ عَیْنی فی دُجِیّاتٍ ای
شمر نور دیده مرا بقتل مرسان ودل مرا پاره پاره مکن ای شمر شمع شبهای تار مرا خاموش مساز فَاحْتَزَّ مِنْهُ
کَرِیماً لِلنَّبِیِّ لَهُ لَمْ تَحْزَنی طُوبی لِلنّائِباتِ پس شمر بیحیا گلوی او را که پیغمبر خدا بوسه میداد بتیغ جفا برید
پس اندوه من ازین جهت زایل نیست تَهادَتِ الْاَرْضُ بِما نالَهُ جَزَعاً وَاَذْرَفَتْ بِدَمٍ اَعْلَی السَّماواتِ پس
زمین از مصیبت آنحضرت بناله وتزلزل درآمد واز آسمان خون بارید ومخفی نماند که گریستن زمین وآسمان
در مصیبت آنحضرت بعید نیست بلکه جمیع موجودات ازین واقعه محزون ودلخون میباشند واوضاع عالم تمام در

هم گریه

هم گریه وشور در بنی نوع انسان افتاد وچنان شوری که تا نفخ صور بر طرف نخواهد شد واجرام علوی واجسام سفلی
در مصیبت فرزند علی ولی مبتلا بغم وموجودات ارضی وسماوی در عزای پاره تن خیر النسا مشغول ماتم باشند
تا دم صبح جزا در ماتم سلطان دین میزنند هر شب جمعه از مهر افسر بر زمین در عزای نور چشم خاتم پیغمبران
داغها بر دل محبان راست چون نقش نگین زآتش ظلمی که در کرب بلا شد مشتعل سوخت یکسر خرمن صبر وقرار
مؤمنین سروری را قصد جان کردند ناحق کز شرف سر نهادی بر سر دوش امیر المؤمنین اگر بودی عالی را بر
دوش افتخار پیکند که دیده آخر کشته شمشیر کین **فصل در فضایل آنحضرت** مخفی نماند که قدر
ومنزلت حضرت امام حسین بی نهایت وفضایل آنحضرت بی غایت است منقولست که روزی سیدة النسا وبانوی حرم حیا فاطمه
زهرا گریان گریان بخدمت رسول خدا آمد وگفت حسین من مفقود شده است وهر چند او را تفحص میکنم نمی یابم نمیدانم کجا رفته
حضرت رسول از استماع این خبر ملول گردید واشک از دیده بارید وبرخاست وبطلب آن نور دیده خود برآمد و
جستجو مینمود که در اثنای راه یکی از یهود بخدمت آن حبیب اله رسید دید که اشک از دیده آنحضرت روانست عرض
کرد یا رسول الله گریه شما چیست حضرت فرمود حسینم گم شده است هر چند تفحص میکنم او را نمی یابم یهود گفت یا رسول الله
خاطر مبارک جمع دار که حسین تو در فلان تل ست ومن او را در آنجا دیدم چون آنحضرت این بشنید با جمعی از اصحاب
بسرعت وشتاب بآن جانب روانه شد چون بآن مکان رسیدند دیدند که حضرت امام حسین خوابیده وافعی
بادزن سبز از علف وریاحین در دهن گرفته وآنحضرت را باد میزند چون افعی حضرت پیغمبر را دید برخاست
ودر نهایت ادب بر آنحضرت سلام کرد وگفت اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا رَسُولَ اللّٰهِ وَیا ذُخْری یَوْمَ الْقِیامَةِ سلام من بر تو
ای رسول خدا وای ذخیره روز قیامت اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَریكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ رَسُولُهُ
ای پیغمبر خدا من جمیع اهلبیتی مبارکتر وبزرگوارتر از اهلبیت تو ندیدم مرا طفلی بود که مدت سه سال
میشود که آن طفل از من گم شده بود ودر اطراف واکناف عالم گردیدم واو را نیافتم امروز که بخدمت فرزند تو

رسیدم ببرکت او بچه خود را یافتم پس آن بچه آهو گفت سه سال قبل از این ماسیلی برود و روان دور را افکند و ما در اطفال جزیره واه بیرون آمدن از آن نداشتم الحمد لله در بین سه سال در آنجا ماندم تا درین وقت [illegible] گشته درین جا افکند حضرت رسول فرمود که از آن جزیره تا این جا هزار فرسخ است پس آن یهودی از مشاهده آن معجزه اسلام آورد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس ای برادران کسی را که قدر و منزلت او این باشد کی رواست که در کربلا چون گوسفند او را شهید کنند و جرعه آب بر دل سوخته اش نرسد تشنه لب بیرون شد از زندان دنیا اگر گشت جرعه نوش راح راحت از کف حوران دید پای از سر کرده در طی طریق بیند کی تا در آرامگاه قدس شد مسند نشین و محبت حضرت رسول با آنحضرت بشرح و بیان راست نیاید و از جمله فرط محبت است منقولست که روزی آن نور دیده رسول با اطفال همی بازی میکرد که ناگاه رسول خدا از گوشه هویدا شد و قصد آن کرد که او را بگیرد او در میان کودکان میگریخت و بجانب راست و چپ میرفت و آنحضرت از عقب او میدوید تا آنکه او را گرفت و در بر کشید و یکدست در زیر ذقن او گذاشت و بدست دیگر سر او را گرفت و دهان او را میبوسید و میفرمود که حسین از من است و من از حسینم و دست بدعا برداشت و فرمود اللهم احبه فاحبه خداوندا من این نور دیده و فرزند دلبند خود را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار و اولیا که حبیب دل رسول خدا را اشقیا بجفا شهید کردند و انده‌های ذکر آنحضرت میبوسید تیرجفا بر آن زدند ای در دنیا که سموم ظلم باطل من حیات سروستان نبی یعنی اینجور در افکنده است آنکه آغوش رسول را مکرر بود رشک صدم بیکر پاکش طپان در فناگه دشت کربلاست و از غایت محبت که حضرت رسالت با آنحضرت داشت فرزند خود ابراهیم را فدای او کرد چنانکه در کتب معتبره روایت شده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و پسر خود ابراهیم را که از حرم شریفش یکسال و دو ماه و هشت روز گذشته بود بر ران چپ نشانیده بود و حضرت امام حسین را بر ران راست خود نشانیده بود و آن خاتم النبیین با آن دو پاره جگر همدم و از مشاهده ایشان خرم گاهی تقبیل حضرت امام حسین را میبوسید و گاهی ابراهیم را میبوسید و آن دو گل محمدی را میبوئید رسول ثقلین با آن دو قرة العین

مانند جدی با فرقدین قرین که دست وحی بر آن سید المرسلین فرود آمد و بعد از اتمام حالت زوال یافته بود که جبرئیل از جانب پروردگار من آمد و گفت ای محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میفرماید که این هر دو را برای تو جمع نخواهم کرد یکی را فدای دیگری گردان پس حضرت بسوی ابراهیم نظر کرد و گریست و بسوی حسین نظر کرد و گریست و محبت آن دو پاره جگر دید و کرامی بافرقت هر دو نیافت آن دو روح پرور در میزان نظر سنجید فرمود که ابراهیم مادرش قبطیه است چون بمیرد کسی بغیر از من برای او محزون نخواهد شد اما حسین مادرش فاطمه است و پدرش علی است که پسر عم من و بمنزله گوشت و خون من است چون او بمیرد دختر من و پسر عم هر دو اندوهناک میشوند و من نیز محزون و اندوهناک میشوم و من حزن خود را بر حزن ایشان اختیار کردم من اند و هناک شوم به از آنست که علی و فاطمه اندوهناک شوند ای جبرئیل ابراهیم را فدای حسین کردم و بفوت او راضی شدم و بعد از سه روز مرغ روح ابراهیم بجانب نعیم پرواز کرد و در وقتیکه در سکرات بود و خبر به آنحضرت دادند آنجناب برخاست و آمد ابراهیم بجانب نعیم پرواز کرده در وقتیکه ابراهیم در پهلوی مادر بود او را گرفت چون او را در سکرات دید اشک از دیده مبارکش روان شد و چون از دنیا رحلت کرد در آن روز آفتاب بگرفت مردم گفتند که آفتاب از مردن فرزند رسول گرفت چون حضرت این را شنید بر منبر برآمد فرمود ایها الناس آفتاب و ماه دو آیتند از آیات خدا و حرکت میکنند بامر خدا و فرمان بردار اویند و منکسف نمیشوند برای مردن کسی یا زنده بودن کسی پس آنحضرت از منبر بزیر آمد و فرمود یا علی برخیز و کار سازی فرزند من کن پس حضرت امیر المؤمنین برخاست و ابراهیم را غسل داد و حنوط و کفن کرد و بجانب قبرستان برد و حضرت رسول همراه جنازه میرفت تا نزدیک قبر رسید حضرت فرمود یا علی بقبر رو و فرزندم را در لحد گذار حضرت امیر داخل قبر شد و آن طایر قدسی را در آشیان لحد گذاشت ای وای از مصیبت غریب کربلا حضرت امام حسین که امت بیحیا بدن بی سر آن مظلوم را برهنه و عریان بر ریگهای گرم انداختند و او را غسل نداد و حنوط و کفن نکردند و همراهی جنازه او ننمودند و نعش او را داخل قبر نکردند و در لحد نگذاشتند و امدادا

و دریغا که از ظلم یزید شوم بنیاد خاندان رسالت خراب شد روی چنان که بوسه گاه مصطفی بودی در خاک شد و ناده
از خون خضاب شد مرویست که چون ابراهیم از دنیا رحلت کرد رسول خدا بگریه در آمد و آب از دیدهٔ مبارکش ریخت
و فرمود اَلْعَيْنُ تَدْمَعُ وَ الْقَلْبُ يَحْزَنُ دیده میگرید و دل اندوهناک میشود وَ لَا نَقُولُ اِلَّا مَا يُرْضِي رَبَّنَا و نمیگوییم
سخنی که بلعنت غضب پروردگار باشد پس خطاب کرد به ابراهیم و فرمود اِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا اِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ بدر
مادر فراق تو ای ابراهیم اندوهناکیم صحابه عرض کردند یا رسول الله شما هم در فراق فرزند خود گریه میکنید حضرت
فرمود که این گریهٔ جزع نیست این گریهٔ رحمت است و هر که رحم نکند او را رحم نکنند و بعد از وفات ابراهیم هر گاه
رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام حسین را میدید او را بسینه خود می چسبانید و لبهای او را می بکیند و میفرمود
فَدَيْتُ مَنْ اَفْدَيْتُهُ ابْنِي اِبْرَاهِيمُ فدای کسی شوم که فرزند خود ابراهیم را فدای او کردم ای برادران حضرت
رسالت طاقت وفات و رحلت امام حسین را نداشت و فرزند خود را فدای او کرد و امتان بیحیا بعد از آنحضرت
حرمت او را نداشتند و با لب تشنه تیغ بر حلق او کشیدند و بوسه گاه پیغمبر را بریدند ای شیعیان رسول خدا
فرزند خود را فدای امام حسین نمود و حضرت امام حسین را فدای امتان کرد که شهادت او را بجهة شفاعت گنه کاران
فدای آنحضرت باد و حقتعالی از جانب ما از زمرهٔ عاصیان جزاء و اجر با آنحضرت کرامت نماید نمیدانم با
وجود این چگونه کسی را از گریه و ناله منع توان داشت و چگونه از ریختن اشک مضایقه توان نمود ای
برادران بخاطر آورید سرگردانی و گرفتاری اهلبیت امام حسین را و از اسیری و دربدری ایشان یاد آورید
خصوصاً محنت رسیدهٔ وادی تعب و ستمدیدهٔ دیار کرب و بلا زینب که با جسد برادر چه گفتگو می نمود و
میگفت اَخِي هٰذِهِ بَنَاتُكَ ضَايِعَاتٌ فَلَا يَحْمِي لَهُنَّ وَ لَا يُعَانُ ای برادر بنگر که این زنان و بیوه زنان
و این یتیمان دختران تو اند که اسیر شده اند و بیکس مانده اند و حمایت کننده و هوا داری
ندارند فَلَوْ تَنْظُرُ سُكَيْنَةَ نَادَاهَا اَنْحَى الصَّوْنُ عَنْهَا وَ السِّتَارُ ای برادر کاش سکینه خود را

بجی

بو بینی که چه مصیبت بار رسیده و بی لباس و ساق مانده و اشک حسرت از دیده میریزد و از غم بیچادری روی
خود را بدست می پوشد و بی مقنعه و نقاب مانند آفتاب روی خود را در پرده حجاب پنهان میکند وَ قَدْ فَقَدَكَ
يَا ابْنَ اُمِّي قَدْ كَسَاهَا ثِيَابَ الذُّلِّ يَعْلُوهَا الْقَيْضَانُ ای برادر سکینه ات در عوض لباس جامهای خواری و ذلت
پوشیده و با وجود طفلی و کودکی بدرد یتیمی و غربت مبتلا گردیده اَخِي مَا لِي اَنَادِي لَا تُجِيبُنِي تَهَاوُناً بِي كَيْفَ
الْاِعْتِذَارُ ای برادر چه شد که ترا میخوانم مرا جواب نمیگویی و هر چند فریاد میکنم بداد من نمیرسی مگر از غیب
بدی دیدی که دل از ذکر ما بر کندی و از ما رنجیدی اَخِي كُنْتَ الْجِدَارَ لِشِدَّةِ ظَهْرِي فَهَارَ الْيَوْمَ وَ انْقَضَّ الْجِدَارُ
ای برادر تو پشت و پناه ما بودی چون تو رفتی ما بی پناه ماندیم و بر زمین خوردیم اَخِي كُنْتَ السِّكَانَ لِنَفْسِي
دَمْعِي فَضَاقَ الدَّمْعُ وَ انْقَطَعَ السِّكَارُ ای برادر تو از برای آب دیدهٔ من مانند سدی بودی که نمیگذاشتی
گریه کنم و گریه مرا تسکین میدادی تو رفتی و اشک من بیوسته میریزد و کسی آن را تسکین نمیدهد فَكَيْفَ
الصَّبْرُ بَعْدَكَ نُورَ عَيْنِي وَ كَيْفَ تَجَلُّدِي اَيْنَ الْقَرَارُ ای برادر در مفارقت تو چگونه صبر کنم ای نور دیده
من حیران بعد از تو زندگانی کنم و بکجا روم اَخِي هٰذَا الْفِرَاقُ مَتَى التَّلَاقِي يَجْمَعُنَا الْمَنَازِلُ وَ الدِّيَارُ
ای برادر اینک از تو مفارقت میکنیم و بجانب کوفه و شام اسیروار برهنه و عریان می رویم و ترا در عرصهٔ
کربلا میگذاریم آیا دیگر کجا ملاقات اتفاق افتد ای برادر چگونه روانهٔ دیار خود گردیم و چسان به خویش و تبار
نقل کنیم و گویا بزبان حال میگفت تا بکی در خاک غربت استراحت میکنی چند دلهای اسیران را بجراحت
میکنی از چه رو یکباره با ما ترک الفت میکنی یا غَرِيبَ الْجِسْمِ فِي الْكَرْبِ وَ بَلَائِي وَ رُوحِي فِدَاكَ خیز تا با هم بسوی
یثرب و بطحا رویم بر سر قبر شریف مادرت زهرا رویم شرط یاری نیست کاین جا بیکس شمار رویم یا
رَبِيعَ الْقَلْبِ يَا الْحَكَمَ الْقَضَاءِ رُوحِي فِدَاكَ غم نصیبان وطن با اهل خویش و تبار جملگی با دیدهٔ گریان و
چشم اشکبار روز و شب دارند در راه تو چشم انتظار يَا سَرِيعَ الدَّمْعِ مَقْلُوبَ الرِّدَاءِ رُوحِي فِدَاكَ

در بیان معجزه امیر مؤمنان بکشتن اجنیان ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده که چون رسول خدا ص از حدیبیه متوجه مکه
شدند و آب کمی کرد و تشنگی بر لشکر غلبه کرد و فریاد العطش بلند کردند و از هیچ طرف نشانی از آب نبود رسول خدا ص
فرمود که نزدیک فلان درختان که در این نواحی هست آبگیری هست با سقایان ببرید آن چاه رو و از برای ما آب بیارید
پس مردی قند دست کرده گفت من میروم و سقای چند پیاده بسیار برداشته روان شدند چون بمیان آن
درختان رسیدند آتشها شعله کشید و صداهای مهیب بهم رسید خوف بر ایشان غلبه کرده برگشتند و صورت
بازگفتند رسول خدا فرمود که جماعتی از جنیان اند اگر میرفتید باکی نبود هر کس برود و نترسد من او را به بهشت
ضامن میشوم شخصی دیگر برخواسته با همان جماعت متوجه شد و چند قدمی بیشتر رفت صداها بیشتر شد
و جمیع آتشها برافروخته گردید و رعد و برق بهم رسید ترس بر یاران غلبه کرده بچاه نرسیده
برگشتند و دیگران نیز ترسانیدند بار سیم جمعی که بشجاعت و مردی مشهور بودند با یاران اول رفتند و ساقی
پای ثبات فشرده سرهای بی تن و تنهای بی سر با آنچه اول بودند مشاهده کردند و به تشنگی راضی شدند و فرار
برقرار راجح دیدند و چون بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند آنچه دیده بودند نقل نمودند پیغمبر ص امیر
مؤمنان را و سرور متقیان علی ابن ابیطالب ع را طلبید و فرمود که برو و مردم را از زحمت تشنگی خلاصی ده سلمه
ابن الاکوع گوید من هم چهارده نیت همراه بودم حضرت امیر مؤمنان با آن درختان رسید و آن صحیمها را با خوف امام
ملاحظه نمود با ایشان گفت قدم بر قدم من نهاده باطراف و جوانب نگاه نکنید و آنحضرت رجز میخواند و میفرمود
أَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ أَنْ أَمِيلَا مِنْ عَزْفِ جِنٍّ أَظْهَرُوا تَأْوِيلَا وَأَوْقَدَتْ نِيرَانُهَا تَغْوِيلَا وَقَرَعَتْ مَعَ عَزْفِهَا
فِيهَا طُبُولَا لا یابه من بعد ازا است فرد بی همتا که او است خالق جن و انس و ارض و سما و رعد و برق
و از آتش می نشیند پس چه دیگران نهراسید نه صوت یا از صدا رفتند تا بکنار چاه رسیدند دلو را
فرو هشتند چون دو مشک را پر کردند دلو را بریده در چاه انداختند پس آنحضرت خطاب بهمراهان کرد که

بکرد با

کیت که برود و دو بیاورد یاران گفتند یا علی هیچکس را از ما طاقت برگشتن از این راه نیست پس دیدیم که آنحضرت دامن
بلی بر کمر استوار کرده گفت هر چه بشنوید و ببینید صبر کنید و اندیشه منمائید و روانه شد چون بچاه فرو رفت
آوازها برآمد و خنده های قهقهه بگوش ما رسید و صداها شنیدیم که گویا حلقهای کسان را گرفته اند
و نفسهای ایشان در گلو شیان بپیچید و خناق مبتلا شده اند ناگاه صدای افتادن علی در چاه بگوش ما رسید
و بهلاکت او یقین کردیم و دلها بر مرگ بنهادیم نه صبر ماند و نه طاقت برگشتن بود حالا که ناگاه آواز الله اکبر
امیر مؤمنان را شنیدیم و صدای شمشیر او بلند شد و آواز الحذر و بانگ الامان و صدای خنده های مردی
و گریه پدید آمد و آنحضرت آواز داد که ریسمان را بچاه فرو کشید و دلو را بدان ریسمان ببست و بانگ داد که
بکشید و علی دلو پر میکرد و ما میکشیدیم تا همه سیراب شدیم و مشکها پر گشت و از چاه بیرون آمد و ما هر
یک یک مشک و آنحضرت دو مشک بدوش مبارک برداشته روانه شدیم و چون بمیان درختان رسیدیم
از آثار آن صحیمها و آتشها نمانده بود و پس بخدمت رسول خدا رسیده آنچه مشاهده نموده بودیم نقل کردیم و
مردمان تعجبها نمودند و بعد از آن هر کسی میرفت و آب می آورد و حضرت رسالت فرمودند که این جنیان
برادران جنی بودند که در صفا و مروه بدست علی کشته شد میخواست انتقام کشد او نیز کشته شد
و شر او از مسلمانان مندفع گشت پس از این حدیث و احادیث دیگر ظاهر میگردد که علی علیه السلام سقای
حضرت رسالت بود و هر گاه تشنگی بر آنحضرت و اصحاب غالب میگردید امیر مؤمنان تحصیل آب
می نمود و فرزندان آن حضرت عباس نیز در صحرای کربلا سقای سید الشهدا حضرت امام حسین و فرزندان رسول
ثقلین بود افسوس که کوفیان بیدین در نفس آخرین تکلم نشنتند که حضرت عباس آب بفرزندان
رسول خدا و تشنگان کربلا برساند و در کنار فرات دستهای مبارک او را بریدند و تیر جفا بر
مشک او زدند و او را از سیراب ساختن عورات محروم ساختند و آن سقای تشنگان با فاطمه

پس شربت شهادت چشیدند و بنیت برادر بزرگوار را شهادت او شکستند و خاطر اهل‌بیت را بمفارقت او
خستند پس باید شیعیان بر حضرت عباس بگریند و با حضرت امام حسین در اندوه و گریه موافقت نمایند احق
الناس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء اخوه وابن والده علی ابو الفضل المضرج بالدماء
دارترین مردمان بگریستن بر او جوانی است که شهادت او بگریه آورد حسین را در صحرای کربلا و آن جوان برادر
آنحضرت و فرزند پدر او علی حضرت عباس ابوالفضل است که اعضای او مجروح و شکافته و بخون غلطیده گردید
ومن واساه لا یثنیه شیء وجاد له علی عطشه بماء عباس کسی بود که با حضرت امام حسین مواساة نمود
و جان خود را فدای او کرد و چیزی او را از جان نثار کردن برادر باز نداشت و او را امان دادند قبول نکرد
و دست از یاری آنحضرت بر نداشت و با لب تشنه و جگر تفتیده بجهت سیراب ساختن اطفال برادر
گرامی خود حرب و جدال کرد تا کشته شد و حضرت عباس در وادی کربلا علمدار سید الشهدا بود چنانچه
پدر بزرگوارش امیر مومنان در جنگها علمدار رسول خدا بود چنانچه حضرت امام زین العابدین از جدش
خود روایت کرده که رسول خدا روزی بعلی بن ابیطالب خطاب فرمود که تو اول کسی باشی که داخل بهشت
شوی حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله پیش از تو داخل بهشت میشوم فرمود بلی از برای آنکه تو علمدار
منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا میبینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو
باشد و آن لوای حمد است و آدم و هرکه بعد از او است از پیغمبران [illegible] در زیر آن علم باشند پس
علمدار باید در پیش و مقدم بر امیر خویش باشد و عباس پیش از برادر خود حضرت امام حسین قدم در
میدان حرب نهاد و جان در راه الهی داد و راه جنان را پیش گرفت بروضه رضوان خرامید [illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible] حضرت عباس فرزند امیر المومنین مادر او
ام البنین بود و از برادران خود بزرگتر بود و کنیت او ابوالفضل بود و در حسن صورت ممتاز جوان نیکو

شمایل خوش سیما و رخسار منورش در غایت صفا و بها و چهره‌اش چون مهر خاوری درخشان و چون بدر تمام و چنانکه در
شوکت و قوت و تنومندی و بلندی قامت نظیر بی عدیل بود و چون بر اسبان بلند سوار شدی از غایت طول قامت
پاهای مبارکش بر زمین میکشید و در بیان شجاعت او همین کافیست که شیر بچه خدا است و از وفور حسن و جمال
و غایت شوکت و شجاعت و کمال او را ماه بنی هاشم می گفتند و در روز عاشورا در معرکه کربلا بیرق و پناه لشکر
سعد و علمدار سید الشهدا و سقای تشنگان عترت مصطفی بود   سپاه [illegible] علم کشته از صف دلها
بی غزای علمدار سید الشهدا   دعای سیفی و حرز جواد تشنه لبان   حرز بر سینه کین خیبر بچه یزدان [illegible]
بازوی اسلام و نور دیده ناس   گل حدیقه فردوس حضرت عباس   چون در عرصه کربلا بسیاری از انصار
و اقارب سید الشهدا بدرجه رفیعه شهادت رسیدند و گل مراد از بوستان سعادت چیدند و برادران
حضرت عباس نیز شربت شهادت چشیدند و بغیر از حضرت عباس و فرزندان امام حسین کسی باقی نمانده
بود که یاری آن امام ناس نماید در آنحال عباس ملاحظه کرد دید که زمین کربلا از خون یاران رنگین و آن
عرصه ابتلا [illegible] نازنین گردیده بدنهای چاک چاک چون گل از خون خاک افتاده و در روز کارزار ستمگر
داغ برادران بر جگر او نهاده و از جانب برادر بزرگوار [illegible] خود را مشاهده کرد که یکه و تنها مانده
و نه یاری و نه یاوری در اطراف او نمانده و بیکس و بی یار در میان چندین هزار کفار گرفتار گردیده و در آن
وادی غربت حیران و سرگردان مانده و گردن کج نموده و گریبان طاقت چاک زده و سپاه غم بر او هجوم آورده
و شهادت انصار و اقربا او را گداخته و صدای العطش زنان و طفلان آتش در خرمن صبرش انداخته   برای
تشنگی اهل بیت خود بی تاب   بهر طرف نگران از برای جرعه آب   ستاده با الم کج نموده گردن را   چنانکه
دیده نبیند بخواب دشمن را   و از طرفی زاری و بیقراری اهل بیت گوش زد عباس میگردید و جوش
و خروش برادر گریان را شنید و بیطاقتی ایشان میدید که از تشنگی نالان و از تصور مفارقت و شهادت امام حسین

گریان وازو و در غم بی دارند در حل بی دیگیسی در ناله و افغان اند پر می ریخت از رخسار شان زبی آبی خواب دیده تو نزار
شان ز بیخوابی ز تشنگی همه اطفال غیر خوار کباب ز غم آب شده مادران همه بیتاب دیگر طاقت شکیب
طاق گردید ناله حسرت از دل کشید و اشک از دیده بارید علم آه برافراخت و لوای صبوری بر زمین انداخت
و شاهی اقای بر وند کار کرد دید و از حیات سیر گشت و بزبان حال میگفت در فراق دوستان آخر ز ما
چیزی نماند هر که رفت از هستی ما پاره با خویش برد پس علم را بر داشت آمد بر بالای سر امام حسین بر
پا کرد و گفت یا اخی هل من رخصة ای برادر آیا مرا رخصت هست که قدم در میدان کار زار گذارم
و دمار از کفار بر آرم و جان نثار تو نمایم حضرت امام حسین که این کلام را از برادر خود عباس شنید گریست و
گریه شدید کرد تا آنکه ریش مبارکش تر گردید بعد فرمود ای برادر تو نشانه لشکر و صاحب لوا و علمدار
منی چون تو شهید شوی لشکر من از هم بپاشد و جمعیت من متفرق شوند حضرت عباس گفت و فداک روحی
اخیک یا سیدی جان برادرت فدای تو باد ای آقای من سینه من از کشته شدن یاران و برادران
تنگ شده و از زندگی ملول شده ام و آرزومند لقای حقتعالی گردیده ام و طاقت دیدن مصیبت
یاران ندارم و میخواهم طلب خون یاران و برادران از این منافقان نمایم و بزبان حال میگفت ز قتل هم
نفسان داغها است بر جگرم صدای العطش تشنگان شکست بدم بمن غریبی بی یاری تو دشوا
راست اگر تو کشته شوی زندگی بمن عار است مباد اگر شوی کشته چون تو سر داری دریغ زنده بمانم
چه من علمداری چسان براه تو جان عزیز نسپارم که من قبیل شهیدان تو علمدارم چون حضرت امام حسین علیه السلام
مشاهده کرد که آن ماه بنی هاشم بحرب مخالفان عازم است فرمود ای برادر هرگاه اراده میدان داری
پس کمی شربت آبی بجهت پرده گیان سرادق عصمت و کودکان اهل بیت رسالت تحصیل کن که از تشنگی
بیتاب و دلکباب گردیده اند کنون گر خواهش حرب مخالفان داری بسر هوای سرافرازی جنان

داری

داری باهل بیت ما آرزوه آب بنه کن علاج تشنگی بیکسان صحرا کن چون عباس اجازت حاصل کرد او
مبارز نامدار بود و ابسال و شجاعی بغایت عالیمقدار و قوت و جرات از حیدر کرار بار میراث رسیده بود و قدرت
تمام بر طعن و ضرب در میدان جدال حرب داشت و پیوسته در معارک رایت نصرت بر می افراشت دو انگال
تیغ مصری حمایل کرد و سپر مکی چون ترس قمر بر پس پشت آویخت و خود بر فرق مسعود نهاد چه از جنگ
ز شاه شهید حاصل کرد گرفت نیزه و تیغ پدر حمایل کرد سپر بخود که بر کتف داشت آن ذی شان کرد
دعای پدر بلا گردان بد بیگرش شده از خفظ ناوک و شمشیر دعای اهل حرم جوشن و سفیر و کبیر حضرت
عباس مکمل و مسلح چون مانند کوه عظیم چون ببر روزگارش حید کرار قدم در میدان کفار و اشرار نهاد
و مرکب جولان درآورد و چرخ گردون را حیران در عرصه میدان را گلستان ساخت و از شوکت و جلالت خود لرزه
بر ارکان لشکر عدوان انداخت بوقت پوید سمندش ذکرم مولا حق گذشت از دو جهان همچو مرد انشانی
مردان خلف بر گزیدۀ امکان چهار دانگ جهان داد و دو دانگ میدان چون آن علمدار شهیدان بمیان
میدان رسید ایستاد و عنان کشید و فرمود ای ابن سعد این امام بزرگوار پسر دختر رسول ثقلین
حضرت امام حسین میفرماید که اصحاب و یاران مرا کشتید و برادران و بنی اعمام او را بقتل آوردید و او تنها باقی
مانده با اولاد و عیال خود و ایشان همه تشنه اند و عطش آتش در دلهای ایشان بر افروخته و جگرهای
ایشان سوخته نجیبه حرمش اهلبیت در فریاد به بستر الم افتاده سید سجاد مخدرات
رسالت تمام تشنه لبند برای جرعه آبی کباب و دل تعبسند اکنون شربت آبی بدهید که اطفال و عیال
او از غایت تشنگی بهلاکت رسیدند و دیگر آن سرور میفرماید که مرا واگذارید تا بطرف هند یا روم
بیرون روم و ولایت حجاز و عراق را برای شما خالی واگذارم و با شما شرط میکنم که فردای قیامت نزد
پروردگار با شما خصمی نکنم و فعل شما را بخدا حواله کنم تا هر چه خواهد با شما کند چون حضرت عباس

این پیغام جگرسوز از جانب برادر ادا کرد جمعی از آن اشقیا سکوت نمودند و برخی سر بزیر افکندند و شمر ملعون و شبث ابن
ربعی بجانب عباس بیرون آمدند و گفتند ای پسر ابو تراب به برادرت بگو که اگر همهٔ روی زمین را آب بگیرد
و اختیار آن بدست ما باشد و در تحت تصرف ما باشد قطرهٔ از آن آب بشما نخواهیم چشانید مگر اگر در بیعت
یزید در آیید حضرت عباس از سخنان آن قوم بیحیا تبسم نمود و مجددت برادر عالی مقدار خود برگردید و کیفیت را
بعرض آنحضرت رسانید آنحضرت سر مبارک بزیر انداخت و تفکر نمود و چندان گریست و اشک از دیده بارید
که گریبان جامه اش از آب دیده اش تر شد   آیینهٔ جمال او تیره شد از غبار غم   گشت مکدر از الم روی منور
حسین   سیل بیمهری روان گشت سرشک حسرتش   ابر بهار شد خجل از مژهٔ تر حسین   پس صدای اطفال
گوش آنحضرت رسید که العطش العطش میفرمودند و از سوز تشنگی بمحیط آسمان میرسانیدند از فریاد و فغان

نقل در رفتن عباس بمیدان در طلب آب و شهید شدن چون حضرت عباس زاری و بیقراری
تشنگی ایشان شنید بیطاقت گردید و روی خود را بسوی آسمان کرد و گفت الهی و سیدی ارید اتشفّع بعدتی
و املأ لهؤلاء الاطفال قربة من الماء ای خدای من و سید و آقای من میخواهم که بوعدهٔ خود وفا کنم
و مشکی از برای این طفلان دلسوخته پر آب کنم پس بر مرکب سوار شد و نیزهٔ خود را برداشت و مشکی بر
گرفت و روانهٔ فرات گردید و گفت میروم تا آبی بدست آرم و یا در دریای خون غرقه گشته و از تشنه
بودن و دیدن تشنگان و شنیدن فغان ایشان وارهم   از دیده ها روان شد آب چون بعزم آب
شد جانب فرات روان نقد بوتراب   عباس ماه اوج بنی هاشم آنکه بود   از شرم ماه طلعت او مهر در حجاب
چشمش به آب و گوش بفریاد العطش   در کف سنان بکتف سپر همچو آفتاب   راوی گوید که عمر سعد
چهار هزار خارجی نابکار بر آب فرات موکل ساخته بود که نگذارند احدی از اصحاب امام حسین از آب بیا
شامند چون اشقیا عباس را دیدند که قصد فرات دارد از هر جانب او را احاطه کردند و سر راه بر او گرفتند

آن سقای

آن سقای تشنه لبان خطاب بایشان کرد و فرمود ای قوم شما کافرید یا مسلمان آیا در دین شما و مذهب شما رواست
که حسین و عیال او را از آشامیدن آب منع کنید و حال آنکه سگان و خوکان از این آب می آشامند و امام حسین و اطفال
او از تشنگی بهلاکت رسند   دیو و دد سیراب و از تاب عطش   زرد شد رخسار طفلان حسین   چون توان
ای قوم بیدین منع کرد   آب از سرو خرامان حسین   ای قوم آیا از تشنگی قیامت بخاطر نمی آورید و از ذلت آن
روز متذکر نمی شوید شما روز و شب سیراب در کنار فرات بسر میبرید و از حال تشنگان صحرای کربلا خبر ندارید
چون موکلان فرات این کلمات را از عباس شنیدند با چند پیاده پیش آمده عباس را تیرباران کردند و تیر از
هر کنار باو رسید و آن شیر بچهٔ شیر خدا سپر بر رو کشیده نیزه بر بنا گوش مرکب نهاد   دیو و دد نیزه و غرید
همچو ابر بهار   ز تاب تشنه لبی حمله کرد بر کفار   ز نوک نیزهٔ آن نقد حیدر کرار   خزید مرگ عدو همچو تیر
در دل زار   و بر آن اشقیا حمله کرد و میگفت لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی اواری فی المصالیت
لقا یعنی از مرگ نمی ترسم زیرا که مرگ نزدیک رسیده تا اگر بشمشیر دشمنان را دفع کنم نفسی لنفس المصطفی
الطهر وقا انی انا العباس اغدو بالسقا ولا اخاف الشر یوم الملتقا جان من فدای کسی که از
جان محمد مصطفی است و پاک و پاکیزه از بدیهاست بدان دستیکه منم عباس که میخواهم تشنگان اهل بیت را
سیراب کنم و در روز ملاقات دشمن از شر ایشان نمی ترسم پس آن خلف حیدر کرار از حملهٔ خود آن قوم
اشرار را متفرق ساخت و بضرب سنان منافقان را بر خاک انداخت و میکشت تا اکثر هشتاد نفر از
ایشان را بقتل آورد و باقی را مانند بنات النعش متفرق ساخت و مرکب بمیان فرات رسانید و از
مرکب بزیر آمد و مشک را پر آب کرد و چون از گرمی هوا و حرارت تشنگی برو غالب شده بود مدتی بود
که آب نیاشامیده بود   بدید چشمهٔ سیمی برون ز زمرهٔ ناس   بهیچ مرحله سقای تشنه جز عباس
در آن حال دست دراز کرد که آب بیاشامد از تشنگی برادر مظلوم خود امام حسین و عیال و اطفال او

آنحضرت را بخاطر آورد و پس آب را از دست ریخت و گفت لا و الله لا اذوق الماء و سیدی الحسین عطشانا
و عیاله و اطفاله عطاشا نه والله قطره از آب نمی نوشم و حال آنکه آقای من حسین و عیال او و اطفال او تشنه
لا کان ذالک ابدا این هرگز نخواهد شد که ایشان تشنه باشند و من آب بیاشامم پس مشک را بدوش
راست کشید و بر مرکب سوار شد و چون از فرات بیرون آمد اشقیا از هر جانب او را تیرباران کردند و تیر
بسیار بر بدن او جا کرد و از کثرت تیر برای پرواز باوج سعادت پر و بال پیدا کرد با وجود آن با ایشان در قتال و جدال
بود و چون شیر ژیان بر آن روسیاهان حمله مینمود و دریغ از روزگار آن اشرار بر می آورد تا اکثر ایشان را
متفرق ساخت و بسوی خیمه لب تشنگان روان گردید که شاید آبی بجگرهای سوخته ایشان برساند که آن سپاه
بی قیاس سر راه بر عباس تنگ گرفتند و چون خار مغیلان در راه کین ازان کهف ایمان بهم پیوستند و بر دور او
احاطه کردند حضرت عباس با ایشان محاربه می نمود و راه می پیمود که شاید خود را بخیمه گاه برساند و جگر غریبان
کربلا و اطفال سید الشهدا را از انتظار برآورد با دل سوخته و رخسار برافروخته در آن گیر و دار چون آن
بزرگوار خود وحید دیگر آن دمار از روزگار کفار بر می آورد و جمعیت روبه صفتان را متفرق میساخت
و خار کفار از راه که از خون بر گرفته بگودال جهنم جحیم می انداخت حرب میکرد و با آن قوم جفا کیش و لشکر
بود و البته بر خنجر عزم اهل حرم غایت مقصدش این بود که شاید آبی برساند بلب تشنه اطفال آن کرم
جهد میکرد و به تیغ از سر [illegible] بر میداشت خار کفار را همی کرد روان سوی عدم آه و واویلا ناگاه یزید بن ورقا
از کمینگاه در آمد و حکیم بن طفیل لعین نیز او را مدد کرد و ضربتی بر آن سید بزرگوار زد و یزید لعین
کار آن زدند و دست راست او را جدا کردند بلا جو تیغی از باز خواست میکرد برای حمایت از دست راست
میکرد آن شیر بیشه شجاعت و نهال حدیقه امامت از آن ضربت پروا نکرد و مشک را بدوش چپ کشید
و شمشیر را بدست چپ گرفت و بر آن اشقیا حمله میکرد و آن سقای تشنه لبان جهاد مینمود و راه می پیمود و

میفرمود

١٦٥

میفرمود و الله ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی
الطاهر الامین یعنی قسم بخدا که هر چند شما قطع کرده اید دست راست مرا لیکن من دست از محاربه شما بر نمیدارم
و حمایت دین خود را میکنم و در یاری برادر خود امام را استقلال فرزند پیغمبر مطهر امین سعی و کوشش
میکنم و تا جان در بدن دارم دست از یاری امام خود بر نمی دارم اگر کاست دشمن ز من دست راست
ز دین و ز رزم دم چیزی نکاست ازین تیغ تند نیندیشم از مرگ هیچ که بی آب برگشتن من خطاست اگر آب
با لب [illegible] سر اند ز سر آب کردن روا نیست پس آن علمدار لشکر شهدا و یادگار علی مرتضی با لب تشنه
و جگر تفسیده و دست بریده و بدن مجروح و با آن گروه حرب و جدال مینمود و در جهاد با کفار و یاری برادر بزرگوار خود
خود داری نمیکرد بکوفیان جفا پیشه حمله میفرمود و ضربت تا نفس آخر بر تن سواد از آن قوت ایمان
هم شکست نداشت نداشت دست ولی از جهاد دست نداشت و با آن حال راه می پیمود و کوشش مینمود
که مگر مشک آب را به تشنه لبان دلکباب رساند و چندان مقاتله کرد که ضعف بر او غالب شد که ناگاه ملعونی
ضربتی بر آن مظلوم تشنه لب زد که دست چپ او را جدا کرد پس در آن حال حضرت عباس با خود خطاب کرد
و فرمود یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار مع النبی السید المختار ای نفس مترس
از کفار و بشارت باد ترا برحمت خداوند جبار و رسیدن بخدمت محمد مختار قد قطعوا ببغیهم یساری
فاصلهم یا رب حر النار این اشقیا از راه بغی و جفا دست چپ مرا جدا کردند پس ای پروردگار تو
ایشان را بحرارت آتش برسان و بجهنم واصل کن چون دستهای فرزند شیر خدا جدا کردید و چون مانند
مرغ بی پر و بال در دام کوفیان گرفتار ماند مشک را بدندان گرفت و برکاب [illegible] را از پهلوی خود دور
میکرد و اسب را میدواند که آب را بخیمه گاه رساند نداشت دست که دفع بلا تواند کرد نه طاقتی
که قیام از جفا تواند کرد بخاطر آمدش از انتظار اهل حرم ز تشنه کامی و امانده کان غرق غم و چون

دست نداشت با بر مرکب میزد و سعی میکرد که خود را بخیمگاه رساند آه و اویلا ناگاه تیری بر مشک خورد و آبی که در
نگهداری آن غایت سعی و اهتمام می‌نمود و در محافظت آن دستهای خود را بر دم تیغ داده آن بر دوش و بدان
میگرفت بر زمین می‌نهاد بر زمین ریخت رسید تیر بمشک و با ضطراب گذشت چه دید تشنگیش ز سر
حد آب گذشت همین بود که آن آب در سبوش نماند برای دیدن احباب آبروش نماند آه و تیر دیگر آمد
و بر سینه بی کینه اش رسید دیگر نتوانست بر مرکب قرار گیرد از اسب در گردید و بر خاک افتاد و فریاد بر
آورد که ای برادر بزرگوار عباس را دریاب برهگذار چه خاکم فتاده هان ای نجیب بدین طرف بره
نما نظر سوار مرا و بروایتی نوفل بن ازرق علیهما اللعنه عمودی بر سر آن سرور زد که فرق مبارک او شکافت
و بر زمین افتاد و فریاد بر آورد که یا اباعبدالله علیک منی السلام ای برادر بزرگوار سلام عباس بر تو باد
چون حضرت سید الشهدا صدای برادر نیکو کردار خود شنید اسب برانگیخت و لشکر کفار را از هم درید
تا بر سر نعش حضرت عباس رسید چون او را از کثرت کفار کشته و بخون آغشته دید و با دستهای بریده و فرق
شکافته ملاحظه نمود اشک از چشمه سار دیده روان نمود و بسیار گریه شدیدی نمود بر خاک خفته آن
قد چون سرو دید در خون نهفته آن رخ چون قرص ماه یافت و ز چشم و دل سیاهی و ماهش همی بتافت
از تاب زخم تیغ و سنان اشک راه یافت مروی است که آن غریب کربلا چون برادر بزرگوار خود را
بدان حال دید نعره بر کشید که واخاه واعباساه وامهجتاه قلیلاه یعز والله علی فراقک
ای برادر با جان برابر قسم بخدا که فراق تو بر من دشوار است و فرمود الآن انکسر ظهری و
قلت حیلتی و در این وقت پشت من شکست و چاره من کم شد ناصر تا که رشته طاقت
گسسته شد پشت امل ز بار مصیبت شکسته شد و آن امام مظلوم در آن حال این اشعار انشا نمود
تعدیتم یا شر قوم بسعیکم و خالفتموا دین النبی محمد تعدی نمودید ای بدترین قوم و بر ستم

کردید

کردید و مخالفت کردید دین پیغمبر خدا محمد مصطفی را اما کان خیر الرسل اوصاکم بنا اما نحن من نجل
النبی المسدد آیا بهترین پیغمبران شما را در باره رعایت ما وصیت نفرمود آیا نیستیم ما از نسل پیغمبر خدا
اما کانت الزهراء امی دونکم اما کان من خیر البریة احمد آیا نبود فاطمه زهرا مادر من آیا نبود جد من
محمد مصطفی بهترین مردمان لعنتم واخزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حر نار توقد ای
ملعون و زیان کار شدید بسبب ستمی که بر ما نمودید پس زود است که ملاقات کنید حرارت آتشی را که
بر افروخته شده است و بروایت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حق تعالی عوض دو دست دو بال باو کرامت کرد که در
ریاض جنان بآن بالهای سعادت پرواز میکند اتبکی دموعک للفتی العباس واحثوا التراب بخطبة فی
الراس ای شیعه بریز اشک های دیده خود را در مصیبت شیر بیشه شجاعت حضرت عباس و از درد
تعزیه جا کندان بخاک غم بر سر خود بپاش ما انت ممن یدعی بودادهم ان لم تذب بحرارة الانفاس
ای شیعه که خود را از محبان و دوستان حضرت عباس میشماری اگر از حرارت مصیبت او دل تو گداخته
نشود چگونه ادعای دوستی او میکنی نعم الاخ العباس کان مجاهدا معه الحسین و کان خیر مواسی نیکو
برادر بود حضرت عباس که در یاری برادر بزرگوار خود امام حسین جهاد کرد و کشته گردید و او بهترین مواساة
کنندگان و جان سپاران آنحضرت بود ابکی علی قمر لعصبة هاشم بسناه یجلو ظلمة الدیماس ای شیعه
گریه کن بر ماه بنی هاشم که بنور رخسار او شبهای تار روشن بود ابکی له و یمینه تجری دما لفراق سیف فتی
قوی مراس ای دیده گریه کن بر عباس که از دست راست او خون جاری بود و در فراق شمشیر جوانی که در
کارزار دشمنان با قوت و شوکت بود خون میگریست ابکی له و شماله مقطوعة و ید ما دهابت اعف
للباس گریه کن بر عباس که دست چپ او را قطع کرده بودند و از خون آن لباس پاکیزه او چه خون گردید فابکی
علی سقاها لما شاکر بلاء کم بن الساقی غدا بالکاس گریه کن بر سقای تشنگان کربلا که فرزند آن

ساقی روز جزا بیند وَابْكِ وَثَبَتْهُ عَلَى الْكَتَائِبِ يَسْطُو كَحَيْدَرَةِ الشَّدِيدِ الْبَاسِ گریه کن بر عباس که مشک او
بر دوش او بود و چون پدر خود حیدر کرار بجرات و شجاعت تمام بر کفار و اشرار حمله می آورد وَابْكِ لَهَا مُزِّقَتْ
وَلِجِسْمِهِ مُزِّقَتْ فَأَسْيَافُ شَتَّى الْأَجْنَاسِ گریه کن بر آنحضرت که مشک آب او را بتیر جفا سوراخ نمودند و بدن
مبارکش بشمشیرهای بدترین مردمان چاک چاک گردید وَابْكِ لَهُ مَا بَيْنَ تَجْرِي مَائِهَا وَدِمَائِهِ مُلْقًى كَطَوْدٍ
رَاسِي گریه کن بر عباس که در میان آب و جوی خون خود افتاده بود چون کوه عظیم استوار وَابْكِ عَلَى دَمِهِ الْمُطَهَّرِ
إِذْ جَرَى بِرِمَاحِ آلِ أُمَيَّةَ الْأَرْجَاسِ گریه کن بر خون مطهر او که بر تیرهای آل بنی امیه بد کردار جاری
گردید وَابْكِ لَهُ ذُحُولَ الشِّمْرِ بَعْدَهُ مُرْتَمِيًا وَفُؤَادُهُ الْعَطْشَانُ كَالْمِقْبَاسِ گریه کن از برای عباس که
تکیه بان فرات را در هم شکست و دل مبارکش از سوز تشنگی چون آهن گداخته بود وَابْكِ لَهُ وَعَلَيْهِ
سِبْطُ الْمُصْطَفَى يَبْكِي بِمَا فِي الْحَرْبِ كَانَ يُقَاسِي گریه کن بر عباس که سبط مصطفی و سید شهدا
بر او میگریست از جهة الجهد در جنگ باو رسیده بود وَابْكِ لَهُ وَكَرِيمُهُ فِي ذَابِلٍ يَهْدِي بِجُنْحِ اللَّيْلِ
كَالنِّبْرَاسِ گریه کن بر عباس که سر او را بر نیزه کرده بودند و هدیه می بردند و چون شمع تابان در
پرده ظلمت شب میدرخشید انا لله و انا الیه راجعون مصباح چهارم از مشکوة هشتم در شهادت
شبیه حضرت پیغمبر حضرت علی اکبر بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَعْظَمَ حَسَرَاتِنَا عَلَى زَيْنِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرَضِينَ وَمِصْبَاحِ مِشْكَاةِ الْيَقِينِ
قَتِيلِ الْعَبَرَاتِ وَأَسِيرِ الْكُرُبَاتِ ابْنِ خَيْرِ الْبَنَاتِ وَالْمَقْتُولِ بِغَيْرِ تِرَاتٍ الْإِمَامِ الطَّيِّبِ الْمُكَابِ الْجَرِيحِ
بِسُيُوفِ الْبُغَاةِ وَالْقَرِيحِ مُجَدَّلًا فِي الْفَلَوَاتِ الْمَدْفُونِ بِالْغَاضِرِيَّاتِ تَالِي كِتَابِ اللهِ وَدَا
هُدًى لِلثَّقَلَيْنِ مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالشُّكْرُ لِلّٰهِ الَّذِي أَسْعَدَ وَقَرَّ أَبِينَا بِرَزِيَّةِ
صَفِيِّهِ وَابْنِ صَفِيِّهِ وَسِبْطِ حَبِيبِهِ وَابْنِ وَلِيِّهِ مَهْدُومِ الْقُبَّةِ وَالْقِبَابِ مَطْعُونِ الْأَسِنَّةِ وَ

الحراب

الْحِرَابِ قَتِيلِ مَلَاعِينِ السُّنَّةِ وَالْكِتَابِ الْمُعَذَّبِ بِرُوحِهِ رَبِّ الْأَرْبَابِ الَّذِي سُفِكَ دَمُهُ وَاسْتُبِيحَ
حُرْمَتُهُ بِالْأَرْعِ مِنْ ظَلَمَةٍ حَتَّى نَكَثَ نَهْمَ أَخِ الشُّهَدَاءِ وَأَبِي الشُّهَدَاءِ بْنِ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ
آه وا اسفاه مما لقی عترة نبی الله الشائقة المستذلة الخائفة بقیة الهاشمیة الطیبة الزاکیة
الَّتِي أُرِيقَتْ وَسُقِيَتْ بِالنُّورِ بِكَأْنِ الْمَاءِ وَأَغْصَانِ دَوْحَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ أَهْلِ
بَيْتٍ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ وَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ آه واكرباه كَيْفَ يُجَدَّلُ الْحُسَيْنُ
وَبَنُو أَبِيهِ عَلَى الرِّمَالِ وَيُعْلَى كَرِيمُهُ الشَّرِيفُ عَلَى الْقَنَا كَالْهِلَالِ وَتُسْبَى ذَرَارِيهِ مِنْ لَيْنِ حَرَمٍ
عَلَى الْجِمَالِ يُطَافُ بِهِمْ فِي الْبِلَادِ مُقْتَرِنِينَ فِي الْأَصْفَادِ مقدمه و در آن چند فصل است

فصل اول در ترغیب بر گریه ای دیده ها اشک حسرت بباریید بر زینت آسمان و زمین و شمع رواق
علم و دین کشته اشک دیده ها و اسیر غم قوم اشقیا فرزند سید نسا و قتیل بی دادخواه امام پاکیزه
اخلاق و مجروح بتیغهای اهل نفاق افتاده بیابان کربلا و مدفون در عرصه بلا تالی کتاب پروردگار و یاد
کار احمد مختار برگزیده حضرت اله و سبط رسول امروز در دیده دلی برافروختند و هرگاه او را سوختند داغش
کین در سر پرده او برافروختند اگر جسد مطهرش را بضرب تیغ و سنان پاره پاره ساختند و بی غسل و کفن
در عرصه غربت بخواری و مذلت بر خاک انداختند خون مطهر او را ریختند و رشته طاقتش را
بشمشیرهای عداوت گسیختند باز ماندگان حضرتش را چون اسیران بیکدیگر بستند و ارکان عزت
و حرمتش را در هم شکستند و فرزند او را مدبر برو دیده [illegible] ش در خاک و خون کشیدند و سر مبارکش را
با سرهای برادران و فرزندان او بر نیزه کرده شهرها گردانیدند و چوب جفا بر دندانهای منورش
زدند و بطعن و درشت گوئی دلهای یتیمان او را بدرد آوردند بِنَفْسِي مَجْرُوحُ الْجَوَارِحِ آيِسًا مِنَ
النَّصْرِ خِلْوًا ظَهْرُهُ مِنْ ظَهِيرِهَا جان من فدای کسی که اعضای او مجروح شده بود در حالتی که مایوس

بود از یار و مددکاران و انصار او تمام بدرجهٔ شهادت رسیده بودند و بی پشت و پناه در میان کفار گرفتار
گردیده بود یخشی نحر و دد الورید یعفر اعلی الثماء من فوق حر نحورها جان من فدای گلوی بریده گردد
عین شد تشنگی ما و حرارت ظهر با جگر تشنه بر خاک افتاده بود یشوق الی ماء الفرات و دونه حدود
شفار احدت بشفیرها آنحضرت از تشنگی بسوی آب فرات میل و شوق داشت و نمیتوانست خود را
بآب رساند زیرا که تیغهای بران منافقان بر کنار فرات احاطه کرده بودند قضا ظامیا و الماء یلمع طامیا
و غودر مقتولا دوین غدیرها آن امام مظلوم با لب تشنه شربت ممات چشیدند و حال آنکه فرات نزدیک
او جاری بود و سید رشید و آنحضرت را بجلادت ... در کنار فرات بقتل آوردند فیالک مقتولا علت
بهجة العلی بد ظلمة من بعدها مزعم سفورها ای ... از مصیبت تو ای کشته که از قتل تو
رواق مجد و علا تاریک شد بعد از آن که بنور رخسار تو روشن بود و یالک عینا لا تجف عیونها
و نارا یذیب القلب حر زفیرها و احسرتاه که از مصیبت تو پیوسته دیدهها در گریه خواهد بود و
چشمهای اشک چشم تو اهد کشید و واقعه تو آتشی در دلها افکند که حرارت آن و لهاب کداخت علی
مثل هذا الحزن یستحسن البکاء و تقلع منا الانفس من سرورها بر مثل این اندوه نیکو است گریستن
و از غم این مصیبت شادی و سرور از دلهای ما شیعیان بر طرف میگردد ایقتل خیر الناس اما و والدا
و اکرم خلق الله و ابن نذیرها آیا کشته میشود بهترین خلقان از جهت پدر و مادر و گرامی ترین
خلق خداوند و فرزند پیغمبر ترسانندهٔ ایشان و یمنع من ماء الفرات و تغتدی وحوش الفلا
ریانة من غدیرها آیا منع کرده میشود حسین از آب فرات و حال آنکه وحشیان صحرا از آن آب
سیراب بودند ندار علی راس السنان براسه سنان الاسلت یمین مدیرها کما روا است
که سر مطهر آن امام عالمیان را سنان بی ایمان بر سر سنان کند و بر شهرها بگردانند شل شود دست

آن زین

آن زین العابدین مکبلة اسیرا علی نیاق النید لاسیرها کما روا است که امام زین العابدین را در غل و
زنجیر کنند و باسیری برند روح من فدای آن اسیر بیمار گرفتار یقاد ذلیلا فی القیود مکبلا لاکفر خلق الله
و ابن کفورها آن امام بیمار در غل و زنجیر بود و اولاد خبث و فجار صا میکشیدند و ... بنوده که از ترین
خلقان خدا و فرزند کافر ترین ایشان و یمسی یزید لاهیا فی حریره و یمسی حسینا عاریا فی حرورها
کما روا است که یزید پلید با لباسهای حریر شادان و خرامان روز را بشام رساند و حسین با بدن برهنه
و عریان در حرارت هوا و گرمای کربلا روز را بشام کند ای برادران در مصیبت شاه شهیدان از ناله و فغان
و ریختن اشک دیده کوتاهی ننمایید و دست غم بر سر زنند و گریبان طاقت چاک کنید که دلهای ذریهٔ
علویه از این واقعه مجروح و دیدههای سلسلهٔ فاطمیه از این بلیه مجروح است کدام دیده است که درین مصیبت
چون ابر بهار اشک بار نگردید و کدام دلست که داغ این محنت بر آن نرسید کسی نماند که آسوده از الم
باشد دلی نماند که خالی ز داغ غم باشد چنان نشست بدلها خدنگ شور و شور که تا بحشر بود زخم اهل آن
ناسور ای عزیزان حقتعالی مقربان خود را درین کلبهٔ فنا بزهر بلا تلخ کام ساخت تا در بزم قرب باده
بادهٔ کرامت ابدی بر ایشان بپیماید و رسم تعزیه و ماتم اولاد پیغمبر خود را در عالم نهاد تا به آن بهانه عالم عالم
گناه ما عاصیان روسیاه را بکرم خود عفو فرماید با آتش آهی که درین مصیبت عظمی از جگر بر آید
خرمن خرمن جرم و خطا در هم سوزد و شعله ناله که درین واقعه جانگداز از دلهای غمگین مؤمنین زبانه
کشد چراغ رستگاری کونین بر افروزد بشمع آه این عزا طریق رضای حقتعالی میتوان جست و بقطره
اشک این ماتم جهان جهان ذلا الایش معصیت از خود توان شست در گیرودار روز شمار که کار فلانی
دشوار و آتش دوزخ بجهة سوختن عاصیان در اضطراب و بیقرار است بقطرهٔ اشک این عزا شعلهٔ
آن را میتوان فرو نشاند و برشتهٔ آه و نالهٔ این واقعه خود را بمراتب عالیهٔ جنان توان کشانید در بعضی

که مسطور است که مرویست که در روز قیامت که میزان نصب کنند اهل طاعت و معصیت منصوب و دایم عناد محسوب میگردد
و در آن روز جهنم بجهت سوختن عاصیان چنان بر شان و خروشان بعرصهٔ محشر در آورند که از هیبت عقلها
در حیرت افتند و دلها طپیدن و دیدهها گریان و خلایق در اضطراب باشند و بجانب راست و چپ گریزند و مطلق
تذهل کل مرضعة عما ارضعت همین ظهور در آید و مدلول وتری الناس سکاری آشکار شود و صنوف
ملائکه در تزلزل و اضطراب و دیدهٔ زمرهٔ انبیا پر آب و دلهای جملهٔ آدمیان کباب هر نفسی بحال خود حیران و گریان
امتی بجانب پیغمبر خود روان و هر پیغمبری در میان امت وانفسی خوان و رسول خدا محمد مصطفی ص و امتی گویان
و در آن وقت پر دهشت و در آن دم پر وحشت سرور عالم و عالمیان و اشرف و افضل آدمیان شفیع گنهکاران و
رسول ثقلین جد حسن و حسین برگزیدهٔ اله و شفیع امت روسیاه ابوالقاسم محمد مصطفی قدم مبارک بکنار
جهنم گذارد و بآن خطاب کند که ای جهنم ترا قسم میدهم بآن کسانی که در دنیا خمس باولاد من عطا کرده اند
و بایشان احسان نموده اند دور شو و امتان مرا بیش ازین مترسان مرویست جهنم با کمال مهابت ایستد و دور
نشود باز دیگر آن سرور بزبان در بیز گوید ای جهنم ترا قسم میدهم بآنها که در دنیا زکوة داده اند و در راه
خدا حج و جهاد نموده اند که از امتان من کناره کن و بیش ازین ایشان را در خوف و بیم و تزلزل میفکن زبانه
جهنم تابش زیاد بیشتر آید چنانکه گروه خلایق از مشاهدهٔ آن حال دل از جان بردارند باز در آنحال رسول
ذی الجلال مضطرب الاحوال شود با چشم تر و سینهٔ پر شرر خطاب بجهنم کند که ای نایرهٔ غضب و تعب ترا
قسم میدهم بآن قطرههای اشک که در عزای فرزند تشنه کام من ریختهاند و بآن آه که سینهٔ پاکان امت
من در مصیبت اهل بیت از دل بر آورده اند که دور شو و بر کنار رو که دوستان حسین من تاب دیدن
ترا ندارند و از مشاهدهٔ تو بر خود میلرزند مرویست که جهنم چون اسم تعزیهٔ شهید کربلا را شنود نعره کشد
که تمام اهل محشر بروی در افتند و از نظر ایشان هفتاد ساله راه دور شود پس هر که تعزیهداری سید الشهدا

[illegible]

با این مقدار است چگونه میتوان خود را در سلک عزاداران آنحضرت در نیاورد و با اشک حسرت در مصیبت آنحضرت از دیده
نبارید و کدام بیان طاقت از استماع واقعهٔ آنحضرت چاک نکند. نوحه‌ای گفته در روی شود جلوه که بخشی چون گل هر آنکه
جامه بتن زین عزا درید حوران بگوش خویش نشان گهر کنند هر قطره اشک که ز غم زین تعزیت چکید کفاره
شع آب نموده از لبش آخر ز سوز تشنگی اش جان بلب رسید امیدش از خلاصی آتش بریده باد بر اهل بیت آنکه
ره آب را برید از ما بروح شاه شهیدان سلام باد وز کردگار لعنت جاوید بر یزید و در عرصهٔ قیامت که تشنگی بر
خلقان غلبه کند و از شدت عطش بیهوش شوند و بجانب راست و چپ روند و راضی باشند که اعضای ایشان را
بشکافند بجای آب فرزندهای خود را بیاشامند در آن روز شیعیان و محبان سید الشهدا و تعزیهداران آنحضرت
که در دنیا جویهای اشک از چشمهسار دیده جاری کرده اند از نهر کوثر سیراب خواهند شد و زحمت تشنگی نخواهند
کشید از حضرت امام جعفر صادق ع در حدیثی خطاب بمسمع نموده فرموده ای مسمع بدرستیکه زمین و آسمان گریه
میکنند از روزی که امیر المؤمنین ع شهید شده است تا حال از برای ترحم بر ما و آنچه از ملائکه بر ما میگریند زیاده
از دیگرانست از روزی که ما کشته شده ایم گریه ملائکه ساکن نگردیده است و هر که گریه کند برای ترحم بر ما البته
خدا رحمت خود را شامل حال او کرده باشد پیش از آنکه آب از دیدهٔ او بیرون آید و چون آب از دیدهٔ او برودی او جاری شود
اگر یک قطره از آب دیدهٔ او در جهنم بریزند هر آینه حرارت او را فرو نشاند و کسیکه دلش برای ما بدرد آید
در وقت مردن چون ما را به بیند شاد گردد و آن شادی از دلش زایل نشود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و چون
دوستان ما بنزد کوثر می آیند آب کوثر شاد میگردد و از لذتهای الوان طعامها آنقدر بکام ایشان میرساند
که نخواهند از آنجا برگردند ای مسمع هر که یک شربت آب از آن بخورد بعد از آن هرگز تشنه نمی شود و تعب مشقت
نمی بیند و آن آب در سردی مانند کافور است و بوی مشک اذفر از آن ساطع است و طعم زنجبیل در آن هست
و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمهٔ تسنیم بیرون

می‌آید و در نهرهای بهشت جاری میگردد پس آنحضرت توصیف کوثر از برای مستمع نمود بعد از آن فرمود که ای مستمع تو از آن نهرها [illegible]
بود که از آن حوض سیراب میکردند و هر دیده که برای مصیبت گریان کرده البته شاد میگردد به نظر کردن بسوی کوثر و همه در [illegible]
ما از آن آب می‌آشامند و هر کس نقد محبتی که بما دارد لذت از آن آب مییابد الحدیث پس بر دوستان و محبان و شیعیان
ساقی کوثر لازم است که در مصیبت نور دیدهٔ او حسین تشنه جگر خون از چشمهٔ بصر جاری سازند و در بوتهٔ غم مصیبت
اهل بیت گدازند و پیوسته اوقات بتعزیت آنحضرت قیام نمایند خصوصا در ماه محرم الحرام که هنگام مصیبت اهل بیت عصمت
و زمان ماتم و محنت عترت رسالت است از این جاست که درین ماه شور و نشور در اطراف عالم بر پا میشود و وضیع و شریف
و زنان و مردان حتی کودکان درین ماتم غم پرور بآیین عزاداری و گریه و زاری مشغول میباشند و جامه‌های ماتم
می پوشند و خاک غم بر فرق خود می پاشند و از امور معاش و اساس عیش کناره می نمایند و ابواب سرور و شادی
بر روی خود بسته درهای مصیبت و اندوه بر دلهای خود می گشایند باز این چه شورش است که در خلق
عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است باز این چه رستخیز عظیم است که زمین بی نفخ صور خاسته تا
عرش اعظم است گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است خورشید آسمان و زمین نور مشرقین پرورده
کنار رسول خدا حسین آن امام با تمکین و شفیع جرایم مذنبین متمکن حظایر لاهوت و شهباز فضای ملکوت شهسوار
میدان شهادت و شاه کشور سعادت مقتول بی گناه و مظلوم بی دادخواه پروردهٔ کنار مصطفی و نهال بوستان مرتضی
سرو رسیدهٔ فاطمهٔ زهرا و اغشتهٔ خاک کربلا آن دل و جان حضرت خیر البشر و آن خونین کفن عرصهٔ محشر آن محروم
سرچشمهٔ حیات و تشنه لب آب حیات و فرات آن آوارهٔ صحرای جفا و غریب بیابان کربلا کشتی شکستهٔ غرقهٔ
طوفان کربلا در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا گر چشم روزگار بر او زار میگریست خون میگذشت از سر ایوان کربلا

که فرزند دست

۱۷۰

نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک زان گل که شد شکفته به بستان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب می‌مکید خاتم ز قحط
آب سلیمان کربلا از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا زان تشنگان هنوز به عیوق می
رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم کردند رو بخیمهٔ سلطان کربلا آن دم فلک
بر آتش غیرت سپند شد کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد الغرض چون آن فرقهٔ اشقیا قدم در خیمهٔ آل عبا
گذاشتند و هر چه دیدند برداشتند و هر یک باسیری پرداختند و هر کدام یتیمی را برهنه ساختند عالم ایجاد
سرنگون و زمین بیسکون و چرخ دولاب واژگون میگردید و آسمان بر زمین افتاد و جهان رو بعدم می‌نهاد
کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی کاش آن زمان برآمدی از کوه تا
بکوه سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی کاش آن زمان ز آه جگرسوز اهل بیت یک شعله برق خرمن
گردون دون شدی کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان سیماب وار گوی زمین بی سکون شدی کاش
آن زمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان همه از تن برون شدی کاش آن زمان که کشتی آل نبی
شکست عالم تمام غرقهٔ دریای خون شدی این انتقام گر نفتادی بروز حشر با این عمل معامله دهر چون شدی
آل نبی چو دست تظلم برآورند ارکان عرش را بتزلزل درآورند فصل در ثواب دیدن [illegible]
[illegible] و مشغول بمصیبت آل عبا ای برادران واقعهٔ کربلا چه داغ که بر دلهای اهلبیت اطهار و اولاد امجاد
و قضیهٔ هایلهٔ آن دشت محنت و بلا چه سیلهای خون که از جویبار دیده‌های ارباب ابتلا گشاده سلسلهٔ علیه
هاشمیه را در گرداب کدورت انداخته و جگرهای ذریهٔ علویه را در بوتهٔ محنت و مصیبت گداخته خاطر مبارک
رسول خدا و خاتم انبیا از آن آثار واهیه [illegible] مکدر و محزون گشته و کشتی صبر و طاقت ولی خدا و سید اوصیا
در غرقاب این بلیهٔ عظمی شکسته و سینهٔ بتول فاطمهٔ زهرا در زاویهٔ بیت الاحزان این واقعه خسته
و از مصیبت فرزند دلبند خود همیشه گریان و نالان و نوحه کنان می باشد در کتاب منتخب مرویست که یکی

از صلبای امت نبی در واقعه دید که آن مخدره دو جهان و مجاور کعبه بیت الاحزان ام الائمة النجباء و سیدة النساء
فاطمه زهرا بعد از قتل سید الشهداء در زمین کربلا بر سر ضریح فرزند دلبند خود امام حسین با حوریان جنة المأوی آن
امام شهید مظلوم نوحه و ندبه میکردند و میگریستند دیدم بدور مرقد آن منبع سخا حوران نشسته اند سیه
پوش و عزا دیدم نشسته حضرت زهرا در آن میان ژولیده موشکسته دل و زار و ناتوان سر تا قدم بماتم
آن شاه کم سپاه چون کعبه کرده است بپر جامه سیاه کیسوی خویش کرده پریشان چه شام غم در دو شنده سوز
آن کشته ستم که بافغان و ناله که ای بشنو در شین فریاد میکند که منم مادر حسین و فاطمه زهرا خطاب بپدر بز
رگوار کرده میگفت یا ابی یا رسول الله ای پدر بزرگوار من وای پیغمبر خدا آیا می بینی که امت تو با فرزند من چه کردند
اورا بظلم و عدوان کشتند و از آب فرات منع کردند و شربتهای مرگ و اندوه باو چشانیدند و بدن مطهر او را
بشمشیرهای جفا پاره پاره کردند و او را بی و در انداختند و سر مبارکش را از قفا بریدند ای وای چه بد ستمی در دنیا
یا ابتاه ایکمان داری که بفرزند احدی از انبیا رسیده باشد آنچه بفرزند من رسید وا حر قلباه پس وای
از سوزش دل من که یا پدر ده کار ما مال دنیا نخواهید مگر بجهة بلا و ابتلا فانا لله وانا الیه راجعون ای پدر بزرگوار
است ز شوهر نامدار من امیر المؤمنین را کشتند و هیزم باطراف خانه من جمع کردند و آتش بر خانه من بر
افروختند در خانه را بجبر و قهر بر من کشودند و فرزند من محسن را کشتند و سقط نمودند و کوهر صدف مرا
تلف نمودند کو یا بخود من پاره جگر تو ای رسول خدا و نه کسی که گفتی در حق من که فاطمة بضعة منی الیست ازمن
دشفقت و فراق و منزلت و مصیبت که بمن رسید چنانست که بمن رسیده باشد ای پدر بزرگوار ترسید و نیکو
بمن چه کردند کسّر الضلعین منّی حتّی بقیت یا ابتی مقروحة علیک و علی الحسین و علی ولدی الحسن الحسین
ای پدر ظالمین استخوان پهلوی مرا شکستند تا اکنون با آن ضرب از دنیا رفتم با دل پر از غم و حسرت از مصیبت
تو و محسن و دو فرزندم حسن و حسین بعد از آن گفت ای پدر ای رسول خدا از همه این مصیبتها عظیم تر اکنون مرا از

کربسر بود

که پسر بزرگ در مدینه منع میکردند و من نمیگذاشتند که اشکهای دیده خود را در ماتم تو بریزم و گفتند ما را از بسیاری
گریه خود متأذی کردی تا آنکه چنان نباکذاشتند که هر وقت تو را بخاطر می آورم و میخواستم بر شما گریه کنم بسوی قبور
شهدا بیرون میرفتم و در آنجا آنقدر میخواستم بر تو میگریستم و با این حال که در آن میکردم تا حقتعالی مرا بتو ملحق ساخت
در آن مدت قلیله و از دنیا رحلت کردم و بخدمت تو رسیدم پس در آن حال رسول خدا از سخنان فاطمه
بیتاب گردید و ردای مطهر خود را برداشت و بنای ناله و زاری گذاشت و فرمود واکرباه لکربك یا فاطمة
الزهراء ای وای از اندوه و مصیبت تو ای فاطمه زهرا وابنتاه وا ثمرة فؤاداه ای وای از آنچه بتو رسید
ای دختر من وای میوه دل من وا حمزتاه وا علیاه وا حسناه وا حسیناه وا عباساه وا ابا طالباه قتلی
لدی بالغاضریات ولکن حضروه لیوث الغزوات و لا ملح کاشف الکربات کشته شد فرزند من حسین
در صحرای کربلا و شیران عرصه جنگ با جود عمش حمزه و عم دیگرش جعفر و باقی شجاعان از هاشم در نزد
او حاضر نبودند که او را یاری کنند و پدر بزرگوارش شیر بیشه بر نده کار حیدر کرار کشاینده کره جهاد
نیز در کربلا حاضر نبود که فرزند خود را از جنگ کوفیان و شامیان در آرد و دمار از روزگار ایشان برآرد
فکم من دم ذالک الیوم مسفوک و ستر علی حرمة الاسلام مهتوک چه خونهای بسیار که
در آن روز ریخته شد و چه پرده ها که بر حرمة اسلام بود در آن روز پاره شد و کم من شیبة بالقناء
مخضوبة و کم بیعة من النساء مسلوبة چه ریشها که در آن روز بخون خضاب شد و چه زنان با کرامت
و نسب که در آن روز برهنه و عریان شدند و ابنتی فاطمة الزهراء بین الاعداء مروعة و
عترتی بالاشجان مکروعة و دختر من فاطمه زهرا در میان دشمنان بفزع و مصیبت که فتار کی دید و اهل بیت
عترت من بآتش غم و اندوه گداخته و سوخته گشت و صغیر و کبیر ایشان را کشتند و طفلان شیر
خواره و جوانان ایشان را ذبح نمودند و زنان و حریم ایشان را از پرده عصمت بیرون آوردند و از حجاب عفت

تا هر که خواهد فیا سُحقًا لاولئک الاشقیاء و یا بُعدًا لاولاد الاکرمین آباءً پس دور باد رحمت خدا از آن اشقیاء و دور
باد رحمت خدا از آن اولاد زنا چگونه نظر خواهم کرد بسوی ایشان در روز قیامت و حال آنکه خونهای اهل بیت من از
شمشیرهای ایشان خواهد چکید یا چگونه خواهند دید حال خود را در وقتی که ندای بایشان رسد در روز قیامت
که ای اهل این موقف غُضّوا اَبصارَکُم بپوشید دیدهای خود را تا فاطمه دختر پیغمبر مختار بگذرد و عبور کند
پس فاطمه خواهد آمد و حال آنکه جامهای او بخون حسین رنگین بوده باشد و با او جامهٔ دیگر باشد که بزهر آلوده
باشد پس ناله کند و فریاد برآرد که یا اَبَتاه محمّد اَینَ مَسمومی و اَینَ مَذبوحی ای ابتاه محمد در کجا است
فرزند زهر نوشیدهٔ من و در کجا است فرزند سر بریده من و ما فعلتم بشبابی و شیوخی ای ستمکاران چه
کردید بجوانان من و پیران من و ما فعلتم ببناتی و اطفالی ای امتان بیحیا چه کردید با دختران من و
کودکان من و ما فعلتم باهل بیتی و عیالی ای امت جفاکار چه کردید با اهل بیت من و عیال من پس آن
ستمدیده صیحه بلند از دل دردمند برآرد و فریاد برکشد و گوید یا عَدلُ یا حَکیمُ اُحکُم بَینی و بَینَ
قاتِلِ وَلَدی ای پروردگار عادل حکیم حکم کن میان من و کشنده فرزند من پس گفته میشود از برای او که
ای فاطمه زهرا داخل بهشت شو آن مظلومه گوید لا اَدخُلُ الجَنّةَ حَتّی اَعلَمَ ما صُنِعَ بِوَلَدِی الحُسَینِ مِن بَعدی
داخل بهشت نمیشوم تا بدانم که بفرزند من حسین بعد از من چه کرده اند و چه ظلم بر او نموده اند پس بآن
معصومه گویند که اهل قیامت را نظر کن و ملاحظه کن تا حسین خود را ببینی پس آن معصومه بجانب
وجب نظر کند فرزند دلبند خود را می بیند که در صحرای محشر ایستاده و سر در بدن ندارد آن معصومه
که آنحضرت را با آن حالت می بیند بفریاد و فغان می آید و ناله بلند از دل مستمند برمیکشد و ملائکه با آن
حضرت بفریاد و ناله در می آیند و آن معصومه میگوید وا وَلَداه وا ثَمَرةَ فُؤاداه ای فرزند دلبند من
وای میوهٔ دل مستمند من وا حَرَّ قَلباه عَلی تِلکَ الاَجسادِ العاریةِ وَ الجُسومِ المُرَمَّلةِ ای وای

از سوزش

از سوزش قلب من بر آن جسدهای برهنه بر خاک طپیده و بدنهای ایشان بخون غلطیده وا حَسرَتاه عَلی
تِلکَ الاَعضاءِ المُقَطَّعةِ وا ویلا بر آن اعضای پاره پاره که بادهای صبا بر آنها میوزد و عقابها و کرکسها آنها را فانی می
سازد حضرت رسول گریه می کند و بعد هیچ کس نخواهد ماند در آن موقف الا آنکه از گریه فاطمه بگرید و در آید فرمود پس
در آن وقت حق تعالی حضرت امام حسین را در نیکوترین صورت متمثل گرداند پس با ظالمان خود خصمی نماید بعد از آن
حق تعالی امر میکند آن حضرت را بقتل جمیع دشمنان خود و همچنین علی و امام حسن و امام حسین و همچنین ذریهٔ ایشان
بعد از آن حق تعالی امر میکند آتشی را که نام او هبهب است و در آخر رسال بر افروخته باشند تا آنکه سیاه و تاریک شده
باشد پس آن آتش ایشان را تمام از عرصه محشر برخواهد چید و تمام را خواهد سوزانید و ایضاً یکی از محبان
و شیعیان که او وید را از جملهٔ تعزیه داران سید الشهدا بوده اند و انشاد قصاید و مراثی در مصیبت آنحضرت
مینموده در کتاب خود نقل کرده که من در اوایل شباب که هنوز بمرتبه بلوغ نرسیده بودم در مجالس و محافل
تعزیه سید الشهدا حاضر میشدم و استماع مصائب آنحضرت مینمودم و ماتم آنحضرت را [illegible] تا آنکه وقتی در خواب دیدم
در واقعه دیدم که گذارم به بوستانی افتاد در نهایت پاکیزگی و کمال نیکوئی که از دیدن آن دلشاد و مسرور
میشد و اندوه خاطر بر طرف میگردید و انواع درختان در آن بارگستان بنظر من در آمد که شاخهای آنها پر
از میوهای پاکیزه بود و من در آن بوستان بخوشحالی و فرحی میگشتم و میوهای او را بسیار دوست میداشتم و مرغان
خوش الحان بر شاخ درختان نغمه پرداز و مشغول خوانندگی و آبها در نهرهای آن روان بود در نهایت صفا
و خوش آیندگی و من در آن بوستان غافل از آنکه این کجا است و مرا حال چیست یا آنکه این بخواب که میبینم
می بینم بلکه از روی صحت و حقیقت بتماشای آن مشغولم و ملاحظهٔ آن مینمودم ناگاه زن زیبا روئی دیدم
که آفتاب از رخسار آن در حجاب بود و ماه از پرتو عارضش در عرق انفعال و حور و ولدان جنان از جمله خدمتکاران
او محسوب بودند دیدم آن زن جامهٔ خون آلوده در دست دارد و آن را میشوید و مانند دلسوختگان آه سرد

از جگر بر میکشید و باسمان نقل میکرد و اشک او چون سیل بر صورت او روان بود و شنیدم که با خداوند جلیل استغاثه میکند
و از سوز سینه خود بحق تعالی شکایت می نماید پس آبها دیدم که چون خون تازه در میان آن نهرها جاری شد من با خود
گفتم اگر این ضعیفه ترا ببیند که درین بوستان کار تو چگونه میشود خصوصا اگر او صاحب این بوستان باشد و سگ او
او باشد پس رفتم و در سایه درختی پنهان شدم و خود را از دختی نمودم ناگاه دیدم که آن زن میگوید لِمَ لا اَسْتَمِیتُ
لَهُمْ یا قَلْبُ عَسَاهُمْ نَاعِمُوکَ بِمَاءِ الْمَاءِ وَ مَنَعُوکَ نَیْلَ ذَلِکَ وَ مَنَعُوکَ ای فرزند دلبند چرا تو حسب و نسب خود را
از برای ایشان بیان نکردی تا ترا بشناسند شاید ایشان ترا نشناختند و از آب منع کردند و ترا بقتل آوردند
و هنگامی که آن زن این سخن را تمام کرد ناگاه کسی در جواب گفت یا اُمّاهُ اَتْرُکُ سُنَّةَ جَدِّی رَسُولِ اللّهِ وَ الْاَنْبِیاءِ
مِنْ قَبْلِهِ ای مادر آیا سنت و طریقه جد خود رسول خدا و انبیای پیش از او را ترک میکردم که همه ایشان خبر میدادم
امتان خود را بحسب و نسب و اسم و لقب خود خبر میدادند که بر جمیع دین ارسال شده اند و از برای چه مبعوث
گردیده اند آن شخص که بدو من نگاه کردم به بینم که این چه کس بود که این کلمات میفرمود ناگاه جوانی را دیدم که
در برابر آن زن در جانب شرقی آن بوستان ایستاده و جبه خزی در بر دارد و خون بر حلق مبارکش منجمد
گشته و خشک گردیده و محاسن شریفش بخون خضاب است و میگوید بایشان گفتم که ای قوم جد من محمد مصطفی
و پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهراست و جده من خدیجه کبراست و برادرم حسن مجتبی است ایشان
کلام مرا نشنیدند و در قدر و منزلت من تفکر ننمودند و مرا کشتند و مرتبه و مقام مرا کوچک شمردند و حَسْبُهُمْ اَبْنَا
بِنْتِ نَبِیِّهِمْ عَظِیْمَا و بستم اسبان خود استخوانهای مرا خورد کردند من چون این کلمات را شنیدم موهای بر تنم
راست شد و وحشت کردم و گفتم کاش این زن جگر سوخته و این جوان مظلوم را می شناختم چون آن زن نزدیک
تر بود من از روی حسرت و اندوه نزدیک او رفتم و سلام کردم جواب سلام مرا باز داد گفتم سؤال میکنم از تو
بحق خدا که بگوئی تو کیستی و این جوان کیست آن زن بگریه در آمد و فرمود منم دختر نبیت و بزرگ این امت فاطمه

زهرا و این

زهرا و این جوان فرزند من حسین است که اشقیای امت بعد از ما او را بقتل آوردند و چون ما نبودیم و او را تنها یافتند
و او را کشتند قَتَلُوهُ بِطَفِّ کَرْبَلا مَسْلُوبَ الْاِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ مِنْ وَرِعِ الْخَاتَمِ وَ الْحِذَاءِ کشتند او را در صحرای
کربلا و عمامه و ردای او را بردند و خاتم او و نعلین او را بردند حضرت فاطمه این کلمات جانسوز را بگفت و صدای
خود را بگریه بلند کرد و ناله برآورد که ناگاه از میان درختان زنان بسیار مانند قرص ماه بیرون آمدند و بجانب
فاطمه متوجه گردیدند بعضی جامه های ایشان دریده بود و بعضی سر ایشان برهنه بود و بعضی پاهای ایشان برهنه
بود و همگی سیه پوش آورده و نوحه و از جوش گریه و ناله شور و غلغله عجیبی برپا شد من بتعجیل تحیت زهرا نمودم
و عرض کردم ای سیده من این زنان مو پریشان و دیده گریان کیانند و از کدام دودمانند فرمود این زنان اهل بیت
حسین اند ام کلثوم و سکینه و رقیه و رباب و شاه زنان که بر حسین میگریند پس من بگریه در آمدم و گفتم ای
سیده من پدر من بجهت فرزند بزرگوار تو امام حسین مرثیه میگفت حالا که وفات کرده است حال چگونه است
زیرا در قصر او مجاوری قصرهای ماست پس من بعضی از گفتهای او را خواندم پس گفتم ای سیده من بر نیز خواهم
کرد در حضور من مراثی شاه جزی بگویم اما نمیتوانم دیدم فاطمه زهرا فرمود بگو و این اشعار را تلقین من کرد بیت
النَّبِیُّ رَسُولُ اللّهِ فَاطِمَةُ بَکَتْ عَلَی وَاحُسَیْنَاهُ آهٍ وَ وَا لَهَفَ دختر رسول خدا فاطمه زهرا در مصیبت فرزند
خود گریانست و میگوید وای از مصیبت حسین آه و اویلا از واقعه فرزند دلبند من رَبَّیْتُهُ وَ هَجَرْتُ نَفْسِی
سَاهِرَةً فَمَاعَ عَنِّی وَ حَلَّ الثَّاوِی فِی کَبِدٍ حسین خود را تربیت کردم و بجهت پرستاری او شبها بروز آوردم
و عاقبت از دست من او را کشتند و آتش حسرت در دل من گذاشتند لَمْ اَدْرِ شِمْراً بِحَدِّ السَّیْفِ ذَبَحَهُ
بِحَدِّهِ بِاَرْضِ الطُّفُوفِ عَلَی الرَّمْضَاءِ فِی کَمَدٍ من حسین خود را تربیت کردم و نمیدانستم که آخر کار شمر
بلا کردار او را با دم شمشیر ذبح خواهد کرد و در صحرای کربلا بدن مبارک او را با دم شمشیر ذبح خواهد کرد
و در صحرای کربلا بدن مبارک او را بر روی ریگهای گرم خواهد انداخت حُسَیْنُ شَاقَتْ عَلَیْکَ الْاَنْفُسُ

بحقها جئت الی کربلا للذبح یا ستندف ای بزرگ ای امام حسین تمام روی زمین در بر تو تنگ گردیده بود در بسوی
کربلا آمدی از جهة ذبح کرسی تو را از تن جدا نماید ای سند من و محل اعتقاد من یا ابنی کان شمر الرجس یذبحنی
و یترک الستلحیا ذاک مقتصدی ایکاش شمر لعین مرا ذبح مینمود و فرزند مرا زنده میگذاشت این غایت
مراد و مقصود من بود **مطلب در کیفیت شهادت و کلها از رسالت شهید حضرت پیغمبر و قرة عین حسین تشنه**
جگر حضرت علی اکبر واو جوانی بود در غایت حسن و جمال و شوکت و جلال روی روشن تر از ماه و موی چون
مشک و سیاه رخساری چون آفتاب تابان و قامتی چون سرو روان و در حسب و نسب ممتاز امثال و اقران جد بزرگوارش
رسول خدا و سید انبیا و جد دیگرش علی مرتضی سید اوصیا و جده اش فاطمه زهرا سیدة نسا و پدر بزرگوارش
سید الشهدا و مادرش لیلی دختر مرة ثقفی در مجلدات تواریخ مسطور است که معاویه علیه الهاویه گفت کیست
سزاوارتر باین امر که امامت و خلافت باشد گفتند تو گفت نه اولی ترین مردمان باین امر علی ابن الحسین است
بنت علی است که جد او رسول خداست و در او است شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و او ثقفی است مجملا
آن شاهزاده دوران از هر جهت بی عدیل زمان بود در توصیف او همین بس که در صورت و سیرت و شکل
و شمایل و رفتار و گفتار شباهت بسیار به جد بزرگوار خود احمد مختار داشت و چنانچه یوسف صدیق علی
نبینا و علیه السلام حسن صورت از جدش اسحق بوراثت گرفته بود علی اکبر نیز صباحت منظر از جد امجدش
حضرت پیغمبر بوراثت باو رسیده بود و چنانچه یعقوب بوی جد خود را از یوسف می شنید و بفرزندان
خود میگفت مرا معذور دارید در محبت یوسف که از این پیراهن بوی پدر و جدم می شنوم حضرت امام حسین
نیز از فرزند خود علی اکبر استشمام جد خودی نمود و در فراق جد بزرگوار خود را بمشاهده رخسار علی اکبر
تسلی میداد مرویست که هر گاه شوق لقای سید عالم بر اهل مدینه غالب می شد می آمدند و در روی
علی اکبر نظر میکردند و چون شوق استماع کلام سید الانام بر ایشان غلبه می نمود سخن شکر نثار آن

شاهزاده

شاهزاده عالیمقدار را می شنیدند و چنانچه ساره جده حضرت یوسف را حقتعالی بصورت حور العین آفریده
بود جده حضرت علی اکبر جناب فاطمه زهرا علیها السلام نیز بصورت حور العین و حورای انسیه بود و جناب علی اکبر
در روزی که بدرجه شهادت رسید هیجده سال از عمر شریف او گذشته بود و در اسم و کنیت با جدش امیر
مؤمنان موافق بود که اسم عالی او علی و کنیت او ابو الحسن است و او علی اصغر است و شهرت بعلی اکبر و در بحار
الانوار مذکور است که یزید پلید بعلی ابن الحسین گفت که نامیده از پدرت که اسم گذاشته است علی و علی
یعنی فرزندان خود را علی نام کرد حضرت در جواب فرمود که پدرم امام حسین پدر خود را دوست میداشت از آن
جهة باسم آنحضرت نام کرد و چند مرتبه باسم آنحضرت نام گذاشت ای برادران حضرت علی اکبر همین در نام تنها با جدش خود
موافق نبود بلکه چنانچه در محراب عبادت بشمشیر ابن ملجم فرق مطهر جد بزرگوارش شکافتند فرق علی اکبر را نیز در کربلا
معرکه کربلا بضربت منقذ بن مرة عبدی شکافته شد در دشت کربلا از ستمکاری یزید آخر علی
اکبر لب تشنه شد شهید واحسرتا که آن گل نورسته شباب با نازکی شکافته در خاک و خون طپید
روی چه گل شکفته و فرق شکافته ارثی است کز جد گرامی باو رسید چون آفتاب دید رخش ز خون
خضاب ماه روی در عقب تیغ خونین برخ کشید آه کیفیت شهادت او چنانست که چون همه یاران و یاوران
و برادران و برادرزادگان حضرت امام حسین از جام سعادت شربت شهادت نوشیدند و بتیغ اعدا
و نیزه جفا کشته گردیدند و در خاک و خون غلطیدند و چمن کربلا از بدنهای مزین شهدا پر از
لاله و نسرین در آن عرصه ابتلا از خون قربانیان کعبه وفا چون وادی منا رنگین گردید و لکن بجهة شهسوار
عرصه جلال و نور دیده رسول ذی الجلال و غریب بیابان کربلا و مظلوم اهل جور و جفا نه یاری ماند و نه مددکاری
و نه لشکری و نه علمداری نمانده بغیر از پرده گیان و زنان و طفلان و امام زین العابدین و علی اکبر و علی اصغر
کسی دیگر در خدمت آن سرور نبود که در هواداری آن مظلوم غریب کوشد و در یاری آن امام شهید

ممات نوشد   آه از دمی که عرصهٔ میدان کربلا   شد خالی از سپاه سلیمان کربلا   افتاد در محافل روحانیان خروش
تنها بجا بماند سید و سلطان کربلا   در آن حال آن امام غریب از طرفی هجوم عام اهل و شماتت فرقه بیحیا را میدید و از
جانبی بدنهای برادران و برادرزادگان را ملاحظه مینمود که بر خاک افتاده خصوصاً قاسم تازه داماد و علمدار خود حضرت
عباس که آن با اعضای سراپا مجروح و خورد گشته بر خاک طپیده و با دستهای بریده در خون غلطیده و با این همه
مصیبت صدای زاری کودکان و نالهٔ اهل بیت عصمت بگوش آنحضرت میرسید و غریبی و تنهائی خود را میدید
دیگر طاقت بر او طاق گشت و اراده کرد که قدم در میدان گذارد و جان مبارک خود را در بازد و خود را از آلام ایام
فارغ سازد و سپس صلاح حرب بر خود راست کرده و خواست که بمیدان رود که شبیه حضرت پیغمبر نور دیدهٔ آن
سرور حضرت علی اکبر چون پدر را عازم جدال دید بخدمت آنحضرت آمد و در دست و پای پدر افتاد و عرض کرد
ای پدر رحم کن مباد که من یکساعت پس از تو در جهان بمانم و روا مدار که تو کشته شوی و مرا در میان این ظالمان بگذاری
خواهم اجازت که بعون الله   جان بسپارم بره تو بنده وار   کشته ام از غم دوران بد تنگ   رفته ام از غصه یاران زکار
بی تو نخواهم نفس زندگی   نیست دمی بیتو مرا قرار   ای پدر چندان توقف کن که من نیز جان در قدم مبارکت
در بازم و چهره بخون خویش رنگین سازم   چاکری باید فرستادن بدفع این عدو   چون تو شاهی کی معارض
با چنین اعدا شود   چون پرده گیان حرم نوبت کلام علی اکبر را شنیدند و ارادهٔ او را فهمیدند مادر و عمه او
خواهران از خیمها بیرون دویدند و در دست و پای علی اکبر افتادند و شیون و فغان برکشیدند که ای علی اکبر
ما را طاقت شهادت تو نیست و ترا کشته نمیتوانیم دید بر ما رحم کن و خود را در معرکه حرب مینداز و ما را از دیدار خود
محروم مساز   جهان روشن بماه و آفتابست   جهان ما بدیدار تو روشن   و آن بیکسان در زبان
در منع علی اکبر از جهاد سعی و مبالغه زیاد نمودند و حضرت امام حسین نیز او را رخصت نمیداد   آه ای برادران
چون برادران یوسف صدیق علی نبینا و آله تمهید بر قتل یوسف نمودند که او را با خود بصحرا برند و بقتل رسانند

و با در چاه

و با در چاه و بیابان افکنند بنزد یعقوب آمدند و اظهار کردند که یوسف را رخصت ده که با ما تماشای صحرا بیاید
یعقوب قبول نکرد و گفت میترسم شما از و غافل شوید و او را گرگ بخورد   از آن ترسم که غافل بنشینید
ز غفلت صورت حالش نه بینید   دریغ در سینه دشت محنت انگیز   کهن گرگی بر و دندان کند تیز   چون
ایشان مأیوس شدند نزد یوسف آمدند و از انواع بازیها و تماشای سبزه و صحرا شمه با او در میان آوردند
و او را مایل نمودند که بصحرا آید یوسف برخاست و نزد پدر خود یعقوب آمد و التماس نمود که او را رخصت دهد
که با برادران بصحرا رود ای برادران بر یعقوب دشوار و گران بود که یوسف یکروزی از نظر او دور شود و
بصحرا رود بر اسم بازی و تیراندازی قیام نماید آیا چگونه بود حال حضرت امام حسین علیه السلام که میخواست فرزند
یوسف جمال عدیم المثال آن یعقوب کنعان محنت کده کربلا قدم در محاربه اشرار گذارد و به حرب جنیفانی
هزار گرگان خونخوار رود و قد سرو آسای او به تیغ جفا از پا در آید و روی ماه آن شبیه پیغمبر بخاک
آلوده و موی چون عنبرش بخون آغشته گردد   داند پدری داغ دل آن شه دین   کز دیده خود چون او
پسر بصد دور زمانه   ای اکبر تو را از غم آن شاه خبر نیست   احوال دل سوخته را سوخته داند   مهلا علی اکبر
زاری و تضرع مینمود که پدر بزرگوار او را بمیدان کارزار رخصت فرماید و سوگندهای عظیم بآنحضرت میداد
که او را اجازت دهد و بزبان حال میگفت   من ایستاده بجان تشنه شهادت خویش   ترحمی که دیگر تاب انتظارم
نیست   و آن شاهزادهٔ والاتبار در تحصیل اذن جهاد از پدر بزرگوار سعی زیاد نمود و قطرات اشک از چشم
دیده میگشاد و گویا بزبان حال میگفت ای پدر   تو آفتاب فلک دینی و من ستاره صبح   یقینم و ستاره قبل
ز آفتاب جلوه کند و بعرصه فلک در آید من نیز باید که پیش از حضرت تو قدم در میدان گذارم و مرکب خود را بجولان
در آرم   شها ستاره صبحم من و ستاره صبح   همیشه پیشرو آفتاب میباشد   و چون حضرت امام حسین زاری
و زاری او را دید ناچار او را اجازت داد و خود را بشهادت او راضی نمود و رضا داد و آنسرور شهادت علی اکبر را

جان دادن او کمتر نبود و ماری عظیم و سیر جسیم از آن امام مظلوم در راه رضای خداوند کریم بظهور رسید
که چون یعقوب میل یوسف بتماشای صحرا مشاهده کرد دل بر الم هجران نهاد و بقضای الهی تن در داد و امر نمود
تا سر و تن یوسف را بشستند و موی دلجوی او را بشانه مطرا کردانیدند و پیراهن ابراهیم خلیل را در بر او کرد
از پشم سفید در وی پوشانید و عمامه جدش اسحق نبی بر سر او گذاشت و کمر اسحق نبی را بر میان او بست و ردای
شیث بر دوش همایونش افکند و نعلین آدم صفی در قدم با قدومش نهاد و عصائی که جبرئیل از بهشت
آورده بود بدست او داد و او را با برادران روانه کرد و گفت بروید نزد شجرة الوداع توقف کنید ایشان رفتند
و یعقوب از عقب ایشان رفت و یوسف خود را در بر کشید و می بوسید و او را وصیت میفرمود و وداع می نمود
اما حضرت امام حسین چون دل بر شهادت علی اکبر نهاد و خواست او را بمیدان کارزار و محاربه کرکان خونخوار
نماید بدست مبارک جامه رزم پوشانید و زره و جوشن بر او راست کرد و کمر ادیم که از حضرت امیر مؤمنان
بمیراث داشت بر کمر مبارک او بست و مغفر فولاد ... بر فرق بالوفتش نهاد و بر اسب عقابش سوار کرد و کلاه خود
بر فرق مبارکش نهاد   سپر بدپشت وی افکند سرور آزاده   کمر که بود ز بازش کننده خیبر   بدو بست بر کمر حضرت
علی اکبر   برای مغفر او مهر و مه مستعفا شد   زره ز حلقه چشم ملک مهیا شد   نه دست خویش بعینه شود پدید پر
بکردنش چه شهیدان ز نرم فکند کفن   دو ... دین محمد از آن گرفت رواج   که خود محمد و اسبش براق و دل معراج
و منقولست که حضرت یوسف خواهری داشت دنیا نام در آن ساعت که برادران او بتماشا میرفتند
او خوابیده بود در خواب دید که یازده کرک یوسف را از کنار پدر ربوده اند از وحشت از خواب بیدار شد
و پرسید که یوسف کجاست گفتند با برادران بصحرا رفت گفت پدر و او را مرخص کرد گفتند بلی دختر گفت
آه و اویلا که زمانه بیوفا و روزگار پر جفا مارا بفراق یوسف گرفتار ساخت و بتعجیل تمام آمد و با ایشان رسید
پدرش را دید که با یوسف در سخن هست آمد و در پای یوسف افتاد و مقنعه از سر خود بر داشت و در کردن

افکند

افکند خویش را سایه صفت بر قدمش انداخت بفغان حزن دل از جوی مژه جاری ساخت گفت ای یوسف مه طلعت
نیکو منظر باز کو این چه هوا است که داری بر سر وگفت ای برادر جان نگذار که من یکی از کنیزان توام مرا نیز همراه خود
ببر تا هرجا که منزل کنی من خاشاک آن زمین را بمژگان بروبم و چون آب بنوشی من برای خواسته هر دو دست بر زمین
دارم و اگر بخوابید و اگر خواهید طعام بخورید من حاضر تمام ای خورشید فلک خوبی وای کوهر صدف یعقوبی اگر مرا همراه خود
نبری لا اقل اندکی تامل کن و بآب زدودی دل این عاجزه را باد ده میاور   گفت ای یوسف مه طلعت خورشید لقا
بر من عاجزه بیچاره ترحم فرما   مکن ای نور بصر عزم سفر از نظرم   رحم کن بر دل غمدیده و چشمان ترم   یوسف را سخنان
خواهر بگریه درآورد و یعقوب از جانبی میگریست و یوسف از طرفی اشک میبارید و دنیا از گوشه محنت نالید در آن
محل درهای آسمان را باز کرده بودند و حوران ایستاده تعجب می‌نمودند و مقربان در جوش و روحانیان در خروش
بودند اما در صحرای کربلا چون علی اکبر والاکهر مسلح و مکمل بر مرکب سوار شد و عزم میدان نمود مادر غمدیده‌اش
لیلی و خواهرانش فاطمه و سکینه از رکاب و عنانش آویختند و بجای آب خون از دیده‌ها ریختند و صدای
گریه و زاری بر اوج آسمان رسانیدند   هجوم اهل حرم شد بدور آن مولا   بگوش چرخ رسانند بانگ واعلیا
گرفت مادر مسکین بناله دامن او   دو دست خواهر کبری فکند کردن او   گرفت خواهر کوچک عنان توسن او
برنگ ماتمیان گریه نمود کردن را   چون حضرت امام حسین ملاحظه نمود که آن عزیزان گریبان گیر حضرت علی اکبر را
در میان گرفته‌اند فریاد بر آورده دست از وی بردارید که عازم سفر آخرت گردیده و روح بجانب روضات جنان پرواز
در آمده   شاه مظلوم جگر تشنه چو آن حالت دید   گفت ای غمزدگان دست از او بردارید   که سوی دار بقا رخت
سفر بربسته است   رشته ماندن این دار فنا بگسسته است   پس علی اکبر والاکهر بجانب میدان روانه
شد اما در آن حال پدر بزرگوارش بچه حال بود منقولست که امام غریب در آن حال اشک از دیده بیارک
روان کرد و انگشت سبابه خود را بجانب آسمان بلند کرد و فرمود اَللّهُمَّ اشْهَدْ عَلَی هؤُلاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ

برزَ اِلَیهِم غُلامٌ اَشبَهُ النّاسِ خَلقاً وَخُلقاً وَمَنطِقاً بِرَسُولِکَ عَلَیهِ السَّلام خداوندا تو گواه باش بجنگ این قوم که فرزند
حضرت رسالت و شبیه ترین مردم در گفتار و صورت و سیرت بآنحضرت بسوی ایشان میرود و هرگاه مشتاق لقای پیغمبر
تو میشدیم بسوی جمال او نظر میکردیم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان منع کن و ایشان را پراکنده گردان و والیان را
از ایشان راضی مگردان که ایشان ما را طلبیدند که یاری کنند و شمشیر کین برروی ما کشیدند پس آنحضرت بانگ برعمر
سعد زد که مالک قطع الله رحمک و لا بارک الله لک فی امرک چه میخواهی از ما ای بدترین اشقیا خدا رحم ترا
قطع کند و هیچ کار ترا بر تو مبارک نگرداند و بعد از من بر تو مسلط گرداند کسی را که در میان رخت خواب ترا ذبح کند
چنانچه رحم مرا قطع کردی و قرابت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در حق من رعایت نکردی پس باواز بلند آیه اِنَّ
الله اصطفی آدم و نوحاً الا تا آخر که در شان اهل بیت نازل شده است تلاوة نمود پس حضرت علی اکبر با قدی
مانند شمشاد و قامتی چون سرو آزاد روی چون قمر و گیسوی چون مشک و عنبر بجانب میدان خرامان و دلهای
اهلبیت از مفارقتش طپان و دیدهای ایشان از عقبش بخون آب پاشان و خاطر پدر بزرگوارش شکسته و
پریشان و در اعمال بارکش چون دیده مشتاق گریان حضرت شهزاده چه بود از نظر می شد جمعی زپیش
لشکر شاه شهیدان زغم بعد خویش خون جگر کرده روان از بصر وآن شاهزاده عدیم المثال چهار گیسوی مشکبوی
تافته و بافته بجعد مسلسل معطر داشت که دو از پیش می افکند و دو از پس می انداخت سوار بود خرامان و میکشید
بدوش ... ذات ... انش ملک تشنه که گردی ز راه او خیزد برو بخیل کشد درچشم
رضوانش تمام در پیش افتاده اهل بیت نبی همه سوسن ولی دستشان بدامانش هر یک بیک از پی یگانه
خود نظر کنان و روان خون دل زمژگانش و آن شاهزاده والاتبار و امامزاده عالیمقدار مانند خورشید تابان
از افق میدان طالع گردید و عرصه نبرد بنور جمال مبارک خود منور گردانید و انوار جبین مبینش تا عرش برین
تافت و بهمین دشت ستم از لمعه رخسارش ضیا یافت کوفیان و شامیان نگاه میکردند چه دیدند مهر جمال در عرصه جلال

بحیدین کرکشد

پدید گشته و ماه برج کمال برمرکب نور نشسته و طالع گردیده بدری عیان مبرکه و عاری از کلف چون آن میغ
درخشنده اش بکف دریای نور گرده بمیدان کین طرار وز طلعتش جهان شده روشن زهر طرف هم صورتش
چه صورت نیکوی مصطفی هم صولتش چه صولت شاهنشه نجف لیکن فراق باب از وبوده آب و رنگ
مانند گوهری که جدا افتد از صدف چون آن اشقیا آن سیرت و صورت زیبا دیدند تمام متحیر گردیدند
زمانه دفتر اوصاف حسن یوسف را زشرم روش بر و دو بچاه کنعان ریخت آن قوم از عمر سعد سؤال
کردند که این پسر کیست که تو ما را بحرب وی میفرستی عمر سعد در نگریست علی اکبر را بر اسب عقاب سوار دید
گفت این پسر بزرگ حسین است که در شکل و شمایل بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله شباهت دارد یگانه
گوهر دریای خافقین است این بزرگتر خلف اشرف حسین است این کمال وی سبق از روی مه ببرد بدر
جمالش انکه بود ز آفتاب روشنتر عزیز که چاک دل سبع زخم کاری اوست شجاعت اسد الله یادگاری
اوست القصه علی اکبر با قامت چون سرو روان و طلعتی افروخته تر از گل ارغوان مرکب در عرصه میدان
بجولان در آورده و سیر بود اَنَا عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ بنِ عَلِیّ مِن عُصبَةٍ جَدُّ اَبِیهِ النَّبِیّ منم علی پسر حسین بن علی
ومن از جماعتی ام که جد پدر ایشان پیغمبر خداست وَاللهِ لایَحکُمُ فِینَا ابنُ الدَّعِیّ اَطعَنُکُم بِالرُّمحِ حَتّی
یَنثَنِی قسم بخدا که حکم نمی تواند کرد در ما فرزند ولد الزنا و چندان طعن نیزه بر شما بزنم که نیزه
من دو تا شود اَضرِبُکُم بِالسَّیفِ اَحمِی عَن اَبِی ضَربَ غُلامٍ هاشِمِیٍّ عَلَوِیّ در حمایت بزرگوار شمشیر بر شما
بزنم شمشیر زدن پسر هاشمی از اولاد علی گفت منم که چه تیغ مصاف صاف کنم آینه دین ز زنگ گفت
منم اگر رخ خاک را میکنم از خون عدو لاله رنگ همت کند که مدد وهم همی دامن معرکه برآرم بجنگ و
چندان که مبارز طلبید کسی جرأت محاربه او ننمود آن شیر بیشه هیجا و فرزند شیر بچه شیر خدا تیغ از نیام
برکشید آن روباه صفتان را طعمه شمشیر خود کرد و بهر طرف که رو میکرد گروهی را بر خاک هلاک می افکند

و دیگر جانب که متوجه می شد از کشته پشته بلند میکرد و آن شهزاده شجاعت پیشه ستوده خصال در عرصه جدال
جمعی کثیر بر خاک هلاک انداخت و روانه جهنم ساخت   بر خاک همچو برگ خزان دید بیحق   از باد حمله اش سر خصم
نابکار   و چندان از آن اشقیا بقتل رسانید که آن قوم با وجود بسیاری خود بناله و افغان در آمدند و بروایت
معتبر آن شاهزاده با لب تشنه و جگر تفسیده صد و هفتاد از آن گروه بد اختر روانه سقر ساخت و چون تشنگی بر او
غلبه کرد بخدمت پدر بزرگوار خود برگشت و جراحت بسیار باو رسیده بود   فصل در آمدن علی اکبر بخدمت
پدر بار دوم و رفتن بجهاد   و در کتاب بحار الانوار مسطور است که در بعضی مؤلفات اصحاب ما از ابن عباس
روایت شده که گفت چون در جنگ صفین بودیم علی علیه السلام پسر خود محمد ابن الحنفیه را طلبید و فرمود
ای فرزند حمله کن بر میمنه لشکر معاویه محمد حنفیه بر میمنه لشکر شقاوت اثر حمله کرد و ایشان را متفرق
ساخت و منهزم نمود بعد از آن با بدن مجروح بخدمت پدر بزرگوار خود آمد و گفت یا ابتاه العطش العطش
حضرت امیر المؤمنین بسوی فرزند خود آمد و جرعه آب باو داد بعد از آن باقی آب را در میان زره و بدن او ریخت
راوی گوید قسم بخدا که دیدم خون بسته را که از حلقه‌های زره او بیرون آمد پس او را ساعتی مهلت داد بعد از آن فرمود
یا بنی ای فرزند حمله کن بر میسره حمله کرد و آن شیر بچه شیر خدا آن اشقیا را متفرق ساخت بعد از آن بخدمت
پدر عالیمقدار خود آمد و جراحتهای بسیار باو رسیده بود و میگفت الماء الماء یا ابتاه ای پدر بزرگوار تشنه‌ام
مرا آب ده پس حضرت امیر جرعه آب باو داد و باقی آن را میان زره و بدن او ریخت بعد از آن فرمود یا بنی
ای فرزند بر قلب لشکر معاویه حمله کن پس محمد حنفیه بر قلب لشکر تاخت و ایشان را متفرق ساخت و چندین
سوار از آن اشرار را بقتل رسانید و بعد از آن بخدمت پدر بزرگوار خود آمد و گریه میکرد و جراحات
بسیار باو رسیده و او را گران کرده بود پس حضرت بسوی او آمد و میان دو دیده او را بوسید و فرمود فدای
تو گردد پدرت فدای تو باد قسم بخدا که مرا مسرور گردانیدی ای فرزند باین جهادی که در پیش روی من
کردی

کردی پس چه چیز ترا بگریه آورد و باعث گریه تو چیست آیا از جهت خوشحالی گریه میکنی یا از دوری جزع محمد گفت ای
پدر بزرگوار چگونه گریه نکنم و حال آنکه سه مرتبه مرا در معرکه مرگ در آوردی پس حق تعالی مرا سالم داشت
و اینک من مجروحم چنانچه می بینی و هر زمان که بخدمت تو مراجعت میکردم که یکساعت مرا از حرب مهلت دهی
مهلت نمیدادی و اینها برادران من حسن و حسین اند که اصلا ایشان را امر بحرب نمیفرمائی و بجنگ نمیفرستی
حضرت امیر برخاست و روی محمد حنفیه را بوسید و باو گفت ای فرزند تو پسر منی و اینها پسران رسول
خدایند پس آیا ایشان را از قتل باز ندارم و از کشته شدن محافظت نکنم محمد حنفیه گفت بلی چنین است
گردم فدای ای پدر خدا مرا فدای تو و فدای ایشان گرداند از جهت بدی   آه و اویلا چون علی اکبر نامدار در معرکه
کربلا جمعی کثیر از اشقیا بر خاک انداخت و جراحات بسیار بوی رسید با بدن مجروح و با لب تشنه و جگر
مجروح بخدمت پدر آمد گفت ابه العطش قد قتلني ای پدر بزرگوار از تشنگی بجان آمدم و بهلاکت
رسیده‌ام و ثقل الحدید اجهدنی و سنگینی آهن و اسلحه مرا بتعب انداخته فهل الی شربة من الماء
سبیل اتقوی بها علی الاعداء پس آیا بشربتی آبی راه توان برد و ممکن است که جرعه از آب بکام من
دلکباب برسد تا اگر بر قتل دشمنان توانائی یابم و دمار از روزگار ایشان برآرم   گفت اگر جرعه
آبی بکف خویش آرم   تن تنها صف این قوم زجا بردارم   لیک چون تشنه لبی کشته بمن زنده آید دیدم
عاجز شده از داشتن تیغ و سپر   حضرت امام حسین که آن حالت بر جگر گوشه خود دید و آن کلمات جانسوز
فرزند دلبند خود را شنید سیلاب اشک از دیده باریده فرمود ای فرزند ارجمند سعادتمند بر محمد مصطفی
و علی مرتضی و پدر تو دشوار است که ایشان را بخوانی و ترا اجابت نکنند و بدا ایشان استغاثه کنی
و بفریاد تو نرسند و ترا باین حال به بینند و شربتی آبی بتو نتوانند چشانید ای فرزند زبان خود را بیار
پس زبان جگر گوشه خود را در دهان معجز نشان خود گذاشت و مکید و انگشتر خود را باو داد و فرمود آن را

دردهان خود بگیرد که بجنگ دشمنان برود که بابن زودی از دست جد بزرگوارت شربتی از حوض کوثر خواهی نوشید
که هرگز بعد از آن تشنه نخواهی شد پس آن یادگار احمد مختار و فرزند زاده حیدر کرار بسوی میدان قتال و معرکه
جدال برگردید و میفرمود اَلْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ وَاللهِ رَبِّ الْعَرْشِ
لَا نُفَارِقُ جُمُوعَكُمْ أَوْ تُغْمَدَ الْبَوَارِقُ یعنی به تحقیق که ظاهر شد از جهت حرب حقیقتها و بعد از حرب صدقها
پیدا خواهد شد قسم بخدا و بخداوند عرش که از شما مفارقت نمیکنم و دست از شما بر نمیداریم و شمشیرهای خود را
در غلاف نمیکنیم تا خون شما را نریزیم پس مبارز طلبید و چند نفر از مبارزان و شجاعان بمیدان آن امامزاده
رفیع الشان آمدند علی اکبر ایشان را برخاک هلاک انداخت و روانه سقر ساخت و بروایتی خود را بر
قلب لشکر اعدا زد و شصت نفر از آن گروه بد سیر را بدرکات اسفل نار فرستاد مرویست که چون ابن سعد
محکم بن طفیل را با ابن نوفل طلبید و هر یکی را هزار سوار داد و ایشان را بحرب علی اکبر فرستاد و ایشان را
اذکر داه (?) بر علی اکبر حمله کردند شاهزاده بیک حمله آن دو هزار سوار را بر هم زده تا قلب لشکر دوانید و
مانند شیر گرسنه که در رمه افتد میزد و میکشت تا شور در لشکریان افتاد آن سبط شیر حق
بسوی آن سگان چه تاخت چون روبهان پیش گرفتند انهزام وان کوه پیکان از آن سلاح بگهر (?)
بر تن طهماک (?) بخت ز تیغ گهر نظام پس بار دیگر برگردید و بخدمت پدر بزرگوار خود آمد و فریاد العطش
برداشت و از تشنگی بنالید حضرت امام حسین ع فرمود که ای جان پدر غم مخور که دم بدم از حوض کوثر
آب خواهی خورد علی اکبر از این مژده دلشاد گشته بار دیگر باز گردید و بیکبار لشکر اشرار از
یمین و یسار بر وی حمله کردند و زخم بسیار بر بدن مطهر او زدند و در آخر کار منقذ ابن مره عبدی
ناپکار ضربتی بر فرق مبارک آن شاهزاده والا تبار زد که بر زمین افتاد آمد بفرق شاه یکی ضربتی گران
گفتی بنای کون و مکان یافت انهدام گفتا جهان که ریخت مگر شد فلک زهم گفتا فلک که گرد قیامت

مگر قیام

١٧٩

مگر قیام و اشقیای دیگر نیز شمشیرهای خود منش (?) بتیغهای بسیار بر وی زدند و آن معصوم زاده والاجاه بر گردن
اسب چسپیده و اسب او را بمیان لشکر مخالفان برد و هر کس میرسید ضربتی بر وی میزد تا بدن مبارک او را بتیغها
جفا پاره پاره کردند و آخر الامر اسب او را بجانبی بیرون برد که نه لشکرگاه امام حسین ع بود و چون قدری راه برفت
علی اکبر بر زمین افتاد بجای آغوش پدر تن چاک چاک بر دامن خاک نهاد زبادهٔ حسین علی تا ز زین
فتاده گفتی که آفتاب مگر بر زمین فتاد عرش برین بناله بر آمد که آه آه آخر بخاک عیسی گردون نشین فتاد
در آن حال لشکر عمر سعد حضرت علی اکبر را در میان گرفته بودند و رخسار مبارک او را بضرب تیغهای جفا پاره پاره
مینمودند آن شاهزاده از نظر امام حسین ع غایب شد آن امام مظلوم از عقب علی اکبر در آمد تا تفحص احوال او کند
و فریاد میکرد که یا علی یا علی آواز علی اکبر بر آمد که یا ابتاه اَدْرِکْنِی ای پدر بزرگوار مرا دریاب چه قوت جست
باقی تو را قدم بردار که من فتاده تر از نقش پای توشتم (?) حضرت امام حسین که آن آواز شنید از عقب آن
صدا اسب تاخت و گفت یا علی از طرف دیگر نعرهٔ شنید که یا ابتاه امام حسین از عقب آن آواز برفت جگر گوشه
خود را ندید باز آواز داد که یا علی جوابی بگوش آنجناب نرسید در آن حال آن امام مظلوم بیطاقت گردید و صف
لشکر مخالف را از هم درید فرزند بزرگ (?) خود را ندید و در صحن میدان نگاه کرد او را کشته تیغ نیافت
بجستجوی وی از پس حیرت کنارهٔ عنان داد شد همچو صفحه مسطر کشیده دامن دهر (?) در آن حال مرکب امام حسین
روی بجانب بادیه نهاد و هر چند آنحضرت عنان آن را میکشید تمکین نمیداد تا آنکه قدری راه رفت از معرکه
قتال و میدان جدال دور شد و آن امام غریب نعرهٔ یا علی یا علی میزد و در آرزوی فرزند ارجمند اشک
از دیدهای بارید و بزبان حال میفرمود حیف ز سوز فراق تو چه پیام زده است دلم هزار گره هر گره
پر از درد است ای فرزند دلبند در کجایی و چراغ نازنین خود را به پدر سوخته جگر نمی نمایی
نور دیده دل من از جفای این بدکیشان پر درد و مجروح بود و مصیبت تو نمک بر جراحت من گذاشته

دامنها بر جگر از محنت دوران بود غم هجر تو تنگ بر جگر دشنم ریخت درآنحال نظر آن امام مظلوم بر مرکب بیصفا[ی]
علی اکبر افتاد و دید که فرزند دلبندش بر آن سوار نیست و زین از آن نازنین تهیست که مرکب آمده و
راکبش هویدا نیست زمانه شب شده و آفتاب پیدا نیست آنحضرت خواست که آن اسب را بگیرد روبه‌بادیه
نهاد و چون دلالت کنندگان پیشاپیش میرفت و آنحضرت از عقب آن اسب روان شده تا بموضعی رسید که علی
اکبر افتاده بود دید که آن نور دیده‌اش با اعضای پاره پاره چون مرغ نیم بسمل میطپید و در میان خاک و خون
میغلطید دید افتاده بخون چهره زیبا[ی] ایشان را پاره پاره شده چون گل همه اعضا[ی] ایشان را آیا آن امام مظلوم
درآنحال بچه حالت بود که فرزند یوسف جمال عدیم المثال و شبیه جد بزرگوار خود را با اعضای پاره پاره
و فرق مجروح و رخساره پر خون مشاهده نمود درآنحال از مرکب پیاده شد و نزد جگر گوشه خود نشست
و دست بر پیشانی او نهاد و علی اکبر دیده خود را گشود پدر بزرگوار خود را دید گفت یا ابتاه می‌بینی حضرت
[ر]سول جد خود را گفت ای پدر ده نگر و ببین که جدم حضرت محمد مصطفی دو قدح از شراب بهشت در دست
دارد یکی را بمن میدهد که بنوش من میگویم هر دو را بمن بده که بسیار تشنه‌ام میفرماید ای علی اکبر این
یکی را تو بنوش و آن دیگری را بپدرت واو نیز با لب تشنه و جگر سوخته بنزد من خواهد آمد و بروایتی
چون آن امام مظلوم جگر گوشه خود را بآنحال دید آه سرد از دل پر درد برکشید و قطرات اشک از
دیده بارید باکثر از شماتت اعدا مجهد داشت از گریه دیده بسته و از ناله لب خموش
از گریه‌اش جگر به زمین آمد و زمان وز ناله‌اش بناله طیور آمد و وحوش و رو بروی فرزند
گرامی خود گذاشت و فرمود قَتَلَ اللّٰهُ قَوْماً قَتَلُوكَ خدا بکشد گروهی را که ترا بناحق کشتند و بکشتن
تو چه بسی جرأت کردند بر خدا و رسول و هتک حرمت حضرت رسالت ص عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا
بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی آن و در منتخب مسطور است که آنحضرت سر مبارک نور دیده خود را

بر داشت

برداشت و در کنار خود گذاشت و خون از رخسار او پاک میکرد و ای برادران افسوس از صورت زیبای
آن شبیه پیغمبر که بخون رنگین کرده دید و دریغ از قامت رعنای علی اکبر که در خاک و خون غلطید هنوز از حیات
بری نخورده شربت ممات چشیده بود و از آن جوانی از عیش و زندگانی نا امید گردید و رخت از این جهان
فانی کشید و با فرق مجروح و بدن پاره پاره در زیر خاک پنهان کردید و در دم جان دادن زبان حالش
با همنفسان باین مقال مترنم بود بر شما باد که این باغ بهار آراید روی چون تازه گلستان مرا یاد
آرید بر شما باد که چون سرو سهی را بینید قد چون سرو خرامان مرا یاد آرید لب مشکین که خاک را
لعل کنید بدعای سحری جان مرا یاد آرید و مصیبت پدر بزرگوار او را بپیری رساند که چون او پسری را
بآنحال بدید بیند که او فرزند خود را دید بدنی چون برگ گل بدم شمشیرهای جفا پاره پاره و چهره چون
ماه از خون لاله زار و موی چون سنبل بخون خضاب و چون ماهی در خاک و خون بیتاب و از تشنگی در
در اضطراب و در التهاب گویا زبان حال آنحضرت با جگر گوشه‌اش باین مقال در ترنم بود ای
ریخته چون گل بجوانی بر خاک چون دامن گل پیرهن عمر تو چاک در خاک وجود نازنینت چو نهفت
ای آب حیات طَيَّبَ اللّٰهُ ثَرَاكَ و شیعیان و محبان بزبان حال بر آن تازه نهال چمن اندوه
و بدین مقال در گفتگو است دریغا که بز مرده شد ناگهان گل باغ دولت بروز جوانی دریغا که ناکه گل
نو شکفته فرو ریخته از تند باد خزانی و چون روح کثیر الفتوح علی اکبر از کالبد جان بسوی گلگشت جنان قدم
نهاد و امام مظلوم آن را بر اسب بسته بدر خیمه آورد اهلبیت که علی اکبر را کشته دیدند ناله و فغان
برکشیدند و گریه و زاری آغاز کردند خصوصا مادر غمدیده‌اش بزبان حال میگفت همی گفت کای آفتاب
نشاطم فرو رفته در بامداد جوانی مجنون دل و دیده‌ات پرورید[ه‌ا]م ندانستم این که دلم خون چکانی
عمه‌های او زینب و ام کلثوم بچه حال بودند و چه نالها در مصیبت او میزدند داوی که دریغا که در آن وقت که علی اکبر

نبودا

شهید شد دیدم زنی مانند آفتاب تابان بی تاب از خیمه حرم محترم آنحضرت بیرون آمد و فریاد واویلاه و وا
برکشید و میگفت یا حبیباه یا ثمرة فؤاداه یا قرة عیناه ای حبیب دل برادر بزرگوار و ای میوه دل فکار وای
نور دیده اختیار بس آمد و خود را بر جسد مطهر علی اکبر افکند و بدن آن امام زاده مظلوم را در بر کشید پرسیدم
که این خاتون کیست گفتند زینب خواهر امام حسین است ناگاه حضرت آمد و دست خواهر خود را گرفت و بسوی خیمه
برد و نعش علی اکبر را برداشت و در میان کشتگان گذاشت منقولست که در آنحال که علی اکبر افتاده بود و زنان
در اطراف او نوحه و فغان مینمودند کودکی چون خورشید تابان و ماه درخشان از سرادق عصمت و جلال بیرون
آمد و دو گوشواره در گوش او بود و از وحشت و حیرت بجانب راست و چپ می نگریست و گوشوارهای او
از اضطراب و بیم میلرزید ناگاه هانی بن بعیث حرامزاده سنگین دل از لشکر عمر ملعون جدا شد و شمشیری بر آن
طفل معصوم زد و او را شهید کرد و شمس بانو مدهوش شده استاده بود و یارای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت
شیخ مفید ازجابر انصاری روایت کرده است که چون علی اکبر کشته شد حضرت امام حسین ع با دیده گریان
مشغول بمصیبت و عزای علی اکبر داخل خیمه گردید سکینه پیش آنحضرت آمد و گفت مالی اراک تنعی نفسک و تدیر
طرفک و این اخی علی ای پدر بزرگوار سبب چیست که خبر مرگ خود میدهی و اشک درد دیده میگردانی و
کجا است برادرم علی اکبر آنحضرت فرمود فتلوه اللئام برادر تو را این قوم به قتل آوردند همینکه سکینه این خبر
شنید فریاد برکشید که وا آخاه وا مهجة قلباه و از شدت بی تابی خواست که از خیمه بیرون رود حضرت
امام حسین او را نگذاشت و مانع شد و فرمود ای سکینه صبر کن و بی تابی مکن سکینه گفت یا ابتاه کیف نصبر
من قتل اخوها و شرد ابوها چگونه صبر نماید کسیکه کشته برادر او و رانده پدر او پس آنحضرت
چون این کلام از سکینه شنید فرمود انا لله و انا الیه راجعون یا عین ابکی للحسین و ابنه المقتول
ظلما العلی الاکبر ای دیده گریه کن بر حسین و فرزند او علی اکبر که او را بظلم و ستم بقتل آوردند ای فدا

خلیل الله

خلیل الله ذبح ذبیحه بن السبط آهدی یا الذبیح الاطهر حضرت ابراهیم چون خواست فرزند خود اسمعیل
ذبح کند خدا بجهة او فدا فرستاد و حضرت امام حسین ع در کربلا فرزند مطهر خود را در راه حق تعالی ذبح
و فدا کرد فالجسم منه مرمل منقطع شبه الرسول مخضب بالاحمر جسم مبارک علی اکبر چون غلطید
و پاره پاره کرد دید و شبیه رسول خدا سر تا پا بخون خضاب شد و الراس منه مشقق شق القمر فی
ارث من ابیه الحیدر سر مبارک علی اکبر چون ماهی که دو نصف شود شکافته گردید و صورت معجزه
شق القمر پیغمبر بظهور رسید و شکاف فرق مطهر او ارثی بود که از جد او حیدر باو رسید یا عینی
ابکی للصغیر له تنبع المقتول ظلما العلی الاصغر ای دیده اشک حسرت ببار بر کودک صغیر
شیرخواره حسین علی اصغر که او را بتیر ستم بقتل آوردند و شهید کردند انا لله و انا الیه راجعون

مجلس از مشکوة هشتم در وداع امام حسین ع و بمیدان رفتن امام زین العابدین و شهادت

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک اللهم یا من فطر رزیتنا
علی ابی الائمة و سراج الامة و کاشف الغمة و سنی الهمة و منزل الکرب و الملمة سبط النبی
المؤتمن و ابن الوصی ابی الحسن و اخ المجتبی الحسن و شبل الزهراء مجاورة ببیت الحزن مهجة
رسول الله و بهجته و روحه و ریحانته نور حدقة نبی الله و نور حدیقته و مصباح
مشکات روضته و قرة عین عقبته و عشیرته و قتیل عبیده و رعیته ساکب دمع
المسلمین مولانا ابی عبدالله الحسین علیه السلام و نشکرک اللهم یا من اجل مصیبتنا بمصیبة
من جلت مصیبته و عظمت رزیته و ثقلت بلیته العینین بالدماء تربته و
الموضوع علی التراب جثته و المرفوع علی القناة کریمته المذبوح بعینه قرابته و اخوته و
المجروح صدره و جبهته المخضوب شیبته و المسلوب عترته صاحب الکرب و الشین مولانا

ابی عبد الله الحسین ع فیا لها من مصیبة ما اوجعها ومن رزیة ما افجعها فاجروا ایها المحبون عیون
الدماء من العیون وتذکروا ما اصاب الشجرة الطیبة المیمونة من الشجرة الخبیثة الملعونة فیما
یرثیهم الا طغیانا وکفرا **مقدمه** ودران چند فصل است **فصل در ترغیب بر گریه** واویلا که امتان
بجفا در صحرای کربلا چه ظلمها که بر ذریه طیبه رسول نمودند و به تیشه جفا چه نخلها از بوستان آل محمد بریدند
بر جوانان و پیران ایشان رحم نکردند و طفلان شیرخواره ایشان را ذبح کردند واویلا بریدند لبهای پاره پاره فر
زندان محمد مختار رو دو احسرتاه بوسه‌های بر لبهای عترت اطهار آه از لبهای که از تشنگی تفسیده بود و لبهای که از
عطش بیکدیگر چسبیده بود آه از دیدهای گریان آل رسول و سینه‌های بریان دختران فاطمه بتول بدبخت
ماریه بر بوسه‌گاه پیغمبر رسید خنجر شمر پلید واویلا هزار و نهصد و پنجاه و یک جراحت را حسین فاطمه
برتن عزیز داشت واویلا گل زلفش وصل عروس خود قاسم زنجور لشکر اعدا نچیدند واویلا ز لعل خط آب روان خاتم
پیغمبر را سیر و رسید زهرا مکید واویلا بمهد عرصه میدان کین علی اصغر زنجور تیر ستم ارسید واویلا که سر
مدینه سرور محمد شهیدان رفت بشام بهر یزید پلید واویلا یحق لمثلی سکب الدماء واظهار الکآبة
والبکاء لمن اضحی بارض الطف ملقا بلا کفن علی وجه الثراء سزاوار است دیدهای را که
سیلهای خون جاری کند و اظهار اندوه نماید و گریان شود بجهة امامی که در عرصه کربلا بی کفن بر روی خاک
افتاده بود لمن ناحت علیه الجن شجوا ومن حزنت له اهل السماء گریه کن برکسیکه جنیان
از روی اندوه بر او نوحه میکردند و کسیکه اهل آسمانها از مصیبت او محزون شدند بنفسی من غدا فردا وحیدا
من الانصار بین الاشقیاء جان من فدای کسیکه یاران و یاوران او را بدرجه شهادت رسانیدند
و آنحضرت تنها و بی یاور در میان اشقیا مانده بود بنفسی من اتی شمر الیه یجز الراس منه مذللا
خفاء جان من فدای آنحضرت که شمر بیحیا به تعجیل و شتاب علانیه بسوی آنجناب آمد که او را شهید نماید

بنفسی من

بنفسی من حز الرجس منه ورید اکان مصباح الفناء جان من فدای او در حالتیکه شمر لعین رگهای حلقوم
او را که مصباح نور و ضیا بود می برید بنفسی نحره المنحر ظلما عن الاوطان والاهلین ناء جان من فدای
او که گلوی او را بظلم وستم بریدند و از وطن واهل و خویشان خود دور بود بنفسی شیبة المخضوب قانی بدم
النحر مسلوب الرداء جان من فدای محاسن محزون خضاب آنجناب که بخون رنگین بوده و ردای مبارک او را بغارت
بردند و بی ردا بر خاک افتاده بود بنفسی طفله المذبوح ظلما بنبلة کافر نجل الخناء جان من فدای
طفل صغیر آنسرور علی اصغر که بظلم وستم به تیر جفای کافر ولد الزنا کشته شد ابن شهر آشوب بسند معتبر روایت
کرده است که ذره نوحه کن که در مصیبتها نوحه گری میکرد گفت شبی حضرت فاطمه را در خواب دیدم که نزدیک
قبر فرزند خود حضرت امام حسین ع ایستاده بود و میگریست حضرت فاطمه زهرا هنگامیکه بر ذره افتاد فرمود ای ذره
این شعرها را بخوان و نوحه کن بر جگر گوشه من ایها العینان فیضا واستهلا لا تغیضا وابکیا
بالطف میتا ترک الصدر رضیضا لم امرضه قتیلا لا ولا کان مریضا مضمون این اشعار آنکه
ای دیدهها اشک حسرت ببارید و از گریستن مضایقه نکنید بر کشته که در طف کربلا او را شهید کردند
و سینه او را بطعن نیزه و تیر خرد کردند و من در بیماری او حاضر نبودم و در ماتم او اشک نباریدم ای
شیعه خون ببار تو در ماتم حسین کن نوحه روز و شب تو ز درد و غم حسین زیرا که آن غریب جگر
تشنه شد شهید جسمش بپاک معرکه کربلا طپید روزی که شد شهید نبودم در آن دیار تا آنکه اشک دیده
کنم در رهش نثار پس بر شیعیان لازم است که فاطمه زهرا علیها السلام در ماتم جگر گوشه او یاری کنند او را
و در عزای فرزند دلبندش بگریه وزاری مددکاری نمایند و عزای آن غریب مظلوم را برپای دارند و اشک
از دیده جاری نمایند و به آب شور دیده مرهمی بر زخم فرزند او نهند مرویست که شخصی بنام عبدالله
گفت که در شب یازدهم محرم حضرت امام حسین را در واقعه دیدم که در صحرای در میان خاک و خون افتاده

وهزار و نهصد و پنجاه زخم تیر و نیزه و شمشیر بر بدن مبارک او ظاهر بود و سیلاب خون از زخمهای بدن شریفش
جاری بود چون آن حال را مشاهده کردم خوفی عظیم بر دل من افتاد و هیبت آن از خواب بیدار شدم و گریه
بسیار نمودم چون شب دیگر شد بخواب رفتم باز آن جناب را در خواب دیدم که بدن مبارک او صحیح بود و اثری
از زخمهای او ظاهر نبود پیش رفتم و عرض کردم فدای تو شوم یا ابن رسول الله شب گذشته بدن شریف
شما را در خواب دیدم با زخم فراوان و امشب اثری از آن ظاهر نیست حضرت امام حسین ع فرمود ای عبدالله
بدانکه آب دیده گریه کنندگان مرهم جراحت من است ای عبدالله شب گذشته مرا در خواب دیدی به
حال من گریستی آب دیده تو مرهم زخمهای من گردید پس ای عزیزان از اشک دیده مرهمی بر زخمهای حسین ع
گذارید و از سوز واقعه آنحضرت داغ دلهای خود تازه کنید و آه و ناله بر آرید   ای شیعیان ناله برآرید آه و
فغان برآرید   لب تشنه از جهان رفت سبط پیمبر ما   ای دل اگر نه داغی از سینه پا برون نه   زین
تعزیت چنین هست قانون کشور ما   زین غصه پای تا سر داغیم بر سر داغ   جز سوختن چه آید از نخل بی
بر ما   و باید شیعیان بدانند که اسم سامی و نام نامی حضرت امام حسین ع موجب حزن و اندوه می باشد
و از استماع اسم مبارک آنحضرت مستمع محزون میگردد و بخاطر آوردن آنحضرت باعث ملال و کلال میشود
منقولست که روزی اسدالله الغالب علی بن ابیطالب ع نظر کرد بسوی امام حسین ع و فرمود که ای
فرزند من باعث گریه هر مؤمنی است حضرت امام حسین ع گفت من چنینم ای پدر حضرت فرمود بلی ای فرزند
گرامی مجملا در گریستن بر آن امام مظلوم چه ثوابها وارد شده و در ابواب آنحضرت چه اجرهای بی منتها آمده است
و با وعده هائی که عزاداران را داده اند کسی چگونه خود را ازین تعزیت معاف تواند داشت و چسان میتوان
اشک از دیده نبارید و حال آنکه کوفیان و شامیان که از امتان محمد مصطفی خود را میشمردند تیغ بر روی جگر
گوشه او کشیدند و حلق مطهر او را بریدند و اقسام خواری و مذلت بعترت پیغمبر رسانیدند بلکه این قوم

باتیغ بر خود نیز کینها ورزیدند و بحضرت او اذیتها رسانیدند و بر ابرو و سینه اش تیرها بستند و سنگها بر رو زده
و دندان مطهر او را شکستند و در پهلوی فرزند او زدند و فرق خلیفه و برادر او علی را شکافتند و محاسن
او را بخون رنگین کردند آری خان محنت را برای سقی بان درگاه آل گستردند و شربتهای اندوه و کدورت بجمیع ذریه
انبیا و اوصیا مهیا نمودند   بر خوان غم جمیع عالمیان را صلا زدند   اول صلا بسلسله انبیا زدند   و آنگه زدر
که خادم او جبرئیل بود   اهل ستم به پهلوی خیر النسا زدند   نوبت باولیا چه رسید آسمان طپید   زان ضربتی
که بر سر شیر خدا زدند   پس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها   افروختند بر حسن مجتبی زدند   وانگه سرادقی که
ملک بود محرمش   کندند از مدینه و در کربلا زدند   وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان   بس نخلها
ز گلشن آل عبا زدند   پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید   بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند   اهل حرم دریده
گریبان گشوده مو   فریاد بر در حرم کبریا زدند   روح الامین نهاده بزانو سر حجاب   تاریک شد ز دیدن او
چشم آفتاب   در آن روز که آنحضرت را شهید کردند آفتاب گرفت و بادهای سیاه تند وزید و خلق بسیار
از هیبت آن بخوف افتادند و مردند و شفق در آسمان بهم رسید و چهل روز آسمان خون گریست و بیت المقدس
و حوالی آن تاریک شد و هر سنگ و کلوخی را که بر میداشتند در زیر آن خون تازه میجوشید جنیان و ملائکه
آسمانها و زمینهای هفتگانه بر آنحضرت گریستند و وحوش و سباع از بیابانها رمیدند و از چریدن باز
ایستادند و طیور و مرغان از آشیانها افتادند و دریاها بموج در آمدند و ماهیان از دریا بیرون افتادند
و کوهها بتزلزل در آمدند و ناله بر داشتند و عرش الهی بلرزه در آمد و ملائکه چون از بنی آدم رسید که کاری چنین
کردند و ستاره ها بحرکت در آمدند و اسلام خراب شد و ارکان ایمان درهم شکست و اهل کوفه و شام مجدداً
کافر شدند و دریاهای غضب حق تعالی بجوش آمد و جهنم بخروش آمد و شیاطین از جهت این فعل شنیع از
آدمیان گریزان شدند   چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید   جوش از زمین بذروه عرش برین رسید

نزدیک شد که خانهٔ ایمان شود خراب از بس شکستها که بارکان دین رسید نخل بلند را چه خسان بر زمین
زدند طوفان باسمان ز غبار زمین رسید باد آن غبار چون بمزار نبی رساند گرد از مدینه بر فلک هفتمین
رسید یکباره جامه در خم گردون به نیل زد چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید پر شد فلک
ز غلغله چون نوبت خروش از انبیا بحضرت روح الامین رسید کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار تا
دامن جلال جهان آفرین رسید هست از ملال گرچه بری ذات ذی الجلال او در دلست و هیچ دلی نیست
بی ملال نمیدانم یزید بیحیا در روز جزا چگونه از عهدهٔ این ستم برآید و کوفیان و شامیان در عرصهٔ قیامت
چگونه پیغمبر خدا را جواب خواهند داد در آن روز اهلبیت رسول و فرقه پیغمبر و ذریه ستمکشیده حیدر
جوانان خونین کفن و شهیدان گلگون بدن عورات اسیر زنان دستگیر طفلان شیرخواره و یتیمان
صغیر در عرصه محشر بیایند و نالهای جانسوز از دل برآرند و فغان برکشند و شور در محشر اندا
زند و دامان حبیب خود گیرند و فریاد واحبیباه و وامحمداه برآرند و در پای عرش عدالت پروردگار
شکایات کنانیند و دریای غضب الهی را بجوش آرند و ملایکه را در خروش آرند آیا در آن روز ستمکاران
و ظالمان آل محمد بچه عذاب و نکال گرفتارند و کشندگان حضرت امام علیه السلام حبیب بزرگوار او را چه جواب
خواهند داد و چه عقوبتها که خواهند کشید ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یکباره بر جریده
رحمت قلم زنند ترسم کناه کزین شفیعان روز حشر دارند شرم کز گنه خلق دم زنند دست عتاب
حق بدر آید ز آستین چون اهلبیت دست در اهل ستم زنند آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک
آل علی چو شعله آتش علم زنند فریاد از آن زمان که جوانان اهلبیت گلگون کفن بعرصه محشر قدم
زنند جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند از صاحب حرم
چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیغ بصید حرم زنند پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید

غبار

غبار گیسویش از آب سلسبیل **فصل در فضایل آنحضرت ع** ای برادران فضایل و مناقب آن سید جوانان جنان
از حیز تحریر و بیان بیرونست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که اهل کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع
آمدند و از کمی باران شکایت کردند و گفتند برای ما طلب باران کن آن جناب بحضرت امام حسین ع خطاب نمود که بر
خیز و دعای باران بکن حضرت برخواسته و حمد و ثنای حقتعالی بجای آورده و صلوات بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرستاده و دعای در اعلا درجهٔ فصاحت و بلاغت انشاء فرمود و طلب باران بجهة اهل کوفه از پروردگار خود
نمود هنوز از دعا فراغت نیافته بود که باران از آسمان بارید اعرابی از بعضی نواحی کوفه آمد و گفت رودخانها
و تلها را دیدم که از آنها آب جاری شده بود و بر یکدیگر موج میزد پس ای برادران لعنت خدا بر اهل کوفه
که چنین امامی را که بدعای خود بجهة ایشان باران از آسمان می آورد آن ملعونان آب فرات را بر روی او
بستند و از تشنگی دلهای طفلان او را سوختند و آتش در سینها اهلبیت او برافروختند و در آخر
کار خنجر آبدار را بحلقه تشنهٔ او رسانیدند و سر مبارکش را از بدن جدا کردند و با لب تشنه او را شهید
نمودند ای دل اگر سنگ نهٔ آب شو طاقت بی آبی لعلش کراست چون ز کسی آب توان منع کرد کار زوی
خلق ز خاکش رواست کام شه کشور جود و سخا خشک ز امساک ستم پیشهاست و محبت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله نسبت بآنحضرت بحد بی نهایت است از اسامه روایت شده است که شبی برای حاجتی
بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم دیدم که حضرت چیزی بر رانهای خود گذاشته و جامه بر روی آن
پوشیده است چون از حاجت خود فارغ شدم گفتم که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه برداشت دیدم حسن
و حسین ع بر روی رانهای او خوابیده اند پس فرمود اینها دو پسر منند خداوندا من اینها را دوست
میدارم پس دوست دار تو اینها را بنفسی زینب تبکی اخاها اخی یا نور عینی لم خلیتنی جان من
فدای زینب دلسوخته که در مصیبت برادر خود نوحه میکرد و میگفت ای نور دیدهٔ من و ای ضیاء چشم الم

رسید من اخی من لی سواک اصول فیه علی الاعداء یا بن الانقیاء ای برادر کیست که بعد از تو حرم از شر
دشمنان محافظت کند ایفرزند بزرگوار اخی من لذی الارامل والیتامی کفیلا فی الشدید والرخاء ای برادر
کیست که پناه زنان بی شوهر و طفلان یتیم بی پدر بوده باشد در شدت و رخا اخی من ذا یغسل بنیک جسما
و ملطخة خیل اولاد الزنا ای برادر که مثل سید حسین تو را که پامال اسپان اولاد زنا شده باشد
اخی ذا ابنک المعلول ملقا وقد اودی به حر الظماء ای برادر این فرزند بیمار تو است که افتاده و تشنگی
او را بهلاکت رسانیده اخی سکن سکینة من بکاها فانت بکاها [illegible] ای برادر دختر خود سکینه
از گریه ساکن کن که گریه او قوای مرا سست کرده و به تحلیل برده اخی اصبحت عطشانا ذبیحا عفیرا با
لتراب وبالدماء ای برادر تورا بالب تشنه ذبح کردند و در خاک و خون غلطیدی الا یا جدا ناظرا
حسینی قطیع الرأس مسلوب الرداء ای جد بزرگوار این حسین است که سر بریده و بی ردا بر خاک
افتاده الا یا جدا ما الجسم منه جریح بالاسنة والظباء ای جد بزرگوار این حسین است که بدن
او از نیزه و شمشیر دشمنان مجروح گردیده الا یا جد خیل الکفر رضت عظام السبط خیر الانقیاء ای جد
بزرگوار اسبهای قوم کفار استخوانهای حسین را نرم کردند الا یا جد هذا السبط ملقا وقطیع الزند
من فوق التراب ای جد بزرگوار این سبط تو است که با دست بریده بر خاک افتاده الا یا جدا اصبحنا
اساری بایدی الظالمین الادعیاء ای جد بزرگوار ما بدست ظالمان از اولاد زنا اسیر گردیدیم

شعله در بیان آب از پیکان تیر بمعجزه حضرت رسالت منقولست که سید رسل خاتم انبیا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله در سفری با اصحاب و لشکر بکنار رود خانه فرود آمدند و از کثرت حرارت آن رودخانه
چون لبهای تشنگان کربلا خشکیده بود و دیگهای آن چون دلهای ایشان تافته و تفسیده بود اصحاب
از بسیاری عطش و کمی آب شکایت بآنجناب بردند آنحضرت تیری از جعبه خود برآورد و بیکی از اصحاب

داد و فرمود که آن تیر را در میان رودخانه نصب کرد بقدرت الهی و معجزه حضرت رسالت پناهی دوازده
چشمه از اطراف آن پیکان جاری شد و مضمون کلام هدایت انجام فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا
بمیمن ظهور رسید و تشنگان لشکر و اصحاب آنجناب از آن آب سیراب شدند ای عزیزان رسول خدا از
پیکان تیر چشمهای آب بجهة است جاری مینمود و ایشان را از زحمت تشنگی خلاصی میداده و حالا
کجا رواست که کوفیان و شامیان در عرصه کربلا تیر جفا بر حلق تشنه جگر گوشه فرزند او علی اصغر
زنند و آب ندادن بان کودک اکتفا ننموده چشمه خون از حلق تشنه آن طفل معصوم جاری کنند
و جرعه مرگ باو چشانند و آب پیکان بر گلوی خشکیده او رسانند ظلمی چنین که دید کجا [illegible]
شنید کز تیغ کینه سبط پیمبر شود شهید آه از دمی که هرچه نظر کرد آنجناب بر دور خویشتن بغیر
تن کشتگان ندید دید بر علی اصغر و بی شیر از عطش مرغ دلش بسینه بی آب می طپید چون دید
پاره جگر خویش را کباب یکباره ناله از دل و آه از جگر کشید برکف گرفت آن گهر شاهوار را آورد در
برابر آن لشکر پلید فریاد برکشید که ای قوم سنگدل رحمی بطفل بیکس تشنه کام کنید کس قطره
نداد باو آب ناکسی تیری فکند بر گلوی تشنه اش رسید ناگاه روح آن گل نشکفته حسین از تن
بشاخسار ریاض جنان رسید **بیان رفتن امام زین العابدین ع** چون در عرصه کربلا همه انصار
و اقارب سید الشهدا بدرجه شهادت رسیدند و آن پاک دینان با یقین چون کواکب درخشنده
بر زمین ریخته شدند و در خاک و خون غلطیدند بسان [illegible] یکی کشیده [illegible] حبه لاله مدام رحمت
بتیغ آن لشکر یکی زمانده بیک تیر سیر شده تبرک خویش یکی میهمان بزیر شده یکی قدم بره عالم
بقا میزد برای رفتن فردوس دست و پا میزد یکی رسیده خدنگ جفا ز سر تا به تنش بسان
خانه زنبور گشته پیرهنش خصوصا قاسم بن الحسن که با اعضای مجروح بخون خضاب بجای تخت

دامادی بر خاک طپیده بود و در عوض حجلهٔ شادی در آفتاب افتاده بود و عباس نیکو انفاس با دستهای بریده
و سینهٔ تیر رسیده در خاک غلطیده بود و شبیه حضرت پیغمبر شاهزاده علی اکبر که با بدن چاک چاک سرو
قامتش بر خاک افتاده بود و فرق مطهرش شکافته بود آیا غریب عرصهٔ کربلا و مظلوم اهل جور و جفا
و سردار لشکر شهدا چون آن بدنهای کشته و بخون آغشته را میدید و بچه حال میکردید از مشاهدهٔ دستهای
عباس طاقتش از دست میرفت و آه از نهاد بر می آورد و علی اکبر خود را با بدن مجروح میدید جراحت
دلش تازه میکردید و اشک از دیده روان می نمود بسیار از کسان حسین را بتیغ ظلم کشتند تا
کسان و عناد در برابرش از یکسی قریش کشید آه تا که دید بی شاخ و برگ نخل بلند برادرش داغ
بزرگ بر دل پاکش نهاد بخت از آتش جدائی شهزاده اکبرش زهر فراق حضرت قاسم بکام جان
شد دل گرفته از غم یاران دیگرش در آن حال آن امام غریب بجانب راست خود نظر کرد یاری و انصاری
ندید که جان در راه او سپارد و بجانب چپ ملتفت شد هواداری و مددکاری مشاهده نکرد که قدم
در میدان دشمنان گذارد و با وجود این از غریبی و گرفتاری زنان و خواهران و دختران بر اندیشید
که جمعی زنان سوخته جان و غریب دور از خانمان بعد از شهادت او گرفتار کوفیان و اسیر شامیان
میگردند و کسی ندارند که پناه و یاور ایشان باشد و دفع شر دشمنان از ایشان کند و ایشان را
حمایت نماید دیگر آن امام مظلوم خودداری نتوانست نمود سینهٔ مبارکش به تنگ آمده و شیشهٔ
طاقتش بسنگ آمد و اشک از دیده روان کرد و شروع کرد بگریه کردن زدیده گرد بسی کاروان اشک
روان دمی که کرد و فغان بیکسی طفلانش فسرده از دم سرد مخالف کردید گل محمدی عارض گلستانش
و اگر کسی تصور کند میداند که در آن حال آن امام غریب بچه حال بود و لشکر محنت و اندوه از چهار طرف بر
آنحضرت هجوم آورده و کوههای غم بر خاطر مبارکش نشسته بود دیده لبالب زغم سینه جراحت زغم

دردکف اهل ستم زار و ملک رحسین دل سوی اهل حرم مستعد کارزار از غزه و لخت جگر ریخته مکرر حسین
مانده بدشت بلا خنجر ده داستان تشنه لب و مبتلا والم منضم حسین در آن حال آن امام مظلوم از شدت
اندوه و ملال سر بسوی آسمان کرد و شکایت قوم ضلال بساحت رحمت ذی الجلال نمود و گفت اَللّٰهُمَّ اَنْتَ
تَرىٰ مَا يُصْنَعُ بِوَلَدِ نَبِيِّكَ خداوندا می بینی که با فرزند پیغمبر تو چه میکنند و چه ستم بر او روا میدارند
و همه یاران و برادران او را کشتند و دست از او بر نمیدارند وَحَالَ بَنُو الْكِلَابِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ
و سگ صفتان میان او و آب حایل شده اند و نمیگذارند که او و اهل بیت او آب بیاشامند پس آنحضرت
بجهة اتمام حجت بآواز بلند کشید که هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُ آلَ مُحَمَّدٍ الْمُخْتَارِ وَهَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ
عَنِ الذُّرِّيَّةِ الْأَطْهَارِ آیا کسی هست که آل محمد مختار را یاری کند و آیا احدی هست که دفع شر
دشمنان از ذریه اطهار نماید آیا یاری کننده هست که امروز مرا امدادکاری نماید و فردا اجر آن را از
جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا بستاند احدی لب بجواب آنجناب نگشود
آه و اویلا و واحسرتاه در آن ساعت کجا بود حبیب او رسول خدا تا ناله های زار جگر گوشهٔ خود را بشنود
و کجا بود علی مرتضی که غریبی فرزند دلبند خود را مشاهده نماید و کجا بود مادر دلسوخته اش فاطمه زهرا
که بیکسی و حیرانی نور دیدهٔ خود را ملاحظه فرماید ای دریغا دیدهٔ انصاف اگر بینا بدی سبط پیغمبر را
در کربلا تنها بدی بر غریبی حسین در درد او بگریستی حضرت ختم النبیین گر در آن صحرا بدی کی توا
نستی کشیدن تیغ بروی ناکسی گر علی مرتضی با ذوالفقار آنجا بدی فاطمه از حسرت و اندوه آن لب تشنه
جامه بر تن چاک کردی گر در آن غوغا بدی آیا در آن حال خواهران و دختران آنحضرت در چه حال بودند
و چه ناله ها مینمودند که سید و سرور خود را بی پشت و بی پناه مشاهده مینمودند و یادگار احمد مختار و حیدر
کرار را یکه و تنها گرفتار لشکر اعدا میدیدند چون آن بیکسان استغاثه و زاری امام را دیدند و بیکسی

دبی یاری آنحضرت را ملاحظه نمودند بیطاقت شدند و بخروش آمدند و همه بیکباره دستهای غم بر فرق
خود زدند صداها بگریه بلند کردند و چنان خروش بر داشتند که سکان آسمان را در آتش حسرت
گذاشتند و آتش در دلهای آن عزیزان افتاد و سیلهای اشک آن ماتمزدگان رو بصحرا نهادند
دختران آن امام مظلوم بنالهٔ وا ابتاه بر آوردند و از درد یتیمی و بی پدری خاک کدورت بر فرق خود
بپاشیدند و خواهران دلشکسته خسته او شور فغان و وا اخاه شور در سکان عرش می انداختند
و سیل خون از دیدها روان میساختند و از غم اسیری و بی برادری جامهٔ حسرت چاک زده قدسیان را
در بوتهٔ غم میگداختند و حرم محترمش مینالید که دریغا که گل رخسار این گلبن رسالت و گلشن ولایت
از شاخسار حیات فرو خواهد ریخت و مصیبت امام زین العابدین از همه بیشتر و سینهٔ آن علیل
بیمار از همه ریشتر فراق برادر نامدارش علی اکبر خاطر مبارکش را اندیشه ناک ساخته و بیکسی و حیرانی پدر بزر
گوارش آتش در خرمن صبرش انداخته و حرارت تب بدن مبارکش را گداخته و تشنگی او را از کار برده و غم و
اندوه او را از تاب و توان افکنده سرتا پایش ضعیف و اعضایش نحیف آن علیل بیمار با وجود آنکه از غایت ضعف
قوت شمشیر برداشتن نداشت چون بیکسی و بی یاری پدر بزرگوار خود را بدید و تنهائی آن امام غریب را
مشاهده نمود شمشیری بر داشته روانهٔ میدان شد   در آن میان عابد کاری امام کبار   نحیف و نحو
بود کشتی عابد بیمار   ز ضعف ماه رخ انورش هلال شده   نهال قامتش از باد غم هلال شده   نحیف و لاغر
بدان سان ز شدت آزار   که رفته کار وی از دست و دست وی از کار   شنید عجز پدر را و در خروش
آمد   ز شرح بیکسی او دلش بجوش آمد   بیاری پدر خویش سعی از جان کرد   گرفت تیغ و در آهنگ رو
بمیدان کرد   و ام کلثوم از عقب بیمار کربلا فریادی نمود که یا بنی ارجع ای فرزند برادر ای نور دیده
وای سرور سینهٔ من تو طاقت محاربه نداری آن علیل بیمار فرمود یا عمتاه ذرینی اقاتل بین

یدی ابن رسول الله صلی الله علیه و آله ای عمه بزرگوار مرا واگذار تا در پیش روی فرزند رسول خدا مقاتله
کنم و کشته شوم و جان فدای پدر بزرگوار خود نمایم چون حضرت امام حسین از ارادهٔ فرزند گرامی خود خبر یافت
فریاد بر آورد ای ام کلثوم فرزندم را نگهدار و مگذار بحرب رود که نسل من از او بهم خواهد رسید و ذریهٔ
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باو باقی خواهد ماند و خلیفه و جانشین من او خواهد بود و بروایتی آنحضرت
چون بیکسی پدر خود را دید نیزه بر داشت و از غایت ضعف پای مبارک بر زمین میکشید و از شدت
رنجوری و نقاهت بدن مبارکش میلرزید و با این حال رو بمیدان نهاد چون چشم امام حسین بر آن علیل بیمار
افتاد دید که بجنگ کوفیان میرود بتعجیل از عقب جگر گوشهٔ خود رفت و فرمود الله الله ای پسر بازگرد
که نسل من بتو باقی خواهد ماند و تو پدر اهل بیت خواهی بود و نسل تو تا قیامت منقطع نخواهد شد
و من ترا وصی خود ساخته‌ام و عورات را بتو سپرده‌ام و امانتی که از جد و پدر دارم بتو میسپارم   بگریه
گفت که ای سرو جویبار احمد پدر   رخ تو روشنی چشم اشکبار پدر   ترا بمعرکهٔ کارزار رخصت نیست که
کس بغیر تو محرم باهل عصمت نیست   دمی که عترت من از ستم اسیر شوند   مخدرات من از ظلم دستگیر شوند
بگریه چون ز من نا امید یاد کنند   دل شکسته بر خسارهٔ تو شاد کنند   توئی برای یتیمان من قرینهٔ
من   انیس فاطمه و مونس سکینهٔ من   پس امام زین العابدین را بخیمه آورد و امانتها را باو سپرد
و وصیت چند فرمود پس زنان و خواهران و دختران خود را طلبید و فرمود ای برگزیدگان حرم نبوت
وای پرورش یافتگان در تتق عصمت و طهارت صبر و شکیبائی را پیشهٔ خود کنید و خاموشی را
شعار خود سازید و جزع و فزع نکنید که صبر کردن در مصایب موجب ثواب است و اجر صابران
در نزد خدا بیحساب است و چون من کشته شوم در مصیبت من موها برهنه نکنید و سینهٔ و روی
خود را مخراشید و جامه چاک مزنید که اینها عادت جاهلیت است   سی نمود شاه تشنه لبان

با دو چشم تر روز لیسوی اهل حرم کرد و مقام مبند فرمود کی ستم زدگان غریب من افتم درین زمین بلا چون
من از صحنه شمر لعین زراه عداوت جدا کند از تیغ کین تیز کینه سرم را چه گوسفند در عالم از شما
هر که قتل من کنید البته احتراز از افغان نمایند ای اهل بیت غمزده صبر و شکیب را سازید پیشه
بر جفاهای سود مند از سوز آتش غم هجران من مباد از جعلها جهید سراسیمه چون سپند طفلان
مباد که با ناله و فغان از خیمه پا برهنه سوی نعش من روند معجر کشان مباد پریشان بسر کنید از
قتل من شما همه گیسوی پرکمند اما شما را از گریه و ناله منع نمی کنم که غریبان بیکسید و گرفتار
و بیداد رسیده و مظلومان غمدیده اید و ستم دیدگان بیچاره اید و از وطن آواره اید و با این همه
بمصیبت من مبتلا میشوید و از کشته شدن من سراسیمه خواهید شد از سخنان جان سوز
آن امام غریب اهلبیت بیطاقت شدند گریه آغاز کردند و سکان صوامع ملکوت را از
اثر آه و ناله بفغان آوردند پس آنحضرت دختر صغیره خود را که سکینه باشد طلبید نوازش
بسیار نمود و خواهران خود را درباره سکینه سفارش فرمود و گفت سکینه من امروز یتیم میشود زنهار
که بعد از من بانگ بر سکینه من مزنید و با وی التفاتی بکنید و طپانچه بر روی او مزنید ای خواهر
دل یتیمان نازک میشود **در بیان شهادت علی اصغر** منقولست که چون همه یاران و برادران
حضرت امام حسین ع بدرجه شهادت رسیدند و علی اکبر نیز شربت شهادت چشید و بغیر از آنحضرت
و زنان و فرزندان کسی باقی نماند آن امام مظلوم برای اتمام حجت خدا فریاد برآورد که هل من
ذابٍ یذبّ عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله آیا کسی هست که از حرم رسالت دفع
شر از اهل شقاوت نماید هل من موحدٍ یخاف الله فینا آیا خداپرستی هست که در حق ما از خدا
بترسد هل من مغیثٍ یرجوا الله فی اغاثتنا آیا فریادرسی هست که در فریادرسی ما امید ثواب از خدا

داشته

داشته باشد هل من معینٍ یرجوا ما عند الله فی اعانتنا آیا یاری کننده هست که امید داشته باشد
آنچه را نزد حق تعالی است بیاری کردن چون اهلبیت و زنان صدای استغاثه آن امام غریب را شنیدند
و از بیکسی و بی یاری آن شهید مظلوم را دیدند فریاد و فغان از دل سوخته برکشیدند و صدای شیون
و گریه و زاری از سراپرده های عصمت و طهارت بلند شد پس حضرت امام حسین ع بدر خیمه حرم آمد و
فرمود که فرزند کوچک من عبدالله را بدهید که او را وداع کنم و بعضی او را علی نامیده اند چون آن طفل معصوم را
بدست آن امام دادند آنحضرت نگاه از راه محبت بدان رخسار آن امام غنچه ریاض تشنه لبی و نهال نوخ
مرده بوستان بی آبی را بوسید و فرمود ویلٌ لهؤلاء القوم اذا کان جدّک محمد المصطفی خصمهم
وای برین کافران سنگین دل در هنگامی که جد تو محمد مصطفی خصم ایشان باشد و بروایتی وقتیکه آن
امام مظلوم بر مرکب سوار شد خواست بمیدان رود ناگاه خروش و ناله عظیم از خیمه بگوش مبارک آنحضرت
رسید آن امام غریب از سبب آن گریه و افغان پرسید گفتند ای سید و سرور علی اصغر از تشنگی
فریاد میکند و شیر در پستان مادرش از بی آبی خشکیده و علی اصغر نزدیک بهلاکت رسیده امام حسین
فرمود که او را نزد من آرید جناب زینب آن طفل معصوم را برداشته بنزد برادر خود امام حسین ع آورده
و بروایت ابو مخنف آن امام مظلوم بخواهر خود ام کلثوم خطاب نمود که ای خواهر وصیت میکنم ترا در
خصوص فرزند کوچک تو خود علی اصغر که او طفل صغیر است و آن کودک شش ماهه بود ام کلثوم رضی الله
عنها گفت یا اباعبدالله این فرزند صغیر تو سه روز است که آب نیاشامیده است از برای او شربتی
آبی ازین قوم طلب کن حضرت فرمود او را نزد من بیار ام کلثوم آن طفل تشنه لب را تسلیم برادر مظلوم
خود نمود بعد از وداع چون شرف خاندان آل آهنگ راه کرد سوی معرض قتال دامن گرفته آن طرفش
شوق باب و جد دامن گرفته این طرف اندیشه عیال تا گر زخیمه های حرم بیشتر زحد آمد صدای

نالہ و افغان بگوشش میل برکشت شاه تشنه بگفتا که ای جماعت کفتند اهلبیت که این طفل خورد سال از قحط آب گشته
چه ماهی بروی خاک و ز ضعف تشنگی شده چون پیکر هلال پس آن امام مظلوم آن طفل معصوم را در پیش زین گرفته
نزدیک صف لشکر مخالف رفت و آن گوهر غلطان را بر کف دست گرفت و فرمود ای قوم اکر مرا بزعم خود گناه کار میدانید
و بدان جهت آب را از من منع میکنید و تیغ بر روی من میکشید اما این طفل شیر خواره هیچ گناهی ندارد او را یک جرعه
آب دهید که از تشنگی شیر در پستان مادرش خشکیده و این طفل نزدیک بهلاکت رسیده گفت اکر دهید
کنش این طفل بیگناه از تشنگی چه مو شده و ز خشکی خلال آبی که کرده اید بمن بی سبب حرام یک قطره از آن
کنید بر این بیکنه حلال سخنان جانسوز آن امام عالمیان با آنکه دل سنگ را آب می نمود اصلا در آن سنگدلان
اثر نکرد و در جواب آن جناب که حالست که بی حکم پسر زیاد یک قطره آب بتو و اولاد تو دهیم ایکاش باد جواب
دل خراش اکتفا میکردند اما و او یلا ناگاه ملعونی که او را حرمله ابن کاهل میگفتند تیری از کمان عداوت بسوی
آنحضرت رها کرد از قضا آن تیر خدنگ جفا بر حلق تشنه علی اصغر آمد و حلق نازک آن معصوم زاده
بیگناه را شکافت و از آنجا در گذشت بر بازوی امام مظلوم نشست قضا ببین که بیک تیر میدوزند
دو نشان وا ویلا آن اشقیا بآن کودک صغیر آب ندادند پیکان ابدار بر حلق ازو ده وحشی خون از
حلق او کشادند بین ناکسی ز چشمه پیکان خون چکان آبی بحلق تشنه او ریخت بیگمان حضرت امام حسین
آن تیر را از حلق آن معصوم زاده کشید و خونی که از حلق مبارک او میریخت بر دامن خود پاک میکرد و
نمیگذاشت بر زمین بریزد و بروایتی چون آن تیر بر حلق آن معصوم زاده رسید در دامن پدر بزرگوار
خود شهید گردید و مرغ روحش بآشیان جنان پرواز کرد و پس حضرت دست مبارک خود را در زیر آن خون
میداشت دست آنجناب پر میشد و بسوی آسمان می افکند و میفرمود که چون در راه خداست این همه
آزار سهل است و حضرت امام محمد باقر فرمود که از آن خون قطره بر زمین نیامد پس حضرت گفت خداوندا

این فرزند دلبند من نزد تو کمتر از ناقه صالح نخواهد بود خداوندا اگر درین وقت مصلحت در یاری ما ندانستی
این آزار ها را موجب تضاعف ثواب آنحضرت گردان پس آن طفل معصوم را در میان شهدا گذاشت و بروایتی
با غلاف شمشیر زمین را حفر کرد و خاک را بکنار ریخت و آن گوهر پاک را بخون خود آلوده نمود و در آن زمین
ودیعت در خاک نهاد و میفرمود انا لله و انا الیه راجعون دق المحرم ذب یا قلب بالحزن و یا جفونی
استهلی الدمع کالمزن ماه محرم الحرام نزدیک رسید ای دل از اندوه گداخته شو و ای دیده اشک حسرت
چون ابر بهار جاری کن ذوب القلوب و سح الدمع قلل ذا رزء الحسین و ما لاقاه من محن که اشک
دلها و ریختن اشکها اندکست بجهة مصیبتی که به امام حسین رسید و اندوهی که بآنحضرت روداد فی کربلا
زاد کربی مذ ذکرت لمولای الحسین ینادی من یساعدنی غم و اندوهم زیاده میشود هر وقت
که بخاطر می آورم آقای خود حسین را که در کربلا ندا میکرد که آیا کسی هست که مرا یاری کند فکیف انساه
بعد ما فقدت انصاره مع بنوه صفوة الزمن چگونه فراموش کنم آنجناب را که یاران و برادران
و فرزندان او شهید شده بودند و او تنها مانده بود یا قوم لا تنکرونی ان جدی من اتی الذی مات
من فرضی و من سنن میفرمود ای قوم آیا مرا نمی شناسید بدرستیکه جد من کسیست که فرض و سنت را
آورده و حیدر والدی و الطهر فاطمة امی فمن فیکم یا قوم ینکرنی ای قوم پدر من حیدر
کرار است و مادر من فاطمه پاکیزه از گناهان پس ای قوم کیست از شما که مرا نشناسد قالوا له کف
عن هذا الجواب فما تریده فهو شیء قط لم یکن آن اشقیا با آنحضرت گفتند ازین جواب باز
که آنچه تو میخواهی چیزی است که هرگز نخواهد شد و ما ترا رها نمیکنیم و نخواهیم کرد و قام منزله و القلب
منکسر یقول یا اهل بیتی من یودعنی آن امام مظلوم در منزل خود ایستاده و خاطر مبارکش شکسته
بود و میفرمود ای اهل بیت من کیست که مرا وداع کند فاننی عنکم ذا الآن مرتحل و قد دنا ما بی

المختار او عدنی ای اهلبیت مرا وداع کنید که من همین دم از نزد شما میروم و رحلت میکنم و آنچه جد بزرگ
محمد مختار مرا وعده داده نزدیک رسیده یا اختی زینب اوصیک فی ولدی زین العابدین وصیتی فهو
خلیفتی المجاهرم زینب وصیت میکنم ترا در حق فرزندم زین العابدین که وصی من و خلیفه و جانشین
من است شقیقتی این الطفل کی اودعه الی بدیه لیراه قبل ان یفقدنی ای خواهر طفل صغیر
شیرخواره من در کجاست تا او را وداع کنم او را نزد من بیاور تا هنوز که من در حیاتم و از نظر او غایب
نشده ام مرا به بیند و من او را به بینم قالت اخی منذ ثلثا فهو فی عطش قد تبادر روحه تنطلق
عن البدن زینب گفت ای برادر امروز سه روز است که طفل شیرخواره تو تشنه است و نزدیک است
که بهلاکت رسد و روح از بدن او مفارقت کند لهفی وقد نال ذاک الطفل مبتهلا للحق
حتی اتی الاموال فی حزن جان من فدای آن امام مظلوم که آن طفل معصوم را در بر گرفته با
پروردگار در تضرع و ابتهال بود تا اکابر ولد در برابر اشقیا آورد و حزن و اندوه او از جهة شدت
مصیبت فرا گرفته بود لهفی له وهو یستسقی اللئام اذا بحبلة قد اتت للطفل فی الاذن
جان فدای آن امام غریب که بجهة طفل خود طلب آب از آن لعینان طلب مینمود که ناگاه تیری آمد بر
گوش آن طفل معصوم رسید ذاق المنون ولا الماء ذاق فیا شلت اکف الذی قد جار با
الفتی آن طفل معصوم از پیکان جفا شربت مرگ چشید و قطره از آب نچشید و بر حلق خشکیده
نرسیده خشک شود دست آن ملعون که تیر جفا بر حلق آن معصوم بیگناه زد و این فتنه را برپا نمود

مشکواة نهم در شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و آنچه بعد از آن روی داد از احوال ذو الجناح و غارت
کردن خیمهای حرم و اسیری اهل بیت خیر الانام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا علی صاحب المصیبة الراتبة والدمعة الساکبة المذبوح

العطشان

العطشان والمقطوع الوتین والمقتول الجبین والمغموم الوحید والمهموم الفرید المقروح فی غربة
البلاد والمطروح فی طف کربلاء والمجروح بکل الاعضاء والمذبوح بسیف الجفاء والشهید الظمآن
والطرید عن الاوطان المعفر الخدین مولانا ابی عبد الله الحسین علیه السلام والشکر لله
الذی اثقل بلیتنا علی غریب لغربائه واسیر لکربائه الغریق بالدماء والحریق بالظماء مقطوع
النحر من القفاء مرفوع الراس علی القناء موضوع الجسم علی الفلاء المکفن باذیال الصباء
والمغسل بماء البکاء والمرمل بالدماء المخضب الکفین سیدنا ابی عبد الله الحسین علیه السلام
واعجباه کیف یواد الحسین من الماء وهو ممن یسقون من کأس کان مزاجها کافورا
وکیف تطرح جثته بین الاسنة والسهام علی الثری وهو من المتکئین فیها علی الا
رائک لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا وکیف یمنع من الطعام والشراب اینما مد المساکین
والاسراء فهو ممن یطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا فضاعف اللهم علی من
ظلمه واذاق دمه العذاب والنکال یوما عبوسا قمطریرا واعتد لمن سحب اولاده با
السلاسل والاغلال سلاسل واغلالا وسعیرا ایها الاحباء لآل الرسول والانصار
لفاطمة البتول امزجوا دموعکم بالدماء واکثروا فی النحیب والبکاء مما نقله المدعون
فی نص الکتاب المبین بالطاها ویاسین تکوا الحسین عطشانا واضرموا فی خباه نیرانا و
اسروا نسائه اطفالا ونسوانا

مقدمه و در آن چند فصل است

فصل اول در ترغیب بگریه بعزای

ای برادران زمانی واقعه کربلا را تصور کنید و مصیبت اولاد رسول را در آن صحرا پر خطر آورید از طرفی
جگرگوشه حضرت رسالت بی یار و انصار در میان دشمنان حیران و سرگردان و از جانبی زنان و طفلان
از درد غریبی و سوز تشنگی و محنت بیکسی گریان و نالان و از یکطرف بدنهای جوانان آل مصطفی بر خاک

و چون طپان آه آه از آن بدنهای چاک چاک که بخواری و ذلت بر روی خاک افتاده آه آه از آن دلهای دردناک
که شعلهٔ آه آنها داغ بر دل افلاک می نهاد واویلا از ناکامی جوانان فاطمه که شربت شهادت بکام ایشان رسید
و واسفاه از دهانهای خشکیدهٔ طفلان فاطمه که از سوزش عطش آب از ناوک بیداد می مکید ای روح
از این واقعهٔ جانگداز از تن مفارقت نمیکنی و ای دل چرا از سینه بیرون نمی افتی ای ناله تا کی پای بدامن
پیچیده از جای در آی وای آه درین مصیبت کوتاهی منمای ای دیده ترا برای گریستن بر سر نهاده اند
جوی آب از دیده بیار وای اشک ترا بجهة تعزیت و مصیبت زاده اند درین واقعهٔ جانگداز چون سیل
رو بصحرا گذار ای اسباب مصیبت همه همت نمایید که حسین مظلوم را در کربلا کشتند و کسی تعزیهٔ او را
در آن صحرا بر پا ننمودند ای دل تو در محفل عزا بگداز وای سینه تو شمع آه را روشن ساز وای ناله تو شور
در مجمع عزا انداز ای دیده تو آتش را رقشنده لبان باش وای اشک تو گلاب بر روی عزاداران بپاش
ای شیعه با سر و پای برهنه در اقامهٔ مصیبت کوش در ایام عزای سید الشهدا بجای آب و طعام
شربتهای غم بنوش و در دههٔ عاشورا جامهای سیاه اندوه و ماتم در پوش   قضا نمود چو تقسیم
نوبت ماتم   زسال یکدهه افتاد بر بنی آدم   القلب لسبط المصطفى مقروح   والعین لشدة البکاء
مجروح   قد صار شهیدا بید یا ذا الغربة   یا قوم علی الغریب نوحوا نوحوا   دلها از غم سبط مصطفی
مقروح است و دیدها از شدت بکا در عزای سید الشهدا مجروح است ای شیعیان آن امام بزرگوار
را در دیار غربت شربت شهادت چشانیدند شما برای آن غریب نوحه کنید واویلا حلقی را
که احمد مرسل بر آن بوسه میداد شمر لعین خنجر بر آن نهاد و تنی که جان امیر مومنان بود بر خاک
افتاد آن امام غریب را با لب تشنه سر بریدند و تن مبارک او را بر خاک انداختند و بی تغسیل
و تکفین آن بزرگوار انداختند و سر مبارک او را بر نیزه کرده بشهرها گردانیدند آه واویلا که با لبهای

خشک

خشک و چشم تر العطش گویان شهید تیغ دشمنان شد حسین   غیر خون دل نصیب آل پیغمبر نبود
در زمین کربلا روزی که مهمان شد حسین   یا شیعة الحق من منکم یساعدنی   علی مصائب الغریب
النازح الوطنی ای شیعهٔ آل مصطفی کیست از شما که یاری کند مرا بر مصیبت غریب دور از وطن و دیار
وجسمه بالعراء بالطف منجدل   وجسمکم لابس الدیباج والقطنی   ای شیعیان کجا رواست
که جسم مولای و آقای شما مجروح و برهنه در خاک کربلا افتاده باشد و بدنهای شما لباسهای دیبا
و پنبه پوشیده باشید   یا شیعة الحق لا تنسوا مقالته   انا المواری بلا غسل و لا کفن
ای شیعیان امیر مومنان را فراموش نکنید گفتگوی آن امام مظلوم را که میفرمود منم بی غسل و
کفن بخاک پنهان ماتم   من تبکانی غدا فی الحشر شافعه   انا وجدی والمولی ابوا
حسن   هر کسیکه بر من مظلوم گریه کند در فردای محشر من و جد و پدرم او را شفاعت
خواهیم نمود   حتی دعی بسهام حشو لبته   فلیته اعقب المولی وصادفنی   تا آنکه تیرهای
جفا بر سینه و گردن آن حضرت انداختند ایکاش آن تیرها بر مولای من واقع نمی شد و من
در آنجا میشدم و بر من می رسید   هوت دعائم دین الحق حین هوی   عن سرجه لیت
ذاک الیوم لم یکن   ارکان دین مبین بر زمین افتاد روزی که آن حضرت از پشت زین
بر روی خاک افتاد ایکاش آن روز نمی بود و بوجود نمی آمد   والله لم انسه والشمر یذبحه
یا لیته قبل ذبح السبط لم یجی   قسم بخدا که فراموش نکنم آن حضرت را که شمر او را ذبح مینمود
فکیف انساه صدرا کان للرسول وقا   وصدره بنعله غایة الوطی   چگونه فراموش کنم
آن حضرت را که او بر سینهٔ مطهر رسول خدا بالا میرفت و لعین بد بخت بر سینهٔ او بالا رفت
که سر او را جدا کند   والله ما زلتنی فقد الاحبة بل قد زادنی اسد الملوح فی الکفن

قسم بخدا که بر نیزه نکرده است دیده ما مفقود شدن دوستان بگریه نیز کرده است دیده ما سر مبارک آنحضرت
که بر نیزه ملبند شده بود ای عزیزان آیا کدام سنگ دلی است که واقعه کربلا و الم محزون نسازد و جگر او در آتش
اندوه نگدازد و اشک از دیده او جاری نسازد زیرا که زمین و آسمان در مصیبت بجای آب خون از چشم سار
خود جاری نمودند و کوهها و دریاها ازین محنت پاره پاره شدند و بجوش و خروش آمدند ابن قولویه بسند
معتبر از زراره روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که ای زراره بدرستیکه آسمان
گریست بر امام حسین چهل صباح بخون و زمین گریست چهل صباح بسیاهی و آفتاب گریست چهل صباح بکسوف
و سرخی و کوهها پاره پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز
بر آنحضرت گریستند و هیچ زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن نمالید و سرمه نکشید و موی خود را
شانه نکرد تا سر عبید الله زیاد را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه ایم از برای مصیبت آنحضرت
و جدم علی ابن الحسین علیه السلام چون پدر بزرگوار خود را یاد میکرد آنقدر میگریست که ریش مبارکش
از آب دیده اش تر میشد و هر که آنحضرت را بر این حالت میدید از گریه او میگریست و ملائکه که در نزد
قبر آن امام شهید اند برای او گریه میکنند و بگریه ایشان مرغان هوا و هر که در هوا و آسمان هست
از ملائکه گریان میشوند و چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد جهنم نعره زد که
نزدیک بود که زمین را از هم بشکافد و چون جان پلید عبید الله ابن زیاد و یزید بن معاویه علیه
الهاویه از بدن نحس ایشان بدر رفت جهنم بخروش آمد و اگر حق تعالی امر نمیکرد خزینه داران
جهنم را که آن را حبس نمایند هر آینه هر که بر روی زمین بود از جوش و خروش آن میسوخت و اگر آن را
رخصت میدادند هر آینه آنچه بر روی زمین بود فرو میبرد و لیکن مأمور است بامر خداوند و خود
و خازنان آن را بزنجیرها دارند و چندین مرتبه بر خازنان خود زیادتی کرده اند و تاب مقاومت او

نیاوردند

نیاورند تا آنکه جبرئیل آمد و بال خود را بیش داد و زبانه او را زد که تا آن را ساکن گردانید و بدرستیکه
جهنم گریه میکند بر آنحضرت و میخروشد بر قاتلان آنحضرت و اگر حجتهای خدا بر روی زمین
نمی بودند هر آینه زمین را سرنگون میکردند و هیچ دیده نزد خدا محبوب تر نیست و هیچ گریه نزد
خدا پسندیده تر نیست از دیده که بر آنحضرت بگرید و گریه که برای آنحضرت فرو ریزد و هر که بر آنحضرت
میگرید نیکی بحضرت فاطمه کرده است و یاری آنحضرت نموده است و احسان بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله کرده است و حق ما اهلبیت را ادا کرده است و در قیامت هیچ بنده محشور نمیشود که دیده
او گریان نباشد مگر کسیکه بر جدم حسین ع گریسته باشد که او محشور میشود با دیده خندان و بشارت
باو میرسد از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و شادی از روی او ظاهر میگردد و خلایق همه
در ترس و بیم اند و گریه کنندگان بر حسین ع ایمنند   در روز حشر دیده او شاد و خرم است
آن را که بر حسین کند گریه زار زار   روز شمار جرم عزادار نشمرند   زیرا که بیشمار بود عفو کردگار
و همه خلق را بمقام حساب میبرند و ایشان در زیر عرش خدا در خدمت آنحضرت نشسته اند و از
حساب نمی ترسند   باشد آیا که در آن روز زنم   دست امید بدامان حسین   شرف خدمت او
دریابم و انیعانی قد منیه الشفقتین و ملائکه نزد ایشان می آیند و ایشان را تکلیف بدخول
بهشت می نمایند و ایشان ابا میکنند و میگویند که مجالست و صحبت آنحضرت را به بهشت نمیفروشیم
بلقای آنحضرت ما را خوشتر است از بهشت   صفه قدرش به از طاق بهشت   گلشن بزمش
به از خلد برین   خاک درگاهش بود بهر شرف   سرمه چشم سیاه حور عین   و حوران و غلمان
برای ایشان پیغام میفرستند که ما را شوق ملاقات شما بنهایت رسیده است و ایشان بسبب سرور
و شادی که از مجالست آنحضرت دارند سر بالا نمیکنند که پیغام ایشان را بشنوند آری گفته الله

آنهاکه در مقام رضا آرمیده‌اند کفران نعمت بهشت آرزو کنند و دشمنان اهل بیت را می‌بینند که رو
بسوی آتش میکشند و ایشان منازل نیکوکاران را می‌بینند پس میگویند که نیست ما را شفاعت کننده
در این روز نه دوستی و نه یاری که ما را از شدتی و آزاری نجات دهد پس از ملائکه پیغام از جانب زنان
ایشان و فرزندان ایشان بهشتهای ایشان می‌آورند که برای ایشان وصف میکنند نعمتهائی را که حق تعالی
برای ایشان در بهشت مهیا کرده است ایشان در جواب میگویند که خواهیم آمد ان شاء الله تعالی نزد
شما و دست از مصاحبت آنحضرت بر نمیدارند و بزبان حال گویند آن ماه رو نمود رخ خویش را بما
در روح او نهیم دل و جان بود نما رویش مه مبارک و مویش لیلة القدر خود قدر آن لیال که داند
بغیر ما و چون جواب پیغام ایشان بحوران غلمان و خازنان بهشتهای ایشان میرسد مشتاق میشوند
که ایشان در خدمت آنحضرت در زیر عرش نشسته‌اند شوق آنها بملاقات ایشان زیاده میگردد پس آن
همنشینان آنحضرت میگویند که حمد و سپاس خداوندی را که فزع اکبر و اهوال این روز را از ما بود و بهشت
و ما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس اسبان و شتران با محملها برای ایشان می‌آورند و ایشان
سوار میشوند و مشغول حمد و ثنای حضرت عزت و صلوات بر حضرت رسول و آل آنحضرت می باشند
تا داخل منازل خود میگردند پس هر که مشتاق فیض خدمت آنحضرت و تشنه زلال وصال آن شفیع
عرصه قیامت است باید در مصیبت او اشک از دیده‌ها بیارد و در مفارقت آن نور عین
رضا را عرصه شهادت زار زار بنالد ای جگر خستگان برای حسین خون بگریید در عزای
حسین جهد در گریه کن که رقت باشد چشم بر دولت لقای حسین نَأَى صَبْرِي وَعَزَّ الاِصْطِبَارُ
وَفَيْضُ الدَّمْعِ جَوْلَةُ الْجَفْرِ دور شد از من صبوری و دشوار است صبر کردن من و اشک
دیده من پیوسته ریزان است وَحَلَّ الحُزْنُ فِي اَوْطَانِ قَلْبِي نَخشوحشاشتی وَجْدٌ وَنَارٌ

لا زن و افروده

۱۹۳

حزن و اندوه در منازل دل من جا کرده و آتش غم در میان عروق و احشای من مشتعل گردیده فَكَيْفَ
يَطِيبُ لِي اَكْلِي وَشُرْبِي وَنَوْمِي اَوْ يَقِرُّ لِيَ الْقَرَارُ وَابْنُ مُحَمَّدٍ بِالطَّفِّ مُلْقًا تَلِيلًا لَا اِزَارٌ وَلَا
ازار چگونه اکل و شرب و خواب بر من گوارا است و چگونه قرار و آرام توانم گرفت و حال آنکه فرزند محمد
مصطفی سه روز بر روی خاک کربلا بی فراش و بی ازار افتاده بود فَوَا لَهْفِي لِذَاكَ الْجِسْمِ عَارٍ عَلَى
الرَّمْضَاءِ يُؤْلِمُهُ الْحِجَارُ واحسرتاه بر آن جسم مطهر که برهنه بر ریگهای کربلا افتاده بود و سنگهای
آن صحرا بدن آنحضرت را بدرد می‌آورد يُخَضِّبُ النَّحْرَ غُسْلُهُ دِمَاهُ وَكَفَنُهُ الْغُبَارُ آن امام مظلوم را
گلوی بریده بر خاک افتاده بود و خون او را غسل داده بود و غبار کربلا او را کفن و حنوط نموده
لَهْفِي لِذَاكَ الشَّيْبُ مِنْهُ عَلَاهُ مِنْ دِمَاهُ الاِحْمِرَارُ واحسرتاه از آن محاسن مبارک آنحضرت که
از خون مطهر او سرخ گردیده بود وَصَدْرٌ رَضَّضَتْهُ خُيُولُ ظُلْمٍ وَكَانَ الْعِلْمُ فِيهِ بِاِدِّخَارٍ واحسرتاه
از آن سینه که اسبان ظلم بر آن تاختند و آن را خرد ساختند و حال آنکه علوم الهی در آن ذخیره
بود وَمِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ فَقَدْ تَعَدَّى رُزْئِي عَلَى الاَبْيَاتِ وَالنِّسْوَانِ غَارُوا آه و اویلا چون حضرت امام حسین
بدرجه شهادت رسید اشقیا بر خیمه‌ها هجوم آوردند و زنان آنحضرت را غارت کردند وَيَسْلُبُهُنَّ
اَوْلَادُ الزَّوَانِي يُنَادِينَ الْمُجَارَ فَلَا يُجَارُ اولاد زنا حرم محترم آنحضرت را برهنه کردند و لباس
و اساس ایشان را بگرفتند و ایشان هر چند فریاد میکردند و پناهی می‌جستند پناه دهنده نمی
یافتند فَسَاقُوا بِالْحَرِيمِ مُشَهَّرَاتٍ عَرَايَا لَا الْقِنَاعُ وَلَا الاِزَارُ پس آن اشقیا حرم محترم اولاد
رسول را اسیر کردند و برهنه و عریان بی مقنعه تشهیر گردانیدند وَشَالُوا رَأْسَهُ فَوْقَ
رُمْحٍ كَشَمْسِ الظُّهْرِ فِي وَسَطِ النَّهَارِ و سر منور آن سرور را چون آفتاب که در میان روز نمایان است
بر سر نیزه کردند و زنان و دختران آنحضرت عسکر ماتم و سر مطهر آن حضرت سردار لشکر غم بود آیا

چون آن اسیران سر بریده شاه شهیدان را بر نیزه میدیدند چه شور و فغان مینمودند و چه سیلهای خون
از دیده جاری میساختند در آنحال که سر مبارک آنحضرت را بر نیزه کردند شور و غلغله در سکان سماوات
افتاد و غلغله در ارکان عالم هویدا گردید و آثار قیامت قیام کرد   روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار   موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه   ابری ببارش آمد و بگریست
زار زار   گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن   گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار   عرش آنچنان بلرزه
درآمد که چرخ پیر   افتاد در گمان که قیامت شد آشکار   آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود   شد
سرنگون ز باد مخالف حباب وار   جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل   گشتند بی عماری و محمل شتر سوار
با آنکه سر زد این عمل از امت نبی   روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار   و آنگه ز کوفه خیل الم رو بشام
کرد   نوعی که عقل گفت که قیامت قیام کرد   آه از دمی که قافله اسیران کربلا و کاروان محنت و ابتلا بی
لباس و معجر برهنه و عریان بر شتران برهنه سوار و هر یک نصیب هزار غم و محنت گرفتار رو بقتل
گاه آل عبا و گلگون کفنان عرصه کربلا روانه شدند زینب و ام کلثوم از غم اسیری و بیکسی چاک
و خاطری از شهادت برادر بزرگوار غمناک و دیده از مشاهده یتیمان نمناک و امام زین العابدین
با غل و زنجیر گرفتار و یتیمان پدر بزرگوارش در اطراف و کنار و دیده اش از مشاهده سر
پدر خونبار و طفلان صغیر بسته در زنجیر غم و نالان و یتیمان تمام در خروش و فغان چون
آن خیل مصیبت با دیدهای گریان و دلهای بریان قدم در قتلگاه شهیدان نهادند بدنهای
کشتگان را خود را بی غسل و کفن بخواری و زاری در خاک و خون غلطیده دیدند ز یاد و
فغان بمحیط آسمان رسانیدند و ناله وا محمداه و وا علیاه و وا حسیناه از دل برکشیدند و
خود را از شتران بر زمین انداختند و هر یکی کشته را هم آغوش خود ساختند و من الفتن

دو وحش و طیور

دو وحش و طیور را باتش حسرت گداختند   بوم ربگاه چون ره آن کاروان فتاد   شور و نشور در همه ا
رکان فتاد   هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند   هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد   هر جا که
بود آهوی از دشت پا کشید   هر جا که بود طایری از آشیان فتاد   شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد   هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد   بر زخمهای کاری تیغ و سنان
فتاد   ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان   بر پیکر شریف امام زمان فتاد   بی اختیار نعره هذا
حسین از او   سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد   پس با زبان پر گله آن بضعه رسول   رو در مدینه
کرد که یا ایها الرسول   ای جد بزرگوار و ای احمد مختار این حسین تواست که با بدن چاک چاک
بر روی خاک افتاده و این نور عین تواست که بی عمامه و بی ردا تن بر بستر هلاک نهاده   این کشته
فتاده بهامون حسین تواست   وین صید دست و پا زده در خون حسین تواست   این نخل تر کز آتش
جانسوز تشنگی   دود از زمین رسانده بگردون حسین تواست   این ماهی فتاده بدریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تواست   این غرقه محیط شهادت که روی دشت   از موج خون او
شده گلگون حسین تواست   وین خشک لب فتاده ممنوع از فرات   کز خون او زمین شده گلگون
حسین تواست   این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه   خرگاه از این جهان زده بیرون حسین تواست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین   شاه شهید ناشده مدفون حسین تواست   پس روی
در بقیع بزهرا خطاب کرد   مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد   **فصل در خواب دیدن پیغمبر آنحضرت
و زیارت کردن آنحضرت را در روز عاشورا و ذکر آداب ماتم آنحضرت**   ای عزیزان خود را در
سلک عزاداران سید الشهدا سلوک دارید و پیوسته این شیوه مرضیه را مراعات نمایید خصوصا در
روز عاشورا که روز قربانی فدائیان کعبه وفا و شهادت شهیدان کربلا است در این روز

غم اندوه جهان در نقل اهلبیت رسول انام چون شام تاریک گردید و درین روز دخترهای دعمار دین بهر سید
و اهل عالم تمام مستغرق بحار اندوه و غم شدند و جن و انس جامهای سیاه ماتم پوشیدند و در روز عاشورا
شور و اویلا در خاندان رسالت افتاد و در عاشر شهر محرم بدترین امم داغها بر دلهای ذریه شاه ولایت
نهادند در دهم محرم الحرام آب حلال را بر عترت فاطمه زهرا حرام کردند و در برابر سبط پیغمبر سفها ایستادند و شیشه
دل مبارکش را شکستند دستهای مبارک برادر بزرگوار و علمدار او را جدا کردند و بدن مبارک فرزند او
علی اکبر را در برابر او پاره پاره کردند و تیر جفا بر حلقوم طفل شیرخواره او علی اصغر زدند درین روز صدای
العطش کودکان از ساحت کربلا بعرش اعلا رسید و درین روز آه و ناله زنان و پردگیان باوج آسمان
پیوست درین روز خون مطهر فرزندان مصطفی را ریختند باید شیعیان خون از دیده ببارند و
جوانان آل مرتضی را بر خاک کربلا انداختند باید زمره موالیان در خاکستر عزا نشینند و خاک غم بر فرق خود
بپاشند ای محبان گریبانهای خود چاک کنید که درین روز بدنهای آل اطهار را بتیغ جفا چاک چاک
نمودند و سیلهای اشک از جویبار دیده جاری کنید که آب فرات را از تشنگان دره کربلا منع نمودند ای
دوستان درین روز ناله و فغان بر آرید که طفلان خاندان نبوت از تشنگی ناله و فغان مینمودند
کجا درین روز عیش و راحت بر کسی گوار است و حال آنکه ذریه رسالت در اندوه و محنت بودند و کجا اکل
و شرب توان کرد و حال آنکه عترت شاه ولایت گرسنه و تشنه بودند ای برادران درین روز دست
غم بر سر و سینه زنید که سینه مطهر سبط پیغمبر را هدف تیر جفا نمودند و سر مبارک پاره جگر حیدر را
از تن بریدند و بدن منورش را بر خاک و خون کشیدند شاهی که تکیه گاهش پهلوی پیغمبر بود
در خاک جسم پاکش بی متکا است امروز بر دامن محبان از دیده غم آشک جای سرشک خونین
دل پارها است امروز عبدالله سنان گوید که روز عاشورا بخدمت حضرت صادق ع رفتم دیدم که رنگ مبارکش

متغیر شده

متغیر شده و آثار حزن و اندوه از روی شریفش ظاهر شده و مانند مروارید آب از دیده های مبارکش میریخت
گفتم یا بن رسول الله سبب گریه شما چیست فرمود که مگر غافلی امروز چه روز است در مثل این روز
حسین جد مرا شهید کردند گفتم یا بن رسول الله در روزه چه میفرمائی فرمود که بی نیت روزه روزه بدار
و یکساعت بعد از عصر شربت آبی افطار نما که درین وقت جنگ آل رسول به آخر رسید و سی نفر از
اهلبیت و موالی ایشان بر زمین افتاده بودند که هر گاه یکی از ایشان در ایام حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از دنیا میرفتند آنجناب صاحب عزا میگردید پس حضرت انقدر اشک از دیده باریدند که محاسن
مبارکش از آب دیده تر گردید پس باید شیعیان درین روز در حزن و اندوه و گریه و زاری به
پیشوایان خود اقتدا نمایند و مشغول بگریه و زاری بوده پیوسته محزون و متالم باشند و چون بنی
امیه این روز را روز برکت و شادی قرار داده اند برخلاف ایشان شیعیان باید روز اندوه و محنت
خود قرار دهند و درین روز آن امام مظلوم را از دور و نزدیک زیارت کنند که ثواب بسیار دارد
زیارت آنحضرت درین روز در اخبار وارد شده است و منقول است که مَن زارَ الحُسَینَ یَومَ عاشورا
کانَ کَمَن تَشَحَّطَ بِدَمِهِ بَینَ یَدَیهِ یعنی کسیکه زیارت کند حضرت امام حسین را در روز عاشورا مانند
کسی است که در پیش روی آنحضرت در خون خود غلطیده باشد و در یاری آنحضرت شهید شده باشد مجملا
درین روز محنت اندوز باید شیعیان بمراسم زیارت و مصیبت آنحضرت قیام نمایند و از عیش و راحت
و شادی و استراحت کناره جویند و آداب و شرایط ماتم را بجای آورند بعضی از فضلای اثنا عشریه اعلی الله
درجتهم شرایط و آداب چند در ماتم آن سبط سید عرب در کتاب خود نقل درج نموده اند و آنها را از
اخبار و آثار ائمه علیهم السلام استنباط نموده اند اول گریه کردن و اشک حسرت از دیده باریدن
و جزع نمودن و آه سرد از دل پر درد کشیدن که جزع و ناله در هر مصیبتی مذموم است مگر در مصیبت آنحضرت

علیه الصلوة وعلیها السلام دوم انفاق کردن مال در محبت حضرت امام حسین از اطعام کردن وغیر آن چنانچه در این شرح بوجه
در مجلس آینده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی سیم جامه پاکیزه پاک از نجاسات پوشیدن چهارم بندهای جامه خود را
کشودن پنجم آستین از ذراع خود بالا کردن وهمچنین ساقهای خود را برهنه کردن وبرمالیدن ششم ترک خضاب
نمودن هفتم ترک شانه کردن هشتم سرمه نکشیدن چنانچه از حضرت امام جعفر صادق منقولست که فرمود که
هیچ زن هاشمیه سرمه نکشید وخضاب نکردند ودر خانه هاشمی دود دیده نشد پنج سال تا آنکه عبید الله
زیاد بجهنم واصل شد نهم روز عاشورا را بدون نیت روزه روزه گرفتن ودر یکساعت بعد از عصر بشربت آبی
یا به تربت سید الشهدا افطار کردن دهم چون برادران دینی وشیعیان را ملاقات کنند بگویند اعظم الله
اجورنا واجورکم بمصابنا بالحسین وجعلنا وایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی
من آل محمد علیهم السلام یازدهم در وقت افطار آوردن تشنگی آن امام مظلوم وهنگام آب خوردن
لعن بر قاتلان وظالمان آنحضرت کردن دوازدهم روز عاشورا چیزی در منزل خود ذخیره نکردن سیزدهم ترک
کردن سعی در حوایج خود در روز عاشورا چهاردهم پا برهنه بسوی بام یا فضای از زمین بجهت زیارت رفتن
وبعضی این را از آداب ماتم دانسته اند یا یوم عاشورا کم لک فی الحشا نار متی اخمدتها تسعر
ای روز عاشورا چه آتشها که از مصیبت تو در دل من است وهر زمان که آن را فرو می نشانم بر افروخته
میشود لا اخر انها یعلوا ولست مدی المدی تنسی فلا ماتت بمثلک اشهر ندانستم این مصیبت
درد این فرو می نشیند ای ماه محرم آنچه در تو روی داد بگذشتن روزگار و مرور دهور فراموش
نمیشود وهیچ یک از ماهها چون تو نیامد ابکیت مولای الحسین بکربلا صادیا ودمعی فی المحاجر یجری
ایا روا است که مولای من حسین با دینی که این روز را بشب آورد واشک در دیده من در جای
خود قرار داشته باشد وجاری نشود عجبا له یرد المنیة ظامیا وله الشفاعة فی غیوث الکوثر

عجبست

عجبست از برای آنحضرت که با لب تشنه شهید شود وحال آنکه در قیامت صاحب شفاعت وحوض کوثر است
عجبا لآل محمد بیدی العدی تسبا وعین الله فیهم تنظر عجب است از برای آل محمد که بدست دشمنان
اسیر بودند وحق تعالی ایشان را بآن حال می دید عجبا للبدر التم لم یخسف لفقد شقیقه وذکاه
لا تسکد عجبست که ماه تابان چون همتای خود را کشته دید چرا منخسف نگردید وتیره نشد ونور
او بر طرف نگردید عجبا لهذی الارض لم لا زلزلت وکذا السماء علیه لا تتفطر عجبست مرا از
زمین که در مصیبت آنحضرت تزلزل نکردید وآسمان از هم نپاشید الله اکبر کیف امسی جسمه
ملقی ثلثا بالعراء لا یقبر کجا روا است که جسم مبارک او سه روز در صحرا افتاده باشد
کسی او را در قبر نگذاشته ودفن ننموده ورأسه من فوق خرصان القنا کالبدر یهوی من الثنا
لا یفتر وسر مبارک آنحضرت در بالای نیزه مانند ماه درخشان بود وپیوسته ثنای حق تعالی
مینمود **تمهید در ذکر بمیدان رفتن امام حسین در حرب صفین ومقاتله با زبرقان**
در بعضی از کتب تواریخ مسطور است که در جنگ صفین شخصی مسمی بزبرقان که بشجاعت از لشکر معاویه
اشتهار داشت آهنگ حرب با لشکر امیر مؤمنان نمود وبمیدان آمد حضرت امام حسین علیه السلام بخدمت پدر
بزرگوار آمد واز آنحضرت رخصت طلبید که بحرب زبرقان رود حضرت او را مرخص نمود حضرت امام حسین
آهنگ حرب زبرقان نمود وهمین که در برابر زبرقان در آمد وبرادران آنحضرت او را در برابر
زبرقان دیدند همه بگریه وفغان در آمدند واشک از دیده جاری کردند چون امیر مؤمنان
دید که برادران امام حسین از مشاهده او را در برابر زبرقان بخروش وفغان در آمدند وگریان
ونالان میباشند ایشان را تسلی داد وساکت نمود آه واویلا برادران او آن امام مظلوم را در برابر
یک سوار نتوانستند دید وکجا بود حیدر کرار که ببینند ایا چگونه در صحرای کربلا او را در مقابل

سی هزار نابکار میتوانستند دید و کی بود حسین زکار که در صحرای کربلا اهلبیت را تسلی دهد و از خروش و فغان
ساکت کند و فنیکه آقای خود و پشت و پناه خود را عازم میدان میدیدند دیگر و تنها آن غریب بیکس را در برابر اعدا
با کردن کج مشاهده مینمودند   ای دل از آب دیده طوفان کن   یاد بیمار کربهای حسین   نتوان کرد عمرها
تقریر   حرفی از سرگذشتهای حسین   اما چون امام حسین در میان میدان بنزدیک زیرقان رسید زیرقان
از او پرسید که تو کیستی و نام تو چیست آن نور دیده رسول و پاره دل بتول نام و نسب خود را بیان کرده بزبان
حال میگفت   جد من احمد محمود فعال   پدرم حیدر صفدر باشد   مادرم فاطمه خاتون زنان که شرف
از همه بهتر باشد   زیرقان چون آن گوهر یکتا را بشناخت قسم یاد کرد که یا ابن رسول الله محال است که اگر اعضای
من از سنان رمح تو پر کرده کستاخ وار بجانب تو قتال نکنم آه واویلاه در عرصه کربلا آن امام مظلوم هر چند
میفرمود که ایقوم آخر جد من محمد مصطفی است و پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا است بر من ستم میکنید
و قطره آب بمن و عیال من بدهید و مرا واگذارید بطرفی روم اصلا در آن قوم اثر نکرد و گفتند دست
از تو بر نمیداریم تا ترا بقتل نرسانیم   سبزه در محشر چسان کردند قومی که زعناد   منع میکردند آب از سرو
و بالای حسین   از گل نیرنگ دهر آخر چه شاخ ارغوان   غوطه زد در خون نهال قد رعنای حسین
مجملا زیرقان با آنحضرت گفت من با تو چگونه محاربه کنم و تیغ بر روی تو کشم که مکرر دیده ام که رسول خدا
بر لب و دندان تو بوسه میداد آه که آن لب و دندان در کربلا بتیغ جفا پر از خون کردید و از تشنگی بیکدیگر
چسبید و در شام محنت انجام یزید بیحیا چوب بر آن میزد   نبی کان بر لب ساقی کوثر متصل بودی
کجا باشد روا کز تشنگی چسبد بیکدیگر   سری کز دوش پیغمبر نگردیدی جدا یکدم   جدا کردندش از تن
عاقبت خفتان بی گوهر   مجملا چون امام حسین ع آن کلمات صدق آیات و سخنان هدایت انجام از
زیرقان شنید فرمود که اگر حال بدین نهج میدانی و قدر و منزلت ما را می شناسی چرا معاویه را بر ما

اختیار کرده

اختیار کرده زیرقان جواب داد که از حضرت شاه ولایت پدر بزرگوار خود مسئلت نما که تا جرایم مرا بزلال
مرحمت و احسان و عفو و امتنان خود بشست و شوی نماید و از تقصیر من درگذرد حضرت امام حسین
این معنی را قبول کرده بذروه عرض پدر رسانید و زیرقان بشرف اسلام و رکاب بوسی حضرت باررفعت
امیر المؤمنین ع استسعاد یافته معروض داشت که اول کسیکه بغرور دنیا مغرور گشته و از رحمت رحمان
رحیم مهجور شده منم مسئول آنکه سیئات مرا بلطف و عنایت که لازمه ذات اشرف اقدس تو است در گذرانی
آنحضرت از جرایم او گذشت ای برادران زیرقان بمجرد اطلاع بر نسب اشرف آنحضرت و شناختن او
که فرزند رسول خدا است دست از محاربه او کوتاه داشت و از وادی ضلالت قدم در شاهراه هدایت
گذاشت و اشقیای کوفه و شام که پیوسته آنحضرت را در آغوش حضرت رسالت دیده بودند و محبت
او را نسبت بآن امام مظلوم میدانستند و قدر و منزلت و حسب و نسب او را می شناختند اصلا بر او و اطفال
او رحم ننموده آب فرات را از ایشان منع نمودند و تیغ جفا بر روی او کشیدند و زخمهای کاری بر
بدن آن برگزیده باری زدند و هر چند حجتهای شافیه بر ایشان القا مینمود گوشی بآنها نمی دادند
تا آنکه سر مبارک او را از تن جدا کردند و بر نیزه نموده لشهرها گردانیدند خدا لعنت کند ایشانرا و جا داد
در جحیم مخلد دارد و رحمت خود را بایشان نرساند مطلب در وقایع حضرت امام حسین ع اهل بیت خود را
وداع نمودن آنحضرت بمیدان و رجز خواندن و القا و اتمام حجت نمودن و آنحضرت جنگیدن با آنحضرت
و با آن اشقیا محاربه نمودن   و در آن چند نفس بودند چون نمکهای ریاض نبوت [illegible]
ارباب ضلالت از پای در آمدند و بر خاک طپیدند و شمشاد قدان بوستان ولایت در خاک و خون
آرمیدند غراب وجود الفساد و اقارب نور دیده علی ابن ابیطالب در گرداب بلا افتاده و آفتاب
حیات یاران و برادران و فرزندان آنحضرت روی بمغرب فنا نهادند و روزگار دغدار از مفارقت

دوستان و خویشان داغها بر دل مبارکش گذارد برادر نامدارش عباس علمدار با دستهای بریده در خاک
طپید و فرزند نامدارش علی اکبر با بدن پاره پاره در خون غلطید و کودک شیرخوارش علی اصغر
بپیکان آبدار سکینه و آن مظلوم دیار کربلا باوجود محنت غریبی و زحمت تشنه لبی بدرد بیکسی و تنهائی
نیز مبتلا گردیده هرگاه کسی تفکر کند میداند که آن امام پریشان حال در آنحال بچه حال بوده نه معینی و یاری
که آن امام مظلوم را فریاد رسد و یاری نماید و نه دوست مهربانی که جرعه آبی بر لب تشنه او رساند و نه
پدری که در آن گرفتاری او را تسلی دهد و غبار کدورت از خاطر او بزداید و نه برادری که اشک از رخساره
او پاک نماید و نه یار مشفقی که اهل بیت غمزده خود را باو بسپارد و دشمنان خود را میدید که تیغها
بقصد قتل او کشیده اند و سنانها بحرکت آورده اند و تیرها در چله کمانها پیوسته اند و اهلبیت خود را
ملاحظه میکرد که بدرد غربت مبتلا گردیده اند و بعد از شهادت او گرد یتیمی بر رخسار دختران او خواهد نشست
و در آن صحرا درمانده و بیکس خواهند گشت و باسیری خواهند رفت و صدای خروش و فغان آن غریبان
می شنید و از مفارقت آنحضرت ناله میکردند و بدنهای مجروح هفتاد و دو تن از اهلبیت و یاران خود را
میدید که بخون آغشته بخاک افتاده اند و از هیچ طرف یاری مشاهده نمیکرد و در اطراف خود احدی را نمیدید
آه از دمی که غیر بدنهای کشتگان بود در خویش شاه شهیدان کسی ندید از یکطرف بگوش سپاه ستم
شعار و زیکطرف خروش سراپرده می شنید میریخت اشک دیده بر رخسار چون گلاب و زبیکسی ز پرده
دل ناله میکشید از کتاب منتخب و غیر آن روایت کرده اند که چون در آنحال نظر آن سبط رسول ذو الجلال بر
هفتاد و دو تن از یاران و برادران و فرزندان افتاد و همه را کشته و در خون آغشته دید بیطاقت شده
عزم میدان شهادت نمود و بسوی خیمه محترم منعطف شد و برد حبره بزرگوار خود رسول خدا را طلبید و بر
دوش مبارک افکند و زره مبارک آنحضرت در پوشید و شمشیر آنحضرت را حمایل کرد و بر اسب آنحضرت

محادرشی

سوار شد پس روی بزنان خود نمود و ایشان را ندا کرد که یا سکینة یا فاطمة یا زینب یا ام کلثوم علیکن
منی السلام ای سکینه غمدیده و ای فاطمه محنت رسیده ای زینب زاری کننده و ای ام کلثوم ملکه زاری
دختران یتیم و ای خواهران الیم ای اولاد غریب من و ای بیکسان غم نصیب من سلام من بر شما باد و وعده
دیدار بروز قیامت افتاد شتافتند سوی خلد اهل بیعت من رسید است کنون نوبت شهادت
من پس آن امام مظلوم هریک از خواهران و دختران خود را در بر کشید و هریک را بثوابهای حق تعالی
تسلی بخشید و صدای ناله و شیون از خیمهای حرم بلند شد و غریبان کربلا از فراق آن سید الشهدا همه یک
بزبان نوحه و فغان می نمودند و سیل اشک از دیدها جاری میساختند و وحش و طیر را باتش حسرت
میگداختند و صدای الوداع الوداع و ناله الفراق الفراق از ساحه کربلا بچرخ اعلی میرفت و مظلوم
دیار کربلا بزبان حال با اهلبیت باین مقال مترنم بود الوداع ای بیکسان کربلا الوداع ای اهل بیت
مبتلا نوبت من ای بلاکیشان رسید الوداع اینک حسین گردد شهید الوداع ای زینب محنت
نصیب الوداع ای ام کلثوم غریب ای سکینه ای سکینه الوداع ای مه دور از مدینه الوداع
الوداع ای عابد بیمار من الوداع ای بیکس بی یار من ای پرستار یتیمان الوداع ای گرفتار
لعینان الوداع و آن غریبان بی کس و بی پناه و محنت نصیبان عرصه ابتلا و واماندگان صحرای
کربلا بزبان حال از غم وداع و داغ فراق آنحضرت میگفتند آه و اویلا وداع آخرین میکند بابا
حسین غمخوار ما آه و اویلا که در غربت فتاد با ستمکاران پدر بیکار ما دل زحسرت آب گردد چرخ را
نشنود گر ناله های زار ما چرخ را گویا مراد از کج روی منحصر بوده است در آزار ما در آن حال از
ناله و فغان آن غریبان شور قیامت در عرصه کربلا هویدا شد و آتش حسرت در دلهای قدسیان افتاد
و آن امام مظلوم آیا بچه حال بود که میخواست آن غریبان بیکس را در آن صحرا گذارد و در راه الهی جان بسپارد

وچه کوههای غم که از مفارقت اهل حرم در دل آنحضرت جای نمود وچه سیلهای اشک از دیده مبارک گشود خصوصاً
از فراق دختر خود سکینه که آنحضرت او را بسیار دوست میداشت در کتاب بحار الانوار در حدیثی این روایت
ذکر شده که آنحضرت آن را در حق سکینه و مادر او رباب فرموده است لَعَمْرُكَ إِنَّنِي لَأُحِبُّ دَارًا تَكُونُ
بِهَا سُكَيْنَةُ وَالرَّبَابُ أُحِبُّهُمَا وَأَبْذُلُ جُلَّ مَالِي وَلَيْسَ لِعَاتِبٍ عِنْدِي عِتَابُ یعنی بجان تو که دوست
میدارم خانه‌ای را که سکینه و رباب در آن باشد دوست میدارم ایشان را و بذل و بخشش میکنم جمیع مال خود را
بجهة ایشان و کسی را بر من اعتراضی نیست راوی گوید در آن حال که آنحضرت عزم میدان کرد سکینه محجوبه بود
آه و ناله و فریاد برآورد و فغان برکشید و از فراق پدر بزرگوار خود اشک از جویبار دیده می بارید آنحضرت
سکینه را بسیار دوست میداشت پس امام مظلوم فرزند خود را در بر کشید و او را بر سینه خود چسبانید
و با آستین اشک از دیده او پاک میکرد و میفرمود سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سُكَيْنَةُ فَاعْلَمِي مِنْكِ الْبُكَاءُ إِذَا الْحِمَامُ
دَهَانِي یعنی ای سکینه بدان که چون من شهید شوم و مرگ مرا دریابد بعد از من گریه تو دور و دراز خواهد بود
و پیوسته از درد بیتیمی گریه خواهی کرد لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكِ حَسْرَةً مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي ای سکینه
ای نور دیده من دل مرا با اشک دیده خود مسوزان و از گریه حسرت خود آتش بر دلم مینداز مادامی که روح
در بدن من است و زنده‌ام گریه مکن که من طاقت گریه تو را ندارم و از مشاهده ناله تو تاب ندارم فَإِذَا
قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالَّذِي تَأْتِينَهُ يَا خِيَرَةَ النِّسْوَانِ ای سکینه هرگاه من کشته شوم و مرا بقتل
آورند تو سزاوارتری بگریستن از دیگران ای بهترین زنان زیرا که بعد از من یتیم میشوی و محنت یتیمی
بی نهایت است سکینه گفت ای پدر بزرگوار تن بمرگ داده و آماده شهادت شده ما را بیکس
بگریست آنحضرت فرمود ای دختر چگونه تن بمرگ ندهم کسیکه یاوری و معینی ندارد لاعلاج باید تن
بمرگ بدهد ای دختر یاور همه کس خداست و رحمت خدا در دنیا و عقبا از شما جدا نخواهد شد صبر کنید

بر قفاهای

[illegible]

بر قفاهای خود و شکیبائی ورزید که بزودی دنیای فانی منقضی گردد و نعیم ابدی آخرت زوال ندارد و بزبان
حال میفرمود غمگین مباش که پروردگار یاور تو است و جناب حضرت زین العابدین برادر تو است مرا به تیغ ستم
باید شهید شدن تو نیز باید از عیش ناامید شدن رفاه امت بیچاره در مشقت ما است ما شفیع
عاصیان شربت شهادت ما است منقول است سکینه گفت يَا أَبَتَاهُ رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا ای پدر بزرگوار ما را
جد ما باز گردان و بمنزل و وطن ما ما را برسان آن امام غریب فرمود هیهات این خیال بعید است اگر مرا
مجال خود میگذاشتند خود را بمهلکه نمی‌انداختم پس زنان آنحضرت از استماع این سخنان جان سوز و شاه
گرفتاری و بی یاری آنحضرت دیدند بناله و فغان درآمدند و اشک از دیده‌ها روان کردند آن امام
مظلوم آن بیکسان را از ناله و فغان ساکت نمود و تسلی داد پس حضرت امام زین العابدین را
طلبید و اسرار امامت و خلافت را باو سپرد و او را خلیفه و جانشین خود گردانید و وصیتهای چند
باو نمود و ابن شهر آشوب روایت نموده که چون آن امام مظلوم عازم بر حرب گردید با اهل بیت خود
فرمود ائْتُونِي بِثَوْبٍ عَتِيقٍ لَا يَرْغَبُ فِيهِ أَلْبَسُهُ غَيْرَ ثِيَابِي لَا أُجَرَّدُ فَإِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ
ای اهل بیت من جامه کهنه از برای من بیاورید که کسی در آن رغبت ننماید و آن را خواهش نکند تا آن را
در زیر جامه‌های خود بپوشم تا اگر آن را از بدن من بیرون ننمایند و من برهنه نمانم زیرا که من کشته
خواهم شد و جامه‌های مرا خواهند برد و مرا برهنه خواهند نمود چه سر ز پیکرم از تیغ کین جدا کردند
گل سر سبد نیزه جفا کردند بیفکنند تن پاره پاره‌ام بر زمین کنند دامن صحرا چه دامن گلچین
مرا بسان این کشتگان قیاس کنند طمع ز زره مغفر سیم در لباس کنند چه میکنند ز تن جامه
در شهادت من بروزگار روا نیست کشف عورت من از آن بکهنه لباس است حاجتم اکنون
که چون لباس نو آرند از تنم بیرون بجامه‌های نوام اهل ظلم در رسانند دگر بسوی کهن جامه‌ام نپردازند

لباس

پس شلوار کوتاه و خورد بجهت آنحضرت آوردند آنجناب آن را نپوشید و فرمود هذا لباس اهل الذمة این
اهل ذمه است پس چیز دیگر از آن وسیع تر آوردند در پوشید و از کتاب منتخب روایت کرده است که چون
اصحاب آنحضرت همه بدرجهٔ شهادت رسیدند و احدی از ایشان باقی نماند و آنحضرت استغاثه میکرد و کسی
بفریاد او نمیرسید و بموت شهادت خود یقین کرد در اطفال نبوی خیمه آمد و فرمود که از برای من
جامه کهنه بیارید که احدی رغبت در آن ننماید تا آن را در زیر جامهای خود قرار دهم که چون کشته شوم آن را از
بدن من بیرون نکنند و مرا برهنه ننمایند راوی گوید که از آن کلام جگرسوز صدای زنان بگریه و فغان
بلند شد پس جامه بجهت آنحضرت آوردند و آن امام غریب پاره کرد و آن را از اطراف آن درید و آن را
در زیر جامهای خود قرار داد و زیر جامهٔ جدیدی داشت آن را نیز پاره کرد که آن را نیز از بدن نعش
بیرون ننمایند و چون آنحضرت کشته گردید ملعونی قصد آنحضرت نمود و آنها را ربود و آن امام مظلوم را
برهنه و عریان بر روی ریگهای گرم کربلا گذاشت و دستهای آن ملعون فی الحال شل گردید و عذاب
و نکال باو رسید و چون آن امام مظلوم آن جامهای کهنه را پوشید اهل و اولاد خود را وداع نمود مانند
وداع مفارقت کنندهٔ که بر نگردد   طلب نمود و بپوشید جامهای کهن   دگر لباس شهادت فکند بر گردن
ز ناوک نالهٔ کرد و بیان کمر بر بست   گرفت نیزه از آه اهلبیت بدست   ز خیمه سرور لب تشنگان بیرون
آمد   شکست بی کمر تیغ و از گردون آمد   و چون کسی نبود که رکاب سعادت آنجناب را بگیرد و عنان
بر سر ذو الجناح بگرداند   قضا بخدمت آنشاه ذو الجناح کشید   قدر عنان بسر ذو الجناح گرداند
بکف گرفت رکاب شهادتش جبریل   بصور نفخهٔ ماتم دمید اسرافیل   عنان گرفت و بر آمد بزین
امام کبار   سوار باد شد آن پادشه سلیمان وار   طلوع شعشعه کرد آفتاب اوج یقین   ز برج
خیمه به نصف النهار خانهٔ زین   و در توصیف ذو الجناح مرکب آن امام عالی مقام گفته اند   جیب ذو الجناح

کو در جلو

کو در جلوه از زمین بسما   بیک اشاره دستی رود برنگ دعا   سبکتکی که بیک لمحه آن فرشته سرشت
رساند راکب خود را ز کربلا به بهشت   تنید بر فلک اطلس انجم سیار   بذو الجناح شده زین چو توده وار (اطلس)
هلال رفته و هم چشم آفتاب شده   بتوسن فلک افزون حلقه رکاب شده   همینکه شهسوار عرصهٔ امکان آهنگ
میدان کرد پرده نشینان حجله عصمت و طهارت باویله گریان و دل بریان از عقب آنحضرت روان شدند و
خروش و فغان در فراق آن جان جهان بر آوردند که ای شاه ما و ای پیلا ما را بکه میگذاری و میروی   فریاد از
آن دمیکه شهنشاه دین پناه   در بر سلاح جنگ نمود آن چه برق آه   آمد برون ز خیمه وداع حرم نمود   بالفعل
درد و حسرت و بالفعل اشک و آه   بی اهتمام حضرت او اهلبیت شرع   چون شمع در زمانه ماتمزده بی پناه
از دود آه اهل حرم شد سیاه پوش   چون خانهای اهل حشم خیمهای شاه   عزمیان صحرای کربلا و غم نصیبان
آن دشت محنت و بلا از غم فراق سید و مولای خود ناله و فغان برکشیدند و شور و نشور بر پا کردند و
هر یک بزبان حال بطریقی نوحه و زاری مینمودند خواهران میگفتند ای برادر رفتی دیگرت نخواهیم دید
وگل امید از گلشن وصالت نخواهیم چید و دختران میگفتند وا ابتاه ما را یتیم ساختی و رفتی کاش پیش از تو ما
هلاک میشدیم و دیدهٔ ما این روز را نمیدید و برادرزادگان میگفتند وا عماه کاش چشم ما بی رخ تو میبود
و ترا باین حال نمیدیدند و حرم محترم میگفتند وا غربتاه ای آقا و مولا ما را درین غربت بکه میسپاری
بجملاً تمام عیال و اطفال آنحضرت چون مرغان شکسته بال بناله و زاری در آمدند و خود را در دست و پای
آنحضرت انداختند و پای مبارکش را می بوسیدند و هر یک بحالتی بودند که دیده طاقت دیدن
آن نداشت و فغان و ناله مینمودند که گوش تاب شنیدن آن نداشت   این یک نشسته در گل اشک از
هجوم درد   وان یک فتاده از سر حسرت بخاک راه   اشک یکی گذشته ز ماهی از این ستم   آه یکی رسیده
ز اوج عرصه تا بماه   از خروش مخدرات حرم غلغله در ارکان عالم افتاد و آتش آهشان داغ غم بر دل سکان

خروش مظلوم نهاده مقیمان محفل عزا از عقب آن امام ام حبان ناله و بیقراری و عجز و زاری نمودند که آن مظلوم کربلا در
حیرت افتاده و آن غریب بیکس از هر طرف نگران و اشک حسرت از دیده اش روان بود متحیر و سرگردان ایستاده
بود و بر گرفتاری خود و بیقراری اهلبیت چون ابر بهار زار زار میگریست و حالتی بر آنحضرت رخ داد که کس در غمش را
با آنحال نتوان دید و شرح آن نتوان کرد   زین سو پیش اهلبیت همه در فغان و شین   زان سوی خصم مشتعل
آن فلک پناه پا در رکاب خواستن و دستش عنان طلب   تن در کشاکش حرم و دل بهر پگاه   چشمی بسوی دشمن و چشمی
بسوی دوست   پائی بره نهاده و پائی بدبارگاه   و آن بیکس که بلا ساعتی گرایست و نه بود ایکرده غریبان و بیکسیها
باز کرد دید که شما را بخدا می سپارم و او وکیل من است در مهمات شما و کفی بالله وکیلا   پس آن امام مظلوم یکه
و تنها مانند آفتاب با دل کباب و دیده پر آب بقدم یقین و ایمان و شوق لقای پروردگار عالمیان بجانب
آن کافران روانه گردید و اهل حرم و فرزندان و دختران و خواهران آن امام ام از دنبال آنحضرت بدیده
حسرت مینگریستند و بر تنهائی آنجناب و بیکسی و غریبی خود میگریستند و آه سرد از دل پر درد میکشیدند
و بزبان حال میگفتند   رفتی و داغ بر دل ما پر غم گذاشتی   ما را بروز تیره ماتم گذاشتی   رفتی و روزگار یتیمان
خویش را   چون موی خویش تیره و درهم گذاشتی   ما را بدست لشکر دشمن غریب و خوار   بی غمگسار و مونس
همدم گذاشتی

فصل در رفتن آنحضرت بمیدان و رجز خواندن و اتمام حجت با آن جفاکاران

در بعضی از کتب مسطور است که چون آن امام مظلوم اهل بیت خود را وداع کرد و خواست بمیدان رود
قبای خز مصری در پوشید و عمامه رسول خدا را در سر بست و سپر حمزه سید الشهدا بر پشت افکند و ذو الفقار
شاه ولایت را حمایل کرد و بر اسب ذوالجناح سوار شد   قد در رسید و عنان عقاب پیش کشید   قضا خود
برای سواریش تأکید   عنان اسب چه شاه فلک جناب گرفت   رسید دولت و از یکطرف رکاب گرفت   بذوالجناح
برآورد پای دولت را   فکند در جلو خویش فتح و نصرت را   پس آن شهسوار عرصه شجاعت و شیر بیشه

شهامت

~~شاه ولایت حمایل کرد و بر اسب ذوالجناح سوار شد   قد در رسید و عنان عقاب~~ روی بمعرکه نهاد و آن شاه فلک
تن تنها چون آفتاب قدم در عرصه هیجا گذارد و چون بمیان میدان رسید نیزه بر زمین استوار کرد و فضای
معرکه را بنور جمال خود روشن و مثال خود منور ساخت لیکن بیکسی و تنهائیش آتش حسرت در دل ملایک انداخت
و قدسیان را در بوته محنت گداخت آیا چون آن یادگار شیر خدا یکه و تنها در برابر چندین هزار نابکار خون
خوار ایستاد چرا آسمان از غمش بر زمین نیفتاد و عالم ایجاد روی به ویرانی ننهاد   آه از دمی که از افق
عرصه مهروار   تابنده ماه برج امامت شد آشکار   فرقی از عمامه نبوی گشته تاج ور   شمشیر احمدی بمیان
کرده استوار   جوشن صفت بدست بلا کرده حرز تن   آن پیرهن که فاطمه اش رشته بود و تار   پس آن
حضرت رجزی در کمال فصاحت و بلاغت مشتمل بر توبیخ لشکر ضلالت و بیان حسب و نسب و رفعت شان و جلالت
خود ادا فرموده و گفت كَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدْمًا رَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ قَتَلُوا قِدْمًا عَلِيًّا وَابْنَهُ
حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمَ الْأَبَوَيْنِ حَنَقًا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمِعُوا وَاحْشُرُوا النَّاسَ عَلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ   این قوم کافر شدند
پیش از این و اعراض کردند از ثواب پروردگار ثقلین کشتند قبل از این علی ابن ابیطالب را در محراب عبادت
فرق مطهر او را شکافتند و فرزند برگزیده او امام حسن را که از حیثیت پدر و مادر کرامت و شرافت
داشت بزهر جفا شهید کردند و از راه کینه و عداوت بقتل ایشان اکتفا نکرده گفتند حالا لشکر بکشید
و جمعیت کنید بر حرب حسین و کشتن او   يَا لَقَوْمٍ مِنْ أُنَاسٍ رُذَّلٍ جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ ثُمَّ
سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ بِاجْتِيَاحِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدِينَ لَمْ يَخَافُوا اللهَ فِي سَفْكِ دَمِي لِعُبَيْدِ اللهِ نَسْلِ الْكَافِرِينَ
این قوم چه رذل اند و ناقابل اند که لشکر بر اهل حرم خدا و حرم رسول میکشند پس همه جمع شدند و هم
عهد گردیدند و اتفاق نمودند که مرا بکشند و خون مرا بریزند بجهت رضاجوئی دو ملحد ملعون آیا
این قوم از خدا نمیترسند در ریختن خون من بجهت خواهش عبیدالله زیاد که فرزند زنا و کافر است و پدر

ومادر او از ایمان بی بهره اند وَابْنُ مَعَدٍّ قَدْ رَمَانِي عَنْوَةً بِجُنُودٍ كَوَكْفِ الْهَاطِلِينَ لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ
ذَا غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرْقَدَيْنِ بِعَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ وَالنَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ پسر سعد جفا
از راه قهر و غضب بر من لشکر انبوه متواتر چون باران بیا اکنده بی تقصیری از من صادر شده باشد بغیر
فخر کردن من بپدرم علی که خدا بعد از نبی او را برگزیده و بجدم رسول قرشی که پدر و مادر او از طایفه قریشند
که بهترین قبایل عرب است خِيَرَةُ اللهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ فِضَّةٌ قَدْ خُلِصَتْ
مِنْ ذَهَبٍ فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ
بهترین خلق خدا پدر من است پس مادر من پس من فرزند دو برگزیده ام و منم نقره که از دو طلا بهم رسیده ام
کیست در میان مردم که جدّ او مثل جدّ من و پدر او چون پدر من باشد منم فرزند دو علم هدایت و دو ماه
آسمان جلالت فَاطِمُ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَأَبِي قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرٍ وَحُنَيْنٍ عَبَدَ اللهَ غُلَامًا يَافِعًا وَ
قُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الْوَثَنَيْنِ يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَالْعُزَّى مَعًا وَعَلِيٌّ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ مادرم
فاطمه زهرا است و پدرم شکننده کفر است در جنگ بدر و حنین بندگی کرد خدا را در وقتی که هنوز
طفل بود و بالغ نشده بود و قریش می پرستیدند دو بت را که داشتند قریش عبادت لات و
عزی میکردند و علی در دو قبله نماز میکرد فَأَبِي شَمْسٌ وَأُمِّي قَمَرٌ فَأَنَا الْكَوْكَبُ وَابْنُ الْقَمَرَيْنِ وَلَهُ
فِي يَوْمِ أُحُدٍ وَقْعَةٌ شَفَتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ ثُمَّ فِي الْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا كَانَ فِيهَا
حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ پس پدر من آفتاب تابان است و مادر من ماه درخشان است پس منم
ستاره و فرزند دو ماه و از برای پدر من در جنگ احد واقعه ایست که سوزش سینه را شفا
بخشید و همچنین در جنگ احزاب و فتح لشکر کفار را شربت مرگ چشانید فِي سَبِيلِ اللهِ مَاذَا
صَنَعَتْ أُمَّةُ السُّوءِ مَعًا بِالْعِتْرَتَيْنِ عِتْرَةِ الْبَرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَعَلِيِّ الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ

چه بدبختیها که این امت بدفعال نمودند با عترت پیغمبر حمیده خصال محمد مصطفی و عترت علی شیر پروردگار
در جنگ کف ربس آن امام مظلوم در برابر آن قوم ایستاد و شمشیر برهنه در دست داشت و از حیات خود
مایوس بود و عازم بر موت بود و فرمود أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ
أَفْخَرُ منم فرزند علی که پاکیزه است از گناه و از آل هاشم است و همین فخر مرا کافیست وَجَدِّي رَسُولُ
اللهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَى وَنَحْنُ سِرَاجُ اللهِ فِي الْأَرْضِ نَزْهَرُ جدّ من رسول خداست و بهترین کسانیست
که بر روی زمین رفته اند و ما چراغهای پروردگاریم که در زمین می درخشیم وَفَاطِمُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ
أَحْمَدَ وَعَمِّي يُدْعَى ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ و فاطمه مادر من از سلاله احمد است و عمّ من که او را ذو
الجناحین میخوانند جعفر است که خدا دو بال باو کرامت کرده وَفِينَا كِتَابُ اللهِ أُنْزِلَ صَادِقًا وَفِينَا
الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذْكَرُ در شان ما نازل شده است کتاب خدا براستی و در حق ما هدایت
و وحی به نیکی مذکور میشود وَنَحْنُ أَمَانُ اللهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ نُسِرُّ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَنَجْهَرُ ما ایم امان
خدا بجهة جمیع مردمان و در پنهان و آشکارا در میان مردمان بسبب این کرامت مفاخرت می نمائیم
وَنَحْنُ وُلَاةُ الْحَوْضِ نَسْقِي وُلَاتَنَا بِكَأْسِ رَسُولِ اللهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ ما ایم صاحبان حوض کوثر که دو
ستان خود را از آن سیراب میکنیم و این را کسی انکار نتواند نمود وَشِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ
وَمُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسَرُ شیعیان ما در میان همه مردمان بهترین ایشانند و دشمن ما در
روز قیامت زیان کاران و نومید خواهند بود ای قوم بترسید از خدایی که زنده میکند و میمیراند
و شب را بروز و روز را بشب می آورد اگر بخدا اقرار دارید و برسولش که جدّ من است ایمان آورده اید
و منکر قیامت نیستید بر من زیاده ازین ستم مکنید دگر مرا هدف ناوک الم مکنید ز حد گذشت
جفا بشما ازین ستم مکنید ای قوم آخر من نبیره رسول الله و فرزند شیر خدایم آخر نه مادرم من خیر النسا است

مکرر

گرمی این امت هست آخر نه پیغمبر شماست که مکرر مرا بوسیده است و بگردن و سینه و بر کتف خود نشانیده است و
مرا بوسیده و روی خود را بروی من گذاشته و از برای خاطر من آهو از صحرا آورده و پیغمبر شما مکرر میفرمود
که حُسَیْنٌ مِنّی وَ اَنَا مِنْ حُسَیْنٍ و بسیار از او شنیده اید که گفته است حسین و حسن آقایان جوانان بهشت است
آخر نه من فرزند فاطمه دختر پیغمبر شمایم پیغمبر فرمود که هر که فاطمه را اذیت رساند مرا اذیت رسانیده آیا
هرگاه مادر من مرا باین حال بد ببیند محزون و غمناک خواهد شد آخر این عمامهٔ رسول خداست که بر سر دارم
و این دراعهٔ آنحضرت است که در بر دارم آخر این شمشیر شیر خداست که در دست من هست و این سپر حمزه سید الشهدا است
که بر کتف من هست نمی‌اندیشید که از آن که فردای قیامت جد و پدر و مادر من با شما خصومت کنند اینک
هفتاد و دو تن از برادران و برادرزادگان و فرزندان و خویشان و یاران مرا کشتید و حال اراده قتل
من دارید اگر بجهة مملکت هست سر راه بر من مگیرید و بگذارید تا عیال و اطفال خود را برداشته بجانب
حبشه یا ترکستان روم و این زنان و اطفال بیگناه را که از نسل پیغمبر شمایند قدری آب بایشان بدهید
که جگر ایشان از تشنگی کباب است   چه ظلمها که درین دشت کین با کردید   تمام آل نبی را بقتل آوردید کسی
نماند ز اولاد مصطفای مجید   شدند کشته ز بیداد ابن سعد پلید   کجا رواست که اولاد احمد مختار
برای جرعهٔ آبی شوند خسته و زار   از سخنان آنحضرت فغان و ناله از لشکر عمر سعد بر آمد کوفیان از
معرکه او رمیدند و شامیان گریستند و نالیدند و نزدیک شد که لشکر با روسای خود بجنگ درآیند
جمعی از اشقیا مثل شمر و شبث ربعی فریاد برآوردند که ای پسر ابوتراب بیا تا ترا بنزد ابن زیاد بریم
و با یزید بیعت کن تا ازین مهلکه خلاص شوی و الا باین حال خواهی بود تا از تشنگی هلاک شوی آنحضرت فرمود
هیهات که من با فاسقی بیعت نمایم و چون ابن سعد گریه و رقت لشکر بر آنحضرت دید ترسید و از قلب لشکر
بیرون تاخت و گفت مگذارید پسر ابوتراب را که سخن بگوید و او را تیرباران کنید پانزده هزار نامرد آنحضرت را

تیرباران

تیرباران کردند از قضا یک تیر بر آنحضرت نیامد تیراندازان خطا را مشغول گشتند و آنحضرت میخواست بر آن
اشقیا حمله نماید که گرد و غباری پدید آمد چنانچه هیچکس را نمیدید و مقارن الحال شخصی مهیبی با هیکل عجیب بر
مرکبی عربی نشسته پیش آمد و گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِاللّٰهِ وَ عَلیٰ جَدِّکَ وَ اَبیکَ وَ اُمِّکَ وَ اَخیکَ حضرت
جواب سلام باز داد و فرمود تو چه کسی در چنین وقتی بر مظلومان بیچاره و غریبان از وطن آواره سلام میکنی گفت یا ابن
رسول الله من بزرگ پریانم و غلام سید انبیا و انسانم و چاکر شاه مردانم مرا زعفر زاهد گویند و لشکر من درین
بیابانست پدرت وقتیکه بچاه بئر العلم در آمد و جنیان را بضرب تیغ آبدار مسلمان ساخت پدر
مرا بر ایشان امیر کرد و بعد از پدر بمرتبه امارت بمن رسیده و همه در فرمان منند مرخص کن تا با لشکر خود
بیایم و دمار ازین قوم برآرم حضرت فرمود جزاک الله خیرا یا زعفر شما را دستوری نیست که با آدمیان جنگ کنید
زیرا که شما ایشان را می‌بینید و ایشان شما را نمی‌بینند کشتن شما ایشان را ظلم است و اما اگر ملائکه در
حرب بدر و حنین بنزد جدم آمدند و با کفار حرب کردند آن بفرمان خدا بود تو باز گرد و بمنزل خود معاودت
کن زعفر گفت ای سید ما خود را بصورت انسان بایشان می‌نمائیم تا اگر کشته شویم شهید راه تو باشیم امام حسین
فرمود جزاک الله خیرا یا زعفر دلم از دنیا و زندگی سیر شده و مشتاق لقای پروردگار خود گردیده ام و در علم المنایا
دیده ام که من امروز بلقای پروردگار خود خواهم رسید تو بجا برای خاطر من برگرد و متعرض این قوم مشو زعفر
فی الحال برگشت و آن غبار فرو نشست و نیز مرویست که وقتیکه آنحضرت در موقف کربلا بود جمعی از انواع
جن گرد هوا پرواز میکردند بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند یا ابن رسول الله ما انصار و یاور توایم اگر حکم
امر کنی بعمل می‌آوریم و اگر بر خصم فرمائی باندک زمانی این گروه را هلاک میکنیم حضرت فرمود خدا شما را
جزای خیر دهاد من مخالفت قول جدم نمیکنم ساعتی قبل ازین جد خود را در خواب دیدم که مرا گرفت و بر سینه
خود چسبانید و پیشانیم را بوسه داد و فرمود یا حُسَیْنُ اِنَّ اللّٰهَ شاءَ اَنْ یَراکَ مَقْتُولاً مُتَلَطَّخاً بِدِمائِکَ

تخضبا شیبك بدمائك من نحرك قفائك ای حسین خدا میخواهد ترا کشته و بخون خود آغشته به بیند
و محاسن ترا بخون خضاب ملاحظه نماید و سر ترا بر نیزه از قفا مشاهده کند و قد شاء ان یرئ حرمك سبایا
علی اقتاب الجمال و خدا میخواهد به بیند که حرم ترا اسیر کرده بر شتران برهنه سوار کنند و شهر بشهر بیار
بدیار بگردانند و من صبر میکنم تا خدا حکم کند پس آن گروه حسینیان وداع کرده رفتند جانهای ما از هم فدای آن امام
مظلوم باد که با وجود قدرت بر دفع اشرار تن بکشتن داد و در جهاد کوشید و کشته گردید تا در روز جزا شفاعت
گناهکاران نماید و با امکان تحصیل آب تشنگی بر خود قرار داد تا روز قیامت تشنه لبان را بجهة عزاداری او آب
کوثر سیراب و شاداب شوند و الا تحصیل آب در دست معجزنمای او سهل و آسان بود   بالب خشک از جهان
تا رفت آن سلطان دین   آب را خاک مذلت در دهان زین ماجراست   سنگها بر سینه کوبان جابجا هم در
نیل غرق   میوه نالان فرات آری از این غم در عزاست   ای چه دریا خشک لب ما تشنگان را رحم نیم آب
روی ده بما کآب همه عالم توراست   خواهش آب تشنه‌ای آورده‌ایم اینک بجیم   خاک را آنکس که با دریا بخشش
ماجراست **نقل ورود مبارزت و مجادله آنحضرت با آن اشقیا و کشتن بسیاری از ایشان**
و رفتن بسوی فرات منقولست که چون حضرت امام حسین علیه السلام دید که قوم ضلال در انکار و جدال می‌افزایند
و از عداوت و خصومت دست بر نمیدارند آن امام مظلوم در برابر اشقیا آمده ایستاده و مبارز طلب نمود تمیم بن
قحطبه که از امرای شام بود مردی نامدار و در میان قوم خود عالیمقدار بمیدان آنحضرت آمد و گفت ای پسر علی
تا کی خصومت میکنی فرزندانت زهر هلاک نوشیدند و چاکرانت لباس فنا در فرات پوشیدند و هنوز جنگ
میکنی و تو تنها با بیست هزار کس تیغ میزنی امام حسین فرمود ای شامی من بجنگ شما آمده‌ام یا شما بجنگ من
آمده‌اید من سر راه بر شما گرفتم یا شما سر راه بر من گرفتید برادر و فرزندان مرا بقتل آوردید اکنون میان
من و شما جز شمشیر چه تواند بود و آخر الامر آنحضرت چنان تیغی بر گردنش زد که سرش پنجاه قدم دور افتاد

بیرون کرد

پس آن شیر بیشه مردانگی بر آن قوم اشرار حمله کرد و از ضرب تیغ او ترسان شده بیکبار از معرکه بر سید ندید بن علی
ابطحی بانگ بر لشکر زد که ای بی‌حمیتان از عهده یکتن بر نمی‌آیید به بینید که من کار او را میکنم بنازم سلاح خود
راست کرد و به پیش امام حسین آمد و آن شقی در شام و عراق بمبارزت شهرت داشت و جرأت و شجاعتش در ولایت
مصر و روم رسیده بود سپاه عمر سعد چون آن لعین را در برابر آنحضرت دیدند از شادی نعره برکشیدند ندا
اما اطفال و عورات آنحضرت از این حال واقف شدند ترسیدند و بگریه و زاری درآمدند و چون آن شقی
نزدیک به آنجناب رسید آنحضرت بانگ بر او زد که مگر مرا نمی‌شناسی که چنین گستاخی بنزد من می‌آئی آن ملعون
جواب نداد و با کمال نخوت تیغی حواله آنحضرت کرد آن فرزند شیر خدا و یادگار علی مرتضی پیش دستی کرده تیغی
بر کمرش زد که چون خیار تر ببرید و دو نیم شد مرویست که آنحضرت مبارز میطلبید و هر که در برابر آن فرزند اسدالله
الغالب می‌آمد او را بر خاک هلاک می‌انداخت و روانه سعیر میساخت و چون دیگر کسی جرأت نمیکرد که بمبارزت
در برابر آنحضرت آید آن امام والا تبار چون پدر بزرگوارش حیدر کرار بر آن قوم اشرار حمله میکرد و بتیغ
آبدار دمار از روزگار ایشان بر آورد گاه بر میمنه میتاخت و بسیاری از آن منافقان را بر خاک هلاک
می‌انداخت گاهی بر میسره حمله میکرد و آن قوم دغا را بنات النعش وار متفرق میساخت و در هر حمله جمعی
کثیر به بئس المصیر میفرستاد و بهر جانب که حمله میکرد آن گروه انبوه چون مانند مگس و ملخ از پیش او
میگریختند   تیغی چه شعله در کف تیغها چه آفتاب   چون شیر حمله کرد بر آن قوم بیشمار   از حمله‌اش
چه برگ خزان ریخت متصل   سرهای آن گروه بمیدان کارزار   گفتی مگر که در صف میدان کربلا   با
ذوالفقار حیدر صفدر شد آشکار   سید بن طاوس روایت کرده که بعضی از راویان گفت
که قسم بخدا که هرگز ندیدم مغلوبی را که اولاد و اهل بیت و اصحاب او کشته شده باشند ثابت قدم
تر از آنحضرت که با وجود این همه ثبات ملتفت بخالف نکرد و از ایشان کناره نکرد و هرگاه آن اشقیا

اجتماع میکردند و بر آنحضرت حمله مینمودند آن شیر بیشهٔ پروردگار بر ایشان حمله میکرد و بشمشیر خود آن اشرار را متفرق میساخت
چنانچه گرگ گوسفندان را متفرق سازد و بعد از آن بمکان خود بر میگشت و میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
در آن گیرودار تشنگی بر آنحضرت غالب شده بود و هر چند دم آبی از آن کافران میطلبید مضایقه میکردند پس عمر بن
سعد نحس اکبر فریاد بر آورد که ای قوم میدانید که با که جنگ میکنید هذا ابن الانزع البطین هذا ابن قتال
العرب این فرزند انزع بطین حضرت امیر المؤمنین است این فرزند کشندهٔ عرب است شما در مبارزت با او مقاومت
نتوانید کرد از هر طرف با او احاطه کنید و او را در میان گیرید و تیر باران کنید پس چهار هزار نامرد از کمان
داران آن امام زمان را در میان گرفتند و تیر باران کردند و راه آنحضرت را از خیمهای حرم مسدود نمودند
حضرت آن قوم را ندا کرد که ویحکم یا شیعة آل ابی سفیان ای دوستان آل ابی سفیان اگر شما دین
و از روز معاد نمی اندیشید باری حمیت عرب چه شده است شمر لعین فریاد کرد که ای فرزند فاطمه چه
میگوئی فرمود شما با من جنگ میکنید و من با شما و بر زنان حرجی نیست پس منافقان و بی دینان خود را
منع کنید از متعرض شدن حرم من که تا من زنده ام احدی متعرض حرم من نشود شمر لعین گفت این مقصود
تو محصول میشود پس شمر فریاد زد که نزدیک حرم و متعرض زنان نشوید و کار او را بسازید که او
نیکو کفوی است و کشته شدن از تیغ او ننگ نیست و چون تشنگی بر آن امام مظلوم غالب شده بود
فرات کرد و شمر بیحیا بانگ بر لشکر زد که مگذارید حسین خود را بآب رساند که اگر شربت آبی بیاشامد یکی
از ما زنده نگذارد پس چهار هزار کافر سر راه بر آنحضرت گرفتند سواره و پیاده چون خار مغیلان
در سر راه آنحضرت برستند و آن جگر گوشهٔ حضرت رسالت و شیر بیشهٔ شاه ولایت و هژبر بیشهٔ
شجاعت با تیغ بران در میان آن کافران افتاد و با لب تشنه و جگر سوخته بسیاری از آن اشرار را
بر خاک هلاک انداخت و صفوف میدان را از خون کافران رنگین ساخت و صف لشکر را شکافت

واسب در

واسب در میان آب فرات راند از تشنگی چو کارش ز دین بجان رسید و ز قطاب کلتش او را فران رسید
لشکر از دو طرف سیل سان شکافت تا بر لب فرات چو سیل دمان رسید چون بمیان فرات در آمد و اسب
سر خود را بآب رسانید که آب بیاشامد آن امام مظلوم خطاب بآن توسن مبارک قدم نمود و فرمود انت عطشان
وانا عطشان والله لا اذوق الماء حتی تشرب ای ذو الجناح ترا عطش دریافته و از کثرت جولان و بی
آبی تشنگی بیحد زور آور شده و من نیز تشنه ام ای ذو الجناح قسم بخدا که جرعهٔ از آب نخواهم چشید تا تو آب
نیاشامی ذو الجناح چون این کلام از آن امام شنید سر خود را از آب بلند کرد و آب نیاشامید و گویا آن زبان
بسته سخن آن حضرت را فهمید و از راه ادب انتظار میکشید که اول آن مظلوم تشنه لب بیاشامد
ز روی آب سر خویش را فرس برداشت از آنکه پاس ادب شاه را نگه میداشت زبان بآب نمیبود آن خجسته
لجام که میکشید زبان بسته انتظار امام به بین به سنگدلیهای اهل کوفه و شام که منع آب نمودند از
آن امام انام چون حضرت آن حالت را از ذو الجناح دید فرمود اشرب فانا اشرب ای مرکب خجسته لجام
تشنه کام تو آب بیاشام که من نیز آب میخورم و کفی از آن آب برداشت که بیاشامد لکن چگونه بخورد که او را بود
که سکینه اش در خیمه العطش میکرد و عابد بیمارش از تشنگی هر لحظه غش میکرد و اطفال و عیالش همه
دل کباب و تشنه یکقطرهٔ آب بودند چون خواست آن آب را بیاشامد ملعونی فریاد بر کشید که ای حسین
تو آب میخوری و لشکر اعدا بخیمهای حرم هجوم آوردند و بسرا پردهای تو در آمدند تو آب میخوری و
قوم کفر کیش دغا روان شد تمامی بسوی پرده سرا سپاه کینه سوی خیمها روان گشتند بسوی اهل حرم
مطلق العنان گشتند آه و اویلا آن امام مظلوم تشنه لب آب را از کف خود ریخت و با جگر تفسیده
و لب خشکیده از فرات بیرون تاخت و متوجه خیمهای حرم گردید و تا رسیدن بخیام چهار صد نفر
از آن گروه نافرجام را بر خاک هلاک انداخت و روانه سعیر ساخت چون بخیمه گاه رسید دید که

این خبر اصلی ندارد و دانست که حکم درست چنانست که روز وفات روز را از شراب کوثر بدست خیر البشر افطار نماید
آورده اند که آن زمان که آنحضرت اراده رفتن میدان کرده بود بخیمه محترم در آمد و بهر طرف نظر میکرد و دختری
داشت سه ساله او را بو سید الطفل از غایت تشنگی بزبان برآورد که یا ابتاه العطش العطش حضرت فرمود
اصبری یا بنیة حتی آتیک بالماء ای فرزند صبر کن تا من بروم و جهة تو آب بیاورم و بمیدان مخالفان
روانه شد اما آن زمان که آنحضرت از طرف فرات بیرون تاخت و بجانب خیمهای حرم می آمد آن کودک باستقبال
پدر بیرون آمد و دوید و گفت یا ابتاه لعلک اتیتنی بالماء ای پدر آیا بجهت من آب آوردی آنحضرت از
سخن آن طفل بگریه در آمد و فرمود و الله یعز علی تلهفک تم بخیدا که بر من دشوار است تشنگی
و بیقراری تو پس انگشت مبارک در دهان آن طفل گذاشت و او را تسلی میداد و دست بر پیشانی او می
کشید چون خواست آنحضرت از خیمه بیرون رود آن طفل بدنبال دوید و دامان پدر را گرفت آنحضرت
فرمود ای فرزند دیده انگه میروم و از برای تو از این قوم آب طلب میکنم پس آنحضرت بمیدان رفت و بدرجه
شهادت رسید انا لله و انا الیه راجعون **مصباح دوم از مشکوة نهم در کیفیت شهادت آن**
حضرت و آنچه در آن ظلمی روی داد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة من بکت علیه السماء بالدماء و ضجت علیه ملائکة السماء
و عجت علیه حملة العرش و ما تحت الثری و انّت علیه کل ما فی الدنیا و الجحیم و حنت له الما
ء و ناحت علیه طیور الهواء و حنت علیه وحوش الفلاء کربهم الکل فتی مولانا ابی
عبد الله الحسین علیه السلام و الشکر لله الذی اثقل بلیتنا برزیة خامس خمسة النجباء و
طامس آثار الزیغ و الاهواء و حارس الشریعة البیضاء و وارث معالم الارشاد و خائض
معارک الجهاد المذبوح بسیف الجفاء من القفاء المسلوب الثیاب و الرداء المبتلی النا رقا

المحزون

المحزون بحباء الشهید البعید عن الاوطان و الغریب الفقید للاهل و الاخوان و حادی الاحزان
باکی العینین مولانا ابی عبد الله الحسین علیه السلام و اخرج قلباه من ذریته من هو نحره بالسیف
منحور و صدره بالسهام مسدود و عظمه بالرکض مکسور و جسده علی الارض من غیر مستور و
رأسه فی البلاد مشهور المهجور علی الرمضاء و المحجور من الماء المخضب الشیب بالدماء و
المغسل بماء البکاء مقطوع الوریدین مولانا ابی عبد الله الحسین علیه السلام آه و آاسفاه علی
الغریب الفاقد للانصار آه و اغوثاه من الشهید الفقید للثار آه و اکرباه من المسلوب منه
الجبة و الازار و اعجباه من تلک المصیبة الهائلة العظیمة و واحزناه من تلک البلیة الجسیمة
الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مقدمه** و در آن چند فصلست **فصل در ترغیب بروضه**
و گریه و ثواب آن آه آه از مصیبتی که دلها از آن قرین ملال و زبانها در تقریر آن لال است و دلها از
واقعه که قلم دو زبان بیان عشری از اعشار آن نتواند کرد به پایان کی رسد شرح حدیث شاه
مظلومان اگر کلک بیان صد ره نوردد صفحه امکان نویسد خامه گر از سرگذشت شاه دین حرفی
چه شمعش آتش از سر بگذرد گرد و سر شک افشان ای برادران امتان معن جهت سبط برگزیده
حضرت مصطفی حبیب خدا را چون گوسفند سر بریدند و نور دیده آن صدر نشین مسند او ادنی را در خاک
و خون کشیدند و فرزند ارجمند علی مرتضی ولی خدا را بر خاک انداختند و حلق مطهر یادگار اسد الله
و ساقی روز جزا را بتیغ ابدار جدا ساختند و سر و سینه فاطمه زهرا سیده نسا را بالب تشنه شربت
ممات چشانیدند و برادر بزرگوار حسن مجتبی را بدرجه شهادت رسانیدند در کجا بودند آن بزرگان
خدا که روی منور و گیسوی معطر آن امام مظلوم را بخون رنگین ببینند و روی زمین را بخون آن شهید
معصوم گلگون مشاهده نمایند ای برادران متذکر شوید مصیبتی را که با آنحضرت روی داد و اشک حسرت

ازدیده بباریدو ناله وویلا برآرید آه آه که زینت آغوش مصطفی صلوات الله علیه در خاک وخون طپید و بوسه گاه پیغمبر
خدا را خنجر جفا برید واویلاه که بدن مطهر آن سرور از اثر نیزه و تیر مشبک گردید واغوثاه که روی منور آن جگر
گوشه ساقی کوثر در خون غلطید واکرباه که سگان و خوکان از آب فرات سیراب بودند وفرزند ساقی کوثر را لب
تشنه وجگر تفتیده میبود واحزناه که بدنهای خبیثه اشقیا در خاک وخون سرنگون نمودند واحبا واحبته
اولاد رسول بر خاک کربلا در میان آفتاب بی غسل وکفن افتاده بود ای شیعیان یاد آورید استغاثه آن سرور را
که هر چند یاوری طلب میکرد کسی بفریاد او نمی رسید وهر چند بکوفیان جفا کار سفر بود که مرا راه دهید که
بترکستان وروم روم او را راه نمیدادند آه آه از دمی که طفلان صغیر وخواهران خود را وداع مینمود که بحرب مخالفان
رود وآن بیکسان چه پروانه بر اطراف شمع قامتش میگردیدند وبادیده گریان بدامان مبارکش می
آویختند واویلاه از زمانی که آن امام عالمیان یکه وتنها بجانب اعدا میرفت واهلبیت او آه
سوزناک از جگر میکشیدند متذکر شوید ای تعزیه داران وقتی را که کوفیان وشامیان
آن امام مؤمنان را در میان گرفته بودند وهر کس ضربتی بر آنحضرت میزد ایوای از آن زمان که شمر
بیحیا میخواست سر مبارک او را جدا کند واز غایت عطش زبان خود را می مکید وآن بیحیا با الماس
سر آنحضرت را برید ایوای از مصیبت سر بریده از قفا وغریب بیابان کربلا وکشته خنجر جفا آنکه
خیمهای او را غارت کردند واهل وعیال او را اسیر نمودند وخیمه‌ها را گردانیدند چسان بی تن
توان دیدن بخاک خون طپان آن تن که بودش از پر و بال ملایک بالش و بستر سوی آن خیمه
چون از بهر غارت میتوان رفتن که میرفتی غبار درگهش جبرئیل با شهپر مَا عُذْرُ مَنْ لَمْ
يَبْكِ يَوْمَ مُصَابِهِ مُتَأَسِّفاً بِدَمٍ وَدَمْعٍ هَامٍ چه چیز است عذر کسی که در روز مصیبت
آنحضرت از روی تأسف واندوه اشک خونین از دیده جاری نسازد سَحَّ الدُّمُوعُ عَلَى الحُسَيْنِ

وخاذريع

وَخَاذِرِيعَ أَنْ تَسْتَذِلَّكَ أَلْسُنُ اللُّوَّامِ ای دیده بریز اشک خود را بر حسین وحذر کن از آنکه خار کنند ترا
زبانهای ملامت کنندگان وَابْكِي زَيْنَبَ تَسْتَغِيثُ بِأُمِّهَا ذَاتِ المَفَاخِرِ وَالمَحَلِّ السَّامِي ای دیده
گریه کن بر زینب مظلومه که استغاثه بمادر خود صاحب مفاخر ومرتبه بلند يَا أُمِّ قُومِي مِنْ ثَرَاكِ وَ
شَاهِدِي وَتَبَيَّنِي ذُلِّي وَسُوءَ مَقَامِي ای مادر از قبر خود برخیز وبشتاب بسوی کربلا وخواری وبیقدری
مرا ببین وَقِفِي عَلَى المَقْتُولِ وَالمُنْجَعِي لَهُ وَابْكِي لَهُ فَرْداً بِغَيْرِ مُحَامِي ای مادر بیا بعرصه کربلا وبر فرزند
کشته گردیده خود بنالیست ومصیبت او را بدار ربو تعزیه داری وبگریی او اشک خونین از دیده بیار وَابْكِي
عَزِيزَاتِ الحُسَيْنِ حَوَاسِراً يَسْتُرْنَ أَوْجُهَهُنَّ بِالأَكْمَامِ گریه کن بر خواهران ودختران حسین
که حسرت واندوه ایشان را فرو گرفته وروهای خود را با آستین از نامحرمان می پوشند هَذِي تَنُوحُ وَ
هَذِي تَبْكِي لِمَا سَلَبَ العَدُوُّ مِنْ بُرْقُعٍ وَلِثَامٍ یعنی از آن بیکسان نوحه وفغان مینمودند وبعضی از
ربودن دشمنان برقع ولثام ایشان میگریستند وَابْكِي لِزَيْنِ العَابِدِينَ مُقَيَّداً فِي السِّجْنِ يَشْكُو كَثْرَةَ الآلَامِ
گریه کن بر امام زین العابدین که با غل وزنجیر در زندان بود واز بسیاری المها شکایت مینمود وَابْكِي رَأْسَ
السِّبْطِ يُشْهَرُ فِي القَنَا كَالبَدْرِ يَجْلِي حِنْدِسَ الأَظْلَامِ گریه کن بر سر مبارک سبط مصطفی که آن را بر نیزه
کرده بشهرها میگردانیدند ومانند ماه تابان تاریکیها را میشکافت وَابْكِي مَصَارِعَ فِتْيَةٍ عَلَوِيَّةٍ شَرِبُوا
عَلَى ظَمَإٍ كُؤُوسَ حِمَامٍ گریه کن بر شهادت فرقه علویه که بالب تشنه شربت مرگ نوشیدند ای زمره
شیعیان وای مدعیان محبت واخلاص امیر مؤمنان با این همه مصیبت که بامام حسین رسیده نه جای عیش
وراحت وخواب واستراحت است بلکه باید خود را از این واقعه دردناک هلاک وجامه طاقت چاک وبر
فرق خود خاک کرده ودر عوض اشک حزن از دیده باید ریخت وآه آتش بار از دل افگار باید کشید ای برادران
در مصیبتی که ملائکه مقربین وانبیای مرسلین وائمه دین محزون وغمناک باشند وصاحب این تعزیه

محمد مصطفی باشد چگونه توان در آن تعزیت نکوشید و از سینه سوخته نخروشید اگر جانهای شیعیان از
این واقعه از بدن بیرون رود هنوز کم است و چگونه در ریختن اشک کوتاهی توان نمود و حال آنکه آسمان درین
واقعه از بدن بجای خون بارید و خون تازه از زیر سنگها جوشید مرغان از آشیان بریدند و وحشیان از
چرا کردن پا کشیدند و ملائکه و جنیان نوحه و فغان برآوردند و آفتاب و ماه بی نور گردیدند اَلَمْ تَرَ اَنَّ الشَّمْسَ
اَضْحَتْ مَرِیضَةً لِقَتْلِ حُسَیْنٍ وَالْبِلَادُ اقْشَعَرَّتْ یعنی که آفتاب از قتل حسین بیمار و رنجور گردید و
اطراف بلاد عالم متزلزل گردید وَاِنَّ قَتِیلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ اَذَلَّ رِقَابَ الْمُسْلِمِینَ فَذَلَّتِ بدرستیکه
کشته طف کربلا که از آل هاشم بود ذلیل ساخت گردن مسلمانان را و ایشان در مذلت و خواری افتادند
گر صرف ماتم شه بدرا شود کم است هر گریه که وقف بر اولاد آدم هست این پنج روزه عمر که باد است سید هم
از بهر گریه عمر زیاد آید کم است زین غصه بسکه خاطر خورشید تیره شد صبحی که سر زند ز افق شام
ماتم هست در روزگار دل همه آه پیاپی هست در شب مدار دیده با اشک همدم هست اوخ که عمر
خنده و شادی تمام شد راحت ز سوز گریه بمردم حرام شد و چگونه میتوان خود را از گریستن معاف داشت
با ثوابهای که بر گریه گشتن کان وعده داده اند منکر شد و حال آنکه مرویست از سید علی حسینی که میگفت
من مجاور مولای خود قبله هفتم و امام هشتم فرزند رسول خدا و پاره تن علی مرتضی و شهید زهر جفا علی
ابن موسی الرضا بودم چون روز عاشورا شد مردی از اصحاب ما مقتل حضرت امام حسین صلوات الله
علیه را میخواند باین حدیث رسید که در [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر
که دیدهای او در مصیبت حسین بقدر پر پشه آب بیرون بیاید حقتعالی گناهان او را بیامرزد
اگرچه در بسیاری مانند کف دریاها باشد و در آن مجلس غم و در آن محفل ماتم شخصی جاهل که مدعی علم
بود چون این حدیث شریف شنید و بمیزان عقل ناقص خود سنجید و تصور ثوابی چندان بجهة

علی چنین

علی چنین ننمود آن را غریب دید و تصدیق نکرد و گفت این حدیث نمی باید صحیح باشد چگونه میشود که گریستن
بر آنحضرت انقدر ثواب داشته باشد و از آن غافل که اگرچه اشک دیده قطره بیش نیست لکن در عزای
بحر علم و صلابت و غرقه لجه شهادت از دریا بیش بود قطره اشکی که آید در عزای او بچشم گوشوار عرش را زان کی
گوهر بهاست چیزی که انجم در عزائیش کرده دامن پر ز اشک تا بدامان جزا گر خون دل گردد رواست
سید علی گوید با او درین باب مباحثه بسیار کردیم از ضلالت خود برنگشته برخاست و چون روز دیگر شد
بنزد ما آمد و زبان بمعذرت گشود و اظهار ندامت از گفتهای شب نمود و گفت چون شب شد از نزد شما رفتم
و در رخت خواب خود خوابیدم در خواب دیدم که قیامت برپا شده است و همه مردم را نزدیک در یک صحرا جمع
کرده اند و میزان اعمال را آویخته اند و صراط را بر روی جهنم کشیده اند و دیوانهای عمل را گشوده اند و آتش
جهنم را برافروخته اند و قصرهای بهشت را بجلوه در آورده اند و در آن وقت تشنگی عظیم برمن غالب شد
چون نظر کردم بجانب راست حوض کوثر را دیدم و در لب حوض دو مرد و یک زن را دیدم که ایستاده اند و نور جمال
ایشان صحرای محشر را روشن کرده است و جامهای سیاه پوشیده اند و گریه میکنند چون کعبه کرده
جمله بر جامه سیاه بودند اشکبار تمامی بزار زار افسرده همچو ماتمیان با غم و حزین پژمرده همچو اهل
عزا با دل فگار از مردی پرسیدم که اینها کیستند که بر کنار کوثر ایستاده اند گفت یکی محمد مصطفی
و دیگری علی مرتضی و آن زن فاطمه زهراست گفتم چرا سیاه پوشیده اند و میگریند گفت مگر نمیدانی که
امروز روز عاشورا و روز شهادت شهید کربلا است امروز روز ماتم سلطان کربلا است روز
شهادت شه مظلوم سر جداست زهرا و مصطفی و علی از غم حسین با جامه سیه همه گریند از دو عین
آن مرد گوید چون این سخن شنیدم بنزد حضرت فاطمه صلوات الله علیها رفتم و گفتم ای دختر رسول خدا من از
جمله محبان و شیعیان شمایم از تشنگی هلاک شدم مرا شربت آبی بده آنحضرت از روی غضب بمن نظر کرد

وگفت تو نبینی که انکار میکردی فضیلت دیدن خواب گریستن بر مصیبت فرزندم حسین یا من دیده من حسین مظلوم را
حاشا که من ترا آب دهم من از وحشت از خواب بیدار شدم از گفته خود نادم و پشیمانم و اکنون از شما معذرت
میطلبم که از تقصیر من درگذرید پس ای برادران با وجود این چگونه در تعزیه آنحضرت کوتاهی توان نمود که گریستن
بر آنحضرت موجب خوشنودی خدا و رضاجوئی حضرت رسالت پناه و فاطمه زهراست پس باید شیعیان مصائب
آن امام مظلوم را متذکر شوند و اشک حسرت از دیده ببارند و یاد آورند زمانی را که اهل بیت آن امام شهید را
اسیر کرده بودند و آن بیکسان را بقتلگاه شهیدان گذرانیدند آیا در آنحال آن عزیزان چه حال داشتند
که اجساد شریفه کشتگان خود را بی غسل و کفن بر روی خاک مشاهده نمودند خصوصا مادر یتیمان و پرستار
عزیزان زینب مظلومه که در آنحال گاهی از جفای امت محمد بزرگوار خود شکایت می نمود و گاهی با مادر برگزیده
خود فاطمه زهرا خطاب میکرد و بزبان حال میگفت ای مادر رنجیده من وای پاره جگر برگزیده من ای پهلو
شکسته صدمه جفا وای مادر اسیر کربلا ما فرزندان توایم که ما را اسیر کرده اند و بر ما رحم نمیکنند و فرزند
ترا حسین را کشتند و ما را بیکس گذاشتند و خیمه های ما غارت آوردند و لباس و اساس ما را از ما گرفتند ای
ستمدیده زنان وای غمخوار ماکرده اسیران و بیکسان و عزیزان شعر ای مونس شکسته دلان حال ما ببین ما را
غریب و بیکس و بی آشنا ببین اولاد خویش را که شفیعان محشرند دور از عقوبت اهل جفا ببین
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان واندر جهان مصیبت ما بر ملا ببین نی نی ورا چو ابر خروشان
بکربلا طوفان سیل فتنه و موج بلا ببین تنهای کشتگان همه بر خاک خون نگر سرهای سروران همه
بر نیزها ببین آن تن که بود پرورشش در کنار تو غلطان بخاک معرکه کربلا ببین آن سر که بود بر
سر دوش نبی مدام یک نیزه اش ز دوش مخالف جدا ببین یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد کو
خاک اهل بیت رسالت بباد داد شعر ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده و ز کین چها درین ستم آباد کرده

در طعنت

در طعنت این بس است که با عترت رسول بیداد کرده خصم و تو امداد کرده کام یزید داده از کشتن حسین بنگر
که را بقتل که دلشاد کرده بهر خسی که بار درخت شقاوت است در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده حلقی که
سوده لعل لب خود نبی بر آن آزرده اش ز خنجر بیداد کرده ای زاده زیاد نکرده است هیچکس نمرود این عمل
که تو شداد کرده با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ترسم ترا دمی که بمحشر در
آورند از آتش تو دود بمحشر بر آورند خاموش محتشم که دل سنگ آب شد بنیاد صبر خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک
روی زمین ز اشک جگر گون خضاب شد خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست دریا هزار مرتبه گلگون
حباب شد خاموش محتشم که ز سوز تو آفتاب از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد خاموش محتشم که ز ذکر غم
حسین جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان در دیده اشک ماتمیان خون
ناب شد تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد با هیچ آفریده جفائی چنین نکرد فصل در ثواب گریه بر
آنحضرت در روز عاشورا ای برادران رسوم تعزیه داری آن برگزیده باری بجای آرید و دقیقه در
اقامه این مصیبت فرو نگذارید که دلهای ذریه حضرت رسالت درین مصیبت مقروح و دیدهای عترت شاه
ولایت مجروح است و پیوسته خود را درین ماتم قرین محنت و الم نمائید خصوصا در شهر محرم که ماه غم اهلبیت است
و بتخصیص روز عاشورا که روز شهادت سید الشهدا و جوانان آل عباست روز عاشورا است یاران
ناله و افغان کنید جامه جان زین مصیبت چاک تا دامان کنید در عزای سبط پیغمبر حسین تشنه لب
خون دلها را روان از پنجه مژگان کنید جا فی خود بهر شفاعت داد ای یاران حسین جای آن دارد
که جان در ماتمش قربان کنید چه ثوابها که بجهة تعزیه داران سید الشهدا در روز عاشورا مهیا
ساخته اند و چه کرامتها که از برای ایشان آماده نموده اند و در بعضی از کتب معتبره اصحاب از کتاب منتقب

نقل شده که جناب موسی علی نبینا و آله درمناجات بدرگاه قاضی الحاجات عرض نمود که یا رب لم فضّلت امّة محمّد علی سائر
الامم پروردگارا بجهة علت فضیلت دادی امت محمد را بر سایر امتها حقتعالی فرمود که من ایشان را بواسطه ده خصلت
بر باقی امم سابقه فضیلت دادم حضرت موسی سؤال کرد که آن ده خصلت که در ایشان هست کدام است که ایشان آنها را
بعمل می آورند تا بر بنی اسرائیل امر کنم که آنها را بعمل آورند حقتعالی فرمود که آنها نماز و روزه و زکاة و حج و جهاد و نماز جمعه
و نماز جماعت و قرآن و علم و عاشورا موسی ع گفت یا رب وما العاشورا ای پروردگار من عاشورا چه چیز است حقتعالی
فرمود البکاء والتباکی علی سبط محمد والمرثیة والعزاء علی ولد المصطفی ای موسی عاشورا گریستن و خود را
بصورت گریه کنندگان داشتن هست بر سبط محمد صلی الله علیه و آله و مرثیه گفتن و عزاداری کردن است بر فرزند
مصطفی ای موسی نیست بنده از بندگان من که در آن زمان بگرید یا خود را بصورت گریه کنندگان بدارد و عزا
داری کند بر فرزند مصطفی مگر آنکه بهشت از برای او ثابت و دایم است و کسیکه نفقه کند مال خود را در محبت
فرزند دختر محمد مصطفی پیغمبر خود طعامی دهد یا غیر طعام درهمی و دیناری عطا کند من البته او را برکت
میدهم در دار دنیا و هر درهمی را بهفتاد درهم خواهد بود و با عافیت در بهشت در می آورم از برای او گناهان
او را با مر خودم قسم بعزت و جلال من که نیست از مردی یا زنی که جاری شود اشک دیده او در روز عاشورا
و غیر عاشورا هر چند یک قطره باشد مگر آنکه می نویسم از برای او اجر صد شهید را پس با این همه وعدها
دوستانها چگونه امتان محمد را در اقامه این عزا کوتاهی می نمائید و سزاوار نیست که در این روز خود را از گریستن
و بصورت گریه کنندگان داشتن باز دارند و ماتم آنحضرت را بانجا نیاورند بلکه باید در مصیبت
سبط پیغمبر خود بجای اشک خون از دیده ببارند دلا امروز روز سوز و زاریست دلا امروز روز
سوگواریست بریز ای دیده هر اشکی که داری چرا امروز روز اشکباریست ایضاً از کتاب منتخب
مرویست که روز عاشورا گروه بسیار از ملائکه نازل میشوند و با هر یک شیشه از نور سفید و در مجامع تعزیه

امام حسین ع میروند و اشکهای گریه کنندگان را در آن شیشها میکنند و چون روز قیامت میشود و آتش جهنم زبانه
میکشد آن اشکها را بر آتش جهنم خواهند ریخت بروایتی آتش شصت هزار فرسخ از گریه کنندگان دور خواهد شد
روز عاشوراست یاران ناله و شیون کنید جامه طاقت تمامی چاک تا دامن کنید شیشه جبرئیل ملائک را
که باشد از بلور از دُر اشک مصیبت شیعیان مخزن کنید و از جناب ثامن الائمه هدی علی بن موسی
الرضا علیه التحیة والثناء منقولست که هر که ترک کند سعی در حوایج خود را در روز عاشورا حقتعالی
حوائج دنیا و آخرت او را برآورد و هر که روز عاشورا روز مصیبت و حزن و گریه او باشد حقتعالی روز قیامت
روز سرور و شادی او گرداند وقرّت بنا فی الجنان عینه و روشن شود بما در بهشت دیده او و هر که
روز عاشورا روز برکت شمارد و برای برکت آذوقه در آن روز در خانه ذخیره کند در آنچه ذخیره کرده است
برکت نیابد و خدا او را با یزید و عبید الله زیاد و عمر سعد در پست ترین درکات جهنم اندازد پس بنا
برین حدیث شریف بر شیعیان لازم است که در روز عاشورا لباس اندوه و حزن در پوشند و در
تعزیت و مصیبت آنحضرت بکوشند و از امور دنیوی اعراض نمایند و بغیر از امور مصیبت بامر دیگر نپردازند
و با عترت پیغمبر خود در حزن و گریه موافقت نمایند و بغیر از جواهر اشک چیز دیگر ذخیره ننمایند
تا روز قیامت در جوار رسول خدا و ائمه هدی در فردوس اعلا علیین ساکن شوند و چگونه در این روز
کسی خود را تواند از اندوه و گریه باز دارد و حال آنکه از زمین و آسمان آثار اندوه ظاهر میشود و گویا
از در و دیوار همگی در عزای آن شهید بی یار عزادارند و شور ماتم در اطراف و اکناف عالم را فرو گرفته تا بحدیکه
عزا بر پا میشود و جوی خون از دیده نباتات و جمادات جاری میگردد و در کتاب نزهات القدس مذکور است
که در بلاد روم در کوهی صورت شیریست که از سنگ تراشیده اند و هر ساله در روز عاشورا از دو چشم
آن سنگ شبیه به شیر دو چشمه آب جاری میشود و تا شب آن آب از دیده او میرود و مردم در حوالی آن

جمع میشوند بقربت اهل بیت امید دارند واز آن آب میخورند وبجهة تبرک واستشفا از آب برداشته بمنازل
خود می برند واز جمعی از عدول وثقات دار السلطنة قزوین استماع افتاده که در یکی از محالات آن قریه ایست
که آنرا زرآباد گویند ودر آن قریه درختی استکه هرساله چون روز عاشورا شود از آن درخت خون تازه
جاری میشود ومردم از اطراف در آنجا جمعیت میکنند وعزای سید الشهدا بر پا میدارند نزد اشرف مخلوقات ناموس
وننگ نیست آنرا که رخ زخون جگر لاله رنگ نیست سنگست آنکه گریه کند از غم حسین آن دل سیاه تر که کمتر زسنگ نیست
از شیخ سمعان ابن عبد الله منقولست که در روز عاشورا باخود میگفتم که چرا در آن روز حاضر نبودم که در پیش روی
شاه شهیدان خونم ریخته شود وقطرهٔ چند اشک از چشم خود ریختم در شب حضرت رسول را در خواب دیدم
که مرا گفت ای سمعان بجلال حضرت ذی الجلال که یکقطره آب دیده تو در مصیبت فرزند دلبندم من ضایع نخواهد
شد وبدین گریه که امروز کردی فردا ترا چندان ثواب دهند که محاسبان تخته خاک ومستوفیان
دفترخانه افلاک از عهدهٔ حساب آن بیرون نتوانند آمد پس شیعیان باید خود را درین روز پیوسته
بگریه بدارند وتنهائی وبیکسی آن امام مظلوم را بخاطر آرند وتمنا کنند که کاش در آن روز حضور میداشتم
ودر رکاب آنجناب بدرجهٔ شهادت میرسیدم وپیوسته بگویند يا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً
عَظِيماً ای کاش من نیز با شهدای کربلا می بودم وشهد شهادت مینوشیدم ورستکاری عظیم می
یافتم وباید درین روز پیوسته لعنت کنند بر قاتلان آنحضرت وآنهائی که آب فرات را از آن
جناب منع کردند وسنت است ده هزار بار گفتن اَللّٰهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ وحضرت امام جعفر
صادق ع فرموده است که هرکه در روز عاشورا زیارت کند حسین را یا بواد بگرید ومصیبت او را بپا
دارد وچون بعضی از برادران ایمانی خود را ملاقات کند گریان باشد وتعزیت گوید ایشان را
بمصیبت آنحضرت باین طریق عَظَّمَ اللهُ اُجُورَنا بِمُصابِنا بِالْحُسَيْنِ وَجَعَلَنا وَاِيّاكُمْ مِنَ الطّالِبِينَ
واجوركم

بثاره

بِثارِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْاِمامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ پس من که جعفر بن محمدم ضامن وکفیلم که در روز قیامت ملاقات
خدا را با ثواب دو هزار هزار حج ودو هزار هزار عمره ودو هزار هزار جهاد که هریک را با رسول خدا ص متعهد
کرده باشد وبرای شیعیان درین روز غم اندوز گریه کنید بر شهیدیکه او را بر خاک کربلا از خشم
وسر مبارکش اعدا زینت سنان ساختند گریه کنید بر کشته که تابوت او چوب نیزه‌ها بود وحنوط او خاک کربلا
وکفن او غبار آن عرصهٔ بلا وغسل او از خون اعضای او شعر جِسْمٌ يُقَبِّلُهُ النَّبِيُّ مَجْرُوحٌ جِسْمُ ابْنِ عَلِيٍّ عَلَى
الثَّرىٰ مَطْرُوحٌ يا عَيْنُ عَلَى الْحُسَيْنِ جُودِي بِدَمٍ فَهُوَ ظَمْآنُ مِنَ الْقَفا مَذْبُوحٌ ای برادران گلوئی را
که پیغمبر خدا آنرا بوسه میداد بتیغ جفا مجروح شد وبدن فرزند علی ابن ابیطالب را در صحرای کربلا
انداختند ای دیده در مصیبت حسین خون ببار که سر او را بالب تشنه از قفا بریدند ای موالیان
خون از دیده روان کنید در مصیبت غریب غریبان وبیکس بیکسان مجروح بتیغ وسنان شهید تشنه
جگر وغریب بی یاور مظلوم مرض کربلا وگرفتار لشکر اعدا آنکه کشتی حیاتش در عمان کربلا بطوفان
ابتلا شکست وسرو قامتش در خاک وخون نشست آنکه در مقابل او هفتاد ودو تن از یاران وبرادران
وفرزندان او را بالب تشنه سر از تن جدا کردند آنکه اشقیای دوازده دمار از او بر آوردند آنکه اطفال
وعیال خود را در میان دشمنان گذاشت ولا علاج تن بکشتن داد آنکه در عرصهٔ کربلا تن مبارک بر خار
وخاشاک نهاد در ماه محرم الحرام ودور حیاتش با نتها رسید ودر روز عاشورا سر مطهر او از بدن شریف
جدا کردید در یوم جمعه قوم بنی امیه بر ریختن خون مطهر او اجتماع نمودند ودست بیحیائی بغارت
اهل بیت عصمتش گشودند آنکه در وقت زوال آفتاب جمالش روی بمغرب زوال نهاد ودر وقت نماز
جمعه میان سر وبدن او جدائی افتاد وجسم مقدسش بر خاک وخون غلطید وروح مطهرش در بارگاه
قرب آرمید وسر مبارکش زینت سنان گردید در روز عاشورا شور وواویلا در خانواده عصمت هویدا

شد و آن روز غم انجام در چشم اهل بیت رسالت تاریکتر از شام گردید درین روز نخلهای ریاض مصطفوی از تبر
جفا از پای درآمد و شمشاد قدان بوستان مرتضوی به تیشهٔ بیداد از جای بر آمدند درین روز جوانان آل
پیغمبر با جگرهای محزون رنگین روی بگل گشت ریاض جنان آوردند و پروانهای شمع بوستان کربلا از شعلهٔ
عطش بر خاک طپیدند و بلبلان چمن آل طاها از سوز تشنه لبی خاموش گردیدند درین ستارهای
آسمان نبوت بر خاک ریختند و مستوران سراپردهٔ عصمت خاک محنت را بر فرق خود بیختند امروز روز
مصیبت خونین کفنان آل عبا است و روز تعزیت شهیدان کربلا است درین روز فریاد واعطشاه
بعرش اعلا میرسد و ناله واحسیناه و واغریباه بکره قدسیان میرسد الیوم ارکان السماء تهدّمت
الیوم ارجاء العلاء تغبّرت امروز ارکان آسمان درهم شکست و اطراف صحرای کربلا را گرد و غبار فرو
گرفت الیوم عین الانبیاء علی الحسین بالنوح والقلب الحزین تحزّنت امروز دیدهٔ زمرهٔ انبیا
بر حسین اشکبار گردید و با دل محزون در مصیبت آنحضرت ناله و فغان بر آوردند الیوم مهجة خیر
الانبیاء بکربلا فرداً علیه الاعداء تکثّرت امروز سرور سینه بهترین انبیا در صحرای کربلا یکه و
تنها بود و اولاد زنا از هر طرف بر وی هجوم می آوردند الیوم حزّ واراسه واحسرتاه والارض وجهها
بالدماء تحمّرت امروز سر مبارک آنحضرت را جدا کردند واحسرتاه ازین ظلم و جفا زمین کربلا روی خود را
بخون رنگین ساخت و فاطمة ربّته فی مهد حجرها فکم لیلة بنت النبی له اسهرت والیوم امسی
بالطفوف مرملاً وعظامه تحت الخیول تکسّرت فاطمه زهرا آنحضرت را در مهد کنار خود تربیت
کرد و شبهای بسیار بجهة او بروز آورده و در روز عاشورا در صحرای کربلا بخون خود غلطید و استخوانهای
او در زیر سم اسبان خورد گردید بجلالت حیث مصیبتهای غم اندوز و چه محنتهای جگر سوز درین روز
بر قرة العین رسول و پارهٔ جگر بتول رسید که کسی تاب شنیدن آنها را ندارد مستمع را بر دل

جان بسوزند

جان میسوزد صد نیش غم بر زبان آید اگر حرفی ز غمهای حسین دور نبود که برافروزد چراغ بزم قدس
از فروغ داغ دلهای احبای حسین اگر گرد از حرمت اولاد او قطع نظر چون شفاعت در نظر داریم ز آبای حسین
الیوم خرّ من السرج الحسین علی التراب و نحره مثل نحر الشاة منحور امروز حضرت امام حسین از خانهٔ
زین بر روی زمین افتاد و سر مبارک او را مانند گوسفند بریدند الیوم جثّته بالطف عاریة و
صدره بنعال الخیل مکسور امروز تن مطهر آن سرور برهنه و عریان بر خاک کربلا افتاده بود و سینه
علم خزینه اش در زیر سم اسبان درهم شکست و وجهه مثل بدر فی الدجا متلالی و راسه بسنان
الرمح مشهور یعنی روی مبارک آنحضرت چون ماه تابان میدرخشید و نور از آن ساطع بود و سر مبارک او را
بر نیزه کرده بشهرها میگردانیدند الیوم مقتل ابناء العلی و فاطم و دماؤهم بسیوف القوم مهدور
ای شیعیان از مصیبت این روز غافل مباشید که امروز روز قتل فرزندان علی و فاطمه است و درین روز خون
ایشان به تیغ قوم جفا کار ریخته شد الیوم تبکی حسین باکی لما به دموعه فوق صحن الخد ممدود امروز
مرکب حسین در مصیبت او گریان بود و اشک دیدهٔ او بر رخساره او روان بود الیوم نسوان الحسین حواسر
اکبادهن لقتله موعود درین روز زنان حسین در اندوه و حسرت بودند و بهره و اسیری مبتلا شدند
و دلهای ایشان از شهادت آنحضرت در اضطراب بود و در عرصهٔ کربلا نالهٔ واجداه و وامحمداه و واحسیناه بر کشیدند

در منع کردن امیر مومنان حسنین را از حرب کفار

منقولست که هر وقت که حسنین در خدمت پدر
بزرگوار خود علی بن ابیطالب در جهاد بودند آنحضرت مبالغه در منع ایشان از حرب مینمود و راضی نبود
که ایشان بحرب روند که مبادا کشته شوند و نسل رسول خدا ضایع شود در روایتست از محمد حنفیه پرسیدند
که چگونه امیر المومنین ترا بر محاربت و اموری که متضمن خطر است ترغیب و تحریص مینماید و در محافظت
و مراقبت امام حسن و امام حسین غایت مبالغه بجای میآورد یکبار جواب داد که ایشان بمنزلهٔ دو دیدهٔ اند

ومن بمثابهٔ عرهٔ دوست ولایت آنحضرت بودم دست خویش در دیدهٔ خود را نگاه میدارد که دست نگهبان دیده است
و باز دیگر گفت چون من پیر باشم [illegible] بالقتال امر میکند و آن دو سرور چون فرزندان رسول اند ایشان را عزیز میدارد آه
واویلاه که در آخر کار لشکر اشرار و منافقان ناکار یادگار رسول ثقلین و قرة العین امیر بدر و حنین حضرت امام حسین ع
را در صحرای کربلا بخواری تمام بدرجهٔ شهادت رسانیدند و با لب تشنه و بدن مجروح سر مبارک او را از قفا بریدند
خاک بسر کن ملا که ز حرکات سپهر سبط نبی را رسید جان بلب از بهر آب بستهٔ قید جفا شد پسر مصطفا
کشتهٔ تیغ خلاف شد خلف بو تراب آه که در کربلا از ستم ناکسان زینت ابرار را چهره بخون شد خضاب
که در جنگ صفین حضرت امیر المؤمنین ع اصحاب خود را وصیت میفرمود که با زنان و نسوان لشکر معاویه
ایذا مرسانید و اگر جمیع زنان با امرای شما فحش میدهند زیرا که زنان ضعیف النفس و خفیف الرای میباشند
و ما از زمان رسول که بمراسم جهاد اجتهاد مینمودیم بایذای زنان مأمور نبودیم آه و اویلاه که کوفیان
و شامیان بقتل امام حسین ع اکتفا نکرده زنان آنحضرت را اسیر و خواهران او را دستگیر نمودند و دست
اذیت و ستم بر اهلبیت محترم آنحضرت کشودند و ایشان را برهنه نمودند و طپانچهٔ ظلم بر رخسار طفلان
زدند و پرده کیان حرم رسالت را اسیر کرده و سر او را بر نیزه نموده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند بر سر
نیزه چون توان کردن سر ببریده از قفای حسین با اسیری چه سان توان بردن بیکسی اهل اقربای حسین

مطلب دوم شهادت امام حسین ع و در آن چند فصل است **فصل در وداع امام حسین و بمیدان رفتن و محاربه کردن و جراحات بسیار بر تن مطهر آن امام بزرگوار رسیدن و از تاب و توان افتادن**

چون مظلوم عرصهٔ ابتلا در نیستان عزم آباد کربلا شهید راه اطاعت و مشتری بازار سعادت و بایع متاع جان
به نقد شفاعت و غریق لجهٔ شهادت نور دیدهٔ ثقلین و فرزند برگزیدهٔ فاتح بدر و حنین حضرت امام حسین ع
با اهلبیت طیبین و عترت سید المرسلین و اطفال و عیال خود وداع بازپسین و دیدار آخرین مینمود گویا

بزبان حال میفرمود کنون وقت وداع آخر است ای بیکسان من که از غمخانهٔ تن عزم رحلت کرده جان من خانه
آسمان را در نظر تا دامن محشر گریبان در کف خصمان گرفتاری نبسان من پس مخدرات خیام عصمت و طهارت
و عزیزان وادی غربت و محنت تمام پژمرده و افسرده و چون پروانه بر اطراف شمع قامت آنحضرت جمع شدند
و آن امام مظلوم ایشان را وداع میکرد روی توجه خود جانب اهل حرم کرده گریه کرده در گلو گرفته بیک یک خطاب
گفت که ای محرمان گر بکنم منع اشک دامن صحرا شود جانب اهل حرم مرجع زنان از خون ناب ای پردگیان حرم
نبوت وای اسیران بادیهٔ کربت هنگام شهادت من آمد و وقت مصیبت من رسید ای اهل بیت غمزده
شد وقت اگر من گردم شهید تیغ جفا را گردن کفن حکم قضا افکند جدائی میان ما برباد داده است
تن در آشیان ما و آن امام غریب آن عزیزان را بصبر و شکیبائی وصیت فرمود و بوعده مثوبات
غیر متناهی تسکین داد و فرمود که چادرها بر سر کنید و آمادهٔ لشکر مصیبت و غم شوید و میانها بر
بندید و آمادهٔ مصیبت من باشید و بدانید که حقتعالی حافظ و حامی شماست و شما را از شر اعدا نجات
میدهد و عاقبت شما را بخیر میگرداند و دشمنان شما را بانواع بلاها مبتلا میسازد و شما را در عوض
این بلاها در دنیا و عقبی بانواع کرامتها مینوازد زنهار که دست از صبر و شکیبائی برمدارید و کلام
ناخوشی بر زبان میارید و جامه مدرید و فزع مکنید و یتیمان مرا نیکو دارید و گویا بزبان حال میفرمود
که اهل بیت چون سوی یثرب گذر کنید اول گذر به تربت خیر البشر کنید پیغام من ببر است بآن روضه
انقدر کان خاک را بیاد من از گریه تر کنید اگر بسوی تربت زهرا روید زار آنجا برای من کف خاکی
بسر کنید واگر روید بر سر خاک برادرم آن سر جدا به نیت من در بغل کنید واگر بآه و ناله دل سوز
جان گسل احباب را ز واقعهٔ من خبر کنید پس فرزند بیمار خود و پرستار اهلبیت بی یار و بی در
یتیمان اعنی خود امام زین العابدین را طلبیده او را در برکشید و روی او را بوسید و با او وداع میکرد

کربلا حسرت کرده شد در کلوی شاه دین   وقت اظهار وداع شاه زین العابدین   آه آن مظلوم یکدم سوختی افلاک را
گر نمی بارید ابر دیدهٔ روح الامین   دگو با زبان حال با فرزند برگزیدهٔ خود باین مقال در تکلم بود و میفرمود   کای
با دل صد پاره زین العابدین   ای زداغم بی علاج و چاره زین العابدین   لخط چون مردمک در منظر چشم نشین
گر ز تو جز سندم بیک نظاره زین العابدین   در غریبی باز ای آخر دور از یار و دیار   خسته و بیمار و بی غمخوار زین
العابدین   پس فرمود ای جان عزیز پدر وای غریب یتیم پدر چون بمدینه برسی سلام مرا بدوستان و شیعیان
من برسان و بگو که پدرم فرمود هرگاه برنج و محنت غربت مبتلا شوید از غریبی و بیکسی من یاد کنید و چون
آبی بنوشید از تشنگی و خشکی لب و دهان و سوختگی جگر بریان من بخاطر آورید و چون کشته بد بینید از حلق
بناحق بریده من مثل کشوید و بزبان حال میفرمود   ای دوستان چه نام لب خشک من برید   بویاد من
جگر دیده تر کنید   هر که کنید یاد لب چون عقیق من   از اشک دیده دامن خود پر گهر کنید   هر سال چون
هلال محرم شود پدید   بنشسته در مصیبت من گریه سر کنید   هر ماتمی که تا بقیامت فرا رسد   در پیران
بواقعه من نظر کنید   در محنت و مصیبت دوره دراز من   هر محنتی که روی دهد مختصر کنید   از شیون
که در حرم آندم بلند شد   دلهای قدسیان همگی دردمند شد   در آن حال حرم محترم آن سرور شهربانو
بخدمت آنحضرت آمد و با عجز و زاری عرض کرد که ای سید و سرور من و دین ملکت غریبم و غمخواری و
غمگساری ندارم خواهران و دختران تو اولاد رسول اند کسی را بر ایشان دستی نباشد و حرمت ایشان نگاه
میدارند اما دختر یزدجرد شهریارم و غیر از تو کسی را ندارم مبادا که دشمنان بعد از تو قصد من کنند و
حرم ترا ندانند آن امام مظلوم فرمود ای شهربانو غم مخور که کسی را بر تو دستی نباشد و بنکرم
بود بروایتی فرمود که در آن ساعت که مرا از پشت زین در اندازند که کسی من نزد شما آید تو بر آن سوار
شو و عنان بر وی سپار که او ترا از میان این قوم بیرون برد بجائی که خدا خواهد برساند القصه آن غریب عرصهٔ

کربلا

کربلا هر یک از فرزندان و زنان خود را وداع کرد اما آنحضرت بچه حالت بود و چه سیلهای اشک از دیده جاری مینمود دامن
او در کف عیال و اطفال و در دل او شوق لقای ذوالجلال نه فرصتی که ساعتی با آن بیکسان نشیند و کودکان لب تشنه
خود را چو دامن گرفته تسلی دهد و نه مهلتی که چنانچه باید خواهران و دختران خود را وداع نماید و نه طاقتی که صدای ناله
و زاری ایشان شنود و نه تاب آنکه گرفتاری و عجز و بیقراری ایشان را مشاهده نماید دیده آن امام غریب از مشاهده
فرزندان و خواهران گریان و گوش او بصدای خروش منافقان و دل او از تاب عطش بریان و با وجود این همه مصیبت
اراده داشت که آن غریبان آشفته حال خاطر پریشان را در میان دشمنان گذارد و کشته شود   بی اختیار خون
دل از دیده بهر طرف گریان روان ز داغ جگر گوشه حسین   ای دوستان ز جور مخالف فغان کنید   مغلوب دشمنان شده
در کربلا حسین   عجب حالتی داشتند زنان و خواهران و اطفال آنحضرت که آقا و مولای خود و پشت پناه خود را با آن حال
میدیدند و سید و سرور خود را مهیای شهادت ملاحظه مینمودند اما چه شور و فغان از دلهای آن غریبان
باوج آسمان رسید و چه نالهای واحسیناه و واغریباه که از دل ایشان بلند گردید و چه سیلهای اشک
خونین از جویبار دیدها روان ساختند   خون از مژها بسکه بهر سوی روان شد   گفتی همه روی زمین
لاله ستان شد   آفاق پر از نالهٔ آشفته دلان گشت   عالم سیه از آه مصیبت زدگان شد   پس آن
حضرت با دل پر از حسرت و اندوه بسیار و الم بیشمار بر مرکب سوار شد   تنگدل از شدت جور ستم پیشگان
سینه لبالب ز درد دیده ز حسرت پر آب   افسر عزت بسر جوشن همت ببر   پای سعادت نهاد سرور دین
در رکاب   تابع عزمش شدند اسلحه پوشان چرخ   صبح بلارک بکف نیزه بدوش آفتاب   و چون
امام مظلوم عنان عزیمت بجانب لشکر مخالف گردانید و با دیدهٔ گریان و دلی از ملال مالامال بزبان حال با عیال
و اطفال خود باین مقال وداع میکرد و میفرمود   الوداع ای خواهران داغ دیده الوداع   الوداع ای دختران
غم رسیده الوداع   الوداع ای اهلبیت بیکس و بیشوهر و شیون   الوداع ای خواهران وای یتیمان حسین

الوداع ای عابدین بیکس وبی اقربا الوداع ای یادگار خامس آل عبا اهلبیت عزب از غم فراق آنجناب با حال خراب
ودل کباب ودیدهٔ پرآب بر خاک محنت می طپیدند وآه درد ناک از دل چاک چاک میکشیدند واشک حسرت از
دیده می باریدند شد زرد وداع اطفال حسین در نظرها چشمهٔ خورشید تار شد عذار آفتاب از غصه زرد
روی ماه از سیلی غم داغدار آن جمع خاطر پریشان وآن سوختگان آتش هجران آن غریبان دور از وطن وآن
سینه چاکان دل پرمحن بزبان حال باآنجناب میگفتند دامن کشان چنین ز بر ما چه میروی ما را چنین
گذاشته تنها چه میروی بنگر که در غم تو فتادیم در چه روز ای غمگسار بیکسان شب تنها چه میروی اولاد فاطمه
همگی بیکسند وزار ای نور دیده و دل زهرا چه میروی دانی که بیکسیم و غریبیم و عاجزیم ما را چنین فکنده
بیعوا چه میروی تو ناخدای کشتی شرع پیمبری کشتی دین فکنده بیعوا چه میروی در پیش دشمنان
که فزون شد از شمار چون آفتاب یکتن تنها چه میروی پس آنجناب با تن تنها چون آفتاب بمیدان
گروه مخالف قدم نهاد واز مشاهدهٔ بیکسیش آتش در جگر قدسیان افتاد واشک کروبیان چون سیل
بیعوا نهاد آسمان و زمین از غم آن امام مبین غمگین گردید و شعله اندوه از سینه جن وملک زبانه کشید
در کجا بود رسول خدا که زینت آغوش خود را بنگرد و تنها در مقابل چندین هزار از اعدا مشاهده فرماید و کجا
بود علی مرتضی جگر گوشهٔ خود را در آنحال ملاحظه نماید و کجا بود فاطمهٔ زهرا که از غم سیل خون از دیده کشاید
بار دگر که سرور جان بخش جان ستان آمد بقصد حملهٔ آن قوم بیکران پوشید درع احمد مختار در بدن
بربسته تیغ حیدر کرار بر میان دربر زره ز جعفر طیار یادگار بر سر عمامهٔ حسن مجتبی نشان تیغی
چه برق تند سمندی چو شعله تیز بگرفته آب در کف و آتش بزیر ران ببران شیر مجید پرورد کارزار بر
صف لشکر مخالف تاخت دمی زد ومی انداخت بالب تشنه و بدن خسته از کشته پشته ها میساخت و
بضرب تیغ ابدار چون پدر والا تبار عالیمقدار شیر حیدر کرار دمار از روزگار اشرار و کفار برمی آورد

وغبار

وغبار نیستی در دیدهٔ تیره بختان و منافقان میکرد واز خون پلید قوم یزید صفحهٔ هامون رنگین مینمود و خون
آن ناپاکان را با خاک عجین میفرمود وآن سید بیان غدار را بر زمین می انداخت وآن ناکسان را با خاک یکسان
میساخت چون آفتاب تیغ بکف گرم رزم بود باتیره کوکبان بیرون از حد شمار چون داغ لاله تیره دلان
را به مجروح کردن میداد غوطه بادم شمشیر آبدار مرویست که در آن روز غیر از آنها که مجروح شده بودند
هزار و هفتصد و پنجاه نفر از آن قوم شریر به بئس المصیر واصل کرد عمر سعد لعین چون مبارزت آن
حضرت را دید حکم نمود بدبختی طبعان ازان که آن امام مظلوم را تیرباران کنند بیکبار چهار هزار نابکار
تیر کین بسوی آن سبط سید المرسلین انداختند بیک ره آن سیه کین ز چلهای کمان بسوی شاه
فکنده ناوک پران بگرد قامت آن سرو گلشن امکان برنگ فاخته در جلوه بود تیر و کمان وآن سید
شهدا در راه حقتعالی آن تیرها بر روی وگلو وسینهٔ مبارک خود میخرید و در جهاد با اعدای کوشیدن میفرمود
بد رعایت کردید پیغمبر خود را در حق عترت مطهر او و بعد از کشتن من هیچ بندهٔ خدا پروا نخواهید کرد
وبعداز کسی که من بخون دوست خود میروم وشهادت را در راه او سعادت خود میدانم وای بر شما که
حق تعالی در دهر وجهان انتقام مرا از شما خواهد کشید حصین بن مالک علیه اللعنه گفت بچه نحو
از ما انتقام خواهد کشید حضرت فرمود که چنان خواهد کرد که خود شمشیرها بر روی یکدیگر کشید و خونهای
خود را بریزید واز دنیا منتفع نشوید وبامیدهای خود نرسید و چون بسرای آخرت روید عذاب
ابدی از برای شما مهیا است وعذاب شما بدترین عذابها است کاندران خواهید بود و چندان جراحت
بربدن شریف آن شاه شهیدان رسید که تاب حرکت نداشت مرویست که جمیع جراحات تیر و نیزه و شمشیر
که بر بدن آنحضرت رسیده بود هزار و نهصد جراحت بود تن مبارکش از بس که زخم کاری داشت زمین نشین
کل لفقاره زخم بر میداشت از آن ضریب بتن زخم بیشمار آن شاه که روز حشر بعصیان ما کند تنخواه

وچندان تیر بر زره آنحضرت نشسته بود که گویا برای پرواز اوج سعادت پر و بال برآورده بود   آورده‌اند بیرون بی
پرواز همچو تیر زنان تیرهاش کار و چند با استخوان رسید   و جمیع آن جراحتها در پیش روی آنحضرت بود زیرا که از آن
بیدینان روی برنتافته پشت بر ایشان نکرد تا بدرجهٔ شهادت رسید و چون روز محشر شود با سر بریده و بدن مجروح
رو بعرصهٔ محشر آورد و آن جراحات بر شهادت آنحضرت شهادت دهند و تن بی سر آنحضرت بسپردن گواه شود
و بهر زخمی جمعی از شیعیان خود را شفاعت کند و بواسطهٔ آن جراحات بیشمار گروه بسیار از گناهکاران امت
جد خود را از عذاب دوزخ نجات دهد   بهر نجات عباد تن به بلیات داد   بهر شفاعت گذشت از سر
آن حسین   تن بنمود از پی راحت دیگران   شد ز جهان تنگ دل با مژه تر حسین   فصل در میان گرفتن
اعدای آن شاه کربلا را و جراحات بسیار بر آنحضرت زدن و شهید شدن عبد الله فرزند امام حسن ع
و در بعضی از کتب مصایب مذکور است که چون آن شهسوار عرصهٔ ایجاد بعد از وداع اهل و اولاد دوباره قدم
در عرصهٔ جهاد نهاد و مبارز طلبید عمر سعد گفت بدانید که شما یک یک حریف او نیستید و او حالا تشنه است
و بهلاکت نزدیکست بیکبار بر او حمله کنید و او را در میان گیرید تا اگر بر او ظفر یابید   آه و اویلا آن گروه
سیاه رو چون آن سخن را شنیدند از جا حرکت کرده رو بر آن امام آوردند و آن مظلوم تشنه لب را
در میان گرفتند   مانند سیل تیغ بکف جمله آن زمان   گشتند رو بجانب سوی آن شیر دل روان   میزد
یکی خدنگ عداوت به پیکرش   وان دیگری بتو تنش جا بجا با سنان   و آن سرور شهیدان با تن
مجروح و لب تشنه چون شیر غران با تیغ بران در میان آن کافران افتاده ارکان زمین را صدای رعد
آسای انا بن رسول الله بتزلزل می‌آورد و شعاع تیغ برق نمای صاعقه فنا آتش خشم خفقان را ذخیره
در خرمن امید شان را تیره میکرد و سرهای آن کافران را چون برگ خزان بر صفحهٔ میدان می‌ریخت الغرض
شمشیر آبدار چون آتش اشرار و فجار را با خاک معرکه می‌آمیخت   آن زادهٔ ید اللهی اللّهی آویخت آن جناب

با سی

با سی هزار کوفی نامرد نابکار   کاو نیست نه و عدو صف کم ز بیان روش   آن سی هزار هر یک که بود صد هزار   با انقلاب
ز آتش تیغ شرر افشان از خاکشان چه باد برانگیختی غبار   مرویست که آن امام مظلوم از غایت عطش
در این دفعه نیز خود را به آب فرات رسانید و کفی از آب برداشت و خواست که بیاشامد از تشنگی اطفال و عورات
خیام طاهره که آب را ریخت   اراده کرد که آبی ز کف بیاشامد   در آب خوردنش از اهلبیت یاد آمد   نخورد آب
جگر گوشهٔ رسول خدا   ز یاد تشنگی ساکنان پرده سرا   بروایتی کفی آب بنزدیک دهان مبارک خود برد
که بیاشامد و هنوز قطره‌ای نیاشامیده بود که ملعونی تیری بر دهان مبارکش زد و آن آب نصیب آنحضرت
نگردید و بحلق خشکیده او نرسید و دهان سلطنتش هر زمان پر از خون میشد و بیرون می‌افکند و دشمنان
بر آنحضرت حمله می‌آوردند و تن امام معصوم را مجروح میساختند و از بسیاری جراحت آنحضرت طاقت بر حرکت
نداشت   ز بسکه گشت تن نازنین او مجروح   ز غم خیال قفس میپرد بلبل روح   زبان گشود بی صلح تیغ
کین بیان   رسید بر تنش از بس هر سنان بسنان   تنی که نازکی طبعش جا بجا پر خون داشت   روایتست
که ششصد جراحت افزون داشت   دیگر نماند بتن قوت مجادله‌اش   با منتهای مراتب رسید حوصله‌اش
مرویست که چون آن شهباز اوج سعادت شهسوار میدان شهادت از وفور جراحت مانده شده لحظه‌ای
توقف نمود که ناگاه ملعونی از رحمت حق بی‌نصیب که او را ابو الحتوف میگفتند تیری در چله کمان نهاد
و بجانب آن شفیع عباد انداخت از قضا آن خدنگ جفا بر پیشانی منور آن امام مظلوم رسید چون تیر را
کشید خون بر روی مبارکش ریخت گفت خداوندا می‌بینی و میدانی که در راه رضای تو از دشمنان چه
میکشم تو در دنیا و عقبی ایشان را بجزای خود برسان پس جامه برداشت که خون از جبین مبین خود پاک کند
ناگاه تیری زهر آلوده که سه شعبه داشت آمد و بر سینهٔ بی‌کینه‌اش که صندوق علوم ربانی و خزانهٔ
اسرار سبحانی بود نشست و در آن حال آنحضرت فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و سر خود را

بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا تو میدانی که اینها کسی میکشند که بر روی زمین فرزند پیغمبری غیر او نیست
بعد از آن امام مظلوم آن تیر را از عقب سر بیرون کشید و خون مانند ناودان روان شد آن خون را بکف مبارک
خود میگرفت و بجانب آسمان می انداخت و یک قطره از آن خون شریف بر نمیگشت و از آن روز حمرهٔ شفق در آسمان
زیاده شد چرخ از شفق بد ساعته در خون نشسته خون حسین جوش زد و دامنش گرفت پس کفی از آن
خون گرفت و بر سر و صورت خود مالید و فرمود هکذا اکون حتی القی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و انا
مخضوب بدمی با خون خود خضاب کرده جد بزرگوار خود را ملاقات خواهم کرد و اقول یا رسول الله قتلنی فلان
و فلان و بجد خود خواهم گفت یا رسول الله فلان و فلان مرا بقتل آوردند پس آن امام مظلوم از بسیاری جراحات
و از تشنگی ضعیف شد و توانائی محاربه نداشت پس توقف نمود و ایستاد کرده چه شعله از تف سینه
زبان بیرون و ز تشنگی عقیق لب آورده در دهان کز آب بسته اند از آن لعل لب چه باک کز تشنگی بلعل
در لب کرده تر زبان از بسکه حرب کرد با آن قوم سنگ دل از بسکه زخم خورد از آن جمع سخت جان
شد تاب او ز تف جانسوز تشنگی تر شد چه آب از تن همه تار مو روان و در آن حال کسی جرأت
نمینمود که نزدیک آن امام مظلوم بیاید بعضی از بیم و بعضی از شرم و کناره میکردند تا آنکه مالک
بن یسر لعین قصد آن امام مبین کرد و ضربتی بر سر مبارکش زد که عمامهٔ مطهرش پر از خون شد حضرت
فرمود که هرگز باین دست نخوری و نیاشامی و با ظالمان محشور شوی راوی گوید پس آن اشقیا
اندکی درنگ کردند و بعد از آن معاودت کرده نمودند بر آن امام مظلوم هجوم آوردند و آنحضرت را در میان
گرفتند در آن حال عبدالله پسر حضرت امام حسن ع که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود چون عم خود را در آن
ورطه افتاده دید کشتی وجود آنحضرت را در لجهٔ خون مشاهده کرد بجانب عم بزرگوار خود دوید
تا بخدمت آنحضرت رسید و در پهلوی او ایستاد زینب خاتون از عقب او آمد که او را برگرداند و در خیمه

نگاهدارد پس حضرت امام حسین ع فرمود احبسیه یا اختی ای خواهر من او را نگاهدار و برگردان و مگذار بمیدان آید
هرچند زینب خواست که آن کودک را برگرداند عبدالله ابا و امتناع شدیدی مینمود و گفت لا والله لا
افارق عمی نه قسم بخدا که از عم بزرگوار خود جدا نمیشوم و دست از او بر نمیدارم در آنحال ملعونی شمشیر حواله آنحضرت
نمود آن طفل معصوم فریاد بر آورد که ویلک یابن الخبیثة اتقتل عمی وای بر تو ای ولدالزنا میخواهی عم مرا بکشی و آن
طفل معصوم دست خود را پیش داد که شمشیر بر آنحضرت نیاید آن شقی تیغ را فرود آورد و دست آن طفل را جدا
کرد و گوشت و استخوان را برید و پوست باقی بود و آن دست آویخته گردید آن طفل معصوم فریاد بر آورد یا
عماه حضرت امام حسین ع او را گرفت و در بر کشید و فرمود ای پسر برادر صبر کن بآنچه بتو رسید که در همین ساعت
در روضات جنان به پدران بزرگوار خود میرسی ناگاه حرملة ابن ملعون تیری بر آن کودک معصوم
زد و او را در دامن آن امام مظلوم شهید کرد و مرغ روحش با آشیانه قدس پرواز نمود بر بید جنان زد مرغ روحش
که بیکدم بر خواست ز دست شده و بنشست بطوبی پس شمر ذی الجوشن بر سراپردهٔ آنحضرت حمله کرد و طعن
نیزه بر آن زد و بعد از آن در بیحیائی و عناد افزود و گفت آتش حاضر کنید تا سراپرده با هر که در او هست
بسوزانم حضرت امام حسین ع فرمود ای ذی الجوشن تو آتش میطلبی که سراپرده را بر اهلبیت من بسوزانی احرقک
الله بالنار حقتعالی ترا با آتش بسوزاند و شبث آمده شمر بیحیا را در آن اراده شنیع زجر نمود و آن
بیحیا شرمنده شده برگردید راوی گوید حضرت امام حسین ع فرمود که از برای من جامهٔ بفرستید که کسی رغبت
در آن نکند تا آن را در زیر جامهای خود قرار دهم تا برهنه نشوم و عریان نمانم پس شلوار کوتاه و دی جبه
آنحضرت آوردند آن امام مظلوم فرمود لا ذاک لباس من ضربت علیه بالذلة نیست این لباس کسی که
زده شود بر او بذلت و خواری پس جامهٔ کهنه را گرفت و آن را پاره کرد و در زیر جامهای خود قرار داد
و چون آنحضرت را بقتل آوردند آن را از بدنش بیرون کردند و آنحضرت را از آن برهنه کردند پس آنحضرت زیر جامه

ازجبه تلبید وآن را شکافت وپوشید وجبهٔ آن آن را شکافت که آن را نبرند پس چون آنحضرت شهید شد ابجر بن کعب
آن را ربود وآن امام مظلوم را برهنه گذاشت ودستهای آن لعین بریده باد در تابستان چون چوب خشک میگردید
ودر زمستان خون وچرک می آمد تا آنکه حق تعالی او را بهلاکت رسانید وچون جراحات بسیار بر بدن آن امام بزرگوار
رسید وآنحضرت بسیاری زخم گران کرده بود واز کار رفته بود آه واویلاه پس در آنحال ملعونی که او را صالح بن وهب
میگفتند آمد ونیزه بر پهلوی آن امام مظلوم زد که آن شهسوار عرصهٔ هیجا از پشت مرکب بر زمین افتاد در رخسارهٔ
راست آنحضرت بر زمین واقع شد واویلا واحسرتاه   برخاک شاهزاده چه از پشت زین فتاد   خورشید
آسمان ز فلک بر زمین فتاد   صحرای را ز خاک سنان در جگر شکست   دریای را ز موج گره بر جبین فتاد   آواز
نوحه تا فلک هفتمین رسید   بانگ وفغان ولرزه بعرش برین فتاد   برگشت روزگار ودگرگشت کار وبار
شد بر فلک زمین فلک بر زمین فتاد   بنیان شرع واعمدهٔ ارکان خراب شد   بس رخنها میانهٔ دین مبین فتاد
نزدیک شد که کشتی ایمان شود تباه   از بسکه اضطراب بدریای دین فتاد   مرویست که روزی رسول خدا
بر منبر بود وموعظه میفرمود وحضرت امام حسین طفل بود آمد وپا بر سر مردم می نهاد که بخدمت جد خود رسد
ناگاه بر زمین افتاد آنحضرت از منبر بزیر آمد وحسین را بر داشته فرمود چون این طفل افتاد نزدیک بود
که روح من از بدن مفارقت کند یا رسول الله در کجا بودی که حسین ترا با بدن چاک چاک بضرب طعن
نیزه برخاک انداختند   شد طپان برخاک میدان شاه دین ایوای وای   زاده تنها کو امیر المومنین
ایوای وای   آه وا ویلکه با رخسارهٔ پرخون فتاد   بر زمین فرزند خیر المرسلین ایوای وای   چون توان دید
طپان در مهد خاک آن را که بود   مهد جنبانندهٔ اش روح الامین ایوای وای   کجا بود در آن وقت حیدر
کرار صاحب ذوالفقار که فرزند برگزیدهٔ خود را باین حالت به بیند وکجا بود فاطمهٔ زهرا که بدن چاک چاک
نور دیدهٔ خود را بر روی خار وخاشاک مشاهده نماید   سر برون آر از ریاض قدس یا خیر النسا   دیدهٔ بکشا

سوی فرزندت

سوی فرزندت بدشت کربلا   از جفای کوفیان آرام جان خویش را   در زمین کربلا بنگر بصد غم مبتلا   هم ز خش
بنگر ز بی تابی طپان بخشان   هم ببین نعشش زبی آبی برنگ کهربا   وچون آن امام مظلوم اهلبیت خود را
بصبر وشکیبائی وصیت کرده بود آن ستمزدگان هر بلا ومصیبتی که بر آنحضرت میرسید وایشان میدیدند
طاقت می آوردند اما چون آن امام غریب بطعن نیزهٔ صالح بر خاک افتاد در آنحالت زینب خاتون خواهر آن
حضرت بیطاقت گردید واز خیمه بیرون دوید وفریاد برکشید که واخاه واسیداه واهل بیتاه
لَيْتَ السَّمَاءَ اُطْبِقَتْ عَلَى الْاَرْضِ وَلَيْتَ الْجِبَالُ تَدَكْدَكَتْ عَلَى السَّهْلِ کاش درین وقت آسمان
بر زمین می چسپید وکوهها ازین واقعه پاره پاره میشدند پس روی بعمر سعد کرده گفت ای عمر
سعد حسین را میکشند وتو ایستاده نظر میکنی در آن وقت آب از دیدهای آن سنگین دل لعین روان شد
وآن پلید روی از آن معصومه گردانید آه واویلاه وامصیبتاه آن امام مظلوم در آنحال بر خاک کربلا افتاده بود
وکسی نبود که او را یاری نماید ونه غمخواری که بر سر او آید ونه هواداری که دفع شر اعدا نماید نه مادری که
مرهمی بر زخمهای او نهد ونه زنانی سر او را بر دامن گیرد   فتاده بود در آنحال سبط پیغمبر   کشیده بود براطراف
او صف لشکر   گهی نشسته باطراف خویشتن میدید   گهی بروی زمین مضطرب ومیغلطید   در آنحال شمر ولد الزنا
گفت چه انتظار میکشید وچرا کار حسین را تمام نمیکنید پس آن کافران بیدین بر امام مبین هجوم آوردند
حصین بن نمیر ملعون تیری بر دهان معجز نشان آنحضرت که بوسته رسول خدا آن را می بوسید زد د
دهانی که پیوسته از انگشت وزبان مصطفی را می مکید پر از خون گردید وابو ایوب غنوی علیه اللعنه
تیری دیگر بر حلق شریفش که بوسه گاه پیغمبر بود زده آن را مجروح نمود وزرعة بن شریک لعین ضربتی
بر دست چپ آن سید عرب زد وآن را جدا کرد وضربتی دیگر بر دوش مبارک آنحضرت ودر روایتی آنکه بجا
ضربتی بر شانهٔ آنحضرت زد وحضرت امام حسین ضربتی بر آن پلید زد واو را بر زمین انداخت آن شقی ضربت

دیگر بر دوش مقدس آنحضرت زد که بره در افتاد و از حرکت باز ماند و آن امام مظلوم بمشقت راست میشد و باز

می افتاد زبسکه داشت جراحت بتن امام مبارک نداشت طاقت و یاری نشستن هم کسی نبود ببالین آن امام

سر زمین گرفت سر بکیش بر دامن زبس رسیده بجسمش جراحت کاری هزار چشمهٔ خون گشت از تنش جاری پس

سنان بن انس لعین طعن نیزه بر چنبره گردن آن امام مبین زد بعد از آن نیزه را بیرون آورده بر سینهٔ آنحضرت

زد و بآن دو طعن اکتفا نکرده تیری بر آنحضرت انداخت و آن تیر بر حلق مطهر آن امام مظلوم رسید و

آنحضرت بر زمین افتاد و برخاست و نشست و آن تیر را از حلق مبارک خود بیرون کشید و هر دو دست

خود را نگاه میداشت چون پر از خون میشد سر مبارک و محاسن شریف خود را بآن خضاب مینمود و میفرمود

هکذا ألقى الله مخضبًا بدمي مغصوبًا علي حقي باین طریق خدا را ملاقات خواهم کرد بخون خود خضاب

و حق من غصب کرده شده پس عمر سعد بیحیا بیکی از اشقیا که در جانب راست او بود گفت انزل ویحک

الی الحسین فارحه فرود آی وای بر تو و حسین را بقتل برسان پس خولی ابن یزید اصبحی مبادرت

کرده خواست که سر آنحضرت را جدا کند بلرزه در آمد و جرأت ننمود پس سنان بن انس ناکس فرود

آمد و شمشیر جفا بر حلق آن سید شهیدان زد و میگفت واللّه انّی لاحتزّ رأسك و اعلم انّك ابن

رسول الله و خير الناس ابًا و امًّا قسم بخدا که سر تو را جدا میکنم و حال آنکه میدانم تو فرزند رسول خدا

و بهترین مردمانی از جهت مادر و پدر پس سر مقدس محترم آنحضرت را از بدن جدا کرده و بروایتی شمر

ملعون آنحضرت را بقتل رسانید چنانچه مذکور شود چسان بظلم توان کشت بی سبب شاهی که بود بر علی

امین بود و مهد جنابانش کسیکه صید حرم را کشد بموذی خوار چسان امان بود از قهر شیر یزدانش

فصل در بیان بقتل رسانیدن شمر لعین ولد الزنا آن شاه شهید را چون شه سوار عرصهٔ

شهادت از زور تشنگی و بسیاری جراحت بر خاک افتاد و زمین بلرزه درآمد و غبار آسمان بر

آمد

آمد و آن امام مظلوم سه ساعت از روز بر روی زمین بود در افتاده بود و خون از اعضای مبارکش روان بود

و دیده بجانب آسمان گشاده بود و میفرمود صبرًا علی قضائك لا معبود سواك یا غیاث المستغیثین صبر

میکنم بر قضای تو که نیست معبودی سوای تو ای فریادرس فریاد کنندگان و در ماندگان پس در آنحال چهل نفر

مبادرت کردند بنزد آنحضرت آمدند و هر یک را مدعا آن بود که سر آنحضرت را جدا نمایند و عمر سعد بیحیا

میگفت به تعجیل سر او را از تن جدا سازید پس اول کسیکه بسوی آنحضرت آمد شبث بن ربعی علیه اللعنه بود

و شمشیر برنده در دست داشت پس بنزدیک آنحضرت آمد که سر مبارک او را جدا نماید آنحضرت دیده باز کرده و در او

نگریست پس از دهشت شمشیر از دست آن لعین افتاد و پشت بگریز نهاد و فریاد میزد که معاذ الله ان

القى جدك رسول الله فيطالبني بدمك يا حسين پناه میبرم بخدا که در روز قیامت جد تو رسول خدا

را ملاقات کنم و مطالبه خون تو از من نماید سنان لعین رو باو نمود که چرا نکشتی او را مادرت بعزای تو بنشیند

و قوم تو را معدوم کنند پس گفت شمشیر را بمن بده شبث شمشیر را بآن شقی داد و آن لعین تیره نهاد آن را

گرفت و از اسب خود بزیر آمد و قصد قتل آن امام مظلوم کرد آنحضرت دیده باز کرده و در او نگریست پس اعضای

آن پلید متزلزل شد و بفزع در آمد و شمشیر از دست او افتاد و پشت به آنحضرت کرده اند و گریخت شمر از دور

پرسید که چرا او را بقتل نیاوردی گفت وای بر تو چشم خود را بر روی من گشود پس من از مهابت پدر

بزرگوارش علی ابن ابی طالب اوردم بلرزه بر تن افتاد مرد لعینی در آنحال که آنحضرت بر خاک افتاده بود یکی آمد

که آنحضرت را شهید کند حضرت امام حسین در او نگریست فریاد کرد که تو کشندهٔ من نیستی و مرا دریغ می آید که تو

با آتش دوزخ گرفتار شوی آن مرد گریان شد و گفت یا بن رسول الله تو باین حال رسیده و هنوز غم ما را میخوری

و نمیخواهی که با آتش دوزخ بسوزیم پس تیغی که بجهت کشتن آنحضرت کشیده بود بحرکت در آورده و در دامن نهاد

بنزد عمر سعد آمد آن ملعون پرسید که کار حسین را ساختی گفت نه آمده ام که کار تو را بسازم و تیغ خود را

حوالهٔ آن ملعون کرد آن شقی ملازمان خود را آواز داد بگرد وی درآمدند و زخمهای کاری برو زدند و چون از حیات
مایوس شد رو بجانب امام حسین ع کرد و گفت یا ابن رسول الله گواه باش که بر سر کوی محبت تو شهید شدم
فردای قیامت مرا بازجوی و با شهیدان رکاب خود به بهشت بر آنحضرت آواز داد دل خوش دار که چنین خواهم
کرد چون بر سر کوی مهر من کشته شوی از همه خونبها برون آیم من مجملا آن امام غریب بر خاک افتاده
روی بقبله نشسته و مشغول مناجات پروردگار بود و آن اشقیا یک یک دو دو بقصد قتل آنحضرت می آمدند
و بعضی از بیم و جمعی از شرم بر میگردیدند تا آنکه شمر بیحیا کمر قتل آن شاه شهیدان بر میان بربست و آن ملعون
شقی آمد و بر سینهٔ بی کینهٔ آنحضرت نشست و آنحضرت با بدن مجروح و پاره پاره بر خاک افتاده و از هوش رفته
بود افتاده بود بخاک هلاک میغلطید که ناگهان بسرش شمر نابکار رسید نشست آن سگ سیاه
بر سینهٔ او کشید خنجر بیرحمی بکینهٔ او بخواندن بی قطع احرام نمود بطاق کعبهٔ دین چون صنم قیام نمود
و در آنحال آنحضرت دیده باز کرد و فرمود یا ویلک من انت وای بر تو تو کیستی که آمده بدبختی که بر سینه من
نشسته آن بیحیا گفت تو مرا نمی شناسی فرمود نه گفت منم شمر بن ذی الجوشن آن امام مظلوم فرمود یا ویلک
انت ما تعرفنی وای بر تو ای شمر مرا نمیشناسی که میخواهی مرا بقتل آوری آن بیحیا گفت بلی ترا می شناسم
تو حسین پسر علی ابن ابیطالب و پدر تو علی مرتضی است و جد تو محمد مصطفی است و مادر تو فاطمهٔ زهرا است
و برادر تو حسن مجتبی است امام مظلوم فرمود وای بر تو ای شمر اگر این را تحقیق و حسب و نسب مرا میشناسی چرا
میخواهی مرا بقتل آوری آن ملعون در جواب گفت غرض از کشتن آنست که از یزید جایزه بستانم آنحضرت
فرمود کدام یک دوست تر است نزد تو جایزهٔ یزید یا شفاعت جد من محمد مصطفی آن ملعون تیره دل
گفت جایزه دوست تر است نزد من از شفاعت جد و پدر و مادر و برادر تو امام مظلوم فرمود وای بر تو شمر
تا چاره مرا خواهی کشت پس شربت آبی بمن بده ای ولد الزنا گفت هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ وَاللهِ لا اَذَقْتَ الماءَ

ولا جرعة

وَلا جُرْعَةً مِنْهُ بَلْ تَذُوقُ الْمَوْتَ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ وَجُرْعَةً بَعْدَ جُرْعَةٍ هیهات هیهات که ترا آب دهم
قسم بخدا که آب نخواهی نوشید و جرعهٔ از آب فرات نخواهی چشید بلکه شربت تیغهای ناگوار مرگ پی در پی بکام
تو خواهد رسید خاک بسر کن دلا کز حرکات سپهر سبط نبی را رسید جان بلب از بهر آب عاقبت
از لعل او آب نمودند منع نه ز خدا کرده شرم نه ز نبی حجاب آنحضرت فرمود ای شمر ذی الجوشن خود را برهنه
کن تا به بینم آن شقی روی خود را برهنه کرد آنحضرت دید که دندانهای او مثل دندان خوک از دهانش
بیرون آمده حضرت فرمود این یک نشانه که جدم فرموده بود پس فرمود سینهٔ خود را برهنه کن چون جامه
برداشت دید که داغ برص دارد حضرت فرمود این نشانهٔ دیگر صدق رسول الله صلی الله علیه و آله
امشب رسول خدا را در خواب دیدم فرمود فردا بنزد ما خواهی آمد و کشندهٔ تو باین شکل
خواهد بود آن نشانها که بمن نموده است همه در تو موجود است پس حضرت فرمود ای شمر امروز چه روز است
و این ساعت چه ساعت است آن ملعون گفت امروز روز جمعه روز عاشورا است و این ساعت وقت
خواندن نماز جمعه گذارند نشست حضرت فرمود ای لعین درین وقت خطیبان منبر جدم بر بالای منبر
خطبه میخوانند و نعت جد من بیان میکنند و تو با من این کار میکنی ای شمر حضرت رسول روی بر سینهٔ من
نهاده و تو بر آن مکان نشسته و بوسه بر حلق من میداد و تو تیغ بر آن میکشی دریغ ذکریای مظلوم
بر جانب راست من هست و روح یحیای معصوم بر جانب چپ من و در آنحال آنحضرت در رمق آخر
بوده و تشنگی او را بنهایت رسانده بود و زبان خود را از عطش میخایید آن حرامزاده گفت ای پسر ابو
تراب تو دعوی میکنی که پدر تو ساقی کوثر است و دوستان خود را آب میدهد صبر کن تا از دست
او آب بیاشامی در آن زمان که جبرئیل خبر قتل آن سید جوانان بهشت را به پیغمبر رسانید گفت
پروردگار میفرماید من میخواهم که حسین در راه من شهید شود بشرط رضای خود شد چون حضرت رسالت

کیفیت را بامام حسین فرمود آنحضرت گفت راضی شدم بشرط آنکه اول قطرهٔ خون من که بزمین رسد خدا مرا شفیع
گنه کاران امت گرداند و گناه شیعیان را بمن ببخشد   چه میشود که کند شرط با من ایزد پاک   که چون چکد
ز گلوی خون من بصحن خاک   بمغفرت دری از روی لطف بگشاید   گناه امت جدم را بمن ببخشاید   لهذا در
آن وقت رو بدرگاه کبریا نمود و گفت خداوندا من بعهد خود وفا کردم تو البته بوعدهٔ خود وفا خواهی نمود ندا
رسید که ای حسین دلخوش دار که ما نیز بوعدهٔ خود وفا میکنیم و آنقدر از گنه کاران شیعیان شما را بتو
ببخشیم که راضی شوی   چه شبهه بر سر پیمان خود بجا باشد   خلاف وعده کجا از خدا روا باشد   آه و صد
واحسرتاه پس شمر بی حیا دست نحس خود را دراز کرده محاسن مبارک آنحضرت را گرفت و شمشیر بر آن
بر گلوی آن امام تشنه لب مظلوم و غریب معصوم نهاده و بوسه گاه محمد مصطفی را بتیغ جفا می برید
رگهای حلقوم آن شهید مظلوم را قطع میکرد و میگفت أَقْتُلُكَ الْيَوْمَ وَنَفْسِي تَعْلَمُ عِلْمًا يَقِينًا لَيْسَ فِيهِ
مَزْعَمٌ وَلَا مَجَالٌ وَلَا كَتْمٌ إِنَّ أَبَاكَ خَيْرُ مَنْ تَكَلَّمَ امروز ترا میکشم و یقین میدانم و شک
ندارم و کسی را مجال انکار و کتمان نیست که پدر تو بهترین سخن گویانست آه و اویلاه آن ملعون غدار
گلوی مبارک آن امام را می برید و هر زمان که عضوی یا رگی یا مفصلی را جدا میکرد آن غریب را با
مجروح و آن شهید سینه کباب با دل مقروح فریاد بر میکشید که واجداه واعلیاه وا ابا القاسماه وا حمزتاه
واعقیلاه واعزتاه واقلة ناصراه أُقْتَلُ مَظْلُومًا وَجَدِّي مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى کشته میشوم بظلم
و ستم و حال آنکه جدم محمد مصطفی است وَأُقْتَلُ عَطْشَانًا وَأَبِي عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى تشنه کشته میشوم
و حال آنکه پدرم علی مرتضی است که ساقی روز جزا است وَأُهْتَكُ سَلِيبًا وَأُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ و هتک
حرمت من میشود و برهنه خواهم شد و حال آنکه مادرم فاطمه زهرا است وَأُذْبَحُ غَرِيبًا وَجَدَّتِي خَدِيجَةُ
الْكُبْرَى در عرصه غربت مرا ذبح میکنند و حال آنکه جدهٔ من خدیجه کبری است ای زبان چرا لال نمیشوی

وای قلم

وای قلم چرا از حرکت باز نمیمانی ای دل چرا فغان بر نمی آری وای دیده چرا اشک خونین نمی باری ای شهید
چرا خاک غم بر سر نمی فشانی ایکاش ما زمرهٔ شیعیان در آن روز حاضر می بودیم و بجای آنحضرت
کشته میگردیدیم آه و احسرتاه پس آن لعین بی حیا بدوازده ضربت سر مطهر مقدس مکرم آن امام
امم را از قفا برید و آن شهید عرصهٔ غربت با بدن مجروح و دل پر حسرت در خاک و خون خود غلطید
گردون بدین حادثه عالم سیاه کرد   ایام خاک بر سر خورشید و ماه کرد   ای شمر بی حیا بچه چشم و
کدام روی خواهی بروی احمد مرسل نگاه کرد   پس آن بی حیا آن سر منور را بر نیزهٔ طولانی نمود
و تکبیر گفت و لشکر یزید صدا به تکبیر بلند کردند و زمین بلرزه در آمد و آسمان تاریک شد
و هفت قطره خون از آسمان بارید و منادی از آسمان ندا کرد که قُتِلَ وَاللّٰهِ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَخُو
الْإِمَامِ الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ کشته شد بخدا قسم امام فرزند امام برادر امام حسین
ابن علی ابن ابیطالب قُتِلَ وَاللّٰهِ الْهُمَامُ ابْنُ الْهُمَامِ قسم بخدا که کشته شد سید و سرور
بزرگ همت انا لله و انا الیه راجعون   در کتاب ملهوف سید بن طاوس رضی الله عنه مسطور است
که هلال بن نافع روایت نموده که با اصحاب عمر سعد ایستاده بودم ناگاه شخصی فریاد بر آورد
که أَبْشِرْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَهٰذَا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ بشارت باد ترا ای امیر که اینک شمر حسین را
بقتل رسانید راوی میگوید من بیرون رفتم در میان دو صف و برابر آنحضرت ایستادم و آن
امام مظلوم جان میداد قسم بخدا که هرگز ندیدم کشتهٔ آلوده بخون خود که نیکوتر از او باشد و روی او
نورانی تر از روی آنحضرت باشد و بتحقیق که مشغول ساخت مرا نور روی او و جمال هیئت او
مرا از تفکر کردن در قتل او باز داشت پس در آن حالت آب طلبید پس شنیدم که مردی میگفت
لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا آب نخواهی چشید تا آنکه وارد حامیه

شوی و از جمیع آن بنوشی پس شنیدم که آنحضرت میفرمود که من وارد جامیه میشوم که از جمیع آن بنوشم نه بسبب جنابت
ملکم من وارد میشوم بر جد خود رسول الله و ساکن میشوم با او در منزل او در مقعد صدق در نزد پادشاه با
اقتدار و بوی آشام از آبی که طعم آن تغییر نیافته باشد و ببوی او شکایت میکنم آنچه را نسبت بمن مرتکب شدید
ایشان و بفعل آورید راوی گوید اشقیا تمام در غضب بودند حتی آنکه گویا حقتعالی در دلهای ایشان چیزی از رحم قرار
نداده بود پس آن بدبختان سر مبارک آنحضرت را جدا کردند و آنحضرت با ایشان تکلم می نمود من از قلت
رحم ایشان تعجب کردم و گفتم قسم بخدا که هرگز با شما در امری اتفاق نخواهم کرد مجملا چون آنحضرت بدرجهٔ
شهادت رسید از اثر آن واقعهٔ عظمی غلغله در صوامع ملکوت افتاد و ولوله در اهل خطا بر جبروت پدید آمد
و آفتاب تابان و ماه درخشان چون رخسار آن امام شهیدان بخون طپید انبیا و اوصیا و مقربان ملاء اعلی
چون عزاداران آن دشت بلا ناله برکشیدند و ملائکه و جنیان افغان برآوردند و مرغان از آشیان
بر پریدند و وحشیان از چرا پا کشیدند و ماهیان از آب بر خاک طپیدند و دریاها موج حسرت باوج گردون
رسانیدند و کوهها با بسیط در آمدند و خاک غم بر فرق شیعیان ریخته شد و در شب قران دلها کیفیت
مومنان بی سید و مولا گردیدند و محبان خاندان باندوه مبتلا شدند و نوحه و ناله در اطراف عالم برپا شد
و آثار قیامت ظهور گردید و عالم تیره و تار گردید و مردم گمان کردند که عذاب الهی نازل میشود گفتی
رسید عالم ایجاد را اجل   گفتی مگر قیامت موعود شد بپا   گیسو گشود شام و گریبان درید صبح   مه
روی کند و خور کله افکند زین عزا   روی افق ز اشک شفق شد عقیق گون   پشت سپهر گشت ز بس بار
غم دوتا   جوش وحوش زلزله انداخت بر زمین   شور طیور غلغله افکند در هوا   در ناله آمدند بهم قد
سیان همه قرین   در تعزیت زدند بهم علویان صلا   مرویست که آنحضرت شهید شد جبرئیل بصورت
شخصی در میان آن لشکر شوم ظاهر شد و از مشاهدهٔ پیکر مجروح آنحضرت و جسد بی سر او و ستمی که آن

بآنحضرت

به آنحضرت نمودند بفریاد بلند گرد و نعره میزد و اگر مرغی میبود هر آینه نعره میزد که روح آن کافران ببوی
جهیم پرواز کنند و لیکن خدا آن قوم را مهلت داده بود که گناه ایشان زیاده شود و عذاب الیم ایشان در
آخرت باشد در آن اثنا چون مردم نعرهٔ او را شنیدند او را منع کردند که این چه حرکت است که از تو
صادر میشود و از آن غافل که حضرت جبرئیل است که از مصیبت مخدوم زاده نعره میزد او در جواب گفت
چگونه فریاد بر نکشم و نعره نزنم و حال آنکه میبینم رسول خدا را که ایستاده گاهی باسمان نظر میکند و گاهی بزمین
و گاهی باحوال شما و میترسم که نفرینی کند که همه اهل زمین هلاک شوند پس آن بدبختان گفتند که این
مرد دیوانه است و جوانان ایشان متنبه شدند گفتند بخدا سوگند که آنچه ما با خود کرده ایم هیچکس با ما نمی
کرد و سید جوانان بهشت را برای این زیاد ولد الزنا کشتیم پس همه بجا بایکدیگر بیعت کردند که بر ابن زیاد
لعین خروج کنند و کردند و فایده نبخشید و از این حدیث معلوم میشود که در آن روز حضرت
خاتم النبیین بر سر نعش فرزند برگزیده خود آمده بود آیا آنحضرت بر درید دوش نور گوش خود را که او
با اعضای پاره پاره و سر بریده مشاهده کرد آیا چه سیلهای اشک که از دیده جاری نمود   بگذشتی ای
دیدهٔ من از آستان   صبر از نداشتیش بچشم تو آستین   آتش زدی بخرمن کونین بر قدار حلقش
نگشتی ز سیر آه آتشین   درین مقام بذکر دو قصیده از قصاید عربیه با ترجمه آنها پرداخته و آن
دو قصیده از احسن و ابلغ قصاید است که مضامین آن دلهای مستمعان میگدازد و سیلهای
خون از چشمه سار دیدها جاری میسازد   قصیدهٔ ابن حماد   أری الصبر یفنی والهموم
تزیدُ وجسمی یبلی والسقام جدیدُ   صبر و قرار ای سینم که فانی و برطرف شده و اندوهها
زیاده میشود و جسم من ضعیف و کهنه میگردد و اسقام و بیماریهای من تازه میشود اذا ما تعلق
التسلّی بخاطری أباه فؤادی للهموم عمیدُ   هر چند میخواهم که خاطر خود را از کدورت تسلی دهم

تعب من آن را ابا میکند و دوا من تسلی بخشیا بد و مهیا و اماده غمها است وذکرتهن بالحزن والنوح والبکا
عزیبٌ بأکناف الطفوف فریدٌ دنیا طرمن بید هد اندوه و نوحه و گریه داغ غریبی که در اطراف عرصهٔ کربلا
یکه و تنها بود یودّع اهلیه وداع مفارقٍ لهم ابد الایام لیس یعود آن امام غریب اهلبیت خود را
وداع میکرد مثل وداع مفارقت کننده که هرگز بسوی ایشان عود نکند و برنگردد کأنی بمولای الحسین
وصحبه کأنهم تحت الوطیس اسود گویا من بینم آقای خود حسین را و اصحاب آنحضرت را که در معرکهٔ
کارزار با کفار و منافقان مانند شیر ژیان بودند عطاشا علی شاطی الفرات فما لهم سبیل الی
شرب المیاه وورود مولای من حسین و اصحاب حسین تمامی تشنه بر کنار فرات بودند و از برای
ایشان راهی نبود که بآب نزدیک شوند و بر آن وارد شوند از آن بیاشامند فیا لیتنی یوم الطفوف شهید
لهم وکنت کما جادوا هناک اجود ای کاش من در روز واقعه کربلا در خدمت ایشان میبودم و [حضور] (حاشیه)
میداشتم و مثل ایشان جان در راه خدا دادند من نیز جان خود را فدا میکردم لقد صبروا لا ضیّع الله
اجرهم الی ان فنوا من حوله وابیدوا بتحقیق که یاران امام حسین علیه السلام صبر کردند و در یاری و جان
سپاری آنحضرت ثبات قدم ورزیدند تا آنکه در اطراف او کشته شدند و هلاک گردیدند و تمام بدرجه [رفیعه] (حاشیه)
شهادت رسیدند وقد خرّ مولای الحسین مجدّلاً قتیلاً عفیراً فی التراب وحید بعد از شهادت
یاران شاه شهیدان مولای من حسین با بدن مجروح از پشت زین بر خاک افتاد و کشته و بخاک مالیده
یکه و تنها بر زمین میغلطید واقبل شمر الرجس امّر راسه بقلب شدید مراغمة حقود شمر
بیحیا نزد آنحضرت آمد و سر مبارک او را جدا کرد و آتشهای کینه و عداوت در دل شوم او بر افروخته
بود وقد شالة فوق السنان و نوره یبدو دجی فقد وافقته سعود شمر بیحیا آن سر منور را
بر نیزه کرد و نور او مانند ماه شب چهارده بآسمان بالا میرفت وسیاق السبایا من بنات محمد لیسو [فیهم] (حاشیه)

قاسی

قاسی الفؤاد عنید و دختران محمد مصطفی را اسیر کردند و بضرب شمشیر ایشان را می بردند و دلهای ایشان
سخت و مملو از عناد بود وفاطمة الصغری تقول لاختها وقد کلّما جهد هناک جهید یا اخت قد
ذابت من السیر مهجتی تسلّی سایق الاضعان این یرید و فاطمه صغرای بخواهر خود میگفت در حالتیکه
از سرعت سیر و رفتار شتران به تعب افتاده بودند که ای خواهر از اثر سیر و سواری دل من گداخته شد
از راننده شتران کند رفتار بپرس که اراده کجا دارند تجاذب وقد ابدت من الشکل صبرها بموت [تکاد] (حاشیه)
الارض منه تمید فاطمه ندا میکرد و حال آنکه از مفارقت پدر و برادران صبر و طاقت در وی نمانده بود
که نزدیک بود زمین از جای کنده شود و میگفت بکاد همّه لی حاسدی ومعاندی فیا سوء حالی من
بکاه حسود گریست از اندوه و ترحم بر من حسد دارنده من و دشمنی کننده من پس وای از بدی حال من
که حسود بر من گریست و ترحم نمود فما حیلتی یابن الوصی ولیس لی ید اذ علی اعدائ لقیت جلید
بر طرف شد طاقت من ای فرزند وصی رسول مختار وای برادر بزرگوار من دلی ندارم که طاقت این
مصیبت که بمن رسیده داشته باشد یا غائبا لا یرتجی منه اوبة ومراد کت من قرب الدیار بعید
ای غائبی که امید بازگشتن تو نیست مزار تو و قبر تو از نزدیکی خانها و شهرها دور است و در بیابانها
کربلا دور از یار و دیار و آبادی در خاک پنهان ظننت بان تبقی فا یس من الرجا و یاس الرجا
یا بن امّی شدید گمان داشتم که تو باقی خواهی بود پس از امید خود مأیوس شدم ای برادر یأس بعد از
امید سخت و شدید است تبید اللیالی والدهور وحزنی علی مولای لیس یبید
شبها و روزها تمام میگردد و روزگار فانی میشود و حزن و اندوه من بر آقای من برطرف نمیشود ستعلم
اعداء الحسین و رهطه اذا ما هم یوم المعاد اعیدوا زود است که بدانند دشمنان حسین
و اصحاب او چه عذابها مهیا ایشان مهیا است هرگاه ایشان را در روز معاد زنده کرده اند و

الزهراء فاطم خولها من املاک رب العالمین جنود و فاطمهٔ زهرا مادر آنحضرت روی بمحشر آورد و در دور او
ملائکه پروردگار عالمیان لشکرها بوده باشد و فی یدیها ثوب الحسین مضمخ علیه دم الاوداج منه
جمود و در دست فاطمه جامهٔ خون آلوده حسین خواهد بود که خون رگهای آنحضرت بر آن جامه خشکیده باشد
تنادی الهی خذ بحقک ظالمی فانک عدل للخصوم عتید نداء خواهد کشید که خداوندا تو داد حق تو را تمام
بده هم ظلم کنندهٔ مرا بگیر بدرستیکه تو عادلی بعدالت خصومتها الحکم میکنی فهذا یزید قاتل ابنی و
رهطه علی ظماء حتی تنووا و ابیدوا پس این است یزید کشنده فرزند من و اصحاب او با لب تشنه
تا آنکه همه فانی شدند و بهلاکت رسیدند و ساقوا بناتی حاسرات اذلة کما سیق من نسل العبید
عبید دختران مرا بخواری و مذلت باسیری بردند مانند آنکه بندگان از اولاد بندگان را باسیری
میبرند فتبکی لها الاملاک جمعا و عندها ینادی منادی الحق این یزید پس جمیع ملائکه از نالهٔ فاطمه
بگریه می آیند و منادی حقتعالی ندا میکند که کجا است یزید فیؤتی به سحبا و تؤتی برهطه و تسود وجوههم
بین الخلائق سود پس یزید را کشان کشان بیارند و لشکر او را حاضر کنند و روهای ایشان در میان مردمان
سیاه باشد فیامر مولای الجلیل بقتلهم اذا قتلوا من بعد ذاک اعیدوا پس حق تعالی مر ملای حسین را
امر میکند که ایشان را بقتل آورد و هرگاه ایشان کشته شوند باز زنده میشوند و باز کشته میگردند فتقتلهم
اولاد فاطمة کلهم و شیعتهم و العالمون خلود و بقتل می آورند ایشان را همه اولاد فاطمه و شیعیان
ایشان و جمیع عالمیان علی الدوام اذا نضجت فیها هناک جلودهم اعیدت لهم من بعد ذاک جلود هرگاه
گداخته و سوخته شود در جهنم پوستهای ایشان پوست تازه بر ایشان می رویید فهما فعلت عاد کقبح فعالهم
و لا استحسنت ما استحسنته ثمود پس بفعل نیاوردند قوم شر قبح افعال ایشان و نیکو ندانستند
قصیدهٔ اخری بعدا لدنیا غادرت ساداتها و تمتعت بغیابهم شاناتها دور باد دنیا از رحمت

خذا که

خذا که با آقایان خود مکر و حیله ورزید و از راه عداوت تیر تفرقه در میان ایشان انداخت نودت لابنائه
اللئام بوعدها و عدتها اخری بخلف عداتها دنیای دنی وفا کرد از برای فرزندان لئیمان بوعدهٔ خود و با
هادیان و راهنمایندگان خود تخلف وعده سلوک کرد حتی سقوا کاس المنیة عاجلا من کیدها و تمرغوا علی
کرباتها تا آنکه آقایان دنیا شربت مرگ را از کید و مکر دنیا نوشیدند کربت و محنتهای آن را چشیدند فقدت
لهم تبکی المساجد حسرة و منابر تبکی لفقد عظاتها پس گریه میکند مساجد که خبر میدهند از وفات ایشان با حسرت
و اندوه و منابر گریه میکنند بجهة مفقود کردن واعظان خود و مدارس قد درست بها احکامها درست آیاتها
لفقد صلاتها و محلهای درس که درس کهنه میشود در آن احکام شریعت مندرس و کهنه گردیدند و تیم شدند
بجهة مفقود شدن صله و بخششهای ایشان کانوا ملاذ العباد و عصمة للخلق و المعروف من عاداتها
بودند ایشان پناه بندگان و محافظت کننده مردمان و معروف احسان از عادتهای ایشان بود کم بقعة
فیها لهم من بقعة تنعی ذوب القلب من شداتها چه بسیار بقعهها که از برای ایشان در آنها واقع
شده است که از شدت آنها دلها گداخته میشود اوما سمعت بما جری فی کربلا بالسبط لما حل فی عرصاتها
آیا نشنیدهٔ آنچه را در کربلا بسبط رسول خدا رسید چون در عرصهای آن حلول کرد مع فتیة باعت علیه
حیوتها حبا له و شرت به جناتها آنحضرت شهید شد با جماعتی که جان خود را در دوستی آنحضرت فروختند
و در عوض آن بهشتها را خریدند فتیة لها عند الوطیس اذا استعر کالاسد فی وثباتها پس گمان میکردی
تو ایشان را نزد حرب و مجادله با اعدا در وقتیکه حمله می آوردند مثل شیران بودند در جستن بر دشمنان
و ثابت قدم بودن در میدان فکانما وقع السهام بنحرها عسل مصفی جب فی لهواتها پس گویا واقع
شدن تیرها بر سینهای ایشان عسل بسیار صافی بود که در حلقهای ایشان ریخته میشد ماشانها
ضرب السیوف و ضرها من عانقت للحور فی غرفاتها چه عیب میکند با ایشان ضربتهای شمشیرها

ونبودا آنها زمانی که با وریان در عرفهای حنان معانقه نمایند یا حبذا لو ذقت عذب شرابها وسقیت كاس
الموت عند تمامها چه بسیار نیکو بود اشتم اگر شراب شیرین نوبتهای شمشیر را بچشیدم و نوش شهادت ایشان
شربت شهادت می نوشیدم فالنفس في أسف لما قد فاتها والعين تذري حسرة عبراتها بس نفس من در تاسف
بجهة آنچه از وفوت شد از شهید شدن در عرصه کربلا با شهدا و دیده از روی حسرت اشکهای خود میریزد فکأ
نني بالطهر بين عصابة اموية قد صيد في شبكاتها کویا مشاهده میکنم امام پاکیزه از گناه را که در میان
قوم بنی امیه گرفتار مانده و در دام ایشان افتاده فردا غریبا ظامیا مستعطفا عرضا للنبل التي من حر نیاتها
کویامی بینم آن جناب را که یکه و تنها غریب و تشنه در میان اشقیا بوده است و طلب مهربانی و رحم میکند
و آن بدبینان او را نشان تیرهای خود کرده اند حتی رمته معفرا فوق الثرى وسقته كاس الحتف في جملاتها
تا آنکه آنحضرت را بر خاک انداختند و در حملهای خود شربت ممات با و چشانیدند فتزعزعت كل الشدائد لونه
وتفجع الاملاك في طبقاتها پس همه آسمانها از مصیبت آنحضرت بلرزه در آمد و ملائکه در طبقهای آسمان
بناله در آمدند والجن ناحت والطيور تنادبت وبكت وحوش البر في فلواتها و جنیان بنوحه در آمدند
و مرغان ندبه و ذکر گرفتند و وحشیان صحرا در بیابانها بگریه در آمدند اسفي له فوق الصعيد مرملا ظمآن
يرنو احسن تا الفراتها ای وای از اندوه من بر آنحضرت که بر خاک افتاده بود و بخون خود غلطیده بود و با ب
تشنه از حسرت آب فرات ناله مینمود ويروم نزع السهم تلهفي له من صدره والروح في سكراتها و آن
امام مظلوم قصد میکرد که تیر را از سینه خود بیرون آورد و روح آنحضرت در سکرات بود و جان مبارک سید
لهفي وقد ذبح الحسين من القفا بحسام ارذلها واشر عداتها واحسرتا که سر مبارک حسین از قفا
بریده شد به تیغ رذلترین اشقیا و بدترین اعدا لهفي لرأس شبل منه كريمة مثل الهلال على رفيع
قناتها واحسرتا از سر آن حضرت که مانند هلال بر نیزه کرده بودند لهفي لجسم في الثرى قد رضّت

منه الطلوع

منه الطلوع الخيل في وثباتها واحسرتا بر جسمی که بر خاک افتاده بود و استخوانهای پهلوی آن در زیر سم اسبان
خورد شده بود یا نكبة ما مثلها ومصيبة تصلى قلوب الناس من لهباتها ای وای از مصیبتی که مانند
آن مصیبتی نیست مصیبتی که زبانهای آن دلهای مردمان را گداخت أيحقّ أن يذبح حبيبه وبتوله
أخرى يسبى بناتها آیا سزاوار است بذبح کردن حبیب او یا فاطمه بتول سزاوار است باسیر کردن دختران
او والحسين في حرّ الشمس بكربلا تسدوا عليه الريح في كراتها آیا روا است که حسین در حرارت آفتابها
در زمین کربلا افتاده باشد و بادهای پی در پی بدن او را به غبار بپوشاند لهفي لزينب والبنات
صوارخا قد ابرزت للسبي من ستراتها ای وای از اندوه من بر زینب و دختران امام حسین که ناله
میکردند و ایشان را بجهة اسیری از پردها بیرون میکشیدند هذي تحن وتلك حسرى اجرّدت من
ثوبها ترنو العدى صفحاتها این ناله میکرد و آن در حسرت بود و ایشان او را از جامها برهنه کرده
بودند و دشمنان روهای ایشان را میدیدند واذا بكت تلك الارامل قنعت بسياطهم ظلما على
علاتها و هرگاه آن زنان بی شوهر گریه میکردند اشقیا از راه ظلم تازیانه بر سر ایشان میزدند
اذا شكت المجد لطمت على وجناتها بالكف شر بغاتها و هرگاه آن عزیزان شکایت محمد مینمودند
بدترین اشقیا طپانچه بر رخسارهای ایشان میزدند لهفي لها اسرى عطاشا جوعا قد ركبت
قسرا على ابدانها واحسرتا بر آن عزیزان که ایشان را اسیر کرده بودند و تشنه و گرسنه بودند و بقهر
جبرا ایشان را بر شتران سوار کردند مفجوعة مهتوكة واذلتاه من بعد رجالها وحماتها آن
بیکسان مبتلا بدرد و محنت بودند و هتک حرمت ایشان کرده بودند ای وای از خواری ایشان بعد از کشتن
مردان و حامیان ایشان واذا رأت رأس الحسين امامها فوق القنا لطمت على وجناتها و هرگاه
آن عزیزان سر امام حسین را در پیش روی خود بر سر نیزه میدیدند طپانچها بر رخسارهای

[illegible]

خود میبود و إذا أرنَّتْ ذاتُ العَليلِ مُضَلِّلاً حطب باقتابِ المَطِيِّ جِباتِها [illegible] امام زین العابدین

بیمار را در غل و زنجیر میدیدند پیشانیهای خود را با قتاب شتران میزدند وَتَدْ قَرَّتْ وَجْداً عَلَيهِ

تكادُ أنْ تَنْزِعَ الأطْباعُ مِنْ زَفَراتِها دل سوز دل بر آن امام بیمار چنان ناله میکردند که نزدیک

بود طبقهای آسمان از اثر
ناله ایشان از هم بپاشد

[illegible]

۱۲۳۸

حدیث [illegible] روایت شده که حضرت امیر علیه السلام فرمودند که ناقوس مثل میزند دنیا و خرابی او را و میگوید

لا اله الا الله محمد رسول الله حقا حقا صدقا صدقا یا ابن الدنیا دقا دقا تفنی
الدنیا جمعا جمعا قرنا قرنا یا ابن الدنیا جمعا جمعا یا ابن الدنیا مهلا مهلا ان الدنیا
قد غرتنا ثم شغلتنا واستهوتنا استوطنا دارا تفنی قد ضیعنا دارا تبقی ما من
یوم یمضی عنا الا اوهی رکنا منا لسنا ندری ما فرطنا الا یوما ها ان متنی

چون در رمضان ماه صیام از صبح خاتم تا شام ببندی لب از آب و طعام بعد گرفتن روزه را
اوراد و ذکر مطلقت باشد زاد بهر جنت تا سندس و استبرق بخشند در جنت سرا ایاک
نعبد بر زبان دل در خیال ابروان کفر است اگر دانی یکی شرک است اگر خوانی دوتا
از نستعین گفتن تو را منظور اگر باشد خدا لیس بهر هر مشکل چرا آری بمردم التجا [illegible]

هر [illegible] دارم

[illegible]

[illegible]

فصل در فضایل آن سید اوصیاء علیه السلام

[illegible] از عبد الله منقولست که لو کانت البحار مدادا والاشجار اقلاما والسموات صحافا والانس والجن کتابا لنفد [illegible]
[illegible] و کلّت الاقلام و لم یکتبوا عشر معشار فضل علی اگر دریاها مداد شوند و درختان قلم گردند و آسمانها صحایف [illegible]
[illegible] البته مداد بانتها رسد و کاغذ ابو طرف شود و هنوز نوشته نشود جزوی از ده یک فضیلت [illegible] مع هذا [illegible]
[illegible] آن حضرت را لیکن منقولست اگر بنویسد فضلی از فضایل امیر المؤمنین ملائکه استغفار میکنند از برای او مادامی که از آن [illegible]
[illegible] از فضایل آن حضرت [illegible] و بعضی از منقبت آنها [illegible] که حق تعالی نور آن حضرت را
[illegible] قبل از ایجاد عالم و آدم [illegible] تسبیح خدا میکرد و ملائکه تعلیم گرفتند تسبیح را از نور او و جبرئیل امین را ارشاد نمود در [illegible]
[illegible] و من کیستم در روز الست خدا [illegible] عهد گرفت از ملائکه و انبیا بر ولایت او و بعد از رسول خدا اول کسیکه در آن روز تصدیق [illegible]
[illegible] بود و حق تعالی اسم او را از اسم خود مشتق گردانید و تعالی اسم خود را اسم حبیب خود ساخت و در سنجره بیت المقدس [illegible]
[illegible] بر قائمه ذو قوایم عرش و بر در بهشت آن را نوشته منقولست که رسول خدا فرمود که آفتاب [illegible] اهل آسمان را [illegible]
[illegible] روز دیگر اهل زمین را بر آن رو که اهل آسمان را روشنی میدهد نوشته است که الله نور السموات یعنی خدا نور آسمانهاست
[illegible] زمین را روشنی میدهد نوشته است که علی نور الارضین یعنی علی نور زمینهاست و بسند صحیح از محمد بن سنان منقولست
[illegible] امام جعفر صادق ع رفتم چون نشستم خبر آوردند که شخصی از اهل حبش بر در است فرمود که طلبید او را او داخل [illegible]
[illegible] سلام کرد و امام علیه السلام از او استعلام نمود که مگر تو از اهل [illegible] شما سید گفت ای فرزند پیغمبر خدا در بلاد ما درختی [illegible]
هر روزه دو بار گل میدهد یکی در اول روز و یکی در آخر روز هر گلی که در اول روز شکفته میشود نوشته لا اله الا الله [illegible]
[illegible] در آخر روز شکفته میشود نوشته است که علی خلیفة رسول الله و ما از این علامت علم بحال رسول خدا و وصی او [illegible]
[illegible] دوستان شما در آنجا بسیارند و مرا از دور بزیارت [illegible] شما باین جا آورده [illegible] و از رسول خدا [illegible]

مکالمه علیا جناب زینب خاتون با سر انور امام علیه السلام در حدود کوفه

برست گر نامدم بر سر نیجای	که باشم بسته زنجیر امشب
دادم همچو رعدم اندر فغان	ز برقا برق هر شمشیرم امشب
غم مرگ جوان مرگ اکبر تو	بیکساعت نموده پیرم امشب

زدی آتش بجان با جودی اخر
ز برق آه عالم گیرم امشب

وله در انتقام در مصیبت در راه کوفه فرماید

این بانگ درای کاروان است	یا زینب زار در فغان است
در شب شده آفتاب طالع	یا راس حسین بر سنان است
بر نیزه سر چو ماه عباس	یا چارده ماه آسمان است
رعد است بناله یا که لیلا	در ماتم اکبر جوان است
گیسوی عروس و خون داماد	یا سنبل تر بگلستان است
از ابر بهار ژاله ریزد	یا چشم سکینه خونچکان است

زین رنج و غم و الم بجودی
هنگام وداع جسم و جان است

مکالمه علیا جناب زینب خاتون با سر انور امام علیه السلام

روز محشر آفتاب است از زمین یک نیزه | آفتاب من کرا امروز روز محشر است
میهمان خیلی از یک شب غذی بیشتر است | روح ختم پناهست پر جان از نیزه پنهان گشته است
ای کسی خم زین بنوک نیزه بنگر سوی ما | چون ز دست چرخ دون بر چه بر ابتر است
زینب است این برهنه در میان خاص و عام | عابد است این بسته زنجیر قوم کافر است
خود رباب است اینکه باشد بهر اصغر در فغان | باشد این لیلا که مجنون از فراق اکبر است
نو عروس است اینکه او از خون شه سر خضاب | در میان لشکری خشن خون دل از سر است
پا برهنه میدوانیدم بروی خارها | کس نمیدید که این خار رنج او از نیزه است
میزدم فرق سپهر سر بازارها | این چه ظلم هست این چه سر جو که از این

جودی خون دل است این کز لب عطشان تو
زاشک چشم و آتش دل اندر آب و آذر است

وله ایضا در اینمقام مصیبت انجام فرماید

ای سر که جلوه گر به سنان سنان شدی | چون آفتاب به همه عالم عیان شدی
هر شب چو ماه چارده بودی کنار هم | امشب چرا ز دیده زینب نهان شدی
من با تو همسفر بدم آخر زمین سر | ای سر بیا چه همسفر کوفیان شدی

ولہ